

هو العليم

نور ملکوت حج

گردآوری شده از آثار و بیانات

عارف کامل، حضرت علامه آیت الله حاج سید

محمد حسین حسینی طهرانی

و حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سرهما

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

مقدمه

فريضة حج، از ارکان بنیادین دین مبین اسلام و تجلی گاه عمیق ترین مفاهیم عبودیت و توحید است. این سفر روحانی، صرفاً مجموعه‌ای از اعمال ظاهری نیست، بلکه دریایی از اسرار و معارف الهی را در خود نهفته دارد که وصول به آن، جز با بصیرت قلبی و راهنمایی اولیای الهی میسر نمی‌گردد.

مقاله حاضر که برگرفته از آثار گران سنگ عالم ربّانی، عارف کامل، حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی و حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی -

قدس الله سرهما - می باشد، تلاشی برای گشودن

دریچه‌ای به سوی این معارف عمیق و تبیین ابعاد باطنی و ملکوتی حج است. این دو عالم ربّانی، با نگاهی نافذ و برگرفته از مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام و تعالیم عرفای الهی، به شرح و بسط اهمّیت حج، معنای صحیح استطاعت، اسرار مناسک و لزوم توجه به باطن اعمال و بیان برخی از احکام و آداب آن پرداخته‌اند.

در این مجموعه، خواننده محترم با دیدگاهی عمیق و متفاوت مواجه خواهد شد که حج را نه فقط یک تکلیف ظاهری، بلکه یک تحوّل اساسی در نفس و روح، و سلوکی عملی به سوی پروردگار متعال می‌داند. تأکید بر انقطاع از غیر خدا، اهمّیت حضور قلب، تسلیم در برابر رضای الهی، توجه به باطن اعمال حج و درک حقیقت ولایت به عنوان روح و جوهره اعمال، از جمله مباحث محوری این اثر است.

هدف از گردآوری این مطالب، بالا بردن سطح بینش و معرفت افراد نسبت به این فریضه مهم می‌باشد تا زائر بیت‌الله الحرام، همراه با تفکر و تأمل

در فلسفه هر یک از مناسک، با بصیرتی افزون و قلبی آگاه، از این مآدبه الهی بهره‌مند گشته و به شهود منافع معنوی و روحانی حج نائل آید. امید است که این اثر، چراغ راه سالکان کوی دوست و مشتاقان زیارت بیت‌الله‌الحرام قرار گیرد و آنان را در ادراک حقیقت نورانی حج و وصول به مراتب قرب الهی یاری رساند.

و ما تَوْفِيقَنَا إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ نُنِيبُ
مجمع تحقیق مکتب وحی

فصل اول: اهمّيت حَجّة الإسلام

بخش اول: اهمیت مسئله حج در شرع و

دیدگاه اهل عرفان نسبت به آن

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

ولا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

آیه شریفه قرآن کریم در باب حج

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ * ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۱

ندای ملکوتی حضرت ابراهیم علیه السلام برای

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷ - ۲۹. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹:

«و ندا کن و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج! تا به سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که به جهت بُعد سفر به لاغری در آمده است) از هر راه دوری بیایند * تا بدین وسیله منافع دنیوی و اخروی خود را مشاهده کنند و بیابند؛ و خداوند را در روزهای معلوم (عید قربان و سه روز پس از آن) بر آنچه خداوند به ایشان از گوشت بهیمه الأنعام (شتر و گاو و گوسفند) روزی کرده است بخوانند و یاد کنند؛ و از آنها به مردم فقیر و گرسنه طعام دهند * و سپس (از احرام بیرون آمده) از آلودگی‌ها و چرک‌ها خارج شوند (ناخن گیرند و موی سر بسترند) و نذرهای خود را وفا کنند و باید که گرداگرد خانه قدیمی (بیت‌الله الحرام) طواف کنند.»

حج

”در روایت است که چون ابراهیم کعبه را بنا کرد بر فراز کوه أبوقبیس^۱ آمد و مردم را به حج خواند، هر کس صدای او را شنید - گرچه در أصلاب پدران بود - و ندای او را لبیک گفت، به حج مشرف می‌شود. افرادی که یک بار لبیک گفتند یک بار، و افرادی که دو بار لبیک گفتند دو بار، و هم‌چنین برود بالا به تعداد لبیک‌های گفته شده، موفق به حج و زیارت بیت‌الله‌الحرام خواهند شد.^۲

۱. أبوقبیس، کوهی در مکه مکرمه در جانب شرقی مسجدالحرام روبه‌روی رکن حجرالأسود است که خورشید از فراز آن بر مسجدالحرام می‌تابد و دارای ویژگی‌های خاصی است:

نخستین کوهی که خداوند آفریده. اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۳۲.
نزدیک‌ترین کوه به کعبه. الجامع اللطیف، ص ۲۹۸.

محل فرود آمدن حضرت آدم و حوا از بهشت و مدفن حضرت آدم بنا به نقلی. تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۵ و ۶؛ تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۱۶۱.
حجرالأسود را در طوفان نوح در خود به امانت گرفت که حضرت ابراهیم علیه السلام هنگام تجدید بنای کعبه، آن را از این کوه برگرفت و در جایگاه خود قرار داد. تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۲۷.

در هنگام شق القمر، نیمی از ماه بر فراز این کوه و نیمی بر بالای کوه قعیقان دیده شد. دلائل النبوة، ابونعیم، ج ۱، ص ۲۸۰.

واقع شدن صفا در دامنه این کوه. معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۱.
محل زادگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که قبلاً محل خانه عبدالله بن عبدالمطلب بوده در شرق کعبه و متصل به دامنه کوه أبوقبیس می‌باشد.
رحلة ابن جبیر، ص ۱۲۵ و ۱۲۶. (محقق)

۲. مأخوذ از: تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۳۲؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۹؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۵۴؛ الجعفریات، ص ۶۳.

معلوم است که این ندای ابراهیم نیز ملکوتی است نه مُلکی، وِإِلَّا در أصلاب پدران شنیده نمی‌شد، و لَبَّیک‌ها نیز ملکوتی است. و بنابراین هر کس اجابت کند موفق به حج می‌گردد، وِإِلَّا لَبَّیک‌های ظاهری ملازمه‌ای با تشرّف ندارد.^۱

کلام مرحوم علامه طهرانی در باب تأثیر نَفَس

حضرت ابراهیم

”مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه -

می‌فرمودند:

تمام افرادی که از زمان حضرت ابراهیم (و حتی قبل از آن! چون مسئله، مسئله قبل و بعد نیست) تا روز قیامت به مکه می‌روند، به‌خاطر همان یک نَفَس حضرت ابراهیم است در آن موقعی که می‌خواست به فلسطین برگردد و آن دعاها را کرد.^۲

و هر کس به مکه مشرّف شود، معلوم است که به

اجابت رفته است! این اجابت است که الآن دارد شما

را می‌برد و اگر ندای حضرت ابراهیم نبود، شما

خودتان را هم می‌گشتید امسال نمی‌رفتید! بلکه آن

ندا باعث شد که نفوس و قلوب را حرکت بدهد و

همه را به آنجا بکشاند. به قول مرحوم آقا که

می‌فرمودند:

حضرت ابراهیم یک دم درویشی به همه خلایق زد! و نَفَس درویش حق است.

۱. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۷. (علامه طهرانی)

۲. رجوع شود به سوره ابراهیم (۱۴) آیات ۳۵ - ۴۱؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰.

اینکه می‌گویند نفس درویش حق است، راجع به

همین است. حضرت ابراهیم آمد و این حرکت را

به وجود آورد و باید همه به دنبال او بروند.^۱

توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام از فریضه حج

و خانه خدا

”امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه درباره

فریضه حج و علت و فلسفه شرعی و فقهی آن، چنین

می‌فرماید:

فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ، يَرِدُونَهُ وُجُودَ الْأَنْعَامِ، وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ. جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِنِوَاضِعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ. وَ اخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سَمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَ صَدَقُوا كَلِمَتَهُ، وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَانِكْتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ، يُحَرِّزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ، وَ يَتَبَادَرُونَ عِنْدَ مَوْعِدِ مَغْفِرَتِهِ. جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عِلْمًا، وَ الْعَانِدِينَ^۲ حَرَمًا. فَرَضَ حَجَّهُ وَ أَوْجَبَ حَقَّهُ، وَ كَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ؛ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۳.

«خدای متعال حج بیت خود را بر شما واجب فرمود؛ خانه‌ای که او را قبله خلانق قرار داد تا همانند دستجات و توده‌های متراکم أحشام به سمت او روی آورند و همانند کیبوتران که به سوی لانه‌های خود روی می‌آورند این مکان را محل عبادت و پرستش خود قرار دهند. خدای متعال این خانه را نشانه تواضع بندگانش در قبال مقام عظمت و کبریائییش و اقرار به عزت و وحدانیت در وجود و آثار وجود و جلوات وجود قرار داده است.

از میان مردم شنوندگانی را برگزید که دعوت او را لایق گفته اجابت نمایند، و گفتار او را راست پنداشته تصدیق بنمایند، و در جایگاه انبیا و پیامبران او مسکن گزینند، و خود را به مثال و شمایل ملائکه‌ای که گرداگرد عرش پروردگار در گردش و طواف‌اند در آورند، تا در سرای تجارت و بازار معاملات به رستگاری ابدی و انتفاع از برکات و آثار عبودیت نائل آیند و به میعاد غفران و بخشش الهی از یکدیگر سبقت بجویند.

خدای سبحان خانه خود را پرچم برافراشته و سرفراز اسلام قرار داد، و برای روی‌آوردگان و مُلتَجِّئین به آن مکان، حرم امن خود مقرر فرمود. پس حج را واجب نموده و حق او را الزام فرمود، پس بر شما حتم نمود که بار خود را در آنجا فرود آورید و آن مکان را محل ورود و نزول خود قرار دهید؛ چنانچه در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿خدای متعال حج خانه خود را بر مردم واجب نمود؛ کسانی که بتوانند در صورت استطاعت به آن دیار حرکت نمایند. و کسانی که از این حکم محتوم الهی تَمَرِّد و رزند و کفران حقوق الهی را بنمایند، پس خداوند به تحقیق از مردم بی‌نیاز خواهد بود.﴾»

مبعوث شدن تارک حج بر دین یهودیت یا

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، طرح مبانی، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه‌الله طهرانی)

۲. خ. ل.: **لِلْعَانِدِينَ**.

۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

۴. نهج البلاغه (عبده)، ج ۱، ص ۲۷.

نصرانیّت و حکایاتی در این باب

اهمیت فریضه حج به حدی است که طبق روایات متعدده، خداوند تارک حج را در صورت استطاعت و تمکن از حج، از شریعت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم خارج نموده، یا بر دین یهودیّت و یا نصرانیّت مبعوث خواهد نمود.

شیخ صدوق - رحمة الله علیه - در کتاب الفقیه با إسناد خود از امام صادق علیه السلام از اجدادشان روایت می کند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن وصیتی به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

يَاعَلِيُّ! كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةٌ... وَمَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ وَلَمْ يُحِجَّ... يَاعَلِيُّ! تَارِكُ الْحَجِّ وَهُوَ مُسْتَطِيعٌ، كَافِرٌ؛ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿وَاللَّهُ

عَلَى النَّاسِ حِجٌّ أَلْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾. ^۱ يَا عَلِيُّ! مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ

نَصْرَانِيًّا.^۲

«یا علی! ده گروه از این امت به خدای عزّ و جلّ کافر شدند، (آنگاه یکیک آنها را بر می شمرد تا می رسند به تارک حج): و از جمله آنان کسی است که خداوند به او مُکنت و قدرت بر ادای حج را اعطاء نموده ولی از انجام آن سر باز زده و از دنیا رفته است...؛ ای علی! کسی که حج را ترک کند درحالی که استطاعت بر ایتیان آن داشته باشد او کافر است. خدای متعال می فرماید: ﴿از جانب خداوند بر عهده افراد مستطیع فرض و واجب است که حجّ خانه او را بجای آورند. و کسی که کفران نموده سر باز زند، پس به درستی که خداوند از چنین افرادی بی نیاز خواهد بود.﴾ یا علی! کسی که حج را به تأخیر اندازد تا اینکه مرگ او را فرا گیرد، خداوند او را در روز قیامت، یهودی یا نصرانی مبعوث خواهد نمود.»^۳

حکایت اول

”مرحوم آیه الحقّ و الیقین، فقیه معظمّ و یکی از

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۶ و ۳۶۸.

۳. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۵. (آیه الله طهرانی)

اساتید حقیر در اخلاق و عرفان، آقای حاج شیخ جواد انصاری همدانی، داستان عجیب و شگفت‌انگیزی دربارهٔ عدم اسلام مسوفین^۱ حج بیان کردند که برای حفظ و ضبط آن در اینجا ثبت می‌کنم، با آنکه از زمان نقل آن برای حقیر متجاوز از سی سال می‌گذرد. فرمودند:

یکی از تجّار معروف و مشهور همدان که به صلاح و تقوا مشهور و معروف بود، به واسطهٔ عارضهٔ مرض سکنهٔ قلبی فوت کرد و فوت نابهنگام او اثر شدیدی در ارحام و بازماندگان و دوستان او گذاشت. شبانه جنازهٔ او را به قبرستان آوردند تا فردا مراسم تغسیل و تکفین و تدفین را انجام دهند؛ و آوردن جنازه در وقت شب به قبرستان در صورتی که میت در شب فوت کرده باشد امر راجحی است، و چه بسا در همان شب هم غسل و کفن نموده و دفن می‌کنند.

چون جنازه را گذاشتند و رفتند، مأمورین سؤال برای بازپرسی آمدند و گفتند: می‌خواهی از دین نصاری باشی و یا از یهود؟ تو از دین اسلام نیستی و بر این معیار از تو پرسش نخواهد شد.

او فریاد برآورد: من مسلمانم، من اسلام دارم، من یهودی و نصرانی نیستم! گفتند: چون تو مرد متمکنی بودی و استطاعت از حج را داشته‌ای و حج بجای نیاورده مُرده‌ای، بر دین اسلام نمرده‌ای؛ **إِنْ شِئْتَ يَهُودِيًّا وَ إِنْ شِئْتَ نَصْرَانِيًّا.**

او گفت: سوگند به خدا من مسلمانم و اعمالم چنین و چنان بوده است، نماز می‌خوانده‌ام، وجوهات اموال خود را می‌داده‌ام، به فقرا و مستمندان مساعدت می‌کرده‌ام و دربارهٔ خلق خدا ترحم می‌نموده‌ام.

گفتند: اینها به‌جای خود؛ ولی چون حج بجا نیاورده‌ای، خداوند متعال تو را از زمرهٔ مسلمین به‌حساب نمی‌آورد؛ و هر کس مستطیع باشد و حج نکند، عاقبت امر او همین‌طور خواهد بود.

آنها شروع کردند به عذاب نمودن که این بیچاره فریاد کشید: ای امام حسین! آخر این همه من مجالس روضه‌خوانی تشکیل می‌دادم و این همه در عزای شما شرکت می‌کردم، آیا سزاوار است که مرا در این موقع تنها و غریب بگذارید؟!

در این حال فوراً حضرت سیدالشهدا علیه السّلام حاضر شدند و گفتند: درست است آنچه می‌گویی؛ ولی چون عمداً حج واجب را به تأخیر انداخته‌ای تا مرگ گریبان‌ت را گرفته است، فلذا در حکم خدا و سنت الهیه چنین جاری شده است که بر آیین اسلام نمیری! و من فقط برای تو یک کار می‌توانم بکنم و آن این است که شفاعت در نزد خدا کنم تا به تو عمر دهد و حج خودت را انجام دهی، آن وقت به دین اسلام خواهی مُرد. حضرت فرمودند: من اینک شفاعت کردم و خداوند سی سال به تو عمر داد؛ حجّت را بجای بیاور!

آن مرد می‌گوید: من چشمان خود را باز کردم، دیدم در قبرستان تاریک تنها هستم و فقط یک قاری قرآن بر بالای سر نشسته و قرآن تلاوت می‌کند؛ او همین‌که خواست وحشت کند گفتم: مترس، من زنده هستم! اقوام و ارحام و فرزندان آمدند، و حیات ما برای آنها آن قدر لذت‌بخش بود که قابل توصیف نیست.

من آمادهٔ تهیهٔ مقدمات حج بیت‌الله‌الحرام شدم، هنوز سر سال نرسیده بود که موسم حج شد و من با کاروان از همدان به راه افتادیم. در بیرون دروازهٔ شهر که بسیاری به بدرقهٔ ما آمده بودند و ارحام و فرزندان من گریه می‌کردند و نگران حال من بودند که شاید نتوانم از عهدهٔ حج برآیم و از دنیا بروم، (چون مسافرت به حج در آن سنّوات و اوقاتی که با شتر می‌رفتند بسیار مشکل بود و چه بسیار از حاجیان در راه می‌مردند.) من که تا آن زمان قضیهٔ شفاعت حضرت امام حسین علیه السّلام و داستان تعذیب نکیرین و عدم اسلام مسوف حج را برای کسی بازگو نکرده بودم و پیوسته مترصد بودم تا ببینم چه می‌شود، آیا من موفق به حج می‌شوم یا نه؟ در آن وقت فرزندان را به دور خود جمع کردم و مطلب را برای ایشان گفتم؛ و گفتم که: مطمئن باشید من به سلامت برمی‌گردم و بیست‌و نه سال دیگر هم عمر می‌کنم.

و همین‌طور هم شد؛ او به سلامت برگشت و پس از سی سال از مرگ اول رحلت کرد. و چون مُرد او را در خواب دیدند با لباس حاجیان، و عمامه و کلاه خاصی که حاجیان به سر داشتند؛ (چون در آن زمان، تجّار و سایر اصنافی که به حج می‌رفتند، پس از حج تا آخر عمر همان کلاه و دستار را بر سر می‌گذاشتند.) او در خواب گفت: **لله الحمد** من را به آیین اسلام بازپرسی و سؤال کردند و اینک هیچ‌گونه ناراحتی ندارم و در کمال خوشی و آسایش به‌سر می‌برم؛ من از برکت امام حسین

^۱. کسانی که پیوسته کاری را به تأخیر می‌اندازند. (محقق)

علیه السّلام عمرم طولانی شد و حجّ قبول شد و ثواب سی سال طاعت و بندگی حضرت حق جلّ و علا بر اعمالم افزوده شد.^۱

حکایت دوم

”خود بنده پیرمردی را دیدم که هنگام وفات می گفت: «نصرانیّاً، نصرانیّاً!» این را می گفت و مُرد. گفتند این شخص - که فامیل ما هم بود - حج انجام نداده بوده است.

حکایت سوم

یکی دیگر از دوستان نقل می کرد:

خود من یکی از افرادی که آن موقع در بازار طهران بود و کار می کرد را دیدم که هر سال حج انجام می دهد. گفتم: بابا، چرا این قدر حج انجام می دهی؟! گفت: قضیه من این است که حج بر من واجب شده بود، اما نرفتم و مبتلاً به سکنه شدم. در موقع مردن دیدم زن و بچه های من دارند بر سرشان می زنند، ملائکه آمدند و به من گفتند: چون حج انجام نداده ای جان تو را بر نحلّه اسلام نمی گیریم، یا یهودیّت را انتخاب کن یا نصرانیّت را! من گفتم: هیچ کدام را انتخاب نمی کنم! و هر چه گفتند، گفتم من انتخاب نمی کنم!

تا اینکه ظاهراً به واسطه شفاعت حضرت زهرا سلام الله علیها به او مهلت می دهند - چون در منزلش روضه داشت و فاطمیّه می گرفت - و حضرت می فرمایند: به او چند سال مهلت بدهید تا برود! لذا من دوباره برگشتم و حالا هر سال می روم؛ یعنی نه تنها آن سال به هر جان کنده بود رفتم و حج را انجام دادم، بلکه هر سال می روم.

وضعیت این شخص باز یک خرده بهتر از قبلی بوده است.

حکایت چهارم

هم چنین یکی از بستگان ما مورد دیگری را نقل می کرد و می گفت:

خود من بالای جنازه ای بودم که هنگام وفات و احتضار مدام تکرار می کرد: «یهودیّاً، نصرانیّاً! یهودی، نصرانی!» و اصلاً به وضع خودش شاعر نبود؛ مدام این دو جمله را می گفت و بعد هم فوت کرد. این شخص حج انجام نداده بود.

خود شخص ناقل که مُعمّم و سنّش حدود هفتاد

سال و از معاریف - یعنی از افراد معروف و مشهور -

۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲۲. (علامه طهرانی)

است، برای بنده نقل کرد و الآن هست. خیلی از این موارد وجود دارد و اتفاقاً قضیه‌ای است که شهادت شهود بر این مسئله دلالت دارد.^۱

حکایت پنجم

”مسئله حج خیلی مسئله مهمی است و خلاصه یک سرّی در این مسئله نهفته است که اگر شخصی بتواند برود ولی نرود، کأنّ مسلمان از دنیا نرفته است! این قدر مسئله مهم است.

یک موردی در فامیل دور ما اتفاق افتاده بود که هنگام فوت یک نفر، خود افرادی که دور و بر او بودند دیدند که آن شخص رو کرد به آنها و گفت:

الآن ملائکه به من می‌گویند: یهودی بمیر یا نصرانی بمیر! من کدام را انتخاب کنم؟!

آن فرد حج نرفته بود! التفات می‌کنید؟ اینها و این مطالبی که ائمه برای ما بیان کرده‌اند شوخی نیست؛ اینها واقعیت است و خواسته‌اند ما را در آن جنبه تکوین و تشریح - در هر دو - وارد کنند و نگذارند که عمر را بر تباهی و به خسران بگذرانیم.

شخصی که متمتع است باید حج را انجام بدهد

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - ادامه بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۳. (آیه‌الله طهرانی)

و برود،^۱ حتی در بعضی از فتاوا ذکر شده است:
افرادی که مستطیع هستند نباید به آن یک حج اکتفا
کنند.^۲ و همیشه باید حرم الهی را از حاجی پر نگه
داشت و هیچ کس نمی تواند و حق ندارد حتی برای
یک لحظه مسیر حج را ببندد و درب حج را مسدود
کند! باید همیشه حج مفتوح و برای مسلمین باز
باشد، و حتی حاکم اسلامی وظیفه دارد که اگر افراد
به حج نمی روند پول بدهد و افراد را به حج بفرستد
تا اینکه همیشه حج دارای افراد زائر و افرادی که از

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۷ - ۱۵.

۲. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۰۵؛ مستمسک العروة الوثقی،
حکیم، ج ۱۰، ص ۵.

مکان‌های بعیده به آنجا می‌آیند، باشد^۱. قضیه، خیلی

قضیه مهمی است.^۳

استحباب مؤکد حج برای افراد متمکن در هر سال

”در بعضی از روایات وارد است که حج برای افراد متمکن در هر سال استحباب مؤکد دارد؛^۴ و

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۸۰ (آیه‌الله طهرانی):

«حتی ما نسبت به زیارت رسول خدا هم این روایت را داریم؛ یعنی در ذیل همان روایتی که مربوط به حج است، روایت مربوط به زیارت پیغمبر هم هست.* و این خیلی مسئله را برای یک فقیه روشن می‌کند که حج بدون زیارت پیغمبر معنا ندارد، بلکه باید توأم با این زیارت بشود.

امام علیه السلام برای زیارت حکم و جوب می‌کند، درحالی‌که ما در قرآن نداریم که مثلاً: **لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ زِيَارَةُ النَّبِيِّ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا!** این مسئله نشان‌دهنده این است که همان ملاکی که در مورد حج نسبت به خود فرد و مسائل اجتماعی هست، همان ملاک در زیارت قبر نبی هم وجود دارد، در زیارة الحسين هم وجود دارد، در زیارة الرضا هم وجود دارد، همین‌طور در سایر ائمه هم آن ملاک وجود دارد. اینجا است که فقیه نسبت به کیفیت لحاظ مسائل در ارتباط با این موضوعات، یک فهم سعی پیدا می‌کند.»

* الکافی، ج ۴، ص ۲۷۲:

الکافی، ج ۴، ص ۲۷۲:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: **لَوْ أَنَّ النَّاسَ تَرَكَوا الْحَجَّ لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلَى الْمَقَامِ عِنْدَهُ، وَ لَوْ تَرَكَوا زِيَارَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلَى الْمَقَامِ عِنْدَهُ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَمْوَالٌ أَنْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.**»

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۰ - ۲۴.

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه‌الله طهرانی)

۴. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۲۳ - ۱۳۵.

گرچه وجوب آن برای همه افراد فقط یک بار در طول عمر است،^۱ ولی آیه شریفه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتِهِ مِنْ مَنْ تَطَاعَ إِلَىٰ هَذَا سَبِيلًا﴾^۲ را شامل تمام افراد متمکن از حج در هر سال دانسته‌اند.^۳

مرحوم کلینی در کتاب کافی از ابی جریر قمی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

الحجُّ فَرَضٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ؛^۴ «حج واجب است بر افراد متمکن در هر سال.»

و در روایت دیگر از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الْحَجَّ عَلَىٰ أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾؛^۵ قال: فَمَنْ لَمْ يَحُجَّ مِنْهَا فَقَدْ كَفَرَ؟ قال: لا، وَلَكِنْ مَنْ قَالَ: لَيْسَ هَذَا هَكَذَا، فَقَدْ كَفَرَ.^۶

«خداوند حج را بر افراد مستطیع و متمکن در هر سال واجب نمود به‌دلیل گفتارش در قرآن کریم: ﴿بر افراد متمکن از جانب خداوند تکلیف است که به حج بروند؛ و کسی که کفر بورزد، به‌درستی که خداوند بی‌نیاز از او و امثال او خواهد بود.﴾
راوی می‌گوید: عرض کردم: پس کسی که از ما به حج نرود کافر است؟
حضرت فرمودند: نه، بلکه مقصود کسانی هستند که کلام خدا را انکار می‌کنند و می‌گویند این‌طور نیست.»

البته باید توجه کرد که مقصود از فرض و وجوب در این روایات برای افرادی که یک بار به حج توفیق

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۹ و ۲۰.
۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.
۳. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۶ - ۱۸.
۴. الکافی، ج ۴، ص ۲۶۶.
۵. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.
۶. الکافی، ج ۴، ص ۲۶۵.

یافتند الزام مُوبِق و واجبی که بر ترکش عقاب مترتب است نیست، بلکه شدتِ اهتمام و نهایت استحباب است که می‌توان گفت: نزدیک به لزوم و وجوب می‌رسد، نه‌اینکه تحقیقاً همان وجوبِ درِ قبال استحباب و حرمت باشد.

وظیفه حاکم مسلمین در اهتمام به اقامه فریضه

حج و تسهیل در امور آن

جالب توجه و دقت این‌که: به جهت نهایت اهتمام شارع مقدّس به اقامه فریضه حج و شدت عنایت ویژه او به این تکلیف الهی و مآدبه روحانی، بر حاکم مسلمین و ولیّ امور واجب است که نهایت اهتمام را به اقامه این مشعر الهی مبذول دارد و نگذارد که خانه خدا از ورود و وفود حجّاج و زائران خالی و بی‌رونق بماند، و تمام سعی و تلاش خود را بر احیا و شکوه این فریضه ویژه الهی به کار بندد، و جلوی موانع حرکت زائران الهی را به حریم امن و بیت‌الله‌الحرام بگیرد و موانع طریق را از سر راه بردارد، و هر کسی را که به استطاعت و تمکّن از ایتان این تکلیف عظیم الهی می‌رسد برای رسیدن به مقصود و مطلوب و تسهیل امور یاری رساند.

و اگر افرادی تمکّن از انجام مناسک را جدای از طریق و مسیر متعارف دارند تشویق نماید و صرفاً به ارسال عدهٔ معدود از طریق متعارف و رسمی بسنده نکند. و اگر بعضی برای جهتی از جهات در مسیر حرکت آنان سنگ اندازی و مانع تراشی می‌کنند، ممانعت کند و راه وفود به حرم الهی را بر روی آنها نبندد و اختیار بذل مال و انتخاب طریق را بر عهدهٔ خود افراد قرار دهد.^۱

چه‌اینکه استطاعت حدّ و مرز ندارد و اگر شخصی بتواند برای ادای حجّ واجب حتی میلیون‌ها صرف کند، حرام است که حتی یک سال حجّ خود را به تأخیر اندازد، و باید **لَدَى الْاِسْتِطَاعَةِ وَ التَّمَكُّنِ،** **فِي الْفَوْرِ** به این فریضهٔ عظمای الهی اقدام نماید^۲ و

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۷۲:

«**عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ أَنَّ النَّاسَ تَرَكَوا الْحَجَّ لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلَى الْمَقَامِ عِنْدَهُ، وَ لَوْ تَرَكَوا زِيَارَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلَى الْمَقَامِ عِنْدَهُ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَمْوَالٌ أَنْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.**»

۲. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۲۵۶:

«از جمله وظائف ولیّ فقیه، ایجاد وزارت حج است؛ چون حج یکی از ارکان اسلام می‌باشد. و این مطلب بدیهی است که نمی‌شود مردم یک مملکتی مسلمان باشند و وزارت حج نداشته باشند. وزارت حج باید مستقل باشد، نه در تحت وزارت کشور و یا وزارت اوقاف.»

صرفاً به ثبت نام و مَشی در طریق متعارف رسمی اکتفا نکند، که در صورت تأخیر و مسامحه مشمول روایات سابق الذکر خواهد شد.^۱

و حاکم اسلام نیز باید نهایت کوشش خود را جهت ارسال این گونه افراد مبذول دارد تا مبادا خدای ناکرده این فریضه مهم از مستطیعین و متمکّنین به حج فوت گردد، که چه بسا با تحقق فوت غیر متوقّع، حسرت انجام این فریضه برای آنها باقی بماند.

روایتی در باب الزام مردم به حج توسط امام در صورت تعطیلی آن

مرحوم کلینی با سند خود از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که حضرت فرمودند:

لَوْ عَطَّلَ النَّاسُ الْحَجَّ لَوَجَبَ عَلَيَّ الْإِمَامُ أَنْ يُجِبِرَهُمْ عَلَيَّ الْحَجِّ إِنْ شَانُوا وَ إِنْ أَبَوْا؛

^۱ . مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۳۱، تعلیقه (آیه الله طهرانی):

«مرحوم آقای بیات به حقیر فرمودند:

من مستطیع و واجب الحج شده بودم ولی به واسطه عارضه کسالت مرحوم انصاری از اقدام به تهیه مقدمات تعلق می ورزیدم، تا اینکه روزی این مطلب را با والد شما آقای حاج سید محمدحسین طهرانی در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: چون واجب الحج و مستطیع شده ای نمی توانی مسامحه کنی و یا منصرف شوی. عرض کردم: اصلاً پایم یارای حرکت به صوب عراق و حجاز را ندارد، فرمودند: هیچ راهی برای درنگ و انصراف وجود ندارد، إن شاء الله خداوند کمک می نماید. من طبق دستور والد شما عمل نمودم و به سمت کرمانشاه حرکت کردم و هنگامی که به گردنه اسداباد رسیدیم دیدم روح مرحوم انصاری به صورت کبوتری از شهر همدان حرکت کرد و به سمت من آمد، و هنگامی که به من رسید با لبخند به من فرمود: خداحافظ، ما رفتیم!

ایشان فرمودند:

فقط خدا می داند که در این سفر چه بر من گذشت!

فَإِنَّ هَذَا الْبَيْتَ إِنَّمَا وُضِعَ لِلْحَجِّ.^۱

«اگر مردم حج را کنار بگذارند و اهتمام شایسته به انجام آن نشان ندهند، بر حاکم اسلامی واجب است افرادی را الزام کند و به حج بفرستد، چه اینکه با رضا و رغبت توأم نباشد؛ بهرستی که این خانه بر اساس مناسک حج بنا نهاده شده است.»

تکلیف الهی بر اساس طاقت افراد علت وجوب

یک باره حج

و همین طور برای افراد مستطیع که قدرت بر
ایتیان به حج را در سال‌های پس از حج واجب دارند،
باید راه و مسیر حرکت به مکه دائماً باز باشد و
هیچ گونه ضیق و محدودیتی و انحصاری به هیچ وجه
من الوجوه برای انجام این تکلیف وجود نداشته
باشد.

احمد بن محمد برقی در کتاب شریف محاسن از
هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت
می‌کند که حضرت فرمودند:

**مَا كَلَّفَ اللَّهُ الْعِبَادَ إِلَّا مَا يُطِيقُونَ؛ إِنَّمَا كَلَّفَهُمْ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ... وَ
كَلَّفَهُمْ حِجَّةً وَاحِدَةً وَ هُمْ يُطِيقُونَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ...^۲**

«خدای متعال تکلیف الزامی و وجوبی را بر اساس قدرت و استطاعت و طاقت افراد
تشریح می‌کند؛ چه اینکه جهت ادای نماز، پنج نوبت را واجب فرمود... و همین طور
یک بار انجام فریضة حج را واجب کرد در حالی که آنها استطاعت و طاقت بیش از
این را دارند.»

همین طور در وسائل الشیعه از شیخ صدوق در
کتاب علل الشرایع؛ و هم چنین عیون أخبار الرضا از
امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که حضرت
فرمودند:

إِنَّمَا أَمَرُوا بِحِجَّةٍ وَاحِدَةٍ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، لِأَنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْفَرَائِضَ عَلَى أَدْنَى الْقُوَّةِ؛

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۷۲.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۶.

کَمَا قَالَ: ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾؛^۱ يَعْنِي شَاءَ، لَيْسَعَ الْقَوَى وَ الضَّعِيفَ. وَ كَذَلِكَ سَائِرُ الْفَرَائِضِ إِنَّمَا وُضِعَتْ عَلَى أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً؛ فَكَانَ مِنْ تِلْكَ الْفَرَائِضِ الْحَجُّ الْمَفْرُوضُ وَاحِدًا، ثُمَّ رَغَبَ بَعْدَ أَهْلِ الْقُوَّةِ بِقَدْرِ طَاقَتِهِمْ؛^۲

«علت وجوب فریضه حج، یک بار نه بیشتر این است که: خداوند همیشه فرائض و واجبات خود را براساس توان و طاقت کمترین افراد از مکلفین قرار داده است؛ همچنان که در قرآن می‌فرماید: ﴿آن قربانی را که میسر و هموار است جهت ذبح در منا انتخاب کنید﴾ که مقصود گوسفند است، تا قوی و ثروتمند و ضعیف و فقیر هر دو بتوانند آن را تحصیل نمایند. و همین‌طور است سایر احکام که براساس توان و طاقت ضعیف‌ترین از مکلفین بنا نهاده شده است؛ و از این جمله، حج یک بار در همه عمر واجب است. آنگاه خدای متعال ترغیب فرمود آن کسانی را که استطاعت و تمکن انجام بیش از یک بار را دارند به مقدار طاقت و تمکشان.»

از این روایت شریفه استفاده می‌شود: افرادی که

می‌توانند با بذل مال و تمکن مالی و صحت بدنی و

رفع موانع طریق به حج‌های متعدد در سال‌های

متعدد موفق شوند، نباید خود را از این نعمت

عظمای الهی محروم نمایند و صرفاً به انجام آن

مناسک به یک بار اکتفا کنند؛ بلکه باید بدانند هرچه

بیشتر به این سفر الهی و روحانی بپردازند، از آثار

اعمال و بواطن افعال آن نصیب بیشتری می‌یابند و از

فیوضات مترشحه از مقام ولایت کبری که در این

مراسم بر زائرین بیت‌الله‌الحرام ساری و جاری

می‌گردد بیشتر متنعم و بهره‌مند خواهند شد، و از

آبشخوار عنایات لا یتناهای الهی که خاص طائفین و

عاکفین در حرم شریف و خانه قدسی خود قرار داده

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۹، به نقل از عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۰ و علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۷۳.

است بیشتر مستفیض خواهند گشت.

سیره پیامبران و ائمه معصومین در تکرار حج و

تحمل رنج و تعب آن

جایی که پیامبران^۱ عظام الهی و زعمای دین حنیف، ائمه معصومین علیهم السّلام کراراً و مراراً بدین جایگاه قدم گذارده و با رنج بسیار و تعب شدید، خود را مهیای ضیافت این بزم الهی می نمودند^۲ - تا جایی که طبق بعضی از اخبار امام مجتبی علیه السّلام بیست و پنج بار به این سفر الهی

^۱ . امام شناسی، ج ۶، ص ۲۶ (علامه طهرانی):

«در کافی با سند خود از حضرت صادق علیه السّلام آورده است که:
رسول خدا بیست حج بجای آورده اند.»*

و در علل الشرائع با سند خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت می کند که چون سلیمان بن مهران خدمت آن حضرت عرض کرد: چند حج رسول خدا بجای آورده اند؟
حضرت در پاسخ گفتند:

بیست حج در پنهانی و مخفیانه، و چون در هر نوبت از حج، از مأزمین** عبور می کرد پیاده می شد و بول می کرد.

سلیمان می گوید: گفتم به چه علت در مأزمین پیاده می شد و بول می کرد؟!
حضرت گفتند:

به جهت آنکه آنجا اولین مکانی بود که بت پرستی رواج یافت، و از سنگ کوه آنجا قطعه ای را برداشته، و بُت هُتِل را تراشیده بودند، همان بُتی که علی بن ابی طالب آن را از بام کعبه به زیر انداخت در وقت ظهور اسلام و علو قدرت رسول الله؛ و پیغمبر خدا امر کردند که آن را در زیر در ورودی باب بنی شیبه دفن کردند، تا چون مردم داخل می شوند، آن را در زیر قدم خود بگیرند؛ و از این رو است که دخول از باب بنی شیبه مستحب شده است.***»

* الکافی، ج ۴، ص ۲۴۵.

** «مأزم» راه باریک و تنگ بین دو کوه را گویند، و از همین جهت موضعی را که بین عرفات و مشعر است و راه باریک می شود مأزمین گویند.

*** علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۵۰.

^۲ . رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۲۳ - ۱۳۲.

مشرف شدند که اکثر آنها را با پای پیاده از مدینه تا مکه مبادرت می نمود،^۱ و سایر ائمه علیهم السّلام همچون حضرت سجاد زین العابدین^۲ و موسی بن جعفر علیهم السّلام با پای پیاده در بین مکه و مدینه مشاهده شده بودند^۳ - دیگر ما را چه سزد که نسبت به ارج و ارزش این جایگاه رفیع المنزله و مواقف شریفه گفتگو و تردید بنماییم، و صرفاً به عنوان یک تکلیف ظاهری و حکم نه چندان پر محتوای شرعی به آن بنگریم، و به انتظار آن بنشینیم که مال باد آورده‌ای از راه برسد و پس از قضای جمیع حوائج زندگی از منزل و مغازه و ماشین و اسباب و ادوات و رفع تمام ما یحتاج و غیر ما یحتاج، آنگاه اگر حالی و مجالی بود و راه هم هموار و سایر موانع عادی مرتفع، اقدام به انجام آن با هزار اشکال و گله و شکایت بنماییم.^۴

”از علی بن ابراهیم از پدرش روایت است که:

علی بن الحسین علیه السّلام پیاده حج می‌کرد و مسافت فی ما بین مدینه و مکه را در

۱. مناقب آل ابي طالب عليهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۴.

۳. قرب الإسناد، ص ۲۹۹.

۴. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۷ - ۱۵۳. (آیة الله طهرانی)

”از اَبی اسامه عن اَبی عبدالله علیه السّلام روایت

است که:

حضرت امام حسن در سالی پیاده به مگّه حرکت کردند؛ پاهای آن حضرت ورم کرد. بعضی از بندگان آن حضرت گفتند: اگر سوار شوی این ورم ساکن می‌گردد. حضرت فرمود: ابدأ! ولیکن در این منزل که می‌رسیم مرد سیاهی به تو رو می‌آورد و با او روغنی است؛ آن روغن را بخر و هرچه خواهد بده، و در معامله ممانکسه

منما. بنده آن حضرت عرض کرد: مادر و پدرم فدای تو! ما تا به حال در این راه به منزلی وارد نشده‌ایم که کسی دوا داشته باشد. حضرت فرمود: بلی، الآن در جلوی تو از یک منزل هم کمتر آن سیاه را ملاقات خواهی نمود.

پس یک میل دیگر حرکت کردند، ناگهان مرد سیاه پدیدار شد. حضرت به غلام فرمود: نزد این مرد برو، روغن بگیر و پولش را بده.

مرد سیاه گفت: ای غلام! این روغن را برای که می‌خواهی؟ گفت: برای حسن بن علی! گفت: مرا با خود بهسوی او ببر.

(إلیّ أن قال:) مرد سیاه به حضرت عرض کرد: من غلام شما هستم، پول نمی‌خواهم، ولیکن دعا کن در حق من که خدا فرزند پسری سالم به من عنایت کند که دوست‌دار شما اهل‌بیت باشد؛ من الآن که آمدم عیالم درد زاییدنش گرفته بود.

حضرت فرمود: الآن برو بهسوی منزلت، خداوند به تو یک پسر عنایت کرده است صحیح و سالم، و او از شیعیان ما خواهد بود.^{۳،۴}

تعجب از عدم تشرّف برخی علما به حج به بهانه

عدم استطاعت

”و از اینجا معلوم می‌شود: اینکه از بعضی علما

نقل شده که موفق به تشرّف بیت‌الله نشده‌اند و به

بهانه عدم استطاعت، خود را از این نعمت عظمای

الهی محروم کرده‌اند تا اینکه از دنیا رفته‌اند،^۵ چقدر

موجب تعجب و استبعاد است! آیا اینان با وجود

^۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۴. در اینجا روایت از ریاض السّالکین، ج ۱، ص ۲۱۱ نقل شده است که به تبع آن راوی روایت را «علی بن ابراهیم» ذکر نموده‌اند، اما در خود الإرشاد که منبع اوّلی این روایت می‌باشد «ابراهیم بن علی» ضبط شده است. (محقق)

^۲. امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۶، تعلیقه، به نقل از ریاض السّالکین، ج ۱، ص ۲۱۱. (علامه طهرانی)

^۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۳؛ الخرائج، ج ۱، ص ۲۳۹.

^۴. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۹. (علامه طهرانی)

^۵. جامع فضل و فضیلت، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

این همه از آشنایان و ارادتمندان و افرادی که قطعاً می توانستند و راغب به بذل مال و تحصیل مقدمات سفر حج برای آنها بودند، چطور به خود اجازه دادند که خود را از انجام این فریضه فوق العاده مهم و حیاتی در تربیت و تعالی نفس و استفاده از برکات و انوار نفوس قدسی اولیای الهی و دعوت حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام محروم نمایند؟! اینان که برای سفر به کشورهای خارج و صرف مبالغ هنگفت جهت مداوای امراض عادی جسمانی هیچ گونه تردیدی به خود راه نمی دهند، چطور با این مسئله حیاتی به این سهولت و بی اهمیتی برخورد نمودند؟ و چه بسا این عمل را به حساب زهد بسیار و گریز از توجه به دنیا و قطع علائق آن به حساب آورده و

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۱۲ (آیه الله طهرانی):

«یکی از موارد استطاعت حج، بذل مال و راحله است؛* یعنی مرکب و آن مثنوۀ سفر توسط شخصی به انسان بذل بشود. بذل مال و راحله موجب استطاعت حج است و شرعاً حرام است بر کسی که به او بذل مال و راحله شده است، آن را مُسْتَرَد و رفض کند و قبول نکند؛ شرعاً حرام است و اگر انجام نداد، تارک حج محسوب می شود.»

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۹ - ۴۳.

می آورند؟!^۱

لزوم عمل مجتهد به فریضه حج پیش از فتوا به وجوب آن

”اگر مجتهدی در احساس وحدت تکلیف، به نقطه شهود و درک رسیده باشد پیش از آنکه حکم به وجوب حج در صورت استطاعت بدهد، خود به این فریضه عظمای شریعت عمل می نماید و به فیضِ سعادت تحقّق حقایق نورانی حج در نفس خویش نائل می گردد، نه اینکه در اواخر عمر با افتخار و مباهات به افراد بگوید:

من در تمام مدت عمر به مرحله استطاعت نرسیدم و لذا توفیق انجام حج را پیدا ننمودم!!

تصوّر این گونه افراد از فریضه حج، جز انجام یک تکلیف عادی ربات گونه و وظیفه سازمانی و اداری نمی باشد که می توان با بهانه و حیل مختلفه از انجام آن، سر باز زد. این افراد اگر ذره ای از رمز و راز این تکلیف، و آثار عجیب آن بر نفس اطلاع داشتند، و می دانستند که به چه لحاظ و منظوری در احادیث وارد شده است که به فرد تارک حج هنگام موت گفته می شود: «یا بر دین یهود بمیرد یا بر دین

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۳. (آیه الله طهرانی)

مسیحیت!«^۱ دیگر این گونه تسامح و تساهل در ابلاغ و القاء آن بر مردم روا نمی‌داشتند.^۲»

خصوصیت و اثر هر یک از احکام در کمال

وجودی انسان

”مجتهد باید به این نکته برسد - و إلاً مجتهد نخواهد بود! - که: هر کدام از احکام و تکالیف که از ناحیه پروردگار توسط رسول اکرم برای افراد جعل و وضع شده است، دارای خصوصیت و ویژگی و اثری است که در راستای کمال وجودی و تربیت نفس و فعلیت استعداد نهفته بشری به کار می‌رود؛ و إهمال در تشخیص و یا خدای نکرده ابلاغ آن، موجب از دست رفتن آن اثر و بالتّیجه عدم وصول به فعلیت و ناپخته و خام بودن انسان هنگام خروج از این دنیا و حرکت به سوی عالم آخرت خواهد بود. و باید در موقف حساب و بازخواست نسبت به إهمال در این مسئله پاسخ‌گو باشد، تا چه رسد به

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۶۸:

«عن ذریح المحاربي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: **من مات و لم يحجّ حجة الإسلام لم يمنعه من ذلك حاجة تُجحف به أو مرض لا يطيق فيه الحجّ أو سلطان يمنعه فليمت يهودياً أو نصرانياً.**»

۲. فقهات در تشیع، ص ۱۰۵. (آیه‌الله طهرانی)

تبعاتی که برای مقلّدین او پیش خواهد آمد.

انتقاد از برخی فتاوا برای اسقاط استطاعت حج و

عدم فهم حکمت آن

آن فردی که تصوّر می‌کند قدرت استنباط در او

محقق شده، و فتوا به سقوط استطاعت حج قبل از

حلول ماه شوّال به واسطه برخی از حیَل و بذل و

بخشش‌های صوری و ظاهری برای خروج اموال از

تملک فرد مستطیع می‌دهد، هیچ بویی از استنباط و

اجتهاد نبرده که هیچ، اصلاً قدرت فهم و تشخیص

حکمت و فلسفه تشریح این فریضه خطیره الهی را

نخواهد داشت!

۱. آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۳۴۲، (آیه‌الله طهرانی):

«می‌گویند: أشهر حج، شوّال و ذی‌العقده و ذی‌الحجّه است. * من شنیده‌ام که بعضی‌ها پول حج پیدا می‌کنند و یک روز قبل از شوّال آن را به پسرشان می‌بخشند که بگویند ما مستطیع برای حج نیستیم! یعنی چه که مستطیع نیستم! أشهر حج به معنای شرط و جوب نیست، بلکه به معنای شرط واجب است؛ یعنی در این ماه‌ها شما نمی‌توانید این پول را در موارد مفید دیگر صرف کنید. تعلق استطاعت، شرط و جوب به نحو اطلاق است.

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ﴾، ** یعنی هر کس مستطیع شد باید به حج برود. اگر شما ده ماه قبل از حج مستطیع شدید، نمی‌توانید این مال را خرج کنید؛ باید نگه دارید و با آن به حج بروید. متنها شارع به شما فرجه می‌دهد که اگر یک مورد ضروری پیش آمد، آن پول را خرج کنید؛ نه اینکه بردارید و با پولتان یک ماشین برای زید بخرید، یک موتور هم برای عمرو بخرید، یک چیز دیگری هم برای خالد بخرید و...؛ نه خیر، استطاعت به نحو اطلاق، خودش مُنجزّ برای حج است؛ لذا در أشهر حج اگر برای انسان موارد مفیدی از مخارج عادی به وجود بیاید، دیگر در آنجا نباید به آن پول دست

بزند؛ اما شارع اجازه داده است که تا قبل از آن شهر، این مخارج [ضروری] را انجام بدهد.

و لذا سابقاً بسیاری از افراد بودند که حرکتشان به سوی مکه چهار، پنج و یا شش ماه طول می کشید. خانه همه که در مدینه نبود؛ یک نفر آن طرف دنیا بود، یک نفر این طرف دنیا بود؛ با هواپیما و موشک که نمی آمدند. از رجب یا شعبان راه می افتادند، پیاده یا با الاغ و کجاوه می آمدند تا موقع حج بشود. این شخص که نمی تواند بگوید: فقط در موقع شهر حج نمی توانم خرج کنم.

الآن اشتباهی که فقها در اینجا مرتکب شده اند، این است که شهر حج را شرط برای وجوب می دانند؛*** در حالی که شرط برای واجب است. یعنی در موقعی که ماه حج حلول کرد، دیگر آن استطاعت مُنَجَّز می شود. نه اینکه استطاعتی نبوده است؛ بلکه استطاعت بوده است، ولی شارع به انسان اجازه می دهد که آن پول را در موارد ضروری خرج کند. ولی در موقع حج، دیگر فقط باید این مال را به حج اختصاص بدهد. تازه این عنوان مُشیر است، نه عنوان استقلال؛ و نسبت به افرادی است که می خواهند در ماه شوال و ذی القعدة حرکت کنند، نه نسبت به افرادی که از زمان گذشته باید تهیو برای حرکت و زاد و راحله و امثال ذلک را داشته باشند.

سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۵، (آیه الله طهرانی):
«شهر حج ربطی به استطاعت ندارد؛ شهر حج زمان تعلق تکلیف به خروج
إلی الحج است نه زمان اصل تحقق موضوع برای وجوب حج.»

سایت مکتب وحی، دروس، قواعد فقهیه، جلسه ۵۴، (آیه الله طهرانی):
«در بعضی از جاها این استطاعت تنها به شهر حج ربط ندارد؛ مثلاً آن کسی که می خواهد از چین - آن هم در آن زمان و با الاغ - به مکه برود، هشت ماه در راه است؛ لذا معنا ندارد بگوییم استطاعت در شهر حج پیدا می شود.
در شهر حج قضیه استطاعت فعلی می شود، [حاج محمد حسن شریف:
با توجه به مطالب سابق آقا باید فعلی تبدیل به منجز شود چون اصل تحقق استطاعت سبب فعلیت و تحقق شهر سبب انجام آن می شود.] اما تحصیل استطاعت برای شهر حج، لِكُلِّ شَخْصٍ حَكْمٌ خَاصٌّ يَخْتَصُّ بِهِ؛ و در اینجا موارد خاصی دارد. بنابراین تحصیل استطاعت این است که انسان باید از اول سال شروع به جمع کردن کند و کنار بگذارد تا اینکه در شهر حج حرکت کند به سمت مکه؛ و اگر از بلاد نائیه است باید قبل از شهر حج از آنجا حرکت کند.

و لذا ما می بینیم این شهر حجی که در روایات آمده است ناظر به همین امکنه قریبه است؛ یعنی مکانهای قریب و جاهای نزدیک. اما شخصی که در بلاد دور است و لازمه آن بلاد، هفت یا هشت ماه راه رفتن است، اگر در

و چه اختلاف و تفاوت فاحشی است بین او و

بین مجتهدی که می گوید:

اگر انسان بتواند با پای پیاده و خوردن غذایی که نیرو و توان انجام مناسک را تأمین کند - هر چند نان و زیتون باشد - واجب است به حج برود و این فریضه را از دست

اول آن هفت ماه تفریط کند، حج بر ذمه اش است گرچه هنوز أشهر حج نیامده است.»

سایت مکتب وحی، دروس، اصول، جلسه ۲۱۰، (آیه الله طهرانی):
«یادم است یک بنده خدایی از دوستان آقا (علامه طهرانی) برای آن سال مستطیع شده بود. البته از رفقا نبود. به آقا می گفت:

آقا، من دیدم اگر بخواد ماه شوال بشود، مستطیع هستم و باید به مگه بروم؛ لذا ما هم در ماه رمضان یک افطاری دادیم و از استطاعت در آمدیم.

آقا گفتند:

نه آقا! شما اشتباه کردید و این پول را نمی بایستی بدهید.

چون مسئله استطاعت این نیست که در خصوص شوال باشد، بلکه در شوال مُنَجَز می شود. کسی که می داند تا زمان حج استطاعت برای او پیدا می شود، اگر نمی تواند بعداً این استطاعت را تحصیل کند، باید این مالی که الآن به دست آورده را برای مگه اش نگه دارد و آن را خرج نکند.»

* وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۷۱ - ۲۷۴.

** سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

*** المعتمد فی شرح المناسک، آیه الله خویی، ج ۳، ص ۶۵، به نقل از محقق نائینی.

رویگردانی از اهل بیت سبب بی توجهی به فریضه

حج

”در زیارت ائمه بقیع می خوانیم:

وَقَدْ وَقَدْتُ إِلَيْكُمْ إِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا وَاتَّخَذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا.^۳

معنای «رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا» همین است

دیگر! رغبت از اهل بیت انسان را به جایی می رساند

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۹۵:

«عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قلت له: قول الله عز وجل: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتِي مَن آسَ تَطَاعَ إِلَىٰ سَبِيلِ﴾. قال: «يَخْرُجُ يَمْشِي إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ شَيْءٌ!» قلت: لا يقدر على المشي. قال: «يَمْشِي وَ يَرْكَبُ!» قلت: لا يقدر على ذلك. قال: «يَخْدُمُ الْقَوْمَ وَ يَخْرُجُ مَعَهُمْ!»» ترجمه:

«أبي بصير می گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به آیه شریفه ﴿از جانب خداوند برعهده افراد مستطیع فرض و واجب است که حج خانه او را بجای آورند﴾ پرسیدم، فرمود: «اگر مرکبی ندارد، از منزل خارج شده و پیاده برود!» عرض کردم: قدرت پیاده رفتن را ندارد. فرمود: «مقداری پیاده و مقداری سواره برود!» عرض کردم: توان آن را نیز ندارد. فرمود: «خدمت قوم را کند و با آنان خارج شود!»» (محقق)

الكافي، ج ۴، ص ۲۵۶:

«عن عذافرٍ، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «ما يَمْنَعُكَ مِنَ الْحَجِّ فِي كُلِّ سَنَةٍ؟» قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الْعِيَالُ! قَالَ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا مَتَّ فَمَنْ لِعِيَالِكَ؟! أَطْعِمَ عِيَالَكَ الْخَلَّ وَ الزَّيْتَ، وَ حُجَّ بِهِمْ كُلَّ سَنَةٍ!»» ترجمه:

«عذافر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «چه چیزی مانع تو می شود از اینکه هر سال حج را بجای بیاوری؟» عرض کردم: فدایت شوم، عیال (زن و فرزند)! فرمود: «وقتی از دنیا بروی چه کسی متکفل امور عیالت می شود؟! غذای خانوادهات را سرکه و روغن قرار بده و هر سال با آنان حج انجام بده!»» (محقق)

۲. فقهات در تشیع، ص ۳۱ و ۳۲. (آیه الله طهرانی)

۳. الكافي، ج ۴، ص ۵۵۹، با قدری اختلاف.

که وقتی برای حج به او بذل مال می کنند، می گوید: «بروید ادله و روایات را نگاه کنید و ببینید آیا مفری هست که ما نرویم؟!» و بعد هم تا آخر عمر نمی رود! یا اینکه امام صادق می فرماید:

إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَأْكُلَ الْخُبْزَ وَالْمِلْحَ، فَافْعَلْ كُلَّ سَنَةٍ^۱ «نه یک دفعه، بلکه **كُلَّ سَنَةٍ** بلند شو برو!»

بنابراین جناب آقای فلان و فلان و افرادی از این قبیل، گیرم بر اینکه بر شما به واسطه آن استطاعت کذایی حَجَّةَ الْإِسْلَام واجب نبود، آیا شما به عنوان استحباب هم نمی توانستید بروید؟ هان؟! گیرم که به اندازه یک میلیون و ده میلیون و یک میلیارد دلار پول آیاب و ذهاب - آن هم حداقل برای ده پانزده نفر - بذل نکردند تا آن استطاعت حاصل شود؛ خیلی خوب، اما همین بذل عادی کردند که شما بروید و به این مقدار هم استطاعت حاصل می شود! آیا با وجود این همه روایات رفتن به حج مستحب این قدر ارزش نداشت؟! بعد هم هر وقت مستطیع شدید، حَجَّةَ الْإِسْلَام را انجام بدهید! چرا تا آخر عمر مکه

۱. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۲:

«عَنْ عَيْسَى بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ قَالَ: قَالَ لِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا عَيْسَى، إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَأْكُلَ الْخُبْزَ وَالْمِلْحَ وَتَحُجَّ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَافْعَلْ.»

نرفتید؟! چرا؟! چرا خودتان را از این نعمت و فیض عظمیٰ محروم کردید و به دیگران هم این چنین یاد می‌دهید و دیگران را هم محروم می‌کنید؟! **«ضَلُّوا و اَضَلُّوا»** هر دو؛ هم **ضَلُّوا** و هم **اَضَلُّوا**! خب بلند می‌شدید به‌عنوان استحباب به مکه می‌رفتید، چه اشکال دارد؟ مگر شما نماز مستحب و نافله نمی‌خوانید؟ مگر شما انفاقات مستحب نمی‌کنید؟ این همه استحبابات داریم؛ گرچه مستطیع نیستید، ولی به‌عنوان استحباب بلند می‌شوید می‌روید. این روایات را شما ندیدید؟ بلکه دیدید! اما چرا عمل نکردید؟ مسئله این است: **«إِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ**

الدُّنْيَا...»

وقتی کسی از مکتب اهل بیت دور شد، خدا او را به خودش واگذار می‌کند و دیگر آن حکم و آن اصالت و واقعیت برای او جلوه ندارد؛ کم رنگ می‌شود و دیگر اهمّیت عبادت برای او تجلّی

۱. مسند ابی‌یعلیٰ، ج ۱۰، ص ۲۴۰:

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ: **«تَعْمَلُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بُرْهَةً بِكِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ تَعْمَلُ بُرْهَةً بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ تَعْمَلُ بِالرَّأْيِ فَإِذَا عَمِلُوا بِالرَّأْيِ فَقَدْ ضَلُّوا وَ اَضَلُّوا.»**

نمی‌کند! مثل نان و دوغ خوردن و پنیر را با گردو خوردن می‌ماند؛ در همین حدّها! می‌گوید: «بله! مستحب است!» پنیر را با گردو می‌خورید^۱ یا مثلاً مستحب است انسان وقتی وارد بیت‌الخلا می‌شود پای چپ را بگذارد و در وقت خروج هم پای راست را بیرون بگذارد.^۲ استحباب حج هم در همین حد است!

ولی آن کسی که دلش باز و روشن است، او می‌داند که چه سرّی در این مسئله نهفته است و چه اکسیری در اینجا هست که امام صادق علیه السّلام این‌طور دارند توصیه و تحریک می‌کنند. حضرت می‌فرماید: «اگر شده به زن و بچه ات خلّ و زیت بده و آنها را به مکه ببر!»^۳ حضرت دیگر چطور بگوید؟ یعنی دیگر به چه زبانی بگوید؟!«؛

اختلاف دیدگاه اهل ظاهر و اهل عرفان در مورد تکالیف الهی

۱. رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۳۴۰.

۲. رجوع شود به الرّوضة البهیّة، ج ۱، ص ۶۴؛ العروة الوثقی (مؤسّسة الأعلمی)، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶.

۴. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۱۷. (آیة‌الله طهرانی)

”علت مهمّ این اختلاف، اختلاف دیدگاه‌ها و افق‌های معرفت و شهود است.“

دیدگاه اول، دیدگاه اهل ظاهر است که عمل به این تکالیف را صرفاً نوعی اطاعت از مولا در امور دنیوی و ظاهری، و انجام یک مسئولیت و به‌پایان رساندن یک وظیفه بدون توجه به مسائل باطنی و حقایق پشت‌پرده و آثار و تأثیرات درونی و روحی مترتب بر آن می‌داند؛ و در دیدگاه دوم، انجام این تکالیف به‌عنوان داروی حیاتی و غذای روح برای تهذیب و تربیت نفس جهت حیاتی ابدی و سعادت جاودانه تلقی می‌شود.^۱

عبادت، نیاز انسان به دارو و غذا برای رشد

معنوی

”ما باید این قضیه را بدانیم که عبادت، عبارت است از احتیاج انسان به دارو و غذا برای رشد؛ همان‌طوری که بدن نیاز به دارو و غذا دارد و وقتی شما گرسنه می‌شوید لازم نیست کسی شما را به غذا دعوت کند، بلکه خودتان بلند می‌شوید و با سر پایین

^۱. فقاہت در تشیع، ص ۳۳. (آیة‌الله طهرانی)

می‌آید و سر سفره می‌نشیند، همین‌طور مسئله عبادت مانند مسئله دارو و غذا است! باید این مسئله را بدانیم.

البته در روایات هم نسبت به این مسئله آمده است. موقعی که می‌خواست نماز ظهر یا... بشود، پیغمبر می‌فرمودند: «**أَرِحْنِي يَا بِلَالُ**»^۱ بیا من را از کثرات و ارتباطات بیرون بیاور و آن غذای معنوی و روحی را با صدای اذان خودت به من بده!» وقتی که موقع نماز می‌ایستیم، باید متوجه این قضیه باشیم که الآن وقت خوردن دارو و غذا است و الآن وقت ارتباط است؛ ارتباطی که برای انسان ضروری است و باید این ارتباط را برقرار کند و اگر برقرار نکند، از کیسه‌اش رفته است. اگر ما این معنا را بفهمیم، آن وقت نسبت به حج چه نظری پیدا می‌کنیم؟!^۲

تکالیف دینی، دارویی برای بیماری‌های روح

”این نشان می‌دهد که درک ما از احکام و تکالیف و معارف دین چقدر و تا چه حد است! وقتی که تکلیفی برای انسان می‌آید، این تکلیف دارویی است

۱. علل الدارقطنی، ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، با قدری اختلاف.

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۴. (آیه‌الله طهرانی)

که بیمار باید در وقت خودش آن را مصرف کند؛ و اگر مصرف نکند، آن قسمت قضیه و مسئله لنگ است! مطلب این است. اینکه آدم هیچ چیزی احساس نمی‌کند، دلیل بر نبودن نیست؛ بله، آدم بی‌هوش هم چیزی احساس نمی‌کند! یا اگر پای شخصی را بی‌حس کنند و چاقو بزنند و پایش را قطع کنند، اصلاً نمی‌فهمد چاقو به کجا خورده است! احساس نکردن، دلیل بر نبودن و دلیل بر اثر و تأثیر نیست.

بنده (آیة‌الله سید محمد محسن طهرانی) در آن تذییلاتی که بر رساله اجتهاد و تقلید مرحوم آقا نوشتم، بیان کردم که وظیفه مرجع، تربیت و تزکیه مقلدین و ارتقای آنها از سطح عادی بشری به مقام قرب و توحید است، این وظیفه مرجع است.^۱ توجه می‌کنید چه مسئولیت عظیمی است؟^۲

استحبابِ دعا برای تشرّف به حج

”[امام سجّاد علیه السّلام در بخشی از دعای

^۱. رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۴۵؛ فقاہت در تشیّع، ص ۱۰۹.

^۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۱۵۹. (آیة‌الله طهرانی)

ابو حمزه ثمالی می فرماید: [

وَارزُقْنَا حَجَّ بَيْتِكَ وَ زِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ مَغْفِرَتِكَ وَ رِضْوَانِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ.^۱

«ما را روزی کن که قصد کنیم و بیاییم خانه تو را زیارت کنیم و حج انجام بدهیم و زیارت قبر پیغمبرت را بجا بیاوریم، که صلوات و رحمت و مغفرت و رضوان تو بر آن پیغمبر و بر اهل بیت آن پیغمبر باشد! تو هم خیلی نزدیکی و اجابت می کنی و حرف ما را گوش می کنی؛ این دعای ما را هم مستجاب کن که حج را انجام بدهیم!»

مستحب است که انسان همیشه از خداوند

علیّاً اعلیٰ تقاضا کند برای حج.^۲ حج خیلی عبادت

خوبی است، خیلی خوب است! و مستحب مؤکد

است که انسان هر سال حج کند^۳ و یک عملی است

که واقعاً عوض می کند؛ افرادی که حج نکرده اند

نمی دانند، اما افرادی که حج کرده اند اینها می دانند که

^۱. مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۷، فرازی از دعای ابو حمزه ثمالی.

^۲. رجوع شود به مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۸۳؛ الإقبال، ج ۱، ص ۷۸ و ۷۹ و ۸۷ و ۱۰۳ و ۱۰۵ و ۱۴۴ و ۱۶۳ و ۱۷۲.

^۳. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۳۳ - ۱۳۵.

حج انسان را اصلاً عوض می کند!^۱»

دعای شب قدر و تقاضای حج بیت الله از خداوند

۱. شرح فقراتی از دعای ابو حمزه ثمالی، ج ۱، ص ۲۶۶ (علامه طهرانی):
«یکی از این همشیره‌های ما خیلی مقدّس و بر یک طریق خاص و... بود؛ چند سال پیش، وقتی می خواستیم مکه برویم رفتیم خدمت ایشان و گفتیم که: شما هم امسال بیاید برویم مکه! گفت: «نه! این مکه‌ای که مردم می روند، مکه نیست؛ تجارت و سیاحت است! من می خواهم مکه‌ای بروم که خدایسند باشد!» از این حرف‌ها. گفتم: خُب حالا شما آن طوری که می خواهی بیا برویم! گفت: «من با این خصوصیات و با فلان و... نمی توانم؛ حالا دیگر مُد شده است همهٔ مردم آقاها با خانم‌هایشان می روند مکه!» خلاصه، محکم بود، که اصلاً [حاضر به آمدن نمی شد!] باز این قدر صحبت کردیم و یواش یواش و ملایم، از این طرف و آن طرف، عیناً مانند ماهی‌گیرهایی که می خواهند ماهی بگیرند. می گویند: **«إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا.»*** تا اینکه او یک خُرده نرم تر شد. بعد از مقدّمات و...؛ حالا اینها عکس می خواهند. گفت: «عکس؟! مگر من عکس می اندازم! مکه که نباید با عکس باشد!» گفتیم: ما از شما آن طور عکس که نمی خواهند! چادر سرت می کنی و می کشی روی صورت خودت، می روی پیش یک عکّاس زن و عکس می اندازی! اینها فقط یک مستمسکی می خواهند آنجا بچسبانند؛ این که عکس نیست! این هم اشکال ندارد.

خلاصه ما به هزار وسیله یک‌هم‌چنین عکسی از ایشان بردیم و گذرنامه‌شان را گرفتند و با هم رفتیم. رفت آنجا، طوافی کرد و سعی ای و منظره‌ای و دادی و بیدادی و لئیکی و عجیب و عجیب! وقتی او می آمد در مسجد الحرام دیگر نمی خواست بیرون بیاید؛ هیچ، هیچ!

ما برگشتیم ولی او دیگر از یکی دو ماه که مانده بود به موسم حج، دیوانه شده بود و او را حرص برداشته بود! گفتیم: چه شده است آقا؟! تو که می گفتی این حج زیارت نیست؛ سیاحت و تجارت و گردش است و...! گفت: «نه، آقا! این طورها نیست! یک حساب‌های دیگر است!» خُب خدا **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** باز مجدّداً قسمت کند.»

* من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۳۲:
«بعضی از انواع سخن، چنان در افادهٔ معنا و تسخیر افهام مخاطبان، با فنون بلاغت و استعمال مجازات و انواع استعارات مؤثر است که می توان آنها را از اقسام سحر نامید.»

۲. شرح فقراتی از دعای ابو حمزه ثمالی، ج ۱، ص ۲۶۵. (علامه طهرانی)

«من همین پریشب [طبقه] بالا بودم و داشتم

دعای [وارده] در شب‌های قدر را می‌خواندم.

حضرت در امشب می‌فرماید:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِيما تَقْضَى وَ تُقَدَّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتَمِومِ وَ فِيما تَفْرُقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَ فِي الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يَزُدُّ وَ لَا يُبَدِّلُ؛

بعد حضرت می‌فرماید:

أَنْ تَكْتَبُنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ، الْمَبْرُورِ حُجَّتِهِمْ، الْمَشْكُورِ سَعِيَّتِهِمْ، الْمَغْفُورِ ذُنُوبِهِمْ، الْمُكْفَرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ.^۱

من می‌گویم چه داستانی در قضیه مکه است که

امام در شب قدر از خدا تقاضا می‌کند که حج بیت‌الله

را نصیب من کن؟! خب این شب قدر است؛ یعنی

دعایی است که برای شب قدر است. این قضیه و

مسئله حج چیست که این قدر [حضرت به آن توجه

دارند]؟! امام علیه السلام اول مسئله‌ای که مطرح

می‌کند، حج است؛ بعد می‌گوید که مثلاً: «رزق را چه

کن و دعاها را مستجاب کن و...» ولی اولین مطلبی

که حضرت روی آن دست می‌گذارند، حج

بیت‌الله الحرام است.

^۱. الإقبال، ج ۱، ص ۳۴۸. ترجمه:

«بارِإلها، قرار بده در آنچه به امر حتمی‌ات حکم می‌کنی و مقدر می‌نمایی، و در آنچه از امر محکم و ثابت در شب قدر به قضای تفصیلی می‌رسانی، از حکم ثابتی که بازگشت نپذیرد و تغییر نکند؛ که مرا امسال از حاجیان خانه محترم خود بنویسی؛ آنان که حجشان پذیرفته و سعیشان مورد رضایت توست، و گناهانشان را بخشیده و زشتی‌هایشان را پوشیده و محو نموده‌ای.» (محقق)

انتقاد از دیدگاه سطحی برخی از علما نسبت به

حج

آخر در این حج چه دیدند؟! همین چیزی که ما دیدیم؟! که آن شخص - اسمش را نمی‌برم - در یک مجلسی، در سنّ نودسالگی، وقتی دارد می‌میرد، افتخار می‌کند: "من در این مدت مستطیع نشدم که حج بجا بیاورم!"^۱ چه کسی؟ یک عالم و یک فقیه، مثلاً! آدم می‌تواند به او فقیه بگوید؟! فقیه یعنی کسی که فقه [به جانش نشسته باشد]! آیا این تا حالا این دعای شب قدر را نخوانده است؟! هر سال که حداقل سه دفعه شب قدر و این دعا را داریم؛ البته در جای دیگر هم می‌شود آن را خواند. پس او چه برداشتی از حج دارد که تازه افتخار می‌کند: "ما مثلاً خیلی زاهد و عابد هستیم و پول جمع نکردیم که به مکه برویم!" و حالا با افتخار می‌گوید: "ما دیگر توفیق پیدا نکردیم و مستطیع نشدیم!" کسی که هزار تا مرید دارد و هر کدام از آنها دستش را بگیرند، او را می‌برند و...؛ اما با این دید دارد نگاه می‌کند.

۱. جامع فضل و فضیلت، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

اما امام معصوم در شب قدر از خدا تقاضا می‌کند تا امسال توفیق زیارت بیت‌الله را پیدا بکند، با اینکه ده دفعه هم رفته است! امام مجتبی بیست و چهار یا بیست و پنج مرتبه حج مشرف شدند و اکثر این موارد از مدینه تا مکه پیاده بوده است؛ درحالی‌که مواشی و شتران و اسب‌های حضرت در جلو بار می‌بردند و اینها هم می‌توانستند سوار بشوند؛ حرکت می‌کردند و می‌رفتند. حضرت این راه را پیاده می‌رفته است!^۱

آدم همیشه باید فکر کند که آیا اینها - نَعُوذُ بِاللَّهِ - بی‌کار بودند؟! ما وقتی می‌خواهیم به مکه برویم، می‌گوییم: برای ما در بیزینس کلاس طیّاره جا بگیر، راحت‌تر است! که این دو ساعتی که به خود زحمت می‌دهیم، یک قدری این کمر مبارک و شکم مبارک و لنگ‌های مبارکه - برای اعضای جفت بدن، تأنیث می‌آید - راحت‌تر باشد و یک وقتی خدای ناکرده کوچک‌ترین فشاری وارد نشود.

بعد می‌بینیم امام مجتبی اکثر [این سفرها را پیاده

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

رفته‌اند]؛ یا موسی بن جعفر را در بیابان می‌بینند اما نمی‌شناسند؛ - جریانش مفصل است - شقیق بلخی می‌بیند یک کسی دارد راه می‌رود که لباسش لباس اهل اعراض از اهل دنیا است، می‌گوید: «این صوفی است، بروم نصیحتش کنم!» بعد متوجه می‌شود که این موسی بن جعفر است که دارد این راه را همین‌طور پیاده می‌رود! اینها - نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ - بی‌کار بودند؟! روی تفنّن و سفر و تفرّج و... این کارها را انجام می‌دادند؟! چه می‌دیدند؟ واقعاً در این مسائل چه می‌دیدند؟! خب مگر اسب و شتر نداشتند؟! خیلی هم داشتند! چه حرکتی می‌کردند؟! آن وقت ببینید این مگه‌ای که [این قدر مهم است، برخی چقدر ساده به آن می‌نگرند.]

نقد سخن قائلین به عدم حج رفتن امام حسن

عسگری علیه السّلام

یک دفعه من جایی در بین علما بودم و صحبت این بود که امام عسگری علیه السّلام حج انجام نداده‌اند، چون ایشان محصور بوده‌اند. خب، شما از

۱. دلائل الإمامة، ص ۳۱۷ - ۳۱۹.

کجا داری این حرف را می‌زنی؟! می‌گفتند: ”چون ایشان محصور بوده‌اند حج انجام نداده‌اند.“ یعنی تو امام را مثل خودت فرض کرده‌ای که اگر درهای این دیوار را قفل بکنند حبس می‌شود؟! قضیه همین است؟!!

دلیل اول: وجود روایت از امام عسکری در مکه

اولاً: از امام عسگری علیه السلام روایت داریم که در مکه از آن حضرت راجع به یک حکم شرعی سؤال کردند و آن حضرت جواب دادند.^۱ امام عسگری برای عمره به مکه نمی‌روند، اگر بخواهند بروند برای حج می‌روند؛ البته عمره هم اشکال ندارد و آن هم مستحب است،^۲ ولی برحسب عادت برای حج می‌روند. این روایت دلیل بر این است که این حرف‌هایی که بین عوام است [صحیح نیست]؛ خیلی هم زیاد است، همه می‌گویند و من هم می‌گویم که جایی شنیده‌ام؛ حتی افراد اهل اطلاع می‌گفتند! یکی هم صحبتی کرد: ”اگر کسی نذر کند

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵: «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، أَبُو السَّيِّدِ الْمَحْجُوبِ إِمَامٌ عَصَرَهُ، بِمَكَّةَ...»

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۹۸ - ۳۱۵.

که حجّش را برای امام عسگری انجام بدهد، خدا این نذرش را قبول می‌کند؛ چون حضرت حج انجام نداده‌اند. و این برای امام عسگری، پدر امام زمان است و اصلاً حساب چیز دیگر است! کسی برای پدر امام زمان نذر کند که حج انجام بدهد، حتماً قبول می‌شود.“ و خود او هم می‌گفت: ”اتفاقاً من این را تجربه کرده‌ام و موفق هم شده‌ام.“

خب آن به نیت تو مربوط است و به واقع کاری ندارد؛ حضرت دیده‌اند نیت تو این است، گفته‌اند: خیلی خب، این را هم مستجابش کنیم!

دلیل دوم: محدود نبودن تصرفات امام به تضییقات ظاهری

ثانیاً: چرا امام نمی‌تواند حج انجام بدهد؟ چرا؟! از کجا معلوم هر سال هم امام عسگری به حج نرفته باشند؟! چه دلیلی دارد؟! مگر حتماً وقتی که می‌روند باید خودشان را به همه نشان بدهند؟! نه، امام حج انجام می‌دهد و یک نفر هم امام را نمی‌بیند! چه اشکال دارد؟! هیچ‌کس نمی‌بیند! یا اینکه ببینند، اما نیامده‌اند نقل کنند. ما هیچ دلیلی نداریم که حضرت انجام نداده است و هیچ دلیلی هم نداریم که

حضرت باید فقط به همین مسئله ظاهر و تزییقاتی که حکومت جور برای ایشان ایجاد کرده است، عمل کند. در عین اینکه امام در [حصر] است و همه هم می‌بینند، حضرت در [مکه] هم دارند حج انجام می‌دهند، چه اشکال دارد؟! این قضایا در خیلی از موارد دیده شده است.

مگر امام سجاد علیه السلام روز سیزدهم به کربلا نیامدند؟ چگونه آمدند؟! نه زنجیر داشتند، نه در غل و زنجیر بودند، در هیچ چیزی نبودند؛ فقط مردم دیدند که یک جوانی با لباس سفید و گرد و خاک دارد می‌آید؛ چون مانده بودند چه کنند، سرهای شهدا را بریده و جدا کرده بودند و نمی‌دانستند کی به کیست! حضرت آمدند و فرمودند: "این را اینجا دفن کنید، آن را اینجا دفن کنید!" امام حسین را تعیین کردند، حضرت ابوالفضل را تعیین کردند، همه را تعیین کردند و بعد برگشتند.^۱

مرحوم آقا می‌گفتند:

یک روز اصحاب آمده بودند و امام باقر علیه السلام هم در مجلس نشسته بودند، بعد یکدفعه جابر بن یزید جُعی می‌آید و کناری می‌نشیند و گوش می‌دهد. یکی رو می‌کند به امام باقر و می‌گوید: «یا ابن رسول الله، دیشب ما از بیانات جناب جابر چه استفاده‌ها کردیم! در منزل ما بود و مجلسی بود.» دیگری می‌گوید: «عجب! جابر دیشب خانه ما بود!» گفت: «چه ساعتی؟» مثلاً گفت: «دو ساعت از غروب گذشته!» «سومی می‌گوید: «دارید چه می‌گویید؟! [جابر در منزل ما بوده است]!»

^۱. رجوع شود به مقتل الحسین علیه السلام، مقرر، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

خلاصه، پنج شش نفر [مدّعی شدند که جابر دیشب نزد آنها بوده است]؛ حضرت رو کردند به جابر و فرمودند: «دیگر از این کارها نکن!»^۱ دیگر از این شیطنتها نکن و بنشین سر جایب و راحت باش؛ مردم تحمّل ندارند؛ وِلاّ [اگر تحمّل] باشد، [چه اشکال دارد که] بیاید!

مثل اینکه من هم این را جایی دیده‌ام، ولی از

ایشان بارها شنیده‌ام. جابر بن یزید جعفی از آن

[اصحاب] خاص و از آن سلمان‌های [زمان] بوده

است؛ حالا یا سلمان و یا در ردیف‌های آنها.^۲

آن موقع‌هایی که ما [درس و] بحث داشتیم،

یک دفعه راجع به این قضیه که ممکن است روح به

غیر از این بدن هم تعلق بگیرد، صحبت می‌کردیم؛

بعد یکی از همین طلاب و رفقای که آنجا بودند،

سؤال کردند: حالا روح به کدام یک از این دو بدن

تعلق دارد؟ به اوّلی یا به دوّمی؟ چون حالا دو تا شد!

من گفتم: شما چند تا دست داری؟

گفت: دو تا!

گفتم: تعلقت به کدام بیشتر است؟

فکری کرد و گفت: هر دو مساوی!

گفتم: این هم همان است، هر دو یکی است و

تفاوت نمی‌کند.

۱. رجوع شود به رجال الکشی، ص ۱۹۷.

۲. رجوع شود به الاختصاص، ص ۲۱۶.

خلاصه، امام عسگری علیه السلام هم از این مطالب و مسائل داشتند.^۱

حج، تغییری اساسی در نفس و روح

”مرحوم آقا و همین طور بزرگان و بالأخص ائمه علیهم السلام نسبت به مسئله حج، خیلی با نظر خاصی می‌نگریستند و قضیه حج را یک تغییر اساسی در نفس و روح و منش و کردار تلقی می‌کردند، و گویا برای حج جدای از سایر عبادات حساب خاص خود آن را باز می‌کردند. و تعبیری که از حج می‌آوردند با تعبیر سایر افراد تفاوت داشت و آن تحریک و عامل و داعی و سبب برای فریضة حج را یک قدری وسیع‌تر و عمیق‌تر از سایر مطالبی که مطرح شده است می‌دانستند.^۲

تفسیری متفاوت از «تخلیة السرب»

این‌طور در یاد و در ذهنم هست که وقتی ایشان در بیمارستان لبافی‌نژاد بودند و چشم ایشان را عمل می‌کردند و ما در خدمت ایشان بودیم، یک مسئله و

۱. آموزه‌های ولایت، ج ۳، ص ۱۸۲ - ۱۸۷. (آیه‌الله طهرانی)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۷ - ۱۶۱؛ روح مجرد، ص ۱۴۱ - ۱۴۷؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۵ - ۱۶۱.

مطلبی راجع به حج مطرح شد. گرچه تا به حال این مسئله را به طور عام مطرح نکرده‌ام و یا اگر کسی هم از ایشان سؤال می‌کرد، چه بسا مانند سایر افراد پاسخ می‌دادند؛ ولی ایشان خیلی عجیب یک مسئله‌ای را فرمودند و نظرشان این بود:

آن قدر این فریضه حج مهم است و آن قدر برای رشد و تحوّل انسان اثر حیاتی دارد که حتی اگر در مسیر احتمال خطر جانی هم برود، ارزش این را دارد که انسان به سمت مکه و کعبه حرکت کند!

یعنی تخلیه السُّرْب^۱ که یکی از شرایط حج است^۲

به یک نحو دیگری در صحبت‌های ایشان مطرح می‌شد و آمادگی راه [در نظر ایشان] به شکل دیگری بود، و كَأَنَّ آن جنبه ولایی و نورانیّت حج و آن استیلاء حج بر شرایط وجودی انسان می‌آمد و غلبه می‌کرد و این جهات دست‌وپاگیر را از میان برمی‌داشت.

دأب علامه طهرانی در سؤال از حجّ افراد هنگام

عقد و اهمیت دادن به آن

تعبیرات ایشان نسبت به این قضیه خیلی تعبیرات عمیقی بود. دأب ایشان بر این بود که وقتی عقدی

^۱. باز بودن و ایمن بودن مسیر به گونه‌ای که مانعی از رسیدن به مقصد در آن نباشد. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۵ و ۶. (محقق)

^۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۴ - ۳۶.

خوانده می‌شد، راجع به حجّ افراد هم سؤال می‌کردند که مثلاً پدر عروس خانم یا پدر داماد به حج مشرف شده‌اند یا نه؟ اگر آنها می‌گفتند مشرف شده‌ایم، ایشان حتماً اسم "حاج" را هم هنگام قرائت خطبه می‌آوردند؛ و اگر می‌گفتند به حج مشرف نشده‌ایم دعا می‌کردند که هرچه زودتر این توفیق پیدا شود و از این نعمت محروم نشوند؛ و اگر شخصی متمکن بود و مشرف نشده بود، کاملاً آثار ملالت و اکراه در چهرهٔ ایشان مشخص می‌شد که اصلاً از این شخص بدشان می‌آمد، و با یک اکراهی عقد این شخصی را که متمکن بوده اما اهمال کرده و نرفته است، می‌خواندند و خطبهٔ عقد را جاری می‌کردند.

من یادم است که در مجلس عقدی، یک نفر بود که بسیار هم متمکن بود اما گفته بود که من مقلد فلان آقا - یک نفر از آقایان که فعلاً از دنیا رفته است - بودم و ایشان به من اجازه داده‌اند که صبر کنم. ایشان عصبانی شدند و گفتند:

ایشان که سهل است، پدر جدّ او هم نمی‌تواند و یک‌هم‌چنین حقّی ندارد که این حرف را به شما بزند!

خیلی برای ما عجیب بود که ایشان در

یک‌هم‌چنین وضع و موقعیتی این حرف را بزنند!
خلاصه، خیلی مسئله عجیبی بود. چه کسی
یک‌هم‌چنین حقی دارد که به شما بگوید حج را انجام
ندهید؟! مسئله حج مسئله ساده‌ای نیست.

و کسی که متمتع از انجام فریضه حج است نباید
صبر کند و اسم بنویسد و طبق همان شرایط عادی
[منتظر بماند؛ بلکه] اگر صد میلیون هم [نیاز باشد
که] بدهد باید بدهد و به حج برود! مگر اینکه نتواند
و یا برای او میسر نباشد که با شرایط غیر عادی - از
همین وسایل ظاهری - به حج مشرف شود. مسئله،
مسئله سهلی نیست و خیلی مسئله حیاتی است.»^۱

سفر از دورترین نقاط با سختی برای انجام حج،

نشانه اهمیت آن

«این چه عامل و نیازی بوده که خدا نگفته است
به جای حج نماز بخوانید، روزه بگیرید، خمس
بپردازید، زکات بپردازید، انفاق کنید، صله رحم
کنید؟! خُب خدا می‌گفت به جای حج این کارها را

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

^۲. (آیه الله طهرانی)

انجام بدهید! در اینکه باید از یک مکان دور و دورترین نقطه زمین - فرض کنید وسط قاره آمریکا و یا شهرهایی که درست مقابل مکه هستند و می شود به دو سمت نماز خواند^۱ - از آنجا بلند شوید و با بَلَم و قایق به مکه بیایید، چه نکته ای هست؟ اینکه عرض می کنم شوخی نیست! با قایق، نه با هواپیمای ۷۴۷! باید با قایق بلند شوید و از آنجا برای انجام این مسئله بیایید.

آیا مطلب همین مسئله عادی است؟ می گوئیم: دیگر چون خدا گفته است! مثل بقیه چیزهایی که خدا گفته است، این هم روی آن! یا به قول بعضی: این حرفها را بعضیها درآورده اند! آیا یک مسئله عادی است؟ یا اینکه نه، این قسم که خداوند در قرآن می فرماید: ای بنده ما ابراهیم، ندا در ده که این ندایت تا روز قیامت به گوش همه عالمیان برسد؛^۲

^۱ . نقطه مقابل کعبه، دقیقاً در اقیانوس افریقای جنوبی حدود صد کیلومتری شهر ریو دو ژانیرو یکی از شهرهای کشور برزیل در قاره آمریکای جنوبی می باشد. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این بحث فقهی، رجوع شود به نرم افزار کیمیای سعادت، جبر و اختیار، قضا و قدر، درس هفتم، ص ۲۲۲، تعلیقه. (محقق)

^۲ . سوره حج (۲۲) آیه ۲۷: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوَكَّرِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَا تَيْنٍ مِّنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾.

هر کسی تا زمان ظهور حضرت مهدی، بعد از ظهور، رجعت و بازگشت ائمه و تا روز قیامت در این دنیا می‌آید، باید به اینجا بیاید! یعنی چه؟ یعنی تکامل انسان در این دنیا به ارتباط و تعلق روحی او به این مناسک و اعمالی است که می‌خواهد اینجا انجام بدهد. این مسئله است. اگر کسی به مکه نرود، ناقص از دنیا می‌رود و آن باری را که برعهده او است به مقصد نمی‌رساند.^۱

احساس نیاز انبیا و ائمه علیهم السّلام به حج

”رفقا بدانید که اینجا جایی است که انبیا بعد از رسیدن به نبوتشان تازه احساس نیاز به اینجا کردند، فَكَيْفَ به ما! چرا پیغمبر اکرم به مکه مشرف می‌شد؟ چرا امام زمان علیه السّلام هر سال به مکه مشرف می‌شود؟ ما خیال می‌کنیم امام زمان همین طوری و به عنوان یک کار عادی می‌رود! چرا هر سال مشرف می‌شود؟“

حضور امام زمان علیه السّلام در تمام اماکن حج

۱. رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۸۸ - ۲۹۱.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه الله طهرانی)

و انجام اعمال آن

حضرت هر سال به مکه مشرف می شوند و در همه اماکن حضور دارند؛^۱ یعنی وقتی رفقا دارند در مکه طواف می کنند بدانند که یکی از آنها امام زمان است که دارد طواف می کند! وقتی در عرفات هستید بدانید که یکی از افراد در عرفات امام زمان است! متوجه باشید! منتها صلاح نمی بیند خودش را نشان بدهد؛ البته شاید هم به همه نشان بدهد! اتفاقاً داریم که حضرت خودش را در عرفات به همه نشان می دهد؛ ولی صلاح بر شناسایی و معرفت نیست.^۲

حضرت در منا حضور دارد، سنگ می زند، رمی می کند، قربانی می کند و همه کارها را انجام می دهد؛ چرا؟ حضرت بی کار است؟! کار حضرت در این دنیا که از همه ما بیشتر است! تمام عالم مُلک و ملکوت و ملائکه دارد به فکر و تدبیر حضرت می گردد.

۱. رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰:

«و روى عن محمد بن عثمان العمري - رضى الله عنه - أنه قال: والله إن صاحب هذا الأمر لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرَى النَّاسَ و يَعْرِفُهُمْ و يَرَوْنَهُ و لَا يَعْرِفُونَهُ.»

امام حسن مجتبی در زمان حیات خود بیست و پنج بار از مدینه به مکه آمد و اکثر این مسافرت‌ها با پای پیاده بود. بین مکه و مدینه هفتاد یا هشتاد فرسخ فاصله است اما اکثر آن با پای پیاده بود؛ در حالی که مرکب‌های حضرت در جلو حرکت می‌کردند، نه اینکه حضرت مرکب نداشتند.^۱ امام حسن بعد از رسیدن به امامت چه احساسی داشت؟ امام که از پیغمبران هم بالاتر است!^۲ البته حضرت رسول مقام امامت هم داشتند.^۳ امام حسن چه احساسی داشت که بیست و پنج بار [حج] رفت و اکثر آن هم پیاده رفت؟^۴ چه احساسی داشت؟ بی‌کار بود؟ یا اینکه نه، تازه امام بعد از رسیدن به امامت می‌فهمد که اینجا چه خبر است و می‌بیند که اینجا قضیه

۱. مناقب آل‌ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۴.

۲. رجوع شود به بصائر الدرجات، ص ۷۰ - ۷۵ و ۲۲۷ - ۲۳۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵؛ المیزان، ج ۱، ص ۲۶۶ - ۲۷۹.

۳. رجوع شود به علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۰.

۴. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۱۰۱ (آیه‌الله طهرانی):

«حال موسی بن جعفر و امام مجتبی علیهم السلام در آن موقعی که پیاده می‌رفتند این بود که می‌خواستند جنبه عبودیت بیشتر را اعمال کنند نه ضرر بر خود را! حال عبودیت فرق می‌کند تا سختی بر خود؛ دو حال است: آن حالی که انسان سوار بر مرکب بشود و برود یک حال است، و حالی هم که انسان پیاده برود یک حال است.»

چیست! آن چیزی را که امام می‌فهمد، صد هزار سال
ما نمی‌فهمیم! ما به اندازهٔ درک خودمان می‌فهمیم.

تفاوت درک ما و درک امام علیه السّلام از

فریضهٔ حج

ما به اندازهٔ درک خودمان می‌فهمیم و گیج و
حیران می‌شویم، حال کیفَ به [فهم و ادراکی که امام
دارد]؛ چرا؟ چون عنایت و لطف پروردگار حدّ و
حصر ندارد؛ برای ما یک طور تقسیم می‌کند، برای
امام یک طور دیگر. هر دو یک جا می‌رویم، هر دو
دوَر کعبه می‌رویم و عرفات می‌رویم و مِنّا می‌رویم
و مشعر می‌رویم، اما آنچه به ما می‌خورد یک چیز
است و آنچه به امام زمان می‌خورد چیز دیگر است؛
لذا او هم همین جا می‌آید و نمی‌گوید: من بی‌نیاز
هستم و من که ولایتم تمام [عالم را گرفته است]
مستغنی هستم! تازه تمام فیض‌هایی که به همه
می‌رسد به‌خاطر حضرت است؛ یعنی از دریچهٔ
حضرت رد می‌شود و آن نور خاص با همان
خصوصیّت به هر کسی بر طبق آن مقداری که سعه
دارد و ملتفت است و غافل نیست، به همان مقدار

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۳. (آیه الله طهرانی)

بخش دوم: تبیین معنای صحیح استطاعت

اشتباه عموم در فهم معنای شرعی استطاعت

”یکی از اشتباهات بسیار مهمی که الآن در فقه می‌شود این است که ما در مسئله استطاعت آن طوری که باید و شاید به مفهوم شرعی و به مصداق شرعی آن نرسیده‌ایم! ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي تَمِيمٍ مِّنْ أَسْطِطَاعٍ إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ﴾^۱ می‌دانید یعنی چه؟ تعهدی است که خداوند از مردم و هر کسی که مستطیع بشود گرفته است که باید به مکه برود! حالا ما مستطیع را چه معنا می‌کنیم؟ می‌گوییم: اگر پول باد آورده‌ای به دست آوردی، همه خرج‌هایت را کردی، زندگی‌ات را به رفاه گذراندی، به هر مسائلی که خواستی رسیدی، هر گردش‌ی که خواستی کردی، به آن طرف دنیا رفتی، تمام مسائل را برای خودت فراهم کردی، جهازیه همه دخترها را گرفتی، پول برای ازدواج همه پسرها فراهم کردی و برای آنها هم وسائل گرفتی، اگر در آن ته قضیه یک چیزی زیاد ماند و آن هم تا موقع أشهر حج که شهر شوال است،

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

دری به تخته نخورد و این پول هم صرف نشد،
آن موقع حج واجب می‌شود! آقا، مسئله این‌طور
نیست.^۱

بررسی و تبیین معنای استطاعت

”از آیات قرآن استفاده می‌شود که مقصود از
استطاعت برای حج، قوه و قدرت بر رفتن است؛ این
قوه و قدرت بر رفتن هم طبعاً معلوم است:

اول: انسان باید به‌نحوی برود که بتواند در آن
رفتن زنده بماند؛ کسی که می‌خواهد برود، آب و هوا
که نمی‌تواند بخورد! باید یک غذا و قوتی داشته
باشد که در طول سفر بتواند از آن ارتزاق کند.

دوم: باید صحّت و سلامتی داشته باشد تا شرط
برای ایتیان در او حصول پیدا کند.

سوم: باید تخلیه سرب باشد؛ یعنی راه مناسب و
امن باشد و امان وجود داشته باشد تا اینکه بتواند
برود؛ چون تمام اینها موانع هستند. و این هم یک
مسئله و مطلب عادی است که کسی که می‌خواهد از
جایی به جای دیگر برود، اگر راه امن نباشد و امان

^۱. عنوان بصری، ج ۶، ص ۵۴۴. (آیه‌الله طهرانی)

وجود نداشته باشد، طبعاً به مقصد نخواهد رسید؛

پس شرط مهم همان مسئله تخلیه سرب است.^۱

چهارم: این است که راحله داشته باشد. وقتی

مسافت، مسافت بعیدی است انسان این مسافت را

معمولاً با راحله و مرکب طی می کند و نمی تواند

مسافت های دور را پیاده طی کند؛ چه اینکه در

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - استطاعت در حج، جلسه ۶ (آیه الله طهرانی):

«پانزده، بیست روایت داریم که تمام آنها می گویند: «زاد و راحله» و هیچ کدام از آنها تخلیه سرب را نمی گویند! ولی سه تا روایت داریم که تخلیه سرب هم باید باشد.* این سه روایت برای چیست؟ به خاطر این است که آقا، تخلیه سرب یک امر بدیهی است و گفتن ندارد که حالا من بگویم: حتماً سرب هم باید تخلیه داشته باشد! هر بچه ای هم می فهمد که بالأخره باید راه باز باشد و نمی توان از راه بسته رفت؛ ما که کبوتر نیستیم تا بال بزنیم و از مرز رد شویم! اگر مرز بسته باشد، طبعاً آدم نمی تواند برود و بعد هم او را می گیرند و می گویند: «آقا، داری قاچاقی می روی و داری چه می کنی!» یا اگر وسیله نباشد و یا مثلاً سُلطات جلوگیری کنند - من باب مثال خود عربستان مرز را ببندد - آدم از کجا می خواهد وارد بشود؟ آدم که نمی تواند زیرزمینی نَقَب** بزند! باید از یکی از آن حدود و مرزها برود.

این مسئله است که ذهنیتی برای ما پیدا نشود که ما مطلب را نسبت به قضیه تخلیه سرب خیلی گشاد بگیریم و بگوییم: «حالا اسم می نویسند و تا ده سال دیگر نوبت ما می شود، لذا دیگر تخلیه سرب در اینجا نیست و کار دیگری نمی توانیم بکنیم؛ چون راه بسته است! لذا تا نه سال دیگر باید صبر بکنیم!» شاید در این نه سال مُردی یا هزار تا مسئله پیش آمد! اگر نداری که هیچ و این مسئله به زاد و راحله برمی گردد؛ اما اگر داری واجب است در قضیه تخلیه سرب راه دیگری را انتخاب کنی! اگر پاسپورتت را می گیرند، بگیرند؛ به زندانت هم می اندازند، بیندازند! حج واجب است.»

* وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۳ - ۴۴.

** تونل، دالان، سوراخ. (محقق)

طول زمان هم دأب و دیدن افراد و عقلا و سیره
عقلایی بر این مسئله بوده است.

استطاعت عرفی و عادی، مدّ نظر آیه: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى
النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ مِّنْ أَسْوَاطِ النَّاسِ إِلَىٰ هِ
سَبِيلِ﴾

حال شارع در اینجا می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾^۱ «کسی که راه و سبیل برای او
هموار است و می‌تواند این راه را راحت طی بکند، این شخص باید این راه را برود و
این حرکت را انجام بدهد.»

این استطاعت همان استطاعت عرفی و عادی
است که یک شخصی برای رفتن به جایی انجام
می‌دهد. حال در این استطاعت آیا شرط است که
حتماً زاد جدایی داشته باشد؟ یا اینکه نه، می‌داند اگر
در ضمن این کاروان حرکت کند، آن زاد او هم
حاصل می‌شود؛ می‌بیند گرچه الآن در اینجا زاد
بالفعل ندارد، ولی بالقوه و الاستعداد که دارد!
یا اینکه این راحله برای او حاصل می‌شود و بالأخره
یکی می‌گوید بیا تو هم روی اسب یا شتر من بنشین
و تو را هم سوار می‌کنیم؛ طبعاً این راحله را هم در
اینجا دارد و این‌طور نیست که حتماً [باید راحله

۱. سیره، روش، سنت. (محقق)

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

جدایی] وجود داشته باشد.

پس این ﴿مَنْ أَسَّ تَطَاعَ إِلَىٰ هِ سَبِيلًا﴾ یعنی همان قدرت بر رفتن. و از آن طرف این مطلب یک مطلب بدیهی است که وقتی عیال انسان بالنسبه به او واجب النّفقه است، چطور ممکن است که این عیال را همین طور بدون نفقه یله و رها و ترک کند و به حج برود، درحالتی که آنها نفقه ندارند؟! طبعاً معلوم می شود که در این صورت استطاعت ندارد؛ یعنی عقلا این فرد را بر یک هم چنین عملی مذمت می کنند و می گویند: «تو که در اینجا زاد برای قوت عیال نداری، چرا رفتی و عیال تو به زحمت و اذیت افتادند؟» ببینید، این قضیه یک مسئله عرفی و عادی است و حال شارع هم آمده در اینجا تأکید کرده است. بنابراین، قضیه استطاعت در مورد حج مانند سایر موضوعات عرفیه یک امر مُخترَع مِن نَاحِيَةِ الشَّارِعِ نیست؛ بلکه یک موضوعی از موضوعات عرفی است، منتها شارع هم آمده بیان کرده است.^۱

تفسیر استطاعت در روایات ائمه علیهم السّلام

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۲. (آیه الله طهرانی)

”بناءً على هذا استطاعت در روایات تفسیر شده است به: الزَّادُ و الرّاحلة، تخلية السِّرْب، الصّحة في البدن، العافية، زيادة المؤونة في الرجوع، قوتُ الأهل و العیال، و كذالك.^۱ اینها مواردی است که ائمه علیهم السّلام در روایات نسبت به استطاعت فرموده‌اند.

همان طوری که خدمت رفقا عرض شد، همه اینها یک معنای طبیعی و عرفی بوده و خارج از عرف نیست. یعنی طبیعی است که آن کسی که می‌خواهد به سفر برود، باید زاد و راحله داشته باشد؛ یا اینکه طبیعی است که وقتی انسان می‌خواهد به سفر برود، باید تخلیه سرب باشد و اگر راه بسته و مسدود باشد، طبعاً سفر او هم مختل می‌شود. لذا این مسئله چیزی نیست که امام علیه السّلام بگوید یا نگوید!^۲

معنای استطاعت در آیات دیگر قرآن

”آیات قرآن هم بر همین مسئله حکایت می‌کند:

﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ﴾

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۳ - ۴۴.

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - واجب مطلق و مشروط، جلسه

۳۰. (آیه الله طهرانی)

صَبْرًا^۱؛ یعنی نمی‌توانی و توان و قدرت نداری! یا: ﴿يَمَعُ شَرِّ آلِ جِنِّ وَّآلِ إِنْسٍ إِنْ أَسَّ تَطَعْتُمْ ۖ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَّآلِ أَرْضٍ فَأَنْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴾^۲ و

امثال ذلك؛ که خود کلمه استطاعت در آیات قرآن به یک معنا است و یک معنا بیشتر ندارد، و آن عبارت است از قدرت: **القدرة على العمل، القدرة على الإتيان، القدرة على الفعل**؛ و همه به یک معنا است.

منتها این قدرت در موارد مختلف تفاوت می‌کند؛ استطاعت بر مسافرت به صحّت و سلامت و زاد و توشه است، استطاعت بر کتابت به قدرت بر تألیف است، استطاعت بر تدریس به قدرت بر بیان است، استطاعت بر تحصیل به قدرت بر علم است، استطاعت بر تبلیغ به قدرت بر تنفیذ است، و هر کدام از استطاعت‌ها جای خودش را دارد؛ ولی خود استطاعت به یک معنا است و یک معنا بیشتر نیست و آن عبارت است از قدرت. این معنا یک معنای ارتکازی است که ما باید آن را در ذهن داشته

۱. سوره کهف (۱۸) آیه ۷۵.

۲. سوره رحمن (۵۵) آیه ۳۳.

شبهه‌ای در باب استطاعت و پاسخ به آن

«فقط یک شبهه‌ای هست که: اگر استطاعت،

استطاعت عادی باشد دیگر ذکرش در اینجا چه معنا

دارد؟ پس معلوم می‌شود که در اینجا منظور از

استطاعت چیز دیگری است و مصداق استطاعت در

این آیه غیر از آن مُتِفَاهِم عرفی است؛ وِإِلَّا خُذَا

می‌گفت: «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ؛ حَجَّ رَا بَايِد

انجام بدهی!»

این شبهه دفع می‌شود به اینکه اگر خداوند این

استطاعت را در اینجا ذکر نمی‌کرد، شاید شبهه

و جوب حج بَأَى تَحْوِكَان مطرح می‌شد؛ مثل و جوب

صلات بَأَى تَحْوِكَان! یعنی با این عبارت ﴿وَلِلَّهِ﴾ و

﴿عَلَى﴾ - یعنی این مسئله بر گرده و رقبه است - و

با این تأکیدات، این شبهه بود که ولو شخص متسکعاً

و با عدم امنیت طریق باید این را انجام بدهد!

چطور اینکه بعضی‌ها هم نسبت به این مسئله فتوا

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - واجب مطلق و مشروط، جلسه

۳۰. (آیه‌الله طهرانی)

تأکید شارع بر استطاعت عرفی و شباهت وجوب حج به سایر سفرها از این جهت

”لذا در اینجا شارع این ﴿أَسَّ تَطَاعَ﴾ را آورده است برای اینکه بگوید: نه، این استطاعت همان استطاعت عرفی است؛ یعنی وجوب حج، مثل سایر سفرها می‌ماند. چطور اینکه انسان در سایر سفرها اقدام می‌کند و با همان شرایط، مراعات تخلیه سرب و امنیت و صحّت و قوت عیال و امثال ذلک را می‌کند، اینجا هم همین‌طور است. در سایر سفرها کسی عیال و زن و بچه‌اش را همین‌طور رها نمی‌کند تا اینها گرسنه بمانند و بعد بخواهد به مسافرت برود! نه، مردم وقتی می‌خواهند یک هفته یا پانزده روز یا یک ماه به مسافرت بروند، اول [مراعات این مسائل را می‌کنند]؛ در قدیم وقتی به مسافرت می‌رفتند، ما یحتاج منزل را می‌آوردند و برای عیالشان ذخیره می‌کردند یا به آنها پول و اموالی می‌دادند برای اینکه بروند و ما یحتاج را تهیه کنند؛ یا اینکه می‌رفتند آن

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - استطاعت در حج، جلسه ۳. (آیه‌الله طهرانی)

مسائل را انجام می‌دادند. وقتی به مسافرت می‌رفتند، همین طوری که نمی‌رفتند! لذا قوت عیال و اینها هم در اینجا همین طور است. ما می‌بینیم در روایات آن متفاهم عرفی از استطاعت همین مسئله است.^۱

عدم وجود شروط اضافی در آیه استطاعت و

فلسفه آن

”در این آیه ﴿وَلَلَّهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ مِّنْ أَسْ تَطَاعٍ إِلَىٰ هِ سَبِيلٍ﴾^۲ نه مسئله تحصیل زاد مطرح شده است، نه تحصیل راحله، نه تخلیه السرب و نه امثال ذلک؛ هیچ چیزی در اینجا مطرح نشده است. ﴿وَلَلَّهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ مِّنْ أَسْ تَطَاعٍ إِلَىٰ هِ سَبِيلٍ﴾، تمام شد! در اینجا یک آیه هم بیشتر نداریم. با این همه تأکیدات می‌فرماید: ﴿وَلَلَّهُ عَلَى النَّاسِ﴾ و بعد هم می‌فرماید: ﴿مِّنْ أَسْ تَطَاعٍ﴾؛ یعنی کسی که بتواند راهی به سوی مکه و ادای این فریضة الهی پیدا کند.

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - استطاعت در حج، جلسه ۳. (آیه الله طهرانی)

^۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۶: «خدای متعال حج خانه خود را بر مردم واجب نمود؛ کسانی که بتوانند در صورت استطاعت به آن دیار حرکت نمایند.»

در آن زاد نیست، راحله نیست، رفع موانع نیست، کاروان و مرکب و قافله نیست؛ هیچ چیز در اینجا نیست و وجود ندارد.

این خیلی مسئله مهمی است و اینکه می‌خواهم خدمتان عرض کنم، از آن رموز استنباط است. وقتی که یک مجتهد - چون مکلف عامی مقلد است و آن مسکین کاری ندارد و جز اینکه از فتوای مجتهد خویش اطاعت کند، کاری از دستش بر نمی‌آید - به این آیه نگاه می‌کند، اولاً بلا اول برای رفتن به حج چه چیزی در نظرش می‌آید؟ هواپیمای ۷۴۷ بیزینس کلاس در نظرش می‌آید یا وصول به مکه و ادای این فریضه؟

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَىٰ هِ سَبِيلًا﴾؛ ﴿مَنِ اسْتَطَاعَ﴾ یعنی هر که می‌تواند؛ «می‌تواند» یعنی چه؟ یعنی می‌تواند و توانستن یعنی همین. به‌عنوان مثال من تشنه هستم، دست دارم و بلند می‌شوم این آب را می‌خورم؛ این یک معنای توانستن است. توانستن دوم یعنی یکی دیگر بلند شود و آب را در دهان من بگذارد؛ این هم یک توانستن است. حال اگر فرض

کنید قرار بر این باشد که یکی بیاید آب را به دهان من بگذارد و یکی دیگر هم در آن را باز کند و...؛ بعد هم بگوییم: نه آقا، اصلاً منظور از توانستن همین است و الآن که آقا دارند بحث می‌فرمایند، نباید دستشان به طرف کاری برود؛ چون زحمت مضاعف به وجود می‌آید! این حرف‌ها چیست؟! این حرف‌ها همه کشک و پشم است. توجه می‌کنید؟ ﴿مَنْ أَسَّ تَطَاعَ﴾ یعنی اگر می‌توانی این آب را بخوری، بردار بخور؛ دیگر چه مشکلی داری؟! تمام شد! این یک آیه.

تفسیر آیه: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكَّ رِجَالًا وَعَلَىٰ ضَامِرٍ يَا تَيْنَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ

عَمِيقٍ﴾

سراغ آیات دیگر می‌آییم. وقتی که به آیات قرآن نگاه می‌کنیم، یک دفعه می‌بینیم یک آیه دیگر در اینجا آمده که عجیب است! این آیه می‌فرماید:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكَّ رِجَالًا وَعَلَىٰ ضَامِرٍ يَا تَيْنَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾.^۱

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹:

«و ندا کن و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج! تا به سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که به جهت بُعد سفر به لاغری در آمده است) از هر راه دوری بیایند.»

﴿يَا تُوكَ رَجَالَ﴾ یعنی با پا بیاید.

﴿ضَامِرٍ﴾ هم یک چهارپا و الاغ کج و لنگ و لاغر

و در رفته‌ای است که می‌لنگد و اگر به مکه برسد

شاید غزل خداحافظی‌اش را بخواند! این را

می‌گویند: ضامر. آیا خدا در این آیه با ما شوخی

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - ادامه بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۴ (آیه‌الله طهرانی):

«ضامر دو جور معنا شده است:

اول: شتر نحیفی که قدرت بر مشی ندارد و لنگان‌لنگان است؛ چطور اینکه در روایات هم داریم: **«ولو علی حمارٍ أجدعٍ أبتَرَ مَقْطُوعِ الذَّنْبِ»**** یعنی اصلاً قابل عرضه نیست و به هر کیفیت قابل حرکت نیست؛ یعنی از نقطه نظر قیمت سوقیه أدنی‌المراتب است.

دوم: یا اینکه منظور از ضامر شتر نحیف چالاکی است که فقط بیاید؛** یعنی هر دو شق هست: هم باید رجلاً بلند شود بیاید که این قسمت پایین است؛ و هم سریع و تند بیاید تا بتواند بیابان‌ها را طی کند که قسمت بالای بالای آن است.

بنابراین خود این آیه در اینجا صراحت دارد بر اینکه حجی که حضرت ابراهیم آن را تشریح کرده است، حج رجلاً و با پای پیاده بوده است، نه با شتر و مرکب و این چیزها؛ و بای‌نحوکان باید انجام بشود. لذا در همین مسئله استطاعت عقلیه و استطاعت وجودیه صراحت دارد.»

* سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

** المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۶:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَذَهَبَ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْهِ الْحَجَّ فَاسْتَحْيَا، فَقَالَ: **«مَنْ عَرَضَ عَلَيْهِ الْحَجَّ فَاسْتَحْيَا وَ لَوْ عَلَى حِمَارٍ أَجْدَعٍ مَقْطُوعِ الذَّنْبِ فَهُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ.»**»

الكافی، ج ۴، ص ۲۶۶:

«عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي تَمِيمٍ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَى سَبِيلِهِ﴾ قَالَ: مَا السَّبِيلُ؟ قَالَ: **«أَنْ يَكُونَ لَهُ مَا يَحُجُّ بِهِ!»** قَالَ: قُلْتُ: مَنْ عَرَضَ عَلَيْهِ مَا يَحُجُّ بِهِ فَاسْتَحْيَا مِنْ ذَلِكَ أَمْ هُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ إِلَيْهِ سَبِيلًا؟ قَالَ: **«نَعَمْ، مَا شَأْنُهُ أَنْ يَسْتَحْيِيَ وَ لَوْ يَحُجُّ عَلَى حِمَارٍ أَجْدَعٍ أْبْتَرَ؛ فَإِنْ كَانَ يُطِيقُ أَنْ يَمْشِيَ بَعْضًا وَ يَرْكَبَ بَعْضًا فَلْيَحُجَّ.»**»

کرده یا دارد جدی صحبت می کند؟ آیه قرآن، وحی است و در وحی هم حرف نیست و نمی توانیم بگوییم که استنباط ابی بصیر و محمد بن مسلم و سکونی و از این حرف ها است. آیه قرآن است و یک واو و فاء هم این طرف و آن طرف نیست و اگر این طرف و آن طرف بشود، آیه عوض می شود.

برداشت اشتباه از معنای استطاعت

تا این حرف به گوش شما می رسد: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ﴾، **بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ** چه تصویری و چه واقعیتی و چه نقشی از این واجب و این عبادت و نسک در ذهن شما تجلی می کند؟ آیا این تصویر می آید که هفت نفر باشند تا یکی زیر بغل آقا را بگیرد و یکی هم این طرف را بگیرد و یکی هم ساک آقا را بگیرد که یک وقت دست آقا سنگین نشود؟! چون این آقایانی که این طرف و آن طرف می روند، خیلی کسر شأنشان است که کیفشان را دست بگیرند و آن

*** مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۱۲:

«الضَّامِرُ مِنَ الْفَرَسِ: الْخَفِيفُ اللَّحْمِ مِنَ الْأَعْمَالِ لَا مِنَ الْهَزَالِ.»

را دست این و آن می دهند تا بیاورند؛ مگر اینکه کیفی باشد که حتماً باید خودش دست بگیرد.

آیا این قسم حج رفتن است که شش نفر عقب و شصت نفر جلو را بگیرد؟! تازه بعد هم می گویند ما مستطیع نشده ایم تا به مکه برویم! تو مستطیع نشده ای؟! آیا تو نمی توانستی آن عمامه ات را سرت بگذاری و عصایت را دست بگیري و تنها راه بیفتی و به حج بروی؟! آیا تو در تمام عمر نود ساله ات مستطیع نشدی؟! آیا تو این آیه قرآن را که ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكَّرِجَالٍ﴾ نخواندی؟! خواندی، اما نفهمیدی! چرا؟ چون روح با روح قرآن اقتران نداشت و به قرآن به عنوان رُبَات و به عنوان کتابی نگاه می کردی که فقط در مجالس فاتحه و ختم و برای انتقال منزل به منزل و عروسی و این مسائل مورد تبرک قرار می دهند! نیامدی به این قرآن نگاه کنی و ببینی این آیات به خود تو نازل شده است.

وقتی که قرآن را باز می کنی و می بینی: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾، یعنی تو، همین تویی که الان باز کرده ای و داری می خوانی! خدا می گوید دارم با

تو حرف می‌زنم و خطاب من تو هستی؛ همین تویی که باز کرده‌ای؛ توی زید بن ارقم، توی محمد بن فلان، توی تقی بن کذا؛ همین تو! همین تویی که داری الآن می‌خوانی و خیال می‌کنی و می‌گویی حالا یک مقداری به‌عنوان تبرک و تیمن بخوانیم تا در روز قیامت مشمول روایت **”اقْرَأْ وَاِزِقْ“** بشویم! برای همین تو من دارم این آیه قرآن را در اینجا نازل می‌کنم.

حال اگر این دو آیه قرآن از طرف خدا برای انسان نیامده بلکه از طرف یک حاکم یا فردی که انسان اطاعت او را واجب می‌داند آمده بود، که: آقا، شما به این نحو از اینجا به فلان جا حرکت کن، آن وقت شما چه قضاوتی می‌کردید؟ آیا دنبال یک مرسدس بنز مدل کذا می‌گشتید تا سوارش شوید و از اینجا به کشور یا شهر دیگر بروید؟ یا اینکه نه، اگر شده آن و اگر نشده یک ماشین دیگر؟! اگر نشده یک وانت‌بار، اگر نشده یک الاغ، اگر نشده پیاده! مگر

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - ادامه بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۵:

«روایت دیگری هم از امام صادق علیه السلام است که راجع به آیه واجب حج: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ می فرماید:

يَخْرُجُ وَيَمْشِي إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ؛ «اگر راحله نداشته باشد باید پیاده برود.»
قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَشْيِ؛ [راوی می گوید: عرض کردم: توان پیاده رفتن ندارد!]

ببینید! حضرت اول نگفت که سوار رُکوب بشود، بلکه از همان اول گفت پیاده برود. اتفاقاً حضرت در اینجا از این دنده افتاده است و در اینجا قضیه را برعکس بیان کرده است؛ حضرت می فرماید: «پیاده برود.» بعد آن طرف می گوید: «پیاده نمی تواند.» حضرت می فرماید:

يَمْشِي وَ يَرْكَبُ؛ «بعضی از آن را سوار شود.»

برعکس آن چیزی که ما می گوییم!

قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ، أَعْنَى الْمَشْيِ؛ «نمی تواند پیاده بیاید و بعد سوار شود.»
قَالَ: يَخْدُمُ الْقَوْمَ وَ يَخْرُجُ مَعَهُمْ.* «برود خدمت بکند تا آنها هم سوار مرکبش بکنند.»

یعنی پیاده نرود، بلکه او را هم سوار کنند. مثلاً برای آنها آب بیاورد یا لباس هایشان را بشوید یا کار دیگری کند؛ باید اینها را انجام بدهد. این مربوط به راحله.

شما در این صورت در همین روایت زاد را هم می فهمید و قضیه زاد هم روشن می شود.

بنابراین، وقتی که امام علیه السلام می فرماید: منظور از ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ این است که **مَشْيًا** برود و اگر **مَشْيًا** نتوانست، **يَمْشِي وَ يَرْكَبُ بَعْضًا** برود و اگر این دو تا را هم نتوانست، طوری برود که سوار بشود؛ یعنی بالأخره باید برود! یعنی حضرت در این روایت می خواهد بفرماید که آقا، بیخود نیایی بگویی که فلان و این حرفها! بلکه باید حج را به هر نحوی بروی؛ اگر می توانی، پیاده! نمی توانی، **يَمْشِي وَ يَرْكَبُ!** نمی توانی، **يَخْدُمُ الْقَوْمَ وَ يَرْكَبُ!** به هر قسمی باید بروی.

دیگر امام علیه السلام با چه بیانی بگوید که حج واجب مطلق است؟! دیگر چطور بگوید؟! اگر امام علیه السلام بخواهد بگوید این حج واجب مطلق است و بای نحو باید رفت، دیگر با این بیانی که در این روایت هست چگونه می تواند بهتر و صریح تر از این، مسئله را بیان کند؟! با اینکه حضرت می فرماید: **«هُوَ وَاجِبٌ عَلَى أَدْنَى الْقَوْمِ»**** دیگر چطور می تواند بیان کند و این طور تفسیر کند؟!)

* تهذیب الأحكام، ج ۵، ص ۱۰:

«عن أبي بصير قال: قُلْتُ لأبي عبد الله عليه السلام: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ قَالَ: **«يَخْرُجُ وَ يَمْشِي إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ.»** قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَشْيِ، قَالَ: **«يَمْشِي وَ يَرْكَبُ.»** قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ، أَعْنَى الْمَشْيِ، قَالَ: **«يَخْدُمُ الْقَوْمَ وَ يَخْرُجُ مَعَهُمْ.»**

** عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۹۰:

الآن پیاده این طرف و آن طرف نمی روند؟ چرا کسی حرف نمی زند؟ یک پرچم هم دستشان می گیرند و در مراسم هایی از یک شهر به جای دیگر می روند و خیلی هم تشویق و ترغیب می شوند! چرا راجع به مکه یک هم چنین حرف و قضیه ای نیست؟ چرا؟! در حالتی که خدا می گوید: ﴿رَجَالٌ وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ﴾؛ نه ماشین و فلان وسیله کذا!

«... وَ عَلَتْ فَرَضِ الْحَجِّ مَرَّةً وَاحِدَةً لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَضَعَ الْفَرَائِضَ عَلَيَّ أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً، فَمِنْ تِلْكَ الْفَرَائِضِ الْحَجُّ الْمَفْرُوضُ وَاحِدٌ؛ ثُمَّ رَغِبَ أَهْلُ الْقُوَّةِ عَلَيَّ قَدْرَ طَاقَتِهِمْ...»

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - استطاعت در حج، جلسه ۱۳: «همین مسئله در زمان سابق هم بود ولی کم کم تغییر پیدا کرد؛ یعنی تا همین اواخر قبل از اینکه ماشین بیاید، بسیاری از کاروان ها که به حج می رفتند، افراد پیاده با آنها می رفتند. مگر ما در تواریخ و در حکایات نمی خوانیم؟ از یک کاروانی که به حج می رفت، ثلث کاروان پیاده بود؛ می رفتند و حجة الإسلام را انجام می دادند. طبعاً حال داشتند و مثل حالا این قدر دنگ و فنگ و چک و سفته نداشتند! بلند می شوند می رفتند و درعین حال هم خدمت می کردند. یعنی همین مبنا را ما در کتب می خوانیم که مثلاً فلان کاروان از اصفهان حرکت یا از خراسان به سمت مکه راه افتاد و چقدر از آن پیاده بودند و خدمت می کردند. گربه که برای رضای خدا موش نمی گیرد، همه اینها به خاطر حجة الإسلام بوده است، اینها می گفتند: با ما بیا [و کارهای ما را انجام بده] و درعین حال هم حج انجام می دهی. معروف است که می گویند: در سابق وقتی می خواستند حرکت کنند، چاووشی ها می گفتند: "هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله!" یک دفعه طرف کرکراهش را پایین می کشید و راه می افتاد و به یکی هم می گفت: برو به زن و بچه ام بگو ما رفتیم! آن هم پیاده، نه اینکه سوار چیزی بشوند؛ همه پیاده حرکت می کردند. یعنی یک هم چنین مسئله ای داریم و هست. خدا رحمت کند، ما مادر بزرگی ما داشتیم که این قضیه را به یاد داشت و می گفت:

اتفاق می افتاد که ما از همین طهران یک مرتبه صدای چاووش می شنیدیم و بسیاری از افراد

مقایسه حج با سایر اعمال عبادی

اگر اولاً بلا اول به این آیه نگاه کنید چه تصویری می‌آید؟ این تصویر می‌آید که حج از نماز هم واجب‌تر است! چون ما حتی راجع به نماز با این عبارت و کیفیت نداریم^۱. بله، داریم:

از جمله افراد فامیل خود ما پیاده راه می‌افتادند. یعنی نه الاغی داشتند نه...؛ اما تا می‌دیدند کاروان دارد می‌رود، دیگر منتظر اینکه اسب و مرکبی تهیه کنند نبودند، همین‌طوری راه می‌افتادند. و مسئله حج هم به همین کیفیت بود.

و خود ایشان که اهل کاشان بودند، از پدرشان نقل می‌کردند:

اصلاً در آنجا هر سال چند ماه قبل از حج رسم بود که چاووشی می‌آمد و از چند روز قبل شروع می‌کرد در محلات راجع به حج خواندن، و آن کسانی که آمادگی داشتند پیاده راه می‌افتادند.

یعنی اصلاً حج این‌طوری بوده است و خیلی از مردم که حاجی شدند این‌طوری حاجی شدند و مرکب نداشتند؛ متها مثلاً زاد و پولش را بر می‌داشت و یا اینکه به‌عنوان خادم بود و افراد می‌آمدند. مثلاً شخصی یا تاجری به یک نفر می‌گفت: اگر بیایی کارهای ما را بکنی، ما تو را هم به حج می‌بریم! نظایر یک‌هم‌چنین مسائلی بوده است.»

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - ادامه بحث استطاعت در حج، جلسه ۷۹:

«در ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾^۱ مسئله ناس آمده است. در سایر تکلیف‌ها داریم که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آوردید [بر شما روزه نوشته شده است!]» یعنی مخاطب به شرط ایمان به رسالت نبوی و ایمان به توحید و ایمان به اسلام، ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾. یا: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى آلِ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾^۳؛ «مسئله صلات بر مؤمنین است.» در اینجا هم شرط ایمان است، یعنی هر کسی که خود را ملتزم به ایمان کرده است باید صلات را بخواند.

ولی در این آیه می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾؛ «بر مردم است!» ببینید، یک مقداری جنبه ان‌سعی شده است و مسئله ایمان در اینجا مطرح نیست؛ نمی‌گوید: یا ایها الذین آمنوا یجب علیکم الحج! یا: و لله علی المؤمنین حج البیت من استطاع إلیه سبیلاً! بلکه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾ گفته شده است، یعنی مردم.

این می‌رساند که اصلاً مسئله حج یک مسئله مفروع^۴ عنه است برای هم؛ مردم؛ نه‌اینکه در اینجا باید لحاظ ایمان باشد. متها چون در اینجا شرط برای اطاعت از رسول‌الله، تسلیم به اوامر او است، طبعاً خواهی‌نخواهی مسئله منحصر در مسلمین می‌شود، نه در سایر [مِلَل] از یهود و نصاری؛ و إلا آنها

هم نسبت به این قضیه شامل می‌شوند.

نکته بلاغی و ادبی که در اینجا هست این است که به جای مؤمنین و مسلمین و متّقین و مثلاً به جای **”یا ایّها الذّین اتّقوا“** و **”یا ایّها الذّین آمنوا“** و **”یا ایّها الذّین أسلموا“** و امثال ذلک، **”ناس“** در اینجا آمده است؛ ناس بدون قید ایمان، بدون قید تقوا، بدون قید اسلام. ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ﴾ یعنی این مسئله در اینجا یک جنبه عمومی مفروغ عنه دارد.

لذا یکی از مسائلی که مجتهد باید در نظر بگیرد و برای رسیدن به ملاک احکام خیلی به درد می‌خورد و خیلی نکته دقیقی است، این است که بداند آن خطاب شارع در مقام القاء بیان، آیا عام است یا از اول خاص است؟ یعنی آن که از اول و اولاً بلا اول متبادر به ذهن می‌شود، این است که خطاب روی عده خاصی رفته و آن وقت بعد سراغ روایات و امثال ذلک می‌رویم، یا اینکه خطاب از اول روی جنبه عام رفته است؟»

(۱) سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

(۲) سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳.

(۳) سوره نساء (۴) آیه ۱۰۳.

(۴) چیزی که از آن فراغت حاصل شده و به پایان رسیده و جای بحث و گفتگو نیست، مسلّم، بدیهی، انکارناپذیر. (محقق)

سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - ادامه بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۰:

«در مورد حج یک دفعه می‌بینیم لسان قرآن عوض می‌شود و ﴿النّاس﴾ می‌آید: ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَیِّتٍ﴾؛ ﴿وَلِلّٰهِ﴾ یعنی از ناحیه پروردگار بودن و اختصاص به پروردگار داشتن. لام آن، لام اختصاص است؛ یعنی: **لَهُ** و **هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ تَتَعَلَّقُ بِهِ وَ تَخْتَصُّ بِهِ وَ صَادِرَةٌ مِنْهُ. ”لَهُ عَلَیْكَ“** یعنی: از ناحیه اوست بر توی مخاطب و مکلف، چه چیزی؟ ﴿حِجُّ آلِ بَیِّتٍ﴾.

آیا ما در اینجا صرفاً وجوب را می‌فهمیم؟ یعنی یک مجتهد وقتی که می‌خواهد به این آیه نظر کند و نسبت به مسئله حج نظر و فتوا بدهد، آیا یک وجوب عادی مانند سایر واجبات می‌فهمد؟ بله، واجب در هر حال الزامی است و درست است، ولی خود واجب هم مراتب دارد؛ مثل حرمت در تکالیف می‌ماند که آن هم الزامی است، ولی حرمت قتل نفس محترمه کجا و حرمت شرب خمر کجا! یا حرمت قضای نماز کجا و حرمت آبروی مؤمن و هتک عرض مؤمن کجا! ارتباطی به همدیگر ندارند.

درست مانند الآن که برای ما اصلاً هیچ ارزشی ندارد و به راحتی مثل آب خوردن هتک حرمت و عرض و آبروی افراد می‌کنیم و بلکه واجب تر از هر واجبی است! یعنی نه تنها حرام بدل به حلال شده، بلکه حلال هم واجب

انسان هر جا باشد نماز را می خواند! اگر آب گیر آمد بخوان و اگر نبود، دستت را بزن روی خاک و تیمم کن؛ اگر آن را هم پیدا نکردی، دستت را بزن روی فرش! مگر روایت نداریم:

شب موقعی که داری می خوابی و متوجه می شوی که وضو نداری و رفتن برای وضو برایت مشکل است یا خواب از سرت می رود، دستت را بزن روی همان بساط و بستر و تیمم کن تا با طهارت خوابیده باشی!^۳

چون گاهی اوقات اگر انسان بخواند بلند شود، اصلاً خواب از سرش می رود! این قدر تسهیل قائل شده اند و می گویند: با طهارت و با این کیفیت راحت

شده است! اصلاً چیز عجیبی شده است.

لذا این کجا و آن کجا؟ درحالتی که نماز قضا می شود و بعداً انجام می دهی نمازت را می خوانی و فوqش هم گریه می کنی و یک الغوث و توبه هم انجام می دهی؛ ولی اگر یک هتک حرمت مؤمن را کردی، چطور می خواهی پاسخ بدهی؟! اگر دل یک مؤمن را شکستی و آبروی او را بردی و او را در میان اجتماع سرافکننده کردی، آن وقت این چوب دارد و آنجا توبه بی توبه! چنان چوب می آید - و چوب خدا هم صدا ندارد - که وقتی بخورد، چنان خورده است که طرف خوابیده و دیگر پا نمی شود! لذا این کجا و آن کجا.

بنابراین محرّمات هم در طبقه بندی و دسته بندی قرار دارند و خودشان مراتب شدّت و ضعف دارند. برحسب آن ملاکات و مفاصّدی که بر تابع محرّمات و موضوعات تعلق می گیرد، در مرتبه و دسته بندی قرار دارند. در اینجا می بینیم این آیه می فرماید: ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ﴾؛ یعنی از ناحیه پروردگار برعهده مردم قرار داده شده است.

۱. مکارم الأخلاق، ص ۴۷۲.

۲. فلاح السائل، ص ۱۲۷.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۶۹.

«قال الصادق علیه السلام: مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ بَاتَ وَ فِرَاشُهُ كَمَسْجِدِهِ، فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى وَضُوءٍ فَلْيَتَيْمَّمْ مِنْ دِثَارِهِ، وَ كَأَنَّ مَا كَانَ لَمْ يَزَلْ فِي صَلَاةٍ مَا ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.»

بخواب. یا اینکه تا دیدی هوا سرد است و نمی توانی از اینجا به جای دیگر بروی و وضو بگیری یا مشکل است، وضو نمی خواهی، بلکه همین الآن تیمم کن و همان جا نماز بخوان! این قدر راحت گفته اند می توانی نماز بخوانی.

اما راجع به حج می گوید: ﴿مَنْ كَلَّ فَجَجٌّ عَمِيقٌ﴾؛ از آن طرف دنیا باید با پای خودت یا بر خر لنگ بیایی؛ خر لنگی که معلوم نیست تو را به مقصد می رساند یا نمی رساند! وقتی که این طور است، آیا انسان نمی گوید که این چه قضیه و چه نسک و چه فریضه ای است که این قدر راجع به آن تأکید شده است؟ آن وقت چطور ممکن است یک مجتهد با تصوّر یک هم چنین قضیه ای بگوید حج واجب مشروط است؟! چطور ممکن است؟! اصلاً مگر می شود تصوّر کرد؟! بلکه اطلاقش از هر مطلقى بیشتر است و حتی از نماز و روزه و کذا **أَشَدُّ إِطْلَاقًا** است! درست شد؟ این می شود آیه.

اینجاست که مسئله خیلی دقیق می شود و

۱. رجوع شود به تهذیب الأحكام، ج ۱، ص ۱۹۶.

این طور نیست که همین طور کشکی فتوی بده و برو! مسئله حساب و کتاب دارد و انسان نمی تواند راحت فتوی بدهد. وقتی مجتهد این مسئله را [ادراک] کرد، آن وقت باید بگوید که قرآن این است. حال زبان وحی کیست؟ زبان وحی فقط چهارده نفر هستند، بروید سراغ آنها. آنها چه برداشتی از این دو آیه قرآن کرده اند؟ آن چهارده معصوم از این دو آیه قرآن - یکی ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ مِّنْ أَسْطِطَاعٍ﴾ و یکی هم ﴿وَأُذِّنْ فِي النَّاسِ﴾ - چه برداشتی کرده اند؟ باید برویم سراغ آنها. وقتی روایات را نگاه می کنیم می بینیم مثل همان برداشتی است که خود ما کردیم؛ منتها آنها با یک زبان دیگر و با یک بیان دیگر می فرمایند: «منظور زاد و راحله است.»^۱ زاد چیست؟ چلوکباب و خوراک قرقاول است؟! - إن شاء الله خدا قسمت ما هم کند، همان طور که قسمت خیلی ها می کند - یا اینکه نه آقا، امام صادق می فرمایند: «اگر نان و زیت داری به بچه های بده و برو!»^۲ می بینیم عجب! این

^۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۳ - ۳۶.

^۲. الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶:

[برداشت] امام صادق با آنچه ما اول از قرآن

فهمیدیم، با هم همسان و جور در می‌آید.

لزوم پس انداز پول برای حج از زمان بلوغ

... وقتی که این‌طور شد، آن‌وقت یک‌دفعه

می‌بینید مجتهد باید فتوا بدهد که از وقتی که شخص

به بلوغ می‌رسد، باید برای رفتن به مکه پول جمع

کند! لذا انسان فتوا می‌دهد، صریح هم فتوا می‌دهد.

وقتی که یک شخص - چه دختر و چه پسر - به سن

بلوغ می‌رسد، به‌جای اینکه با عیدی یا پول‌هایی که

بابا و مادرش به او می‌دهند پفک و از این چیزها

بخرد، باید در صندوق بگذارد. البته نه‌اینکه ما

بگوییم خیلی سفت و سخت بگیرد و حتی یک قران

هم خرج نکند! نه، بالأخره یک مقداری خرج کند و

زندگی را بر خود سخت نگیرد؛ ولی همیشه در

فکرش این مسئله باشد.

چطور وقتی یک پدر و مادر، دختر دارند از اول

به فکر جهازش هستند، دیده‌اید؟! دختر دارد شیر

«عن عذافر، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: "ما يمنعك من الحج في كل سنة؟" قلت: جعلت فداك، العيال! قال: فقال عليه السلام: "إذا مت فمن لعيلك؟! أطعم عيالك الخلّ و الزيت، و حجّ بهم كل سنة!"»

می خورد اما از اول برایش تشک درست می کند و صندوق و دیگ زودپز و بشقاب چینی جمع می کند! بابا، دارد هنوز شیر می خورد و هنوز یک سالش هم نشده است! اما می گوید باید از حالا به فکر بود.

لذا برای مسئله حج هم باید از حالا به فکر بود و نظر ما این است که پدر و مادر همان طور که به فکر چیزهای دیگر مانند خانه و زندگی و جهاز هستند، باید برای مکه فرزندان هم از همان موقع به فکر باشند؛ آن مسئله هست. اما خود فرزند از وقتی که بالغ می شود باید جدی به فکر باشد و یواش یواش جمع کند؛ چون یک دفعه که استطاعت حاصل نمی شود! بالأخره شرایط امروز فرق می کند و باید از الآن به فکر باشد. چه کسی تا حالا یک هم چنین فتوایی داده است؟^۱

حج، واجب مطلق نه واجب مشروط

”برخلاف آنچه معروف است، حج واجب مطلق است نه واجب مشروط؛ یعنی شما نباید بنشینید تا یک دفعه یک پولی مثل باران از آسمان بیاید و سقف

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۱۳۳. (آیه الله طهرانی)

منزل شکافته شود و کادو کرده به عنوان هدیه در
دستان بگذارند تا بعد مستطیع شوید و با آن هدیه به
مکه تشریف ببرید! نه خیر، حج واجب مطلق است؛
یعنی بالغ و مکلف باید از ابتدای بلوغ سعی کند
اسباب و معدّات حجّش را آماده کند. حال اگر یک
سال شد، یک سال شد؛ دو سال شد، دو سال شد؛ ده
سال شد، ده سال شد؛ بیست سال هم شد، بیست
سال شد! نه اینکه مثلاً چهل سال، پنجاه سال، شصت
سال صبر کنیم تا اینکه یا این ما را ببرد یا آن ما را
ببرد یا یک پولی از یک جایی برسد یا یک گنج
بادآورده‌ای پیدا بشود! نه، باید قلک داشته باشی و
پول کنار بگذاری تا به آن حدّی برسد که بتوانی
بروی! این را می‌گویند واجب مطلق.

استطاعت بالنسبه به حج مقدمه و جودیّه است نه
مقدمه و شرط برای وجوب؛ استطاعت شرط وجوب
نیست، شرط واجب است و وجوب به حال خودش

اهمیت حج و لزوم اقدام و برنامه‌ریزی برای آن

”حج یک عبادت دست‌کمی نیست و مسئله

بسیار بسیار مهمی است. برای استطاعت این‌طور

نیست که انسان بگیرد بنشیند و منتظر یک پول

باد آورده‌ای باشد که از آسمان بیاید تا بعد مستطیع

شود و او را بر بال ملائک و تخت سلیمان بگذارند و

ببرند! نه، قضیه حج، قضیه بسیار مهمی است و

شخص باید طبق آنچه در توان دارد - در صورتی که

مشکلی برای زندگی او پیش نیاید و به زحمت

نیفتد - برای اداء فریضه حج اقدام کند.^۳

۱. جهت اطلاع تفصیلی بر نظر آیه‌الله طهرانی - رضوان الله علیه - بر واجب مطلق بودن فریضه حج، رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسات ۳۰ - ۷۰.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۵، جلسه ۱. (آیه‌الله طهرانی)

۳. عنوان بصری، ج ۶، ص ۴۰:

«و حتی نظر فقهی مرحوم آقا (علامه طهرانی) این بود که اگر شخصی بتواند در خود مسیر حج هم کارش را انجام بدهد، واجب است برود؛ نه اینکه در اینجا مقداری پول ذخیره کرده باشد و بعد برود! فرض کنید که یک شخص شغلش کفّاشی است و می‌تواند در طول مسیر حج، همین شغل را ادامه بدهد و با همان امرار معاش کند و به اعمالش پردازد.

مسئله استطاعت این‌طور نیست که الآن مطرح می‌کنند که مثلاً شخص باید یک میلیون کنار و جدا گذاشته باشد و در برگشت هم آن قدر داشته باشد؛ این حرف‌ها نیست! استطاعت از نظر فقهی به این می‌گویند که شخصی بتواند خود را به بیت‌الله برساند؛ این را می‌گویند استطاعت! حتی اگر بتواند

و این مطلب را نباید در همان یکی دو سال به فکر بیفتد؛ بلکه اگر می‌داند سالیان سال باید برای استطاعت به فکر باشد و هر سال و ماه و هفته مبلغی را کنار بگذارد تا اینکه کم‌کم جمع بشود و بعد از ده یا پانزده سال به حدّ نصاب برسد، باید این کار را بکند و واجب است.

یعنی فرض کنید اگر احساس می‌کند که می‌تواند به جای اینکه یک‌هم‌چنین ظرفی را در دکور بگذارد، پول آن را کنار بگذارد، انجام بدهد. بله، یک وقت

پیاده هم برود، حج بر او واجب است؛ یعنی اگر به شکل عادی باشد، مثلاً مرض و مسئله‌ای او را تهدید نکند، تخلیۀ سرب داشته باشد و راه برای او امن باشد، با توجه به اینها این شخص باید حج انجام بدهد.

اینکه در بعضی روایات «مرکب و زاد» وارد است که از مرکب تعبیر به «راحله» شده،* این به معنای غالب است؛ یعنی عنوان مُشیر دارد، نه اینکه موضوعیت داشته باشد. یعنی چون عموم افراد مسافرت‌ها را با راحله و مرکب انجام می‌دهند و زاد هم با خودشان می‌برند، از این نقطه نظر کسی که زاد و توشه و راحله داشته باشد، این شخص باید حرکت کند؛ اما اگر کسی زاد و راحله ندارد، [اگر مشکلی ندارد باید پیاده برود]! فرض کنید که در شهرهای نزدیک و اطراف مکه است و حتی بیست فرسخ یا سی فرسخ و یا چهل فرسخ هم با مکه فاصله دارد و پیاده روی هم نه‌تنها برای او هیچ اشکالی ندارد، بلکه به توصیهٔ اطباء یک ورزش هم محسوب می‌شود و یک خُرده وزنش هم کم می‌شود، خب این مقدار مسافتی را که باید پیاده برود، در راه می‌گذارد! چه اشکالی دارد!؟

پس اینکه می‌گویند زاد و راحله، به این معنا نیست که فرض کنید اگر دم در مرکبی را به همراه یک کارت دعوت برای انسان پیش کش آوردند [آن وقت به حج برود]! نه‌خیر، این شخص باید حج را انجام بدهد.

* رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۶۶ - ۲۶۸.

مصارف جزء مصارف ضروری است - مانند آب و نان و پزشک و درمان و غذا و مدرسه و لباس و امثال ذلک - اینها اشکال ندارد. هم چنین سفرهایی که ضروری هستند؛ مانند سفر امام رضا یا حتی سفر برای رفع خستگی و رفع دلتنگی! اما سفری که پُرخرج است و خیلی هم ضرورت ندارد و فقط صرف یک دیدن است، در اینجا بهتر است که این پول را کنار بگذارد و برای رسیدن به آن حدّ نصاب ذخیره کند. هم چنین خرج‌هایی که جزء ضرورت‌های زندگی نیستند؛ مثلاً انسان مرتّب در منزلش مهمانی بیندازد و دعوت بکند! بله، یک وقت چند نفر یا اقوام می‌آیند، اینها اشکال ندارد؛ اما اگر بخواهد یک مسئله مستمر بشود و به واسطه این قضیه نتواند به استطاعت برسد - توجه کنید - باید از اینها یک مقداری کم کند.

علی‌کلّ حال مسئله استطاعت برخلاف آن چیزی که الآن در اذهان است و مطرح است، این طور نیست که انسان بنشیند تا یک دفعه اموالش سودی بکند و آن سود را کنار بگذارد؛ یا منتظر باشد که همین طور و به راحتی یک هم چنین تهیّوی برای او پیدا شود!

بلکه مسئله استطاعت بالاتر از این است.

لزوم پس انداز ماهانه و سالانه برای حج

یک وقت یکی از دوستان - که البته خودش هم پزشک است - دچار ناراحتی دیسک شده بود و می گفت: من در اینجا نمی توانم معالجه بشوم، آیا می توانم برای معالجه به یک کشور دیگر بروم یا نه؟ گفتم: آیا اطمینان دارید که این بیماری در کشور دیگر علاج پیدا می کند؟

گفت: بله، من به این قضیه اطمینان دارم.

گفتم: اگر این طور است و شما می دانید - نه اینکه فقط صرف توهمات و تخیلات باشد - می توانید از الآن برای آن مخارج پس انداز کنید.

درست شد؟ عرض بنده این است که مسئله حج کمتر از مداوای بیماری نیست! یعنی همان طوری که یک شخص برای تداوی یک بیمار میلیون ها خرج می کند تا اینکه در یک کشور دیگر او را معالجه کند و هیچ اشکالی هم ندارد، برای حج هم باید این کار را انجام بدهد و باید در فکر باشد و هر ماه و سال یک مبلغی را کنار بگذارد تا به آن حدی که باید

برسد، برسد.

حتی اگر شخصی می‌تواند قرض کند و در مدت‌زمان آن را پردازد، باید این کار را هم انجام بدهد^۱. بله، یک وقتی شخصی قرض می‌کند و قرض‌دهنده می‌گوید باید در فلان مدت قرض را بدهی و او هم نمی‌تواند، در این صورت مستطیع نیست. ولی اگر شخصی می‌تواند از یک جایی مثلاً یک نهاد یا سازمانی قرض کند و بعد هم به سهولت و بدون اینکه به او فشاری وارد شود پرداخت کند، باید این کار را انجام دهد. چطور اینکه وقتی می‌خواهد یک اطاقی به منزلش اضافه کند یا یک مداوایی کند یا به یک جایی برود قرض می‌کند، این هم همین‌طور است و ایراد ندارد و داخل در استطاعت است! یعنی قرض کند و بعد به مرور زمان آن مبلغ را ذخیره کند و دین به دین و قسط به قسط

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - ادامه بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۴:

«بعضی‌ها سؤال می‌کنند که ما قرض داریم، آیا باید به مگه برویم یا نه؟ پاسخ این است که آیا آن قرض شما قرض معجل است یا مؤجل؟ اگر در بودن شما این قرض ادا می‌شود، آن قرض مقدم است؛ و اگر نه، آن ادا نمی‌شود و سال‌های دیگر طول می‌کشد، شما باید حجّت را انجام بدهی و آن حکم به جای خودش محفوظ است.»

قرض خودش را بپردازد.^۱

مسئله استطاعت و حج بسیار مسئله مهمی است و انسان نمی‌تواند به این راحتی از آن بگذرد و به صرف اینکه پولی اضافه شده نمی‌تواند احساس رفع تکلیف از خودش بکند! بله، اگر توان برای این را هم ندارد و به سختی و مشقت غیر عادی می‌افتد، در این صورت استطاعت برداشته می‌شود؛ یعنی اگر کسی نمی‌تواند تتمه این مبلغ را اداء کند و اگر بخواهد به آنجا برسد به یک مشقت زائدی می‌افتد،

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۴:

«یک روایت صحیح‌السند در اینجا داریم:

و عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **الْحَجُّ وَاجِبٌ عَلَى الرَّجُلِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ***

”[امام صادق علیه السلام فرمودند]: اگر کسی می‌تواند به حج برود ولو اینکه دین برگردنش هست باید برود.“

البته اگر دین معجل نباشد.

روایت صحیح‌السند دیگر روایت کلینی است:

عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عْتَبَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ عَلَيْهِ دَيْنٌ يَسْتَقْرِضُ وَيَحُجُّ؟ قَالَ: **إِنْ كَانَ لَهُ وَجْهٌ فِي مَالٍ فَلَا بَأْسَ****

”از موسی بن جعفر علیه السلام [در مورد حج مردی که دین بر گردن اوست] سؤال کردم، فرمودند: اگر چیزی دارد که بتواند ادا کند، قرض کند و حج انجام بدهد.“

این دیگر خیلی بالاتر از روایت اولی است! چون هم دین دارد و هم پول ندارد؛ در روایت اولی دین داشت ولی پول هم داشت و حضرت فرمودند به جای اینکه دین را بپردازد به مکه برو. اما در این روایت دوم هم دین دارد و هم پول و آه در بساط ندارد و باید قرض کند.»

* وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۰، به نقل از تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۶۲.
** الکافی، ج ۴، ص ۲۷۹.

در این صورت این استطاعت برداشته می‌شود تا اینکه برای او موقعیت دیگری پیدا بشود و بتواند حج را انجام بدهد.

تبیین معنای صحیح استطاعت بدنی

”منظور از صحّت در بدن^۱ این نیست که حتی سردرد هم نداشته باشد، دندان‌درد هم نداشته باشد، چون الآن دندان‌درد هم بالأخره مریضی بر آن صدق می‌کند؛ یا چون ناخنش هم درد می‌کند این هم [بگوییم دیگر] صحّت در بدن ندارد! حضرت فرمودند: «**الصحة في البدن**» دیگر، یعنی از نوک سر تا آن ناخن شصتس هیچ‌گونه آثاری از الم و تألم و اینها نداشته باشد؟! بلکه منظور از صحت در بدن این است که حالت او حالتی باشد که بتواند حج را انجام بدهد؛ حالا فرض کنید زخم معده دارد، خب داشته باشد؛ سردرد دارد، خب داشته باشد؛ سینه‌اش درد می‌کند، خب داشته باشد؛ اینها اشکال ندارد. دستش مجروح باشد، بیماری‌های پوستی داشته باشد؛ خب اینها دلیل نیست. این صحت در بدن که

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۴ - ۳۶.

در اینجا هست، این مقصود، عبارت است از امکان انجام دادن اعمال. این مقصود است که شخص بتواند اعمال را انجام دهد و این طور نباشد که خلاصه سفر موجب بشود که این مرض او را از پا در بیاورد.

مثلاً فرض کنید یکی ناراحتی قلبی دارد و اطباء به او می گویند خب خطر دارد رفتن در آنجا با این وضعیت، مثلاً خطر هست. خب این یک چیزی است که می توانیم بگوییم که این منافات با صحت در بدن دارد؛ یا اصلاً طرف نمی تواند راه برود! خب این بیچاره را چکارش کنند؟ خب چطوری بردارند؟ چطوری او بگذارند؟ دو قدم می رود اصلاً می افتد، ضعف دارد، بدنش اصلاً نمی تواند برود. یعنی مرض زمین گیر و مُقَعِد دارد، او را زمین گیر می کند. این مسئله است. پس صحت در بدن این نیست که به طور کلی هیچ گونه ناراحتی، چیزی نداشته باشد. یعنی بیماری که هم چنان که انسان را از رفتن مسافرت باز می دارد، همین طور از رفتن به حج باز می دارد. آن مرض مورد نظر است. حالا اگر زخم

معهده دارد، سر درد دارد، میگردن دارد، ناراحتی‌های دیگر دارد، اینها هیچ‌کدام منافات با «**الصحة فی البدن**» ندارد.^۱

لزوم رفتن به حج با کمک دیگران و جواز نیابت در اعمال

”[بنابراین] در استطاعت بدنی هم همین قدر که یک شخص بتواند ولو با استعانت و کمک دیگران در آنجا حضور پیدا بکند و ازدحام برای او خطر نداشته باشد، باید برود. بله، البته بعضی از افراد و بیماران قلبی یا بعضی از بیمارانی که ناراحتی‌های عصبی و امثال ذلک دارند، مستطیع نیستند. یعنی اگر طبیب متخصص و صادق و متعهد و راستگو - بنده کاری به تدین ندارم - تشخیص بدهد که رفتن به حج احتمال خطر دارد، رفع استطاعت می‌کند و استطاعت برداشته می‌شود.^۲ ولی اگر بگویند تو

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - استطاعت در حج، مجلس ۵. (آیه‌الله طهرانی)

۲. طبیب اول باید متخصص باشد، دوم صادق و متعهد باشد. بنده اطبایی سراغ دارم که حتی اینها مسلمان نیستند، اما با وجود اینکه طبیب مسلمان گفته روزه نگیر، اما این طبیب یهودی گفته است: «نه آقا، اگر روزه بگیری از نظر من اشکال ندارد.» آن یهودی گفته بگیر اما این مسلمان گفته: «نه، این مسائل چیست و...؟» توجه می‌کنید؟ لذا در این مسئله تدین لازم نیست.

می‌توانی با کمک دیگران و در محیط مناسب بروی
اما نباید در جاهای شلوغ بروی، باید بروی و حتی
نیابت گرفتن اشکال ندارد. یعنی فرض کنید اگر
شخصی به آنجا بروی و ببیند نمی‌تواند طواف کند،
طبعاً نائب می‌گیرد. بنابراین خودش حضور پیدا
می‌کند و یک شوط طوافش را انجام می‌دهد و بقیه
را می‌گوید دیگری انجام بدهد یا در آنجایی که
می‌تواند با این وسائل و چرخ‌ها انجام می‌دهد؛ حتی
اگر آن هم نشد، نیابت می‌گیرد. مثلاً در سنگ زدن و
سعی صفا و مروه نیابت می‌گیرد، چه اشکال دارد؟

بنده در همین سفرهایی که در خدمت دوستان
مشرف می‌شدیم، خود من به خیلی از خانم‌ها
می‌گفتم که شما برای چه می‌آید؟ بشینید و اصلاً
نیایید، بلکه به شوهر یا بچه‌تان نیابت بدهید؛ چون
می‌دیدم حالشان حال مساعدی نیست. مخصوصاً در
آن روز اول که سنگ زدن جمره عقبه هست، قطعاً
خطراتی بود و حتی یک مرتبه من یکی را از سر راه
برگرداندم و گفتم: ”شما برای چه دارید به اینجا
می‌آید؟ آیا می‌خواهید کار حرام انجام بدهید و

می‌خواهید خودتان را بکشید؟ برگردید!“ طبعاً برگشت و پسرش به جای او سنگ زدن را انجام داد؛ و حجّش هم قبول است. توجه کردید؟

پس استطاعت بدنی برای آمدن به آنجا به این نیست که خودش به تنهایی بتواند همه اعمال را انجام بدهد! نه، بلکه این است که بتواند حضور پیدا کند. بله، یک وقتی خود حضورش هم ضرر دارد، مثلاً گرما یا مسائل غیر مترقبه‌ای ممکن است اتفاق بیفتد، در آن صورت استطاعت برداشته می‌شود؛ ولی اگر خود حضورش ایراد ندارد، می‌تواند انجام بدهد و این مسئله رفع استطاعت نمی‌کند. لَبَّیک گفتن و احرام بستن که ایراد ندارد! یا مثلاً در شب دو شوط طواف می‌کند و پنج شوطش را می‌گوید بقیّه انجام بدهند؛ یا سه شوط و نیم را انجام می‌دهد و بقیّه را برای وقت دیگر می‌گذارد و اشکال هم ندارد. لازم نیست انسان طواف را متوالیاً انجام بدهد، می‌تواند تأخیر بیندازد و استراحت بکند، منتها باید از نیمه گذشته باشد.^۱ این قضیه مربوط به استطاعت [بدنی

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۷۸ - ۳۸۴.

خلاصه بحث استطاعت

”پس بنابراین [خلاصه بحث استطاعت این شد که] مسئله استطاعت شامل است و عام است نسبت به مواردی که شخص مال دارد، نسبت به مواردی که مال ندارد و می‌تواند استقراض کند؛ نسبت به مواردی که شخص دین دارد حتی باید استقراض کند و انجام بدهد. این همان معنایی که از روز اول ما گفتیم که استطاعت یعنی توان. به این راحتی، ما می‌آییم هی بچرخانش و بچرخانش و مدام مشککش کن و بیندازش در دست انداز! آقا، در آیه قرآن صریح برداشته خدا گفته: «آقا اگر می‌توانی برو!» «می‌توانی برو» یعنی پایت چلاق که نیست، چلاق که نیست می‌توانی بروی؛ خب حالا یا قرض کنی بروی، یا داری بروی، یا خر داری، یا شتر داری، یا نمی‌دانم علی کل ضامر داری؛ رجلاً می‌توانی بروی؛ نصفی رجلاً، نصفی راکباً؛ نصفی تخدم الناس، خدمت کنی

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۳۷. (آیه‌الله طهرانی)

و بعد بروی، هر جوری که استطاعت داری! استطاعت هم همین است که امام علیه‌السلام دارد می‌فرماید؛ همین که امام رضا علیه‌السلام دارد می‌فرماید؛^۱ خب این هم همین استطاعت است.

این استطاعت یعنی رفتن به هر کیفیتی، بنابراین این نشان می‌دهد که ما در اینجا از حج واجب مطلق‌تر نداریم در عبادات! نه تنها اینکه حج واجب مشروط نیست، بلکه اصلاً از نماز هم اطلاقش در این قضیه بیشتر است! به این نحوه امام، به این

کیفیت بگوید: «**رجل علیه دینٌ أیستقرض و یحجّ؟**

قال: نعم.»^۲ به این کیفیت حضرت بخواهد بیان کند،

این دیگر معلوم می‌شود قضیه حج از آن طرف اطلاق افتاده است.^۳

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۵:

«عن اَبی بصیرٍ عن اَبی عَبْدِاللهِ علیه السَّلَام قال: قُلْتُ لَهُ: قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا﴾ قَالَ: «يَخْرُجُ يَمْشِي اِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ شَيْءٌ». قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَشْيِ قَالَ: «يَمْشِي وَ يَرْكَبُ»، قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى ذٰلِكَ. قَالَ: «يَخْدُمُ الْقَوْمَ وَ يَخْرُجُ مَعَهُمْ».

عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۹۰:

«... وَ عَلَّةُ فَرَضِ الْحَجِّ مَرَّةً وَ اِحْدَاةً لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَضَعَ الْفَرَائِضَ عَلَى اَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً فَمِنْ تِلْكَ الْفَرَائِضِ الْحَجُّ الْمَفْرُوضُ وَ اِحْدٌ ثُمَّ رَغَبَ اَهْلُ الْقُوَّةِ عَلَى قَدْرِ طَاقَتِهِمْ...»

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۷۹.

۳. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - ادامه بحث استطاعت در حج،

فلسفه واجب شدن یک بار حج با وجود این همه

تأکید بر آن

”علیٰ کلّ حال مسئله حج خیلی مهم است و اگر امکان واجب کردن بیش از یک مرتبه هم وجود داشت، خداوند آن را بر بندگان هر چند سال یک دفعه واجب می‌کرد. البته بعضی از روایات هم نسبت به این قضیه یک اشاراتی دارد! ^۱ ولکن به خاطر سهولت بر اعمال بندگان، خداوند حج را حداقل یک مرتبه بر بندگان واجب کرده است و ما باید بدانیم آن توفیقی را که به واسطه حج پیدا می‌کنیم به مرتبه‌ای است که وقتی در آن دنیا رفتیم می‌گوییم: ای کاش خیلی بیش از این ما در صدد رفتن به حج بر می‌آمدیم! گرچه وقتی سخت باشد او را مورد عقاب قرار نمی‌دهند، ولی اهمیت حج به این مقدار

مجلس ۸۸. (آیه الله طهرانی)

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶:

«عن عذافرٍ، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: **”ما يَمْنَعُكَ مِنَ الْحَجِّ فِي كُلِّ سَنَةٍ؟“** قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، العيالُ! قال: فَقَالَ عليه السلام: **”إِذَا مِتَّ فَمَنْ لِعِيَالِكَ؟! أَطْعِمَ عِيَالَكَ الخَلَّ وَ الزَّيْتَ، وَ حُجَّ بِهِمْ كُلَّ سَنَةٍ!“**»

تهذيب الأحكام، ج ۵، ص ۴۴۲:

«عن عيسى بن أبي منصورٍ قال: قال لي جعفر بن محمدٍ عليهما السلام: **يا عيسى، إن استطعت أن تأكلَ الخُبْزَ وَ المِلْحَ وَ تَحُجَّ فِي كُلِّ سَنَةٍ فافعل.**»

هم چنین رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۶ - ۱۸ و ۲۰.

است.

دیدگاه عارف نسبت به فریضه حج

”مسئله حج آن قدر مهم است و آن قدر اهمیت دارد که اگر من به شما می‌گفتم چقدر این مسئله حج مهم است، اگر پیاده هم شده بود می‌رفتید! این اثر را دارد، آن وقت الآن ما در بعضی از موارد می‌شنویم که فلان آقا مکه نرفته است! خب چرا نرفته است؟! چون ایشان مستطیع نبوده‌اند! چه کسی می‌گوید مستطیع نبوده‌اند؟! این حرف‌ها چیست؟! چطور مستطیع بودند که فلان کار را بکنند، مستطیع بودند که فلان ساختمان را بسازند، اما برای حج مستطیع نبودند؟!“

کسی این مطلب را أداء می‌کند که به مفهوم شرع و به حاقّ دین پی نبرده و به آن حقایقی که در بطن احکام شرعی و اوامر و نواهی الهی منطوی است دسترسی پیدا نکرده است و مسائل را صرفاً از دیدگاه ظاهر، آن هم ظاهری جامد و بانگ‌رشی جمودانه نگاه می‌کند، آن وقت این نظر را هم می‌دهد!

اطلاع عارف از ارزش‌های نهفته در احکام

اما آن عارفی که نسبت به حقایق باطنی و آن

ارزش‌ها و آن دُرهای ثمینی که خداوند در لا به لای احکام الهی برای تربیت نفوس قرار داده اطلاع پیدا کرده و با وجدان خود و با قلب و ضمیر خود بر این حقایق و واقعیّات اِشراف پیدا کرده و حقیقت این مسائل را با جان خود لمس کرده، او می‌داند که چه خسروانی و چه ضرری و چه زیانی متوجه آن افرادی خواهد شد که با نگرشی بسیط و اجمالی و جمودانه به این مطالب نگاه می‌کنند و مسائل را سرسری می‌گیرند! آن عارفی که نسبت به حقایق باطنی اِشراف و نسبت به احکام شرعی و ادلّه شرعی و مراجع و مستندات شرعی اِشراف کامل داشته باشد - یعنی ذو جنبتین باشد و جنبه باطن و جنبه ظاهر را با هم داشته باشد - او می‌تواند پرده از این راز بردارد و او می‌تواند این مطلب را بیان کند! فقط او می‌تواند!

... امام حسن علیه السّلام ۲۵ بار از مدینه به سفر مکه رفتند و بعضی از این سفرها یا اغلبش را - من شک دارم - با پای پیاده رفتند، درحالتی که شتران و مرکب‌های راهوار در جلوی آن حضرت حرکت

می کردند! امام حسن علیه السّلام که نیامد اول تمام مسائل عیال و زندگی اش را کامل تأمین و مرتّب کند، آن وقت بگوید: حالا به مکه برویم! نه، این طور نبوده است؛ بلکه با همان کیفیت زندگی عادی که داشت وقتی موقع حج می شد می گفت: بفرمایید برویم!

بزرگان که به مکه می رفتند این طور نبوده که فرض کنید حتماً در فلان هتل و فلان فندق اسکان داده بشوند! نه، چون سابق مکه این طور نبوده است. مگر مکه در سابق اصلاً چند تا منزل داشته است؟! همه در درون خیمه ها بوده اند، همان طور که الآن حجّاج در عرفات و منّا در خیمه ها هستند؛ یعنی در سنوات صدها سال پیش که هنوز این نحوه که فعلاً مشاهده می کنیم و این برج های طویل و کذا نبوده، تمام حجّاج خیمه داشتند و در زیر خیمه می خوابیدند و بعد بلند می شدند به مسجدالحرام می آمدند و دوباره می رفتند در زیر خیمه می خوابیدند. یعنی همان طوری که الآن حجّاج در عرفات و منّا هستند؛ و حتی نه به این مقدار که

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۵۰.

خیمه‌ها کولر دارد و با آب فضای آن محوطه را تبرید می‌کنند و امثال ذلک! نه‌خیر، یک خیمه را با چند تا طناب به زمین وصل می‌کردند و سیدالشهدا علیه السّلام زیر همین خیمه می‌خوابید، امام صادق علیه السّلام زیر همین خیمه می‌خوابید. محلّ اسکان و هتل و اطاق ایشان در مکه همین‌طور بود و بعد هم بلند می‌شدند و می‌رفتند در مسجدالحرام زیارتشان را می‌کردند، طواف می‌کردند و دوباره برمی‌گشتند به همین هتلشان و می‌خوابیدند! مسئله مکه در سابق به این نحو بوده است.

ضرورت مطرح شدن حج به‌عنوان أداء دین

... مسئله حج باید در ذهن به‌عنوان یک أداء دین جا بیفتد و استقرار پیدا کند، آن‌وقت انسان به‌دنبال تحصیل استطاعت حرکت کند و کم‌کم یک مقدار کنار بگذارد تا اینکه بتواند توفیق پیدا کند؛ آن‌وقت این حج، حجّی است که انسان به‌دنبال حضرت ابراهیم حرکت کرده است! حضرت ابراهیم چطور می‌آمد و حج انجام می‌داد؟ آیا با هواپیمای دو طبقه صندلی کذا می‌رفت؟! حضرت ابراهیم از فلسطین

سیصد فرسخ سوار بر مرکب شد و به مکه آمد و خانه خدا را بنا نهاد! در زمان‌های سابق وقتی که افراد برای حج حرکت می‌کردند، گاهی از اوقات شش ماه در راه بودند. حالا ما اگر هواپیما نباشد می‌گوییم: ”آقا، حج واجب نیست! مگر با ماشین می‌شود رفت؟! خسته می‌شویم! مگر می‌شود سه چهار روز در راه بود؟!“ لابد یک روز این هواپیما هم خسته‌کننده می‌شود و بایستی پنج دقیقه و شش دقیقه‌ای رفت! این‌طور نمی‌شود و مسئله چیز دیگری است.

نتیجه‌اش این است که از این نعمت محروم می‌شویم و به این نعمت نمی‌رسیم و آن فعلیاتی که خداوند مترتب بر بروز استعدادهای ما کرده است برای ما پیدا نخواهد شد و آن حقایق برای ما متجلی نخواهد شد.^۲

بخش سوم: اهمیت و تأثیر حج بر کودکان

استحباب شرعی حجّ کودکان، فراتر از عمل

تعبدی صرف

۱. رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰ - ۶۳.

۲. عنوان بصری، ج ۶، ص ۵۴۶. (آیة‌الله طهرانی)

”و از جمله ادله شرعی، حجّ کودکان و استحباب شرعی آن است که یقیناً از باب صرف عمل تعبّدی و شباهت به حجّاج نیست. مستحب است به اطفال گرچه طفل یک روزه باشد احرام بپوشانند، و ولیّ او نیت کند و او را طواف دهد و به جای او نماز بخواند، و با خود به عرفات و مشعر و منا برند و قربانی کنند و تمام مناسک را انجام دهند؛^۱ برای اینکه روح طفل و نفس مستعدّه او حقیقتاً حج می کند و لَبَّیک می گوید و به فوز و درجات شخص مُحَرِّم و حج کرده می رسد.

تأثیر واقعی تکالیف شرعی بر روح و نفس اطفال
یعنی در نفس او همان آثار حجّ شخص حاجی بالاستعداد و بالقوه موجود می شود، گرچه حساب

^۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۴ و ۵۵ و ۲۸۶ - ۲۸۹.

حجّة الإسلام^۱ و وظیفه حجّ واجب امری است جدا.^۲
و مستحب است که ایضاً طفل را به عمره برند و
عمره مفرده بدین ترتیب بجای آورد و معتمر گردد.^۳
و ایضاً جمیع واجبات را اگر طفل بجا آورد و
مستحبات را ایتیان نماید، آثار وجودی آن عمل به
جان او می رسد؛ گرچه الزام و تکلیف برداشته شده
است، اما اصل اثر باقی است. لهذا فقهاء ما
- رضوان الله علیهم - فرموده اند:

هر عمل واجب برای مکلفین، برای صغار غیر مکلف، عنوان عمل مستحب را دارد؛ و هر عمل حرام برای مکلفین، برای آنها عنوان عمل مکروه را دارد. و عبادات آنان حقیقی است؛ نه عبادت تمرینی.^{۴، ۵}

۱. حجّة الإسلام حجّی است که به اصل شرع (فرمان مستقیم و ابتدایی شارع مقدّس) تنها یک بار در طول عمر واجب می شود؛ در مقابل حجّ نذری و مانند آن که با نذر و مانند آن بر مکلف واجب می شود. حجّة الإسلام ممکن است برای مکلفی حجّ تمتّع و برای دیگری حجّ افراد یا حجّ قران باشد. ریشه این کاربرد را روایات می دانند.*

افزون بر شرایط همگانی تکلیف یعنی عقل، قدرت و بلوغ، شرط استطاعت نیز برای واجب شدن حجّة الاسلام لازم می باشد (استطاعت حج، خود به چهار عنصر مالی، امنیتی، بدنی و زمانی تقسیم می شود). اگر کسی بدون داشتن هر کدام از این شرطها به حج برود، حجّی که انجام داده، حجّة الإسلام نبوده و در صورتی که بعدها این شرایط به دست آید، حجّی که انجام داده بود کافی نبوده و باید دوباره حج بجا آورد. (محقق)

* الکافی، ج ۴، ص ۲۶۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۴۷.

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۵ و ۴۶.

۳. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۸۷.

۴. رجوع شود به الحدائق الناضرة، ج ۱۳، ص ۵۳؛ العروة الوثقی (عدة من

الفقهاء - جامعه مدرسین)، ج ۳، ص ۶۱۷؛ موسوعة الشّهد الأوّل، ج ۱، ص ۲۶۹؛ المبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۷۸؛ النّهایة، شیخ طوسی، ص ۱۴۹.

۵. روح مجرد، ص ۹۸. (علامه طهرانی)

لزوم بردن فرزندان به حج در اوان بلوغ

”اصولاً بنده (علامه طهرانی) معتقدم که: باید

فرزندان را به هر طریق که امکان دارد در اوان سنّ بلوغ به حج برد تا روح پاک و نفس غیر آلوده ایشان آن حقایق را در خود بگیرد و چون مغناطیس جذب نماید، و از این سال تا آخر عمر پیوسته ذهنشان روی آن مطالب کار کند و رفته رفته آن مأخوذات را آفتابی کند و به فعلیت برساند؛ گرچه مستلزم زحمتی باشد و یا مستلزم فروش بعضی از اثاثیه و متاع البیت باشد. اینها ابداً اهمّیتی ندارد؛ سپس به دست بیاید یا نیاید مهم نیست. مهم زیارت این نفوس قابله و مستعدّه و به گناه و کثرات آلوده نشده است که موجب تثبیت ایمان و طهارت و تقوی تا آخر عمرشان می گردد. و انسان نباید منتظر وجوب شرعی باشد که امروزه بعد اللتیا و الّتی در اواسط عمر، و یا در قدیم الأیام غالباً در اواخر عمر صورت می گرفت؛ و در آن صورت استفاده نفس انسانی از حج و آثار پدیدآمده از آن، همان بقیّه عمر او می باشد که چه بسا بسیار اندک بوده است. اما در سنّ بلوغ آثار حج از

اولین منزل تکلیف و تشرّف به خطاب ربوبی تا آخر عمر خواهد بود. و لهذا دائماً و پیوسته و به طور مداوم روح را نشاط می‌بخشد و جان را به ایمان و ایقان زنده نگه می‌دارد.

گرچه خود حقیر تا سنّ سی و سه سالگی برایم این توفیق حاصل نشد، اما برای این دو فرزند، و دو پسر دیگر نیز سعی شد در اولین وهلهٔ امکان پس از بلوغ صورت گیرد.^۱

تأثیرپذیری مضاعف اطفال و جوانان از سفر حج

”ما باید متوجه باشیم که مسئلهٔ حج را خدا برای رشد ما و کمال ما و برای رسیدن به آن فعلیات قرار داده است. اگر هم در اینجا متوجه نشویم، در آن دنیا می‌فهمیم که به واسطهٔ این اعمال و این کردار، چه مسائل و مطالبی برای ما آماده و ذخیره شده است. چرا می‌گویند افراد، در سنین جوانی به مکه بروند؟ چون زندگی‌شان را تا آخر با مکه بگذرانند و حال و هوای مکه را تا آخر در دل داشته باشند. چرا مستحب است که بچه‌ها را هم به مکه ببرید؟^۲ چون

۱. روح مجرد، ص ۵۰۰. (علامه طهرانی)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۵ و ۲۸۶ - ۲۸۹.

آنها هم اثر می گیرند و آنها هم متوجه می شوند و آنها هم نور می گیرند!

نقل مکاشفه‌ای در نزول نور از کعبه بر طواف کنندگان

یکی از دوستانی که اهل مکاشفه بود و مکاشفات صادقی داشت - البته از رفقا نیست، از دوستان است و شخص صادقی است - پارسال خود او این قضیه را برای من نقل می کرد و می گفت:

وقتی که من در اول پله‌های صفا و مروه نشسته بودم و داشتم نگاه می‌کردم، در همان شب ششم یا هفتم بود که دیدم یک کاسه‌ای از کعبه بالا آمد و این کاسه به حدی بزرگ بود که تمام کعبه را گرفته بود! یک نیم‌گوی و نیم‌دایره بالا آمد و از این کاسه معلق به افراد نور می‌خورد. دیدم دارد به تمام افرادی که داشتند دور کعبه می‌گشتند می‌خورد؛ به بعضی‌ها زیاد، به بعضی‌ها کم و به بعضی‌ها فقط یک خط نوری. نگاه کردم و دیدم به بچه‌هایی که دارند [حج] می‌کنند، از همه اینها بیشتر می‌خورد!

دریافت نور بیشتر توسط بچه‌ها به دلیل معصومیت آنها

بچه معصوم است! التفات می‌کنید؟ آن وقت می‌گویند بچه را تمرینی به مگه ببرید تا بالأخره ببیند و بفهمد و تماشا کند! درحالی که بچه معصوم است و بیشتر از بزرگ می‌گیرد؛ ما گناه کردیم و آلوده هستیم، آنها که نیستند! هم‌چنین می‌گفت:

هر کدام اینها که جوان‌تر - مثلاً هفدهساله یا هجدهساله - بودند، بیشتر می‌گرفتند و البته پیرمردهایی هم بودند که آنها هم وضعی‌شان [خوب بود]؛ این نور به اینها می‌خورد و از اینها به بی‌نهایت می‌رفت! همین‌طور از این کاسه به این شعاع می‌خورد و به بی‌نهایت می‌رفت.

یعنی مسئله به این نحو است! این بچه که الان دارد به مگه می‌رود، مدام دارد در دلش می‌گیرد و

نگه می‌دارد. ما باید با این وضعیت به مکه و به کعبه و به این اعمال نگاه کنیم؛ نه اینکه فقط به آنجا می‌رویم و یک کارهایی انجام می‌دهیم و خدا گفته است بالأخره باید در عمر یک دفعه بروی و لذا دیگر چه کار کنیم و چاره نداریم!^۱

روایتی در باب حَجَّةِ الْإِسْلَامِ بُوْدِنِ حَجِّ كُودَكَانِ و منظور از آن

”در روایتی داریم که امام علیه السّلام می‌فرماید:

وقتی صبیّ و بچه (مثلاً ده‌ساله یا هفت‌ساله) به مکه می‌رود، حَجَّةِ الْإِسْلَامِ انجام داده است.^۲

عجیب است، حَجَّةِ الْإِسْلَامِ انجام داده است! چطور انسان تصوّر می‌کند این حَجَّةِ الْإِسْلَامِ انجام داده باشد با اینکه حَجَّةِ الْإِسْلَامِ [بعد از رسیدن به تکلیف است؟] البته إن شاء الله ما این مطالب را در آن بحث حجّی که داریم از جهت عمومی هم مفصّل مطرح خواهیم کرد که نظر بزرگان و عرفا نسبت به این قضیه چیست و نظر سایر افرادی که حظّ و

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه‌الله طهرانی)

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۳۵:

«رَوَى صَفْوَانٌ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ابْنِ عَشْرِ سِنِينَ يَحُجُّ؟ قَالَ: «عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ إِذَا احْتَلَمَ...» ... وَ رَوَى أَبَانُ عَنْ الْحَكَمِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «الصَّبِيُّ إِذَا حُجَّ بِهِ فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ حَتَّى يَكْبَرَ...»

نصیبی ندارند چیست؟ افرادی که همین طور مطالب را در اختیار مردم قرار می‌دهند و از دین، یک دین ربّانی مانند مجسمه به مردم ارائه می‌دهند؛ نه دین واقعیّت دار و حقیقت‌دار! این مطالب باید برای مردم گفته بشود.^۱

ردّ نظر رایج مبنی بر تمرینی بودن عبادات کودکان

چطور امام علیه السّلام می‌فرماید: اگر یک بچه ده‌ساله حج انجام بدهد، حَجَّةُ الاسلام را که یک حجّ واجب است انجام داده است؟! یعنی چه؟ یعنی اگر یک بچه ده‌ساله حج انجام بدهد و بعد فوت کند، در روز قیامت او را در صفّ افرادی که حجّ ابراهیم را انجام داده‌اند قرار می‌دهند. این معنا، معنای روایت است! حالا آقایان چه فتوا می‌دهند؟! می‌گویند:

تمام این عبادات تکراری [و تمرینی] است!

عجب! یعنی عبادتی که بچه ده‌ساله انجام می‌دهد، برای تمرین خوب است! همان‌طور که انسان صبح بلند می‌شود و یک خُرده خمیازه

^۱. رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسات ۲۵ و ۲۶ و ۲۸ و ۲۹.

می‌کشد و نرمش می‌کند، این بچه هم تمرین می‌کند تا اینکه وقتی به سنّ بلوغ می‌رسد در ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ و ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ گیر نکند! یعنی این بچه باید تمرین کند تا یک وقتی در همان ثانیه اول بلوغ و بعد از مشاهدات علائم بلوغ، از نظر حکم شرعی گیر نکند! این عبادت، عبادت تمرینی می‌شود.

ولی امام صادق چه می‌گوید؟! می‌گوید: تمرین چیست؟! عادت چیست؟! آقا، این بیچاره رفته حج انجام داده است! واقعاً رفته حج انجام داده و آن نورانیّت حج در دل او رفته است! کجا تمرین است؟! نماز خوانده است! منتها من آن نماز را در سنّ پنجاه و دو سالگی می‌خوانم، او در سنّ ده سالگی خوانده است؛ هر دو خوانده‌ایم. حال اگر او نخواند، او را کتک نمی‌زنند ولی اگر من نخوانم، من را کتک می‌زنند! فرق این است، ولی هر دو نماز خوانده‌ایم.

ببینید، امام علیه السّلام در اینجا بیان می‌کند: **«قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ»** یعنی وقتی بچه ده ساله حج انجام می‌دهد، حجّة الإسلام انجام داده است؛ منتها

بزرگ که شد، چون تکلیفِ مجدد می‌آید، باید بر طبق تکلیف انجام بدهد. حالا کدام یک از نظرات این دو طیف موافق با نظر امام صادق است؟ نظر عرفا که می‌گویند همان حجّ واقعی را این بچه انجام داده است یا نظر آنهایی که می‌گویند این حج برای تمرین است؟ کدام یک از این دو تا؟!

این است که اگر انسان دلش را صاف کند، آن کلام امام صادق که نور است و آن حقیقت امام صادق که در ضمن این کلمات از آن آینه تجلی کرده است، می‌آید در دل انسان قرار می‌گیرد. مسئله این است.^۱

ملاک استطاعت مادر در مورد حضانت طفل

”اینجا است که ما بین کلام بزرگان را نسبت به حضانت طفل در عدم تحقق استطاعت و تحقق استطاعت می‌توانیم پیدا بکنیم که اینها چه ملاکی را برای این استطاعت در نظر داشتند! بچه‌ای که نیاز به مادر دارد، مادر می‌تواند آن بچه را به خاله‌اش بسپارد

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، جایگاه اهل علم، مجلس ۶. (آیه‌الله طهرانی)

یا به مادر بزرگش بسپارد، ولی بچه از نظر روحی صدمه می خورد! صدمه خوردن بچه هم این نیست که دیوانه بشود! نه، آن احتیاج، آن تعلق را که به مادر دارد دیگر در آن تعلق، نگران است، تشویش دارد، شب که می خواهد بخوابد اضطراب دارد؛ لذا شارع اجازه نمی دهد^۱ که یک بچه سه ساله یا چهار ساله یا پنج ساله که این به مادرش وابسته است یا به پدرش وابسته است [به حج برود]؛ خب در اینجا مسئله، مسئله مادر است! چون مادر حضانت دارد و ارتباط با بچه را دارد، ولی پدر کم اتفاق می افتد در اینجا بلند شود و برود.

اشکال در فتوای برخی به جواز حج مادر با

تغذیه بچه با شیر خشک

ولی ما می بینیم افراد می گویند: نه، این مقدار

اشکال ندارد! یا اینکه بچه ای که تا دو سال وظیفه

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، مجلس ۱۷، آیه الله طهرانی:

«برای خانم هایی که بچه دارند، اگر بچه شیرخوار دارند و یا بچه ای که در سنین حتی تا چند سالگی که از نظر روانی احتیاج به مادر دارد - خب بچه ها متفاوت هستند - بعضی بچه ها اگر مادرشان را هم یک ماه ندیدند اگر با دیگران هم باشند مسئله ای نیست، ولی بعضی ها نه! صدمه می بینند، در این گونه موارد رفتن زن به حج باطل است و نباید برود و استطاعت نیست.»

مادر است که به او شیر بدهد: ﴿حَوَّلِي نَّانِ﴾

کاملی نَّانِ؛^۱ می گویند که بسیار خب، چه اشکال

دارد؟! منظور تغذیه بچه است، شما با شیر خشک هم

می توانید او را تغذیه کنید و اتفاقاً خیلی بهتر هم

هست! بروید و تغذیه بکنید و مک‌اش را برود!^۲ این

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۳۳:

﴿وَأَلْوَإِلَاتٍ يُرْضِعْنَ أَوْ لَدَهُنَّ حَوَّلِي نَّانِ كَامِلِي نَّانِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتِمَّ الرِّضَاعَةَ...﴾

۲. سایت مکتب وحی، دروس، منظومه، مجلس ۴۳:

«برخی فتوا داده‌اند:

اگر زنی بتواند و قدرت داشته باشد که با شیر خشک بچه شیرخواره‌اش را نگه بدارد، روزه بر او واجب است.

یعنی دیگر به بچه شیر ندهد. آخر شما را به خدا این فتوا است که شما می دهید؟! شیر حق بچه است، شیر را خدا برای بچه قرار داده است و حیات و سلامتی بچه به آن است. هیچ، انگار فقط همین دوتا فرمول است و تمام شد! می گوید اگر قدرت و استطاعت بر تهیه شیر خشک دارید واجب است روزه بگیرید ولو اینکه شیرت خشک بشود! دیگر به مسائل پشت قضیه، مثل حقوقی که الآن این بچه دارد توجه ندارد!

آقا (علامه طهرانی) می فرمایند:

زن اگر بچه پسرش پنج سال داشته باشد نمی‌تواند به مگه برود، چون بودن پسر در حضانت مادر حق بچه است.

یعنی اصلاً استطاعت را نفی می کنند. شما را به خدا ببینید که اختلاف فتوا از کجا تا به کجاست! او می گوید اگر می توانی به بچه شیر خشک بدهی واجب است روزه بگیری و ایشان می گوید که تا پنج سال بچه پسر تمام نشود - دختر که بیشتر - اصلاً استطاعت برای زن نمی آید، یعنی نمی تواند که بچه را رها بکند و به حج برود! بلکه باید صبر کند تا پنج سال تمام بشود؛ دو سال به خاطر شیر دادن است و بعد از دو سال هم به خاطر حضانت و نیاز مادر به بچه و نیاز بچه به مادر است و اینکه مادر باید دنبال بچه باشد.

می گویند که حضانت فقط دو سال است پس بعد از دو سال بچه را رها کن! اما به این مسئله که الآن از نظر روحی به این بچه صدمه می خورد اصلاً توجه نمی کنند! انگار نه انگار! این فتوا که تا پنج سال برای مادر استطاعت نمی آید، برای کسی است که اشراف به باطن قضیه دارد، یعنی از باطن قضیه می گیرد و فتوا می دهد. این فرق بین دو فتوا است!»

چیست؟ غلط است و این ارضاع، خودش جنبه مانعیت پیدا می‌کند نسبت به چه؟ نسبت به حج، چرا؟ چون حق بچه است که دو سال از مادر خودش شیر بخورد. این حق را خدا برای او قرار داده به عنوان انسان، به عنوان موجود، به عنوان موجود الهی، به عنوان موجود خلیفه الهی، به عنوان موجودی که باید برای وصول به آن مرتبه، مراتب استعداد را به فعلیت برساند و الآن لازم است.

بله، یک وقتی فرض کنید به علتی از علل این ارضاع منقطع می‌شود و بعد این بچه بدون این که مادر چیز بکند می‌تواند ادامه بدهد، آن تعلق را ندارد، آن تعلق به مادر را ندارد، این می‌تواند در اینجا برود یا اینکه در آنجا هم فرق می‌کند؟ یک وقتی سفر سفر مکه است، ۱۵ روز است، یک وقتی سفر مکه است ۳ ماه طول می‌کشد، اگر ۱۵ روز است می‌توانیم بگوییم که این در اینجا به این نحوه آسیبی نمی‌رسد، ولی اگر سفر سه ماهه باشد، از کجا معلوم است که به این بچه آسیب بخواهد برسد؟

**نظر بزرگان در مورد سنّ حضانت پسر و دختر
برای تحقق استطاعت**

لذا بزرگان فرمودند که برای پسر تا پنج سال و برای دختر تا هفت سال باید این میزان را در نظر گرفت برای تحقق استطاعت و عدم تحقق استطاعت. برای بچه‌ای که شیرخوار است باید این میزان را در نظر گرفت و استطاعت محقق نمی‌شود، ولی ما در سایر رساله‌های عملیه (البته حالا نه در همه آنها) می‌بینیم که آنها گفتند که بدون رضاع هم محقق است و واجب است!

بنده خودم دیدم در بعضی از رساله‌های کسانی که فوت کردند که واجب است برود و انجام بدهد. البته در صورتی که ضرر کلی وارد نشود؛ خب منظور از ضرر کلی چیست؟ آقا جان منظور از ضرر کلی این است که این آب شود و از بین برود؟ کلیه او از کار بیفتد؟ کبد او از کار بیفتد؟ چطور ضرر کلی حاصل نشود؟ چگونه می‌شود تشخیص داد؟! چگونه می‌شود فهمید که الآن این در این موقعیت نیاز به مادر دارد؟! مگر در شکم بچه هستی؟ مگر شما به نفس این بچه اطلاع داری که می‌گویی ضرر کلی پیدا بشود یا نشود؟ ببینید اینها مسئله است! یعنی آن

کسی که می‌آید این مطلب را می‌گوید از آنجایی که به ملاک شرع و به ملاک دین رسیده است می‌تواند بگوید. لذا در همین مورد اگر فرض کنید که یک پسری باشد سه ساله ولی خیلی به مادرش هم تعلق نداشته باشد، به مادرش، به خاله‌اش، به افراد دیگر، به نحوی که مثلاً حالا دید و ندید هم فرق نکند در

این جا مانع نمی تواند باشد.^۱

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده، مبانی سیر و سلوک الی الله - قم، مجلس ۳۲، ص ۲۵:

«سؤال: من الآن بچه‌ای سه‌ساله دارم و این پیش

مادربزرگش هم می تواند بماند و مشکلی ندارد، آیا

من حج باید بروم یا اینکه پیش بچه‌ام بمانم؟

جواب: پاسخ بنده این است که اگر ماندن پیش یک مادربزرگ فقط صرف ماندن به عنوان نان و آب دادن نیست، بلکه به عنوان احساس آرامش کردن است؛ اگر بچه پیش مادربزرگش، پیش یکی از اقوام یا افراد آشنایان، به یک نحو باشد که هیچ احساس تنهایی نکند و در این مدت حتی مادر هم نگوید و به دنبال مادر نگردد، اگر به این کیفیت است بله! اشکالی ندارد و حج واجب است و مادر باید به حج برود.

ولی اگر همین که هی احساس تنهایی می کند و دائماً سر او را می خواهند به یک نحوی گرم کنند نه خیر! جایز نیست و حج رفتن باطل است و اگر هم به حج برود دوباره باید برود و این حج او قبول نیست. و باید بچه را بزرگ کند به یک نحو و به یک حدی که دیگر احساس ناراحتی نکند و راحت باشد. حالا گاهی از اوقات یاد مادرش می کند مطلبی نیست، انسان بزرگ هم یاد می کند، اما اینکه فرض کنید که به دنبال بخواهد بگردد و دائماً بخواهند سرش را گرم کنند؛ نه این به این کیفیت صحیح نیست و من دیدم که بعضی ها فتوا دادند بر این که اگر بچه بتواند بماند و غذایش را بدهند، شیرش را بدهند این زن باید مگه برود ولیکن این حرام است و نایست که انجام بشود..

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - برای پسر پنج سالگی را در نظر می گرفتند، و می گفتند که تا پنج سال مادر نمی تواند به حج برود و ظاهراً برای دختر تا هفت سال. ولی بنده با توجه به صحبتی که با ایشان کرده بودم آنچه را که ملاک بود، خود سن نبود، سن خودش فی حدّ نفسه ملاک نبود، ملاک خود خصوصیت بچه است. یک بچه‌ای است که مثلاً سرش به کار خودش است - معمولاً پسر بچه‌ها کمتر به مادر تعلق دارند تا دختر بچه - و با هم قطارهای خودش بازی می کند و مشغول است و یادی هم نمی کند مگر گاهی، و مشکلی از نظر روحی و جسمی و عصبی برایش پیدا نمی شود، این اشکال ندارد. ولی اگر نه! جداً بخواهد به دنبال مادر باشد این مادر جایز نیست که

سؤال از علامه طهرانی در مورد حج زن با طفل

شیرخوار و پاسخ ایشان

”روزی در محضر حضرت والد - روحی له

الفداء - نشسته بودم، فردی از ایشان سؤال نمود:

اگر زنی برای تشرّف به حجّ واجب مستطیع شده باشد ولی یک طفل شیرخوار دارد، آیا می‌تواند به حج برود و در ایّام دوری از طفل، او را با شیر خشک تغذیه نمایند؛ چنانچه یکی از مراجع به این مسئله فتوا داده و حکم به وجوب تشرّف نموده است؟

ایشان فرمودند:

ابدأ! رفتن به حج بر این زن حرام است و اگر برود حجّش کفایت از حجّة الإسلام نخواهد کرد و ذمّه او نسبت به اداء تکلیف بریء نخواهد شد، و نیز مرتکب گناه ترک رضاع طفل شده است. و حتی اگر طفل به چند سالگی رسیده و نیازمند حضانت مادر است به نحوی که دوری گزیدن از او موجب ناراحتی و پریشانی و تشویش او گردد نیز موجب عدم حصول استطاعت برای وجوب حج به‌شمار می‌آید.

سپس متوجه بنده شدند و فرمودند:

اینها نمی‌دانند که حضانت و سرپرستی طفل نزد خداوند هزار بار از رفتن به حج مهم‌تر و قابل توجه‌تر است. نکته مهم در حضانت طفل نزد پروردگار، حفظ و حراست از یک نفس معصوم و پرورش او برای وصول به مراتب تجرد است، و این کجا با تشرّف به حج در صورت صدمه دیدن این نفس برابری می‌کند؟!

حال باید بدین دقیقه توجه نمود که: ادراک چنین

مسئله‌ای جز با اتصال نفس مجتهد و خبیر به احکام،

به افق حقایق خارجیّه در عالم خلق و امر، به دست

نخواهد آمد. و کسی بدین راز واقف و آگاه است که

بدان نشئه مفتخر و سرافراز می‌باشد، و اگر کسی

دیگر سخنی در این مقوله گوید جز از طریق تقلید و

تشبّه نتواند بود.^۲

به مکه برود و باید صبر کند تا این که او بزرگ بشود، حتی اگر سن او به ده سال هم برسد ولی برای یک‌هم‌چنین تعلقی. البتّه عرض کردم بچه‌ها مختلف هستند و این مسئله باید لحاظ بشود.»

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - موانع حج و انواع آن، مجلس ۹۴. (آیة‌الله طهرانی)

^۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم وصول مجتهد به ملاکات و نفس‌الامر

بارها اُتفاق می افتاد که حقیر مطلبی خدمتشان
معروض می داشتم و ایشان می فرمودند: «این مطلب
با مذاق شرع ناسازگار می باشد!» و بنده پس از
مراجعه به مدارک متوجه می شدم که حق با ایشان
بوده است.^۱

خاتمه: سفارش اکید امیرالمؤمنین به خالی

نگذاشتن خانه خدا

وصیت امیرالمؤمنین علیه السّلام به بیت الله در

آخرین لحظات حیات

”در خاتمه مناسب است از وصیتی که
امیرالمؤمنین علیه السّلام در آخرین ساعات عمر
خود به فرزندان و سایر شیعیان تا روز قیامت
درباره حج فرمود، سخنی به میان آوریم. حضرت
خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السّلام
می فرماید:

**أوصيكمما بتقوى الله... و الله الله في بيت ربكم، لا تخلوه ما بقيتم، فإنه إن ترك
لم تناظروا.^۲**

”شمارا به تقوا و پرهیز از مناهی وصیت می کنم... خدا را خدا را در نظر بیاورید

احکام، رجوع شود به فقهت در تشیع، ص ۴۱ و ۱۰۱؛ رساله اجتهاد و
تقلید، ص ۴۷ و ۶۱، تعلیقه ۳؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۷۷؛ مهرتابناک، ص
۳۳.

۱. نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۳۷. (آیه الله طهرانی)

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۲۱.

دربارهٔ خانهٔ پروردگارتان، مبدا هیچ‌گاه آن را خالی و خلوت بگذارید؛ به‌درستی که اگر چنین شود بیم آن می‌رود که هیچ‌گاه مورد عنایت و توجه قرار نگیرید.

این وصیّت در این برههٔ خاص با این عبارات و

مضامین حاوی نکات بسیار با اهمّیت و قابل توجّهی

است.

سفارش اُکید امیرالمؤمنین به بجای آوردن حج

در هر شرایط

باید توجه داشت که حضرت در زمانی این

توصیهٔ اُکید و سفارش ویژه را می‌نمایند که می‌دانند

قطعاً حکومت پس از ایشان از مسیر حق و صراط

مستقیم که همانا صراط ائمهٔ هدی و حکومت عدل

رسول خدا صلی الله علیهم اجمعین است، خارج

خواهد شد و به دست نااهلان و طواغیت زمان و

ائمهٔ کفر و الحاد یعنی بنی‌امیه و بنی‌مروان و

بنی‌عبّاس خواهد افتاد، و حکام بر اماکن اسلامی و

سرزمین وحی را طاغوتان و دشمنان دین تشکیل

می‌دهند و زمام امور مکه و بیت‌الله‌الحرام را همان

طواغیت عهده‌دار خواهند شد؛ کسانی که با تمام قوا

به جنگ با حق و حقیقت و نبرد با مبانی اسلام به‌پا

خواهند خاست و حق را از مسیر خود منحرف

خواهند نمود و اسلام را از صراط قویم و مستقیم به

بی‌راهه و بی‌غوله خواهند کشاند و اولیای دین و ائمهٔ

معصومین را از دم تیغ خواهند گذراند و آنها و ذریّه آنان و سایر شیعیان را به وادی هلاکت و بوار خواهند کشاند و در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها آنها را نابود خواهند کرد.

آری! با توجه به این نکات باز می‌بینیم که این قدر تأکید و اصرار بر ادای مناسک حج و ایتیان به سرزمین وحی از حضرت صادر شده است. و این معنا حکایت از آن می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام حساب حج و خانه خدا را از حساب حکام زمان و طواغیت دوران جدا کرده‌اند و ادای مناسک حج و وفود به خانه وحی را از زعامت و استیلای حکام جور و خائنین به دین و کیان اسلام بر اماکن متبرکه فرق گذاردند، و نگفتند: حال که خانه خدا در اختیار حکام جائر همچون معاویه و یزید می‌باشد، رفتن بدان‌جا حرام و گریز از آن واجب است؛ بلکه نهایت دقت و ظرافت را در به دور نگهداشتن حرم امن و امان الهی از خلاف و تشنج و اختلافات و تشتت‌ها و تصفیه حساب‌ها و سوءاستفاده‌ها به کار بردند.

علت خروج سیدالشهدا علیه السّلام از مکه در

ایام حج

سید و سالار شهدای تاریخ، حضرت حسین بن علی صلواتُ الله و سلامه علیهما جهت حفظ حریم امن الهی و صیانت مَطاف مسلمین، حجّ خود را به عمره مفرده مبدّل نمود و از مکه بیرون آمد تا مبادا با اقدام پلیدانه کوردلان اموی، حرم امن الهی شاهد اغتیال و ترور شخصیّتی همچون فرزند رسول خدا باشد.^۱

آری! این است مرام و مکتب اولیای معصوم الهی و زعمای راستین دین حنیف و پرچمداران لوای توحید و سر سلسله داران قافله نجات و رستگاری. و چه بسیار به جا و پسندیده است که ما امت مسلمان و پیروان آن منهج قویم و مکتب متین، اسوه خود را سنت حسنه حسین بن علی و اولاد امجاد او قرار دهیم و از ورود سلايق مختلفه و انظار مغشوشه و آرای غیر مستقیم در مکتب وحی جلوگیری نماییم و فقط و فقط تأسی و متابعت از رهبران راستین دین

^۱ . رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۶۷؛ مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۳۰۸ - ۳۱۷؛ اللهوف، ص ۶۰ - ۶۵.

مبین را که همانا ائمهٔ معصومین

عليهم الصَّلَاة و السَّلَام می‌باشند، آویزهٔ گوش خود
بنماییم و حریم مقدّس وحی را محلّ آرامش و
اعتماد و اطمینان و سکون خاطر و طمأنینهٔ قلوب و
نفوس آماده و مستعدّ تلقی انوار الهی بگردانیم. چه
در غیر این صورت هر کسی با هر عقیده و مذهبی و
با هر نگرش و تفکّری خود را مُحِقّ می‌یابد که بر علیه
موازین و مبانی فرضی خود مجال را برای تحریکات
و ایجاد بلوی و آشوب مناسب بیندارد و از هر
فرصتی جهت اِعمال سلیقه‌های فردی و ابراز اهواء
شخصیّه بهره‌برداری نماید. آنگاه این سرزمین و
مکان مقدّس به عرصهٔ نزاع‌ها و کشمکش‌های قومی
و قبیله‌ای و گروهی و کشوری تبدیل خواهد شد، و
آن رُوح و سکونت و انبساط و آرامش جای خود را
بالکلیه به جنجال و بلوی و هرج و مرج و سلب امنیّت
و ظهور فتنه و فساد خواهد داد، و مصداق آیهٔ
شریفه: ﴿جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا﴾^۱ به کلی محو و

^۱ . سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۷. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۴۸، تعلیقه ۱:
«آن شهر را حرم امن و امان قرار دادیم.»

نابود خواهد شد.^۱“

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۴. (آیة الله طهرانی)

فصل دوّم: ضرورت توجه به باطن اعمال
حج و دیدگاه عرفا نسبت به حج

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

دو جنبه ظاهر و باطن احكام و تكاليف الهی

”تمام احكام و تكاليف و آنچه از ناحیه پروردگار

درباره مکلفین و متدینین به شریعت حقّه نازل شده

است، دارای دو جنبه و دو وجهه ظاهر و باطن

می باشد:

جنبه ظاهر و وجهه ظاهر که از آن تعبیر به ماده

تکلیف می کنیم، همین صورت ظاهری افعال و

اعمال است که ما مشاهده می نماییم. در این جنبه

تشابه و همگونی می تواند برای همه افراد وجود

داشته باشد.

نمازی را که یک منافق می خواند با نماز یک فرد

مؤمن تشابه دارد و چه بسا نماز منافق به حسب ظاهر

ارجح و افضل بنماید. حجّی را که یک فاسق و فاجر بجای می آورد درست همانند حجّ یک مؤمن دارای تلبیه و احرام و سایر اجزا و شرایط است؛ و به عبارت دیگر در ماده حجّ، هیچ افتراقی بین آن دو مشاهده نمی شود. جهادی را که دو نفر یکی پاک دل و صافی ضمیر، و دومی آلوده و مریض انجام می دهند، تفاوتی با یکدیگر ندارند؛ زیرا هر دو اسلحه به دست دارند و هر دو به طرف دشمن هجومه می آورند و چه بسا هر دو در معرکه جان می بازند؛ و همین طور همه تکالیف ماده ای مشترک و همسان در بین مکلفین و مجریان آن دارند که برای یک فرد عادی تشخیص کُنه و باطن آنها امکان نخواهد داشت.

نمازی را که خلیفه غاصب پس از رسول خدا در محراب پیامبر می خواند همان نمازی بود که وصیّ بر حقّش علیّ مرتضی بجای می آورد، هر دو تکبیرة الاحرام و حمد و سوره و رکوع و سجود و غیره داشتند، و در ماده عبادت و تکلیف هر دو مشترک و متشابه بودند.

و اما جنبه دیگر که وجهه باطنی و نفسی و ملکوتی آنهاست، همان حیثیت صورت را دارد نسبت به ماده، که «حقیقه الشئی بصورتیه لا بمادّیه»^۱ واقعیت اشیاء به حیثیت صوری آنها برمی گردد، نه به جهت مادی آنها.^۲ و همان صورت است که هویت اشیاء را به وجود می آورد و انواع از آن متولد می شوند، یکی جماد و دیگری نبات و هم چنین حیوانات و انسان و هكذا....

حیثیت صوری تکالیف و اعمال است که یکی را مقبول و دیگری را مردود می سازد، یکی نورانی و دیگری ظلمانی می شود. یک نماز می شود نماز ریایی، و نماز دیگر نماز موحدین؛ یکی برای فریب و دیگری برای تجرد و نورانیت. و همین طور روزه و حج و جهاد و هكذا....

یکی جنگ می کند برای احقاق حق و تثبیت عدل

^۱. جهت اطلاع بر این قاعده فلسفی رجوع شود به الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۲ - ۳۷؛ معاد شناسی، ج ۶، ص ۸۱ - ۱۱۸ و ۱۷۶.

^۲. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۲۴:

«حقیقت تکالیف و جوهره آن، ربط بین بنده و پروردگار اوست؛ و هرچه این ربط عمیق تر و بی آرایش تر و مجردتر و بدون شائبه تر در تعلقات و کثرات و خواست های بنده باشد، آن تکلیف و عمل بیشتر و عالی تر و راقی تر به سوی پروردگار صعود خواهد نمود.»

و داد و تحکیم ولایت، دیگری جهاد می کند برای کشورگشایی و بسط قدرت و سلطه و توسعه انانیت و فرعونیت.^۱

حقیقت و سرّ عبادت، توجه مکلف به حضرت

حق

”حقیقت عبادت و سرّ و جان آن به طور اخصّ، و کلیه تکالیف الهیه به طور اعمّ، در توجه مکلف به حضرت حق است؛ و هرچه این توجه عمیق تر و استوارتر باشد جان و سرّ عبادت قوی تر و متقن تر و از نقطه نظر تأثیر بر نفس و عبور آن از تعلّقات و تقریب عبد به مرحله عبودیت و تجرد مؤثرتر خواهد بود؛ و روایاتی که در این مورد وارد است از حدّ إحصاء خارج می باشد.^۲ حضور قلب و توجه تام در عبادت شرط اصلی قبولی آن است، گرچه عبادت بدون آن نیز بنا بر حکم فقیه موجب براءت از ذمه

۱. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۲۱. (آیه الله طهرانی)

۲. به عنوان نمونه رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۱۶ و ۸۵ و ۲۹۳ - ۲۹۷؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۲۸؛ الامالی، شیخ طوسی، ص ۵۲۶؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۳۲۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۶۴ - ۷۳ و ج ۵، ص ۴۷۶ - ۴۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۵۹ - ۲۶۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۹۱ - ۱۰۹.

باشد؛ اما باید به این نکته توجه داشت که ذمه چیست

و برائت از آن به چه نحو حاصل می‌شود؟

تفاوت دیدگاه ظاهری و دیدگاه الهی نسبت به

قبولی اعمال

از آنجا که در مباحث فقهی ملاک و مناط بر ایتیان

ظاهر عمل است، و شخص، مکلف به صرف عمل

به داعی تقرّب و ایتیان امر و دستور مولا است،

بنابراین نفس صدور فعل از مکلف به هر نیت و هر

مرتبه از مراتب حضور موجب ادای تکلیف و برائت

ذمه خواهد بود.

در این دیدگاه ذمه عبارت است از تعهد و

مسئولیت نسبت به فعل به همان نحو که ذکر شد. و

برائت از آن نیز به صرف انجام آن عمل ولو به هر

نحو از تحقق معنا و روحانیت، و یا اصلاً عدم تحقق

این مطلب، حاصل می‌شود. و لذا کسی که نماز

برعهده او است، به صرف تحصیل طهارت و رعایت

آداب و افعال ظاهریّه - از استقبال و تصحیح در

الفاظ و رعایت تلفظ از مخرج حروف و مکث و

سکون به قدر لازم در افعال و بین آنها - ادای تکلیف

نموده و ذمه او از وجوب نماز بری خواهد شد؛

ولو اینکه از اول تکبیرة الإحرام تا آخر تشهد تمام حواسش به دنبال معاملات و امور دنیویّه و رتق و فتق مشکلات و چک و سفته و داد و ستد بگذرد، و حتی برای یک لحظه نداند که دارد چه کار می کند و با که صحبت می کند و در مقابل چه حقیقتی به عبادت پرداخته است! از نقطه نظر فقهی این عبادت کاملاً درست و مُبرئ ذمّه و بدون هیچ اشکال و ایراد است. اما از دیدگاه پروردگار و کار و برنامه ملائکه مسئله به کلی متفاوت است.

در روایت است:

وقتی مکلف نماز می خواند و ذهن و قلب او در نماز به مسائل دیگری از امور دنیوی و صُور برزخیّه مشغول است، ملائکه این نماز را به بالا می برند و همین که می خواهند از عالم صور و مثال عبور دهند ندا می رسد که: این بنده ما غیر ما را در نماز شریک ما قرار داد و ذهن او متوجه مسائل دیگری غیر از ما بود، و از آنجا که من شریک خوبی هستم برای شرکا، سهم خود را از این نماز به سایر شرکایم بخشیدم و برای خود چیزی برنداشتم، شما بروید و این نماز را بر سر آن نمازگزار بزنید که این نماز مبارک خود او باشد، و ما این نماز را از او نمی پذیریم!^۱

در دیدگاه فقه ظاهری مبنا بر انجام ظاهر است و

اصلاً توجّهی نسبت به باطن و سرّ و حقیقت عبادت وجود ندارد، و تنها تکلیف را بر مدار نفس اّتیان فعل می شمرد. در این دیدگاه اگر فردی از زمان بلوغ تا صد سال تمام نمازها و روزهها و حج و سایر

۱. مأخوذ از: الکافی، ج ۲، ص ۲۹۴ و ۲۹۵؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۴۶.

عباداتش از روی ریا و سمعه و تظاهر باشد هیچ ایراد و اشکالی ندارد، و در پیشگاه پروردگار مورد بازخواست و سؤال و جواب قرار نخواهد گرفت و بر او ایراد و اعتراض واقع نخواهد شد.

اما در دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السّلام تمام این نمازها و روزه‌ها به مقدار یک غاز ارزش معنوی ندارد و در دستگاه ملائکه و حضرت ربوبی به پیشیزی نمی‌خرند! عبادتی در این مکتب مورد امضا و پذیرش است که فقط براساس خلوص نیت و استقامت ضمیر و قلب در هنگام عبادت باشد، و به هر مقدار این مسئله قوی‌تر باشد جان عبادت و مقبولیت آن نزد پروردگار بیشتر است.^۱

اهتمام علمای ظاهر به صحت ظاهری عمل و

غفلت از باطن

”و از آنجا که تمام وجهه و همّت و ادراک علمای ظاهر و فقهای عادی بر انجام نفس فعل به طریق ظاهری و نمود آن است و به جنبه باطنی و معنوی و ربط آن کمتر توجه و عنایت دارند، لذا تمام

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۵ - ۳۶۷. (آیه الله طهرانی)

تلاش و اهتمام خود را مصروف صحّت نفس عمل و تکلیف از نقطه نظر ظاهرِ عمل نموده‌اند، و از مکلف صرفاً صحّت عمل را براساس مبانی و ملاکاتِ موضوعهٔ خویش خواسته‌اند؛ حال او در نیتش چه می‌گذرد و چگونه با این عمل و عبادت خود را تطبیق می‌دهد، و از نقطه نظر جنبهٔ معنوی و نفس آن، که همان جان و روح و حقیقت عمل است چه احساسی با آن فعل و عبادت دارد، با او کاری ندارند.

تبدیل فریضهٔ حیاتی حج به کابوسی و حشتناک برای مکلف

آنها از او می‌خواهند که: باید نماز طوافش را به نحوی اداء نماید که تمام حرکات و سکناات و کیفیت تلفّظ حروف از مخرج آنها **طابقُ النّعلِ بالنّعل**^۱، همچون یک فرد بلیغ ادیب خبیر به اصوات حروف و تجوید قرآن، از عهده‌اش برآید، و آنگاه نوبت به تهدید و ارباب و تخویف می‌رسد که اگر چنان نشد

^۱ . لغت‌نامه دهخدا: «مطابق آمد کفش با کفش؛ کاملاً یکسان و برابر؛ به این معنی در جایی استعمال کنند که این چیز با آن چیز مطابق آید.»

چنین خواهد شد؛ زنت بر تو حرام می‌شود، عقدت باطل خواهد شد، دیگر زندگی نخواهی داشت، و چه و چه! و طبیعی است که یک‌هم‌چنین فردی در قبال این تکلیف الهی چه بر سر او خواهد آمد و این فریضهٔ حیاتی به‌جای افاضهٔ روح و حیات و نور بر قلب او به چه کابوس وحشتناکی مبدل خواهد شد.

حجّی که باید ابتدایش به انقطاع از ماسوی‌الله و تبّتل به‌سوی او شروع شود، و در تمام اطوار و حرکات و افعال جز ذکر حق و یاد حبیب چیز دیگری بر ضمیر او و ذهن او خطور ننماید، و تمام توجه و حواسّش باید به‌سمت عوالم ربوبی و ملکوت این اعمال و افعال متمرکز گردد، برای او تبدیل به جهنمی سوزان و درّه‌ای هولناک و مخوف خواهد شد که برای هر لحظه‌لحظه‌اش از خدا طلب خلاصی و نجات را می‌کند، و پس از انجام تکالیف با هزار شکّ و تردید و عذاب و محنت، به شکرانهٔ تخلص از این مصیبت عظمی سر به سجدهٔ شکر می‌گذارد و خود را رها و آسوده از تشویش و اضطراب عجیب احساس می‌کند؛ و این است نتیجهٔ

این احتیاطات و وسواس‌ها و تشکیک‌ها!

صحت عمل از دیدگاه عارف بالله و شریعت

حَقُّهٗ وَاَقْعِیَّهٗ

اما صحت عمل از دیدگاه عارف بالله و شریعت حَقُّهٗ وَاَقْعِیَّهٗ با توجه تامّ قلب و سرّ انسان به مبدأ هستی و قادر متعال در هنگام اِتیان به فعل، در عین رعایت موازین ظاهری به قدر طاقت و توان هر فرد تحقق می‌پذیرد؛ زیرا اصل در دیدگاه مقدّس شرع انور بر اتّصال قلب بنده است با حضرت ربّ الأرباب، نه بر رعایت جوانب و آداب ظاهری بدون توجه به حقیقت و باطن آن. و بر این لحاظ اگر مجموع رعایت و توجه به حقیقت و باطن عمل و عبادت و ظاهر آن را به صد درجه تقسیم کنیم، از دیدگاه شرع مقدّس نود و پنج قسمت به مسئلهٔ باطنی و روحی آن تعلق دارد، و تنها پنج درصد و یا کمتر به رعایت جوانب ظاهری و صحت فعلی ارکان و جوارحی آن تعلق می‌گیرد. و رعایت احتیاط از دیدگاه عارف طبعاً به جنبهٔ باطنی و حقیقی عبادت برمی‌گردد که آن اصل و میزان در مضماری سنجش و

محاسبه است، و آن معیار قبول و یا ردّ عبادات و اعمال است.

حکایتی از توجه افراطی به ظواهر در حج

در این سفر اخیری که خداوند توفیق زیارت بیت‌الله‌الحرام را در سفر حج نصیب این حقیر (آیه‌الله سید محمد محسن طهرانی) نمود، روزی یکی از رفقاء و احبّه و اخوان روحانی ما که به شخصی از شاگردان بعضی از منتسبین به معرفت و مشهورین به اخلاق و عرفان و تهذیب نفس برخورد کرده بود، آن شخص توحید خود را در این فریضه مقدّس الهی، رعایت دقیق افعال و دقّت در تحسین تلفّظ ادعیه و اذکار و وسواس در صحّت تامّ اعمال ظاهری - اعمّ از رمی و طواف و سعی و صلاة طواف و غیره - قرار داده بود، و گفته بود که به خانواده خود نیز توصیه کنید که حمد و سوره را دقیقاً با مخارج صحیح آن بخوانند و ادعیه و اذکار را دقّت کنند که اشتباه نخوانند و چه و چه.

ایشان تصوّر کرده‌اند که اگر ذکر و یا حمد و سوره آن‌طور که منظور ایشان است خوانده نشود، ملائکه از روی جهالت و نادانی آن را به اشتباه و خطا

به آسمان بالا خواهند برد، و در نتیجه ثواب و اجری
نصیب این بنده مسکین نخواهد شد! این افراد از این
نکته غافل اند که ملائکه را با ما فرق از زمین تا آسمان
است. آنها به خلوص نیت و مقدار توجه عبد نظر
می‌افکنند، و ما به کیفیت اداء کلمات و حروف از
مخرج خود. آنها به مقام عبودیت بنده و مقدار
خلوص او توجه دارند، و ما به اطوار و حرکات او
در موقع عمل.^۱

تمرکز بر ظاهر اعمال حج و غفلت از باطن آن

در فقه ظاهری

”حج عبارت است از اعمال و رفتاری که حاج در
وقت احرام و پس از آن باید با رعایت آنها حج را
بجا بیاورد و نیز مُبطلات و مسائلی دارد که باید آنها
را رعایت کند؛ اما اینکه چه نیتی باید در این حج
باشد و انسان باید در این حج چه وجهه‌ای به خود
بگیرد و با چه کیفیتی با این اعمال روبه‌رو شود و
اینکه فلسفه وضع هر کدام از این اعمال و احکام

^۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۹ - ۳۹۱. (آیه‌الله طهرانی)

چگونه است و انسان در هنگام انجام تک تک اعمال، چه تفکر و چه اِتِّجاه قلبی و نفسی را باید داشته باشد؛ این اصلاً هیچ ارتباطی و ربطی به فقه ندارد! شما در وقت سنگ انداختن فقط کافی است نیت کنید که هفت سنگ به این ستون می‌زنید، **قَرَبَةً إِلَى اللَّهِ!** همین. حالا این سنگ را برای چه می‌زنید و چه کسی گفته بزنی و باید چه نیتی ماوراء آن بکنید و آیا مطلبی پشت این قضیه نهفته است یا هیچ مطلبی نهفته نیست، اینها دیگر لازم نیست و هیچ دخالتی در صحّت عمل ندارند. خدا گفته است بزن و ما هم می‌زنیم، تمام شد و رفت! دیگر نیاز نیست که انسان فکر دیگری داشته باشد و به دنبال مطلب دیگری بگردد. اگر خدا می‌گفت ده تا بزن، طبعاً ما هم می‌زدیم! اگر خدا می‌گفت اصلاً به این ستون نزن و به این آجر بزن، طبعاً ما هم به این آجر می‌زدیم! کاری نداریم که چه هدفی پشت این عمل هست یا نیست؟ گفته‌اند این کار را بکن و ما هم می‌کنیم، تمام شد و رفت! و کلاهمان را هم به آسمان می‌اندازیم که ما همه کارها را صحیح انجام دادیم؛ نماز را هم کاملاً موازی و خط‌کشی و دقیق پشت مقام ابراهیم

خواندیم، و حروفات را از مخارج خودش ادا کردیم
و دیگر جایی برای **إِنْ قُلْتَ وَ قُلْتَ** باقی نمی ماند. لذا
می گوید: خدایا، حج را درست انجام دادیم و طلبکار
هم هستیم و مطلبی نیست! این یک حج است.

مقایسه حج در این دیدگاه با حجّ ائمه

عليهم السّلام

یک حج هم این است که همین که امام مجتبی یا
امام سجاد علیهما السّلام می خواهند احرام ببندند
رنگ از رویشان می پرد و رنگشان زرد می شود! این
مسئله هم درباره نماز و هم در مورد حجّ این دو امام
وجود دارد.^۱ از حضرت سؤال می کنند که چرا
این طور شدید و یک هم چنین حالی پیدا کردید؟
حضرت می فرماید:

می ترسم آن کسی که دارم به او لبّیک می گویم، در پاسخ بگوید: **لا لبّیک لک و لا سعّدیک!** لبّیک در کار نیست و با این کارهایی که انجام داده ای پاسخ تو داده نمی شود!^۲

^۱. رجوع شود به الکافی، ج ۳، ص ۳۰۰ و ج ۸، ص ۱۶۳؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۲۸۶؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۷۴؛ عدّة الدّاعی، ص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ عوالی اللّثالی، ج ۴، ص ۳۵.

^۲. عوالی اللّثالی، ج ۴، ص ۳۵.

«رَوَى سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، قَالَ: حَجَّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا أَحْرَمَ وَ اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ اصْفَرَ لَوْنُهُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الرِّعْدَةُ وَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُلَبِّيَ فَقِيلَ: أَلَا تُلَبِّي؟ فَقَالَ: «أَخْشَى أَنْ يَقُولَ لِي لَا لَبِّيكَ وَ لَا سَعْدِيكَ!» فَلَمَّا لَبَّى خَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ وَ سَقَطَ عَنْ رَاحِلَتِهِ فَلَمْ يَزَلْ يَعْتَرِيهِ ذَلِكَ حَتَّى قَضَى

اصلاً یک‌هم‌چین مسائلی در فقه داریم؟ ابداً!

فقط دو تا حوله یکی به دوش و یکی به کمر بیندازیم

و بعد هم بگوییم: **«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ**

لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَ

الْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.»^۱ یا اینکه [چند] **لَبَّيْكَ** هم

بعداً اضافه شود.^۲ یک بار گفتن تمام است و صحیح

است و انسان حرکت می‌کند و بقیه را هم انجام

می‌دهد. این یک حج با این وضع.

حج دیگر هم اینکه آن کسی که می‌خواهد سنگ

به ستون بیندازد، بداند که دارد چه عملی انجام

می‌دهد و خود را در پیشگاه پروردگار و نظام هستی

در چه موقعیتی احساس می‌کند و وضع خود را

در قبال مقام عبودیت و بندگی یادآوری کند که تا چه

حد در آن مقام پیشرفت کرده و خود را ذلیل و پست

شمرده است و به همان کیفیت دارد دین و اتّجاه قلبی

خودش را در این راستا تعیین می‌کند؟^۳

حَجَّه.

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۵۰.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۳۳۵.

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۸، جلسه ۱۶.

(آیة الله طهرانی)

ملکوت عبادت و جنبه ربطی آن با عالم معنا

”حج یک حرکات مخصوص و اعمال خاصی

به اضافه نیت است که انسان آنها را انجام می دهد. در

پس این حرکات و ظواهر، ملکوت آن عبادت قرار

دارد که عبارت است از جنبه ربطی آن عمل با عالم

ملکوت و عِلَلِ اُولیٰ و عالم تجرّادات و مجردات و

ملائکه و پروردگار.

آن جنبه ملکوتی با آن جنبه ظاهری تفاوت دارد؛

به جهت اینکه در آن جنبه ملکوتی حالت خلوص

نفس و کیفیت ربط و تعلق نفس به مبدأ اعلیٰ مدّ نظر

است و هرچه آن جنبه قوی تر باشد حالت عبادت و

جنبه باطنی و روح و سرّ عبادت قوی تر است، و

همان چیزی است که یا مورد پذیرش خداوند متعال

است و یا مورد ردّ و عدم پذیرش.^۱“

وظیفه مجتهد در هدایت مکلف به سوی درک

حقایق دینی

”از جمله موارد فوق العاده مهم در کار مجتهد این

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، جلسه ۲. (آیه الله
طهرانی)

است که: در طرح احکام و تکالیف، روح و جان مکلف را به سوی درک حقایق دینی بکشاند، و لذت ارتباط عبودیت با ربوبیت را به جان مکلف بچشاند، و احکام و تکالیف شرعیّه را از صورت ظاهری به درآورده، حقیقت ملکوتی و ربطی آنها را برای مکلف مجسم نماید؛ تا شیرینی ارتباط با پروردگار را با تمام وجود حسّ کند، و تأثیر قوانین و تکالیف شرعیّه را در نفس و جان خود احساس کند، و عبور از عوالم نفس و توهمات و تخیلات را به سوی مبدأ اعلیٰ و افق مبین، خود به چشم خویش مشاهده نماید.

از جمله مواردی که می توان در این باب نام برد، مسئله حج و کیفیت ایتان اجزاء و اعمال آن است که با نحوه تبیین آن برای حجّاج، کاملاً در تعارض می باشد؛ و حاجی را از مقام اطمینان و امنیت خاطر و استفاده از لذات روحانی حج، به ورطه خوف و تشکیک و شبهه و دلهره و اضطراب و تعجیل در اتمام ساقط می کند. ایجاد شبهات بی اساس درباره طواف و نماز طواف، به خصوص طواف نساء و بطلان قرائت، که هیچ مستند و مدرکی در شرع

ندارد، دائماً او را در حالت اضطراب و تشویش نگه می‌دارد و از حصول به فیوضات و انوار ملکوتی حج باز می‌دارد.^۱

آثار و برکات حج در تزکیه نفس و تجلی انوار

الهی

”پُر واضح است که یک‌هم‌چنین فریضه‌ای با این همه مؤکدات چه آثار و برکاتی می‌تواند برای تزکیه نفس و تجلی انوار الهی بر قلب زائر در امکانه مختلفه و مواقف متفاوته داشته باشد. و هرچه که حاجی حضور قلب و اخلاص نیت و توجه خود را بیشتر نماید طبعاً نزول مراتب روح و انوار و ظهور اسماء و صفات علیای پروردگار در قلب و سر او بیشتر خواهد شد، و موجب سکونت خاطر و انشراح صدر و محو تعلقات و ارتکاز بر محوریت توحید و اقبال بر لقاء خدا خواهد گردید.

و این نکته از متون احادیث و اخبار و صریح روایات و آثار از ائمه هدی

^۱. فقاہت در تشیع، ص ۱۴۲. (آیة‌الله طهرانی)

صلوات الله عليهم أجمعين به خوبی مشهود و هویدا است.

وابستگی نزول انوار به حضور قلب، اخلاص

نیت و توجه

درست مانند نماز که هرچه حضور قلب و توجه به توحید و حقیقت عبودیت در آن بیشتر، به همان میزان مقبولیت و تقرّب آن به ساحت قدس اله بیشتر خواهد بود، و تحقق مسکنت و ذلت و عبودیت در قبال حضرت احدیت در وجود مصلی افزون تر خواهد شد. و هرچه انسان بیشتر به ظواهر صلاة و رعایت قواعد عربیت و تجوید و لحاظ جودت و تحسین کلمات و عبارات و سجع و قافیه در ادعیه پردازد، حظّ و نصیب او از حقیقت صلاة و مقرّبیت او کمتر خواهد بود. آیا نمازی را که مولا علی علیه السلام بجای می آورد این چنین بود؟ آیا تمرکز و توجه او به تلفظ صحیح مخرج صاد و عین و ظاء بود؟ اگر چنین بود پس این حالات عجیب و غلبه جذبات و بوارق الهی و در نتیجه بروز محو و سستی و عروض حالت اغماء و افتادن به روی زمین و

از خود بی خود شدن‌ها^۱ از کجا می‌آید؟ و همین‌طور در سایر ائمه علیهم‌السّلام و اصحاب آنها^۲. و چگونه ممکن است شخصی توجه خود را صرف در تحسین کلمات و عبارات بنماید و در عین حال تمرکز تامّ نسبت به معانی عبارات و ادعیه و اذکار نیز داشته باشد! این از محالات است.

بلی، انسان لازم است به قدر امکان در تصحیح کلمات بر وفق قواعد تجوید و عربیّت اهتمام داشته باشد، اما نه اینکه این مسئله به عنوان اصل لا یتغیّر و لا یتبدّل و غیر قابل تشکیک در صحّت و بطلان اصل نماز قرار گیرد، به طوری که اگر فردی عادی در ادای کلمات نماز اختلافی با رعایت موازین تجوید داشته باشد حکم به بطلان نماز او داده و قضای تمام

^۱. رجوع شود به الأملی، شیخ صدوق، ص ۷۸ و ۷۹؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۲، ص ۱۲۴؛ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۷؛ المحجّة البیضاء، ج ۱، ص ۳۹۷ و ۳۹۸.

^۲. به عنوان نمونه رجوع شود به الکافی، ج ۳، ص ۳۰۰ و ج ۸، ص ۱۶۳؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۳؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۲۸۶؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۴، ص ۱۴ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۳۱۸؛ مشکاة الأنوار، ص ۳۵؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۷۴؛ عدّة الدّاعی، ص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ عوالی اللّئالی، ج ۴، ص ۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۴۵ - ۲۴۸.

نمازهایش را بر ذمه او و ذمه ولد اکبر پس از مرگ
مستقر بدانیم!

أَعَاذَنَا اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَّاتِ وَ الْفُتْيَا
بِغَيْرِ التَّفْقُّهِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ سِدِّ أَبْوَابِ الْمَعْرِفَةِ وَ
الْخَيْرَاتِ عَلَى الْعِبَادِ وَ إِيْرَادِهِمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَ
الْهَلَكَاتِ وَ الْمُؤَبِّقَاتِ.

ایراد شبّهات و القای ترس در مردم برای نماز

طواف نساء

حال بیاییم و بینیم افرادی که موظّف به بیان
مسائل شرعیّه حج و رفع اشکال از افعال و اعمال
حجّاج و متعهّد به تصحیح مناسک حج می باشند
چطور با ایراد شبّهات و القای مُخوِّفات نسبت به
نمازهای حاجی و علی الخصوص نماز طواف نساء
و حکم به بطلان نماز در صورت عدم رعایت
صحیح تلفّظ کلمات چه بر سر آنها و حجّ آنها و نیّت
پاک آنها در می آورند! و چگونه آنها را در تشویش
و اضطراب و دلهره قرار می دهند! و چگونه حج را
بر آنها فاسد می گردانند! و چگونه ترس از عواقب
بطلان حج و بقاء در احرام و یا بقاء بر حرمت تماس
و نکاح را بر وجود آنان مستولی می نمایند!

عدم تفاوت نماز طواف نساء با سایر نمازها

مگر نماز طواف نساء با نمازهای سایر اوقات و نماز صبح تفاوت دارد؟! و چرا در مورد سایر نمازها حکم به بطلان و أخذ نایب نمی‌کنید؟ و چگونه از ادله جواز و یا وجوب نایب در صورت عدم استطاعت بر اداء و ایتیان عملی از اعمال حج، حکم به وجوب استنابه از صلاة طواف نساء را می‌کنید، در حالی که تکلیف الهی بر آن فرد ایتیان نماز به همان کیفیت موجوده بالفعل و قدرت بر ادای صلاة به نحو عادی و متعارف اوست؟! و آنگاه شخص حاجی با

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲:

«نماز طواف نساء مثل نماز صبح می‌ماند، اگر این نماز صبح را خدا قبول کند آن را هم قبول می‌کند؛ اگر نه، آن هم قبول نیست و هیچ تفاوتی ندارد. البته انسان باید نماز طوافش را خودش بخواند و خدا نگفته است که نیابت بده! این نیابت برای کسانی است که اصلاً نمی‌توانند نماز بخوانند و من نمی‌دانم این نیابت را چه کسی درآورده و در دهان مردم انداخته و آنها را به مصائبی مبتلا کرده است!

... خدای متعال همین نماز را از ما قبول کرده و ما را به همین مسئله و کیفیت مکلف کرده است. حاجی خودش طواف کرده و خودش هم باید نماز بخواند! دیگری یعنی چه؟ نیابت یعنی چه؟ منتها بهتر است که رفقا پیش افرادی که تجوید خوبی دارند و بهتر از مسائل اطلاع دارند، حمد و سوره خودشان را حتی الامکان در همین مدت تصحیح کنند تا اینکه کمتر دچار شک و شبهه شوند. البته برای همه نمازها این طور است و اختصاص به نماز طواف ندارد، برای نمازهای عادی هم همین طور است. به هر حال به هر کیفیتی و در هر مرتبه‌ای از صحّت که باشند، نماز طواف اشکالی ندارد و حتی اگر کسی در همان موقع ناراحتی پیدا کرده است، می‌تواند نماز را نشسته بخواند و نیازی به ایستادن ندارد و احتیاط هم در اینجا نیست.»

هزار ترس و دلهره از بطلان نماز و ترتب عواقب بطلان، یک‌سره خود را در خسران و بدبختی و بیچارگی احساس نموده برای دفع این محذور به هر وسیله‌ای متمسک می‌گردد، و آن افراد هم که فرصت را غنیمت شمرده با أخذ مبالغ قابل توجه استنابه از نماز را به عهده می‌گیرند، و بازار داد و ستد و معاملات را حتی در عبادات و اعمال، رونق و صفا می‌بخشند! ^۱

حکایتی از برخورد آیه‌الله طهرانی با

سخت‌گیری‌های بی‌مورد در حج

”چند سال پیش ما مکه بودیم و در منا نشسته بودیم. یک‌دفعه دیدیم پیرمردی آمد و داشت می‌لرزید! گفت: «آقا، به دادم برسید!» خُب، ما هم که همیشه یک چیزمان می‌شود و بی‌هیچ نیستیم. گفتیم: «چه شده؟ چه بر سرت آمده؟» گفت: «این آقا می‌گوید حمد و سوره‌ات باطل است!» گفتم: «خُب باطل باشد، مشکلی نیست!» گفت: «آقا، می‌گوید زنت بر تو حرام می‌شود!» گفتم: «بنده‌خدا

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۶. (آیه‌الله طهرانی)

تازه شانس آورده‌ای! اگر من جای تو بودم اصلاً نمازِ باطل می‌خواندم تا زخم بر من حرام بشود! برای چه می‌خواهی درست کنی؟!»

دیدم یک خُرده ایستاد! دید پیش عجب کسی آمده که من می‌گویم باید حمد و سوره‌ام را درست کنم، می‌گوید: «برو بابا، تازه شانس آوردی که نمازت باطل هم هست!» دیگر هیچ. گفتم: «چند سال عمرت هست؟» گفت: «هفتاد و دو.» گفتم: «بابا هفتاد و دو سال زن داشتی، حالا چهار سال نداشته باش، طوری نیست! تازه خیالت راحت است و دیگر دردسر نداری؛ نمی‌گویند کجا رفتی، چه زمانی آمدی، دیر آمدی، زود آمدی! دیگر کار و مشکلی نداری! همین‌طور خواهربرادری این چند سال آخر را با هم زندگی کنید و راحت باشید.»

یک خُرده با او شوخی کردیم و سربه‌سرش گذاشتیم و وقتی از آن حال و هوا درآمد، گفتیم: «حالا بنشین بینم.» نشست. گفتم: «حمد و سوره‌ات را برای من بخوان.» خواند. گفتم: «تو که از من بهتر می‌خوانی!» گفت: «حاج‌آقا ما را دست می‌اندازی؟»

گفتم: «روز قیامت شهادت می‌دهم که حمد و سوره‌ات درست است! خوب است؟»

باور نمی‌کرد! چنان دلش را خالی کرده بودند که هر چه به او می‌گفتم باور نمی‌کرد. گفتم: «من سید هستم، والله، بالله، به جدّم قسم حمد و سوره‌ات درست است! به پیغمبر قسم درست است! ما الآن در منا نشسته‌ایم، به چه کسی قسم بخورم؟!» گفتم: «بلند شو برو بابا! این بازی‌ها چیست؟ بلند شو برو، نمازت درست است!» رفت. آقا چشمتان روز بد نبیند، دیدم سی نفر دارند همین‌طور می‌آیند در خیمه! سی نفر با خودش آورده بود. اینها دیگر چه کسانی هستند؟! می‌گفتند:

- حاج آقا سلام علیکم!

- بفرمایید آقا.

چطور شما تا حالا نبودید؟ کجا بودید؟ تا پای حمد و سوره آمد، اینجا پیدایتان شد؟! تا حالا نه سلامی و نه علیکی! در راهرو از کنارتان می‌گذشتیم، سرتان را آن طرف می‌کردید! حالا که دیگر پای پول دادن آمده، پیدایتان شده؟! بله، بعد معلوم شد که حساب است و از صد و پنجاه ریال سعودی

گرفته به بالا! مثلاً به آنها می‌گفتند: «آقا، کارت‌ان خیلی خراب است، باید صد و پنجاه یا دویست ریال بدهید!» خلاصه کم‌کمش برحسب وسع صد و پنجاه بود و اینها را آماده کرده بودند برای وظایف خطیر.

اینها آمدند نشستند و گفتند: «حاج‌آقا، این شخص می‌گوید: پیش حاج‌آقا رفته‌ام و حاج‌آقا می‌گوید حمد و سوره‌ات درست است؛ حمد و سوره ما هم همه خراب است!» گفتم: «عجب آقا! پس شما تا حالا در این عمرتان نماز نمی‌خواندید؟! آیا تا حالا همه نمازهایتان باطل بوده؟! بلند شوید بروید نمازهایتان را قضا کنید، چون اگر حمد و سوره باطل است، نمازهایی که تا حالا خوانده‌اید هم باطل است!»

اگر قرار است باطل باشد باید از قبلش باطل باشد و به نماز نساء نمی‌رسد؛ چون اهمیتش از قبل بیشتر است. متها قضیه نساء که پیش می‌آید دیگر دست و بال اینها لقمی شود و ریال‌ها و دلارها را رد می‌کنند!

اینها هم نشستند و قرار شد حمد و سوره‌شان را بخوانند. این خواند گفتم درست است، آن خواند گفتم درست است و همین‌طور...؛ گفتم: «همه درست است، بلند شوید بروید و راحت باشید!» فقط یکی را دیدم که اضطراب دارد و این طرف و آن طرف می‌کند، آن هم درست شد. متها سه نفر بودند که دیدم هرچه می‌گویم اصلاً به این بیچاره‌ها نمی‌چسبد! گفتم: «اسم‌هایتان را بنویسید، نماز شما سه نفر را من می‌خوانم، خوب است؟» اسمشان را نوشتند. البته گفتم: «فقط این سه نفر! و اینها هم به‌خاطر اینکه اضطراب دارند. بقیه همه درست است.»

و به آنها گفتم: «ببینید من دارم به شما می‌گویم: واجب است که خود شما بخوانید، من هم از طرف شما نیابتاً می‌خوانم! بلند شوید بروید.» آقا سی نفر بلند شدند رفتند! هیچ، دیگر شما بدانید که تبعاتش چه شد! بعضی‌ها تا آخر به ما سلام نکردند و سرشان را بر می‌گرداندند! و شروع کردند پشت سر ما گفتن و از این بساطها در آوردن؛ که این کیست و چیست و...!

هرچه می خواهید بکنید، بکنید! نمی خواهید سلام کنید، نکنید! همین است و نمازهای اینها همه درست است.

به آنها گفتم: «خدا از شما همان نمازی را می خواهد که صبح می خوانید؛ اگر آن نماز شما باطل است این هم باطل است، و اگر آن درست است این نماز طواف هم درست است؛ همین! اضافه بر اینکه نماز صبح همین نماز طواف است، هیچ نداریم؛ نه روایت داریم نه چیز دیگری. نماز صبح همین نماز نساء است و هیچ تفاوتی با هم ندارند؛ ﴿وَكَا الضَّالِّينَ﴾ آن ﴿وَكَا الضَّالِّينَ﴾ این هم هست! برخی به نحوی ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ می گویند انگار از شکمشان صدای عین در می آید! بابا یک خرده بالاتر هم کافی است، بس است دیگر! به همین مقدار کافی است.»^۱

”من در مسجد الحرام بودم و در نماز طواف سوره «هل أتى» را خواندم. یک بنده خدایی که

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - وجوب عمره مفرده و بحث از تکرار آن در یک ماه، جلسه ۱۳۵. (آیه الله طهرانی)

صاحب رساله هم بود، کنار من بود. یک دفعه گفت:

«آقا، شما نترسیدی سوره «هل أتى» را خواندی؟»

گفتم: «ترس از چه؟» گفت: «ممکن است در بعضی

از موارد [صحيح أداء نشود]؛ این را بگذارید در

نمازهای دیگر مانند صبح بخوانید. اینجا باید از

صحت صلاتیه نماز فارغ شوید و فراغت پیدا کنید!»

یعنی این شخص اصلاً نمی‌فهمد که نماز طواف با

نماز غیر طواف فرق نمی‌کند؛ والله فرق نمی‌کند!

عدم تفاوت حضور قلب در نماز واجب و

مستحب

من یک وقت از مرحوم آقا سؤال کردم: «آیا

حضور قلب انسان در نماز واجب باید بیشتر باشد؟»

گفتند:

نماز، نماز است؛ حضور قلب یعنی چه؟ کم و زیاد یعنی چه؟ نماز، نماز است؛ چه نماز واجب باشد چه نماز مستحب، در هر دو یک تکلیف و یک اتجاه و یک تمرکز است و باید در آن یک وجهه باشد. منتها در واجب الزام است و در مستحب الزام نیست، فرقی فقط همین است.

مثلاً آیا نماز مستحب را می‌شود بدون وضو یا

پشت‌به‌قبله بخوانید؟ نمی‌شود! مگر در صورتی که

فرصت نباشد و وقت تنگ باشد، آن وقت یک

تسهیلاتی قائل شده‌اند؛^۱ اما در توجه به نماز این

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۳۲۸ - ۳۳۶ و ج ۵، ص ۴۹۱ و

مسائل نیست. اینها همه ناشی از کج فهمی ما است

که به این مسائل نرسیده‌ایم.^۱

تبدیل حج به عبادتی نفرت‌انگیز به جای

لحظات شیرین زندگی

”حج را به یک عبادت نفرت‌انگیزی برای مردم

تبدیل کرده‌اند که جز وحشت، خَشیت، خوف،

ترس، ناامیدی و یأس در این عبادت چیزی وجود

ندارد! درحالی‌که عبادتی است که باید بهترین

لحظات زندگی و عمر انسان به حساب بیاید و

خاطرات حلاوتِ این عبادت تا آخر عمر در زیر

زبان باشد.^۲

حکایت دلزدگی یکی از اطبّا نسبت به حج به

دلیل رفتار روحانی کاروان

”آن وقت شما ببینید داریم چه بر سر این حاجی

می‌آوریم؛ یک حجّی برایش درست می‌کنیم زهرمار!

۴۹۲

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (احرام از محاذات میقات) جلسه ۱۰۹. (آیة‌الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (ادامه بحث استطاعت در حج)، جلسه ۷۱. (آیة‌الله طهرانی)

دکتر سید حمید سجادی که یکی از دوستان ما است،

به من می گفت:

فلانی، من خودم را لعنت کردم که دیگر پایم را به مگه بگذارم! این آخوند کاروان بلایی بر سرم آورد که گفتم به جدم قسم اگر من دیگر پایم را تا روز قیامت در مگه بگذارم!

به او گفتم: «ببین، بیا با هم یک عمره برویم، از

آن لعنت که دست بر می داری هیچ، بر خودت عهد

و نذر هم می کنی که هر سال به عمره و حج و مگه

بیایی!» ولی هنوز موفق نشده ایم که به عمره برویم.^۱

^۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۸، تعلیقه:

«به یاد می آورم روزی به اتفاق مرحوم والد - رضوان الله علیه - به دیدن چشم پزشک ایشان جناب صدیق محترم و برادر عزیزم آقای دکتر حاج سید حمید سجادی - وقفه الله لمرضاته - به منزلشان رفتیم. در ضمن مکالمات، صحبت از بعضی احتیاطهای بیجا و تکرار در اعمال که موجب تشویش خاطر و ایجاد شک و تردید در صحت عبادت می شود به میان آمد. ایشان به مناسبت، داستانی بس تأسفانگیز از سفر حج واجب خود و کیفیت بیان احکام و مسائل روحانی کاروان نمودند که حقیقتاً تمام افراد مجلس را در تألم و تأثر شدید فرو برد.

ایشان گفتند:

به واسطه تشکیک آن روحانی در اعمال حج ما مجبور بودیم هر عملی را چند بار تکرار نماییم تا یقین به صحت آن پیدا نماییم. من جمله من هفده بار نماز طواف نساء خواندم و آن چنان دلهره و اضطراب مرا فراگرفت که اصلاً نفهمیدم چه حجی بجای آوردم و از کجا شروع کردم و به کجا ختم نمودم! و به حدی این کیفیت عمل روحانی مذکور اثر سوئی در من گذاشت که به کلی از حج بیزار و بری گشتم و با خود عهد کردم تا زنده هستم دیگر به مگه برنگردم. و در آخر به آن روحانی گفتم: در روز قیامت تو را پیش جدم رسول خدا می برم و به او می گویم: اگر حج این است که این روحانی به ما آموخت من از دین تو برمی گردم، و اگر آن است که خلافتش را به ما آموخت داد من را از این فردی که ما را به کلی از حج بیزار نمود بگیر!

و ایشان حتی در هنگام بیان این داستان آن چنان ملتهب و مضطرب گردیده بود که مرحوم والد با دست اشاره کردند که به صحبت ادامه ندهد.

وقتی که از منزل آقای دکتر سجادی بیرون آمدیم مرحوم والد - رضوان الله علیه - رو کردند به من و فرمودند: ببین این روحانی ها با دین مردم چه می کنند! و چطور آنها را با احتیاطهای بیجا و بی مورد از دین بیزار می کنند، و آن حجی را که باید طعم حلاوت آن و انبساط قلب و انشراح صدری که از آن حاصل می شود موجب شوق و رغبت و عشق به مراجعت مجدد به حرم الهی گردد بر آنها زهرمار می نمایند! و همچون دیو و غولی مهیب موجب تنفر و انزجار آنها می گردانند، به طوری که دیگر جرئت تکرار این فریضه بزرگ را در خود نمی بینند. چنانچه خود ایشان مکرر می گفتند:

خُب آقا جان این چه حجّی است؟! این چه حجّی است که ما باید با مردم این طور باشیم؟! یعنی واقعاً پیغمبر از توی آخوند کاروان این توقع را دارد که حج را برای او این طور کنی و این طور به وجود بیاوری؟! آن امام صادقی که می فرماید: «اگر نان و زیتون هم به بچه‌هایت بدهی باید آنها را به مکه بیاوری!» آن امام صادق این حج و این عمره را خواسته است که تو خودت را لعنت کنی برای اینکه دیگر پایت را در مکه بگذاری؟ کدام حج را خواسته است؟!!

دیگر من به حج یا عمره نخواهم رفت.

البته ناگفته نماند: حقیر پس از مدتی طیّ مباحثاتی پیرامون سهل و آسان بودن شریعت مقدّس اسلام با ایشان به ذکر این نکته پرداختم و برای ایشان مستدلاً ثابت کردم که کردار آن روحانی کاروان صد در صد باطل و برخلاف سنّت و روش زعمای دین بوده است و هیچ‌گاه خدای متعال بدین اعمال و راهنمایی‌ها رضایت ندارد، و اگر با هم به سفری به حج یا عمره مشرّف شویم خواهید دید که این حج چقدر شیرین و دل‌پسند و باطمینان و روح‌افزا و دل‌چسب است، به طوری که هر سال شوق دیدار خانه محبوب و ملاقات با جلوات مخصوصه حج شما را به آن سوی بکشاند و نه تنها هیچ‌گونه اضطراب و تشویشی عارض شما نگردد، بلکه دائماً در حال بهجت و سرور، تمنای حضور بیشتر و فیض کامل‌تری را بنمایید؛ گرچه مع‌الأسف هنوز توفیق تشرّف در معیت صدیق محترم برای حقیر دست نداده است. رَزَقْنَا اللهُ جَمِيعًا الْوَفُوْدَ اِلَى بَيْتِهِ الْكَرِيْمِ عَلَى مَا هَدَانَا اللهُ وَ هَدَانَا رَسُوْلَهُ وَ الْاَنْمَةَ الْمُنْتَجِبِيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَام، آمین.»

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶.

خصوصیات حجّ حقیقی و مورد نظر زمامداران

دین

چرا اینها را نباید به مردم بگوییم؟ چرا اینها را نباید یاد بدهیم؟ چرا باید این قسم اقتصاددانه با این مسائل برخورد کنیم؟! آیا آن حجّی که حضرت ابراهیم ندا داد - ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾^۱ - این حج است که از هرچه خدا و پیغمبر و خازن و رضوان است بیزاری و تبرّی بجویند؟! یا اینکه با آن عشق و علاقه و سوزِ دل و التهابِ درون و هروله‌کنان، ﴿وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^۲ به سمت این مکه و حج و اعمال و... حرکت کنند! کدام حج مورد نظر امام صادق ما بوده است؟ این حجّی که پدر حاجی را در ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ گفتن در بیاری و بعد هم بگویی زنت بر تو حرام و مادر و خواهرت بر تو فلان است؟! یا اینکه یک حجّی برایش درست کنی که بگوید: ای کاش نمیرم تا دوباره سال دیگر به یک‌هم‌چنین جا و

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

۲. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

مکان و مشاعر و مواقفی برگردم!

خاطره‌ای از علامه طهرانی و همراه داشتن

دیوان حافظ در سفر حج

... خدا مرحوم آقا را رحمت کند، مثل اینکه

ایشان شش سفر به حج مشرف شدند. در یکی از این

سفرها وقتی داشتند ساک و چمدانشان را برای حج

می‌بستند، من دیدم یک حافظ کنار آن چمدانشان

گذاشته‌اند. یک دفعه آن را برداشتند و گفتند:

آقا سید محسن، حافظ هم با خودمان برداشتیم؛ می‌رویم آنجا!

آن سفری بود که با یکی از اخوی‌های دیگر ما و

ظاهراً به اتفاق والده رفته بودند و عده‌ای از دوستان

همدانی و طهرانی هم بودند. زمان شاه و در زمستان

بود. افرادی که با ایشان بودند می‌گفتند: «این کتاب

حافظ در اکثر مواقع، در عرفات، مشعر، منا، مکه و

مدینه دست ایشان بود!» چرا ما نباید اینها را بگوییم؟

چرا مردم نباید بفهمند؟ چرا مردم باید فقط به

خودشان مشغول و مواظب باشند که گوشه لباس

احرامشان به زمین مالیده نشود و...؟! این مسائل

چیست؟!

اینها وظایفی است که مجتهد به عهده دارد و اینها

همه وظیفه فقیه است؛ اما کدام فقیه؟ آن فقیهی که فقیه باشد! شاگرد امام صادق است که می تواند این مطالب و حقایق را روشن کند.^۱

اشعاری از شبستری و اهمیت توجه به باطن

”شبستری می گوید:

برون آی از سرای امّ هانی *** بخوان مجمل حدیث «مَنْ رَأَى»
چه کردی فهم از «دین العجائز» *** که بر خود جهل می داری تو جایز
کلیم آسا برو حق را طلب کن *** شبی را روز و روزی را به شب کن^۲

خیلی اشعار خوب و عالی است! اشعار شبستری واقعاً خیلی جان می دهند. وقتی ما مگه بودیم، من در تمام مدت این شعرها را می خواندم. یکی از رفقا چند تا کتاب برای من آورده بود و به من هم نگفته بود! گفت دیدم اینها به درد تو می خورد! یکی همین گلشن راز بود.

در عرفات شعر شبستری می خواندیم. بالأخره یکی اهل دعا است، یکی اهل شعر است، یکی اهل گریه است، یکی اهل خنده است. یعنی هر کسی یک

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (وجوب عمره مفرده و بحث از تکرار آن در یک ماه) جلسه ۱۳۵. (آیة الله طهرانی)

^۲. گزیده اییاتی از گلشن راز، ص ۲۷ و ۲۸:

برون آی از سرای امّ هانی *** بگو مطلق حدیث «مَنْ رَأَى»
چه کردی فهم ازین «دین العجائز» *** که بر خود جهل می داری تو جایز
خلیل آسا برو حق را طلب کن *** شبی را روز و روزی را به شب کن

قسمی است و یک حالی دارد و هر کدام در مظهریت خودشان مظهر هستند؛ نه این می تواند به آن اعتراض بکند و نه آن می تواند به این اعتراض بکند.^۱

حکایت آقا شیخ محمد بهاری در عرفات و

شنیدن صدای آواز یک جوان

”مرحوم آقا شیخ محمد بهاری در عرفات بود. نزدیک ظهر عرفات می بیند یک صدای آواز خیلی عجیبی می آید و اصلاً به سمت آن صدا به بیرون کشیده می شود؛ از خیمه اش در آمده و به سمت آن صدا حرکت می کند. وقتی که به آنجا می رسد، می بیند دم جبل الرّحمة یک جوانی نشسته و از همین شعرهای حافظ می خواند. به نزدیک این صدا که رسید، دید دارد این را می گوید:

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را *** که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را^۲

وقتی که نزدیک شد، دید دیگر نمی خواند! رفت

دید که صفا کرده و فوت کرده است.

توصیه یکی از آقایان معروف در کنار مستجار

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، منظومه، جلسه ۳۶. (آیه الله طهرانی)

^۲. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴.

به تلفظ صحیح عبارات

[درست در مقابل این دیدگاه و عملکرد نسبت
به مناسک حج] یکی از آقایان معروف طهران دم
مستجار نشسته بود. یکی از رفقا که او را می شناخت،
از او می پرسد: «چه کار کنیم که حجّمان بهتر و بیشتر
مقبول بشود؟» می گوید:

سعی کنید عباراتی که در حج آمده را صحیح آداء کرده و صحیح تلفظ کنید! مثلاً
ضأ «إلهی رضی» را قشنگ بگویید!

جدّی می گویم و شوخی نمی کنم! از افراد خیلی
معروف است و معلّم اخلاق هم هست. آن یکی چه
می گوید، این یکی چه می گوید! می گوید:

مواظب باشید به شما تنه نزنند؛ اگر تنه زدند، همان جا را دقیق علامت بزنید و از
باب مقدّمه علمیه احتیاطاً یک وجب هم این طرف تر باشد تا درست آداء بشود، آن وقت
به عقب برگردید و دوباره طواف کنید. لذا مواظب باشید کسی به شما تنه نزند و
شما را هل ندهد؛ اگر هل دادند و سر یا کتفتان برگشت، کار شما تمام است و دیگر
هیچ!

این چه طوافی شد؟!!

حکایت باطل کردن طواف شخصی به دلیل

برگشتن کتف او در طواف

ما داشتیم نماز طواف می خواندیم و هنوز نوبت
طواف نساء نشده بود. یک حاجی آمد و گفت:
«حاج آقا شما ایرانی هستید؟» گفتم: بله! این طور
می گویند. گفت: «حاج آقا خیلی شوخ هستید!»
گفتم: شوخی مربوط به همین جا است؛ پس مربوط
به کجاست؟ خوش هستیم! اگر اینجا شوخی نکنیم،

کجا شوخی کنیم؟! هر جا می‌رویم ابرویمان هفت است، لا اقلّ اینجا یک خُرده باز باشد.

بعد گفت: «آقا، شلوغ بود و به من تنه زدند؛ حالا آقای آخوند کاروان می‌گوید طواف باطل است و باید دوباره طواف انجام بدهی!» گفتم: حالا مگر چه شده؟ گفت: «کِتفَم برگشته است!» گفتم: خُب برگردد! اگر دو دور هم مثل فریره بچرخ می‌کنی مسئله‌ای نیست؛ برو نمازت را بخوان! یک خُرده کتفت به آن طرف رفته و هیچ مشکلی ندارد. گفت: «جدّاً؟! بروم به آخوند کاروان بگویم؟» گفتم: برو آخوندت را صدا کن بیاید اینجا! این حرف‌ها چیست می‌زنید؟! دیگر رفت و نیامد. می‌گویند: «باطل است و باید دوباره برگردی و هفت دور دیگر طواف کنی، یا الله!» اینکه طواف نشد، این ضجر است!^۱

مسئله طواف و جهت صحیح آن

”مورد دیگری را که می‌توان در اعمال حج بر شمرد مسئله طواف به دور خانه خداست. چنانچه

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (وجوب عمره مفرده و بحث از تکرار آن در یک ماه) جلسه ۱۳۵. (آیه الله طهرانی)

اخبار و روایات دلالت دارند، باید حاجی طواف به دور خانه خدا را از سمت چپ شروع نماید؛ یعنی ابتدای حرکت او باید از حجرالأسود به سمت باب کعبه و بعد حجر اسماعیل و همین طور ادامه دهد تا دوباره به حجرالأسود برسد؛ یعنی باید در موقع طواف، کعبه در سمت چپ او واقع گردد و به این نحو ادامه دهد تا هفت شوط او تمام گردد. و در این بین از ادعیه و اذکار در روایات بسیار وارد شده است، و حاجی در هنگام طواف باید به این ادعیه مشغول باشد.^۱

دعای امام رضا علیه السلام در هنگام طواف

در روایت است که امام رضا علیه السلام در هنگام طواف دست‌ها را به طرف آسمان بلند می‌کرد و می‌فرمود:

يا الله! يا وليّ العافية و خالق العافية و رازق العافية و المنعم بالعافية و المنان بالعافية و المتفضل بالعافية علىّ و على جميع خلقك! يا رحمن الدنيا و الآخرة و رحيمهما! صلّ على محمد و آل محمد، و ارزقنا العافية، و دوام العافية و تمام العافية و شكر العافية في الدنيا و الآخرة؛ يا أرحم الراحمين.^۲

مرحوم شیخ صدوق در عیون الأخبار روایت

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۱ - ۳۳۷ و ۳۴۴ - ۳۵۱ و ۳۵۳ - ۳۵۵.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۵، به نقل از عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۶.

می کند از سعد بن سعد از امام ابوالحسن علی بن

موسی الرضا علیهما السلام؛ سعد می گوید:

با امام رضا علیه السلام مشغول طواف بودم تا جایی که به مقابل رکن یمانی رسیدیم؛^۱ حضرت ایستاد و دستش را به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «ای پروردگار! ای کسی که عاقبت به دست توست، و به وجود آورنده عاقبت هستی، و عطا کننده عاقبت می باشی، و نعمت عاقبت را به بندگان ارزانی می داری، و بر بندگان منت می گذاری به واسطه عاقبت بر آنها؛ و ای کسی که به لطف خود عاقبت را بر من و بر جمیع مخلوقات کرامت می بخشی! ای پروردگار رحمان در دنیا و آخرت و رحیم در دنیا و آخرت (انعام عام و خاص در هر دو نشئه)! بر محمد و آل محمد درود بفرست و نصیب ما عاقبت بفرما، و آن را دوام بخش، و تمام و منتهای عاقبت را بر ما ارزانی بدار، و شکر بر عاقبت را در دنیا و آخرت روزی ما بگردان؛ ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.»

دعای مستحب بین رکن یمانی و حجرالأسود

و کذلک مرحوم کلینی با سند متصل خود از

عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت

می کند که فرمود:

يُسْتَحَبُّ أَنْ تَقُولَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْحَجَرِ: اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ!

۱. رُكْنِ يَمَانِي: رکن یمانی یا رکن جنوبی، یکی از زوایای کعبه است که به سمت جنوب و کشور یمن قرار دارد. این رکن پس از رکن حجرالأسود، برترین رکن کعبه شمرده شده و در روایات از آن، به عنوان دری از درهای بهشت یاد شده است.^۱

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام، هنگامی که به رکن یمانی می رسیدند اعمالی انجام می دادند و درباره آن آدابی را سفارش نموده اند، که عبارتند از: استلام (لمس کردن)،^۲ بوسیدن،^۳ التزام (در آغوش گرفتن)،^۴ ذکر صلوات،^۵ دعا و مناجات،^۶ توبه و طلب آمرزش از درگاه الهی در نزد آن.^۷ (محقق)

(۱) الکافی، ج ۴، ص ۴۰۹.

(۲) تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۶.

(۳) تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۶.

(۴) الکافی، ج ۴، ص ۴۰۸.

(۵) الکافی، ج ۴، ص ۴۰۹.

(۶) تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۵؛ الکافی، ج ۴، ص ۴۰۸.

(۷) الکافی، ج ۴، ص ۴۰۹.

و قال: **إِنَّ مَلَكَاً مُّوَكَّلًا يَقُولُ: آمِينَ!**^۱

«مستحب است که حاجی در هنگام طواف بین رکن یمانی و حجرالأسود بگوید: خدایا در دنیا به ما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی عطا فرما، و ما را از عذاب آتش حفظ فرما! بعد حضرت فرمودند: ملکی از ملائکه پروردگار می‌گوید: امین!»

و روایات عدیده دیگری نیز حاکی است که

شخص طائف مستحب است زبان او به ذکر اذکار

خصوصاً صلوات بر محمد و آل محمد و ادعیه مؤثوره

مترنّم باشد و توجه او به معانی اذکار و ادعیه متمرکز

گردد.^۲

حال چطور ممکن است شخصی هم دقیقاً

متوجه سمت کعبه باشد و هم به اذکار و توجه به

ادعیه مشغول گردد؟!

به عبارت دیگر: آیا می‌شود انسان دقت در

سمت‌گیری کعبه و مُحاذات دقیق شانه چپ با کعبه

خصوصاً هنگام عبور از زاویه بیت‌الله را با توجه تامّ

به اذکار و خلوص نیّت و اشتغال به یاد محبوب جمع

نماید؟

تفسیر نادرست از مُحاذات شانه چپ با کعبه

بدیهی است پرداختن به ظاهر طواف و تفسیر

نادرست از مُحاذات مِنْكَبِ أَيْسَرِ بَا كَعْبَةَ مَكْرَمَه

۱. الکافی، ج ۴، ص ۴۰۸.

۲. رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۳ - ۳۳۷.

موجب تعطیل بالکلیه جمیع حیثیات و شئون حاجی در هنگام اشتغال به این فریضه مهم خواهد شد، و یک‌سره او را در اشتغال به محاسبه و دقت در زاویه‌های بیت‌الله، و بالمآل عدم فهم و ادراک از حقیقت طواف و تعطیل قوا و حضور در محضر حضرت ربوبی وامی‌دارد؛ و طوافی را که باید کاملاً با حضور قلب و توجه سرّ به مبدأ اعلیٰ و انغمار در بحار انوار شهود و حضور حضرت حق باشد، به یک عمل خشک و جامد و توخالی و ظاهری بی‌محتوا مبدّل خواهد نمود. آیا مقصود و منظور ائمه دین ما از طواف این طواف است یا طواف دیگری؟! قضاوت با خوانندگان و متأمّلین و متدبّرین خواهد بود.

حال باید توجه نمود که چطور با عدم فهم صحیح مسئله طواف و تفسیر ناصواب آن برای مردم بی‌اطلاع از رمز و رموز حقایق اعمال و توجیه نادرست بعضی از روحانیون کاروان‌ها، مردم عوام به جای پرداختن به حجّ صحیح و واقعی و توجه به آنچه که رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السّلام

بیان فرموده‌اند، که همانا رشد و رُقءاء و استفاضه از جلوات خاصهٔ این عمل بسیار مؤکد است، آنها خود را به ظاهری آراسته و به دور از تلقی معانی و روحانیت مشغول می‌دارند و موجب سدّ ابواب خیرات و برکات الهی بر آنان می‌گردند.

در اینجا به خوبی و وضوح روشن گردید که عدم اطلاع صحیح مبلغ احکام و متصدی امر به معروف و نهی از منکر از مبانی شرع مبین و حیات جوانب و حدود مسائل شرعی چه ضررهای جبران‌ناپذیری از خود به جای خواهد گذارد و چه عواقب مصیبت‌باری به بار خواهد آورد.^۱

عدم نیاز به دقت در مُحاذات شانهٔ چپ با بیت

در هنگام طواف

”روزی به ایشان (علامه طهرانی) عرض کردم: این مسئله که می‌گویند طائف هنگام طواف به دور کعبه باید چنان مواظبت و مراقبت نماید که هیچ‌گاه شانهٔ چپ او از مُحاذات بیت خارج نگردد، چگونه است؟ و آیا این فتوا با نفس توجه و عبادت و التجاء

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۹. (آیة‌الله طهرانی)

به سوی پروردگار در هنگام طواف منافات ندارد؟ و انسان را از باطن به ظاهر و از ادراک مغز و حقیقت به مجاز و پوست و از توجه به معنا به کثرت منصرف نمی‌سازد؟ ایشان فرمودند:

دقیقاً همین‌طور است و اصلاً این حکم بدین صورت در احادیث وجود ندارد.

و حقیر پس از مراجعه به روایات متوجه شدم به‌طور کلی طرح این مسئله اشتباه محض می‌باشد و آنچه که از مُفاد روایات به دست می‌آید این است که: شخص طواف‌کننده باید از سمت چپ به دور خانه خدا طواف کند نه از سمت راست، به نحوی که شانه چپ او به سمت بیت باشد نه شانه راست او؛^۱ و این مسئله چه ربطی به محاذات شانه با بیت و انطباق دقیق او با جرم بیت الله دارد؟!

البته طرح این مسئله برای حقیر که سالیان متمادی در چنین مکتبی به برخی از اشارات و دقایق اطلاع حاصل نموده‌ام سهل و عادی می‌نماید، اما برای افراد عادی چه بسا دور از ظرفیت ادراک و سعه علمی و معرفتی آنان باشد؛ و از این باب است که به

^۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۴ - ۳۴۹.

هیچ عنوان نمی‌توانند دست از ظهور تخیلی و توهمی پاره‌ای از ظواهر کلمات بردارند و سعه وجودی و معرفتی خود را قدری به سمت و سوی عروج و صعود به مراتب کشف، به حرکت درآورند و خود و دیگران را در همین موقف تنگ و تاریک و پوست و مجاز و عاری از روح و جان و نشاط و انبساط و تالائو انوار عالم قدس بر ضمیر و قلب، محبوس و گرفتار می‌کنند.^۱

حکایت شخصی مضطرب از باطل شدن

طواف به دلیل برگشتن شانه

”حاجی باید با توجه و حضور قلب طواف را انجام بدهد، سعی را انجام بدهد. من نشسته بودم دیدم یک شخصی آمده خیلی مضطرب که: «آقا، چه کنم؟ همه چیزم از بین رفت!» گفتم: «چه شده؟» گفت: «آقا، داشتم طواف انجام می‌دادم، یکی آمد شانه مرا یک مقداری به این سمت برگرداند و من حرکت کردم و رفتم. حالا آمده‌ام می‌گویند: اصلاً طواف باطل است!» گفتم: «برو آقا جان، طوافت از

۱. نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۳۸. (آیه‌الله طهرانی)

طواف من هم قبول تر است! در روز قیامت من
ضامن بر این هستم.» گفت: «آقا، می‌گویند: شانه
[باید موازی باشد]!» گفتم: «تو دوڑ من چهار دوڑ
چرخ هم بزنی طواف قبول است و اشکالی ندارد!»
این حرف‌ها چیست که در می‌آورند؟

ما به این نحو آن حالت نفسانی و حالت روحی
حج را می‌گیریم و به جای آن، تشویش و اضطراب و
دلهره و کدورت و شک و شبهه و یک‌انبانی از
تأثرات و شکوک را همراه با آن شخص به وطنش
می‌فرستیم! این حج شد؟ صد سال آدم یک‌هم‌چنین
حجّی نرود بهتر است!^۱

سهم اندک احکام ظاهری در برابر حقیقت و

معنویت حج

”مردم تقصیر ندارند و این‌طور برای آنها بیان
شده است. فقط یک‌ملیونم آن مقداری که نسبت به
حقیقت و فلسفه و روحانیت و معنویت و آثار و
برکات حج نصیب انسان می‌شود، مربوط به احکام

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۸۸. (آیه‌الله طهرانی)

و عبادات و اعمال و افعالی است که انسان باید انجام بدهد؛ اما متأسفانه تمام سعی و توان را روی همین اعمال می گذارند که این عمل را چطور انجام بدهید، آن عمل را چطور انجام بدهید، سرتان را برنگردانید، موقعی که دارید لبیک می گوئید متوجه باشید که لبیک را قشنگ بگوئید، «عین» را خوب بگوئید و مخارج را خوب أداء کنید!

نصیحت یکی از معروفین مبنی بر نزدیکی به

خدا به میزان دقت در اعمال ظاهری

در سفر گذشته که ما مشرف شدیم، یکی از افراد که از معروفین هم بود آمده بود. از باب نصیحت به بعضی از دوستان گفته بود:

به آن مقدار که دقیق به اعمال و کردارتان برسید، به همان مقدار به خدا نزدیک می شوید!

یعنی چه؟ یعنی تمام اعمال و رفتار حج، منوط به دقت در کیفیت حرکت کردن و نگاه کردن و الفاظ را از دهان خارج کردن است! این که حج نیست، این تئاتر و فیلم است!

خاطره‌ای از یک گروه لبنانی در سفر حج و

پاسخ و راهنمایی به آنها

ما حدود ده سال پیش با یک گروه لبنانی به حج

مشرّف شده بودیم. یک شخصی از لبنان آمده بود و

با اینکه مرجع تقلید آنها بود می گفت:

اینکه نباید شانه از سمت کعبه تکان بخورد، به خاطر این است که خدا می گوید همه در یک صف حرکت کنند!

گفتم:

آقا این حرف ها را از کجا در آورده اید دارید می زنید؟! مگر اینجا ارتش و نظام است که همه باید در یک صف قدم رو، نه چپ و نه راست حرکت کنند؟! گاهی اوقات پیغمبر سوار شتر می شد و با شتر دُور کعبه می گشت!^۱

هیچ، آن بنده خدا رفت. بعد آنها گفتند: «سید،

تو برای ما بگو!» ما همدیگر شروع به گفتن کردیم.

روز سوم که شد، گفتند: «خدا خیرت بدهد، پدرت

را بیمارزد، ما را راحت کردی! داشتیم می مردیم!

شب ها از این مسائل خواب پریشان می دیدیم!»

جدّی می گفتند! التفات می کنید که بر سر مردم چه

می آورند؟! وقتی هم که حجّشان تمام شد، آمدند

پیش ما و گفتند: «ما این کار را کردیم!» گفتم: برو

پی کارت! «آن کار را کردیم!» بلند شو برو! و....

فقط به یکی گفتم احتیاطاً این عمل را دوباره انجام

بده، فقط همین؛ گفتند: «آقا، خدا خیرت بدهد! خدا

عمرت بدهد!» واقعاً عجیب بود! ببینید، ما آمده ایم

این مسئله و قضیه به این مهمی را فقط در کیفیت

۱. الکافی، ج ۴، ص ۴۲۹.

کلمات و تعابیر و توجه به شانه‌ها و پرداختن به حرکات ظاهر و غفلت کردن از همه آنچه خداوند در این قضیه برای ما تعیین و بیان کرده است، خلاصه کرده‌ایم!^۱

لزوم احساس حقیقت و باطن اعمال حج توسط حاجی

”وقتی انسان در حج به سوی او حرکت می‌کند باید بداند که فقط به یک اعمال ظاهری نمی‌پردازد؛ تمام این اعمال ظاهری از رفتن به عرفات و منا و مشعر، یک باطنی در پس خود دارند و حاجی باید این را بفهمد و باید این حالت را احساس کند.^۲ در سنگ زدن باید چه حالتی داشته باشد؟ دارد سنگ می‌زند که دیگر شیطان در بازگشت به او مراجعه

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳، آیه الله طهرانی:

«رفقا در مکه باید خیلی متوجه «نفسِ توجه» باشند؛ البته بنده نمی‌گویم که انسان نسبت به اعمال و رفتار بی‌توجه و لا ابالی باشد! بلکه باید اعمال را صحیح و درست انجام داد و طبعاً کسی که می‌خواهد یک‌هم‌چنین سفر با این اهمّیت و ارزش را انجام بدهد، از نظر ظاهر هم رعایت شرایط حرم و بارگاه پروردگار را می‌کند و با هر لباسی نمی‌رود و خود را به هر قیافه و شکلی در نمی‌آورد؛ باید اعمال و رفتار صحیح و درست باشد. منتها باید توجه بیشتر به باطن مسئله و کیفیت و روح این اعمال باشد.»

نکند! وقتی دارد طواف می‌کند، باید بداند که مسیر زندگی و حیات خودش را از این به بعد بر چه اساسی قرار بدهد! این مسئله مهم است. وقتی سعی می‌کند، باید بداند که به دنبال حضرت هاجر دارد به دنبال آب حیات می‌گردد! و این طور نباشد که وقتی که برمی‌گردد فراموش کند. تک‌تک این اعمال و مواقف، برای خودشان حال خاصّ به خودشان را دارند.^۱

تفاوت معرفت افراد ظاهری و اهل باطن از

مسئله حج

”آنچه شناختی است که وقتی از شخصی که برای انجام فریضه حج به مکه می‌رود، سؤال می‌کنیم: «حال و وضعیت شما چطور است؟» می‌گوید: «إن شاء الله این سختی‌ها دو سه روز دیگر تمام می‌شود و پیش زن و بچه‌مان بر می‌گردیم!» آیا این شناخت و میزان معرفت با آن شناختی که امام حسن علیه السلام بیست و پنج بار که بیشتر آنها هم با پای

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

^۲. (آیه الله طهرانی)

پیاده بوده است، به حج می‌رود^۱ یکی است؟ به نظر می‌رسد این مسئله از قضایایی است که **قیاساتُها** **مَعَهَا** است.^۲

شناختی که انسان از فریضه حج دارد به‌عنوان اسقاط یک تکلیف ظاهری است و لذا کعبه برای او با یک تپه در بیابان تفاوتی ندارد؛ فقط در حج تکلیف است و در گشتن در بیابان دور تپه و سنگ‌ها تکلیف نیست؛ فقط به همین مقدار! یا سعی بین صفا و مروه برای او با حرکت در خیابان هیچ فرق ندارد؛ فقط فرقی این است که در آنجا تکلیف دارد و در اینجا تکلیف ندارد؛ همین، هیچ فرقی نمی‌کند! یا رفتن در عرفات و مشعر با حرکت و مسافرت از یک شهر به شهر دیگر و اُتراق کردن در بیابان و چای و پنیر و صبحانه خوردن هیچ تفاوتی نمی‌کند؛ إلا اینکه نسبت به عرفات و مشعر تکلیف است و نسبت به

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

۲. به قضایای فطری که به صرف تصوّر طرفین آنها، جزم به صدقشان حاصل کنیم، **قَضایا قیاساتُها مَعَهَا** گویند؛ و آن را در موردی گویند که احتیاج به استدلال و آوردن دلیل و برهان نباشد. مثل قضیه «عدد چهار، زوج است» که قضیه‌ای فطری است، زیرا حکم ما به صدق آن مستند به این قیاس است: «چهار به دو امر مساوی بخش‌پذیر است، و هر عددی که به دو مساوی بخش‌پذیر باشد زوج است، پس چهار زوج است.» (محقق)

جلوس در بیابان و شب را در بیابان گذراندن و
خیمه زدن تکلیف نیست؛ فقط به همین مقدار است
و نه بیشتر!

آیا این معرفت، انسان را به خدا می‌رساند؟!
همین که خدا گفته بیاید چادر بزنید و بمانید و شب
هم بروید در آنجا بیتوته کنید و بعد هم فردا بروید
در آنجا چند تا سنگ جمع کنید و به یک دیوار بزنید
و یک گوسفندی را هم ذبح کنید و حال اگر آنجا هم
نتوانستید، بهتر است بگویید زن و بچه‌تان اینجا
برایتان ذبح کنند و منظور فقط ذبح کردن است؛
با اینکه ما اصلاً بفهمیم ذبح در منا چیست و چه آثار
و خواصی دارد، یکی است؟ ما از تمام این مسائل
همه بیگانه هستیم و صرفاً معرفتمان متمرکز بر
رعایت یک تکلیفی است که آن را طبق فهم ناقص
خود براساس چند دلیل و روایت استفاده می‌کنیم.

این مسئله با آن حجّی که مرحوم آقای حداد
رفتند و بعد اسرارش را برای مرحوم آقا نقل کردند
یکی است؟ اینکه سنگ زدن چه هست، وقوف به
مشعر چه مرتبه از مراتب انسان است، سیر رجوع به

حق در مقام **إِنَّا لِلّٰهِ وِإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، وقوف در عرفات و مشعر و اسرار آن، سنگ زدن به شیطان، روبه قبله و پشت به قبله بودن، سعی بین صفا و مروه، متابعت از حضرت هاجر که در چه مرتبه‌ای باید این متابعت انجام بگیرد و چرا باید به دنبال این بانوی بزرگوار تا روز قیامت، حتی انبیاء و ائمه حرکت کنند، نمازی که پشت سر مقام حضرت ابراهیم است و انسان باید جای پای او را در جلوی خودش قرار بدهد و پشت جای پای حضرت ابراهیم نماز بخواند و این جای پا چه ارزشی دارد و این نماز چه موقعیتی برای انسان حاصل می‌کند که اگر در سایر جاها بخواند باطل است؛ باید بیاید پشت پای حضرت ابراهیم این کار را بکند،^۱ یعنی این نمازی که الآن من می‌خوانم با حضرت ابراهیم در بنای این کعبه شریک هستم! آیا این حج با این خصوصیات با حجی که می‌گویند شانعات را با یک زاویه هندسی باید چنان تطبیق بدهی که این طرف و آن طرف نشود یکی است؟ این معرفت با آنها یکی است!؟

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۲۲ - ۴۲۵.

انسان نمی‌داند بر این مطالب بگرید یا بخندد! بر این میزان از معرفت تأسف بخورد یا اینکه مسئله به حدی است که اصلاً آن را در گوش خود راه ندهد! این معرفت انسان را به خدا می‌رساند؟! به جای رفتن در عرفات و توجه و ابتهال و... جناب روحانی بگوید از نماز ما عکس و فیلم بگیرد و مردم همه در نماز به جای اینکه توجه داشته باشند، چشمشان به دوربین فیلم‌برداری باشد و او هم یکی یکی در صف بگردد! این می‌شود عرفاتشان و آن هم می‌شود نمازشان و مسائل دیگری که حالا دیگر بماند. - مطالبی که می‌گویم چیزهایی است که با چشم خودم دیدم - قضیه این است یا آن حجی که ما از بزرگان و اولیای خدا دیدیم و آن توجهی که از آنها دیدیم و آن اسراری که از آنها شنیدیم؟^۱

حکایت انتقاد مرحوم آقای حداد از نگاه

ظاهرین یکی از آقایان

”[مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه] فرمودند:

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۷، جلسه ۹. (آیه‌الله طهرانی)

یک شب که با رفقا به مسجد الخیف داخل شدیم، دیدم آقای حاج سید احمد زنجانی^۱ با جمیع رفقای طهرانی و ایرانی گرد هم نشسته، و ایشان سخت از وضع طهارت و نجاست حجّاج و معابر ناراحت است، و گویا نیز در وقت دخول به مسجد الخیف ترشّحی از آن آب‌ها به ایشان شده است، و ایشان را چنان متغیّر نموده بود که: خداوندا! بارالها! می‌خواهیم دو رکعت نماز با طهارت در مسجد تو بجای آوریم، بین مگر این عرب‌ها و این مردم با این وضع و کیفیت می‌گذارند؟!

من به او پرخاش کردم و گفتم:

مریدی از نزد استادش، حضور بزرگی رفت. آن مرد بزرگ به او گفت: ما عَلَّمَكُم أُسْتَاذُكُمْ؟! «استاد شما به شما چه چیزی تعلیم کرده است؟!» مرید گفت: عَلَّمَنَا أُسْتَاذُنَا بِالتَّيْمَامِ الطَّاعَاتِ وَ تَرْكِ الذَّنُوبِ! «استاد ما به ما التزام به طاعت‌های خدا و ترک نمودن گناهان را تعلیم نموده است!»
آن بزرگ گفت: تِلْكَ مَجُوسِيَّةٌ مَحْضَةٌ؛ هَلَا أَمَرَكُمُ بِالْتَّبَتُّلِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّوَجُّهِ إِلَيْهِ بِرَفْضِ مَا سِوَاهُ؟! «این کارها صرفاً آداب دین مجوس

۱. منظور حضرت آیه‌الله حاج سید احمد فهری زنجانی - دامت برکاته - می‌باشند که از شاگردان اخیر مرحوم قاضی، و از ارادتمندان مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی است. مردی است فاضل و عالم و خوش فهم، و در ترویج دین کوشا و ساعی. در مراجعت از نجف مدّتی در باختران در مسجد جامع مشغول تدریس و اقامه جماعت و تبلیغ بود؛ سپس در طهران، و پس از آن در زمان انقلاب اسلامی ایران از طرف رهبر کبیر فقید به شام عازم و در دمشق مشغول اقامه شعائر دینی است. حقیر با ایشان سوابق ارادت و آشنایی و دوستی دارم، و در سفر اخیر حقیر به بیت‌الله‌الحرام در منا شرف ملاقات دست داد، و یک بار هم در مشهد مقدّس در حرم مطهّر توفیق زیارتشان حاصل شد؛ و در هر دو بار حقیر را به «شام» دعوت فرمودند و موانع سفر را خود به عهده گرفتند. ولی مع الأسف تا به حال توفیق تشرفّ و اجابت دعوت معظّم له برای بنده دست نداده است. (علامه طهرانی)

است (زردشتی‌ها که قائل به دو مبدأ خیر و شرّ، و نور و ظلمت‌اند). چرا شما را امر نکرد تا یکسره به‌سوی خدا بروید، و توجّهتان به وی باشد؛ به فراموش کردن و دور ریختن ماسوای خدا؟!»

انتقاد بزرگان از سخت‌گیری‌های بی‌مورد در

دین

آقا جان من! شما چرا دین خدا را عوض

می‌کنید؟! چرا شریعت را وارد پیچ‌وخم می‌نمایید؟!!

چرا مردم را از خدا می‌بُرید و به اعمالشان سوق

می‌دهید؟! مگر دین رسول‌الله دین آسان و راحت

نیست؟! مگر نفرمود:

بُعِثْتُ عَلَى شَرِيْعَةٍ سَمْحَةٍ سَهْلَةٍ؛^۱ «من بر شریعت بدون گیر و بند، و شریعت قابل
إِغْمَاضِ وَ كَذْبَتِ، وَ شَرِيْعَتِ آسَانِ مَبْعُوْثِ شَدَاهِم!»

مگر رسول خدا و ائمه نفرموده‌اند:

هر چیز، به هر شکل و صورت و در هر زمان و مکان ظاهر است، مگر آن وقت
که علم یقینی به نجاست آن پیدا کنی!^۲

شما مطلب را واژگون نموده‌اید و می‌گویید: همه

چیزها نجس است تا ما علم یقینی به طهارت آن پیدا

کنیم!

۱. النَّاصِرِيَّاتِ، ص ۴۶:

«رَوَى عَنْ النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَنَّهُ قَالَ: **بُعِثْتُ عَلَى الشَّرِيْعَةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ.**»

هم‌چنین رجوع شود به الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۲۸؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۶۶. با قدری اختلاف در مصادر.

۲. الْمُقْنَعِ، شیخ صدوق، ص ۱۵: «**كُلُّ شَيْءٍ ظَاهِرٌ إِلَّا مَا عَلِمْتَ (خ.ل. حَتَّى تَعْلَمَ) أَنَّهُ قَدِرٌ.**»

چرا دست از سر مردم بر نمیدارید؟! چرا مردم را با پیغمبرشان و با دین سهل و سَمَحَه و آسانشان رها نمی‌کنید؟! چرا راه توجه و انقطاع به خدا را می‌بندید؟! چرا بر روی باب مفتوح قفل می‌زنید؟! لزوم توجه به خدا از میقات تا پایان اعمال و عدم نگاه استقلالی به اعمال

همه مردم حج می‌کنند، باید از میقات که احرام می‌بندند تا وقت تقصیر و قربانی که از احرام بیرون می‌آیند توجهشان به خدا باشد. غیر از خدا نبینند و نشنوند، و ذهنشان یک لحظه از خدا منقطع نگردد. اعمال و رفتار را نباید به نظر استقلالی نظر کرد.^۱

^۱. روح مجرد، ص ۵۰۱:

«[مرحوم حداد رضوان الله علیه می‌فرمود:] مرحوم قاضی هر وقت به کربلا مشرف می‌شد و در کلبه حقیر نزول اجلال می‌فرمود، علاوه بر آنکه چنان غرق دریای خروشان معارف بود مع ذلک گهگاهی از اشعار آبدار برای من می‌خواند. از جمله این اشعار را خواند: ...

يا مَنْ بِمُحَيَّاهُ جَلَى الْكُونِ وَ زَانَهُ *** الْعَالَمُ فِي الْحَيْرَةِ لَا يُدْرِكُ شَانَهُ
أَخْفَاكَ ظُهُورٌ لَكَ عَنْهُمْ وَأَبَانَهُ *** اى تیر غمت را دل عشاق نشانه
عالم به تو مشغول و تو غائب ز میانه *** ...

إِيَّاكَ تَطَلَّبْتُ وَ ذِكْرَاكَ هَوَيْتُ *** مِنْ كُلِّ حَدِيثٍ بِأَسَانِيدٍ رَوَيْتُ
إِنْ كَانَ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ الْبَيْتِ أَيْتُ *** مقصود من از كعبه و بتخانه توئى تو
مقصود توئى كعبه و بتخانه بهانه *** ...

إِنْ فِي عَرَفَاتٍ وَ مَنَاهَا جَسَدِي دَار *** أَوْ مَشَعَرِهَا مَا لِسِوَاكَ خَلْدِي دَار
مَنْ مِثْلِي مَنْ حَجَّ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ الدَّار *** حاجي به ره كعبه و من طالب
دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه *** ...

تکالیفی است از طواف و نماز و غیرهما که طبعاً انجام داده می‌شود؛ و در تمام این اعمال باید منظور خدا باشد، نه عمل. باید فکر و اندیشه به خدا باشد نه به صحت و بطلان عمل. این همان مجوسیت محضه است که خداوند واحد را مخفی نموده و دو خدای عمل خوب و عمل بد را بجای آن نشانده است.^۱

قد کَلَّ لِسَانِي صِفَةَ الدَّارِ بِتَجْرِيدٍ *** فِي فَضْلِ صِفَاتٍ وَ لَقَدْ طَالَ بِتَحْمِيدِ
مِنْ مُقَلَّةٍ قَلْبِي فَأَرَى نَوْرَكَ تَوْحِيدٍ *** چُونِ دَرِ هَمِّهِ جَا عَكْسَ رِخِ يَارِ تَوَانِ
دید

دیوانه منم من که روم خانه به خانه *** ...
لا مَطْلَبَ إِلَّا وَ بَأْيَدِيكَ مُشَيِّدٍ *** لا مُفْضِلَ إِلَّا وَ بِنُعْمَاكَ مُقَيِّدٍ
لا مُفْضِلَ إِلَّا وَ لا غَيْرَكَ ذُو الْيَدِ *** هَرِ كَسِ بِهَ زَبَانِي صِفَتِ حَمْدِ تَوِ
گوید

بلبل به نوا خوانی و قمری به ترانه *** ...
لا مَطْلَبَ لِي غَيْرَكَ لَا وَ الْذِي يُوْجِدُ *** إِنْ أَتَيْتَهُمْ أَوْ أُشِيتُمْ أَوْ أُعْرِقَ أَنْجِدُ
لِلْفَوْزِ إِلَيَّ وَ صِلِكَ يَا مَنْ هُوَ مُنْجِدٌ *** گَه مَعْتَكِفِ دِيرِمِ وَ گَه سَاكِنِ مَسْجِدِ
یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه *** « *** ...

*** از جمله ابیات مخمسی است در استقبال غزل منسوب به هلالی یا خیالی که شیخ بهاء الدین عاملی نیز در اشعار مشهوره خود به استقبال آن رفته است.

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۹۳:

«عملی که از روی احتیاط و دو دلی انجام پذیرد فاقد جزم و یقین و استقرار نفس و ثبات قلب است، و چنین عملی از روح و جان و حقیقت عبادت خالی، و نصیبی نخواهد داشت؛ آن عملی موجب تأثیر در نفس و قلب است که از روی یقین و جزم صورت پذیرد، و انسان در هنگام انجام آن، اتصال خود را با حضرت حق احساس کند، و ربط خود را وجدان کند و خواست و طلب و دعوت خداوند را با وجود خود و حضور خود مشاهده نماید، و این معنا با شک و تردید منافات دارد.»

این مردم بدبخت را شما از میقات تا خروج از احرام از خدا جدا می کنید! از وقت احرام در تشویش می اندازید که مبادا ترشّحی به بدنم، به احرامم برسد. مبادا شانهام از خانه منحرف شود. مبادا در حال طواف از مَطاف بیرون آیم. مبادا نمازم باطل باشد. مبادا طوافِ نِسَائِم باطل آید و تا آخر عمر زن بر خانه ام حرام باشد.

هیچ یک از اینها در شریعت نیامده است. همین نماز معمولی که خود مردم می خوانند درست است. طوافشان درست است. شما آنها را باطل می کنید و مُهر بطلان به آنها می زنید! و ترشّح همین آب های مشکوک را نجس دانسته اید! و در این صورت، حجّ مردم به کلی ضایع شده است. یعنی حاجی که باید از میقات تا پایان عمل همراهش با خدا باشد، و با تقصیر و حلق از انقطاع به خدا و احرام با خدا بیرون آید؛ از ابتدای احرام از خدا منصرف می شود، و این انصراف و تشویش و تزلزل برای او باقی می ماند تا آخر عمل؛ وقتی از عمل فارغ شد، اینجا نفس راحتی می کشد و خدا را می یابد.

غلط بودن تمام احتیاط هایی که مستلزم غفلت

تمام احتیاط‌هایی که در این موارد انجام داده می‌شود و مستلزم توجه به نفسِ عمل و غفلت از خداست، همه‌اش غلط است.^۱

۱. معاد شناسی، ج ۳، ص ۵۳:

«نظر حقیر [علامه طهرانی] در کیفیت عمل، عدم جواز احتیاط است فی‌الجمله **كَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ الْمَشْهُورُ**. و برای این مدّعی ادله‌ای موجود است که محلّ آن در فقه باید ذکر شود و عمده آن دو وجه است: اول عدم تعارف این قسم از احتیاطات در زمان معصومین است، خصوصاً **إِذَا لَزِمَ التَّكْرَارُ فِي الْعِبَادَةِ**.

دوم اینکه عبادت از روی احتیاط مقرون به شک و تردید در نیت است؛ و این حال تردید کم‌کم منجر به وسواس می‌گردد و قاطعیّت را از مؤمن می‌گیرد و عبادتی که باید نتیجه‌اش تقرّب باشد نتیجه به‌عکس می‌دهد، و مؤمن را پیوسته دو دل و در وادی احتمال و تردید که محلّ شیطان و ورود خواطر او است نگاه می‌دارد و این همان بُعدی است که صددرصد خلاف راه یقین و تقرّب است.

و به‌طور کلی دأب و سنّت اسلام بر این است که افراد امت را در اعمال خود قاطع گرداند و از ریب و شک خارج کند؛ زیرا بالأخره کثرت ریب و تردید در اعمال به حالت شک و تردید در نفوس سرایت نموده و نسبت به صاحبان آن حالت تزلزل و اضطراب پدید می‌آورد، و این حالت از امراض مهلکه نفس است و موجب یأس از رحمت خدا خواهد شد؛ زیرا دائماً هر عملی را که انجام می‌دهد نمی‌داند آیا این مورد تکلیف و مقرب است یا نه؟

و لذا هیچ در دوران امامت ائمه اثنی‌عشر سلام الله علیهم دیده نشده، و دأب اصحاب و فقهاء هم نبوده است که شخصی را که مثلاً در نمازهای خود تردید دارد او را وادار به اعاده یا قضاء بنمایند و مثلاً به شخصی که نمازهای خود را ادا کرده و در صحّت آن شک دارد او را از باب احتیاط ترغیب به قضاء آنها بنمایند؛ بلکه همیشه امر قاطعانه به نوافل نموده‌اند و گفته‌اند که: نوافل جبران کمبود نمازهای فریضه را می‌نماید؛ چنانچه از روایات وارده در این باب به‌خوبی معلوم است که فقط در صورت ترک نماز امر به قضا نموده‌اند، و حتی در صورت ترک نوافل امر به قضا آنها نموده‌اند.»

در شریعت رسول‌الله و در زمان رسول‌الله کجا
 این‌گونه احتیاط‌کاری‌های عَسِر و حَرَج آمده است؟
 اصل اوّلی عدم عُسْر و عدم حَرَج و عدم ضَرر است.
 اصل اوّلی ما در قرآن کریم، ﴿وَتَبَّتْ إِلَىٰ هِ
 تَبَّ تَيْلًا﴾^۱ است؛ یعنی: «یک‌سره از همه بپر و به
 خداوند روی آور!»^۲

۱. سوره مزمل (۷۳) آیه ۸: ﴿وَأَذْكُرُ أَسْمَ رَبِّكَ وَتَبَّتْ إِلَىٰ هِ
 تَبَّ تَيْلًا﴾.

۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۷:

«مقصود از خلقت انسان وصول به مرحله فعلیّت و کمال است، و آن همان
 معرفت ذات پروردگار به نحو انکشاف حقیقت ذات در سرّ و سویدای
 ضمیر و قلب و تبدل و تحوّل نفس انسان از رتبه حیوانیّت و بهیمیّت به
 حیطة و حریم خلافة‌اللّهی می‌باشد که از او به انسان کامل، و یا به عارف
 واصل و ولیّ کامل حقّ متعال تعبیر می‌شود. و آن مرحله بدون طیّ طریق و
 عبور از بوادی نفس اماره و غیره و اخلاص در عمل و فعل و توجه تام به
 حضرت احدیت امکان ندارد؛ چنانچه در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛^۱ أَيْ لِيَعْرِفُونِ.^۲ و «من جنّ و انس را فقط به جهت و

مقصد عبادت خلق نمودم.»

یعنی از مرتبه عبادت ظاهر به عبادت باطن که تحقق به مقام عبودیت تام و
 صرف‌العبودیّه است برسند، که در این مرتبه معرفت ذات حق به حق‌المعرفة
 و کمال‌المشاهدة برای عبد حاصل می‌شود.

و لذا در روایت منسوب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم وارد شده
 است: «مقصود از عبادت، معرفت ذات حقّ است.»^۴ که آن عبارت است از:

رؤیت حق به چشم باطن و قلب. چنانچه مولا علی علیه السّلام می‌فرماید:

«مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ؛^۵ هیچ‌گاه خدایی را که ندیده‌ام عبادت نکرده‌ام!»

و حدیث معروف: «عَبْدِي أَطْعَنِي حَتَّىٰ أَجْعَلَكَ مِثْلِي!»^۶ و یا حدیث

معروف: «لَا يَزَالُ يَتَقَرَّبُ إِلَىٰ عَبْدِي بِالنَّوْفَلِ...»^۷ تماماً دالّ بر این نکته

می‌باشد.

بناءً علی‌هذا عبادتی که انسان را به این مقصد و مقصود برساند در راستای
 این هدف قرار گرفته و مقبول و ممضا و قابل پذیرش از ناحیه پروردگار
 است، و آنچه انسان را به این رتبه نرساند مردود و مطرود و بدون ارزش و

اعتبار خواهد بود؛ و این معنی حاصل نخواهد شد مگر با اتقان در طریق و جزم در عبادت و یقین به مطلوبیت و انجام دعوت از ناحیه پروردگار. کسی که عملی را با شک و تردید انجام می‌دهد امکان ندارد قلبش در حین انجام عمل محکم و متقن و متیقن به تکلیف و راسخ باشد.^۸ او نمی‌داند که این عمل که فعلاً به آن اشتغال دارد مورد تکلیف است یا عملی که پس از این انجام می‌دهد، و امر به کدام یک از آن دو تعلق گرفته است! و لذا دائماً در نفس خود هنگام انجام فعل دچار یک نوع وسوسه و تردید و شک می‌باشد؛ درست مثل کسی که قبله را گم کرده و باید به جهات مختلف نماز بگزارد.

البته شکی نیست که در بعضی موارد نفس احتیاط مورد تکلیف است؛ چنانچه در اخبار و ادله موارد آن مشخص و روشن شده است. اما اینکه مکلف نداند که این حکم، نفس حکم‌الله واقعی است، و فقط براساس احتیاط مجتهد در فتوا بخواد آن را انجام دهد، این مسئله با جزم به تکلیف و تبعاً اراده بتیه و اعتقاد راسخ به عبادت که موجب حضور قلب و قوت نفس در هنگام عمل است منافات دارد؛ و تنها اثری که در نفس مکلف باقی می‌گذارد این است که اگر این تکلیف مورد انشای پروردگار و اراده او بوده باشد من آن را انجام داده‌ام و چیزی بر گردنم نخواهد ماند و همین! و این مقدار کفایت نمی‌کند، و نفس را حرکت نمی‌دهد و به اطمینان و سکون و طمأنینه در نمی‌آورد و اثر عبادت را در قلب و ضمیر او ظاهر نمی‌کند. مکلف عملی را انجام داده است در تردید و شک، و فقط دلش به این خوش است که تکلیف از ذمه او ساقط شده است و بس، و در پیشگاه پروردگار معاقب نخواهد بود.^۹

(۱) سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶.

(۲) رجوع شود به حقائق التفسیر، ص ۵۵ و ۱۹۲؛ تفسیر البغوی، ج ۴، ص ۲۸۸؛ تفسیر الثعالبی، ج ۵، ص ۳۰۷.

(۳) کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۲۸.

«عن مَسَلَمَةَ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ بَعْدَ الْحَمْدِ لِلَّهِ جَلًّا وَعَزًّا وَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ [وَ اللَّهِ] مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ مِنْ سِوَاهُ! فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا أَنْتَ وَ أُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ». امام شناسی، ج ۳، ص ۳۱:

«حضرت [صادق علیه السلام] فرمودند: روزی حضرت سیدالشهدا علیه السلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبه مختصری فرمودند، و پس

معنای احتیاط در حدیث شریف عنوان بصری

احتیاطی را که مرحوم قاضی - قدس الله سره -

در ضمن حدیث عنوان بصری^۱ دستورالعمل همه

از حمد خداوند جلّ و عزّ و درود بر محمد رسول خدا فرمودند: ای مردم سوگند به خدا که پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر برای آنکه او را بشناسند، پس در وقتی که او را شناختند او را می پرستند و به عبادت او برمی خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی نیاز می شوند با عبادت او از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا. مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمود: معرفت و شناسایی اهل هر زمانی امامشان را که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند.»

(۴) حقائق التفسیر، ص ۵۵:

«قال جعفر [الصادق علیه السلام]: في قوله ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾: **«[أى] قال [الله عزّ و جلّ]: إِلَّا لِيَعْرِفُونِي ثُمَّ يَعْبُدُونِي عَلَى بَسَاطِ الْمَعْرِفَةِ لِيَتَّبِرُوا مِنَ الرِّيَاءِ وَالسَّمْعَةِ.»**»

(۵) الكافي، ج ۱، ص ۹۸:

«عن أبي الحسن الموصليّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء حبرٌ إلى أمير المؤمنين صلوات الله عليه فقال: يا أمير المؤمنين، هل رأيت ربك حين عبّدته؟ قال: فقال: **«وَيْلَكَ! مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ!»** قال: وكيف رأيتُه؟ قال: **«وَيْلَكَ! لَا تُدْرِكُهُ الْعْيُونَ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ.»**»

(۶) مشارق أنوار اليقين، ص ۱۰۴، با قدری اختلاف. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۶۳:

«ای بنده من! فقط مرا عبادت نما تا اینکه تو را مثل خود (و یا مثل خود) قرار دهم.»

(۷) إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۱:

«و قال [رسول الله] صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ مُخْلِصًا لِي حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ وَ إِنْ اسْتَعَاذَنِي أُعْذِتُهُ.»**»

(۸) رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۵۳، تعلیقه؛ رساله سیر و سلوک بحر العلوم، ص ۱۱۸، تعلیقه ۲؛ سرّ الفتوح، ص ۱۰۷.

(۹) اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۵ - ۳۷۰. (آیه الله طهرانی)

۱. مرحوم آیه الله حاج میر سید علی آقا قاضی - قدس الله سره - به همه

شاگردهایش قرار داده بود که:

و خُذ بِالْإِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا؛^۱ «و در هر جایی که به سوی احتیاط راه یافتی آن را پیشه خود ساز!»

منظور عملی است که راه انسان را به خدا باز کند، نه آنکه موجب سدّ طریق شود، و راه توجه و ابتغال و حضور قلب را بگیرد. مقصود عملی است که برای مؤمن یقین آورد و وی را در ایمان مستحکم کند، نه آنکه او را متزلزل و مشوّش کند، و بیت‌الله‌الحرام را در نزد او خانه عقوبت مُجَسِّم کند، و حجّ این خانه را یک عمل جبری اضطراری از ناحیه اهرمن شیطانی برای عقوبت جلوه دهد. این همان مجوسیّت محضه است.

همه غذاهای مسافران و میهمان‌خانه و آشامیدنی‌های آنها حلال و طاهر است، همه آب‌های مترشّحه از ناودان‌ها و جوی‌ها طاهر است مگر زمان

شاگردان خود دستور می‌دادند تا روایت عنوان بصری را بنویسند و در جیب خود نگه دارند و در هفته‌ای یکی دو بار بخوانند. این روایت را مجلسی - رضوان الله علیه - در بحار الأنوار، ج ۱، از طبع حروفی، از ص ۲۲۴ تا ص ۲۲۶، در باب ۷، کتابُ العِلْمِ، بابُ آدَابِ طَلَبِ العِلْمِ و أَحْكَامِهِ، نقل کرده است؛ و الحق روایتی است جامع و برای مریدان و طالبان راه خدا کافی و شافی. (علامه طهرانی)

۱. مشکاة الأنوار، ص ۳۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

علم به نجاست.^۱ بنابراین ای آقای من اینک با این ترشّحی که به تو شده است برخیز و نمازت را بجای آور، و اصلاً تصوّر نجاست و عدم طهارت در خودت منمّای که بدون شک از تسویلات شیطان است که می‌خواهد انسان را از فیض عظیم نماز و بیتوته و توجه و دعا در این مسجد شریف محروم دارد.^۲

نقش احتیاط‌های بی‌جا در ایجاد وسواس در

افراد

”مسئله حج یکی از مسائلی است که بسیار در این قضیه برای افراد وسواس پیدا می‌شود و من خیلی از افراد را دیده‌ام که وسواسشان بعد از حج شروع شده است؛ چون در موقع حج افراد را می‌ترسانند و می‌گویند: ای داد، حَجّت باطل شد! ای داد، زنت بر تو حرام شد و...!

... این اضطراب به خاطر چیست؟ به خاطر همین

۱. الکافی، ج ۳، ص ۱:

«عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: **الْمَاءُ كُلُّهُ طَاهِرٌ حَتَّى يُعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ.**»

۲. روح مجرد، ص ۱۴۲ - ۱۴۶.

احتیاط است که [شخص می‌خواهد اعمال حج] همان‌طوری که واقعاً مورد امضاء است همان‌طور انجام بشود. طبعاً وقتی که این‌طور شد، کم‌کم حالت نفس نسبت به این مسئله دگرگون می‌شود و حالت وسواس در آن پیدا می‌شود؛ لذا شارع آمده این مسئله را کنار گذاشته است. بنابراین انسان باید عمداً در این موارد خلاف احتیاط انجام بدهد و طبق ظواهر عمل کند و جلو برود! یعنی اگر بخواهد به سمت احتیاط برود، خودش وارد شدن در مهلکه است.

بله، در مواردی که انسان احساس می‌کند جنبه تفویت یک مصلحت سلوکیه است و ممکن است نسبت به آنجا از راه عقب بماند و مورد بازخواست قرار بگیرد، قطعاً عقل در آن موارد حکم به احتیاط می‌کند.^۱ و این مسئله در اختیار انسان است و هر

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۳:

«از آنجا که احکام الهی در مراتب خود از حیث اهمّیت و لزوم و خطیر بودن و سهل بودن و اهتمام و عدم آن دارای مراتب مختلفه می‌باشند، و خود امام علیه السّلام نیز در رعایت این موارد دارای حالات و کردار متفاوت است، همین شیوه و عملکرد در حالات و اطوار عارف الهی به چشم می‌خورد. مثلاً شارع مقدّس در احکام طهارات و نجاسات و تا حدودی نیز در مآکل و مشرب قائل به تسهیل و سمحه است، و این موضوع به‌خوبی از لسان روایات معلوم می‌شود؛ و احکام ظاهریّه در این باب، و اصول و قواعد

شخصی بر طبق مدرکات خودش می‌فهمد که در کجا باید احتیاط کرد و در کجا نباید احتیاط کرد؛ و بایستی مقدار و حدود احتیاط هم مشخص بشود.^۱

خاطره‌ای از اولین سفر حج علامه طهرانی و

نکات تربیتی آن

”اولین سفری که مرحوم آقا به مکه و حج مشرف شدند، به اتفاق چند نفر از دوستانشان بودند و تقریباً بیش از دو ماه هم طول کشید. به عراق رفتند و از عراق به حج رفتند.“

... در آن سفر چند نفر از دوستانشان هم بودند؛

طهارت و جِلّ، هم برای افراد عادی و هم برای شخص امام علیه السّلام به یک نسق و یک وتیره جعل شده است. نه اینکه اجرای قاعده طهارت برای افراد عادی است و اما امام علیه السّلام در مورد شبهات موضوعیه و یا حکمیّه در این باب باید به علم باطنی و لدنی خود رجوع نماید؛ خیر، مطلب این چنین نیست، امام نیز همانند سایر افراد موظّف است به حکم ظاهری همان‌طور که خود به شیعیان دستور می‌دهد عمل نماید. چنانچه امام صادق علیه السّلام در مورد ثوب مشکوک به نجاست درباره خود نیز این چنین عمل می‌کردند و حکم به طهارت می‌نمودند. و اینکه بعضی می‌گویند: عمل به مقتضای حکم ظاهری مختصّ به جاهلین به احکام واقعیه در موضوعات است، سخنی است به دور از تحقیق و تأمل.

اما در موارد دیگر همچون مسائل مربوط به دماء و نفوس و أعراض، ما با شدت اهتمام شارع در رعایت احتیاط و توقّف در موارد مشتبهه برخورد می‌کنیم، و از کیفیت تعامل حضرات معصومین علیهم السّلام با این موارد به سرّ و لُبّ مسئله پی می‌بریم؛ و اینکه در چه موردی باید به سهل و روان بودن در آن ملتزم شد، و در چه موردی باید با نهایت دقّت و وسواس در مسئله مواجه شد و زود در موردی حکم به امری نداد.

۱. سایت مکتب وحی، دروس، اصول، جلسه ۳۴۴. (آیة‌الله طهرانی)

از جمله آنها یکی مرحوم حاج آقا معین شیرازی بود که جدّ ما می‌شود، یکی مرحوم حاج اسماعیل دولابی بود که ظاهراً ایشان چند سال پیش به رحمت خدا رفت و از شاگردان مرحوم انصاری و از دوستان مرحوم آقا بود، - البته مرحوم آقا در اواخر دیگر با مرحوم دولابی ارتباطی نداشتند - و بعضی از افراد دیگر که الآن در قید حیات هستند. اینها به آن سفر رفتند.

مرحوم حاج آقا معین خیلی به مسائل طهارت و نظافت و تطهیر - البته یک مقداری هم خارج از عادت - اهتمام داشت و تا آخر عمر هم همین‌طور بود. طبعاً آن موقع اینها خوش و سرِ کیف و سرِ حال بودند و مثل این دوره‌زمانه نبود که لب‌ولوچه‌های همه آویزان است!

وقتی در مکه بودند و می‌خواستند به مسجدالحرام بروند و آخرین طواف را انجام بدهند و از آنجا حرکت کنند به مدینه بیایند، - چون مدینه بعد آمده بودند - بعد از ظهر رفته بودند دم یک جایی نشسته بودند؛ چون پیاده از جایی آمده

بودند و خسته شده بودند، به همین خاطر نشسته بودند یک چایی بخورند و بعد بروند طواف و زیارت آخر را بکنند و در واقع به عنوان طواف وداع بود.

آن موقع مسجدالحرام این طور و با این کیفیت نبود و خیلی تشکیلات داشت؛ نمی دانم رفقا عکس‌هایش را دیده‌اند یا نه. حتی باب بنی شیبه^۱ هنوز بود.

خلاصه اینها نشسته بودند و آن قهوه‌چی هم

^۱. باب بنی شیبه: در ضلع شرقی مسجدالحرام، نخستین در از سمت شمال بود که با سه لنگه در برابر باب کعبه و مقام ابراهیم و شمال چاه زمزم قرار داشت. این باب در برابر خانه‌های بنی شیبه قرار داشت و فرزندان شیبه بن عثمان، پرده‌داران کعبه، از آن استفاده می‌کردند.

در ماجرای نصب حجرالاسود، وقتی میان قبیله‌ها اختلاف افتاد و تصمیم گرفتند تا قضاوت برعهده نخستین کسی باشد که از باب بنی شیبه وارد می‌شود، پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله از این باب وارد شدند و به حل اختلاف پرداختند.*

در فتح مکه در سال هشتم هجری، امیرالمؤمنین علیه السلام بت هبل را به فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شکست و آن را در درگاه باب بنی شیبه دفن کرد. لذا دخول به مسجدالحرام از باب بنی شیبه مستحب است، زیرا با ورود از این در، بت یاد شده لگدمال می‌شود.**

امروزه باب بنی شیبه به واسطه توسعه مسجدالحرام درون آن قرار گرفته است و هم‌اکنون تقریباً مُحاذی باب‌السلام قرار دارد. بنابراین با دخول از باب‌السلام و پیشروی به موازات آن به سمت مسجد، دخول از باب بنی شیبه محقق می‌شود. (محقق)

* رجوع شود به التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم، ج ۳، ص ۳۷۲ و ج ۴، ص ۳۸۹ و ۳۹۰؛ البداية و النهایة، ج ۵، ص ۱۵۲.
** رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۳۸.

می خواست چایی بیاورد. حاج آقا معین رو می کند به
بقیه - مرحوم آقا و حاج اسماعیل و افراد دیگر - و
می گوید:

به یک حمام حسابی رفتیم و لباس های تمیز پوشیدیم و غسل هم کردیم که دیگر یک
طواف دلچسب، از آن طواف هایی که مو لای درز آن نمی رود انجام بدهیم! هم
از نظر خودمان - که مفصل غسل کرده ایم - و هم از نظر لباس دیگر هیچ شک و
شبهه ای در قضیه نمی رود.

و این توضیح از بنده است: هم از نظر اندام
مبارک و بدن شریف هیچ مسئله ای نیست - چون
کاملاً تمام جاها و حتی لای ناخن ها و بیخ گوش ها
و هر جا که احتمال می رفت آب به آنجا نرسد را
شستیم و یک غسل حسابی هم کردیم - و بعد هم
لباس نظیفی پوشیدیم که نگاه پرنده هم به این لباس
نیفتاده است!

خلاصه شروع کرد به توضیح دادن و سر کیف
بود. خدا مرحوم جدّمان را بیامرزد. وقتی که گفت و
گفت، مرحوم آقا یک لیوانی که آنجا روی میز بود را
از آن پارچی که قهوه چمی آورده بود، پر از آب کرد و
رو کرد به حاج اسماعیل و گفت: «حاجی، بریزم
روی این حاج آقا معین؟!» حاج اسماعیل هم گفت:
«بریز آقا سید محمد حسین!» آقا هم آب را روی سر
ایشان ریختند و از عبا تا تمام لباس های ایشان را

خیس کردند! - چون ایشان روی صندلی نشسته بودند - و یک بساط و لباس طاهری برای ایشان درست کردند که دیگر توبه کند یک هم چنین غسلی کند! یک دفعه حاج آقا معین دستشان را بلند کردند و گفتند: «ای وای، همه چیز ما بر باد رفت!» طبعاً اینها همه روی حساب بود؛ هم شوخی بود و سرِ کیف بودند و هم اینکه بابا اینها چه بساطی است؟!!

توجه بیش از حد به طهارت لباس به جای

توجه به خدا در طواف

ما وظیفه داریم غسل کنیم و لباس بپوشیم و بیاییم؛ اما این طور رعایت و تحفظ بر ظاهر، انسان را از آن باطن می گیرد. شما در تمام این طوافی که الان داری انجام می دهی، دلت به چه خوش است؟ به این خوش است که: «الآن لباسم طاهر است!» تمام شد! گیر همین است. آیا این طور نیست؟ نمازی که داری می خوانی، می گویی: «این نمازم با نمازهای دیگر فرق می کند و این نمازم این طور است!» تمام شد! خدا می گوید: تو در تمام این حرف‌هایت به چه توجه داشتی؟ به لباس و طهارتی که کسب کردی؛

درحالی که تو باید فقط در این طواف به من فکر کنی
و همه چیز را کنار بگذاری و اصلاً در این طواف نباید
لباس و غسلی که کردی و این مسائل را بینی!

البته بله، انسان یک مطالبی را ابتدائاً انجام
می‌دهد؛ اگر جایی نجس بود و طاهر می‌کند و
طهارتش را کسب می‌کند، و یا لباس طاهر می‌پوشد.
اما نه اینکه بخواهد فکرش را بگذارد و بعد هم بیاید
تعریف کند! اینکه آمده تعریف کرده، معلوم است
این قضایا در دلش جا باز کرده بوده است؛ و الاً
تعریف نمی‌کرد. پس معلوم است غیر از توجه به
پروردگار یک سهمی هم برای لباس کنار گذاشته و
حصه این لباس را در اینجا مورد نظر قرار داده بوده
است. رفقا، اینها خیلی نکته دارد و انسان باید به این
مسائل توجه کند.

خلاصه، مرحوم آقامی گفتند: «ما این آب را روی
ایشان ریختیم و دیگر درست شد!» چون بنده خدا
مجبور شد و دیگر نمی‌توانست برود عوض کند.
حاج آقا معین گفت: «صد رحمت به همان لباس
همیشگی ما، ای کاش نمی‌ریختی! چون این لباس

به صندلی و همهٔ این چیزهایی که خیس شده خورده است!»

نقش اولیاء خدا در هموار کردن مسیر حرکت

انسان به سوی خدا

اینها همه حرکاتِ عبور دادن است؛ حرکاتی است که ولیّ خدا یا رفیقی که مؤیّد به ولیّ خداست می‌آید و انسان را عبور می‌دهد. حرکات عبوردهندهٔ سلوکی اینهاست که یک دفعه انسان را بر می‌دارد و به یک جای دیگر می‌اندازد؛ که اگر خود انسان بخواهد عبور کند، خیلی کار و زحمت دارد. اما این شخص می‌آید دست انسان را می‌گیرد و راحت پرت می‌کند و انسان یک دفعه می‌گوید: «چه شد؟! ما کجا هستیم?!» نگاه کن بین چه درّه‌هایی پشت سر گذاشتی و چه وادی‌ها و عقبه‌هایی را طی کردی! یک دفعه دستت را گرفت و با یک جهش به آنجا پرت کرد و گفتی: «عجب، اصلاً راحت شدیم و از این همه دنگ و فنگ بیرون آمدیم!» اینها آن عنایات خاصّه است! آن عنایات و لطف‌ها همین است.^۱

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۱۱.

«اولیاء آمده‌اند راه را باز کنند، مسیر را باز کنند،
 راه انسان را به خدا نزدیک کنند. من یک وقت در
 یک جایی بودم، شخصی از آقایان که از منتسبین به
 بعضی از افراد است و آن شخص هم الآن حیات دارد
 و فردی است که خیلی مُعَنَوَن و موجّه و معروف و
 مشهور و در این زمینه‌ها است، او می‌گفت: ما با
 ایشان به حج یا به عمره رفتیم. از جدّه رفتیم برای
 جُحْفَه و در جحْفَه مُحَرِّم شدیم. حالا یک شخص
 پیرمرد که در آن وقتی که این قضیه را نقل می‌کرد،
 هفتاد و پنج، هشتاد سال از سنّ ایشان گذشته بود.
 یک شخصی که صاحب رساله و صاحب تقلید و
 امثال ذلک است. می‌گفت: «همین که ما إحرام را
 بستیم، یک مرتبه دیدم رنگ این آقا عوض شد و
 بدنش شروع به لرزیدن کرد و همین‌طور ناراحت
 است!» گفتم: «آقا، چه شده؟ چرا این‌طور شدی؟»
 گفت: «من الآن دارم این فکر را می‌کنم: حالا که
 إحرام را بستم، چطوری از این إحرام درمی‌آیم؟!»
 می‌فهمید یعنی چه؟ یعنی یک وقت چه جوری

می‌شود حالا این إحرام را بستیم! گفتم: «به آن پیرمرد می‌گفتی: درنیامدی که نیامدی؛ مگر می‌خواهی ازدواج کنی که حالا از این إحرام چطوری می‌خواهی دریایی؟! فرض کن تا آخر عمرت در إحرامی! حالا چطور می‌شود؟» می‌گوید: چطوری از این إحرام درمی‌آیم؟ با این وضع‌هایی که می‌بینم، با این شک‌هایی که وجود دارد، با این کارهایی که اگر انسان بخواهد انجام بدهد، با این مبطلاتِ إحرام که ممکن است باشد، با این وضعی که می‌آید، این چه جوری می‌شود! حالا این هنوز حولهٔ إحرام را روی سرش نینداخته، ماتم گرفته و دارد می‌لرزد از اینکه چه جوری این إحرامش را تا آخر به سلامت ببرد! حالا تا عصر هم که بیشتر نیست. مگر أعمال عمره چقدر طول می‌کشد؟ دارد در این تردید بسر می‌برد!

حالا متوجه شدید اوضاع چه خبر است؟ هفتاد سال، هشتاد سال از سنّ یک نفر بگذرد که شخص در تمام مسائل و روایات و فلان و بالا و پایین غور کرده باشد، ولی خودش یک عمل می‌خواهد انجام بدهد هنوز نمی‌تواند مانند یک نفر

عادی خیابانی بلند شود بیاید این عمل را انجام بدهد! درست شد؟ این را می‌گویند: سیرِ قَهْقَرَا! آنچه را که تا به حال بوده است در بُعد از خدا پیموده شده است.

مقام عبودیت، انحصار تمام اشتغال عبد به خدا

و ندیدن خود

آقای حدّاد به آن شخص چه فرمودند؟ گفتند: «چه خبر است؟ همه چیز را به هم ریخته‌ای، همه دنیا را نجس کرده‌ای، همه دنیا را به هم ریخته‌ای! حالا چه شده؟ یک خُرده ترشّحی به تو شده! بابا بگیر بنشین، کارت داریم!» وقتی نشست فرمودند: یک شخصی پیش یک بزرگی رفته بود. گفت: استادان به شما چه یاد داده و چه تعلیمتان کرده است؟ گفت: **أَمَرْنَا بِالْتِّزَامِ الطَّاعَاتِ وَ الْاجْتِنَابِ عَنِ الذُّنُوبِ**؛ ما را امر کرده که دقیقاً سر ساعت، فلان کار را انجام بدهیم، فلان عبادت را انجام بدهیم، فلان عمل خیر را انجام بدهیم، قضیه این طرف و آن طرف هیچ تکانی هم نخورد، و از گناهان هم بپرهیزیم و کاملاً مواظب باشیم! او در جواب گفت: **تِلْكَ مَجُوسِيَّةٌ مَحْضَةٌ؛ هَلَّا أَمَرَكُمُ بِالْتَّبَتُّلِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ التَّوَجُّهِ إِلَيْهِ بِرَفْضِ مَا سِوَاهُ؟!** چرا به شما نگفت که از خودتان بیرون بیایید؟! چرا به شما نگفت که دیگر غیر از او چیزی نبینید؟! چرا به شما نگفت که افکارتان را به جای اینکه متوجه به تأثیر و تأثرات ظاهری در اعمال و عبادت کنید به او توجه کنید و دیگر اصلاً نگاه نکنید؟! چرا به این شما را امر نکرد؟!^۱

اهمیت انجام عمل برای خدا، نه برای اثر آن

ببینید؛ این مقام، مقام عبودیت است! امام صادق

می‌خواهد انسان را به این مقام ببرد.^۲ اینکه همه

اشتغال عبد منحصر باشد، یعنی دیگر از خود بیرون

بیاید، بدی و خوبی را در اعمال نبیند؛ او گفته است

^۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۴۲ - ۱۴۶.

^۲. اشاره به این فقره از روایت عنوان بصری، منقول از امام صادق علیه السّلام: **«و جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ؛*** و تمام مشغولیّات عبد در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است.» (محقق)

* بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

انجام می‌دهم، او گفته است این کار را می‌کنم! او گفته است؛ نه اینکه این چه اثری دارد؟ این را انجام می‌دهم برای اینکه این اثر را داشته باشد که اگر ندید در مقام بربیاید که چه شد؟ چرا نشد؟ چرا پس این‌طور نشد؟ عبد آن عبدی است که در مقام اطاعت، دیگر خود را نبیند که این عمل برای رسیدن به او است. این شعر الآن به ذهنم آمد؛ به قول خواجه در اینجا خیلی عالی می‌فرماید:

ولی تو تالاب معشوق و جام می‌خواهی *** طمع مدار که کار دگر توانی کرد^۱

لزوم کنار گذاشتن «خواست» در مراتب بالاتر

سلوک

بله، انسان باید برای رسیدن به او اهتمام داشته باشد؛ اما این یک مرتبه‌ای دارد، از این مرتبه به بعد دیگر خواست باید کنار برود. عمل را انجام می‌دهم برای اینکه از آنجا جاذبه‌های الهی بیاید، بارقه‌ها بیاید؛ پس برای این شد! بلند می‌شوم این کار را انجام می‌دهم برای اینکه عالم خوب بشود؛ پس برای حال انجام دادی! به حج می‌روم برای اینکه وضع

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۳.

دگرگون بشود؛ برای وضع رفتی، پس تو حج انجام ندادی! تو تالِب معشوق و وصل او را می خواهی و جام او را می خواهی و استفاده از آن شراب های معنوی را برای خودت می خواهی، طمع مدار که کار دگر توانی کرد! نه، به آنجایی که بزرگان رفتند نمی رسی! باید از خود بیرون بیایی، باید دیگر در خود چیزی را نبینی و احساس نکنی؛ آن مقام عبودیت که در تو پیدا شد، آن وقت آن زمانی است که مرحوم آقا فرمودند:

انسان می رسد به یک جا که می بیند همه کارهایی که انجام داد همه را از خودش سلب کرده است!

اول خَبِ نَظْرٍ به افعال داشت، بعد در همان مرتبه عملِ عوام آن نظر را برداشت، بعد تسلیم پروردگار شد و آمد، آمد به یک جا که می رسد در آنجا که می خواهد دیگر خودش را کنار بگذارد و از خودش بگذرد - چون همه اینها برای آن است، برای این است که به وصل برسد؛ می گوید: خدایا عمل را انجام می دهم برای اینکه به تو نزدیک بشوم - به آن مرتبه که می رسد می بیند دیگر این کار، کار او نیست!

اینجا مرحوم آقا می فرمودند:

اینجا کار، کار امیرالمؤمنین است که می آید و با آن اکسیری که دارد [کار را تمام می کند]!

در آن زیارت راجع به حضرت داریم که شهادت می‌دهم تو اکسیر اعظم هستی! آن اکسیری که می‌آید و می‌زند و آنجا آن ماهیت را برمی‌گرداند و انسان را از آنجا بیرون می‌آورد. آنجا دیگر یک جایی است که انسان احساس می‌کند نمی‌تواند خودش و با ارادهٔ خودش و با اختیار خودش دیگر در آنجا کاری انجام بدهد. **إن شاء الله** خداوند قسمت کند و همهٔ ما را مشمول رسیدن به این نعمت عظمیٰ قرار بدهد!

بنابراین... انسان در مقام عبودیت باید از خواست خودش دست بردارد؛ وقتی که خودش را کنار گذاشت و میل خود را کنار گذاشت، دیگر نگاه می‌کند هرچه را که او می‌خواهد انجام می‌دهد، همین! هرچه را که او می‌خواهد عمل می‌کند و هرچه را که او نمی‌خواهد چون او نمی‌خواهد عمل نمی‌کند؛ حالا به نتیجهٔ فکری و تخیلی خودش برسد یا به آن نتیجه نرسد، آن دیگر یک مطلب دیگری است.^۱

پاداش عمل در همین دنیا و اثر فعلی آن

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۸۸. (آیه‌الله طهرانی)

”مسئله این است که پاداش همین جا داده می‌شود و این عمل همین الآن از نقطه نظر جنبه ملکوتی این اثر را دارد، و اثرش واضح است. و اما اینکه می‌فرمایند برای آخرت کار کن هم درست و صحیح است؛ به جهت اینکه مال انسان آن طرف است. اما نه اینکه انسان بخواهد عملی را برای رسیدن به آن طرف انجام بدهد! این عمل اصلاً غلط است و صحیح نیست. انسان باید عمل را برای خصوصیت فعلیه آن انجام بدهد نه برای اینکه بعداً چه نتیجه‌ای می‌گیرد.

آن شخصی که برای یک نفر کار می‌کند تا سر ماه حقوق بگیرد، طبعاً حقوقش هر روز به دستش داده نمی‌شود. هر روز کار می‌کند و از روز اول و دوم و... همین‌طور به انتظار روز سی‌ام است و روز سی‌ام برای او خیلی روز جالبی است و از روزهای ماه، همیشه به این روز سی‌ام توجه دارد! خواب روز سی‌ام را می‌بیند، فکر روز سی‌ام را می‌کند، حرف و نقلش همه روز سی‌ام است، نقل‌زبان‌ش روز سی‌ام است، آرزویش روز سی‌ام است، تماماً روز سی‌ام!

چرا؟ چون قبل از روز سی‌ام حقوقش را نمی‌دهند!
اگر حقوق هر روز را همان موقع می‌دادند، برای او
دیگر روز سی‌ام و روز بیستم فرق نمی‌کرد و همه
یکی بود؛ ولی یک ماه این بیچاره را در انتظار نگه
می‌دارند!

روز اول که کار می‌کند می‌گوید: امروز شب شد،
به خانه برویم! دوباره فردا می‌آید و استارت می‌زند
و پشت میز می‌نشیند و تا شب کار می‌کند؛ تماماً به
امید اینکه فردا بیاید! دوباره به امید اینکه پس فردا
بیاید و پس آن فردا و هفته دیگر و ماه دیگر! تا
می‌خواهد روز سی‌ام برسد، کم‌کم اشتیاقش بالا
می‌رود و قلبش شروع می‌کند به تپ تپ زدن!
چون وعده دیدار و موعد وصال و رسیدن به این
زحمات یک‌ماهه نزدیک می‌شود. همین‌طور نزدیک
می‌شود و نزدیک می‌شود و دیگر روزهای آخر
خواب ندارد و همه‌اش خواب می‌بیند دارد پول‌ها را
یکی یکی می‌شمرد؛ به به به!

تماماً چیست؟ روز آینده! دارد به آینده فکر
می‌کند. اما این قضیه در اعمال و رفتار انسان معنا
ندارد. اصلاً معنا ندارد به این فکر باشید که نمازی

که می‌خوانید به حساب روز قیامتتان نوشته بشود!
روز قیامت یعنی چه؟! اصلاً بر فرض روز قیامتی هم
نباشد! بلکه نمازی که می‌خوانید، همین الآن
یک اثری بر شما دارد و به روز قیامت ربطی ندارد!
حال روز قیامت نباشد یا باشد، فرقی نمی‌کند.

من‌که دیدار توأم امروز حاصل می‌شود *** وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟!^۱

* * *

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق *** نیست فردا گفتن از شرط طریق^۲

* * *

ای دل آر عشرت امروز به فردا فکنی *** مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد؟!^۳

امروز و همین الآن!

ببینید، همه اینها دارند ما را به همین وضعیت
فعلی سوق می‌دهند، نه به امید آینده. خیلی تفاوت
است که انسان در تفکر و مرامش امید به آینده باشد
بدون ملاحظه موقعیت فعلی، یا اینکه در تفکرش
همیشه حال باشد. چنین شخصی همیشه در حال
است و همیشه در موقعیت حال دارد حرکت می‌کند

۱. جامع نسخ حافظ، مسعود فرزاد، ص ۴۱۲:

من‌که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود *** وعده فردای زاهد را چرا
باور کنم!؟

۲. مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۱۰.

۳. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۶۴.

و آن نشاط را در وجود خودش احساس می کند.

عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق

حقیقی عبادت احرار

به فرموده و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام:

«لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ!»^۱ الآن من دارم خدا را می بینم،

نه به امید بهشت و نه از ترس دوزخ آینده، بلکه الآن!

«بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ!»^۲ این عبادت،

عبادت احرار است؛ عبادتی که از آینده بیرون آمده و

از توقع و تعلق به آینده خارج شده است.

آدم حرّ چه آدمی است؟ آدمی است که به هیچ

چیز تعلق ندارد؛ مثلاً در آینده چه وعده‌ای به او داده

می شود؟ یا فردا می خواهند به او چه بدهند؟ یا فردا

می خواهند چه کار بکنند؟ یا فردا چه عذابی در انتظار

اوست؟ یا فردا چه بهشتی در انتظار اوست؟ این طور

نیست که بخواهد خود را در این مدت در غل قرار

داده و دست و پای خود را نسبت به آینده بسته ببیند!

۱. الکافی، ج ۱، ص ۹۸ و ۱۳۸؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۴۲؛ مختصر البصائر، ص ۳۹۹. با قدری اختلاف در مصادر.

۲. عوالی اللّٰثالی، ج ۲، ص ۱۱:

«و قال علیُّ علیه السلام: ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكِ وَ لَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ؛ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.»

حال اتفاق افتاد و فردایی هم نیامد!

این مسئله خیلی عجیب است که امیرالمؤمنین در اینجا چطور دارد نفس موقعیت فعلی را برای انسان توضیح می‌دهد؛ که عبادتی را که می‌خواهی به خاطر بهشت بکنی، تو بنده بهشت هستی! دست‌وپایت بسته است و چشم امید به آینده داری و خدا را در اینجا کنار گذاشته‌ای! گرچه الآن داری به ظاهر برای خدا عبادت می‌کنی و یا به ظاهر جلوی صاحب‌کار تعظیم می‌کنی و بالا و پایین می‌روی و می‌گویی: آقا، ما در خدمتتان هستیم و هرچه امر بفرمایید انجام می‌دهیم! اما در باطن برای وعده سر ماه است! چرا داری دروغ می‌گویی که در خدمتتان هستیم؟! اگر صاحب‌کار بگوید: آقا، این ماه از حقوق خبری نیست! فردا می‌گویی: ای داد، دلم درد گرفت! آقا ببخشید، امروز نتوانستم سر کار بیایم! مگر نمی‌گویی در خدمتتان هستیم؟! چرا دروغ می‌گویی؟!!

در خدمت پول سر ماه هستی، منتها این در خدمت پول سر ماه بودن را می‌گویی: ما در خدمتتان

هستیم، هر چه امر بفرمایید، قابل ندارد قربان، بنده در خدمتان هستم! آن هم به تو می گوید: اختیار دارید آقا، اینجا اصلاً متعلق به شماست! هر دو دارید به هم دروغ می گوید! هم آن دارد به این دروغ می گوید، هم این دارد به آن دروغ می گوید. جفتتان به هم دروغ می گوید! آن یکی برای پول سر ماه می گوید، این یکی هم برای اینکه کارش نماند! درست؟ حریت اینجا نیست.

حرّ به چه کسی می گویند؟ حرّ به کسی می گویند - مثل امیرالمؤمنین - که نماز می خواند اما نه به بهشت چشم دارد، نه از جهنّم ترس دارد؛ هیچ کدام. وقتی دارد می گوید **الله أكبر** نه بهشت در نظرش می آید، نه جهنّم در نظرش می آید که از ترس آن باشد. الآن نماز ما چطور است؟ روزه مان چطور است؟ حجّمان چطور است؟ می گوئیم: برویم حجّ انجام بدهیم، چون اگر ندهیم، فردا خدا پدرمان را در می آورد! غیر از این است؟ این طور حجّ انجام نمی دهیم؟

انگیزه رایج مردم از حج: ترس از عقاب یا امید

به بهشت

از این مردمی که دارند به حج می‌روند برسید
برای چه می‌روید؟ می‌گویند: آقا، اگر نرویم خدا
پدرمان را در می‌آورد و در جهنم می‌برد! آنهایی هم
که یک خرده اطّلاّعشان بیشتر است می‌گویند: موقع
رفتن یا می‌گویند نصرانی بمیر یا یهودی! برویم
انجام بدهیم تا این بار و تکلیف را از دشمنان
برداریم.

ببینید، تماماً این است: تکلیف را از دشمنان
برداریم، بار را از دشمنان برداریم، عقاب را از
خودمان دفع کنیم! و اگر یک خرده این طرف
امیدشان بیشتر باشد، می‌گویند: برویم بهشت را
برای خودمان رزرو کنیم! آنهایی هم که ترس بر آنها
غلبه دارد، می‌گویند: بالأخره باید برویم، اگر نرویم
خدا کتکمان می‌زند!

قبول شدن حج به میزان شعور و معرفت

حاجی

چندی پیش یک نفر از آشنایان از حج برگشته
بود. البتّه از رفقا نبود. به او گفتم: خب مگّه چطور
بود؟ گفت: «الحمد لله رفتیم و تکلیف را برداشتیم،

دیگر چیزی به خدا بدهکار نیستیم!» این مقدار! یک ماه رفته است، اما مقدار شعور و معرفتش نسبت به حج این است که دیگر به خدا بدهکار نیستیم! طبعاً خدا هم به همین مقدار از اینها قبول می‌کند و بیش از این قبول نمی‌کند.

اما آن کسی که می‌رود ببیند آنجا چه خبر است، مکه چه خبر است، منا یا عرفات چه خبر است، اصلاً فکر بهشت را نمی‌کند، اصلاً فکر تکلیف را نمی‌کند که خدا برای او واجب کرده یا نه؟ بلکه می‌گوید: خدایا آمدم در اینجا تا چیز بفهمم، آمدم در اینجا تا تو را ببینم، آمدم در اینجا تا جمال و آثار تو را ببینم. اصلاً فکر بهشت در ذهن او نمی‌آید! ابداً!

جستجوی جلوۀ یار در مواقف مختلف حج

بعضی از این رفقا و دوستانی که در سفر حج در خدمتشان بودیم، گاهی در آنجا صحبت بود و ما می‌دیدیم که اینها اصلاً تا حالا فکر اینکه مثلاً این حج برای آنها ذخیرهٔ آینده بشود را نکرده‌اند! نه موقع تلبیه، نه موقع احرام، نه موقع عرفات، نه موقع منا، اصلاً هیچ! اصلاً بهشت چیست؟! جهنم چیست؟! فقط دنبال این هستند که چه خبر است، چه هست،

چه گیرشان می آید، چه معارفی حاصل می کنند، چه
انفتاحی برایشان پیدا می شود، چه شهودی برایشان
حاصل می شود؟ این شخص می شود حرّ! آدم حرّ و
آزاد این است.

من که امروزم بهشت وصل حاصل می شود *** وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟!^۱

همین است! من امروز می خواهم ببینم که یار چه
جلوهای به من می کند؟ در عرفات چه جلوهای دارد؟
در منا و مشعر چه جلوهای دارد؟ در سنگ زدن
چطور؟ در منا چطور؟ در طوف حول خانه او چه
جلوهای برای من ایجاد می کند؟ من به دنبال این
هستم و به دنبال اینکه بر من واجب کرده نیستم!
به دنبال اینکه اگر انجام ندهم فردا عقاب و خطاب
متوجه من است، نیستم! به دنبال اینکه چه آثاری در
بهشت مترتب بر این است، نیستم و اصلاً به این
فکرها نیستم! این می شود کسی که در عبادت تعلق
به چیزی ندارد و بندهای که رقبه^۲ او گیر باشد،

۱. جامع نسخ حافظ، مسعود فرزاد، ص ۴۱۲:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود *** وعده فردای زاهد را چرا
باور کنم!؟

۲. رقبه در لغت به معنای گردن است که در اینجا کنایه از ذمه و عهده
می باشد. (محقق)

نیست. ما بنده هستیم و رقبه ما گیر است، فکر ما گیر است؛ گیر فردا و جهنم است، گیر بهشت و حوری است، گیر پرتقال و سیب در آنجاست. درست؟ گیر است! ولی رقبه امیرالمؤمنین گیر نیست و پرتقال و سیب و بهشت و مار و عقرب و جهنم او را گیر نینداخته است. فقط آنچه که او را گیر انداخته، وصال محبوب است! همین! فقط بنده این است و بس! اینکه به وصل محبوبش برسد، تمام شد! بهشت چه چیزی است؟ جهنم چه چیزی است؟ بهشت و جهنم چیست؟! آن مطالب کجاست؟ آن مسائل کجاست؟

عدم صحبت بزرگان از نعمت‌های ظاهری و

تمرکز بر خود پروردگار

من در این مدتی که در خدمت بزرگان که بودم، یک بار در عمرم نشنیدم که در مجالسشان از نعمت‌ها و آثار ظاهریّه جمال و جلال الهی صحبت کنند! فقط صحبت از او بود، از خود او بود، از لطف او بود، از رحمت او بود، از بخشش او بود. از امید بود، نه از ترس! فقط از امید.

لطف الهی بکند کار خویش *** نکته سربسته چه گویم، خموش^۱

لطف الهی بکند کار خویش *** نکته سربسته چه گویم، خموش^۲

فقط از امید بود، فقط از لطف بود. این مسائل

نبود که در بهشت چیست؟ مسائل بهشت چیست؟

طبقات بهشت چیست؟ در هر طبقه چه مسائلی

هست؟ چه آثاری هست؟ اینها اصلاً در صحبت‌ها و

گفتار و ارتباطات و تصرفات خودشان از آن مقام

ذات، تنزل نمی‌کردند!^۳

اقسام سه‌گانه عبادت

”باید دانست که عبادت بر سه قسم ممکن است

واقع شود:

اول: به‌جهت میل و طمع به بهشت؛

دوم: به‌جهت ترس از دوزخ؛

سوم: به‌جهت محبت به خداوند، **تَقَرَّبًا إِلَيْهِ وَ**

ابْتِغَاءً لِرُوحِهِ؛ نه به‌جهت طمع و نه به‌جهت ترس.

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۸۴:

لطف الهی بکند کار خویش *** مژده رحمت برساند سروش
لطف خدا بیشتر از جرم ماست *** نکته سربسته چه دانی، خموش

۲. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۸۴:

لطف الهی بکند کار خویش *** مژده رحمت برساند سروش
لطف خدا بیشتر از جرم ماست *** نکته سربسته چه دانی، خموش

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۲، جلسه ۱۰.
(آیه‌الله طهرانی)

و سالکین إلى الله که مقصدشان وصول به ولایت و محض عبودیت است حتماً باید عبادات بلکه تمام کارهای خود را به جهت سوم که عشق و محبت به خداوند تعالی است انجام دهند.

زیرا نهایت و غایت از دو قسم اول و دوم، یا رسیدن به راحتی و یا تخلّص و دوری از عذاب و ناراحتی است. و بنابراین مقصد و مقصود رسیدن به مُشتهای نفس است، و توجه به خداوند سبحانه برای حصول اشتهای نفسانی است. و در این صورت خداوند واسطه‌ای برای کامیابی و امیال نفسانی قرار گرفته است. و معلوم است که واسطه از جهت نفس وساطت، مقصود اصلی نیست، بلکه مقصودِ عَرَضی و تَبَعی است، و علی‌هذا چنین عبادتی حقیقتاً برای خدا نیست، بلکه برای وصول به مُشتهیات نفسانی است، ولیکن حقّ عبادت که برای حقّ است حقّاً همان قسم سوم است، که طالبان ولایت بر آن و تیره تمشّی دارند.

روایاتی در باب اقسام عبادت

روایت امام صادق: عبادت عبید، اجراء، احرار

محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از

پدرش، از ابن محبوب، از جمیل، از هارون بن خارجه، از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که:

قال: إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ؛ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ؛ فَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.^۱

«عبادت کنندگان بر سه گروه تقسیم می شوند: گروهی خداوند عز و جل را از روی ترس عبادت می کنند، این عبادت بندگان است؛ و گروهی خداوند تبارک و تعالی را از روی خواستن مزد و پاداش و ثواب عبادت می کنند، و این عبادت اجیران است؛ و گروهی خداوند عز و جل را از روی محبت عبادت می کنند، و این عبادت آزادگان است، و این با فضیلت ترین اقسام عبادت است.»

روایت امیرالمؤمنین: عبادت تجار، عید، احرار

و در نهج البلاغه وارد است:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ؛ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.^۲

«دسته ای از مردم، خدای را از روی رغبت به ثواب و میل به پاداش عبادت می کنند، این عبادت تاجران است؛ و دسته ای از مردم خدای را از روی ترس عبادت می کنند، این عبادت بندگان است؛ و دسته ای از مردم خدای را از روی شکر عبادت می کنند، این عبادت آزادگان است.»

روایت امام صادق: عبادت حریمان، عید،

کریمان

صدوق در خصال با سند متصل خود از یونس

بن ظبیان آورده است که:

قال: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ النَّاسَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ: فَطَبِيقَةُ يَعْبُدُونَهُ رَغْبَةً فِي ثَوَابِهِ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْحُرِّصَاءِ وَهُوَ الطَّمَعُ؛ وَآخَرُونَ يَعْبُدُونَهُ فَرَقًا مِنَ النَّارِ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَهِيَ الرَّهْبَةُ؛ وَلِكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَجَلَّ؛ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ وَهُوَ الْأَمْنُ؛ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَهُمْ مِّنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ﴾،^۳ وَلِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾،^۴ فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهُ أَحَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ مِنَ الْأَمِينِينَ.^۵

«حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام فرمودند: مردم خداوند عز و جل را بر سه طریق عبادت می نمایند: یک طبقه از مردم خداوند را به جهت رغبت به ثواب و پاداش عبادت می کنند، و این عبادت حریمان است که طمع دارند؛ و طبقه دیگر از مردم، خداوند را به جهت دوری از آتش عبادت می کنند، و این عبادت بندگان است»

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۴.

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۱۰.

۳. سوره نمل (۲۷) آیه ۸۹.

۴. آل عمران (۳) آیه ۳۱.

۵. الخصال، ج ۱، ص ۱۸۸.

که از روی ترس است. ولیکن من خداوند را از روی محبت عبادت می‌کنم، و این عبادت کریمان است و این مقام امن است. زیرا که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: ﴿این طبقه از مردم در آن روز بازپسین و قیامت از فزع در ایمنی هستند﴾ و نیز به علت آنکه خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: ﴿ای پیغمبر! بگو اگر شما مردم به خدا محبت دارید، باید از من پیروی کنید، تا خدا نیز به شما محبت داشته باشد و گناهان شما را ببامزد﴾ و بنابراین هر کس که خدا را دوست داشته باشد، خداوند عزّ و جلّ نیز او را دوست دارد، و هر کس که خدا او را دوست داشته باشد از اهل امن و امان خواهد بود.»

تأثیر ازدیاد عبادت در ازدیاد توجه و حصول

یقین و معرفت

باری، چون عبادت حقیقی بدون توجه به خداوند غیر معقول است، بنابراین پیوسته در اثر ازدیاد عبادت، زیادی توجه پیدا می‌شود، تا کم‌کم این توجّهات متراکم شده و برای نفس به صورت ملکه در می‌آید و مورث یقین و معرفت و شهود می‌شود. و این اصل کلی علاوه بر آنکه از آیات و روایات شواهد بسیاری دارد، اعتبار عقلی نیز مساعد آن است؛ چون محبت و اشتیاق به هر چیزی، موجب توجه و دل بستگی به آن چیز می‌گردد، و این توجه که نفس عمل است، آن اشتیاق و محبت را در دل پابرجا و ثابت می‌کند، و این ثبات که علم است، موجب تأکد ثبوت آن چیز در دل می‌گردد، و چون آن چیز مؤکداً در دل نشست و به صورت ملکه درآمد، ظهوراتش پیدا می‌شود و تمام آثار و خواصّش پدیدار می‌گردد.

تا رفته‌رفته شخص عابد و متوجه به محبوب

حقیقی و معبود واقعی، پروردگارش را مشاهده می‌کند و او را می‌شناسد و نیز خود را و تمام موجودات را به خدا و با خدا می‌شناسد، و در این حال توجه عبادی به جای خود نشسته و در محلّ خود استقرار می‌یابد؛ زیرا که تا عبادت طوری نشود که معبود را مشهوداً و وجداناً و حضوراً ببیند، آن عبادت صورت تصویری‌ای بیش نیست، و حقّ عبادتِ معبود نیست، زیرا که معبود او یک صورت فکریّه و ذهنیّه محدود است، و مطابق آن صورت نیز در خارج متوهم و محدود است، و آن معبود حقیقی و مقصود اصلی نیست، آن غیر مقصود است.

البته این گونه عبادت باید به هیچ وجه مورد قبول حق تعالی واقع نشود، ولیکن از فضل و رحمت، حق آن را پذیرفته است.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾^۱ «و اگر فضل و رحمت واسعه و زائده خداوند بر شما نبود هیچ‌گاه یک نفر از شما پاک و پاکیزه نمی‌شد.»

عبادت عارفان به ذات حقیقی پروردگار به

نحو حضوری و شهودی

و اما عارفان به خدا و مقربان حریم مقدّس او

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۲۱.

هیچ‌گاه خدا را با مفهوم فکری و صورت تخیلی
 ذهنی عبادت نمی‌کنند، و هیچ‌گاه مطابق خارجی
 همان مفهوم را نمی‌پرستند، بلکه عبادت آنان به ذات
 حقیقی و واقعی پروردگارشان **جَلَّتْ عَظْمَتُهُ تَعَلَّقَ**
 می‌گیرد، و حضوراً و شهوداً خدا را می‌خوانند،
﴿سُبِّحْنَ اللَّهُ عَمَّا يَصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ
أَلْمُخَلَّصِينَ﴾^۱؛ و راه وصول به این مطلب،
 تمکن ذکر خداست در دل.

﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾^۲ «خداوند را یاد کنید، همچنان‌که پدران

خود را یاد می‌کنید! بلکه از یاد پدران خود نیز خداوند را بیشتر یاد کنید.»^۳

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. سوره صفات (۳۷) آیه ۱۵۹ و ۱۶۰.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۲۰۰.

۳. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۳. (علامه طهرانی)

فصل سوّم: انقطاع از غیر خدا در سفر حج

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

چشم پوشی از غیر خدا برای رسیدن به مقصود

”آیه مبارکه:

﴿وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾^۱ «و یکسره منقطع به سوی خدا باش و از همه چیزها بیز و بدو

بپیوندا!»

به این امر دلالت دارد که: عازم سفر حرم خدا

باید از هر چیز جز خدا و جز رضای خدا چشم

بپوشد، و راه اخلاص بیوید، و جز وجه خدا و

رضای او هیچ نجوید، وگرنه به منزل مقصود

نمی رسد.^۲»

لزوم خالی کردن فکر از تعلقات دنیوی در سفر

حج

۱. سوره مزمل (۷۳) آیه ۸.

۲. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۲. (علامه طهرانی)

”وقتی که انسان برای حج می آید، باید فکر خود را از متعلقات خود در موطن به کلّ خالی کند و همه را کنار بگذارد؛ کأنّ تنها خود او در دنیا است، و بعد به سمت آن مقصود و مبدأش می آید که خود را متصل کند. و اتّصال شرایطی دارد؛ تا باطن گرفتار خواب و خیال و تصوّرات باشد، انسان صدمرتبه هم حج انجام ندهد اتّصال برقرار نمی شود! اتّصال شرایط دارد، مقرّرات دارد، مبانی دارد و باید طبق آنها عمل شود.“^۱

حکایتی دقیق در تصحیح دیدگاه حجاج از

رفتن به حج

”در اولین سفری که ما به حج مشرف شدیم و من حدود هفده سال یا کمتر داشتم، در آن شب اوّلی که در مدینه وارد شدیم به اتّفاق اخوی و بعضی دیگر با مرحوم آقا به بیرون رفته بودیم. وقتی مراجعت کردیم، آن عده ای که در آنجا بودند - اتفاقاً همه هم از افراد سرشناس و مسئولین هیئات و افراد موجه

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیة الله طهرانی)

بودند - داشتند با هم بحث می‌کردند و در عالم و فضای فکری خودشان درباره مسئله‌ای صحبت می‌کردند. وقتی که مرحوم آقا برگشتند و نشستند، یکی از آنها گفت:

آقا، ما الآن داشتیم راجع به مطلبی با هم صحبت می‌کردیم و هر کدام از رفقا و دوستان مطلبی به نظرش رسید، حال گفتیم این مسئله را به شما عرضه کنیم و ببینیم که شما در این قضیه چه نظری دارید؟

ایشان سکوت کردند و علامت رضا دادند که ادامه بدهید. آن شخص گفت:

ما همه در این مسئله متفق بودیم که بالأخره این سفری که پیش آمده است، سفری است که طبعاً یک ماه طول خواهد کشید و ما در این سفر از زن و بچه و افراد و متعلقین دور شده‌ایم، چه‌بسا حتی کسب و کار را کنار گذاشته‌ایم یا به حداقل رسانده‌ایم، برای این سفر صرف مال و خرج کرده‌ایم و طبعاً این مال هم مجان به‌دست نیامده است، بالأخره برای آن صرف عمر و وقت شده است. ما می‌خواستیم ببینیم چه کنیم که حداکثر استفاده را از این مسائلی که پیش آمده - از جلای وطن، بعد سفر، مدت طولانی مسافرت و مخارج و سایر اموری که طبعاً در این سفر هست - حداکثر استفاده را در اینجا بکنیم؟^۱

وقتی آن آقا خوب صحبت‌هایش را کرد و خیلی هم قشنگ صحبت کرد و توانست مطلب را آن‌طور که باید و شاید جا بیندازد و شاید هم یک قدری به خاطر این خرج‌های سرسام‌آور و سر به فلک کشیده‌ای که برای یک حج انجام داده است، رقت قلبی ایجاد کند،... مرحوم آقا یک خُرده به اینها نگاه کردند که چه بگویند؟!

ببینید، عارف و یک ولی الهی نمی‌گذارد که انسان متوقف و همین‌طور در یک حد بماند! ایشان

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۷۷. (آیه‌الله طهرانی)

می‌توانستند با پاسخ‌های دیگری جواب اینها را بدهند که دل اینها را هم به دست بیاورند و اینها را شاد و شنگول و مست کنند؛ ولی عارف همیشه می‌خواهد دست بالا را بگیرد و بالاترین را اختیار کند و از آن سفره‌ای که بر سر آن نشسته برای افرادش هم مائده بگذارد و بگوید: شما هم بر سر سفره ما بیایید، کجا دارید می‌روید؟ جاهای دیگر برایتان چرتکه می‌اندازند و حساب و کتاب می‌کنند که این قدر خرج کردی، لذا برو این قدر طواف و این قدر عمره انجام بده و هر روز هم برو! چون کاری ندارد، پنج ریال می‌دهی، ماشین می‌گیری و به مسجد تنعیم می‌روی، احرام می‌بندی و می‌آیی؛ یک طواف انجام می‌دهی و دوباره فردا هم انجام می‌دهی و دوباره فردا هم انجام می‌دهی!

^۱. این را رفقا بدانند که در یک ماه، دو احرام کراهت شدید دارد و قبل از ده روز هم باطل است؛ یعنی باید بین دو احرام ده روز فاصله باشد، مگر اینکه در دو ماه پشت سر هم باشد که یک احرام مربوط به این ماه باشد و احرام دیگر هم مربوط به ماه دیگر. ولی الآن می‌روند انجام می‌دهند و [این صحیح] نیست! قبل از یک ماه کراهت شدید دارد.* (آیه‌الله طهرانی) * رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۷ - ۳۱۰. هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر درباره این مطلب رجوع شود به رساله عمره مفره.

این مکتب، مکتبِ بالاترین است و مکتبی است
که می‌گوید: حالا که تو یک‌هم‌چنین خدا و
یک‌هم‌چنین راه و مسیری داری، بیا بالاترش را
انتخاب کن؛ چرا در آن مراتب پایین گیر کردی؟
مرحوم آقا شروع به صحبت کردند و گفتند:

رفقا، ما حالا می‌آییم یک حساب سر انگشتی می‌کنیم تا بعد ببینیم باید پاسخ این سؤال
شما را چه بدهیم؟
اولاً راجع به اینکه از شهر و دیار و بر و بچه‌های خود فاصله گرفته‌ایم، باید گفت:
چقدر برای ما اتفاق افتاده است که به‌خاطر کار و کاسبی یا به‌خاطر تفریح و تفرّج
و گردش از زن و بچه فاصله گرفته‌ایم؟ **إلی‌ماشاءالله!**^۱

إلی‌ماشاءالله به کشورهای دیگر رفته‌ایم تا جنس بیاوریم و تجارت و خرید کنیم یا
به‌خاطر تفریح و تفرّج و کسب علم و... بالأخره از زن و بچه فاصله گرفته‌ایم و
دور شده‌ایم. اما اینها را هیچ به‌حساب خدا نمی‌گذاریم و نمی‌گوییم: «خدایا، ما رفتیم
در ژان که فلان جنس را بیاوریم و از زن و بچه دور شدیم! خدایا ببخشید، دیگر
چاره نداریم!» خدا می‌گوید: «اصلاً نرو، در همان‌جا باش و به همان مقدار لقمه
نان اکتفا کن؛ نمی‌خواهد بروی آنجا تجارت کنی!» چون در اینجا خودمان یک
چیزمان می‌شود، لذا آن را به حساب نمی‌آوریم؛ اما حالا که به مگه می‌آییم، این را
به‌حساب می‌آوریم! آنجا که خودمان دلمان می‌خواهد به یک کشور دیگر برویم تا
فلان دستگاه را وارد کنیم یا فلان جنس را بیاوریم، آنها را هیچ به آن حساب
نمی‌گیریم که: خدایا فلان! چون خدا می‌داند که دیگر آن را به‌خاطر من نکردی؛
بلکه به‌خاطر پول در آوردن خودت کردی! لذا به حساب ما نگذار. چرا ما آنجا خدا
را به‌حساب نیاوردیم؟

بعد فرمودند:

حالا می‌گوییم خرج کرده‌ایم! اما چه خرج‌هایی در زندگی کردیم که اصلاً ضروری
هم نبوده است؛ این همه خرج‌ها، این همه برّج‌ها، این همه مسائل که برای ما اتفاق
می‌افتد که اگر بخواهید خرج یک حج را با آنها مقایسه کنید، اصلاً یک‌صدم آنها هم
به‌حساب نمی‌آید! ولی ما آمدیم نسبت به آنها پول برداشتیم. و همین‌طور راجع به
کیفیت زندگی و امثال‌ذلک.

بعد گفتند:

حالا چه شد که موقع آمدن به مگه می‌شود، تمام اینها را لیست می‌کنیم: «خدایا از
زن و بچه‌مان جدا شدیم، خدایا از شهر و دیارمان جدا شدیم، خدایا از اجتماعمان
جدا شدیم، خدایا در مغازه و دفترمان را بستیم - البته خیلی‌ها هم نبستند و شاگرد
دارند؛ خدایا این مقدار خرج کردیم و الآن داریم برای تو صرف می‌کنیم و...!»
خدا می‌خندد و می‌گوید: تو صد برابرش را جای دیگر صرف کردی اما به‌حساب
ما نگذاشتی، ولی حالا که دو زار برای مگه خرج کردی، می‌گویی خدایا ما خرج
کردیم و از زن و بچه دور شدیم و چه‌کار کردیم؟!
ایشان یک ربع، بیست دقیقه، نیم ساعت صحبت

کردند و همه خلع سلاح شدند و گفتند: «عجب، ما
اصلاً کاری نکرده‌ایم! ما با این سنّ بالا این همه در

^۱ . چون بالأخره آنها افرادی اهل تجارت و اهل این طرف و آن طرف رفتن
بودند.

عمرمان مسائل و مطالب داشتیم، این همه خرج‌ها کردیم و این همه این طرف و آن طرف رفتیم!» بعد ایشان فرمودند:

حالا که این‌طور است، پس بیاییم واقع را به خدا عرضه کنیم و بگوییم: خدایا ما هیچ هستیم، ما پوچ هستیم، نه خرجی کردیم، نه از زن و بچه جدا شدیم، نه دفتر و دستکمان را بستیم و نه کار شاق دیگری که مستحق عرضه کردن است در اینجا انجام دادیم! خدایا با دست خالی آمده‌ایم و اگر پولی هم خرج کرده‌ایم تو داده‌ای، و اراده‌اش را هم تو داده‌ای!

بعد ایشان فرمودند:

آیا شما آمدن اینجا را توفیق خدا نمی‌دانید؟ چند نفر را در شُرکا و هم‌سلاک‌هایتان در تجارت و فنون مختلف سراغ دارید که می‌توانند به مگه بیایند اما نمی‌آیند و خدا به آنها توفیق نداده است؟

گفتند: «إلیٰ ماشاءالله!» بسیار افراد ثروتمند و صحیح و سالم و بدون هیچ مشکلی هستند که هزارجا می‌روند و هزار کوفت و این چیزها در این طرف و آن طرف می‌خورند، اما این فریضة الهی و این مسئله فوق‌العاده مهم و ضروری و حیاتی در زندگی را انجام نمی‌دهند و می‌گویند: «برویم پولش را به فلان بدهیم؟!» توجه کردید؟! ایشان فرمودند:

پس این توفیقی که الآن خدا به شما داده و از میان آن افراد شما آمده‌اید، [جای شکر ندارد]؟! آیا خدا نمی‌توانست شما را هم مثل آنها در شهر و خانه‌تان نگه دارد؟! اگر همین‌قدر اراده می‌رفت، چه کار می‌کردید؟ می‌گفتید: امسال حوصله ندارم به مگه بروم، حالا ببینیم سال دیگر می‌شود یا نمی‌شود؛ فعلاً

امسال حالش را نداریم! درحالتی که نه مرضی دارید،
نه علّتی دارید، نه مشکلی دارید، هیچ ندارید. آیا
می‌شد یا نمی‌شد؟

گفتند: «بله، می‌شد.» فرمودند:

پس اینکه شما راه افتاده و به اینجا آمده‌اید، هیچ فکر نمی‌کنید یک دست غیبی شما
را از خانه و زندگی و کارتان سُر داده و هُل داده و حرکت داده است و اشتیاق ایجاد
کرده است که یک ماه بیا بیرون، یک ماه بیا چیزهای دیگر را ببین!

دعوت به تماشای کعبه و مقایسهٔ حسّ آن با

تجربیات دنیوی

یک عمر در مغازه و خیابان کذا و بالای شهر و
پایین شهر و افراد مختلف و دفتر و دستک و حساب
و کتاب و بانک و چک و سفته بودی، حال یک ماه
از این فضا خارج شو و ببین چه می‌بینی! یک ماه از
این فضا خارج شو و این پوسته و لباسی را که به تنت
کردی بیرون بینداز و لباس دیگر را بپوش و یک ماه
از آنچه دور خودت در هواها و تصوّرات و توّهّمات
قرار دادی، خارج شو! بابا، نمی‌میری! خاطر جمع و
صحیح و سالم به شهر و دیارت برمی‌گردی.

بلند شو بیا ببین این طرف چه خبر است؛ یک نگاه
به کعبه بکن آن وقت ببین با خیابان‌ها و
آسمان‌خراش‌های طهران فرق می‌کند یا نمی‌کند؟
تفاوت دارد یا ندارد؟! یک نگاه به آن دو کوه صفا و

مروه بکن، آن وقت بین با این پارک‌هایی که صبح و شب می‌رفتی و قدم می‌زدی و ورزش می‌کردی تفاوت دارد یا ندارد؟! یک نگاه به صحرا و کوه عرفات و شب مشعر بکن، آن وقت بگو با این شب‌هایی که ماشین برمی‌داشتی و در خیابان بالای طهران می‌گشتی فرق دارد یا ندارد؟! فرقی کجاست؟ یک نگاه به آن فضای منا بکن، آن وقت بین با این گردش‌های شمال در دریای مازندران مختلف و متفاوت است یا نیست؟ بین چه اختلاف و چه فرقی می‌بینی؟ حسّی که اینجا داری را با حسّی که در آنجا داری مقایسه کن، بین چه اختلاف و امتیازی در این دو حس برایت پیدا می‌شود؟ بلکه با این احساس یک تکانی بخوری، بلکه یک چیزی گرت بیاید و یک حرکتی بکنی و همه‌اش در آن فضای پارک و بالای طهران و شمال و جنوب نمایی! بیا این طرف را هم بین، کوه عرفات و صحرای مشعر را هم بین، سنگ زدن به شیطان و رمی جمار را هم بین، شب مشعر و شب‌های ماندن در منا را هم بین؛ بین اینجا یک چیزهایی دیگر ممکن است باشد که

از آن خبر نداری!^۱

دست خالی بودن بنده و عنایت و لطف

پروردگار

”بعد ایشان فرمودند:

پس ما چه کار کرده و چه رنج و مسئله‌ای را تحمّل کرده‌ایم؟! چه تعلّقی در اینجا گرفته شده که بخواهیم آن به حساب بیاوریم؟! هیچ، دستمان خالی و صفر است و هیچ عوضی در اینجا نداریم تا بخواهیم از خدا معوّضی را تقاضا کنیم! با دست خالی آمده‌ایم و فقط تقاضای عنایت و لطف از آن طرف داریم، همین! از یک طرف جیب خالی و فقر محض، و از آن طرف غنی بالذات که بحر کرم متلاطم او حدّ و انتها ندارد. مسئله این است.

در دیدگاه ماده و ماده‌گرایی برای انسان در قبال

عنایت و لطف پروردگار حساب و کتاب قائل هستند؛

اما در دیدگاه توحید و اهل معرفت انسان جایی ندارد

تا اینکه بخواهد متاع خود را در این بازار عرضه کند!

مگر عبد از پیش خودش چیزی دارد؟! مگر عبد

دفترچه بانکی دارد که بخواهد از حساب خودش

بردارد؟! مگر بنده چه دارد که بخواهد آن را عرضه

کند؟! عبد چه دارد؟! صفر و صفر و صفر، هیچ

ندارد! حالا که هیچ ندارد، با این دیدگاه به خدای

خودش رو می‌آورد که: خدایا، من هیچ ندارم، هیچ

نیستم و چیزی ندارم که عرضه کنم.

آن وقت با این کیفیت شما می‌بینید که در روحيّه

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۶، جلسه ۸.
(آیة‌الله طهرانی)

و حال بنده تأثیر می‌گذارد؛ حال استکانت و فقر را بالا می‌برد و هرچه بالاتر برود، عنایت و کرامت و لطف پروردگار در آنجا بیشتر و اضافه می‌شود.

وقتی که استاد دارد سرِ کلاس درس می‌دهد، به شاگردانش نگاه می‌کند که کدام شاگرد طلبش بیشتر است و نسبت به استاد خاضع‌تر و خاشع‌تر است و خود را محتاج‌تر عرضه می‌کند. آیا استاد نسبت به آن شاگردی که فخر می‌فروشد، نظر می‌اندازد؟ می‌گوید: «برو پی کارت!» آیا نسبت به شاگردی که می‌گوید: «آقا، این چیزها را من بلد هستم» نظر می‌کند؟ آیا نسبت به شاگردی که می‌گوید: «من پدرم فلان‌الدوله است» نظر می‌کند؟ خیر، به او کاری ندارد و توجه نمی‌کند؛ چرا؟ چون کلاس درس، کلاس اعطای معرفت و علم است و انسان باید در حال علم آن فقر و بضاعت اصلی را داشته باشد تا اینکه بتواند استفاده کند؛ و الاً اگر بگوید: «من دارم!» استاد می‌گوید: «داری دیگر! پس برو، چه می‌خواهی؟»

این دیدگاه، دیدگاه اهل توحید و دیدگاه

عبودیت است؛ دیدگاهی که تمام مسائل را از روی جنبه روحی و نورانی آن مورد توجه قرار می‌دهد. نمازی را که می‌خواهد بخواند باید چگونه بخواند تا آن جنبه در آن رعایت شود؟ روزه‌ای را که می‌خواهد بگیرد باید چگونه بگیرد که آن جنبه در آن رعایت شود؟ حج و انفاقی را که می‌خواهد انجام بدهد باید چگونه انجام بدهد؟ باید در همه اینها آن جنبه باشد تا این مسئله در آن انجام بشود؛ برخلاف دیدگاه مادی. بنابراین در مسائل سیاسی و اجتماعی و حکومتی، در همه اینها آن دیدگاه توحید حاکم است.^۱

”چند سال پیش به یک سفر عمره رفته بودم و در آن کاروانی که بودیم عده‌ای از علما و بزرگان و جوه هم بودند. ما هم به‌طور ناشناس برای خودمان در کناری نشسته بودیم؛ چون با همین لباس سفید عربی بودیم و کسی مطلع نبود که ما هم جزء همین طلبه‌ها هستیم.

عجیب است که همین سؤال در آنجا مطرح شد!

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۷۷. (آیه‌الله طهرانی)

منتها آنجا افراد بیشتری - شاید حدود صد نفر - بودند. طبعاً همه به یکدیگر تعارف کردند و یکی از آنها که بسیار از دیگران نسبت به بعضی از مسائل امتیاز و ترجیح داشت شروع کرد به گفتن:

باید در اینجا زیاد طواف کنید و انسان باید حدّاکثر استفاده را بکند. این پول‌هایی که شما دارید خرج می‌کنید را مفتی به‌دست نیآورده‌اید، لذا باید کاری بکنید که بعد احساس پشیمانی نکنید و...!

طبعاً حرف‌هایی که در آنجا مطرح شد در همان

حدّی بود که بیش از آن هم توقّعی نبود. گفتم: ای

پدرجان، جای خالی که در جلسه آن شب ما از شما

چه شنیدیم و چه دیدیم و الآن داریم چه می‌بینیم و

چه می‌شنویم! ^۱

تصحیح دیدگاه افراد در انجام اعمال حج

”سؤال: من می‌بینم خب ما آنجا اعمالی انجام

داده‌ایم برای خودمان، باز به آن صورت، خودمان

انگار که نمی‌دانیم باز چه کرده‌ایم. از دیدگاه شما

می‌خواستیم بدانیم حجی که ما رفتیم ان شاء الله به

چه صورت است؟

جواب: ببینید، ما هرچه هم که هرکاری انجام

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۷۷. (آیه‌الله طهرانی)

داده باشیم، نمی‌توانیم این کار را در مقابل الطاف الهی و عنایات الهی، این کار را عرضه کنیم. شما هرچه هم که کارتان بهتر باشد و خلوص نیتان بیشتر باشد، باز قابل عرضه نیست. این خلوص نیت را از کجا آوردید و این صفای باطن و عمل و توفیق، مگر غیر از عنایت پروردگار و لطف پروردگار است؟ پس چطور ما بخواهیم در اینجا بگوییم: «خدایا این کاری را که ما انجام دادیم و این عملی که انجام دادیم، آیا مورد قبول تو هست یا نه؟» یعنی برای یک بنده جای این سؤال نیست که بیاید عملی را انجام بدهد و بعد ببیند که آیا این عملش را خدا پذیرفته یا نپذیرفته.

وظیفه سالک در مقام عبودیت، انجام کار خود

و عدم فکر به قبولی آن

سالک در مقام عبودیت باید کار خودش را انجام بدهد، همین! دیگر به فکر این افتادن که آیا این قبول شده یا قبول نشده، دور از شرط بندگی است و دور از شرط ادب است؛ که انسان مایه را از کس دیگری بگیرد بعد بیاید در مقابل او عرض اندام کند. مثل اینکه فرض بکنید که یک شخصی بیاید به

مهمانی فردی، به مهمانی کسی بیاید و او قبلاً آمده باشد و پول این مخارج، این مسائل [را] از او بگیرد و بعد بیاید این به رخ او بکشد که: «بین ما چه زحمتی کشیدیم، ما چه کار کردیم!» درست شد؟ پول وقتی که از اوست، وقتی که مخارج از شخص دیگری است، دیگر عرضه داشتن این متاع در قبال او، این کم لطفی است.

هر عمل خالصی را که ما انجام بدهیم و هر نیتی را که ما در اینجا، نیت پاکی را داشته باشیم، باید از جانب او بدانیم، نه اینکه برای خود سهمی در اینجا در نظر بگیریم. اینکه ما بیاییم و بگوییم که: «خدایا عمل من در اینجا موجب تقرب شده یا نه؟ عمل من در اینجا چقدر خوب بوده یا نه؟» این مثل این می ماند که بگوییم: «خدایا چقدر از لطف تو شامل حال من شده است!» وقتی که خدا لطف کند، که انسان دیگر نباید سؤال بکند و بهتر است انسان این مسائل را به او منتسب کند و به او برگرداند و بگوید: «خدایا ما هیچ کار انجام ندادیم. هیچ عملی از ما سر نزده است. ما آمدیم مهمان تو بودیم. اگر کار خوب

کردیم از تو بوده، اگر کوتاهی کردیم از ما بوده و غیر از این هیچ چیزی در ذهن ما وجود ندارد.»

سؤال: من منظورم این است که من آنجا واقعاً اصلاً حس می‌کنم هیچ نکردم. من کوتاهی‌ام را می‌ترسم، چون واقعاً حس می‌کنم که انگار که رفتم و آمدم، هیچ چیز! یعنی آن چیزی که باید آنجا انجام می‌دادم، اصلاً در وجود خودم الآن حس نمی‌کنم. همه‌اش فکر می‌کنم که کوتاهی بوده است. از این فقط می‌ترسم که رفته باشم و آمده باشم، فقط از این؛ نه از لحاظ اینکه کاری انجام داده باشم.

واگذار کردن کوتاهی‌ها به خدا و استمداد از

کرم او

جواب: آن را هم انسان دیگر برحسب مقدار تکلیفی که دارد و برحسب مقدار شعور و ادراکی که دارد، انسان باید به خدا واگذار کند و از کرم او برای کار خودش و برای حال خودش باید امداد داشته باشد. بالأخره حجتی بوده که خداوند قسمت کرده، زیارت بیت الله بوده، تشریف به اعمال بوده، زیارت قبور اولیای خودش بوده، اینها را قسمت کرده. اگر انسان سعی خودش را کرده باشد در آنجا و به آن

مقداری که تکلیفش اقتضا می کند و به آن مقداری که سعه و جودی خودش این را اقتضا می کند انجام داده، دیگر راجع به مسائل دیگرش نباید فکر کند که آیا مورد قبول شده یا نشده، کوتاهی کردم یا نکردم. انسان باید در هر حالی خود را مقصر بداند و خود را کوتاه بداند و فقط توجه و اتکانش باید به کرم او باشد.

حکایت سؤال از معیار قبولی زیارت در سفر

کربلا و پاسخ به آن

در یک سفری که با اتفاق چند نفر از دوستان به کربلا مشرف شده بودیم - از همان طریق شام و اینها بود، چند سال پیش - موقع مراجعت در فرودگاه شام، یکی از همین دوستان که خانمشان هم امسال اهل بیتشان مشرف شده بودند به مکه، ایشان از من پرسیدند: «آقا از کجا بدانیم که این زیارتمان مورد قبول واقع شده یا نشده؟» من یک خنده ای کردم و گفتم: «از کجا معلوم است مورد قبول واقع شده است؟ چه کسی گفته که اصلاً زیارت شما قبول شده است؟!» جا خورد! خیلی، خیلی برایش عجیب بود.

گفت: «یعنی آقا قبول نشده است؟!» گفتم: «خب حالا قبول نشده، شما چه کار می‌کنید؟ اگر امام حسین یا امیرالمؤمنین بیاید بگوید نه، ما زیارت شما را قبول نکردیم!» گفت: «خب هیچی!» گفتم: «خب حالا هم هیچی! حالا هم هیچ! اصلاً چرا باید فکر کنید به اینکه زیارت قبول شده یا قبول نشده؟ مگر ما چه کردیم؟ مگر ما در قبال آن افراد چه کردیم؟»

من الآن از شما یک سؤال می‌کنم: شما را با هواپیما از اینجا با دو ساعت برداشتند بردند آنجا، در بهترین جاها اسکان دادند و بهترین پذیرایی را کردند و آمدید. شما هیچ خبر دارید در سابق، همین صد سال پیش، مردم که می‌رفتند وصیت‌نامه می‌نوشتند؟ نصف اینها که می‌رفتند بر نمی‌گشتند! انواع مرضها، سلها، وباها، بیماری‌های غیر قابل علاج می‌گرفتند. دزدهای سرگردنه آنها را همه را گردن می‌زدند، اموالشان را به غارت می‌بردند. در تمام محله یک حاجی فلان پیدا نمی‌شد! بعد رفتن در آنجا، یک رفتن و آمدن شش ماه طول می‌کشید. التفات کردید؟ اینها اینطوری حج انجام می‌دادند. امام مجتبی علیه السلام ۲۵ مرتبه سفر حج انجام داد از مدینه تا

مکه و اغلب این سفرها با پای پیاده بود. ۹۰ فرسخ بین مکه و مدینه فاصله است. اغلب اینها با پای پیاده بود و شترهای حضرت، این مراکب حضرت، جلوی حضرت می‌رفتند، نه اینکه نداشتند! بیابان مکه و مدینه که در اینجا مثل، فرض بکنید، زمین سبز و چمنزار شمال که نیست! چه منازل ناهموار و چه موقعیت‌های طاقت‌فرسایی وجود داشته است! اینها این‌طور حج را انجام می‌دادند، نه مثل ما. درست شد؟! اگر قرار باشد سؤال بشود که چه کردیم، آنها باید سؤال کنند. ما کجای از مسئله و کجای از قضایا قرار داریم تا اینکه بیاییم و اصلاً تصور این قضیه در ذهن ما قرار بگیرد؟

لزوم توجه همیشگی به قصور خود

همیشه باید به قصور خود توجه کنیم. باید همیشه خود را کوتاه ببینیم؛ نه در حج، همین‌جا. همیشه باید خود را خاکسار بدانند، همیشه باید خود را هیچ بدانند. در ارتباط با دیگران نباید برای خود حساب باز کند. همیشه باید خود را خادم همه بدانند، واقعاً باید بدانند. اگر به اندازه یک سر سوزنی ما در

نفسمان نسبت به دیگران احساس برتری کنیم، در همان جا با مغز به زمین خوردیم! اگر به اندازه سر سوزنی احساس کنیم که مورد توجه هستیم، در همان جا نقطه سقوط ما است و نقطه انانیت و فرعونیت ما در همان جا قرار دارد. بهترین سالک و بهترین عبد، آن عبدی است که واقعاً خود را از همه کمتر بداند و از همه کمتر نشان بدهد، عملاً نشان بدهد.

مقایسه‌ای میان رفتار رفقا با برخی افراد در سفر

کربلا

ما در همین سفری که مشرف شده بودیم برای کربلا، خب دوستان ما حسابشان با بقیّه فرق می‌کند. مردم ببینید، می‌آیند می‌گویند: «زیارت کربلا می‌رویم!» موقعی که می‌خواستند حرکت کنند دسته سینه‌زنی می‌کردند، نوحه می‌خواندند: «حسین جان ما داریم می‌آییم و چه می‌کنیم و فلان می‌کنیم!» اما در آنجا برای نشستن روی صندلی به هم فحش می‌دادند! گفتیم: «نه آن دسته سینه‌زدنتان، نه این کاری که می‌کنید!»

رفقا - حالا ما که هیچی نبودیم - خود رفقا

می ایستادند، این بندگان خدا در خیابان همه که سوار می شدند، تا آن نفر آخر نوبت ما می شد. همه که رفته بودند سوار اتوبوس شده بودند... به رفقا گفته بودم هیچ کس راجع به صندلی اصلاً حرفی نزنند. هر وقت دیدید کسی روی صندلی تان نشسته است، پاشید بیاید عقب. اگر ممکنه بلند شوید بیاید. موقع غذا که می شد، این بندگان خدا آخرین نفری بودند که وارد محل مطعم - و به اصطلاح غذا و اینها - می شدند و اولین نفری بودند که بیرون می آمدند، درست؟! راجع به مسائل دیگر به طوری که اصلاً این خود مأمورین عراقی از همه بیشتر به اینها می رسیدند، می گفتند: «این چیزی که ما از شما داریم می بینیم با آنچه که از...» التفات می کنید؟ یعنی وقتی که این بندگان خدا می گفتند که: «ما آمدیم برای زیارت» درست می گفتند. اطاق، در هر جا، به هر جا اطاق به آنها می دادند، حرف نمی زدند. هر جور وضع اطاق ها بود، حرف نمی زدند. هر جور غذا بود، حرف نمی زدند. هر جور اتوبوس بود، حرف نمی زدند. درست شد! این طور انسان باید باشد، این

قسم انسان باید خود را متواضع ببیند، واقعاً باید ببیند. و اگر این طور باشد، این مسئله در نفس، در همه شئون نفس می آید نفوذ می کند، در همه کارهای انسان و در همه افعال انسان این قضیه می آید خودش را نشان می دهد و واقعاً انسان آن خواهد شد که او می خواهد. اما اگر نه، آمدیم برای خودمان حساب رسیدیم: «آن کار من این بود، خوشم می آید. حالا این کار من فرض بکنید که خوب انجام دادم، الحمد لله! خب بالأخره یک زیارت باحالی کردیم، الحمد لله! بالأخره این کار را انجام دادیم.» اینها مسائلی است که نفس این مسائل را خوش می پندارد و بر آن خوشی، دل خوش می شود، دلخوش.

تفاوت راه موحدین با دیگران در به حساب

نیابوردن اعمال خود

چه کسی می تواند بیاید بگوید که ما قابل هستیم؟
چه کسی می تواند بیاید بگوید ما این طور هستیم؟
من در همان سفری که مشرف شده بودم، یک روز یکی از اساتید خودمان را، از بزرگان را، ما در همان کنار قبرستان دیدیم. ما را برداشتند بردند در منزلشان و حدود سه سال پیش بود. و بسیار... البته فردی

است خیلی متعجب، خیلی اهل مراقبه، اهل چه و چه. یک صحبتی در آنجا شد. این مسئله، مطلبی را که ایشان گفتند این بوده که: «من در عمرم یک کار فقط انجام دادم.» - حالا می‌خواست از خودش تعریف کند بنده خدا، از یک نظر می‌خواست بگوید که ما کاری انجام ندادیم و تمام این کارهای ما معلوم نیست که برای خدا باشد یا نباشد، ولی در همان مورد تعریفی که می‌خواست بکند، در همان جا هم اشکال و تأمل وجود داشت. - ایشان گفت که: «من وقتی که رفتم در مکه، گفتم: خدایا من فقط در همه عمرم یک کار انجام دادم برای تو و آن اینکه شش ماه را شب تا به صبح بیدار بودم برای تو و صبح را تا به شب برای تو روزه گرفتم، شش ماه متوالی من در همه عمرم این کار را برای تو انجام دادم.» من یک خنده‌ای کردم، گفتم: «آقای فلان! ما این کار را هم انجام ندادیم. پس ما خیال و پرونده‌مان صافِ صاف است، هیچ اصلاً در آن نیست که عرضه بداریم!» او متوجه نشد من چه می‌گویم و مقصودم چه است. من می‌خواستم به او این را بگویم که: «این کار تو

هم توفیقش از کجا آمده که تو داری به خدا عرضه می‌داری؟ اگر یک شب باعث می‌شد خدا تو بخوابی، آن وقت می‌توانستی الآن این حرف را بزنی؟ اگر تو در این شش ماه مریض می‌شدی، آنوقت می‌آمدی در اینجا افتخار کنی و پُز بدی برای اینکه: من خدایا شش ماه چه کردم؟» پس هم قدرتش را او داده، هم موانع را او برطرف کرده، هم توفیقش را او داده، آن وقت ما بیاییم این را در قبال خدا عرضه بداریم: «خدایا شش ماه ما شب‌ها را تا به صبح بیدار بودیم و صبحها را هم تا به شب روزه داشتیم، ما این کار را انجام دادیم!» نه!

اگر هم انجام دادی، نباید اصلاً در فکر ت بیاید، اصلاً نباید به ذهنت بیاید یک‌هم‌چنین کاری انجام دادی. بله؟! این راهی را که موحدین و اولیا و اهل توحید نشان داده‌اند این است فرقتش. فرق این راه با بقیه در این است که اهل توحید همه را به خدا واگذار می‌کنند و خود برای خود چیزی بر نمی‌دارند.^۱

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
^۶. (آیه‌الله طهرانی)

”آنچه در موقع احرام و طواف و در مسجدالحرام و به طور کلی، در یک بینش کلی برای یک زائر بیت‌الله مهم است، این است که دیگر در آنجا واقعاً برای خود حساب باز نکند! از این حساب‌هایی که در این دنیا بوده و توقّعاتی که در نفس خود پرورانده و با آن توقّعات زندگی کرده است؛ توقّع دارد به او سلام کنند، توقّع احترام دارد، توقّع دارد وقتی که می‌آید بلند شوند و به او جا بدهند تا بنشیند، توقّع دارد وقتی که می‌آید، راه را باز کنند؛ واقعاً تمام این توقّعات خیالی و پوچ و بی‌ارزش را کنار بگذارد! اولیای الهی و سُلّاک و زائرین واقعی بیت‌الله بودند که [تمام این توقّعات را کنار گذاشتند.]“^۱

غیرت الهی و عدم پذیرش غیر از جنبه وحدت

و عبودیت در حج

”خدا می‌گوید: به اندازه ذره^۲ مثقالی غیرت من اجازه نمی‌دهد که غیر از جنبه وحدت که همان مقام ذلّت و تذلّل و عبودیت است، چیزی بخواهد در

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

^۲ . (آیه الله طهرانی)

اینجا تسرّی پیدا بکند! به هیچ وجه! وقتی که به حج می آید باید تنها بیایی؛ نه اینکه پنجاه نفر دور و برت را بگیرند و با سلام و صلوات به عنوان مرجع عظمای دینی وارد شوید! این حج نیست، این شیطنت است! همهٔ اینها تخیل است؛ اینها وارد شدن در هوی و هوس و ورود در جهنّم است؛ جهنّم تخیلات و جهنّم اینت‌ها! باید تنها به حج بیایی؛ حالا رفیق هم با تو می آید بیاید، ولی تو باید در این حج تنها باشی و نباید کس دیگر را با خودت بیاوری. یعنی نباید در قلبت کس دیگری را بیاوری؛ اینجا مقام، مقام عزّت است؛ اینجا مقام، مقام غیرت است؛ اینجا مقام، مقام کبریائیّت است؛ اینجا مقام، مقامی است که غیر را نمی پذیرد و غیر را بر نمی گزیند؛ فقط او باید باقی بماند!

خاطره‌ای از یک سفر حج و مشکلات عجیب

آن

تقریباً دو سال پیش بود که خداوند به ما توفیق داد و با اهل بیت به حج مشرف شدیم. و طبعاً مسائل و مشکلاتی بود که خیلی از رفقا - خدا إن شاء الله حفظشان کند - در صدد برآمدند که این مشکلات را

برطرف کند. وقتی که ما سوار شده بودیم و داشتیم به سوریه می‌رفتیم که از آنجا به جدّه برویم، من رو کردم به اهل بیت و گفتم: ببین، ابراهیم با اسماعیل می‌آید یک حج انجام می‌دهد، یک حج هم ما داریم انجام می‌دهیم؛ گرچه این مسائلی که ما گفتیم، مسائل حق و واقعی بود و همه‌کار به دست خدا است و به دست انسان نیست، اما خدا می‌خواست به ما نشان بدهد و این مسائل به جان ما بنشیند.

همان‌جا به ذهن من خطور کرد که برای این راه و مسیری که داریم به سمت حرم مقصود و معبود می‌رویم، مسائل و مطالبی در پیش است؛ در بسته و بالجمله به شما عرض کنم که کار ما به نحوی واقع شده بود که ما از یک دقیقه بعد از خودمان خبر نداشتیم که چه خواهد شد! در آن شبی که داشتیم از بالای مدینه می‌گذشتیم و به سمت جدّه می‌رفتیم - مسیر شام به جدّه از بالای مدینه می‌گذرد - من به این کلام حضرت سیدالشهدا علیه السّلام رسیدم:

کلام سیدالشهدا در مورد اختلاف تدبیر الهی

إلهی إنَّ اختلافَ تدبیرکَ و سرعةَ طَوائِ مَقادیرکَ مَنعَا عِبَادکَ العارِفینَ بِکَ عن

«خدایا، اختلاف تدبیر تو و وحدت در تدبیری که مختصّ به ذات تو است، و سرعت پیچیدگی مقام قضا و قدر تو و مقادیر تو برای نزول حکم مُبرمت در عالم کثرات (یعنی از یک طرف، اختلاف در تدبیر که ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾،^۲ امروز این و

فردا آن؛ و از طرف دیگر، کثرت آن مقادیر و عالم تصادمات و تصادفات و عالم زد و خوردهای در قضاء کلی و نزولش در تقدیرهای متضاد و متشابه برای تأثیر در عالم کثرات) این قدر زیاد است که موجب می‌شود از یک طرف، آن افرادی که به تو عرفان و معرفت دارند، از آن عطاء و موهبتی که تو به آنها روا داشتی، دل‌خوش و خاطر جمع نشوند؛ و از طرف دیگر، اگر نظر لطف خودت را از آنها برگرداندی، از تو مأیوس نباشند.»

اینجا است که واقعاً باید بدن همه ما بلرزد، و

واقعاً باید به موقعیت خودمان برسیم که هیچ امیدی

را در خود احساس نکنیم؛ و از طرف دیگر، نسبت

به رحمت پروردگار هم مأیوس نباشیم.

اگر خدای نکرده از روی بی‌التفاتی به شخصی

نظر بیندازیم، چه بسا فردا همان بیاید و همچون گلی

که خود را ذلیل و متواضع قرار داده است، تبدیل به

گلی بشود شاهدِ بازاری؛ و آن شخصِ خاطی به قعر

جهنّم و درّه هلاکت سقوط کند! سالک باید این حال

را همیشه داشته باشد؛ این واقعیت است، شوخی

نیست! من با چشم خودم دیدم افرادی را که دیگران

را تعیب می‌کردند و در آن تعیب هم حق داشتند،

نه اینکه ناحق بودند، ولی نکته‌ای که آنها فراموش

۱. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۸، فرازی از دعای امام حسین علیه السّلام در روز عرفة.

۲. سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱:

«هر روز خداوند در اراده خاص و شأن جدیدی است.»

کرده بودند این بود که اگر او عیب دارد تو هم بی عیب نیستی! بله، درست تعیب می‌کرد، درست تنقید می‌کرد - البته بعضی‌هایش هم اشتباه بود - ولی کسی که متوجه این حالت باشد، با احتیاط قدم برمی‌دارد! این‌طور نیست که شمشیری را به دست بگیرد و همه را از دم تیغ انتقاد و تعیب بگذراند؛ روزی خواهد رسید که خداوند متعال ما را به همان بلیه‌ای مبتلا خواهد کرد که ما دیگران را با آن صفت مذمومه مورد تهاجم قرار می‌دادیم!^۱ و از این قضایا خیلی اتفاق افتاده است. اینجا است که انسان باید همیشه متوجه این نکته باشد که ما نباید هیچ‌وقت آن جنبهٔ وحدت را فراموش کنیم.^۲

مشاهدات و تجربیات توحیدی آیه‌الله طهرانی

در یک سفر حج

”بعد از فوت مرحوم آقا ما به سفر حج مشرف

^۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۶:

«عن إسحاق بن عمارٍ عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: **”قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من أذاع فاحشةً كان كَمُبتدئِها و من عيَّر مؤمناً بشيءٍ لم يمُت حتى يركبهُ.“**»
 ... عن عبد الله بن سنانٍ عن أبي عبد الله عليه السلام قال: **”من عيَّر مؤمناً بذنبٍ لم يمُت حتى يركبهُ.“**»

^۲. آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۱۴۸ - ۱۵۳. (آیه‌الله طهرانی)

شدیم؛... من واقعاً عجائبی از اسرار الهی در آن سفر دیدم؛ عجائبی که بعضی‌هایش را گفته‌ام و بعضی‌هایش را نگفته‌ام! خلاصه اینکه چطور در آنجا مسئله توحید نسبت به همه افراد علی السواء بود و انسان در آنجا نباید خدای نکرده و خدای نکرده یک سر سوزنی خودش را نسبت به بقیه بالاتر فرض کند! چنان بر سر آدم می‌زنند که دیگر حتی نمی‌تواند از جایش بلند شود.

خلاصه آنجا کاملاً این حقایق و قضایا برای انسان مشهود بود و قدم به قدم مسئله و مطلب بود. تا به ذهنمان خطوری می‌کرد، بسته می‌شد، تمام شد! هر چه می‌کردیم باز شود امکان نداشت. و همین که آن خطور رد می‌شد و می‌گفتیم که خدایا نمی‌دانیم و قطع امید می‌کردیم، یک دفعه باز می‌شد! عجب! همان آقایی که تا الآن صاف ایستاده و می‌گوید: «نه!» به محض اینکه این خطور به ذهن می‌آمد که دیگر کسی نمی‌تواند درست کند، می‌گفت: «خیلی خب، بیاید برایتان درست کنم!» دوباره در جای دیگر و در جای دیگر و خلاصه به انحاء مختلف و مسائل مختلف بود.

دیگر بماند که در جمرات چه اتفاقاتی افتاد و...؛
واقعاً مطالب و مسائلی هست و همه غافل هستیم از
اینکه چه می‌گذرد! و خیلی خسران‌زده هستند
آنهایی که بدون توجه به این مطالب حج را یک
مسئله سرسری می‌پندارند و آنها را متعین در بعضی
از اصناف و اشخاص فرض می‌کنند؛ آنها خبری از
این مطالب ندارند.^۱

ناشناس ماندن آقا شیخ محمد بهاری در سفر

حج و خدمت به زوَّار

”در سفری که مرحوم آقا شیخ محمد بهاری رفته
بود، ایشان به گونه‌ای در کاروان بود که تا آخر سفر
کسی نفهمید که ایشان آقا شیخ محمد بهاری است!
به زوَّار خدمت می‌کرد، برای آنها چایی می‌آورد
و...؛ مرحوم آقا شیخ محمد! از شاگردان معروف
آخوند ملاحسینقلی همدانی! تمام وقتی که ایشان در
مکه بود، آن‌طور بود، مثل یک آدم معمولی، همین
لباس عربی می‌پوشید، بدون اینکه عمامه‌ای بگذارد و

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، ادامه بحث استطاعت در حج، مجلس

۸۳، ص ۴.

توجه شخصی نسبت به او جلب شود، مثل یکی از افراد می‌رفت برای شستشوی افراد آب می‌آورد و در کارها کمک می‌کرد. همهٔ افراد کاروان خیال می‌کردند که ایشان یک آدم عادی و مثل بقیهٔ افراد است و می‌خواهد برای خدا خدمت کند؛ وقتی که تمام شد و ایشان هم به نجف آمد، بعضی از آن افراد دیدند که عجب! و اصلاً بُهتشان برد که چطور در تمام این مدت کسی نفهمیده بود که این اصلاً چه شخصیّتی است! ببینید، انسان باید این‌طور احرام ببندد و خدا این‌طور زائری می‌خواهد! اما اگر انسان بخواهد با همان توقّعات و با همان تفکّرات و با همان نیّت‌ها حج انجام بدهد، نصیب او کم خواهد بود.^۱

وحدت حاکم در سفر مکه و عدم خریداری

علم، شخصیت و مقام

”در سفر مکه همیشه وحدت حاکم است. من در آنجا متوجه شدم که آنجا نه علم خریدار دارد، نه

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

^۴. (آیه الله طهرانی)

شخصیت، نه مقام، نه سلوک، نه راه و نه هیچ چیز دیگری؛ تذلل، تنها متاعی است که در این بازار می‌خرند، و به قیمت خوب هم می‌خرند! خدا خیلی عالی به ما نشان داد! و من در آنجا متوجه شدم که هر کاری که بخواهم برای خودم انجام بدهم، خدا در جلوی آن منع و حاجب قرار می‌دهد و سد می‌گذارد؛ حالا اگر می‌توانی برو انجام بده! یک دفعه می‌دیدیم سر یک قضیهٔ پوچ و بیخود کار چنان متوقف می‌شد که به هیچ وجه من الوجوه نمی‌توانستیم حرکت کنیم؛ تا می‌آمدیم و از این مطلب رد می‌شدیم می‌دیدیم همان چیزی که موجب شده بود ما را نگه دارند، همان موجب جواز ما است! یعنی به همان دلیلی که ما را نگه داشتند، به همان دلیل اجازه می‌دهند حرکت کنیم! این عجیب است که این را دلیل دیگری برطرف نمی‌کرد، بلکه همان دلیل برطرف می‌کرد؛ یعنی بگو هر چیزی که در اینجا می‌آید، از او می‌آید دیگر؛ چرا داری خودت را معطل می‌کنی؟! چرا داری می‌ایستی؟! و هر وقت که من این جهت را نداشتم و به جهت دیگری که حالا دیگر

اسم نمی‌برم، توجه می‌کردم، می‌دیدم مسائل خیلی روشن و خیلی آماده بود، اما اصلاً به هیچ وجه راه نمی‌افتاد! این برای این است که آنجا جایی است که نباید هیچ تعینی در آنجا راه پیدا بکند!

حکایت دکتر سید حسین نصر در مورد سفر

حج محمدرضا شاه پهلوی

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - یک قضیه بسیار جالبی را از قول دکتر سید حسین نصر تعریف می‌کردند. ایشان فعلاً در آمریکا هستند و یکی از دانشمندانی هستند که در علوم اسلامی و حکمت هم خیلی کار کرده‌اند و زحمت کشیده‌اند، ولی از اهل علم نیستند و معمولی هستند، و در زمان سابق استاد دانشگاه بودند و در اینجا مناصب مهمی داشتند و بعد هم به خارج از کشور رفتند. او می‌گفت:

مراسم شستشوی کعبه با گلاب و حضور شاه

عربستان و ایران

در سفری که ما در زمان سابق با عده‌ای از رؤسای مملکت به اتفاق خود شخص محمدرضا شاه پهلوی به مکه مشرف شدیم (ظاهراً شاه در زمان حیاتش دو سفر به حج رفته بود)، ما در آنجا مهمان ملک فیصل بودیم و خیلی از ما پذیرایی می‌کرد. در روز هشتم (یا نهم) ذی‌الحجه به اتفاق آن شاه عربستان و عده‌ای از مقامات خود عربستان و رؤسای جمهور کشورهای دیگر و عده‌ای

هم که با شاه ایران رفته بودند، وارد بیت شدیم. و برای شست‌وشو گلاب آوردند (ظاهراً گلاب هم از خود ایران می‌بردند).

در آن سفری که ما در همان سنّ شانزده

هفده‌سالگی که با مرحوم آقا مشرف شدیم و ایشان

هم در کتاب روح مجرد ذکری از آن سفر می‌آورند،^۱

من خودم دیدم که این شرطه‌ها آمدند و حجّاج را

کنار زدند و شاه عربستان که آن زمان فیصل بود، آمد

و داخل کعبه رفت. و در آنجا دیگر مراسمی دارند

که خیلی از رجال هم به اتفاق آنها می‌آیند و با همین

گلاب بیت را شست‌وشو می‌دهند و جارو می‌کنند.

و هر کسی هم که در آنجا می‌رود، خودش کار را

انجام می‌دهد؛ یعنی همه لباس‌های رسمی را

درمی‌آورند و مشغول شست‌وشوی بیت می‌شوند و

بعد هم به عنوان تبرّک، از آن ماء و... بین افراد تقسیم

می‌کنند. بعد دکتر نصر می‌گفت:

انقلاب حال و گریه همگان و تأثر شدید شاه

ایران

اینها مشغول شست‌وشوی بیت شدند. ما نفهمیدیم چه شد، دیدیم کم‌کم یک حال انقلابی پیدا شد و اصلاً وضع ما عوض شد و طور دیگری شدیم، و اصلاً انگار در یک عالم دیگر قرار گرفتیم و نفهمیدیم! و دیدیم همه افرادی که در آنجا هستند، شروع کردند به گریه کردن؛ حتی حال خود فیصل هم خیلی عجیب منقلب شده بود! و ظاهراً توجه من به خودم از همه بیشتر بود و به حال خودم و احوال دیگران نظاره می‌کردم. و جالب اینجا است که دیدم خود شاه ایران، محمدرضا پهلوی از همه آن

۱. روح مجرد، ص ۴۹۹.

افراد در آنجا منقلب‌تر بود و بی‌اختیار همین‌طور داد می‌زد و سرش را به این دیوار
بیت می‌کوبید! مدتی به این کیفیت بود تا اینکه کم‌کم حال عوض شد و دیگر بیرون
آمدند.

این قضیه یعنی وقتی که آن مقام عزت و جلال

بیاید، دیگر زید و عمرو نمی‌شناسد؛ یعنی همه این

تعینات، برای ما تعین است، اما آنجا این تعینات معنا

ندارد و او می‌آید و همه را یک کاسه می‌کند! منتها

مشیت بر این است که در اینجا و در آنجا بر طبق

مقتضای عمل و شاکله، مراتب ثواب و عقاب باشد؛

ولی صحبت در این است که تمام اینها به ید قدرت

و اراده و مشیت او است. انسان تا وقتی که در اینجا

است، از همه پست‌تر و بدبخت‌تر، و گریه و ابتهالش

از همه بیشتر است؛ بیرون که می‌آید، شاه مملکت و

بیا و برو و بالا و پایین و.... جان من، تو فردا به جایی

می‌روی که دیگر بیا و بروی نیست، دیگر

به‌چپ‌چپ و به‌راست‌راست در کار نیست، دیگر

وزیر اعظم و نخست‌وزیر و وزیر دربار نیست؛ چرا

به آن جنبه وحدت و غربت خودت فکر نمی‌کنی؟!!

به این دو روزه دنیا فکر می‌کنی، در حالی که همه اینها

تعینات است؟! لذا تمام هدف انبیا و اولیا و بزرگان

بر این بوده است که ما را به آن وحدت برگردانند و

ما به آن جنبه وحدت برسیم.

به امیرالمؤمنین علیه السلام ابوتراب می گفتند چون همین طور روی خاک سجده می کرد، بعد هم یک خُرده خاک جمع می کرد و سرش را روی آن می گذاشت و می خوابید.^۱ ابوتراب: یعنی خاکی. وقتی ما می گوییم فلانی خاکی است، یعنی اصلاً تعینی ندارد و انگار اصلاً با خاک محشور است و با آن مأنوس است.^۲

حکایت شخصی که برای خود حساب ویژه‌ای

در قبال سایر افراد باز کرده بود

”خدا مرحوم حاج آقا معین شیرازی، پدر بزرگ ما را رحمت کند. ایشان برای ما نقل می کردند:

ما یک وقتی با چند نفر از رفقا و دوستانمان به عراق رفته بودیم تا از آنجا برای حج به مکه برویم. طبعاً آنجا دوستان و رفقا آمدند و کارهای ما را درست کردند و گذرنامه‌ها را گرفتند و بردند و انجام دادند و بدون اینکه زحمتی را منتقل بشویم و برای ما مشقتی باشد کار انجام شد و گفتند: «بفرمایید!» و در روز معین آمدیم و سوار شدیم؛ حتی در طیاره را هم بستند و دیگر طیاره می‌خواست حرکت کند. یکی از افراد^۳ یک دفعه رو کرد به ما و گفت: «ببین چه راحت می‌آیند و کار آدم را انجام می‌دهند و آدم را روانه می‌کنند! نه زحمتی کشیدیم و نه چیزی.»

یک قدری انگار این مسئله را به خودش گرفته

۱. رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۸۹ - ۹۱؛ السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۱، ص ۵۹۹؛ الغدير، ج ۶، ص ۴۷۶.

۲. آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۱۴۸ - ۱۵۳. (آیة الله طهرانی)

۳. این فرد سابقاً حالات خوبی داشت و از رفقای ایشان بود. آن موقع حالش خوب بود، گرچه بعدها به کثرات و بیا و بروها و مسائل مختلف دنیوی مبتلا شد و به قول مرحوم آقا رضوان الله علیه: «مانند مشکي که پوستی از آن باقی نمانده» به همین کیفیت بود تا اینکه از دنیا رفت. (آیة الله طهرانی)

بوده است؛ یعنی یک کمی تصوّرش بر این بوده که شاید تافته جدا بافته‌ای باشد و حتماً خدا نسبت به او نظر خاصی داشته که به این نحو کارش انجام شده است! ایشان می‌گفت:

تا این حرف را زد، یک‌دفعه بعد از یکی دو دقیقه گفتند که یک اشکالی در بعضی از مسافری‌ها پیدا شده است، لذا آمدند در طیاره را باز کردند و گفتند: «فلانی بیرون بیاید، گذرنامه‌اش ایراد دارد!» و این آقا را پیاده کردند. گفتیم: ای داد بیداد، مگر مجبور بودی این حرف را بگویی؟! خلاصه پیاده شد. وقتی که داشت می‌رفت رو کرد به ما و گفت: «شما بروید، ان‌شاءالله این دوستانی که بغداد کار ما را ردیف و درست می‌کنند و ما به شما ملحق می‌شویم.» به این امید پیاده شد و رفت. آنها آمدند و گفتند: آقا چه شده است؟ گفتند: بله، یک ایرادی در مسئله ویزا پیدا شده است. از همین ایرادهایی که ممکن است در پرونده‌ها باشد و یک‌مرتبه انسان می‌بیند به‌خاطر یک مسئله عادی و یک ایراد جزئی جلوی یک قضیه گرفته می‌شود. ایشان پیاده می‌شود و به این امید به آنجا می‌رود و آن رفقا هم می‌آیند و دو روز هر کاری می‌کنند درست نمی‌شود. و طبعاً اینها هم از آن طرف رفته بودند و گیر داشتند. خلاصه، می‌گویند: «ما نمی‌دانیم ایراد کجاست و هر جا می‌رویم و درست می‌کنیم، یک‌دفعه یک ایراد دیگر در یک جای دیگر پیدا می‌شود!» و آخر صاف گذرنامه را به‌دستش دادند و گفتند: «آقا، کاری از ما بر نمی‌آید.»

بعد ایشان می‌گفت:

یک‌دفعه تازه این فرد متوجه اشتباه و خطایش شد که: عجب! ما که اتکای بر این دوستانمان داشتیم و می‌گفتیم این افرادی که در اینجا با ادارات و سازمان‌ها ارتباط دارند، یک‌ساعته بر ایمان درست می‌کنند و با طیاره بعدی می‌آییم و شاید هم طیاره یک خُرده تندتر برود و زودتر از شما برسیم؛ دو شبانه‌روز معطل شدیم و گفتند: «آقا، فایده ندارد و شما باید به ایران برگردید!» آن شخص می‌گفت: «تا حال یأس برای ما پیدا شد، گفتیم: خدایا، غلط کردیم و فهمیدیم گیر ما از کجاست!» همین‌که داشت می‌گفت غلط کردیم، یک‌دفعه تلفن زنگ زد و یکی گفت: «آقا، من می‌خواهم فردا بیایم گذرنامه را بگیرم.» فردا گذرنامه را گرفت و یک ربع هم طول نکشید! یعنی تا به اداره رفت گفتند: «آقا، این‌که ایراد ندارد و همه‌چیزش درست است!» یک مهر زدند و گفتند: «آقا بیا، کاری ندارد.» ایشان قبل از ظهر حرکت کرد و ما هم دو سه روز در جده مانده بودیم تا اینکه ایشان پرسد.

اهمیت بیرون کردن اعتباریات از قلب در راه

توحید

همه ما در زندگی و ارتباطات و وضعیتمان از این قبیل مسئله داریم. خدا می‌خواهد نشان بدهد و بگوید: تو داری به سمت حج و به سمت جایگاه توحید می‌آیی، آخر چرا دیگران را با خودت بر می‌داری؟ و چرا در قلبت دیگران را گذاشتی و می‌گویی: «دیگران برای ما درست کردند! بین کار

ما را چه راحت راه انداختند!» خدا می گوید: «خیلی
خب! حالا بفرماید پایین تا بفهمی و خالص بشوی؛
وقتی درست شدی آن وقت بیا.» آنجا جایی نیست
که انسان غیر از خدا را راه بدهد غیر از او را در قلب
خودش داخل کند.^۱

^۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۱۲۴، علامه طهرانی:

« شیخ بهاء الدین عاملی حکایت کرده است که در روایت وارد است:

ابراهیم بن ادهم در طواف بود، جوانی آمد را که موی در صورت نداشت
و زیباچهره بود دیدار کرد. شروع کرد به نگاه کردن به او و پس از آن روی
از وی برگردانید و در میان طواف کنندگان متواری شد.

چون به خلوت آمد، از علت این نگاه سؤال نمودند و به او گفتند: ما
تا به حال از تو سابقه نداشته ایم که در سیمای جوان امردی نظر کنی!

گفت: او پسر من است، و من او را در خراسان گذارده بودم. چون به جوانی
رسید، از آنجا بیرون شده دنبال من می گردد. من ترسیدم که وی مرا از ذکر
پروردگام باز بدارد و حذر کردم که اگر او مرا بشناسد، من با او انس بگیرم.
و سپس ابراهیم این اشعار را انشاد نمود:

هَجَرْتُ الْخَلْقَ طَرًّا فِي هَوَاكَ *** وَأَيْتَمْتُ الْعِيَالَ لِكَيِّ أَرَاكَ (۱)
فَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحَبِّ إِرْبًا *** لَمَا حَنَّ الْفَوَازُ إِلَيَّ سِوَاكَ (۲)

أَحِبُّ التَّقَىٰ وَالنَّفْسُ تَطْلُبُ غَيْرَهُ *** وَإِنِّي وَإِيَّاهَا لَمُصْطَرَعَانِ (۳)
فَيَوْمٌ لَهَا مِنِّي وَ يَوْمٌ أُذِلُّهَا *** كِلَانَا عَلَى الْأَيَّامِ مُعْتَرِكَانِ (۴) ***

۱- من در راه میل و هوای تو از جمیع خلائق کناره گرفتم؛ و برای دیدار و
لقای تو عیالم را یتیم نمودم.

۲- بنابراین، اگر تو دربارهٔ محبت مرا قطعه قطعه کنی، ناله و آه دل من
به سوی غیر تو بلند نمی شود.

۳- من تقوی را دوست می دارم و نفس من غیر آن را می پسندد، و من با نفسم
در این باره پیوسته در کشتی گیری بسر می بریم.

۴- بنابراین، یک روز آن بر من غالب است و یک روز من او را رام هر دوتای

تفسیر باطنی آیه ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا﴾ از

امام علیه السّلام

از امام علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا﴾^۱ سؤال شد. طبعاً یک معنای ظاهری دارد و آن اینکه: کسی که در آنجا می رود در امن است و کسی حقّ تعرّض به او را ندارد، و صید کردن در آنجا حرام است و کفّاره دارد، و یک خصوصیتی مربوط به حرم بودن آنجا هم برای حیوانات و هم برای غیر حیوانات وجود دارد؛ مثلاً انسان نمی تواند اشیاء حرم را از حرم خارج کند و اگر شخصی بخواهد یک مشت خاک از مکه به ایران بیاورد، حرام است و جایز نیست.^۲

... تفسیر این ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا﴾ را از

امام علیه السّلام سؤال می کنند که مقصود چیست؟

ما در مدت گذراندن ایام، یکدگر را به خاک در می افکنیم.»

*** کَشْکُولِ بَهِایِ، ج ۳، ص ۲۴۴. رجوع شود به شرح أسماء الله الحسنى، قشیری، ص ۳۹۷؛ محاضرة الأبرار، ج ۲، ص ۶۳.

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۶: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا ۖ وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۵۵۲ - ۵۶۰ و ج ۱۳، ص ۵ - ۱۰۵.

حضرت [معنای باطنی آن را بیان می‌کند و]

می‌فرمایند:

منظور ولایت ما اهل‌بیت است که خدا در این ولایت ما امنیت را قرار داده است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

حضرت ابراهیم دعا کرد که خدا ولایت ما را در قلوب شیعیان ما تثبیت کند و آنها با ولایت ما به مقام امن برسند و احتیاجی به شخص دیگری پیدا نکنند.^۱

این امنیت در سایه عزت توحید برای انسان

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۹:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ [عَلَيْهِمَا السَّلَام] قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ: ﴿رَبِّ أَجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ﴾؛ **إِيَّانَا عَنِ بَنِيكَ وَأَوْلِيَاءِهِ وَشِيعَةِ وَصِيَّتِهِ.**»

ص ۱۸۹:

«عَنْ عَبْدِ الْخَالِقِ الصَّقِيلِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾؛^۲ فَقَالَ: **«لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ (أَحَدٌ) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ.»** ثُمَّ قَالَ: **«إِنَّ مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَيْتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْبَيْتُ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِهِ، وَعَرَفْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَقَّ مَعْرِفَتِنَا كَانَ آمِنًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»**

ص ۱۹۰:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَوْلُ اللَّهِ: ﴿آيَاتُ بَيْتِ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾^۳ وَقَدْ يَدْخُلُهُ الْمُرْجِيُّ وَالْقَدْرِيُّ وَالْحَرْوِيُّ وَالزَّنْدِيقُ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ، قَالَ: **«لَا وَ لَا كَرَامَةً.»** قُلْتُ: فَمَنْ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: **«وَمَنْ دَخَلَهُ وَهُوَ عَارِفٌ بِحَقِّنَا كَمَا هُوَ عَارِفٌ لَهُ، خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ وَكُفِيَ هَمَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»**

تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۷۹:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ [تَعَالَى]: ... فَقُلْتُ: فَقَوْلُهُ ﴿وَهَذَا آلُ بَلَدِ آلِ آمِينَ﴾^۴؟ قَالَ: **«ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ سَبِيلٌ آمَنَ اللَّهُ بِهِ الْخَلْقَ فِي سَبِيلِهِمْ [سُبُلِهِمْ] وَمِنَ النَّارِ إِذَا أَطَاعُوهُ...»**

(۱) سوره بقره (۲) آیه ۱۲۶.

(۲ و ۳) سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

(۴) سوره تین (۹۵) آیه ۳.

حاصل می‌شود.

لزوم اخلاص نیت در حرکت به سوی حج

باید در حرکت به سوی حج این امنیت برای انسان محرز بشود و انسان نیتش را خالص کند؛ مثلاً به خاطر رفقیش حج نکند که چون رفیقش امسال می‌خواهد برود او هم حجش را با او قرار بدهد.^۱ در

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، جلسه ۳۰:

«سؤال: با توجه به مطالب شما در مورد سفر معنوی حج که انسان باید در این سفر معنوی هرگاه حالی به او دست داد به دیگر امور و افراد توجه نداشته باشد، جمع بین حال خود و امر شوهر یا امور بچه و سایر افراد کاروان، مثلاً دوستان و فامیل، اگر احتیاج به کمک داشته باشند چگونه است؟»

جواب: ببینید، منظور از صحبت‌ها همیشه راه میانه‌روی است، نه راه افراط و تفریط. اگر کسی که به حج می‌رود، مثل مربای آلو یک گوشه بنشیند و سرش را پایین بیندازد و دیگر به کسی اعتنا نکند، این هم خلاف است. اتفاقاً در روایت داریم:

انسان باید در سفر حج با همه بگوید و بخندند و با اطرافیان مزاح کند و همه را شاد کند؛* و حتی باید در مخارج توسعه بدهد و نایستی نسبت به اطرافیان امساک کند.**

این خصوصیتی است که در سفر حج بیان شده است. خلاصه یک سفر معنوی است که باید همراه با توجه باشد و عزلت گزیدن و دیگران را به حساب نیاوردن منافات با این مطلب دارد. انسان حال خودش را داشته باشد و درعین حال، حال دیگران را هم ملاحظه کند.»

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۴۱.

سفر کربلا یا امام رضا عیب ندارد، ولی در سفر حج فقط باید خدا را در نظر داشت.

این کلماتی که خدمتتان عرض می‌کنم را از خودم نمی‌گوییم! اینها مطالبی است که از بزرگان شنیده‌ام و عرض می‌کنم. انسان نباید در سفر حج غیر از خدا را مدّ نظر قرار بدهد، اگر قرار بدهد گرچه با آن رفیقش برود ولی از کیسه‌اش رفته است! باید فقط و فقط او را در نظر بگیرد؛ حال اگر برحسب اتفاق با هم شدند، خب چه بهتر، و اگر هم با هم نشدند آن هم باز چه بهتر؛ زیرا مقصد عبارت است از همان ادراک حقیقت توحید و ادراک حقیقت توحید هم ممکن است بدون رفیق و مُصاحب برای انسان پیش بیاید و بدون فرد دیگری برای انسان حاصل بشود. این مسئله، مسئله توحید است.

بنابراین، در قضیه عزّت باید عزّت را در توحید و انتساب به توحید جست و انسان باید ارتباطات با غیر حقیقت پروردگار را از دایره ذهن و قلب

** رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۴۹.

خودش بیرون کند.^۱

حکایت سفر حجّ علامه طهرانی و عدم تشرّف

مرحوم حداد در آن سفر

”مرحوم آقا - رضوان الله علیه - در یکی از سفرهای به حج، با عده‌ای از دوستانشان بودند. شاید حدود ده، دوازده، سیزده نفر از دوستانشان بودند و مختلف هم بودند؛ حتی افرادی که از شاگردان مرحوم انصاری هم بودند، شرکت داشتند. قرار بود که خود مرحوم حداد - رضوان الله علیه - هم از عراق بیایند و مقدماتی هم انجام شد؛ اما یک‌مرتبه مانعی پیش آمد و بعد از اینکه خیلی از کارها را هم انجام داده بودند و خود مرحوم آقا و دوستانشان و بعضی از شاگردان ایشان در عراق و بغداد، وسائل را آماده کردند، یک‌مرتبه ایشان اطلاع دادند که من نمی‌توانم امسال بیایم. خیلی عجیب بود و غیر از عده خاصی اصلاً همه سرد و پکر شدند که چقدر پی به تمنان مالیده بودیم که امسال را در خدمت ایشان

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۱۲. (آیه‌الله طهرانی)

باشیم و...!

عدم توجه به شخص همراه در سفر حج و

تمرکز بر توحید

همهٔ اینها حساب است! اینکه من مدام به رفقا می‌گویم باید فقط به توحید و به «او» نگاه کرد، برای همین است؛ کسی که می‌خواهد به حج برود، نباید نگاه کند که چه کسی و چه رفیقی همراه اوست! باید توجه به «او» داشته باشد و قصدش را «او» قرار بدهد. حال اگر کسی هم باشد که یک مقداری از بعضی خصوصیات، مطالب و اطلاعاتی دارد، خوب چه بهتر! اما نباید قصد این باشد.

سنّ من در آن موقع کم بود و حدود نوزده یا بیست سال بیشتر نداشتم؛ اما یادم است در آن زمان حتی بعضی از آنها به افراد فخر می‌فروختند و می‌گفتند: «بله، حجّی که ما امسال می‌رویم را تا به حال کسی نرفته است و خلاصه امسال چه بساطی خواهد شد و...!»

برای من در همان موقع با آن سنّ کم جای سؤال و اشکال بود که چطور می‌شود؟ تو داری به حج

می روی اما می گویی: «این حجّ ما امسال چیز دیگری است!» و به دیگران هم فخر می فروشی: «بله دیگر، ما این هستیم! ان شاء الله خدا قسمت شما هم بکند، ولیکن ما این توفیق را پیدا کردیم!»

این ایراد در میان امثال ما هم هست! هیچ گاه نعمت خدا را به رخ دیگران نکشید؛ خدا یک نعمتی داده، شکرش را بجا بیاورید و از ته دل بگویید: «خدایا، ما قابل نبودیم که این قضیه برای ما اتفاق بیفتد، خود تو لطف کردی و این را به بقیه هم عنایت کن!» این خیلی مهم است.^۱

لزوم قطع فکر از خانه و منزل هنگام ورود به مکه

”وقتی که حاجی قدم به مکه می گذارد دیگر نباید در فکر خانه و منزل باشد! این خیلی مسئله مهمی است و متأسفانه امروزه به این کیفیت عمل نمی کنند. افرادی که به مکه و برای حج می روند، دائماً به منزلشان تلفن می زنند و از حال و احوال بچه ها سؤال

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، جلسه ۲۹. (آیه الله طهرانی)

می‌کنند؛ درحالی‌که وقتی حاجی می‌آید دیگر نباید به منزل تلفن کند! آنها هم خدایی دارند و برای خود نگهبان و حافظ دارند.

بله، هر یکی دو هفته‌ای یک مرتبه عیب ندارد؛ اما نه‌اینکه هر روز تلفن کنند و شروع کنند به صحبت کردن از اخبار این و آن، که مثلاً فلانی مُرد و و آن یکی زنده شد و دیگری عروسی کرد و آن شخص مریض شد یا فلان شد! حاجی دیگر نباید به مسائل و مطالبی که در منزلش می‌گذرد فکر کند، نباید به کارش فکر کند و نباید به اینکه چه بر سر مغازه و دکان و دفتر و دستکش آمده فکر کند. تمام اینها از سهم انسان کم می‌گذارد و موجب می‌شود که سهمیه انسان کم بشود.

آن مقداری که نفس صفا و خلوص داشته باشد، برای رسیدن به آن مبدأ [باید توجه او به امور دنیوی] کم باشد. انسان بچه را در منزل می‌گذارد، خُب می‌گذارد، او خدا دارد! مگر وقتی که ما در اینجا هستیم به امید خودمان بچه‌هایمان را در تحت تکفل قرار می‌دهیم؟! مسئله و امور به دست خدا است.

حاجی نباید به بچه‌اش و زنش و شوهرش و عمه‌اش و شریکش فکر کند! اگر می‌خواهد هفته‌ای یا ده روزی یک مرتبه تلفنی بزند و به همین مقدار بگوید: «سلام علیکم، حال همه شما خوب است؟ خداحافظ شما!» عیب ندارد. اما تمام اینکه او چه کرد و دیگری چه کرد موجب می‌شود که آن حالت صاف و فکر صاف و آن اتّجاه و وجهه و خلوص نیّت و صفای باطن آمیخته و خلط شود؛ انسان به زیارت می‌رود اما در فکر این است که آن قضیه اتفاق افتاده است! برای طواف می‌رود اما در فکر این است که فلان مسئله رخ داده است! اما اگر نه، چیزی نداشته باشد، حُب رفته است.

سیره علامه طهرانی بر عدم تماس تلفنی در

حج

ما به یاد نداریم وقتی که مرحوم آقا به حج می‌رفتند، حتی یک بار تلفن کرده باشند! بله، در وسط حج و در آن پانزده روزی که می‌گذشت، روی جهات مختلفی یک نامه می‌دادند؛ فقط همین. اصلاً به یاد نداریم که ایشان تلفنی زده باشند که مثلاً حالتان چطور است و چطور هستید! اینها خیلی مؤثر

است.

شما خودتان را از این مسئله بیرون بیاورید و ببینید چه وضعیتی دارید، یا اینکه خودتان را در یک هم‌چنین موقعیتی قرار بدهید؛ آن وقت خودتان را مقایسه کنید و حالتان را ببینید.^۱

در چه صورت حج برای انسان مفید خواهد بود؟

”وقتی که افراد به حج مشرف می‌شوند، یک ماه از اوضاع و شرایط و آن حال و هوایی که در آن شرایط و در آن حال و هوا زندگی می‌کنند و به‌سر می‌برند، خارج می‌شوند، از افراد دور می‌شوند، از محیط بیرون می‌آیند، از تجارت و کسب خارج می‌شوند، از ارتباطات بیرون می‌آیند و از تعلقات تا حدودی بیرون می‌آیند.

و چقدر حج می‌تواند برای انسان مفید باشد و آن اثر را بر نفس انسان بار کند، در صورتی که این معنا و مقصود حاصل باشد؛ نه اینکه انسان هر روز و هر

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه‌الله طهرانی)

شب با تلفن و امثال ذلک تماس بگیرد: «فلانی چه شد؟ حالش چطور است؟ اوضاع چطور است؟ معاملاتش که قرار است در شهر انجام بشود، آیا به قوت خود باقی است؟ چه افرادی در این مدتی که من نیستم چه کارهایی انجام می دهند؟» و رتق و فتق امور خود را از آنجا بکند! این حج فایده‌ای ندارد و حجی نیست که آن اثر بر آن مترتب شود! خوشا به حال آن حجّاج و آن ضیوف خدای متعال که در سابق به حج مشرف می شدند. این وسایل امروز نبود، این اموری که تعلق انسان را اضافه می کند نبود، این اموری که باعث پیوند بیشتر انسان با اطرافیان است نبود. در آن سالی که ما به حج مشرف شدیم، تماس خیلی سخت بود، ارتباط خیلی مشکل بود، افراد بهتر توجه داشتند و بیشتر بهره می بردند. لازمه حج و رسیدن به آن مطلوب، جدا شدن و قطع شدن از این تعلّقات است.

[گه دلم پیش تو گاهی پیش اوست] *** رو که در یک دل نمی‌گنجد دو دوست^۱

انسان باید از تعلق بیرون بیاید تا بتواند به نیکی و درستی و صحّت، به ندای پروردگار لبیک

۱. گنجینه الأسرار، عمان سامانی، ص ۱۱۴.

بگوید.^۱

”بنابراین، باید رفقا و دوستان بدانند و قدر این سفر را خوب متوجه بشوند که حال که توفیق الهی شامل حال ما شده و خداوند این پذیرایی را نصیب و قسمت کرده است [باید قدر آن را بدانیم]؛ مگر یک ماه چقدر است؟ ما حساب این یک ماه را از زندگی مان کنار بگذاریم؛ یک ماه به مطالب عادی نپردازیم، یک ماه هر حرفی را نزنیم، یک ماه هر فکری را به سرمان نیاوریم! خیلی زیاد نیست؛ ما باید در تمام طول سال این طور باشیم، اما حالا خدا گفته است فعلاً یک ماه این طور باشید؛ یک ماه با هر کسی ننشینیم و بلند نشویم و به حرف‌های بقیه گوش ندهیم. مردم در غفلت هستند.

حکایتی از علامه طباطبایی در پرداختن به خود

... مرحوم آقا در یکی از همین نوارها - نمی دانم شنیده‌اید یا نه - راجع به مرحوم علامه طباطبائی می گفتند:

وقتی که ایشان در نجف بودند، علما اعتراض می‌کردند که چرا ایشان همیشه سر خود را پایین می‌اندازد، به درس یا به حرم می‌رود و سر خود را هم بلند نمی‌کند، این طرف را نگاه نمی‌کند، آن طرف را نگاه نمی‌کند و سلام نمی‌کند!

۱. جلوه‌های معرفت، ص ۳۴۰. (آیة‌الله طهرانی)

مرحوم آقا می فرمودند:

علامه هزار تا بیچارگی دارد و می‌خواهد به درد خود برسد! او که به نجف نیامده است و بترین را نگاه کند و یکی یکی ببیند چه کسی رد شد و چه کسی پسر خاله و پسر عمویش بود! او فقط دنبال خود است، دنبال فکر خود است، دنبال راه خود است، دنبال مقصد خود است؛ دیگر فرصت نمی‌شود که انسان سر خود را این طرف و آن طرف کند و به این طرف و آن طرف پردازد!^۱

معمولاً روش من این بود که شب‌ها در مستجار می‌نشستم و تا پاسی از شب هم همان‌جا بودم. افرادی که به آنجا می‌آمدند، افراد مختلفی بودند و عده زیادی از آنها آقایان بودند؛ اصلاً به آنجا می‌آمدند بنشینند تا رفقایشان و افرادی که از کشورهای دیگر می‌آیند را ببینند، و آنجا شده بود مجلسی برای جمع و اجتماع و خندیدن و حرف زدن و غیبت کردن! دو ساعت می‌نشستند و می‌گفتند: «بالآخره امشب یک عده را دیدیم» و بلند می‌شدند و می‌رفتند. وقتی راه می‌رفتند، تماماً چشم آنها به این طرف و آن طرف بود که چه کسی را ببینند و جمع کنند و صدا کنند.^۲

لزوم غنیمت شمردن توفیق زیارت بیت‌الله و

معصومین علیهم السّلام

۱. رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۶۱.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه‌الله طهرانی)

”ما باید این توفیقی که نصیب زائرین بیت‌الله می‌شود را مغتنم بشماریم؛ یعنی مسئله زیارت حج و زیارت بیت‌الله و پس از آن زیارت معصومین علیهم‌السّلام در مدینه و یا قبل از آن - از این نظر تفاوتی ندارد - یک موهبت الهی است! موهبتی است که واقعاً خداوند نصیب عده‌ای می‌کند.

و چقدر مهم است که ما متوجه بشویم خدای متعال خواسته است یک قدری ما را متوجه کند و ما را از این تفکرات اعتباری و تخیلات و توهمات بیرون بیاورد؛ یک سری هم به جای دیگر بزنیم و ببینیم که یک خبرهای دیگری هم هست.

مسئله و زندگی ما فقط در همین حول و حوشِ صبحِ سرِ کار بیرون رفتن و شب برگشتن و بعد انس با اهل و عیال و شریک و رفیق و زندگی را گذراندن و در ضمن یک نماز و روزه‌ای هم گرفتن و خواندن نیست و مسئله فقط به این برنمی‌گردد! یک مطالب دیگری هم هست، یک عوالم و حقایق دیگری هم هست که خدای متعال خواسته است اینها را با تغییر و تحوّل به ما بفهماند.

چون اگر ما در زندگی خودمان بودیم، هیچ وقت اینها را نمی فهمیدیم! صبح که از منزل بیرون می آییم، یا به دفتر و کارخانه و مغازه می رویم یا به فلان سازمان و اداره؛ تمام آنچه که در حول و حوش ما می گذرد، مسائل مُنسیه و به فراموشی اندازنده ما از آن مطلب اصلی و مسئله حقیقی است! چه کسی مثل شخصی از اولیای الهی پیدا می شود که با توجه به این مسائل آن جهت را هم لحاظ کند و بتواند با یک دست دو وزنه بردارد و بتواند در یک حال آن حالت وحدت و انس و ربط را هم حفظ کند؟! کجا چنین شخصی پیدا می شود؟!

لذا خدای متعال برای ما راهی قرار داده است که خود را با جدا کردن از آن محیطی که با آن مانوس هستیم، بتوانیم این جدا کردن ظاهری را مقدمه‌ای برای تغییر و تحولات قرار دهیم؛ از زندگی خود بیرون می آییم و وارد جا و فضایی می شویم که همه انبیای الهی و پیغمبران گذشته در این فضا آمده‌اند.

آسان بودن سختی‌های امروزی حج در قیاس

با گذشته

الآن [سفر حج] با این وضعیت و کیفیت و با این

نحو از معیشت و پذیرایی وجود دارد، سابق که این طور نبود! به دویست سال پیش برگردیم، به سیصد سال پیش برگردیم، در آن موقعی که هیچ کدام از وسایل امروزی وجود نداشته است؛ گرمای شصت درجهٔ مگه را در نظر بیاوریم، بدون اینکه پنکه‌ای بوده باشد! باران و بادهای آن موقع را در نظر بیاوریم، بدون اینکه یک وسیلهٔ نقلیه و ماشین و وسایل امروزی بوده باشد! مردم چطور بین مدینه و مگه را طی می‌کردند؟ با الاغ و شتر و یا پیاده طی می‌کردند!

الآن مسائل به این کیفیت و به این نحو آسان و سهل است. تمام سختی مگه فقط همان دو سه روزی است که انسان به عرفات و بعد به مشعر و منا می‌رود که آه و نالهٔ او هم به فلک می‌رسد: «ای وای چه شده است! ای داد به کجا رسیده است!» درحالی که در سابق عرفات این طور نبود، این درختان و آب نبود، این وضع نبود! مشعر و منی این طور نبود! ما باید به این مطلب فکر کنیم که خداوند ما را در جایی آورده است که همهٔ انبیا با آن

مراتبشان و با آن مسئله و وضعیّتشان و با آن شناخت و معرفتشان باز به اینجا می‌آیند و در همین جا طواف می‌کنند.

امام حسن علیه السّلام بیست و پنج مرتبه زیارت خانه خدا کرد و بسیاری از آنها پیاده بود! یعنی حضرت از مدینه تا مکه را پیاده طی می‌کردند، درحالی که مرکب جلوی ایشان بود.^۱ واقعاً امام چه مسئله‌ای را احساس می‌کند؟ جایی که امام علیه السّلام چنین حال و هوایی دارد! یا امام سجاد با آن وضع پیاده به مکه می‌رفت^۲ یا موسی بن جعفر علیهم السّلام پیاده به مکه می‌رفت و آن حضرت را در بین راه مکه پیاده دیده بودند.^۳

داستان شقیق بلخی و موسی بن جعفر

علیهما السّلام در بیابان

”موسی بن جعفر علیهما السّلام را در بیابان می‌بینند اما نمی‌شناسند؛ - جریانش مفصل است -

۱. مناقب آل‌ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۴؛ مناقب آل‌ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۵۵.

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۴. (آیه الله طهرانی)

شقیق بلخی می بیند یک کسی دارد راه می رود که لباسش لباس اهل اعراض از اهل دنیا است، می گوید: «این صوفی است، بروم نصیحتش کنم!» بعد متوجه می شود که این موسی بن جعفر است که دارد این راه را همین طور پیاده می رود! اینها - نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ - بیکار بودند؟! روی تفنّن و سفر و تفرّج و... این کارها را انجام می دادند؟! چه می دیدند؟ واقعاً در این مسائل چه می دیدند؟! خوب مگر اسب و شتر نداشتند؟! خیلی هم داشتند!^۱

کلام رسول خدا پس از اخراج از مکه و عدم

توانایی دل کردن از کعبه

”امام رضا علیه السّلام و سایر ائمه همین طور؛^۲

خود رسول خدا پس از آمدن از مکه فرمودند:

چون مرا از مکه بیرون کردند دیگر به عنوان خانه و سُکنی نمی‌گزینم ولی نمی‌توانم از کعبه دل بکنم!^۳

۱. دلائل الإمامة، ص ۳۱۷؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۱۳؛ تذكرة الخواص، ص ۳۱۲.

۲. آموزه‌های ولایت، ج ۳، ص ۱۸۲. (آية الله طهرانی)

۳. رجوع شود به الكافي، ج ۱، ص ۷۲ و ج ۴، ص ۲۴۴ - ۲۵۲ و ۵۳۲؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۵ - ۱۸ و ۱۳۵ و ۲۲۵ و ۲۲۶؛ كمال الدين، ج ۲، ص ۴۴۰؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۱۷؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۴، ص ۶۹.

۴. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۵۵۴.

و این معنا، خیلی معنای عجیبی است! حضرت
بعد از آمدن به مدینه چند مرتبه به حج آمدند که
آخرین آن حجّة الوداع بود که مأمور به نصب ولایت
برای امیرالمؤمنین علیه السّلام شدند.^۱ حال خداوند
توفیق داده است که ما به یک‌هم‌چنین جایی مشرّف
شویم.^۲

”در سفری که در زمان مرحوم آقا و سه سال
مانده به فوت ایشان رفتیم، هنوز در مدینه بودیم و به
مکه نرفته بودیم. در آنجا به شخصی گفتیم: «خب،
اینجا خوب است؟» گفت:

خوب است دیگر! إن شاء الله این چند روز هم می‌گذرد و زود تمام می‌شود و به وطن
و شهرمان و پیش زن و بچه‌مان برمی‌گردیم.

به‌به‌به! هنوز در مدینه است اما فکر برگشتن
است! این یک دیدگاه است. اما دیدگاه دیگری هم
هست که اصلاً نمی‌خواهد از آنجا بیرون بیاید و
وقتی پایش را به آنجا می‌گذارد اصلاً دیگر نمی‌تواند

«قَالَ الْإِمَامُ [الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ: ...أَجْتَوُهُ إِلَى الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ، التَّفَتَ خَلْفَهُ إِلَيْهَا
فَقَالَ: اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي أَحْبَبْتُكَ وَلَوْلَا أَنَّ أَهْلَكَ أَخْرَجُونِي عَنْكَ لَمَا أَثَرْتُ عَلَيْكَ بَلَدًا
وَلَا ابْتَغَيْتُ عَنْكَ بَدَلًا وَإِنِّي لَمُعْتَمِدٌ عَلَى مُفَارَقَتِكَ...»

۱. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۴۴ - ۲۵۲.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۴، ص ۴. (آیه الله طهرانی)

دل بکند و اصلاً دیگر جا و مکان دیگری برای او مطرح نیست.^۱

اولین قدم در حج: بیرون آوردن فکر از ارتباط

با وطن

بنابراین اول چیزی که باید ما در نظر بگیریم این است که فکر خود را از ارتباط با آن محیط [وطن] بیرون بیاوریم و هرچه بیشتر بیرون بیاوریم بیشتر کاسبی کرده‌ایم! اما اگر بلند شویم و بیرون بیاییم و مدام صبح، عصر، شب و فردا تلفن کنیم، نه! چون دیگر از آن محیط بیرون آمده‌ایم.

بنده نمی‌گویم که انسان قطع کند؛ اگر گاهی تلفن بزند اشکالی ندارد، بالأخره برای آنها تجدید خاطراتی شده و برای افراد موجب انبساط می‌شود؛ اما باید فکر آزاد باشد! خدا دوست ندارد کسی که به زیارت خانه او می‌رود، فکرش را هم با آن تعلّقات با خودش بیاورد و همراه با آن تعلّقات طواف کند و در لبّیکی که می‌گوید تعلّقات باشد. وقتی که ما از

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
^۳. (آیه‌الله طهرانی)

منزل بیرون می‌آییم باید بگوییم: خدایا ما آمدیم،
دیگر هرچه در کاسه ما ریختی، ریختی! دیگر ما جدا
شدیم؛ از آن شراکت و... جدا شدیم.^۱

”امیدورایم که إن شاء الله همه رفقا با این هدف و
با این نیت و با این خصوصیات حرکت کنند و بروند
و وارد این دریا بشوند و خلاصه تا جایی که عمق
دارد [فرو] بروند؛ نترسند و خود را رها کنند! خیال
نکنند که آنجا محلّ برای زیارت بزرگان و اولیای
خدا است و ترس آنها را بگیرد که ما در اینجا راه
نداریم و ما در اینجا قابل نیستیم! نه، خودشان را رها
کنند تا اینکه از آن نعمات الهی بر آنها بیارد.

و باید هرچه بیشتر سعه خود را از آن جذبات و
از آن انوار بیشتر کنند و تصور نکنند که این حالات
و این جذبات و این جلوات برای عده‌ای خاص
است! نه خیر، خداوند این راه را برای همه باز کرده
است و انسان باید خودش را در این دریا بیندازد و
رها کند تا اینکه بتواند با رها کردن، آن طائر وصل را
در آغوش بگیرد که خداوند متعال این سفر را برای

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
^۴. (آیه الله طهرانی)

این امر اختصاص داده است.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۴. (آیه الله طهرانی)

فصل چهارم: عبودیت و تسلیم رضای خدا بودن

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

حکایت سفر حج آیه الله حاج میرزا فتحعلی

سلطان آبادی

”مرحوم والد - رضوان الله عليه - می فرمودند:

یکی از بزرگان و صلحا و معاریف نجف مرحوم آیه الله حاج میرزا فتحعلی سلطان آبادی بود. مردی بود فقیه، مجتهد، اهل معرفت و باطن و صاحب علوم و اسرار غریبه.^۱ همان کسی که مرحوم آیه الله حاج میرزا حسین نائینی به اتفاق بعضی از هم طرازان خود یک ماه رمضان شبها به منزل ایشان می رفت و از درس تفسیر او در حیرت واقع می شد. ایشان در شب اول ماه رمضان یک آیه از قرآن را انتخاب و درست یک ساعت در اطراف او بحث کردند، به نحوی که بزرگان حاضر در جلسه می گفتند: «تا به حال در عمرشان یک همچو تفسیری به این مرتبه از درجه و شأن و رُقاء نشنیده بودند.» و در شب دوم نیز ایشان همان آیه را به نحو دیگری تفسیر نمود و یک ساعت طول کشید، و همین طور تا سی شب. و هر شب تفسیر به طور کلی با شب های قبل تفاوت داشت. پس از انقضای ماه فرمود: قرآن هفتاد بطن و تفسیر دارد و من فقط بر سی بطن و تفسیر آن وقوف دارم و از چهل تفسیر و بطن آن خبری ندارم، و هستند افرادی که از چهل تالی آن اطلاع دارند.^۲

و ایشان دارای حالات و مکاشفات و مشاهدات برزخیه و ملکوتیه بوده است. ایشان سالی به قصد حج بیت الله الحرام از کوفه حرکت می کند به سمت مکه، در حالی که سالها بود که به بیماری اگزما که یک بیماری پوستی و بسیار پر زحمتی است مبتلا بوده است، و دائماً ایام زمستان از دستها و بدن او خون و جراحت خارج می شده است و ایشان را واقعاً به اذیت و زحمت می انداخته است. هنگام خروج از کوفه می ایستند و عرض می کند: «خدایا! من دارم به سمت خانه تو حرکت می کنم و دوست ندارم در حرم تو و در مشاهده تو با این وضع و موقعیت قرار بگیرم!»

^۱. جهت اطلاع بیشتر بر احوال مرحوم سلطان آبادی - رحمة الله عليه - رجوع شود به مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۶۸؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۶؛ مهر تابان، ص ۳۲۲.

^۲. رجوع شود به حقائق الأصول، حکیم، ج ۱، ص ۹۵.

در این هنگام یکمرتبه مشاهده می‌کند هیچ اثری از قروح و جراحات‌ها بر بدن او وجود ندارد. حرکت می‌کند به سمت مگه و به انجام اعمال و فرائض می‌پردازد و پس از ایتیان اعمال صحیحاً و سالم‌اً بدون هیچ اثری از آن مسائل به کوفه برمی‌گردد. همین‌که به همان مکانی که ابتدائاً از خدا خواسته بود تا او را شفاء دهد می‌رسد، یکمرتبه تمام آن مسائل دوباره به حال اول خود برمی‌گردد!

حج مقبول و رضایت الهی در انجام اعمال طبق

خواست خداوند

البته بعضی این مطلب را از کرامات این بزرگوار به حساب می‌آورند و شاید هم همین طور باشد؛ اما مطلب در نزد مکتب اهل بیت و عرفان و توحید فرق می‌کند. در مکتب اهل بیت حجّی مورد قبول و رضای الهی است که به همان کیفیت و حالتی که خداوند برای انسان مقرر کرده است انجام پذیرد، و انسان نباید از پیش خود دخل و تصرفی در کیفیت و نحوه آن بنماید. آن حجّی که انسان مایل است با پاکیزگی و طهارت لباس و بدن انجام پذیرد، حجّ متوقع خود اوست، نه حجّی که اراده حق بر آن تعلق گرفته است. مگر حج فقط برای افراد صحیح‌البدن و سالم واجب و مشروع شده است، و فرد مریض نباید حج بجای آورد؟ فرد مجروح نباید بجای آورد؟ فردی که سلس البول دارد نباید بجای آورد؟ نه! همه باید بجای آورند و برای همه به یک نحو و یک شکل واجب شده است؛ ولی هر کدام وظیفه خاص خود

را دارند، و این مطلب دیگری است.

خدا برای انسان مرض را خواسته و در حال مرض حج را واجب کرده است؛ پس حجّ در حال مرض مورد رضا و امضای او است. اگر در حال مرض حج را برمی داشت و می گفت: کسی نباید با این حال به مکه بیاید و به بیت من داخل شود، و بیت من باید از وجود این افراد خالی و فارغ باشد! خُب این مطلبی بود؛ اما حال که او این را نگفته است و انجام این فریضه را به یکسان برای همه عبادت قرار داده و به یک نحو تشریح نموده است، چرا انسان بیاید و شِقّی را انتخاب کند که خواست خدا بر آن تعلق نگرفته است؟!^۱

بندگی انسان در هر حال، چه صحت و چه

مرض

”مرحوم آقا می خواستند بفرمایند: اگرچه او دعایی کرده است، ولی مطلب بالاتر از این است. مرحوم آخوند ملاّ فتحعلی، صاحب نفس بود و

^۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۶. (آیة الله طهرانی)

حالاتی داشت و بطون قرآن را می دانست؛ ولی
مطلب این است که آیا ما در تحت حکومت خدا
هستیم یا نیستیم؟! آیا خداوند ما را عبد خود قرار
داده است یا نداده است؟! خدا که نمی تواند این را
انکار بکند و بگوید: «نه، تو تا وقتی که سالمی عبد
من هستی، من عبد مریض نمی خواهم، برو پی
کارت!» کجا برویم؟! آیا خدا می تواند هم چنین
حرفی را بزند که: «تا وقتی حرارت بدنت ۳۷ درجه
است، تو عبد من هستی و من هم مالک تو؛ اما
همین که یک درجه تب کردی، دیگر بیرون رفتی،
خدا حافظ»؟!!

و لا یُمِکِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُکُومَتِکَ؛^۱ «کجا می شود از حکومت خدا فرار کرد؟!»

خب، این خدای بزرگوار، هر کاری از دستش
برآید انجام می دهد، اما نمی تواند بگوید که من تو را
از عبودیت و از حکومت خودم بیرون می کنم! چه
بخواهد و چه نخواهد، این به پای خدا نوشته شده
است و مجبور است اقرار کند!

حالا سراغ خودمان برویم؛ آیا می توانیم خودمان
را در هر شرایط و در هر موقعیتی بیرون از حکومت

۱. مصباح المتهدّد، ج ۲، ص ۸۴۵، فرازی از دعای کمیل.

خدا حساب کنیم؟! نه، ما هم نمی توانیم! گفت: «مال بد، بیخ ریش صاحبش است.» خدا مجبور است همین طوری قبولمان کند! خب می خواست ما را درست نکند؛ حالا که درست کرده است، باید پای آن هم بنشیند! از آن طرف، ما هم نمی توانیم. پس هم ما به او بند هستیم و هم او به ما بند است! او هم این آدم دو پا را درست کرده است، حالا مانده است که چه کارش کند! پس خدا ما را در همه حال می خواهد.

تنها تویی تنها تویی در گوشه^۱ تنهایی ام *** تنها تو می خواهی مرا با این همه رسوایی ام^۲

پس خدا ما را با همه این عیب و نقص ها می خواهد و نمی تواند نخواهد؛ چون این امراض را خودش داده است. پس خداوند متعال، هم خودش ما را خلق کرده و هم به ما وجود داده و هم صحّت داده و هم مرض می دهد.

مرض، نعمتی برای توجه به ضعف و دوری از

گناهان

۱. خ.ل: خلوت.

۲. شاعر: منصوره اتابکی، متخلّص به زهره.

به فرموده حضرت سجاد سلام الله عليه :

... خدايا، تو به من صحت دادی؛ و به واسطه صحت و سلامتی است که می‌توانم تکالیف و فرائضی را که در حال صحت است انجام بدهم. و تو را در هنگام مرض، شکر می‌کنم بر اینکه تو مرا مریض کردی و مرا متوجه ضعف خودم کردی. و چه بسا بعضی از گناهانی را که به واسطه صحت از من برمی‌آمد و متمشی می‌شد، ولی به واسطه مرض دفع کردی!^۱

پس مرض هم از کیست؟ از خدا است. این کلام

حضرت معجزه است؛ یعنی می‌خواهد بفرماید: به

همان مقدار و بلکه بیشتر از آن مقداری که صحت

ممدوح است، مرض هم ممدوح است. شخصی که

مریض نشود، نمی‌تواند به سلامتی خودش پی ببرد؛

تکبر و استغنا او را فرا می‌گیرد و آن ضعف‌ها و خلل

و نقصان برای او متجلی و متبلور نمی‌شود. تا کسی

گرفتاری پیدا نکند، نمی‌تواند به ضعف‌های خودش

پی ببرد؛ آن ضعف‌هایی که او را از معبود دور

کرده‌اند و بین او و بین پروردگار و مالک حقیقی او

فاصله انداخته‌اند. این ضعف‌ها می‌آیند و فاصله

می‌اندازند و جلوی انسان را می‌گیرند. مرض نعمت

^۱ . الصّحیفة السّجّادیّة، ص ۷۶:

«اللّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا لَمْ أَزَلْ أَتَصَرَّفُ فِيهِ مِنْ سَلَامَةٍ بَدَنِي، وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَحَدَّثْتَ بِي مِنْ عِلَّةٍ فِي جَسَدِي فَمَا أَدْرِي، يَا إِلَهِي، أَيُّ الْحَالِينَ أَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ، وَ أَيُّ الْوَقْتَيْنِ أَوْلَى بِالْحَمْدِ لَكَ؛ أَوْ قَتُّ الصِّحَّةِ الَّتِي هَنَأْتَنِي فِيهَا طَيِّبَاتِ رِزْقِكَ، وَ نَشَطَّتَنِي بِهَا لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَ فَضْلِكَ، وَ قَوَّيْتَنِي مَعَهَا عَلَى مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ، أَمْ وَقَتُ الْعِلَّةِ الَّتِي مَحَّصْتَنِي بِهَا، وَ النِّعَمِ الَّتِي أَحْفَتَنِي بِهَا، تَخْفِيفًا لِمَا ثَقُلَ بِهِ عَلَيَّ ظَهْرِي مِنَ الْخَطِيئَاتِ، وَ تَطْهِيرًا لِمَا انْغَمَسْتُ فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ، وَ تَنْبِيهًا لِتَنَاوُلِ التَّوْبَةِ، وَ تَذْكَيرًا لِمَحْوِ الْحَوْبَةِ بِقَدِيمِ النِّعْمَةِ...»

است، بلایا نعمت است، همه گرفتاری‌ها نعمت‌های الهی هستند که خداوند برای بندگانش می‌آورد. بدون این نعمت‌ها انسان نمی‌تواند ربط برقرار کند و دچار انانیت و تفرعن می‌شود.

حضرت سجاد می‌فرماید:

چگونه شکر تو را بر این مرضی که به من داده‌ای بجای بیاورم؟! تو به واسطه این مرض، مرا به یک مسائل باطنی راهنمایی و دلالت کردی که هزار و یکی از آنها هم در صحت و سلامتی به‌دست نمی‌آید!^۱

و این یک واقعیت است.

اهمیت تسلیم رضای پروردگار بودن در حال

صحت و مرض

پس ما با این خصوصیت و با این کیفیت، در هر دو حال صحت و حال مرض، بنده خدا هستیم. آیا ممکن است پروردگار که خودش این مرض را برای تطهیر ما و برای مصالح دیگر ما عنایت کرده است، خودش بیاید و بگوید: «من حال سلامتی تو را بیشتر از این حالت دوست دارم»؟! خیلی عجیب است و خیلی کلام احمقانه‌ای است! این بنده بیچاره که گناه نکرده است! و اینکه خدا بیاید و به مریضی که در

۱. همان.

تب است بگوید: «من نماز در حال استقامت و با طهارت مائیه و با تمام شرایط را بیشتر دوست دارم!» اگر چنین نمازی برای مرض، بد باشد، اصلاً حرام و باطل است!^۱ اگر روزه برای جسم ضرر داشته باشد، هم باطل است و هم قضا دارد؛ نه تنها ممدوح نیست، بلکه مذموم است.^۲ اگر شخصی با علم به اینکه روزه برای او موجب اشکال است و دستور و تجویز هم هست، بگوید: «دلم می‌خواهد روزه بگیرم، به‌خاطر اینکه در جمع آبرویم نرود و نگویند که روزه را خورده است» روزه او هم باطل است و هم باید قضا کند و یک گناه هم کرده است!

خداوند می‌گوید: من مالک تو هستم و الآن تو را در این شرایط قرار داده‌ام، و مقصود من این است که تو الآن این کار را انجام بدهی؛ آیا تو داری در کار من فضولی می‌کنی؟! تو چه کسی هستی که داری در کار من دخالت می‌کنی؟! من تو را مریض کرده‌ام و از تو نماز مستقیماً^۳ می‌خواهم، ولی تو بلند می‌شوی

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۴۶ - ۳۴۸.

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۱۷ - ۲۲۴.

۳. به پشت خوابیده. (محقق)

و مستقیماً می خوانی، در حالی که برای کمربت ضرر دارد و می افتی! چه کسی به تو گفته است که هم چنین کاری نکنی؟! من الآن می گویم: وضو برای تو ضرر دارد، باید با تیمم نماز بخوانی!

مانند آن افرادی که آمدند و مریضی را برداشتند و داخل آب بردند و غسل دادند و بعد هم آن مریض بیچاره مُرد! نزد امام صادق علیه السلام آمدند، حضرت فرمودند:

قَتْلُوهُ؛ قَتَلَهُمُ اللهُ! «شما او را کشتید، خدا شما را بکشد! چه کسی به شما گفت که این را بردارید و در آب بیندازید؟! باید او را تیمم می دادید!»^۲

وظیفه این است و عبد باید عبودیتش را داشته باشد؛ نباید به مولای خودش اظهار نظر کند که «دل من این طور می خواهد!» دل تو بیخود می خواهد! من به تو می گویم این طور عمل کن!

حالا که این طور شد، آیا صحیح است این جنابی که الآن دارد با این حال جراحی به مکه می رود، بگوید: «خدایا، این جراحات را خوب کن تا یک حجّ خوب انجام بدهم»؟! خدا می گوید: حجّ خوب

۱. ایستاده. (محقق)

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۳، ص ۶۸.

چيست؟ آيا حجّ خوب، آن حجّی است که تو می‌دانی و تو می‌فهمی و تو تشخیص می‌دهی؟! آيا حجّ خوب، آن حجّی است که با تمام شرایط باشد؟! آيا آن حجّی است که با وضو باشد؟! آيا آن حجّی است که در آن، قروح و جروح نباشد؟! اين است؟! آيا تو بايد قبول کنی يا من بايد قبول کنم؟! آيا تو بايد به اين حج نورانيّت و روحانيّت بدهی يا من بايد بدهم؟! ﴿وَأَلِّعْمَلُ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ﴾؛ آيا آن چیزی که باعث رفعت اين عمل است، به دست تو است يا به دست من است؟! آيا روحانيّت عمل به دست تو است يا به دست من است؟! من برای تو اين قروح و جروح را قرار داده‌ام و دست تو را مجروح کرده‌ام و تو را به حال مِمراضِيّت درآورده‌ام و درعين حال، تکليف به حج کرده‌ام؛ حالا اين وسط چه شخصی بايد اين حج را قبول کند؟!

بنابراين ما به اينجا می‌رسيم که دعای ایشان هم خیلی وجهی نداشته است و چه بسا اگر با همان حال به مکه می‌رفت، خداوند ثواب بیشتر و نعمت بیشتر

^۱. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۴۲: «و عمل صالح آن کلام طيب را بالا می‌برد.»

و روحانیّت بیشتری نصیب او می‌کرد. اما ما می‌گوییم: «به‌به، عجب مقامی دارد! از دروازه شهر که خارج شد، خدا دعایش را مستجاب کرد و یک حجّ پاک و پاکیزه و شسته و رفته و با بدن سالم نصیب او کرد!»

اینها توحید است. اینها را از خودم نمی‌گوییم؛ اینها مطالبی است که بزرگان به ما یاد داده‌اند.^۱

«ایشان می‌خواستند این مطلب را بفرمایند که انسان باید ببیند او برای ما چه تقدیر و مصلحت کرده است؛ از کجا معلوم که اثر و ثواب و تأثیر و روحانیّت آن حجّی که با این کیفیت است کمتر از آن حجّی باشد که بدون این ابتلاء و مشکلات است؟ البته این مرد، مرد بزرگی است؛ ولی شما ببینید اولیای الهی تا کجا رفتند و تا کجا سیر کردند و تا کجا می‌خواهند ما را سیر بدهند! بله، خیلی خوب است، انسان حج را با طهارت انجام می‌دهد و از خدا می‌خواهد و خدا هم استجابت می‌کند؛ اما بالاتر هم دارد یا ندارد؟ افق

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۱۸، جلسه ۱۰. (آیة‌الله طهرانی)

بالا تر این است که بگوید: خدایا، من با این وضع به سوی تو حرکت کردم، خودت می دانی؛ تمام شد! این بالاتر است و آن چیزی که گیر انسان می آید فرق می کند.

بله، آن حج هم خدا قبول می کند و حجّی که آخوند ملاّ فتحعلی انجام می دهد، دیگر معلوم است چه حجّی است؛ اما باز بالاتری هم هست! و آن این است که انسان عبد باشد و بگوید: خدایا، می خواهد خون بیاید، بیاید، چه کارش کنیم؟ تکلیف و وظیفه مان را انجام می دهیم؛ لباس احرامان هم نجس می شود، بشود! مگر قرار است لباس احرام انسان همیشه پاک باشد؟! هر وقت به جایی رسیدیم، طبعاً لباس را طاهر می کنیم؛ تمام شد!

ببینید، نفس می خواهد حتی در امور معنوی هم دخالت کند و می خواهد در آن حال و هوایی که می پسندد قرار بگیرد، و وقتی می بیند عجب! در لباس احرام است اما دستش دارد خون می آید و بدنش نجس است، یک طوری می شود و می گوید: «ای کاش این طوری نبود! حالا که به سمت مکه حرکت می کنیم و لبّیک می گوییم، اگر این طور نبود

بہتر بود؛ شاید ما این توفیق را نداریم؟!» نہ؛ اگر خودش را رها کند، آن وقت یک چیزهای دیگری به او می دهند.^۱

اشتباه بودن استفاده از دارو برای جلوگیری از

عادت ماهانه در حج

”این خانم‌هایی که در دوران عادت ماهیانه برای رهایی از گرفتاری‌های آن و انجام وظایف و تکالیف و زیارات به داروهای جلوگیری از عادت متوسل می‌شوند، تمام کار آنها اشتباه است و خطا است و خلاف رضای الہی! گرچه عمل آنها صحیح است و مُسَقَطِ تَکْلِيفِ است، ولی مورد رضای پروردگار ابداً نمی‌باشد؛ زیرا خداوند برای آنها عادت را خواسته است، نہ جلوگیری از آن را. مثل کسی که برای فرار از روزهٔ ماه رمضان هر روز به مسافرت برود و برگردد، گرچه عمل حرام انجام نداده است ولی این عمل برخلاف رضای الہی است؛ زیرا در ماه رمضان حکم اولی بر انجام روزه است، مگر برای کسی که

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسہ ۲۰۰ . (آیةالله طهرانی)

به جهتی شرعی یا عقلایی مسافرت برای او ضرورت داشته باشد،^۱ در این صورت آن روز را قضاء می‌کند؛^۲ اما اگر صرفاً برای فرار از روزه بخوهد به مسافرت اقدام کند، خداوند او را مورد بازخواست قرار خواهد داد و از او سؤال خواهد کرد.

زن در هنگام عادت به مقتضای جری طبیعی و عادی و تکوینی باید عادت شود، و خوردن قرص‌های مضرّ علاوه بر اینکه حرام است، آن روحانیّت و نور و آثار و برکات مناسک را که باید بر نفس او بنشیند و اثر بخشد و او را متحوّل کند، از بین می‌برد، و به فیض برکات و تأثیرات تکوینیّه این فرائض و مناسک توفیق نخواهد یافت.^۳

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۸۱ - ۱۸۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۰۹.

۳. رساله نکاحیه، ص ۴۰:

«خوردن دارو برای جلوگیری رحم از پذیرش نطفه، و آبستن نشدن زنان که امروزه به صورت قرص متداول و معمول شده است ضررهای مزاجی شدید دارد، و موجب کسالت اعصاب و در بعضی از احیان منجرّ به جنون و دیوانگی است. و علاوه موجب کسالت قلب و سرطان رحم و اختلال جریان خون، و به هم خوردن سیر طبیعی و عمل طبیعی غدّد و ترشحات زائده، و امراض فراوان دیگری است که دست‌به‌گریبان جوامع فقیر بشر شده است. خوردن این داروها به هر صورت و به هر کیفیتی که باشد، و با هر فورمولی که ساخته شود، موجب قطع جریان حیض در اوقات معینه و مشخصه می‌گردد؛ و موجب عدم قبول رحم نطفه را در خود می‌شود؛ و عواقب وخیمی را در پی دارد.

حکایت بانوی سالک و اطاعت از دستور استاد

در انجام اعمال عمره

یکی از شاگردان زن سلوکی مرحوم والد

- رضوان الله علیه - نقل می کرد:

می خواستم به سفر عمره مشرف شوم، رفتم خدمت آقا و عرض کردم: خداوند توفیق تشرّف به عمره را نصیب فرموده، ولی مشکلی دارم و آن مسئله عادت زنانه است، و درست پنج روز از مگّه را من در عادت هستم، آیا شما اجازه می دهید که از این قرص ها مصرف کنم تا بتوانم به انجام اعمال مسجدالحرام بپردازم؟ ایشان در جواب فرمودند: «خیر!» عرض کردم: پس چه کنم؟ فرمودند: «شما می توانید بین صفا و مروه بنشینید و از دور کعبه را تماشا کنید؛ تکلیف شما همین است، و وقتی پاک شدید به اعمال بپردازید!»

آن مخدره می گوید:

من به همین کیفیت عمل کردم، و خدا شاهد است به واسطه اطاعت از دستور استاد و عمل به تکلیف واقعی، آن چنان انوار و برکات و روحانیتی بر من نازل می شد که قطعاً اگر مانند سایر افراد عمل می کردم و با استفاده از داروهای جلوگیری به انجام مناسک می پرداختم ابداً اثری از آن روحانیت و برکات بر خود نمی دیدم.

آری، این است فرق بین عالم عارف و غیر آن،

بسیاری از زنان مؤمنه هم در وقت زیارت مشاهد مشرفه، و در وقت حج بیت الله الحرام، برای جلوگیری از عادت ماهیانه و قدرت بر عمل مشروط به طهارت از این قرص ها می خوردند، که هم کسالت و مرض جسمی، و هم در بعضی از اوقات کسالت روانی پیدا می نمودند. و علاوه چه بسا عادت ماهیانه شان خراب و دگرگون می شد؛ و به قول معروف، "از اینجا مانده و از آنجا رانده" می شدند. هم عملشان خراب می شد و هم بهره معنوی و روحی از این زیارت و مناسک نمی بردند.

شارع مقدّس اسلام برای زنان حائض تکلیف خاصی مقرر کرده است که با بجا آوردن آن، هم حجشان صحیح است و هم عمره شان.* دیگر در این صورت چرا در کار او تصرف کنیم؟ تصرفی که چه بسا موجب بطلان عمل می شود و حج و عمره صحیح و مطلوب را که پیغمبر به بعضی از زوجات خود دستور دادند و آنها عمل نمودند،** با دست خود و تصرف خود آلوده و مشتبه سازیم؛ و عمل یقینی را به صورت عمل مشکوک انجام دهیم؟!«

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۴۸ - ۴۶۶.

** رجوع شود به السیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۶۲؛ البداية و النّهاية، ج ۵، ص ۱۶۴؛ الکافی، ج ۴، ص ۴۴۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۹۶.

در ارائه طریق و مسیری که مورد رضای حضرت حق و اولیای او باشد؛ عارف از نقطه اوج بر مسائل می‌نگرد و غیر او از حسیض مظاهر و مکتسبات و مدرکات ظاهری، و بین این دو نقطه تفاوت از زمین تا اعماق آسمان است.^۱

حکم شرعی مصرف قرص‌های ضد بارداری و

تأکید بر پذیرش تقدیر الهی

”سؤال: اگر ممکن است نظرتان را نسبت به

حکم شرعی مصرف قرص‌های ضد بارداری
بفرمایید.

جواب: نیازی به مصرف این قرص‌ها نیست،

بلکه بهتر است انسان همان‌طوری که خداوند برای

زن تقدیر کرده است، همان‌طور انجام بدهد.^۲ بنده

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۸. (آیة‌الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱:

«خانمی که عذر دارد [دو حالت دارد:

صورت اوّل: وقتی که برای عمره [تمتع] احرام می‌بندد عذر دارد و وقتی وارد مکه می‌شود عذر او تا زمان اعمال حج باقی می‌ماند، در این صورت نیازی به احرام مجدد نیست و همان احرام عمره با او تبدیل به احرام حج می‌شود و باید به عرفات برود؛ وقتی که به عرفات و مشعر و منارفت، بعد می‌آید و اعمال حج را انجام می‌دهد و بعد اعمال عمره را خودش انجام می‌دهد.

صورت دوّم: این است که عمره را انجام می‌دهد ولی در موقع رفتن به

تضمین می‌کنم اگر کسی این قرص‌ها را نخورد به اندازه سر سوزنی از ثواب او کاسته نخواهد شد و طبق دستور انجام داده است و انسان می‌تواند بدون

عرفات عذر پیدا می‌کند؛ در این صورت باید در همان حال عذر از مکه در مسجدالحرام احرام ببندد و برود برای عرفات و مشعر و منا و وقتی که برگشت، چنانچه عذر او تا زمانی که کاروان‌ها به ایران برمی‌گردند باقی بود، باید در آنجا به یک شخصی نیابت بدهد که آن اعمالی مانند نماز و طواف را که احتیاج به طهارت دارد انجام بدهد، ولی اعمالی را که احتیاج به طهارت ندارد مانند سعی بین صفا و مروه را باید خودش انجام بدهد و در آنجا اشکال ندارد که باشد، یعنی سعی بین صفا و مروه داخل در مسجدالحرام نیست.

ولی اگر نه، وقتی که به مکه برگشت اگر مجالی بود تا اینکه این اعمال را انجام بدهد، در این صورت دیگر صبر می‌کند و وقتی که از عذر بیرون آمد خود او مباشرتاً اعمال آن طواف و سعی و نماز طواف نساء را انجام می‌دهد.»

سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲:

«سؤال: اگر زن نمی‌داند که تا موقع ظهر روز نهم

پاک می‌شود و می‌تواند عمره تمتع بجای آورد یا نه،

به چه نیتی مُحَرَمِ شُود؟

جواب: باید احرام را به نیت عمره تمتع ببندد، بعد اگر تا ظهر روز نهم پاک شد که هیچ؛ اگر نه، آن عمره او با همان احرام تبدیل به احرام عمره مفرده می‌شود. بعد از اینکه اعمال را انجام داد دیگر احتیاج به احرام مجدد نیست و همان احرامی که در مسجد شجره بسته است، همان احرام او تبدیل می‌شود و به نیت عمره مفرده نیت می‌کند و می‌رود کارها را انجام می‌دهد؛ بعد که اعمال حج و طواف نساء را انجام داد و بیرون آمد، به مسجد تنعیم می‌رود و آنجا احرام عمره مفرده می‌بندد؛ چون عمره تمتع دیگر فوت شده است. عمره مفرده‌ای مثل یک عمره مفرده انجام می‌دهد و بعد از احرام بیرون می‌آید.»*

* جهت اطلاع از احکام مربوط به زنان دارای عذر در انجام مناسک حج، رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۴۸ - ۴۶۶.

هیچ‌گونه مشکلی آنها را انجام بدهد. چرا انسان از آن مسیر و مجرای طبیعی که خداوند تقدیر کرده است بیرون بیاید و برای خودش تکلیف جدیدی درست کند و بخواهد دلخواه انجام بدهد؟!!

خداوند گفته است که باید زن به این‌قسم تکالیفش را انجام بدهد؛ احرام نیازی به طهارت ندارد، رفتن در صفا و مروه نیازی به طهارت ندارد، رفتن به عرفات و مشعر و منا و رمی‌ها نیازی به طهارت ندارد؛ فقط آنچه که احتیاج به طهارت دارد طواف و نماز طواف است، همین! دیگر سایر امور احتیاج به طهارت ندارد؛ و آن‌هم انسان می‌تواند به تأخیر بیندازد و انجام بدهد. اگر چنانچه تا وقت حرکت توانست انجام بدهد، انجام بدهد؛ وإلاّ شخصی را نائب می‌کند و او از طرف او انجام می‌دهد. علی‌کلّ حال وقتی مطلب به این سهلی است، چرا انسان بخواهد خود را گرفتار کند و تکلیف خود را عوض کند؟ پس بهتر این است که انسان از این قرص‌ها استفاده نکند و آنچه را که خداوند برای او تقدیر کرده است، همان را بپذیرد که اگر قرار باشد عنایت و موهبتی از جانب خدا باشد،

بہتر است کہ انسان امور را بہ خود او واگذار کند تا بتواند بہ فیض بیشتری نائل شود.^۱

حکایت حاج آقا معین شیرازی و کسب فیض

بیشتر در اثر جاماندن از حج

”مرحوم جدّ مادری ما حضرت حجّة الإسلام و المسلمین و عماد العلماء العاملین آقای حاج سید عبدالحسین معین شیرازی - رحمة الله عليه - مردی بود عالم، عابد، ناسک، سالک، اهل ورع و تقوا و دارای حالات و مکاشفات روحانیّه، و از شاگردان سلوکی آیة الحق و سند العرفاء الربّانیین مرحوم آیة الله حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی؛ **تَعَمَّدَهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ وَ ادْخَلَهُ بِحُبُوحةِ جَنّاتِهِ.**

ایشان بسیار بہ زیارت أعتاب مقدّسه و حجّ بیت الله الحرام مشرّف می شد، و در هر سال شاید حدود پنج الی شش ماه را در زیارت مقامات مقدّسه و أعتاب عالیات بہ سر می برد و از برکات آن مکان های مقدّس کسب فیض و روحانیّت می نمود.

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
^۴. (آیة الله طهرانی)

در یکی از این سفرها که با ماشین سواری به سمت مکه در حرکت بودند، به واسطه بروز حادثه‌ای ماشین از جاده منحرف و واژگون می‌شود و ایشان به‌طور معجزه‌آسایی نجات می‌یابند، ولی کاملاً مجروح و از سر و صورت خون می‌ریخته و استخوان‌های ایشان به شدت شکسته و کوفته می‌شود. ایشان را به مدینه می‌آورند و در بیمارستان بستری می‌کنند؛ و خلاصه از رفتن به مکه و ایتیان، مناسک باز می‌ماند. در وقت مراجعت به طهران، حقیر به اتفاق مرحوم والد به زیارت ایشان می‌رویم؛ حالتی بسیار نحیف و رنجور و بیمار و بسیار ضعیف و بی‌رمق داشتند. وقتی که به منزل برگشتیم دیدم ایشان به والده ما می‌فرمایند:

اگر حاج‌آقا معین ده بار به مکه می‌رفت به اندازه این مرتبه که حال او تغییر پیدا کرده است کسب فیض نمی‌نمود!^۱

اهمیت تحقق حال اتصال با خداوند

”آنچه قرار است اثر بگذارد مکه نیست، یک چیز

دیگر و یک دست دیگر است و آن ربط و ارتباط

است، آن تأثیرگذار است و آن تأثیر در هر جا ممکن

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۸. (آیة‌الله طهرانی)

است؛ در مکه پیدا بشود یا در فلان بیابان پیدا بشود یا از فلان حادثه پیدا بشود یا از قضیه دیگر، مهم تأثیری است که در ما می‌گذارد.

حال اگر از ما سؤال کنند: «این را به تو نمی‌دهیم اما به جایش ده دفعه به مکه می‌روی!» می‌گوییم: می‌خواهیم به مکه برویم چه کار کنیم؟ این همه زحمت بکشیم و برویم دور کعبه بگردیم و پیوسته سعی بین صفا و مروه انجام بدهیم اما دوباره دست از پا درازتر برگردیم؟ لذا مهم آن ارتباط است؛ آیا ارتباط بهتر شد یا نشد؟ آن مهم است. آن ارتباط هم در این موقع برای انسان حاصل می‌شود و این خیلی مطلب مهمی است.^۱»

ثواب حج برای مشتاقان محروم و اهمیت نیت

خالصانه

”در روایات داریم: افرادی هستند که می‌خواهند خدمتی بکنند ولی پول ندارند، مثلاً آرزو دارد که حج برود ولی پول ندارد که برود، و الآن که موسم حج

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۴۲. (آیه‌الله طهرانی)

می‌شود و زوار هم دارند برای حج حرکت می‌کنند و او دائماً نگاه می‌کند و حسرت می‌کشد، به او می‌گویند: آقا جان، غصه نخور! در خانه خودت بنشین؛ ثواب حرکت، ثواب إحرام، لبّیک، طواف، نماز، سعی، وقوف و قربانی، همه‌اش در نامه عملت هست و همه آن کارها را هم انجام داده‌ای!

روز قیامت خدمت پروردگار می‌آید و نامه عملش را به دستش می‌دهند: یک حج، دو حج، سه حج، ده حج، عمره و...!

- آخر من کی حج رفتم؟!

- در سنه فلان حج رفتی، در فلان زمان عمره رفتی، در فلان زمان قبر حضرت سیدالشهدا را زیارت کردی و...!

- چند مرتبه؟

- إلی ما شاء الله!

- آخر من کی رفتم؟! خدایا تو که صادقی و صادقین را دوست داری، من که این کارها را نکرده‌ام، چرا اینها را در اعمال ما نوشته‌ای؟!

تعجب می‌کند! بیچاره خودش مریض و فقیر و مفلوک است، در نامه عملش می‌نویسند: این هزار

بنده در راه خدا آزاد کرده است، سفره‌ها انداخته است، اطعام‌ها کرده است، مسجدها ساخته است! می‌گویند: آن روز که حرکت می‌کردی و نگاهت به فقرا افتاد، در دلت دعا نکردی: «ای کاش من داشتم و به تمام اینها انفاق می‌کردم؟!» همین نیت آمد و در اینجا برای تو درست کرد که تو هزار بنده را اطعام کردی و هزار بنده را آزاد کردی! اما به شرط اینکه اگر پول به دستش بدهند، این کار را بکند؛ نه مثل بعضی که وقتی ندارند، می‌گویند: «این کار را می‌کنیم و آن کار را می‌کنیم!» اما وقتی که پول در دست آمد، فراموش می‌کنند! خدا هم سرش کلاه نمی‌رود، خیلی دقیق است و حساب‌گر خوبی است! اما اگر واقعاً این‌طور باشد که وقتی در مسند کار نیست و می‌گوید: «اگر من در مسند کار واقع بشوم، چنین خدمت می‌کنم و چنان خدمت می‌کنم!» وقتی در مسند کار هم آمد این کار را بکند، و اگر پول دستش آمد همان سفره را بیندازد، همان غلام را آزاد بکند، همان حج را برود و همان جهاد را بکند؛ اگر

این طور بود، تمام اینها در نامه عمل او هست!

بنابراین، ما هیچ وقت از خداوند علیّ اعلیٰ گِله نداشته باشیم که چرا به ما پول ندادی تا ما خانه خدا را بنا کنیم، قبر حضرت سیدالشهدا را بسازیم، قبر امیرالمؤمنین را بسازیم و...! خدا هم صریح جواب ما را می دهد و می گوید: «راست می گویی، همه این کارها را کرده ای، بیا و به نامه عملت نگاه کن! قبر حضرت سیدالشهدا را بنا کردی، حرم امیرالمؤمنین را ساختی، آینه کاری کردی، قرآن چاپ کردی، مسجدها ساختی! این قدر در نامه عملت می ریزم که نمی توانی حسابشان کنی!» اما اگر راست نباشد، می گوید: «واقعاً می خواستی این کار را بکنی یا نه؟» می گویی: «بله!» بعد می آیند و پای امتحان نشانت می دهند که ما راه را برای تو باز کردیم، ولی خودت بستی! گفתי اما عمل نکردی! هنگامی که وسیله و سبب در دست تو نبود، نیّت بود؛ اما وسیله که دادیم، پس زدی!

عدالت خداوند در پاداش به اعمال و نیّات

۱. رجوع شود به المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶.

پس خدای علیّ اعلیٰ خیلی عادل است! این قدر عادل است که هر کس را می‌برد و در جای خود و مقام خودش قرار می‌دهد، و تمام اشکالات و گله‌ها هم از بین می‌رود! اشکالات و گله‌ها تا آنجایی است که انسان می‌خواهد با فکر خودش در مقام انطباق با عالم ظاهر، کار خدا را بررسی کند و حجّت را علیه او تمام کند؛ اما وقتی که انسان را از این مرحله عبور می‌دهند و با حساب واقع اندازه‌گیری می‌شود، می‌بیند عجیب‌خدایی است! آن وقت همه از خدا راضی می‌شوند و دیگر هیچ‌کس از خدا گله‌ای ندارد، و حجّت خدا بر همه افراد تمام می‌شود!^۱

”آن کسی که پول و تمکّن و استطاعت برای رفتن به حج را ندارد و در انتظار رفتن به حج له‌له می‌زند و در انتظار رسیدن به این فریضه الهی لحظه‌شماری می‌کند، اما نمی‌تواند برود و مرگ او را درمی‌یابد، آیا

^۱ . جهت اطلاع بیشتر بر روایات باب نیّت، رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۵ - ۲۱۲.

^۲ . مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۳۷. (علامه طهرانی)

خدا همین‌طور کنار می‌نشیند و می‌گوید: «بیخود، نرفتی که نرفتی و هیچ خبری نیست!» در این صورت این خدا خودش اول ظالم است؛ مگر قضیه حج فقط مربوط به ثروتمندان و متمکّنین است؟ آن کسی که اگر یک شاهی هم در بیاورد می‌خواهد آن را صرف رسیدن به حج کند، در پیشگاه الهی اگر موفق به رفتن حج هم نشود، یک حج تمام‌عیار با عمره و حج مقبوله در نامه عمل او می‌نویسند و او را در روز قیامت در زمره شیعیان ابراهیم علیه السلام محشور می‌کنند؛ چرا؟ چون می‌خواستند برود.^۱

”آن پیرزن فقیری که برای رفتن به حج آه می‌کشد اما برای رفتن آه در بساط ندارد، چه گناهی کرده است که خدا نباید ثواب حج را به او بدهد؟! ولی شخص ثروتمندی پول دارد و از راه مسائل و معاملات امروز دنیا مُکنتی پیدا کرده و هر سال می‌رود و این هم تحسّر رفتن او را می‌خورد که او باید به فیوضاتی برسد اما خودش نرسد! طبعاً این ظلم بین است و شکی در این قضیه نیست.

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۶.
(آیه الله طهرانی)

اما خدا عادل است و ظالم نیست؛ پیرزن را قشنگ می‌آورد و حساب می‌رسد که تا چقدر می‌خواسته و اهتمام داشته و تا چقدر اگر پول داشت می‌رفت؟ آیا واقعاً می‌رفت؟ یک سال تأخیر می‌انداخت یا فوراً می‌رفت؟ چنان دقیق مو را از ماست بیرون می‌کشند و به پیرزن می‌گویند: «بفرما اینجا، شما در این دنیا سی و شش حج و عمره مقبوله انجام دادی!» نگاه می‌کند و می‌بیند: «بله، من در دنیا که بودم سی و شش عمره و حج مقبول که مورد قبول پروردگار است انجام داده‌ام!» خُب، چه شد؟! دیگر نیاز به نامه عمل ندارد و نامه عمل خود صحیفه وجود انسان است که عبارت است از همان نفسی که متحوّل شده و جوهره آن با آن حقایق وجودی شکل پیدا کرده است؛ به آن «شکل پیدا کردن» می‌گویند: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفِّكَ﴾؛^۱ ما پرده را برداشتیم.^۲

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۲۲.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۷. (آیه‌الله طهرانی)

حکایت شخصی که پول حج خود را به علویّه

نیازمند بخشید و پاداش آن

”یکی از تابعین در زمان امام صادق علیه السّلام پولی را جمع کرده بود و می‌خواست با آن از کوفه حرکت کند و به سمت مکه بیاید تا حج انجام دهد؛ البته حجّ واجب نبوده است. قبل از اینکه از کوفه بیرون بیاید، در منزلِ اوّل به یک خرابه می‌رسد، می‌بیند که در آنجا یک زن دارد به دنبال چیزی می‌گردد و ظاهراً میته‌ای در دست آن زن می‌بیند. می‌رود و سؤال می‌کند: «ای خانم، این چیست؟» آن زن در ابتدا نمی‌گوید، ولی بعد می‌گوید:

من علویّه هستم و شوهرم مدّتی قبل فوت کرده است، و ما پول نداشتیم برای اینکه چیزی تهیه کنیم و چند روز است که بچه‌های من گرسنه هستند. امروز آمدم و دیدم که مرغ مرده‌ای در اینجا افتاده است، با خود گفتم: همین را از باب اکل میته بردارم و به منزلمان ببرم.

این شخص، آن کیسه پولی را که برای حجّش گذاشته بود، به همین خانم و مخدرّه می‌دهد و به منزلش برمی‌گردد و دیگر پولی برای حج نداشته است.^۱

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۸۷:

«افعال عبادی و غیر عبادی، هر کدام از اینها در نظام تربیتی انسان یک اثر خاصّ به خودش را دارد. نماز یک اثر ملکوتی دارد، حجّی را که انسان انجام می‌دهد یک اثر ملکوتی دارد. می‌گویند: «چرا انسان برود حج انجام بدهد؟ خب پولش را به فقرا بدهد!» حج اثر خودش را دارد، کمک به فقرا هم اثر

خودش را دارد. انسان نمی‌تواند این را جایگزین آن کند.

بله، اگر در یک جا مسئله دائر مدار یک امر اَهمّ و مهم شد، در آنجا انسان باید رعایت این قضیه را بکند؛ اما اینکه چون می‌تواند کمک به فقرا بکند و در امور تبرّعی اقدام بکند، لذا حج انجام ندهد، نه، آن اثر را ندارد! آن اثر خاص مربوط به آن است.»

سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۸۴:
«خواجه سعدی می‌گوید:

عبادت به جز خدمت خلق نیست *** به تسبیح و سجاده و دلق نیست^۱
باید به ایشان گفت: خیلی شما اشتباه کردی! ایشان خیال می‌کنند معنای عبادت همین است که یک عده‌ای بیابند و یک نمازی بخوانند و هیچ اثری بر آن مترتب نمی‌شود. اگر جناب سعدی یک لحظه لذت عبادت نماز و روزه و ارتباط با خدا را می‌دانستند یک‌هم‌چنین شعری را نمی‌سرودند! بله، ما قبول داریم که خدمت به خلق از افضل عبادات است،^۲ اما نه اینکه بیاییم بگوییم: به جز خدمت خلق نیست!

خود مرحوم آقا - رضوان الله علیه - یک روز از استادشان مرحوم آقای انصاری سؤال کردند:

در راه خدا بهترین عملی که انسان را زودتر به مقصود می‌رساند چیست؟

ایشان فرمودند:

بعد از انجام فرائض و واجبات و ترک محرّمات، قضاء حاجت مؤمن بهترین عملی است که انسان را سریع‌تر به خدا می‌رساند.^۳

بله، بعد از [انجام] واجبات و ترک محرّمات، خدمت به خلق بسیار مهم است؛ در روایات هم داریم و از مسائل بسیار مؤکّدی است که در اینجا آمده است؛^۴ اما نه اینکه به جز خدمت خلق نیست! تا شخصی در مقام عبادت و در مقام انجام تکلیف به تهذیب نرسد که نمی‌تواند خدمت به خلق بکند. ما آمده‌ایم بدون اینکه به جنبه تهذیب خود توجه کنیم، خدمت به خلق را وسیله برای فرار از طریق و مشی در راه و تکلیف قرار داده‌ایم و می‌گوییم: «آقا، به خلق خدمت کنید، نماز خواندن چه فایده‌ای دارد؟! آقا، به مردم خدمت بکنید، مگه رفتن چه فایده‌ای دارد؟! پول مگه را به فقرا بدهید! برای چه انسان برود در آنجا خرج بکند؟! چرا برود پول حج بدهد؟! انسان به فقرا می‌دهد!» خدمت به فقیر و کمک به فقیر جای خود دارد، اما مسئله عبادات در کنار این هم جای خود دارد. عبادات و تکالیفی را که انسان انجام می‌دهد در وهله اول موجب تهذیب خودش است؛ اگر این تهذیب انجام گرفت، آن وقت انسان می‌تواند به مردم خدمت کند، و الاً خدمت به مردم سر از جاهای دیگری درمی‌آورد!

چرا این قدر در لسان روایات و در کلمات بزرگان تأکید شده است بر اینکه انسان به تهذیب نفس برسد،^۵ یعنی به این مقام عبودیت برسد؟ برای چه؟

برای همین مطلب است. کسی که تهذیب نفس پیدا نکرده است به جای خدمت، زحمت بر خلق به وجود می آورد و خلق را به بیراهه می برد. بعضی ها برای فرار از این مسئله آمده اند و تشبث کرده اند به عمل و تأیید بعضی از اصحاب ائمه علیهم السّلام مانند علی بن یقطین یا مانند محمد بن اسماعیل بن بزیع و می گویند: «آقا، علی بن یقطین هم در دستگاه هارون الرّشید بود و مورد تأیید امام کاظم علیه السّلام بود!» اگر علی بن یقطین در دستگاه هارون بود به دستور امام کاظم و به امر ولی خدا در دستگاه هارون بود،^۶ نه اینکه همین طوری خودش سرش را پایین بیندازد و به آنجا برود! وقتی که امام علیه السّلام به یک شخص دستور می دهند، خود امام هم از پشت، او را احاطه می کنند و کارهای او را مورد نظر دارند. مگر همین علی بن یقطین نبود که چند مرتبه مورد غضب موسی بن جعفر علیه السّلام قرار گرفت به خاطر بعضی از سستی هایی که کرده بود و امام علیه السّلام عمل او را تصحیح کردند؟!^۷

این طور نیست که هر کسی بگوید: ما در مقام خدمت به خلق هستیم! نفسی که هنوز به مرتبه تهذیب نرسیده است، این نفس نمی تواند به مردم خدمت کند؛ آن هم در یک هم چنین وضعیتی! آن نفس نمی تواند خود را در مقام ولایت و در مقام استیلاء و حکم راندن بر نفوس قرار بدهد، بدون اینکه تأیید و اشرافی را از ناحیه امام علیه السّلام احساس کند!

(۱) بوستان سعدی، باب اول، بخش ۹، حکایت اتابک تکه:

طریقت به جز خدمت خلق نیست *** به تسبیح و سجّاده و دلق نیست

(۲) رجوع شود به تحف العقول، ص ۳۵ و ۴۱۴.

(۳) مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲۸:

«از حضرت آقا - روحی فداه - سؤال نمودم: برای راه خدا چه صفتی از همه صفات بهتر است؟ فرمودند:

بعد از فرائض، خدمت به خلق خدا از همه بهتر است!

پس از چند دقیقه سکوت فرمودند:

می دانید و عکسش از همه مضرتر است؟

پس از چند دقیقه سکوت فرمودند:

می دانید عکسش چیست؟ عکسش ایذاء به خلق خدا است در مقابل احسان به خلق خدا!»

(۴) رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۱۹۲ - ۲۰۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۸۸ - ۳۹۱.

(۵) رجوع شود به نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۵۱ و ۳۱۲ و ۴۴۷ و

۴۸۰ و ۵۳۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۲؛ غرر الحکم، ص ۷۱ و

۱۰۴ و ۱۲۰ و ۱۴۵ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۲۰۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۲۷ و ۲۹۵ و ۳۷۱ و

۴۰۰ و ۴۱۶ و ۵۶۱ و ۵۷۹ و ۶۵۱ و ۶۶۱ و ۶۶۶ و ۷۵۴ و ۷۹۸ و ۸۱۹.

هم چنین رجوع شود به رساله لبّ اللّباب در سیر و سلوک اولی الألباب؛

آیین رستگاری؛ تفسیر آیه نور، ص ۲۱۸ - ۲۲۰ و ۲۴۲؛ رساله اجتهاد و

به او می گویند: «چرا نرفتی؟!» می گوید: «برایم

بداء پیدا شد و منصرف شدم؛ نمی روم.» شب پیغمبر

اکرم را در خواب می بیند و حضرت به او می فرمایند:

شما فرزند مرا اِکرام کردی، من یک مَلک را موکَل کردم که تا روز قیامت، هر سال برای شما یک حج انجام بدهد؛ چه هر سال به مکه بروی یا نروی.^۱

تقلید، ص ۶۰؛ مهر تابناک، ص ۳۳؛ معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۲۲ - ۱۲۴؛ ج ۶، ص ۱۹۲.

(۶) رجوع شود به الکافی، ج ۵، ص ۱۱۰؛ قرب الإسناد، ص ۳۰۵ و ۳۰۶؛ رجال الکشی، ص ۴۳۳ و ۴۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶.

(۷) رجوع شود به عیون المعجزات، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

^۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۷۰، تعلیقه:

«در سفری که به اتفاق اخوی، حضرت حجّة الإسلام و المسلمین آقای حاج سید محمدصادق در معیت مرحوم والد به مکه جهت حجّ تمتّع مشرف شده بودیم، جدّ مادری ما مرحوم حاج آقا معین شیرازی به اتفاق اهل بیتشان (جدّه ما) نیز مشرف بودند. پس از انجام مناسک به اتفاق، قصد تشرّف به عتبات عالیات را داشتیم و در فرودگاه جدّه شب هنگام منتظر رسیدن موعد اطلاع، در مکانی خلوت نشسته بودیم. مرحوم حاج آقا معین فرمودند:

در این سفر من دو نفر را زیاد مشاهده می کردم، یکی حاج عبدالجلیل محیی و دیگر...

درحالی که این دو نفر در عراق بودند و در آن سال به حجّ مشرف نشده بودند. ناگفته نماند که مرحوم حاج آقا معین شیرازی - رحمة الله علیه - دارای حالات کشف و شهود و بصیرت بوده و بعضی از مطالب و صور معنوی برای ایشان منکشف گردیده بود، که از جمله همین مکاشفه‌ای بود که در آنجا برای ما نقل کردند.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - فرمودند:

این مکاشفه شما نسبت به آقای حاج عبدالجلیل - سلّمه الله تعالی - صحیح بوده است، زیرا ایشان فردی مؤمن و تحت ولایت حضرت حداد می باشند و طبیعی است که شما ایشان را به صورت واقعی و برزخی خویش دیده باشید؛ زیرا در روایت داریم که: هر مؤمنی که نیت و قصد زیارت بیت الله الحرام را داشته باشد، خداوند ملکی را به صورت او می فرستد و در تمام مواقع و مشاهد به نیابت از او حجّ و عمره و زیارت مدینه منوره را انجام می دهد، *** و چون

ایشان لابد قصد تشرّف داشته ولی موقّق نگردیده است، خداوند ملکی را به صورت ایشان گمارده تا از طرف او نیابت اعمال و مناسک را بنماید؛ بنابراین این قسمت از مکاشفه شما صحیح و متقن و روشن می باشد. و اما قسمت دیگر از مکاشفه شما، شیطانی بوده است که خود را به شکل و شمایل آن فرد دیگر مجسم و ممثل ساخته است، زیرا این فرد از تحت دائرة تربیت و ولایت حضرت حداد خارج شده است و شیطان متصدی اعمال و رفتار او شده است و در همه زوایای نفس او رسوخ نموده و قلب او را در تسخیر خود در آورده است؛ پس صورتی که شما از او دیده اید صورت و سیرت انسان نبوده است که دارد طواف انجام می دهد، بلکه صورت انسان و سیرت شیطان بوده است که نیابتاً از جانب او به انجام این امور مشغول بوده است، اما از آنجا که شما قدرت تشخیص بین ملک و جنّ و شیطان را ندارید، هر دو صورت را به یک قسم مشاهده می کنید و این چنین تصوّر می کنید که هر دو رحمانی است.

مرحوم حاج آقا معین فرمودند:

نمی توان این طور به ضرس قاطع ایشان را شیطانی دانست و از حقایق امر، خدا خبر دارد!

و خلاصه این تفسیر و توجیه مرحوم والد در نظر ایشان موجّه ننمود.

البته آن فردی که از تحت ولایت و اتصال به حضرت حداد خارج شده بود، در اواخر عمر لطف و عنایت الهی رفیقش گردید و دوباره در زمره تلامذه و ارادتمندان مرحوم حداد - سلام الله علیه - قرار گرفت و عاقبت او ختم به خیر شد و با ولایت از دنیا رحلت نمود؛ **رحمةُ الله عليه رحمةٌ واسعة.**

شب دوّم که در خدمت مرحوم حداد نشسته بودیم، ایشان بدون مقدمه رو کردند به مرحوم والد و فرمودند:

اینکه می‌گویند ملائکه به صورت مؤمنین در می‌آیند صحیح است و نیز شیاطین به صورت افراد ناصالح؟

مرحوم والد عرض کردند:

بلی، همین‌طور است.

پس از گذشت لحظاتی مرحوم حداد فرمودند:

این مسئله چگونه است که هر کسی که قصد زیارت مشاهد مشرفه، خصوصاً حج را داشته باشد، ملکی به صورت او و به نیابت از او مراسم را انجام خواهد داد؟

مرحوم والد عرض کردند:

بلی، روایت داریم که اگر فردی قصد تشرّف به حج را داشته باشد ولی بنا به عللی موقّف نشده، ملکی به صورت او در خواهد آمد و یک حج و عمره تمام و کمال از جانب او انجام خواهد داد؛ و نیز ممکن است شیطان به صورت فرد ناصالح در آید و در همین اماکن حضور یابد.

مرحوم حداد باز لحظاتی مکث کردند و فرمودند:

طریق تشخیص ملک از شیطان چگونه است و آیا هر کسی می‌تواند این قدرت تشخیص را داشته باشد؟

مرحوم والد عرض کردند:

خیر، انسان باید خود دارای بینش و بصیرت غیر عادی باشد تا بتواند تمییز بین آن دو را دریابد و این از عهده هر کسی ساخته نیست.

مرحوم حداد فرمودند:

بله، بله، مطلب همین‌طور است! تا انسان قدرت تشخیص نداشته باشد، چه‌بسا بین ملک و شیطان خلط می‌کند و هر دو را ملک می‌پندارد و در هر دو به یک نحو قضاوت می‌نماید، درحالی‌که یکی از آن دو صورت ملک و فرشته بوده است و صورت دیگر شیطان بوده است.

آنگاه فرمودند:

بزرگان و اولیای خدا عیب مردم را صریحاً و رو در روی آنان نمی‌گویند، بلکه با کنایه و اشاره مطلب را به آنان تفهیم می‌کنند.

و این شعر مولانا را قرائت فرمودند:

داند و خر را همی راند خموش *** بر رُخت خندد برای روی پوش ***

فردا صبح که در معیت مرحوم والد به سمت حرم مطهر مشرف می‌شدیم مرحوم آقا، اخوی و حقیر را مخاطب قرار داده و فرمودند: «شما از مطالب دیشب آقای حداد چه دستگیرتان شد؟» ما عرض کردیم: «مسئله خاصی متوجه نشدیم بلکه یک سری مطالب کلی فرمودند.»

ایشان فرمودند: «یادتان می‌آید که آن شب در جدّه ایشان [حاج آقا معین] گفتند: من دو نفر را در مواقع و مشاهد مشرفه زیاد می‌بینم، من گفتم: یکی از آن دو، ملک و دیگری شیطان بوده است، ولی ایشان پذیرفتند؟» عرض کردیم: بله، این چنین بود.

سپس ایشان فرمودند:

دیشب صحبت آقای حداد به همین قضیه بر می‌گشت و تمام آنچه را که بین ما و ایشان در آن شب ردّ و بدل شد بازگو نمودند و در آخر به من ایراد گرفتند که: چرا عیب و اشکال حاج آقا معین را مستقیم و در حضور دیگران بازگو کردم و فرمودند: گرچه اشکال و ایراد شما صحیح است ولی این مطلب نباید بدین صورت رو در روی ایشان و با صراحت مطرح می‌گردید، زیرا حفظ عزّت و آبروی مؤمن مهم است.

سپس فرمودند:

این است روش و سیره اولیای الهی که انسان را این چنین با مبانی آشنا می‌گردانند.»

*** با قدری تتبع در منابع حدیثی در دسترس، روایتی برای این مطلب یافت نشد. (محقق)

او صبر می کند، وقتی افراد به مکه می روند و

بر می گردند، همه به او می گویند:

حاج آقا، حج شما قبول باشد. ما شما را در عرفات دیدیم، شما را در منا دیدیم، شما را کنار زمزم دیدیم، شما را بین صفا و مروه دیدیم.

می گوید: «الحمد لله» و هیچ به روی خودش

نمی آورد!

این قضیه روی حساب است و روی آن حساب،

همه اشیا و نظام عالم، دارد دقیق انجام می شود.^{۳۲}

حکایت انصراف علامه طهرانی از حج به دلیل

نیاز همسر و اهمیت عمل به تکلیف

”من سراغ ندارم، یعنی به عمرم ندیدم کسی مثل

*** مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۱۳۶؛ مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۸۰.

۱. رجوع شود به تذکرة الخواص، ص ۳۲۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۵:

«عن خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ عن بَعْضِ أَصْحَابِهِ عن أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قال:

”وَ اللهُ لَأَن أَحْجَّ حَجَّةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَن أُعْتِقَ رَقَبَةً وَ رَقَبَةً وَ رَقَبَةً وَ مِثْلَهَا وَ مِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ عَشْرًا وَ مِثْلَهَا وَ مِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ السَّبْعِينَ؛ وَ لَأَن أَعُولَ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَسَدٌ جَوْعَتَهُمْ وَ أَكْسُو عَوْرَتَهُمْ فَأَكْفَأَ وَجُوهَهُمْ عن النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَن أَحْجَّ حَجَّةً وَ حَجَّةً وَ حَجَّةً وَ مِثْلَهَا وَ مِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ عَشْرًا وَ مِثْلَهَا وَ مِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ السَّبْعِينَ“». ترجمه:

«امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که گزاردن یک حج نزد من از اینکه یک بنده آزاد کنم تا برسد به ده بنده و هفتاد بنده محبوب تر است، و اگر یک خانواده از مسلمین را کفالت کنم که آنها را از گرسنگی برهانم و پیکرشان را بپوشانم تا آبروی آنها را نزد مردم حفظ کنم، نزد من از گزاردن حجّی و حجّی تا برسد به ده حج و هفتاد حج محبوب تر است.» (محقق)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۱۹، جلسه ۶.

(آیه الله طهرانی)

مرحوم پدر ما این قدر برای رفتن به مکه و برای انجام [حج] اشتیاق داشته باشد؛ مخصوصاً حج واجب! ایشان عمره نرفتند، ظاهراً شش مرتبه به حج واجب مشرف شدند. ایشان می گفتند: «اگر من می توانستم، هر سال می رفتم!» و کم دیده شد که کسی راجع به حج و اعمال و... پیش ایشان صحبت کند و اشک ایشان نیاید؛ همین طور اشک ایشان [جاری می شد]! اصلاً انگار ایشان خودشان را در آن اعمال حاضر می دیدند، در آن طواف حاضر می دیدند، در عرفات حاضر می دیدند. آن مطالبی را که ایشان از این مسائل درک می کردند، کجا ذهن ما می رسد؟! شش بار هم موفق شدند.

یک سال در همان اواخر زمان شاه و بعد از آن سفری که ما به اتفاق ایشان مشرف شدیم، یکی از دوستانشان ایشان را برای همین حج دعوت کرده بود. مدت ها و سال ها هم بود که ایشان مشرف نشده بود. در همین هنگام، والده ما حامل بود و می خواست همشیره آخر ما را فارغ بشود که متأسفانه با اشکالاتی مواجه می شود و می گویند باید تحت عمل قرار بگیرد و به طور طبیعی [نمی تواند

فارغ بشود]؛ بالأخره منجرٌ به عمل می‌شود و چند روزی هم در بیمارستان بودند.

یک روز که ما از قم آمدیم، به اتفاق مرحوم آقا به بیمارستان رفتیم. بیمارستان هم اگر فراموش نکرده باشم - پیر شدیم دیگر! - همین بیمارستان خیابان آزادی، نزدیک خیابان آذربایجان بود؛ یعنی آن دکتر خاصّ ایشان که از منتسبین به ما هم هست، در آنجا بود. ما رفتیم و قرار بود ایشان را هم فردا مرخص کنند و به منزل بیایند. در همین حین، یعنی حدود دو سه روز یا سه چهار روز بعد قرار بود کاروان‌ها حرکت کنند و راه بیفتند و بروند، که طبعاً والدۀ ما تا آن موقع به منزل منتقل شده بود. وقتی که ما داشتیم از بیمارستان برمی‌گشتیم منزل، من در راه به آقا گفتم: «آقا، این قضیۀ حجّ شما چه می‌شود؟ شما اگر می‌خواهید، حج را بروید؛ ما از قم می‌آیم طهران و پیش والده هستیم و مشکل نداریم، چون با اوقات تعطیلی هم زیاد برخورد می‌کنیم و هستیم.» رفقا هم می‌آمدند و در منزل می‌ماندند؛ هر وقت ایشان مسافرت می‌رفتند، رفقا می‌آمدند و تا مدتی که ایشان

برمی‌گشتند در منزل می‌ماندند؛ مثلاً اگر سفر کربلا یا سفر مکه می‌رفتند، دوستان می‌آمدند شب را هم می‌ماندند. ایشان یک فکری کردند و به من گفتند:

آقای آقا سید محسن، این چه حجی است که من بروم درحالی‌که یک بنده‌ای از بندگان خدا و عیال انسان به شوهرش نیاز داشته باشد؟!

التفات کردید؟ حج را نرفتند درحالی‌که عمل سزارینی بود، انجام شد و بعد هم ایشان به منزل منتقل شدند. حالا، این حج حجی است که اگر ایشان می‌رفتند بیشتر مورد رضای خدا بود یا حالا که نرفتند؟! ببینید مسئله چقدر دقیق است!

مذمت حج گزاردن با ارتکاب عمل حرام یا

ترک وظیفه

حال شیطان می‌آید و همین حج را برای انسان به یک صورت موجّه جلوه می‌دهد، با وجود ارتکاب عمل حرام! یعنی انسان یک عمل حرامی را انجام می‌دهد ولی نفسش می‌آید آن را کنار و پس می‌زند و می‌گوید: «نه، حج مهم است! به‌عنوان روحانی کاروان به آنجا می‌رویم؛ تبلیغ می‌کنیم، مسئله می‌گوییم و بالأخره عنصر مفیدی هستیم. برای افراد شبهاتی هست، ما هم باری را برداریم.» مگر شریعت فقط مانده که جناب‌عالی بار را برداری؟! شما داری

حجّی انجام می‌دهی که دارند هر قدمش را برای
یک معصیت می‌نویسند! در هر قدم دارند برای یک
معصیت می‌نویسند.

من مورد دیگری را می‌گویم: تو داری عیالت را
که تازه از بیمارستان به منزل آمده و الآن به بدترین
وجه در منزل است، رها می‌کنی که بروی به سؤال
حجّاج پردازی؟! چه کسی را داری گول می‌زنی؟
خدا را؟! شاید بیایی به منِ طهرانی بگویی: «آقا، ما
برای این و برای این و برای این می‌رویم انجام
می‌دهیم» و من هم گول می‌خورم و می‌گویم:
«إن شاء الله که خیر است!» اما آن ملائکه‌ای که روی
دو تا شانه‌های تو نشسته‌اند و دارند می‌نویسند، به
ریشِ تو دارند می‌خندند! آنها را که دیگر نمی‌توانی
گول بزنی! آنها آنچه در دلت هست را در می‌آورند
جلویت [می‌گذارند و] نشان می‌دهند، می‌گویند:
این سیاه است، این دلِ سیاه نمی‌تواند به مکه برود!
کجا می‌خواهی بروی!؟

اینجاست که تکلیف خیلی دقیق می‌شود و
مسئله، خیلی مسئلهٔ مهمّی می‌شود؛ دست انسان

دیگر هر جا نمی تواند برود، پایش هر جا نمی تواند
برود و فکرش هر جا نمی تواند برود.^۱۲

حکایت بازگشت علامه طهرانی از سفر عتبات

به دستور استاد خود

”در یکی از سفرهای مرحوم والد - قدس سرّه -

به عتبات عالیات و تشرّف به خدمت حضرت استاد
حاج سید هاشم حداد - قدس سرّه - یکی از صبایای

۱. دیوان کامل فیض کاشانی، ص ۵۵۰:

ذره درد بر آن مایه درمان بردن *** به ز کوه حسنات به میزان بردن
ایستادن نفسی نزد مسیحا نفسی *** به ز صد ساله نماز است به پایان بردن
یک طوافی به سر کوی ولیّ الهی *** به ز صد حجّ قبول است به دیوان
بردن

تا توانی اگر از غم دگران برهانی *** به ز صد ناقه حمراء به قربان بردن
بردن غم ز دل خسته دلی در میزان *** به ز صوم رمضان است به شعبان
بردن

یک جو از دوش مدین دینی اگر برداری *** به ز صد خرمن طاعات به
دیّان بردن

به ز آزادی صد بنده فرمان بردار *** حاجت مؤمن محتاج به احسان بردن
دست افتاده بگیری ز زمین برخیزد *** به ز شب خیزی و شاباش ز یاران
بردن

نفس خود را شکنی تا که اسیر تو شود *** به ز اشکستن کفار و اسیران
بردن

خواهی ار جان به سلامت ببری تن در ره *** خدمتش را ندهی تن، نتوان
جان بردن

سر تسلیم بنه، هر چه بگوید بشنو *** از خداوند اشارت ز تو فرمان بردن
دل به دست آر ز صاحب دل و جان از جان بخش *** گل و تن را نتوان
فیض به جانان بردن

۲. آموزه های ولایت، ج ۳، ص ۵۹ - ۶۱. (آیه الله طهرانی)

ایشان که طفلی بسیار خردسال بود به بیماری سختی مبتلا شد، و پس از مراجعات مکرر به پزشک بالآخره در بیمارستان بستری گردید، و والدۀ ما نسبت به احوال او بسیار نگران و مشوّش بود و بیماری او به طور کلی اوضاع او را پریشان و مختلّ نموده بود. مرحوم والد که معمولاً سفرهایشان کمتر از دو ماه نبود، در اواسط سفر بودند که روزی مرحوم حداد به ایشان فرمودند: «شما باید به ایران برگردید!» یکی از رفقای عراقی ایشان که در نجف سکنی داشت و برای زیارت به کربلا آمده بود، به حضرت آقای حداد عرض می کند: «آقا! آقا سید محمدحسین تازه به عراق آمده است، چرا به این زودی باید برگردد؟» ایشان می فرمایند:

من آقا سید محمدحسین را هزار برابر بیش از تو دوست دارم، ولی مسئله ای هست که باید برگردد.

مرحوم والد نیز اطاعت نموده پس از یکی دو روز به طهران مراجعت می کنند، و وقتی وارد می شوند متوجه می شوند که مسائل به چه نحوی بوده است و چه قضایایی اتفاق افتاده است. و وقتی دستور حضرت حداد را مبنی بر رجوع به ایران نقل می کنند، والدۀ اظهار می کنند که:

در همان وقت من به آقای حداد متوسّل شده بودم و از ایشان درخواست کرده بودم که شما را به ایران برگردانند؛ زیرا به شدّت نگران وضع بیماری طفل بودم.

و در همان لحظه آقای حداد به مرحوم والد

فرموده بودند به ایران برگردد.

جداً اگر انسان بخواهد همان طریقی را که قطعاً

مورد نظر و عنایت زمامداران دین و لواداران شریعت

رسول خدا است بیمایند، و بداند که با متابعت از آن

از عهده انجام آنچه خدا امر کرده است برآمده است،

باید از سیره و سنت یک همچو بزرگانی که تمام

وجود و هستی آنها متحد و مندرک در حقیقت

حضرت حق شده است تبعیت نماید؛ **و إِلَّا خَسِرَ**

الدّنیاء و الآخرة، دستش از همه جا کوتاه و سرمایه اش

تمامی به فنا رفته است.

داستان شاگرد مرحوم حداد و تذکر ایشان در

مورد رها کردن عیال بیمار

نظیر این داستان برای یکی از آشنایان مرحوم

حداد اتفاق افتاد:

یکی از دوستان حضرت حداد که سالیانی نیز

ادراک محضر مرحوم انصاری را کرده بود به اتفاق

عده‌ای از دوستان خود من جمله سیدی که از

معاندین بسیار شدید مرام عرفان و مکتب و شخص

حضرت حداد بود و دائماً برعلیه ایشان صحبت می‌کرد و تهمت‌های ناروا به ساحت مقدّس ایشان وارد می‌نمود، به سفر عتبات مشرف و در کربلا سکنی گزیده بود.

شب‌ی حضرت حداد - رضوان الله علیه - برای دیدن این افراد به منزلشان رفتند و پس از جلوس رو کردند به آن مرد و فرمودند:

شما عیال مریض و گرفتار خود را رها کرده به امان خدا و بعد به زیارت می‌آیی!
این چه زیارتی است که شما انجام می‌دهی!؟

در این حال آن سید روحانی و معاند رو می‌کند به مرحوم حداد و با تندى و بی‌ادبی و جسارت می‌گوید: «به شما چه ارتباطی دارد که ایشان عیالش را رها کرده یا نکرده، او برای زیارت آمده است و شما نباید به ایشان اعتراض کنید!!»

مرحوم حداد می‌فرمایند: «ما مطلب خود را گفتیم، حال می‌خواهید بشنوید یا نشنوید.» و از جای خود بلند شدند و مجلس را ترک کردند و بیرون آمدند، و این در حالی بود که کسی به مرحوم حداد از احوال عیال او خبری نداده بود. این است فرق بین عارف و مکتب او و بین مدعیان ولایت و

پاداش الهی برای زنان مشغول به پرستاری

فرزندان

”حدود شش سال پیش یکی از دوستان نقل

می کرد:

در سفری که ما به حج رفتیم عیال را نبردیم و ایشان به اتفاق بچهها در منزل بودند. (این طوری که در نظرم می آید چهار پنج تا بچه داشت) طبعاً اینها هم شیطنت و ادبیت می کردند.

وقتی ما در آنجا بودیم، ایشان تماس می گرفت و دائماً اظهار نارضایتی می کرد و می گفت: «اینها ادبیت می کنند و چه می کنند و تو گذاشتی رفتی و اینها را به سر ما انداختی درحالی که خودت داری به آنجا می روی و...!»

بعد از مدتی دیدم دیگر این حرفها را نمی زند و وقتی که تماس می گیریم، اظهار رضایت و مسرت می کند و می گوید: «آنجا به فکر ما نباش و فقط به فکر خودت باش و چه بکن و چه نکن.»

وقتی که مراجعت کردیم از او سؤال کردم: «قضیه چه شد؟ آن روزها و هفته های اول که دائماً گله و شکایت داشتی؟» گفت: «بله، این طور بود؛ اما یک شب مرحوم آقا را در خواب دیدم و از ایشان شکایت و گله کردم که الآن شوهر من مستطیع است و به حج واجب رفته است و الآن دارای چه نعمت ها و ثواب هایی است؛ دارد طواف می کند و نماز می خواند. اما ما اینجا نشسته ایم و بچهها دارند بر سر و کله هم می زنند و داریم اینها را پرستاری می کنیم؛ لذا نه کاری انجام می دهیم، نه نمازی داریم، نه عبادتی داریم و فقط باید اینها را نگهداری کنیم.»

این جمله را خوب دقت کنید:

مرحوم آقا فرمودند: «قوانین آنجا با اینجا فرق می کند، آنجا حساب دیگر است و اینجا حساب دیگر است، آنجا طوری حساب می شود و اینجا طور دیگری حساب می شود. شما بدان: در عوض این پرستاری و تربیتی که خداوند بر عهده تو گذاشته و الآن به آن اشتغال داری و خود را از این اعمال محروم می بینی، به عدد هر ثوابی که خداوند به شوهر تو در آنجا می دهد به همان مقدار در پرونده تو هم می نویسد.»

یعنی او دارد در آنجا طواف می کند و این هم

طواف می کند، او به عرفات می رود و انگار این هم

به عرفات رفته است، او به منا می رود و انگار این هم

رفته است، او سعی صفا و مروه می کند و ائمه بقیع و

پیغمبر را زیارت می کند و انگار این هم دارد انجام

می دهد؛ چرا؟ چون حساب دقیق است، مسئله دقیق

است و خداوند هم ظالم نیست؛ خداوند عادل است

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۳. (آیه الله طهرانی)

و با کسی هم رابطه ندارد. رابطه زن با خداوند با رابطه شوهر با خداوند یکی است، تکلیف او رفتن به حج است و تکلیف این رسیدن به بچه‌ها است؛ اگر این به بچه‌ها برسد همان ثواب را به او هم می‌دهند.

این قضیه الآن مرا به یاد این مطلب انداخت: ببینید، چقدر فرق است بین این زن که به تکالیف الهی قانع شد و آنچه را که خداوند برای او مقدر کرده است به جان پذیرفت و خداوند هم ثواب یک حج و یک عمره را به پای او نوشت، و بین آن زنی که شوهرش می‌خواست به مکه برود و او هم حمل داشت و رفتن به مکه برای حمل او مضر بود و طبعاً نباید به مکه برود؛ - اگر رفتن به مکه برای حمل مضر باشد و اطباء اجازه ندهند، رفتن به مکه حرام است و اگر به مکه برود آن حج از او قبول نمی‌شود و باید در وقت استطاعت به یک حج دیگر برود - و این شخص به شوهرش گفت: «اگر من را به مکه نبری من بچه خود را سقط می‌کنم!» و شوهرش به خاطر سقط نکردن بچه مجبور شد او را به حج ببرد

و در حج بچه‌ او سقط شد! حالا این حج قبول است؟
می‌ آیند این حج را بر سرش می‌ زنند! نه تنها حجّ او
قبول نیست بلکه قتل نفس محترمه کرده است و آن
دنیا بیاید جواب بدهد. چقدر فرق است بین این
دوتا؟

اهمیت تربیت فرزند به‌ عنوان بالاترین عبادت

زن

پس چه خوب است که هر کسی به آنچه گفته
شده است عمل کند تا خیالش راحت باشد. او آنچه
وظیفه‌ اش هست را انجام بدهد و این هم آنچه
وظیفه‌ اش هست را انجام بدهد؛ هر شخصی وظیفه‌
خودش را انجام بدهد. بدانید که تربیت فرزند
بالاترین عبادتی است که یک زن می‌ تواند انجام
بدهد! این مسئله مسئله‌ ای نیست که من از خود
بگویم، بلکه بزرگان فرموده‌ اند و مطلب به همین
کیفیت است.^۱

مخالفت علامه طهرانی با حج رفتن یک

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۱۶.
(آیه‌ الله طهرانی)

روحانی کاروان و تأکید بر اولویّت‌ها

”شخصی روحانی کاروان بود و هر سال به صورت روحانی به مکه می‌رفت. من احساس می‌کردم مرحوم آقا از این عمل ایشان رضایت ندارند، ولی خب ایشان هم کاری نداشتند. تا اینکه مطلب به یک نحوه دیگری درآمد و قرار بر این شد که مطالبی که انجام می‌شود زیر نظر ایشان باشد. موقع حج شد و مرحوم آقا صریحاً مخالفت کردند و گفتند: «دیگر نباید به حج بروید!» آقا، این شخص بالا پرید و پایین آمد و این طرف و آن طرف کرد و گفت: «مسلمین و مؤمنین احتیاج به روحانی دارند و اگر نباشد چه می‌شود و...!» خلاصه، این حرف‌ها به یک نحوه‌هایی بود که به گوش مرحوم آقا هم می‌رسید و ایشان هم اصلاً اعتنا نمی‌کردند و انگار نه انگار که اصلاً حرفی زده شده است. تا اینکه باز مسئله یک قدری شدت پیدا کرد و [موسم حج] نزدیک شد. طبعاً آن قضایا و مطالب هرچه نزدیک‌تر می‌شود، التهاب نفس بیشتر می‌شود و شوق او برای رسیدن به مطلوب مؤکد می‌شود.

ایشان من را دید و به وسیله من برای مرحوم آقا پیغام داد: «ما یک برنامه‌هایی در آنجا داشتیم و یک کارهایی می‌کردیم؛ می‌خواستیم یک کتابی بنویسیم و نقشه مساجد مکه را بکشیم، و ما راجع به این قضیه تحقیقاتی کرده‌ایم و این مطلب ناتمام می‌ماند و فایده عظیمی از مسلمین ترک می‌شود! حالا شما به ایشان بگویید با این قضیه ما چه کنیم؟» انگار نان و آب مسلمین مربوط به این است که مکه چند تا مسجد و چند تا خیابان داشته و چند تا گوسفند در مکه می‌چریدند و چه می‌کردند!

ما هم که از خصوصیات مرحوم آقا اطلاع داشتیم، با خودمان گفتیم: «اگر این پیغام را ببریم، اول آقا یک بد و بیراه به من می‌گویند که چرا این پیغام را برای من آوردی؟! بعد مثلاً...» خلاصه با هزار ترس و لرز رفتیم و کنار ایشان دو زانو، قشنگ و مؤدب نشستیم و گفتیم: «آقا، فلانی یک پیغام داده که ما یک کتابی را هم...» هنوز نگفته بودیم که ایشان فرمودند: «آقا، ما می‌گوییم نروید، خودتان می‌دانید! همین! برخیزید بروید!» گفتیم چشم، خیلی ممنون! آمدیم به آن شخص گفتیم: «آقا جان، ایشان

می گویند: ما یک کلام می گوئیم، خودتان می دانید!
والسلام، می خواهید بروید بفرمایید!»

اتفاقاً ما آن سال بعد از حدود ۲۳ سال به مکه
مشرف شدیم و حجّ دوّم ما بود. نشسته بودیم و
داشتیم صحبت می کردیم، ایشان با یک حالت بسیار
عجیبی رو کرد به ما و گفت: «آقا، خداوند به شما
توفیق داده است که مشرف هستید؛ ما که بی توفیق
هستیم! دیگر چه می شود کرد؟!»

من دیدم در این حرف ایشان شاید تعریض و
کنایه‌ای وجود داشته باشد! لذا گفتم: «پس بنده این
۲۳ سالی که نرفته بودم، بی توفیق بودم؟! امسال حجّ
دوّم من است که دارم می روم!» و با خود گفتم اگر
یک خُرده دیگر هم بگویم عیب ندارد و برایش
خوب است، لذا گفتم: «این مرحوم آقای حداد که
یک دفعه به مکه رفتند مثل اینکه از همه ما بی توفیق‌تر
بودند!» چون مثل اینکه مرحوم آقا هفت مرتبه
مشرف شدند و مرحوم آقای حداد یک مرتبه مشرف
شدند.

پرهیز از توجیه اعمال برای رسیدن به لذت

نفسانی در امور معنوی

از این قضیه گذشت؛ یک روز من با مرحوم آقا نشسته بودم و راجع به این نحوه رفتن‌ها صحبت به میان آمد، ایشان فرمودند:

آقا، اصل مسئله این است که نفس می‌خواهد به یک لذتی برسد، بعد می‌آیند برای او بهانه درست می‌کنند و دلیل می‌تراشند.

البته راجع به شخص خاصی نگفتند و به طور کلی فرمودند. اصل مطلب این است که نفس می‌خواهد به این آرزو و لذت و خواستش برسد، بعد شروع می‌کند مدام به دلیل آوردن که: «این طور می‌شود، آن‌طور نمی‌شود، این صلاح است، این نفع است!» آخر به تو چه ربطی دارد؟^۱

”روزی مرحوم آقا - رضوان الله علیه - در مورد روحانی کاروانی که با وجود نیاز مُبرَم و احتیاج شدید عیال او به حضور او به واسطه مسئله‌ای که پیش آمده بود و او بی‌توجه به این قضیه به صوب مکه حرکت کرده بود، فرمودند:

این چه حجی است که در این شرایط صورت می‌گیرد! اینها تمام التذاذات نفس است و گول زدن خود!

و در حالی که نظیر این مسئله برای خودشان قبلاً

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، مجلس ۱۴. (آیه‌الله طهرانی)

اتفاق افتاده بود و قرار بود به دعوت یکی از رفقایشان به سفر حج مشرف شوند، حقیر عرض کردم: آقا شما به حج بروید، ما امور را إن شاء الله تنظیم می‌کنیم.

ایشان فرمودند:

خیر، من نمی‌روم! آیا این حج مورد رضای پروردگار است درحالی‌که فردی به حضور من و وجود من نیاز دارد و آرامش او در این است که مرا همراه خود ببیند و به من اتکاء داشته باشد؟!^۱

برای عارف و ولیّ خدا مهم عمل به تکلیف است، و خدای در مکه و کربلا با خدای در سایر بلاد برای او تفاوتی نمی‌کند! او با خدا است و خدا در همه جا حضور دارد، سیدالشهدا علیه السّلام در همه جا حاضر است و با همه کس مُصاحب و قرین است و باید او را در همه جَلوات مشاهده نمود؛ و چه بسا حرمان از ادراک فیض حضور برای انسان بسیار مؤثرتر و مفیدتر و کارسازتر از حضور در مشهد مشرفه باشد.^۱

حکایت ملاقات سیدی با یکی از بزرگان و

درک مقصود واقعی حج

”می‌گویند:

یک سیدی می‌خواست به حج برود، در راه وقتی به بغداد رسید پیش یکی از بزرگان

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۲. (آیة الله طهرانی)

رفت؛ چون استادش گفته بود: «در راه که می‌روی، پیش این بزرگ برو و او را ملاقات کن!» آن بزرگ ملاقاتش که کرد به او گفت: «ای سید! کجا می‌خواهی بروی؟ حج می‌خواهی بروی؟» گفت: «بله.» گفت: «پدر تو علی بن ابی‌طالب دو شمشیر داشت، یکی را به نفس خود می‌زد؛ و یکی دیگر را می‌زد برای مردم.»

می‌دانید آن مرد بزرگ چه چیزی می‌خواست به

او بگوید؟ به اشاره با او صحبت کرد، می‌خواست

بگوید: این حجی که می‌روی برای چه می‌روی؟

هوئی است، هوس است، تماشا است، خرید است؛

یا زیارت است و برای خدا می‌روی؟ جدّ تو علی بن

ابی‌طالب دو شمشیر داشت: یک شمشیر را همیشه

به خودش می‌زد، یعنی مجاهده با نفس می‌کرد، برای

چه داری این حرکت را می‌کنی؟ واقعاً می‌خواهی

بروی زیارت و می‌خواهی زیارت خدا کنی؟

این سید فکر کرد و فکر کرد و قدری تأمل کرد

و همیان خودش را باز کرد و گذاشت در جلوی آن

بزرگ و گفت: «من دیگر به مقصود خودم رسیدم،

هم کعبه را زیارت کردم و هم طواف کردم.» و از

همان‌جا برگشت.^۱

حاج سید هاشم حداد: پس کی به سوی خدا

می‌روی؟

۱. رجوع شود به تذکرة الأولیاء، ص ۳۸۰.

۲. شرح فقراتی از دعای أبو حمزة ثمالی، ج ۲، ص ۱۵۹. (علامه طهرانی)

”حاج سید هاشم می فرمود:

روزی برای دیدن فلان، در کاظمین که بودم به مسافرخانه‌اش رفتم، دیدم خود با زوجه‌اش ایستاده‌اند و چمدان‌ها و اسباب را بسته و عازم مسافرت به حج هستند پس از کرات و مراتبی که حج رفته بود، و شاید تعدادش را غیر از خدا کسی نداند. به وی نهیب زدم: تو که هر روز کربلا می‌روی، مشهد می‌روی، مگه می‌روی! پس کی به‌سوی خدا می‌روی؟!

وی حق سخن مرا خوب فهمید و ادراک کرد، اما به روی اندیشه خود نیاورد و خود را به نادانی و غفلت زد، و خنده‌ای به من نمود و خداحافظی کرد و گفت: دعای سفر برای من بخوانید؛ و چمدان‌ها را دست گرفته بیرون می‌برد تا به حرکت درآید.

فرمایش دقیق مرحوم حداد راجع به مراتب

اخلاص در سفرهای زیارتی

حضرت حاج سید هاشم می فرمود:

دیده شده است بعضی از مردم حتی افراد مسمی به سالک و مدعی راه و سبیل اِلی‌الله، مقصود واقعیشان از این مسافرت‌ها خدا نیست؛ برای انس ذهنی به مُدَرکات پیشین خود، و سرگرمی با گمان و خیال و پندار است؛ و بعضاً هم برای به‌دست آوردن مدتی مکان خلوت با همراه و یا دوستان دیرین در آن اماکن مقدسه می‌باشد. و چون دنبال خدا نرفته‌اند و نمی‌روند و نمی‌خواهند بروند و اگر خدا را دو دستی بگیرند - و العیاذُ بالله - مثل آفتاب نشان دهی باز هم قبول نمی‌کنند و نمی‌پذیرند، ایشان ابداً به کمال نخواهند رسید. فلذا در تمام این اسفار از آن مشرب توحید چیزی ننوشیده و از ماء عذب ولایت جرعه‌ای بر کامشان ریخته نشده، تشنه و تشنه‌کام باز می‌گردند، و به همان قصص و حکایات و بیان احوال اولیاء و سرگرم شدن با اشعار عرفانی و یا ادعیه و مناجات‌های صوری بدون محتوا عمر خودشان را به پایان می‌رسانند.

خصوصیات حاج سید هاشم حداد در بیان

معارف توحیدی

حاج سید هاشم در توحید حقّ مردی صریح اللّهجه و قوی البنیان و محکم الإراده و سریع النّفوذ بود؛ و بدون بخل و اغماض بیان می‌کرد و دلالت می‌نمود و سخن‌ها داشت. هریک از اولیای حقّ، با هزار افسون و نیرنگ انسان نمی‌تواند یک جمله از ایشان بیرون بیاورد؛ در کتمان بقدری قوی می‌باشند که بعضی از حدّ هم تجاوز کرده راه افراط را می‌پیمایند.

اما حاج سید هاشم که روحی و روحِ جمیع
وُلدی و أُسرتی و کُلِّ مَنْ یَتَعَلَّقُ بی، به حقّ فدای او
باشد، بقدری در اعطاء آن معارف سریع و بدون
مضایقه و دریغ و بدون امساک بود که برای انسان
ایجاد شک می نمود که آیا تا این درجه هم ولیّ خدا
باید دعوتش را گسترش دهد؟ و بخواهد و دنبال
کند، و بطلبد افراد لائق را که سخنش را دریابند و از
مسیرش حرکت نمایند؟!

او به افراد غیر لائق و غیر مستعدّ چیزی
نمی گفت. ولی دوست داشت افراد، لائق گردند و
استعداد یابند، و یا افراد مستعدّ و لائقی پیدا شوند و
آن معانی راقیه و مُدرکات عالیّه خویشان را که از
ملکوت اعلیٰ سرچشمه می گیرد به آنها إلقا نماید.

اما افسوس و صد افسوس که او گفت، و دنبال
کرد، و پیگیری نمود، و دعوت کرد، و در مسافرخانه
به دیدار و ملاقاتشان رفت؛ و آنها پذیرفتند تا دامن
از این سرای خالی تهی کنند، و نزد ارباب حقیقی
دست خالی بازگشت نمایند.

او که نمی گفت: حج نرو! مکه و مدینه نرو!
کربلا و نجف نرو! حقیقت حج و روح ولایت را او

چشیده بود و مزه واقعی آن را او دریافت نموده بود. او می گفت: لحظه‌ای به دنبال معرفت ذات و نفست بگرد، دقیقه‌ای در حال خود تفکر کن تا خودت را بیابی که خدای را خواهی یافت، و در این صورت تمام مسافرت‌هایت صبغة إلهیه به خود می‌گیرد، و با خدا و از خدا و به سوی خدا خواهی رفت. در آن حال چنانچه تمام جهان بلکه تمام عوالم را سیر کنی برای تو ضرری ندارد، زیرا با خدا و عرفان ذات

حدیثی از پیامبر اکرم در مورد خصوصیات

حج در آخرالزمان

«علی بن ابراهیم می‌گوید:

حدیث کرد برای من پدرم (ابراهیم بن هاشم) از سلیمان بن مسلم خَشَّاب از عبدالله بن جریج مکی از عطاء بن ابی‌ریاح از عبدالله بن عباس که او گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حَجَّة الوداع به حج مشرف شدیم. رسول خدا حلقه در خانه خدا را گرفت و رو به ما نموده و با سیمای مبارکش ما را مخاطب قرار داد.

فَقَالَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟

و كان أدنى الناس منه يومئذ سلمان رضي الله عنه، فقال: بلى يا رسول الله! «و گفت: آیا می‌خواهید من شما را به علائم و نشانه‌های قیامت با خبر کنم؟ و در آن هنگام نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا سلمان بود، و گفت: ای رسول خدا! بله، ما می‌خواهیم ما را با خبر کنی!»

۱. نفحات انس، ص ۱۰۷:

«انسان باید خدا را در ضمیر و نفس خود پیدا کند. اگر انسان به جای این طرف و آن طرف رفتن و زیاد مسافرت کردن، در جای خودش بنشیند و به دنبال حقیقت باشد و نیت و ضمیر خودش را خالص و صاف کند و خود را تسلیم اراده حق کند - نه اینکه برای خود چیزی بردارد - خدا در همان جا به سراغش می‌آید و در همان نقطه خداست. ما به آن مطالب اساسی توجه نمی‌کنیم، آن وقت مدام به زیارت ائمه می‌رویم و خیال می‌کنیم در آنجا برای ما فتح باب است. زیارت امام رضا علیه السلام خیلی خوب است و خیلی ثواب دارد و باید هم شیعیان مرتب به زیارت آن حضرت بروند. نفس زیارت خودش از شعائر است. این اماکن مقدسه ائمه علیهم السلام نباید از زائر خالی باشد؛ مثل حج می‌ماند که چقدر در روایات توصیه داریم که حج را نباید خالی کنید! حتی اگر در بعضی از سال‌ها حاجی کم است، حاکم اسلام باید به خرج دولت اسلام، عده‌ای را برای حج بفرستد تا اینکه حج هیچ وقت خالی نباشد. و هیچ وقت حج نباید ترک بشود و در هیچ شرایطی نباید حج تعطیل باشد، در هیچ شرایطی! همیشه باید حج لحاظ بشود.*

زیارت مرقد مطهره ائمه اطهار سلام الله علیهم مثل حج می‌ماند و باید همیشه در آنجا زائر باشد؛ اما نه اینکه انسان همه وقت خود را صرف زیارت کند و مکرر به زیارت برود و برگردد. امام رضا همه جا هست، امام رضا در منزل خود انسان هم هست، امام رضا اختصاص به مشهد و نقطه خاص ندارد؛ ولایت امام علیه السلام، با خون و گوشت و پوست انسان قرین و عجین است، با نفس و ضمیر و سر و روح انسان عجین است.»

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۰ - ۲۴.

۲. روح مجرد، ص ۶۷۱. (علامه طهرانی)

[تا می‌رسند به اینجا:]

يا سلمان! و عندها يحج أغنياء أمتي للزَّهَّةِ، و يحجُّ أوساطها للتَّجَارَةِ، و يحجُّ
فُقَرَاؤُهُم لِلرِّئَاءِ و السَّمْعَةِ...^۱

«ای سلمان! در آن زمان، اغنیاء و ثروتمندان اَمّت من که به حج می‌روند برای
تفریح و تفرّج است، و حجّ متوسّطین از اَمّت برای تجارت و خرید و فروش است،
و حجّ فقراء از اَمّت من برای خودنمایی و صیت و شهرت است...»^۲

انتقاد از حاجیانی که فکر و ذکرشان تجارت و

خرید است

”تمام ذکر و فکر حاجی موقعی که دارد حرکت
می‌کند این است که چه چیزی بردارد بیاورد؟ فلان
جنس را به اینجا بیاورد و بفروشد و ببیند چقدر
استفاده و منفعت می‌کند؟ در مدینه قبل از اینکه
زیارت قبر پیغمبر را انجام بدهد، اوّل کاری که می‌کند
[به بازار می‌رود]؛ یا اینکه احتراماً یک زیارت سر و
دست و پا شکسته‌ای انجام می‌دهد و دیگر شما او را
نمی‌بینید! فقط او را در بازارها می‌بینید تا وقتی که
ماشین به سمت مکه حرکت می‌کند. وقتی هم به مکه
می‌رود، همان شب اوّل می‌خواهد زود برود این
اعمال را انجام دهد تا از این احرام لعنتی که پدرش
را در آورده بیرون بیاید! این دو ساعتی را که دو تا

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۳ - ۳۰۶.

۲. معاد شناسی، ج ۴، ص ۸ - ۱۹. (علامه طهرانی)

لباس احرام به تنش است نمی‌تواند صبر کند. این مطلبی که می‌گویم را شنیده‌ام! در آن سفری که به مکه رفتیم، خودم از یک نفر این حاجی‌ها شنیدم که داشت به دیگری می‌گفت: «این آقا شیخ نمی‌آید ما را ببرد تا از این احرام لعنتی بیرون بیاییم؟!» مسئله این قدر برای او مسئله سختی است.^۱

حکایت تأثیر معنوی کعبه بر افراد مختلف

”مرحوم آقا می‌فرمودند:

در آن ایامی که درب کعبه را باز و آن را شستشو و معطر می‌کنند و از مسئولین و حگام آنجا برای این مسئله می‌آیند، گروهی هم از اینجا به حج رفته بودند و آنها را هم در آنجا راه می‌دهند، در را باز می‌کنند و به داخل بیت می‌برند. طبعاً در میان اینها افرادی بودند که به‌حسب ظاهر سر و وضع خوبی نداشتند و وضعی‌شان و اوضاع و احوالشان مناسب نبود؛ اصلاً اهل نماز و اهل عبادت نبودند، کار خلاف می‌کردند و به قول ما، افراد خیلی علیه‌السلامی نبودند.

شخصی نقل می‌کرد و می‌گفت: «من خود شاهد بودم که وقتی وارد این مکان مقدّس شدیم، یک‌مرتبه نفهمیدیم چه شد که یک حالتی آمد و بر همه عارض شد و همه را در خود گرفت؛ به نحوی که همه از خود بی‌خود شدند و شروع کردند به گریه و زاری! و عجیب اینجا است که بعضی از آن افرادی که ما باور نمی‌کردیم اینها مشمول رحمت خدا بشوند، حال آنها از همه بدتر بود!»

و می‌گفت: «خودم شاهد بودم و می‌دیدم که اینها سرشان را همین‌طور از عقب به دیوار کعبه می‌زدند و حالی‌شان هم نبود! گفتیم: خدایا چه‌کار داری می‌کنی؟! نگاه کن! این را نگاه کن، آن را نگاه کن! عجب! عجب! این چه وضعی است؟ این چه داستانی است؟ این چه حکایتی است که داریم می‌بینیم؟»

ببینید، رحمت خدا به این نحو است! این یک

قضیه که البته مربوط به زمان‌های خیلی سابق است.

هم‌چنین شخص دیگری به خود من می‌گفت:

یک نفر برای من تعریف کرد: در یکی از سفرهایی که به حج مشرف شده بودم، همین قضیه تکرار شد. (خنده‌ام می‌گیرد، واقعاً چه مسائل و چه چیزهایی!) روز هفتم یا هشتم که مراسم است و کعبه را با گلاب تنظیف می‌کنند، به آنجا رفته بودم و بعضی‌ها هم آمده بودند. طبعاً لباس، لباس احرام نبود، لباس عادی بود و بعضی از معتمّین هم با عمامه آمده بودند و آنها را در آنجا راه داده بودند. وقتی که ما در آنجا مشغول عبادت شدیم و طبعاً فرصتی هم نبود، نیم ساعت یا یک ساعت بیشتر فرصت نبود، یک‌مرتبه دیدم این آقای معتمّم یک نفر را صدا کرد و گفت: «فلانی، بیا اینجا!» وقتی آمد، گفت: «یادت باشد وقتی که به طهران رفتیم به دفترم بیا تا راجع به فلان موضوع و فلان معامله که فراموش کرده بودیم، با هم صحبت کنیم!»

خب، حال اگر این دو قضیه را انسان کنار هم

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، ولایت تکوینی، جلسه ۸. (آیه‌الله طهرانی)

بگذارد، چه می‌فهمد و چه نتیجه‌ای عائد او می‌شود؟
خیلی چیزها گیر انسان می‌آید! در مکان واحد،
بیت‌الله‌الحرام، کعبهٔ مکرمه، آنجا آقا یاد معامله و
دفترش می‌افتد! این چه حکایتی است؟ این چه
قضیه‌ای است؟ این چه مسئله‌ای است؟ اما آن یکی
را انسان نگاه می‌کند، می‌بیند چه برنامه‌ای بوده
است؛ سرشان را به دیوار می‌زدند و های‌های گریه
می‌کردند و اصلاً نمی‌فهمیدند مردم دارند به آنها نگاه
می‌کنند و اصلاً حالی‌شان نبوده است! قضیه
چیست؟!^۱

ناسپاسی و فراموشی الطاف الهی پس از تجربهٔ

حالات معنوی

”ولی صحبت در این است که ما قدر نمی‌دانیم.
خُب جناب محمدرضا شاه، شما که یک‌هم‌چنین
حال و وضعیتی برایت پیدا می‌شود، چرا باید
فراموش کنی؟ چرا وقتی که دوباره برمی‌گردی باید
به آن ظلم ادامه بدهی؟ چرا باید نافرمانی کنی؟

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۸۱. (آیه‌الله
طهرانی)

اینها نشانه‌هایی است که خداوند می‌خواهد برساند که برای من هیچ‌کس تفاوت ندارد و رحمت من همه را می‌گیرد؛ منتها ما هستیم که خود را از رحمت خدا دور می‌کنیم، ما هستیم که فراموش می‌کنیم، ما هستیم که آن نعمت‌های خدا را فراموش می‌کنیم و به غفلت می‌گذاریم، دوباره ظلم می‌کنیم، دوباره نعمت‌ها را فراموش می‌کنیم و دوباره به معصیت می‌پردازیم؛ تا کار به آنجا می‌رسد که دست به کشتار مردم و قتل و غارت و تعدی می‌زنیم! و الاً اگر اگر همین شخص در آن موقع آن حال خودش را حفظ می‌کرد و توبه می‌کرد، چه‌بسا اینکه فرد صالحی می‌شد! ولی کفران نعمت کرد و کفران نعمت موجب می‌شود که خداوند هم بر انسان این وضعیت را بیاورد.^۱

روایت امام باقر در مورد کمی حاجیان واقعی

و بسیاری فریادکنندگان

”در مناقب ابن شهر آشوب، طبع سنگی، جلد

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۵. (آیه‌الله طهرانی)

دوم، ص ۲۷۶ آورده است:

قال أبو بصير للباقر عليه السلام: ما أكثر الحجاج و أعظم الضجيج! فقال: بل ما أكثر الضجيج و أقل الحجاج! أ تحب أن تعلم صدق ما أقوله و تراه عياناً؟ فمسح على عينيه و دعا بدعوات فعاد بصيراً.
فقال: انظر يا أبا بصير إلی الحجاج. قال: فنظرت فإذا أكثر الناس قرده و خنازير، و المؤمن بينهم كالكوكب اللامع في الظلماء، فقال أبو بصير: صدقت يا مولاي، ما أقل الحجاج و أكثر الضجيج! ثم دعا بدعوات فعاد ضريباً.
فقال أبو بصير في ذلك. فقال عليه السلام: ما بخلنا عليك يا أبا بصير، و إن كان الله تعالى ما ظلمك و إنما خاز لك، و خشينا فتنة الناس بنا و أن يجهلوا فضل الله علينا، و يجعلونا أرباباً من دون الله و نحن له عبيد لا نستكبر عن عبادته و لا نسأم من طاعته و نحن له مسلمون.^۱

و این روایت را مجلسی در بحار، ج ۴۶، ص

۲۶۱ از طبع حروفی از مناقب نقل کرده است.

«أبوبصير به حضرت امام محمد باقر عليه السلام عرض کرد: چقدر حاجی زیاد است و چقدر ناله و فریاد بسیار است! حضرت فرمود: بلکه چقدر ناله و فریاد بسیار است و چقدر حاجی کم است! آیا دوستداری که راستی گفتار مرا دریابی و آنچه را که گفتم با دیدگان خود ببینی؟»

حضرت دست به چشمان او مالیدند و دعایی خواندند، چشمان أبوبصير که سابقاً نابینا بود بینا شد. حضرت فرمودند: ای أبوبصير، نگاه کن بهسوی حاجیها! أبوبصير میگوید: من نگاه کردم و دیدم که اکثر مردم از میمونها و خوکها هستند و مؤمن در میان آنها همچون ستاره تابان در شب تاریک میدرخشید. أبوبصير گفت: راست گفתי ای مولای من، چقدر حاجی کم است و چقدر ناله و فریاد بسیار است!

و پس از آن حضرت دعایی خواندند و چشمان أبوبصير به حالت اولیه درآمد و نابینا شد. أبوبصير از علت نابینایی خود سؤال کرد. حضرت فرمودند:

ما بر تو بخيل نیستیم و خدا به تو ستم ننموده است، و اینطور درباره تو پسندیده است و ما ترسیدیم که مردم در فتنه بیفتند و فضل خدا را بر ما نادیده گیرند و ما را ارباب خود شمردند و خدا را فراموش کنند؛ و حال آنکه ما بندگان خدا هستیم و از عبادت او استکبار نداریم و از اطاعت او ملول نمی شویم و سر تسلیم فرود آورده ایم.»^۲

حکایت رعایت نکردن حق دیگران در سعی و

اهمیت ادب در مناسک

”در یک سال ما سعی انجام می دادیم؛ یک طرف

خیلی شلوغ بود و می توانم بگویم ما و جب به و جب

جلو می رفتیم! اصلاً یک چیز خیلی عجیبی بود. البته

در قسمت صفا به مروه؛ اما برگشت از مروه نه،

خلوت تر و راحت تر بود.

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۴.

۲. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۹۰، تعلیقه ۲. (علامه طهرانی)

من دیدم یکی از همین آقایانی که فعلاً هم هست
و از بیوتات - با الفوتای جمع - است، دارد در
مسیر مخالف می آید. گفتم: «آقا، این کار شما خلاف
شرع است، چون افرادی که می آیند ناراحت
می شوند و در ضیق و فشار قرار می گیرند؛ باید در
برگشت یک تنفس و فرجه ای برایشان پیدا بشود اما
این کار شما باعث می شود که اینها دوباره در فشار
بیفتند.» گفتم: «من خودم مسئله را بهتر می فهمم!»
آقا دارد سعی انجام می دهد، تازه می گوید: «بنده
حکم مسئله را بهتر می فهمم!» این خلاف است. بله،
اگر خلوت بود، اشکال نداشت و حتی اگر خلوت
بود شما از داخل صفا و مروه، به عکس از این طرف
هم بروید اشکال ندارد! چه فرقی می کند؟ هر دو
یکی است و تفاوت نمی کند. متنها این را برای صفا
قرار داده اند و این را هم برای مروه قرار داده اند.

بنابراین، وقتی که شلوغ است آمدن در خط مروه
تعدی در حق آنها تلقی می شود و آن غلط است و
نباید انجام بشود؛ اما نه، مثلاً دیده ام که بعضی ها از
وسط لاین که چرخ ها را می برند، می روند؛ اگر مانعی
برای آنها نباشد، ایرادی ندارد. خلاصه می شود از

هرجایش رفت؛ بالأخره [مسیر مشخص شده برای
سعی بین] صفا و مروه قراردادی است، وإلاّ اصلش
یکی است و تفاوتی نمی کند.^۱

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (وجوب عمره مفرده) جلسه ۱۳۵.
(آیه الله طهرانی)

فصل پنجم: اعمال ماه ذی الحجّه و
سفارشات اولیای الهی دربارۀ آن

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

اهمیت ماه ذی الحجّه و فضای توحیدی آن

”ماه ذی الحجّه بسیار ماه مهمّی است و نه تنها دهه

اول، بلکه بیست روز دیگر هم مهم است.

مناسبت‌هایی که در ماه ذی الحجّه است، بسیار

مناسبت‌های مهمّی است.“^۱

”این ایّام، ایّام مبارکه‌ای است و توجه و عنایت

خاصّی نسبت به این ایّام هست که آن را از سایر ایّام

متمایز می‌کند.“^۲

۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۶۲. (آیه‌الله
طهرانی)

۲ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۲. (آیه‌الله
طهرانی)

”فضای این ماه مخصوصاً آن ده روز اوّل، عجیب
فضای توحیدی است! یعنی حال و هوای این چند
روز، همین طور توحیدی است و اشتداد پیدا می کند
تا اینکه اختتام و نهایت شدّت آن به روز دهم
می رسد که روز عید قربان است.“^۱

”دهه اوّل شهر ذی الحجّة الحرام، از معدود ایّامی
است که بنا بر فرمایش بزرگان، اهل معرفت برای این
ایّام خاص از قبل انتظار می کشیدند.“^۲

دهه اول ذی الحجّه و ارتباط آن با اربعین

حضرت موسی علیه السّلام

”حالاتی که برای بزرگان در این دهه ذی الحجّه
اتفاق می افتد بسیار حالات غریبی است! ... قدر این
دهه ذی الحجّه را خیلی بدانیم که فتح بابی که برای
بسیاری از بزرگان شده، در این دهه شده است.“^۳

۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۱۳. (آیه الله
طهرانی)

۲ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۲. (آیه الله
طهرانی)

۳ . جهت اطلاع از اهمّیت و فضیلت دهه اوّل ماه ذی الحجّه رجوع شود به
الإقبال، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵.

۴ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۵. (آیه الله
طهرانی)

”به همین جهت در اربعین حضرت موسی
علیه السّلام هم این مسئله به چشم می خورد.^۱ در آیه
قرآن نسبت به این مسئله اشاره شده و می فرماید:

﴿وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً﴾^۲ «ما سی روز را با حضرت موسی وعده برای مناجات
و حالت خاص، در کوه طور قرار دادیم.»

آن ایّامی که نسبت به آن در روایات داریم:

حضرت موسی در آن وعده نه خورد، نه آشامید و نه لحظه‌ای او را خواب
در ربود.^۳

و این همان حالت جذبیه است که برای سالک
پیدا می شود و در آن حال گرچه به امور عادی و
مسائل ظاهری می پردازد، ولی کشش روحی و
انجذاب نفسی، دیگر مجالی برای پرداختن به جسم
برای او نمی گذارد.

این حال ممکن است برای خیلی از سُلّاک پیدا
شود؛ البته موقت است و ممکن است در یک روز یا
در یک هفته و یا در یک ساعت پیدا شود و این مسئله

^۱ رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۷.

^۲ سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

^۳ مصباح الشریعة، ص ۱۹۶:

«قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَنْ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
مِيعَادِ رَبِّهِ: ﴿وَعَجَلَّتْ إِلَىٰ كَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ﴾* و فَسَّرَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ حَالِهِ: أَنَّهُ مَا أَكَلَ وَ لَا شَرِبَ وَ لَا نَامَ وَ
لَا أَشْتَهَىٰ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فِي ذَهَابِهِ وَ مَجِيئِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا شَوْقًا إِلَىٰ
رَبِّهِ...»

* سوره طه (۲۰) آیه ۸۴.

برای بعضی از افراد در طول شب پیدا می‌شود؛ و گاهی از اوقات ممکن است به حدی اشتداد پیدا کند که توان را ببرَد و بر نفس غلبه کند.

... این مسئله، به حضرت موسی علیه السّلام مربوط بوده که خداوند در این مدت برای آن حضرت آن‌طور حالت جذبه به وجود آورد که در تمام آن، نفس و جسم احساس خواب و گرسنگی و تشنگی نکرد! و هیچ بعید نیست و اشکالی هم ندارد. وقتی انسان بتواند به واسطه قوای روحی بر قوانین ماده حکومت و غلبه کند، این بدن در تحت تسخیر نفس درمی‌آید و سرسوزنی تغییر و تحوّل در آن پیدا نمی‌شود. این یک قسمت قضیه است. البته در بعضی از حالات دیگر هم هست که مشابه این حال است و روی بدن تأثیر می‌گذارد، اما به این ارتباط ندارد؛ آن یک مسائل دیگری است.

حضرت موسی در این حال به این کیفیت بود که داریم:

ما أكلَ و لا شربَ و لا نامَ؛ «حضرت در عرض این مدت نه چیزی خورد و نه جرعه‌ای نوشید و نه خواب او را گرفت.»

... خلاصه حضرت موسی در این اربعین، نه خورد و نه آشامید و نه خوابید؛ دائماً در تمام مدت

در حال جذبۀ بود. از آن جذبۀهایی که اگر خدا قسمت کند و یک خُرده‌اش را به ما بدهد، تمام عالم را با ما فیها و مَنْ فیها کنار می‌گذاریم! هم هرچه هست و هم هر کسی هست، هر دو را به کناری می‌گذاریم؛ و انسان اصلاً دیگر نمی‌تواند توجه کند و اگر بخواهد ذهن و فکر خودش را به مسائل دیگر بیاورد، تهوِّع پیدا می‌کند!

... حضرت موسی یک‌هم‌چنین وضعیتی داشت.

بعد خداوند می‌فرماید:

﴿وَأْتَمَمَّهَا بِعَشْرٍ﴾^۱ «به وعده‌ای که به حضرت موسی دادیم، ده روز دیگر اضافه کردیم.»

وعده اوّل سی روز بود؛ وِإِلَّا خُداوند می‌فرمود:

و **وَاعِدْنَا مُوسَى «أَرْبَعِينَ» لَيْلَةً!** در حالی که

می‌فرماید: چهل روز وعده ندادیم! بلکه یک ماه

وعده دادیم که قضیه در آن سی روز تمام می‌شود و

برای حضرت موسی فتح باب می‌شود و حضرت

مسائل و حجاب‌ها را رد می‌کند و از عوالم معنا عبور

می‌کند و برای او در این یک ماه انکشاف حقایق

ربوبی و اسرار عالم ربوبی تحقّق پیدا می‌کند. اما یک

^۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

ماه که شد، دیدیم ده روز دیگر جا دارد که یک خُرده چاشنی و پیازداغش را اضافه کنیم! و آن واقعیت توحید باید باز ادامه داشته باشد تا به چهل روز برسد.

... در این آیه قرآن هم خداوند این مطلب را درباره حضرت موسی بیان می‌کند: ﴿وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيَّ لَيْلَةً ۖ وَأْتَمَمْنَا نَهَا بِعَشْرِ رَجُلٍ﴾^۱ دیدیم سی روز برای او کم است و هنوز جا دارد که مسائل توحیدی برای او کاملاً بشکفد و باز شود و در همان حدّ سعه و جودی مطالب را دریابد؛ لذا ده روز به آن اضافه کردیم. این ده روز، همین ده روز ذی‌الحجه است؛ یعنی از همان اول ماه ذی‌القعدة این اربعین شروع می‌شود و این ده روز، ده روز خاص است. شاید هم قصد و غرض از این نحوه تکلم، این است که خداوند اهمّیت این ده روز را به ما یادآوری کند که این ده روز، حسابی سوای آن **ثَلَاثِينَ يَوْمًا** دارد و مسئله‌اش فرق می‌کند.^۲

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۲. (آیه‌الله طهرانی)

”بهتر است که سالک به خصوص در این ده روز، ذهن و فکر خود را در مراقبه بیشتر به سمت توحید برد تا کثرات و تعلقات و اشیاء خارجی؛ تا بتواند استفاده بیشتر کند. و این دهه، همان ایام الله است^۱ که خداوند در سوره ابراهیم به حضرت موسی می فرماید:

﴿وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾^۲ «آنها را متوجه کن که این دهه ذی الحجه را بسیار مغتنم بشمارند و از این سفره‌ای که پهن شده، نصیبشان را بگیرند.»^۳

اهمیت مراقبه و مرور بر اعمال گذشته در ماه ذی القعدة و دهه ذی الحجه

”مهم ترین مطلبی که می شود در این ایام مورد توجه قرار بگیرد - به خصوص ایام مبارکه اربعینیه

^۱ . تفسیر القمی، ج ۱، ص ۷۱:

«قَوْلُهُ: ﴿وَأَذِّكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعَ ذُوذَاتٍ﴾^۱ قَالَ [أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام]: أَيَّامُ التَّشْرِيقِ الثَّلَاثَةُ، وَ الْأَيَّامُ الْمَعْلُومَاتُ^۲ الْعَشْرَةُ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ.»

تهذیب الأحكام، ج ۵، ص ۴۴۷:

«عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ: قَالَ أَبِي: قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام: ﴿وَأَذِّكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعَ ذُوذَاتٍ﴾ قَالَ: قَالَ: عَشْرُ ذِي الْحِجَّةِ، وَ ﴿أَيَّامٍ مَّعَ لَوْلَمَتْ﴾^۳ قَالَ: أَيَّامُ التَّشْرِيقِ.»

(۱) سوره بقره (۲) آیه ۲۰۳.

(۲ و ۳) سوره حج (۲۲) آیه ۲۸: ﴿...وَيَذِّكُرُوا آسَمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعَ لَوْلَمَتْ...﴾.

^۲ . سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵.

^۳ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۶۲. (آیه الله طهرانی)

حضرت موسی که معروف شده است - مسئله مراقبه است و اینکه انسان به وضعیّت و موقعیّت خود توجه داشته باشد.

از یاد نمی‌برم که مرحوم والد - رضوان الله علیه - به‌خصوص در این ایّام، دوستان و شاگردانشان را خیلی دعوت می‌کردند به مروری بر اعمال و افکار و نیّات گذشته‌ای که عمرشان را در این مدت یک سال با آن نیّات و با آن اهداف و با آن توجه سپری کرده‌اند. و خیلی توصیه می‌کردند که دوستان در این مدت در ایّام ماه ذی‌القعدة و به‌خصوص در دهه ذی‌الحجه به این مسئله توجه داشته باشند و بر حالات خودشان مروری کنند.^۱

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۲۷. (آیه‌الله طهرانی)

[نماز دهه اول]^۱

روزه

”از جمله مسائلی که باید در این ده روز به آن توجه کرد، قضیه روزه است. روزه این ده روز – البته به استثنای روز عید قربان و عید اضحی که روزه حرام است – بسیار مؤکد است؛ حتی روزه در روز عرفه بسیار تأکید شده است.“^۲

۱. الإقبال، ج ۲، ص ۳۵:

«الحسن بن علی الجعفری یحدّث عن أبیه عن جعفر بن محمد علیه السلام، قال: قال لی أبی محمد بن علی علیه السلام: **”یا بُنّی، لا تترکَنَّ أن تُصلیَ کُلَّ لیلَةٍ بَینَ المَغربِ و العِشاءِ الآخِرَةِ مِن لیلِی عَشرِ ذِی الحِجَّةِ رَکعتَینِ، تقرأ فی کُلِّ رَکعةٍ فاتِحَةَ الکِتابِ و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ مَرَّةً واحِدَةً و هَذِهِ الآیةُ: ﴿وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلثینَ لَیْلَةً وَأَتَمَّمْنَا بِهَا عَشرَ رَیّاتٍ فَتَمَّ مِیقاتُ رَبِّهِ أَرَبَعینَ لَیْلَةً﴾ وَقَالَ مُوسَى لِأخِیهِ هَرُونَ أَخَ لُفَّ نِی فِی قوَمِی وَأَصَ لِحَّ وَا تَتَّبِعَ سَبیلَ آلِ مُفَّ سِیدینِ﴾ * **فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ شَارَكَتَ الحَاجَّ فِی ثَوَابِهِم و إن لَم تَحُجَّ.**“» ترجمه:**

«امام جعفر صادق علیه السلام می فرمایند: پدرم امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: ”ای پسر، هیچ گاه دو رکعت نماز در هر شب از دهه اول ماه بین نماز مغرب و عشا را ترک نکن و در هر رکعت آن سوره فاتحه کتاب و اخلاص و این آیه را بخوان: ﴿وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلثینَ لَیْلَةً وَأَتَمَّمْنَا بِهَا عَشرَ رَیّاتٍ فَتَمَّ مِیقاتُ رَبِّهِ أَرَبَعینَ لَیْلَةً﴾ وَقَالَ مُوسَى لِأخِیهِ هَرُونَ أَخَ لُفَّ نِی فِی قوَمِی وَأَصَ لِحَّ وَا تَتَّبِعَ سَبیلَ آلِ مُفَّ سِیدینِ﴾. کسی که این نماز را بخواند در ثواب با حجّاج شریک می شود، گرچه حج نکرده باشد.“»

* سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۲. (آیه الله طهرانی)

”این قدر که در روایات نسبت به روزه در این دهه تأکید شده است، حتی در ماه رجب به این مقدار نیست.“^۱

اذکار توحیدیّه موسویّه و اهمّیت خواندن آن با

توجه به معنا

”از جمله مطالب، اذکار توحیدیّه این دهه است که ده فقره و از امیرالمؤمنین علیه السّلام است و بسیار بسیار اذکار عجیبی است و به اذکار توحیدیّه موسویّه معروف است. خداوند حقیقت و واقعیت این اذکار را در جریان اربعین حضرت موسی به نفس آن حضرت القاء کرد.“

در روایات هم داریم که انسان اینها را هر روز بخواند، و حتی در بعضی از روایات هست که اگر بتواند ده مرتبه بخواند، خیلی بهتر است.^۳ البته همان طور که عرض شد، اینها را همراه با معنا و

^۱ . رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۷ و ۸۸؛ ثواب الأعمال، ص ۷۳ و ۷۴.

^۲ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۶۲. (آیه الله طهرانی)

^۳ . ثواب الأعمال، ص ۷۲.

با توجه به معنا بخواند.^۱

شرح و تفسیر فقرات اذکار توحیدیّه موسویّه

[حضرت در این اذکار می فرمایند:]

لا إله إلا الله عددَ اللَّيالي و الدُّهور؛ «به میزان و عدد شب‌ها و دهرها و روزگارها، خدا و معبود و مؤثری نیست.»

یعنی در تمام عالم ماده و عالم خلقت، حقیقتِ

لا إله إلا الله سرّیان دارد. **«عددَ اللَّيالي»** یعنی

به اندازه شب‌ها **لا إله إلا الله** است. یعنی آن واقعیت

و حقیقت، همان ظهوری است که شما آن را

به صورت شب می بینید، همان ظهوری است که شما

آن را به صورت روزگار و به صورت چرخ و فلکِ

دوآر می بینید. ظهور آن همین است.

خیلی عجیب است! اینهایی که به این مبانی

^۱. معاد شناسی، ج ۶، ص ۳۰:

«به به از آن تهلیلاتی که از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت شده است که در دههٔ اوّل ماه ذوالحجّه الحرام خوانده می شود:

لا إله إلا الله عددَ اللَّيالي و الدُّهور. لا إله إلا الله عددَ أمواج البحور. لا إله إلا الله و رحمته خیر مما یجمعون. لا إله إلا الله عددَ الشّوك و الشّجر. لا إله إلا الله عددَ الشّعر و الوبر. لا إله إلا الله عددَ الحجر و المدر. لا إله إلا الله عددَ لمح العیون. لا إله إلا الله فی اللیل إذا عسعس و الصّبح إذا تنفّس. لا إله إلا الله عددَ الرّیاح فی البراری و الصّخور. لا إله إلا الله من الیوم الی یوم ینفخ فی الصّور.*

«به تعداد یکایک شب‌ها و روزگارها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک موج‌های دریاها، خدایی جز خدا نیست. خدایی جز خدا نیست؛ و رحمت او مورد پسند و انتخاب است از چیزهایی را که مردم گرد می‌آورند. به تعداد یکایک خارها و درخت‌ها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک موها و کُرک‌ها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک سنگ‌ها و کلوخ‌ها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک بر هم نهادن چشم‌ها، خدایی جز خدا نیست. خدایی جز خدا نیست، در شب که می‌گذرد و سیاهی‌اش عالم را می‌گیرد، و در صبح که می‌درخشد و نور می‌دهد. به تعداد یکایک بادهایی که در بیابان‌ها و سنگ‌ها می‌وزد، خدایی جز خدا نیست. خدایی جز خدا نیست، از امروز تا روزی که در صور دمیده شود و قیامت بر پا گردد.»

* ثواب الأعمال، ص ۷۲.

فلسفی و مبانی وجود و وحدت وجود و صرافت وجود و حقیقت بسیطه وجود ایراد وارد می‌کند، راجع به این ذکر توحیدی چه می‌گویند؟! چگونه معنا می‌کنند؟! غیر از اینکه می‌گویند: آقا، بخوانیم و برویم!؟

لا إله إلا الله عدد أمواج البحور؛ «به عدد امواج بحور، این حقیقت لا إله إلا الله سریان دارد.»

خیلی عجیب است! «عدد أمواج البحور»

یعنی چه؟ یعنی نه تنها خود دریا ظهور حقیقت لا إله إلا الله است و از خودش استقلال ندارد و آن واقعیت توحیدی و وجود صرف در این دریا و در این بحر سریان دارد، حتی حرکت آن هم همان ظهور و تبلور واقعیت و مفهوم لا إله إلا الله است.

لا إله إلا الله و رحمته خير مما يجمعون.

هرچه هست در همین جمله است! کجا دارید می‌روید؟! به چه کسی دارید توجه می‌کنید؟! چه را دارید جمع می‌کنید؟! به چه دارید تعلق پیدا می‌کنید؟! دنبال چه کسانی می‌روید؟! جمع اموال، جمع نفوس، جمع اصدقاء، جمع اطرافیان! چرا از حقیقت لا إله إلا الله غفلت کرده‌اید؟! دنبال آن حقیقت بروید و رحمت خدا را ببینید که آن رحمت با شما چه می‌کند! آن رحمت را کنار گذاشته‌اید و

دائماً کثرات را چسبیده‌اید؟!

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَرَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ!»

یعنی رحمتی که در ظهور این **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** در نفس

شما پیدا می‌شود، دیگر چیزی را باقی نمی‌گذارد؛

دیگر تعلقی را باقی نمی‌گذارد، دیگر توجه به کثرتی

را باقی نمی‌گذارد، دیگر صحبت از این

چرت‌وپرت‌ها را باقی نمی‌گذارد! دیگر صحبت از

اینکه: «اینجا این کار را بکنیم! آنجا این کار را بکنیم!

اینجا فلان بکنیم! چرا اینجا این طور شد؟! ای وای،

بر سرمان بزنیم که این بالا رفت! ای وای، آن پایین

آمد! ای وای، ضرر کردیم! ای وای، نفع کردیم!» را

باقی نمی‌گذارد! آن رحمتی که در تجلی **لَا إِلَهَ إِلَّا**

اللَّهُ بر نفس و در قلب می‌آید، دیگر برای این جمع و

تفریق‌ها چیزی باقی نمی‌گذارد.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشُّوْكِ وَ الشَّجَرِ؛ «به‌اندازه خارها و درختان، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.»
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشَّعْرِ وَ الْوَبْرِ؛ «به‌اندازه تکتک مو و گُرک حیوانات، تجلی
لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وجود دارد.»

عجیب است! عجیب است!

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَ الْمَدَرِ؛ «به‌میزان سنگ‌ها و کلوخ‌های عالم - نه‌تنها
زمین! - واقعیت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است.»

دیگر خدا چطور خودش را معرفی کند؟! چطور

بگوید من همه‌چیزم؟! چطور بگوید من همه‌جا

هستم؟! چطور آن معنای صرافت خودش را همه‌جا

بیان کند؟! دیگر با چه بیانی؟!!

«به میزان سنگ‌ها، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! به میزان کلوخ‌ها

در همهٔ عالم، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!» یعنی هر حقیقتی را که

دارید می‌بینید، یک سرِ ربطی به او دارد و یک سرِ

فناء هم در خود دارد و بدون او فانی است و با او

باقی؛ با ارتباط به او بقاء پیدا می‌کند و بدون ارتباط

به او فناء پیدا می‌کند. آیا این غیر از همان سرّیان

حقیقت توحید در همهٔ اعیان خارجی است؟! غیر از

این معناست؟ اگر این نیست پس چیست؟!!

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ لَمَحِ الْعُيُونِ؛ «به اندازهٔ زدن پلک‌ها، واقعیت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وجود دارد!»

الآن پلکمان را به هم بزَنیم، همین پلکی که بر هم

می‌زَنیم ظهورِ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است.

حکایاتی از مشاهدات اهل معرفت دربارهٔ ذکر

«یا هو» و «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» از موجودات

یکی از رفقا و دوستان می‌گفت:

وقتی بین الطلوعین ذکر می‌گفتم، وارد حیاط شدم و دیدم از برگ‌برگِ درختان در حیاط، صدای لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بلند است!

خُب بفرمایید! این هم چشم‌بندی است؟! این

هم تخیل است؟! کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام

است: «**لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ لَمَحِ الْعُيُونِ**؛ به زدن

پلک‌های چشم، حقیقت و واقعیت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وجود دارد.»

مرحوم آقا سید عبدالله فاطمی شیرازی - خدا
 رحمتشان کند - از دوستان مرحوم آقا بود. یک وقتی
 بیشتر با هم مانوس بودند، ولی سال‌های آخر حیات
 آن مرحوم دیگر یک قدری ارتباط کمتر شد. ایشان
 برای مرحوم آقا نقل کرده بود:

یک شب نیمه شعبانی در نجف بودم که مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی^۱ من را دید
 و گفت: «فلانی، من نمی‌توانم شب نیمه به زیارت سیدالشهدا بروم. مردم از همه‌جا
 می‌آیند. بیا این پول را بگیر و عوض من برو و زیارت کن و حاجت من را هم بگیر
 و بیاور.» و نگفت چه حاجتی دارد.
 ما به کربلا آمدیم و به خیمه‌گاه رفتیم. در آنجا اول به حمام رفتیم و می‌خواستیم غسل
 زیارت کنیم. وقتی که وارد حمام شدیم، آب خزینه^۲ که تکان می‌خورد، دیدم از همه
 این آب و حرکت آب، صدای «یا هو» بلند شد! هر موجی که می‌آمد، می‌گفت: «یا
 هو!» این از آن طرف «یا هو» می‌گفت و آن...؛ وسعت خزینه هرچه بود، «یا هو»
 می‌گفت.^۳

دیدیم همه دارند «یا هو» می‌گویند! خلاصه ما نفهمیدیم چه شد، غسل کردیم یا
 نکردیم! بیرون آمدیم و به زیارت سیدالشهدا رفتیم و همین‌که می‌خواستیم به حضرت
 عرضه کنیم و بگوییم که: «آمده‌ایم و فلانی هم تقاضا و حاجتی دارد.» حضرت به
 ما گفتند: «برو به او بگو دادیم!»
 از کربلا به نجف آمدیم و وقتی به ایشان رسیدیم، همین‌که می‌خواستیم بگوییم حاجت
 را گرفتیم، گفتند: «دیشب رسید! همان دیشب این مسئله به ما رسید!»

خوش به حالشان که اینها مسئله را بُردند.

امیرالمؤمنین در اینجا می‌فرماید:

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ أَمْوَاجِ الْبُحُورِ؛ «به عدد امواج و حرکت‌های دریا، حقیقت لا إله
 إِلَّا اللَّهُ ظهور دارد.»

خب بفرمایید! این مسئله برای خیلی‌ها پیدا

می‌شود و تجسم پیدا می‌کند و این معنا روشن

۱. آن مرد بزرگ! که یاد و نامش را مرحوم آقا در کتاب‌ها آورده‌اند.*

* رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۹۷ - ۴۲۲؛ معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۴۱ - ۱۴۷ و ج ۹، ص ۱۱۵ - ۱۲۰؛ توحید علمی و عینی، ص ۲۰ - ۲۳ و ۲۸.

۲. خزینه مکانی است حوض مانند که در بالای آتش‌خانه حمام‌های عمومی
 قرار داشته و آب آن توسط آتش آتش‌خانه گرم می‌شده است تا برای
 شستشوی افراد آماده گردد. (محقق)

۳. حقیقت «یا هو» یک قدری از «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قوی‌تر است.

می‌شود. بسیاری از افراد، از دوستان و رفقا و اصداقا بودند و هستند که این معانی برای آنها روشن و ظاهر است.

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ؛ «وقتی که شب می‌آید و وقتی که صبح باز می‌شود، در همه اینها لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ظهور دارد.»
لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الرِّيحِ فِي الْبَرَارِيِّ وَ الصُّخُورِ؛ «به عدد بادهایی که در بیابان‌ها و در صخره‌ها در جریان است، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ظهور دارد.»

بعضی از دوستان به من می‌فرمودند:

وقتی ما صدای باد را می‌شنیدیم، همراه با آن، صدای لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ به گوشمان می‌رسید!

البته گوش دل! اینها همه هست. آن شخصی که

نقل می‌کند و می‌گوید:

وقتی امیرالمؤمنین شب‌ها می‌آمد و به من سر می‌زد، از علامتش این بود که وقتی می‌آمد، می‌دیدم سنگ‌ریزه‌های این در و دیوار، با او به ذکر تسبیح مشغول هستند!^۱

اینها شوخی نیست! البته نه اینکه در آن موقع

ایجاد شود؛ بلکه این مسئله هست، منتها باید گیرنده

را بالا ببریم تا بشنویم. الآن در این اطاق همه امواج

هست، ولی ما می‌شنویم؟ نه، چون گیرنده و ضبط

نداریم. اگر گیرنده داشته باشیم، به مقدار قدرت و

قوت گیرنده، دریافت می‌کنیم؛ اگر گیرنده مان

ضعیف باشد، بعضی از امواج را می‌گیرد؛ اگر گیرنده

را قوی کنیم و فرکانس آن قوی شود، امواج بیشتری

را می‌گیرد؛ و هرچه آن گیرنده بالاتر و قوی‌تر باشد،

قدرت جذب و ظهورِ امواج بیشتری را دارد.

۱. رجوع شود به روضة الشهداء، ص ۲۱۸ - ۲۲۰.

به فرمایش مرحوم حاجی سبزواری رحمة الله

عليه:

موسیقی نیست که دعویّ **أنا الحق** شنود *** ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست^۱

موسیقی و حضرت موسایی پیدا نمی‌شود که بشنود، و **إلا** هیچ شجری نیست که این زمزمه را نداشته باشد! همه دارند؛ تو موسی بشو تا **«أنا الحق»** را بشنوی! پس همیشه **«أنا الحق»** هست؛ **«أنا الحق»** در آن شجر بوده است، **«أنا الحق»** در این میکروفونی که الآن جلوی من است هم وجود دارد و این هم در اینجا **«أنا الحق»** است. چه کسی این را می‌شنود؟ موسی باید بیاید تا بشنود؛ نه اینکه الآن تازه خلق می‌شود.

ایشان می‌گویند: **«أنا الحق»** در این ستون هست، **«أنا الحق»** در این فرش هست، **«أنا الحق»** در این طاق هست، **«أنا الحق»** در این پنکه‌ای که الآن دارد می‌گردد هست؛ در حرکتش و در همه اینها آن ظهور توحید و ظهور حقیّت و سرّیان توحید هست؛ گیرنده را قوی کن تا بفهمی! در این سطح

^۱. دیوان حکیم سبزواری (اسرار)، ص ۷۱.

بالا بیا، همین سطح را به تو نشان می دهند و بالاتر را نشان نمی دهند. بالاتر بیا، باز همان سطح را به تو نشان می دهند. هر چه بالا آمدی همین طور مطابق با همان افقی که رسیدی می بینی؛ نه اینکه نیست! هست؛ منتها ما باید به آن مرتبه برسیم تا ببینیم که مسائل و حقایق پشت پرده چیست! حقایقی که وجود دارد، نه اینکه بعد خلق می شود؛ الآن وجود دارد، اما چشم دیدن نداریم.

لا إلهَ إلاَّ اللهُ مِنَ اليَوْمِ إلى يَوْمٍ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ.^۱ «در تمام عالم وجود سریان حقیقت

لا إلهَ إلاَّ اللهُ وجود دارد.»^۲

”هر گلی که می روید و هر ذره‌ای و هر سنگی و هر ریزه‌ماسه‌ای که باد در فضا منتشر می کند لا إلهَ إلاَّ اللهُ است و نشان‌دهنده ذات او و اسم او و صفت اوست، منتها در حد استعداد و ظرفیت خود.

اهمیت ذکر «لا إله إلا الله» در آغاز، طول

زندگی و هنگام مرگ

پس تمام عالم لا إله إلا الله است: عالم مُلک و ملکوت.

^۱. المزار الكبير، ابن مشهدی، ص ۴۴۱.

^۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۲. (آیه‌الله طهرانی)

اولین ذکرى که مى گوئیم، **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است. در
موقع اسلام آوردن **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است. وقت مردن
هم **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است. ولى افسوس که انسان معنای
این ذکر را نمى فهمد و با تأمل و دقت تفسیرش را
پی جویی نمى کند و به زبان نمى آورد، وقتی که از دنیا
رفت و جنازه اش را برداشتند بر جنازه او مى خوانند:
لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ یعنی ای مُرده مسکین! حالا فهمیدی
که **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است؟! فهمیدی که غیر از خدا
معبودی نیست؟! مؤثری نیست!؟

در زندگی هرچه به تو گفتند: **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**،
نفهمیدی! و از استکبار و شخصیت طلبی بیرون
نیامدی! و از استقلال منشی و ربوبیت قدمی به جاده
عبودیت ننهادی! اینک بر تو مسلم و واضح و روشن
شد که: **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**.

مستحب است انسان چون به قبرستان وارد
مى شود سلام کند؛^۱ به چه کسی؟ به اهل **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
الله. به آن کسانی که از زمرة **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و اهل

^۱. رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۹۵ - ۳۰۱؛ مستدرک الوسائل،
ج ۲، ص ۳۶۵ - ۳۷۰.

توحید شده‌اند و با ظهور جلالت و عظمت حضرت
 اُحدیّت به قبض روح، همه چیز خود را تسلیم حق
 نمودند و از فرعونیت و خودپرستی برون آمدند، و
طَوْعاً أَوْ كَرْهًا اقرار و اعتراف به وحدانیت ذات
 حق تعالی و تقدّس نمودند، و در این قبرستان همگی
 بدون تفاوت خفته‌اند؛ زن و مرد، پیر و جوان، بچه و
 بزرگ، عالم و عامی، غنی و فقیر، رئیس و مرئوس،
 متعیّن و بدون شهرت؛ همه صفا نموده، و فعلاً نه
 جنگی و دعوایی، نه خودفروشی و استکباری؛ همه
 در یک ردیف خسیده‌اند! سکوت محض که دلالت
 بر **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** دارد، فضای قبرستان را پُر کرده
 است.

از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت است که چون
 وارد قبرستان شدی بگو:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مِنْ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَا أَهْلَ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَيْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مِنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟
 يَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اغْفِرْ لِمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَةِ
 مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلَيَّ وَ لِيَّ اللَّهُ.^۲

حکایت پیرمرد روشن ضمیر و مشاهده نور

توحید در همه موجودات

^۱. از روی اطاعت و اختیار یا از روی اکراه و اجبار. (محقق)

^۲. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۳۰۱؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۵۰، با قدری
 اختلاف.

پیرمردی روشن ضمیر که فعلاً نیز حیات دارد

می گفت:

در ماه رضائی که حال خوشی داشتیم، یک شب نور توحید را در همه موجودات مشاهده می‌کردم که همه چیز لا إله إلا الله بود. در آن حال دیدم که گربه‌ای از این دیوار بر آن دیوار جستن کرد و پرید؛ گربه لا إله إلا الله بود و پریش او نیز لا إله إلا الله بود!^۱

فصل ششم: اعمال حج تمتع و اسرار آن

^۱. معاد شناسی، ج ۶، ص ۳۳. (علامه طهرانی)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

معنای تطهیر بیت و نقش محوری انبیا در تحقق

آن

”قال الله في كتابه:

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا ... وَعَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ
لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۱

جهت تعجیل در ظهور حضرت بقیة الله

أرواحنا فداء صلواتی ختم کنید! خداوند متعال در

این آیه شریفه می فرماید:

ما بیت خود را حرم امن و [محل] اجتماع همه افراد قرار دادیم، جایی که همه افراد احساس امنیت و آرامش ظاهر و باطن در آنجا داشته باشند؛ و ما به ابراهیم و اسماعیل عهد خود را استوار نمودیم که بیت ما را مکان طهارت قرار بدهند و از هر پلیدی و رجس، پاک و مبرا گردانند؛ برای چه کسانی؟ ﴿لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾؛ آن کسانی که دور آن طواف می کنند و در آنجا معتکف می شوند و افرادی که در آنجا به حال عبادت می گذرانند.

این آیه از جهات مختلفی می تواند مورد بحث

قرار بگیرد، اما من از میان این جهات مختلف به یک

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۵.

نکته اشاره می‌کنم که در ذیل آیه نسبت به این مسئله اشاره شده است: ﴿أَنْ طَهَّرَا بِيَّ تِيَّ لِلطَّائِفِينَ وَآلِ الْعَكْفِينَ﴾؛ «شما دو نفر بیت مرا طاهر بگردانید و خانه مرا از هر پلیدی پاک بگردانید!»

حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل در این مسئله چه نقشی دارند؟ و چرا خداوند در ساختمان بناء بیت، با عبارت «تطهیر» از این ساختمان یاد می‌کند؟ زمین، زمین است و تفاوتی ندارد؛ ساختمان، ساختمان است؛ سنگ و گل و گچ و مصالح، تمام اینها با سایر مواد تفاوتی ندارند! پس مقصود از ﴿طَهَّرَا﴾ چیست؟

یک وقت خدا می‌فرماید: این مکان را بسازید و بنا کنید؛ همان طوری که در آیات دیگر هست:

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۱

«حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل قواعد این بنا را بالا می‌بردند و دیوارها را هموار می‌نمودند [و چنین می‌گفتند: خدایا، این عمل را از ما قبول کن و بپذیر، [به‌درستی که حقاً تو شنوا و دانا هستی!]]»

اما خداوند در این آیه به صرف بنای بیت اکتفا نمی‌کند، بلکه می‌فرماید: ﴿طَهَّرَا بِيَّ تِيَّ لِلطَّائِفِينَ وَآلِ الْعَكْفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾؛ «بیت مرا پاک

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷.

کنید!» یعنی حضرت ابراهیم در آنجا باید چه کار کند؟ مگر در آنجا شیء قَدْری بود که حضرت ابراهیم باید بیاید و آنها را پاک کند؟! مگر آن مکان، مکان ناپاک و غیر طاهری بود؟! مگر در آنجا نجاستی بود که حضرت ابراهیم باید بیاید و آنها را بشوید و تطهیر کند و آن مکان را پاک کند؟! پس این طهارتی که خداوند بر عهده حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل می‌گذارد، چه طهارتی است؟ و این مسئولیت چه مسئولیتی است؟!

طهارت باطن و خلوص نیت، شرط اساسی بنای

بیت حق تعالی

... مقصود از ﴿طَهَّرَا﴾ که خداوند به حضرت ابراهیم می‌فرماید، این است که شما که می‌خواهید بیتی را بسازید و این بیت را مثابه و محلّ اجتماع مردم و محلّ امن ظاهری و امن باطنی آنها قرار بدهید، باید اول مکان دل و ظرف وجود دل خودتان را پاک کنید! شما کسانی هستید که می‌خواهید خانه مرا بسازید؛ خانه من را کسی که ناپاک است نمی‌تواند بسازد! شما می‌خواهید این مکان را محلّ توجه و طواف در حرم امن و امان پروردگار قرار

بدهید؛ کسی که هنوز به مرتبهٔ اخلاص و طهارت ذاتی نرسیده است، نمی‌تواند دست به یک‌هم‌چنین کاری بزند.

﴿طَهَّرَ آبِي ٓتِي﴾؛ یعنی خودتان را پاک و طاهر کنید! و به واسطهٔ آن طهارتی که در نفس و وجود مقدّس حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل است، آنگاه می‌توانند دست به خشت و گل ببرند و سنگ‌ها را تنظیم کنند و بنای خانه را بسازند، وإِلَّا ﴿طَهَّرَ آبِي ٓتِي﴾ یعنی چه؟! «بیت من را پاک کنید!» مگر نجس بود که پاک کنند؟! «از آلودگی‌ها بزدایید!» چه آلودگی‌ای بود؟! در آن موقع شخصی در آنجا زندگی نمی‌کرد؛ بیابانی بود **لَمْ يَزْرَع** و خشک و حتی مسیر کاروان هم در آنجا نبود.

خدا می‌فرماید: این مکانی که به من تعلق دارد و مردم باید به دور آن بگردند، باید مکانی باشد طاهر و پاک که هیچ نوع فکر کثرت و افکار توجه به عالم دنیا در بنای آن دخالت نداشته باشد! در بنای آن فقط باید توجه به توحید و پروردگار باشد. نفس در تمام زوایا و مراتب وجودی خود نباید هیچ نقطهٔ خلأ و

نقصانی داشته باشد، و إلاً اثر همان نقطه در آن مکان مشهود است؛ اثر همان روزنه نقصان و عدم وصول به فعلیت در استعدادها در آن مکان مشخص است؛ اثر تعلّقات ظاهری - گرچه صبغه الهی داشته باشد - در آن مکان محدود است.

تأثیر ملکوت و باطن اشخاص بر نورانیت یا

ظلمت مکانها

اینجا است که نفس از نقطه نظر باطن، تأثیر ملکوتی خود را در هر مکانی که نفس به آن تعلق بگیرد به وجود می آورد. اینجا است که ارتباط بین ملکوت و بین ظاهر و ملکوتِ ظاهر در بنا و در امکانه و ازمنه مشخص می شود. اینجا است که مکانها به واسطه تعلّقاتی که به آنها هست، ظلمانی و نورانی می شوند؛ مکانی را که شخص بزرگی در آنجا مدفون است، می بینید نورانی و روحانی است و وقتی وارد آنجا می شوید اگر کسالتی داشته باشید کسالتتان برطرف می شود، اگر قبضی داشته باشید آن قبض از بین می رود، اگر ناراحتی داشته باشید آن ناراحتی برطرف می شود، اگر کدورتی بر نفس ما عارض شده باشد به واسطه ورود در آن مکان، این کدورت مبدل

به روحانیت و انبساط می‌شود.

اما می‌بینیم بعضی از جاها به واسطهٔ تعلّقی که بین آن مکان با آن شخصی که در آنجا دفن شده وجود دارد، ظلمت و کدورت و تعلّق به کثرات تمام آن محیط را فرا گرفته است! اگر حال خوشی داشته باشید، وقتی وارد آنجا می‌شوید حالتان را از دست می‌دهید؛ و اگر نورانیت داشته باشید، قبض و کدورت بر نفس عارض می‌شود. چرا این‌طور است؟ چون ملکوت آن شخص و نفسی که منغمس در کثرات و انانیّت‌ها است، با ملکوت آنجا در ارتباط و در تماس است.

پس باید به این مسئله توجه کنیم و هرجایی را برای رفتن انتخاب نکنیم و به هرجایی قدم نگذاریم؛ بلکه به دنبال جاهایی برویم که احساس نورانیت، موجب تغییر و تبدّل نفس بشود.

حالا این مکانی که خدای متعال می‌خواهد آن را جای برای مطاف ملائکه قرار بدهد و تمام بندگان خدا تا قیام قیامت باید به دور آن بگردند و اولیای الهی باید به اینجا بیایند و دور کعبه بگردند، [باید

به دست چه کسی ساخته بشود؟]

در روایت داریم که امام مجتبی علیه السلام بیست و پنج مرتبه به مکه سفر کرد و اغلب این سفرها را پیاده و بدون مرکب پیمود!^۱ این مکان، مکانی است که حجّت خدا و امام بر حق می خواهد پیاده برای زیارت آن حرکت کند. حال این مکان با این وضعیت باید به دست چه کسی ساخته شود و بنای آن توسط چه شخصی پایه ریزی شود؟! لذا می فرماید: ﴿طَهَّرَا﴾؛ خودتان را طاهر کنید و از هر آلاشی بیرون بیاورید و از هر گرفتاری در نفس بیرون بیایید و از هر تعلّقی خارج بشوید! وقتی که نفس زلال و پاک شد و مانند آینه شفاف شد و مانند آب زلال شد، به نحوی که هیچ گونه روزنه‌ای از روزنه‌های تعلّقات در آن نبود و وقتی که به مرتبه طهارت رسید، آنگاه مشغول ساختن بیت‌الله الحرام شوید.

پس آن نفس ملکوتی حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل بوده است که این مکان را مَطاف برای

۱. رجوع شود به مناقب آل‌ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۴.

خلایق قرار داد! حال آیا بنده و سرکار می توانیم
بیت الله بسازیم؟! آیا هر کسی می تواند این کار را
انجام بدهد یا نه؟!

آیینہ شو جمال پری طلعتان طلب *** جاروب زن خانه و پس میهمان طلب^۱

امتحانات عظیم حضرت ابراهیم و دستیابی به طهارت سرّ

خداوند چه موقعی خطاب ساخت کعبه را به
حضرت ابراهیم علیه السلام کرد؟ وقتی که تمام
امتحانات را داده بود! ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ ۖ فَأَتَمَّهُنَّ ۗ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۗ
قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۲

خداوند حضرت ابراهیم را به کلمات و موارد و
مواقفی از امتحان مبتلا کرد که در هر مورد، یک تعلق
و یک نحوه از توجه به کثرات را از وجود او از بین

۱. دیوان صائب تبریزی، ج ۱، باب ۱، غزل ۹۲۰:

آیینہ شو وصال پری طلعتان طلب *** اول بروب خانه دگر میهمان طلب

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۲۷:

«و یاد آور وقتی را که خداوند، ابراهیم را به امتحاناتی آزمایش نمود، و او
از عهده آنها به خوبی برآمده، آنها را تامّ و تمام بجای آورد! خداوند فرمود:
حال من تو را بر مردم امام قرار دادم. ابراهیم گفت: آیا امامت را در ذریه من
نیز قرار دادی؟ خداوند خطاب نمود که: عهد من به ستمکاران نخواهد
رسید!»

برد و محو کرد! چه زمانی؟ آن زمانی که به پیغمبری و رسالت رسیده بود! یعنی آن ابتلائات و امتحاناتی که برای اولیای خدا در آن مراتب هست، برای حضرت ابراهیم بعد از رسیدن به مرتبه رسالت و بعد از رسیدن به مرتبه بلاغ و ابلاغ پیش آمد! یعنی مسئله طهارت سرّ و پاک شدن باطن، یک مسئله شوخی نیست؛ بلکه خیلی بالاتر از مرتبه رسالت است.

﴿فَاتَمَّهِنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾؛

«وقتی که تمام اینها را تمام کرد، [خداوند فرمود:] من می خواهم تو را برای مردم امام قرار بدهم.» و آن چه موقعی بود؟ آن وقتی که مأمور به ذبح فرزندش اسماعیل شد.

... اینجا است که آن مسئله طهارت سرّ و طهارت باطن در اعلی مرتبه برای انسان روشن می شود؛ آن چیست؟ وا گذاشتن دین و تخیلاتی که انسان آنها را به عنوان شریعت می پندارد، و الا این مسئله از نظر ظاهر حرام است و اگر به جای یک مرتبه، صد مرتبه هم در خواب ببیند، باز باید بگوید کشتن طفل و قتل نفس حرام است!

اما آن کسی که به مرتبه طهارت برسد و از آن

تخیلات رد بشود و دین خیالی را کنار بگذارد، می‌تواند احساس کند که از همان‌جا که مبدأ حلال و حرام و نزول احکام است، این حکم مجدد نازل شده است؛ و این را ما نمی‌فهمیم، بلکه کسی می‌فهمد که به مرتبه طهارت رسیده است.

در اینجا شیطان به صور مختلفی در می‌آید: گاهی از راه احساس وارد می‌شود؛ به سراغ حضرت ابراهیم می‌رود، به سراغ حضرت اسماعیل می‌رود و آنها او را از نقطه نظر احساس از خود دور می‌کنند! به سراغ حضرت هاجر می‌رود؛ چون زن از نقطه نظر احساس قوی‌تر است. احساساتش را تحریک می‌کند تا بیاید و جلوی شوهر را بگیرد که داری چه کار می‌کنی؟! داری فرزند نوجوان من را ذبح می‌کنی؟! کدام آدم عاقلی این کار را انجام می‌دهد!؟

نقش حضرت هاجر در بنای طاهر کعبه و حقیقت سعی صفا و مروه

حضرت هاجر و این زن را ببینید! این مطالب شوخی نیست و ما حکایت نقل نمی‌کنیم. حضرت هاجر در جریان این بیت و ساختمان کعبه و بنای طاهر سهیم است؛ زن است، ولی سهیم است! خدا

می‌خواهد قدرت نمایی کند و بگوید: اینجا فقط اختصاص به ذُکور و رجال ندارد؛ برای این بنا، هم مرد لازم داریم و هم زن لازم داریم؛ مردش ابراهیم، نوجوانش اسماعیل و زنش هاجر است!

اینجا است که وقتی ما سعی بین صفا و مروه می‌کنیم، داریم به دنبال مکتب حضرت هاجر این سعی را می‌کنیم و این برای حضرت هاجر است! کدام یک از ما می‌تواند این عمل را انجام بدهد؟! البته راه بسته نیست و ما هم می‌توانیم با توسل و توکل بر عنایات الهی به همان مسیری که آن بزرگان رفتند، برویم. آنها آمدند و راه را باز کردند، نه اینکه فقط راه را برای خود باز کردند و به روی ما بستند! پس ما هم می‌توانیم به این طهارت سرّ و طهارت باطن و به این گذشت برسیم.

وقتی شیطان از تمام این مراتب و مراحل دلسرد شد و نتوانست از راه احساسات بیاید، از راه شرع و دین وارد شد؛ به سراغ حضرت ابراهیم آمد و گفت: «کجای این مسئله شرعی است؟! مگر قتل نفس حرام نیست؟! پس چطور شما این کار را انجام می‌دهی؟!» حضرت ابراهیم چه جوابی به او داد؟

دو دو تا چهار تا! فرمود: «مگر تو نمی‌گویی حرام است؟! الان همان کسی که گفته حرام است، می‌گوید واجب است! مگر تو نمی‌گویی این عمل خلاف است؟! خلاف چیست؟! خلاف آن چیزی است که از مولا دستور به نهی بیاید؛ اما اگر برای همان عمل، دستور به وجود و ثبوتش بیاید، آن خلاف مبدل به ارزش می‌شود!»

فلسفه پشت به قبله رمی کردن جمره عقبه

فلذا در این مرحله بود که حضرت ابراهیم بر آن شرعی که پایه و اساس نفس بر اعتیاد به آن شرع بود هم پشت پا می‌زند، و وقتی شیطان می‌بیند که دیگر از هیچ طریق، روزه‌ای وجود ندارد، حضرت ابراهیم به مرتبه طهارت سرّ می‌رسد و شروع به بریدن سر حضرت اسماعیل می‌کند؛ و حضرت اسماعیل هم سلّم محض!

فلهذا در اینجا است که مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - فرمودند: «انسان باید در جمره عقبه پشت به کعبه کند!» البته این یک حکم شرعی

۱. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۰۷ - ۲۰۹.

و اسلامی است؛ ولی از نظر فلسفی اینکه در آن دو
جمره باید رو به کعبه سنگ بزنیم، اما وقتی که به
جمره عقبه می‌رسیم باید پشت به کعبه کنیم،^۱ یعنی
چه؟ یعنی انسان به مرتبه‌ای می‌رسد که آن دینی که
تا به حال بر آن اساس حرکت می‌کرده و جلو می‌آمده
و موجب عروج او و موجب نفی تعلّقات است، خود
آن دین را هم باید کنار بگذارد؛ البته نه اینکه به
لا ابالی‌گری برسد - که خود این مسئله یک تعین و
بلکه بدترین تعین‌ها است - بلکه یعنی در آنجا دین
فقط از نقطه نظر توجه به محبوب است و انسان در
آنجا می‌گوید: «آنچه من تا به حال انجام می‌دادم و
نفس من به آن عادت داشت و من آن را ارزش
می‌دیدم، آن ارزش فقط در توجه به تو خلاصه
می‌شود!» این دیگر نهایت عشق و نهایت توجه
انسان است که تمام تعلّقات نفس به کنار می‌رود و
فقط محبوب می‌ماند و بس و هر چه محبوب بگوید،
همان است.

... ﴿طَهَّرَآبَىبِىٓتَى﴾؛ یعنی فقط شما می‌توانید

۱. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۴۷۸ و ۴۸۰.

خانه مرا بسازید که دل خود را از هر زنگاری پاک کرده‌اید و از هر چه موجب نقصان و تعلق به کثرات است بیرون آورده‌اید! آنجا دیگر آینه است و آن بیت، بیتی است که در آن، تعلقات حاکم نیست؛ بلکه طهارت حاکم است! در آنجا کلمات من و امثال من حاکم نیست! در آنجا مسائل و رفتار ما نمی‌تواند در بینش ما تأثیر بگذارد و ما نمی‌توانیم مسائل را موافق میل و خواست [خود تغییر دهیم!]»^۱

ایثار بزرگ حضرت ابراهیم و سرّ دعوت جهانی به سفر معنوی حج

”مسئله، خیلی مسئله حیاتی است! این قدر مسئله مهمی است که خداوند حضرت ابراهیم را مأمور کرد که سیصد فرسخ^۲ از فلسطین به مکه بیاید و عیال خود و حضرت اسماعیل را تک‌وتنها در آنجا بگذارد و بعد برای افرادی که طبق آیه قرآن: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوَكَّرِجَالٌ وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، عید قربان، سال ۱۴۲۲. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ . «فرسخ» واحد قدیمی سنجش فاصله است که مقدار آن برحسب کیلومتر به‌طور تقریبی بین پنج تا پنج‌ونیم کیلومتر است. بنابراین سیصد فرسخ، حدود هزار و ششصد کیلومتر می‌باشد. (محقق)

يَا تَيْنَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ^۱ از راه‌های دور
می‌آیند، کعبه را بسازد تا بیایند و این عمل را انجام
بدهند! یعنی چه؟ یعنی پای خود را در همان راهی
که حضرت ابراهیم رفت بگذارند و بگویند: ما هم
هستیم، ما هم به دنبال حضرت ابراهیم هستیم و
به دنبال او آمده‌ایم.

حضرت ابراهیم این سیصد فرسخ را که با
هوایم‌ای گذا نیامد؛ بلکه این سیصد فرسخ را با پای
پیاده و یا با حمار آمد! و مهم‌ترین اثر وجودی
خودش را که عبارت از فرزند او است، در آنجا قرار
داد.

رفقا این را به عنوان مقدمه بدانند که حرکت
حضرت ابراهیم چطور بود، آمدن او چطور بود و
خواست او به چه قسم بود؟! حضرت ابراهیم سیصد

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام،
احکام و اسرار حج، مجلس ۳:

«خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: [ای ابراهیم، مردم را به حج و آمدن
به زیارت بیت‌الله و خانه من ندا بده! با چه کیفیت و به چه وسیله‌ای؟ با پای
پیاده و بر مرکب‌های نحیف و بیمار و هزال، و از هر منطقه‌ای و از هر دره‌ای
و از هر بیابانی، در اقصی نقاط دنیا؛ نه‌اینکه در کنار عربستان، در یمن و
عراق و کشورهای هم‌جوار و نزدیک به مکه! بلکه از اقصی نقاط دنیا بلند
شوند و با این وضعیت به زیارت خانه من و انجام مناسک و اعمالی که من
در این فریضه برای بندگانم مقرر کرده‌ام بیایند.»

فرسخ آن‌هم در زمان پیری آمد و تنها اثر باقیه از وجود خود را که حضرت اسماعیل بود در آنجا و در حرم خدا گذاشت و برگشت و پشت سر خودش را هم نگاه نکرد! یعنی حتی دستور آمد که پشت سرت را هم نگاه نکن، بگذار و برگرد! آن وقت بعد از اینکه حضرت اسماعیل در آنجا بود و رشد کرد و به سن نوجوانی رسید، با هم آمدند و کعبه را که آثارش از زمان حضرت آدم بود - یعنی حضرت آدم این چهارگوشه کعبه را مشخص کرده بود ولی چیزی ساخته نشده بود - حضرت ابراهیم آمد و به اتفاق حضرت اسماعیل شروع کرد دیوار خانه کعبه را تا حد سر و یک قدری بالاتر بنا کرد. قضیه این بوده است.^۱

و بعد می‌گوید: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكِّلْ رِجَالَ الْوَعْلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَا تَيْنَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾؛ بیا در میان مردم ندا بده که آنها هم بیایند و از آن سفره‌ای که ما برای تو گسترانیده‌ایم [استفاده کنند] و آنها هم بر سر این سفره بنشینند، و

^۱. رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰.

فقط این نعمت را به خودت اختصاص نده و از این نعمت الهی به دیگران هم بچشان و این الطاف خاصهٔ پروردگار را که شامل تو شده است، شامل دیگران هم بکن.

و حضرت ابراهیم برای این بلند شد و سرما و گرما را بر خودش خرید و دوری و دربه‌دوری را برای خودش پسندید که ما امروز بتوانیم به یک‌هم‌چنین جایی برویم! اگر حضرت ابراهیم نمی‌آمد و این کعبه را نمی‌ساخت، تا روز قیامت این نعمت فیوضات الهی بر بندگان بسته می‌شد؛ پس او آمده و این راه را باز کرده و این منزل را گشوده و این در را برای افراد باز کرده است تا در روز قیامت نگویند: خدایا، چرا این مقامی را که به حضرت ابراهیم دادی به ما ندادی؟! خدا می‌گوید: بفرمایید! برای شما هم باز شده و مسئله برای شما هم محیا شده و شما هم همان مرتبه‌ای را پیدا می‌کنید که او پیدا کرده است! البته در صورتی که در همان حال و در همان وضعیتی باشیم که او بوده است، نه مانند آن کسی که وارد مدینه می‌شود و بعد از سه روز می‌گوید من هنوز به زیارت پیغمبر مشرف نشده‌ام!! خیلی تفاوت

حج ابراهیمی حقیقی: دل کندن از دنیا و ترک

همه تعلقات مادی و نفسانی

”ما باید ببینیم اینکه می گویند «حجّ ابراهیمی»
حجّ حضرت ابراهیم چه بوده است؟^۲ آیا حجّ
ابراهیم، این حجّی بوده است که ما امروزه انجام
می دهیم؟ یا حجّ حضرت ابراهیم فرق می کرده
است؟! بله، حج باید ابراهیمی باشد ولی ابراهیم چه
کسی بوده است؟ ابراهیم چه شخصیتی بوده است؟
حضرت ابراهیم چه در نیت داشته و بر چه اساسی
آمده است؟ آیا فقط آمده است چند روزی را طی
کند و چند مطلبی را بگوید؟! آیا آمده است آنجا
برای خود ریاست درست کند؟! آیا آمده است در

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه الله طهرانی)

۲. مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۷۵:

«آیین حج گرچه از سنن حضرت ابراهیم است ولی حضرت ابراهیم آن را فقط برای خصوص اعراب تشریح فرمودند، نه برای همه اقطار و قلمرو نبوت خود؛ و برای ساکنین فلسطین تشریح نفرمود و الا این سنت الهیه را قطعاً حضرت اسحاق و یعقوب و پیامبران دیگر از بنی اسرائیل انجام می دادند؛ و لذا این سنت در حضرت اسماعیل و اولادش باقی ماند که در ناحیه عرب زمین، سکنی داشتند، و ما نه ثبوتاً و نه اثباتاً دلیلی برای لزوم تشریح عمومیّت حج در زمان حضرت ابراهیم نداریم.»

آنجا برای خود بیا و برو به وجود بیاورد؟! حجّ
ابراهیمی این می‌شود؟! یا نه، حجّ ابراهیم یک حجّ
دیگری است و کیفیت و خصوصیت آن فرق می‌کند!
و این همان چیزی است که ما باید حتی الامکان خود
را به این مرتبه و به این کیفیت نزدیک کنیم.^۱

”اینکه می‌گوییم انسان باید حجّ ابراهیمی انجام
بدهد یعنی چه؟ حضرت ابراهیم زن و فرزند خود را
در مکه گذاشت آن‌هم نه در هتل‌های کذایی مکه و
با این وضعیت، بلکه در وضعیتی که پرنده پر نمی‌زد!
یکی از دوستان یک عکسی را قاب کرده و برای
من آورده است، من گذاشته‌ام در اطاق طبقه بالا و
همیشه مقابل من است. من خیلی از این عکس
خوشم می‌آید و خیلی این عکس برای من عجیب
است! یک نقّاشی آمده و دوران مختلف
مسجدالحرام را در این عکس ترسیم کرده است.

اول زمین مکه را ترسیم کرده که فقط یک
چهارراه و چند تا کوه بوده و هیچ نبوده است، بعد
یک مکه با دو سه تا خانه گذاشته است، بعد همان

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۲. (آیه‌الله طهرانی)

مکه را همین طوری با چند تا منزل قرار داده است تا بعد از گذشت پنج شش تا به همین وضعیت فعلی رسیده است.

من وقتی که نگاه می‌کنم، فقط و فقط چشمم را به همان حالت اول می‌اندازم و اصلاً دیگر چشمم از آنجا به این طرف و آن طرف نمی‌رود! و ترسیم می‌کنم که در آن موقع که حضرت ابراهیم زن و بچه‌اش را آورد، واقعاً وضعیت مکه این بود؟! یعنی یک بیابان! و حضرت ابراهیم می‌آید زن و بچه‌اش را در اینجا می‌گذارد و برمی‌گردد. خیلی عجیب است! خدا می‌گوید: «بگذار و پشت سرت را هم نگاه نکن!»^۱ به این می‌گویند حجّ ابراهیمی و حجّ ابراهیمی این است؛ حجّ ابراهیمی آن حجّی است که وقتی ما حرکت می‌کنیم و به مکه می‌آییم، اصلاً دیگر از این دنیا و این داد و ستدها و این شعارها و این اختلاف‌ها و این و آن‌ها بیرون می‌آییم.^۲

لزوم پرهیز از غفلت و امور دنیوی برای حفظ

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه‌الله طهرانی)

معنویت و روح حج

”ما در ظهر عرفات، در عرفات نشسته بودیم، آقای مسئول و روحانی کاروان ما رادیوی ایران را باز کرده بود داشت اخبار ساعت دو می گفت! من گفتم: آقا خجالت نمی کشید؟! دارید روز عرفات اخبار و فلان کس را تیر زدند و آن یکی را آن طور کردند [گوش می دهید؟!] خجالت ندارد؟! و از حرف من تعجب می کرد که حالا مگر ما چه کار کرده ایم! و صدای رادیو هم در بلندگو کرده بود که همه هم استفاده کنند! تو را به خدا ببینید! این مردم بعد از یک عمری و بعد از هفتاد سال در روز عرفات آمده اند اخبار تیر خوردن فلان شخص را بشنوند! [گفتم:] خجالت نمی کشید؟! [لذا] خاموش کرد.

التفات می کنید بعد هم اسمش را حج ابراهیم می گذارند! کدام حج؟ آن حضرت ابراهیم که آمد آن طور آمد، آمد تعلق خود را از همه دنیا کند و یک سره به او نزدیک کرد! آن وقت آثارش را خود ما می فهمیم و آثارش را خود ما احساس می کنیم. تمام آن حال و هوایی که این حجّاج بیچاره تا ظهر [به دست آوردند] و دعا و زیارت امام حسین و

[مناجات] خواندند، با آن یک‌ربعی که آن آقا رادیو گذاشته بود، همه اینها از بین رفت! رفت که رفت، تمام شد! اخبار آمد و پیچ و صحبت و خب حالا چه شد و آنچه شد و فلان شد! این قسم که حج نیست! حج این است که وقتی انسان به‌سوی او حرکت می‌کند بداند که فقط به یک اعمال ظاهری نمی‌پردازد.^۱

نیت اصلی حج: تذلل، خشوع و عبودیت محض در پیشگاه الهی

”باید دائماً حالت تذلل و خشوع در این سفر با انسان همراه باشد. بنابراین وقتی که انسان حرکت می‌کند، باید مانند یک بنده‌ای باشد که دارد دعوت مولای خودش را اجابت می‌کند؛ اصلاً نباید به این فکر باشد که چقدر خرج کرده و چقدر برای این سفر پول داده و چقدر برای این قضیه مبلغ گذاشته است. خدای نکرده مبدا این را به خود بگیرد و در تصور او این باشد که ما الآن این مبلغ را خرج کردیم

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه‌الله طهرانی)

و به مگه آمدیم! یک بنده از خودش چیزی ندارد تا اینکه بخواهد آن را به رخ مولای خود بکشد؛ چه یک میلیون خرج کند، چه ده میلیون و چه صد میلیون، همه صفر است و دارد از کیسه دیگر خرج می‌کند! از کیسه دیگر خرج کردن هم که دیگر کم و زیاد ندارد؛ هرچه انسان بدهد مانند این است که اصلاً چیزی نداده است. پس انسان بایستی با این نیت که نه خرجی کردیم و نه داریم زحمتی را متحمل می‌شویم و نه تعلق داریم، از منزل بیرون بیاید.^۱

اهمیت بهره‌مندی کامل از شاهد مشرفه و

فرصت‌های معنوی حج

”مسئله دیگر در حج این است که انسان به دنبال استفاده و ادراک بیشتر از این مشاهده‌ی باشد که خداوند این شاهد را برای فیوضات بیشتر آماده کرده است. مگر خداوند چند مرتبه قسمت انسان می‌کند؟! ممکن است برای شخصی یکی باشد و ممکن است برای شخص دیگری بیشتر باشد. مگر

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

^۲. (آیه الله طهرانی)

ما چه کار می‌کنیم؟ مگر در روز چه کار می‌کنیم؟ از اینجا به محلّ کار می‌رویم و از محلّ کار به منزل فلانی می‌رویم و از آنجا هم می‌رویم و در جایی می‌نشینیم! خداوند بعد از این همه مدت، بیست یا سی روزی قسمت کرده است و ما داریم می‌رویم، بنابراین انسان باید استفاده کند! هر کدام از این مشاهد برای خودشان حال و هوای خاصّ به خودشان را دارند؛ مسجد مدینه برای خود حال و هوای خاصّ به خود را دارد، مسجد قبا برای خود همین طور، مسجد الحرام برای خود همین طور، و به طور کلی هر کدام از مساجدی که در مدینه هست برای خودشان اثر خاصّ به خودشان را دارند.^۱

”بنابراین مسئله مکه و کعبه را شوخی نگیریم، خیلی مسئله مهمّی است و مطلب، خیلی مطلب قابل توجهی است. یک وقتی رفقا خیال نکنند که می‌خواهند به یک سفر عادی مشرف شوند! مثل اینکه به یک سفر تفریحی و یا خارج از کشوری

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه الله طهرانی)

می‌روند و باید در ضمن یک کارهای روتین^۱ و مسائل و افعال و اعمالی هم انجام بدهند تا تکلیف ساقط بشود. مسئله این طور نیست! رفقا می‌خواهند به جایی بروند که خدا آنجا را برای پذیرایی مهمانان و بندگان خودش انتخاب کرده است و برای پذیرایی افرادی انتخاب کرده است که آنها را با غرضی در این دنیا آورده است، نه گتره! همین طوری کاغذ نینداخته است که اسم فلانی دربیاید و او را خلق کند! نه، روی حساب در این دنیا آورده است.

دقت حساب الهی در لحظات عمر و هدفمندی

خلقت انسان در دنیا

برای تک تک لحظات ما پرونده و حساب است! ما که الآن در این دنیا هستیم، به این معنا است که برای تک تک ما پیش خدا و ملائکه یک پرونده و دفتر باز شده است؛ نباید بگوییم: خدا این همه خلاق دارد، دیگر کی چشم او به ما می‌افتد! یا این همه ملائکه کی [به پرونده ما رسیدگی می‌کنند!] نه، به همان مقدار که خدا از نظر اهمّیت و موقعیت،

۱. Routine: رویه، روال، عادت.

به بالاترین فردی که روی زمین است توجه دارد و برای او حساب باز می‌کند و برای او کار و برنامه دارد - که پیغمبر اکرم است و بالاتر از او نداریم - به همان مقدار برای تک‌تک ما حساب باز کرده و پرونده درست کرده است؛ دفتر اول، دفتر دوم، کاغذ اول، ورق دوم، سوم، چهارم، تا اینکه این دفتر تمام بشود! می‌گویند: «در صفحه ۳۹ چه نوشته‌ای؟ ما فلان کار را از تو دیدیم و در صفحه ۳۷ ثبت کردیم! شما در صفحه ۳۳ فلان عمل را در فلان روز و فلان ساعت انجام داده‌ای!» مو نمی‌زند! تمام آنچه را که خدای متعال برای هر کسی از عمر مقرر کرده است، به تعداد هر روز یک ورق قرار داده است؛ از صبح که از خواب بلند می‌شویم تا شب که می‌خواهیم بخوابیم؛ سطر اول، سطر دوم تا آخر؛ و این دفتر را در روز قیامت به دست ما می‌دهند. بنابراین خلقت ما خلقت گترة نبوده است، بلکه براساس یک هدف و مسیری بوده است.^۱

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
^۳ . (آیه‌الله طهرانی)

آداب آمادگی سفر حج: توبه، شکر، غسل و قطع

تعلّقات دنیوی

”بنابراین ما چه کنیم و در این سفر به چه نحو باشیم؟ اوّلین مطلبی که بزرگان در اینجا می فرمودند این است: وقتی انسان می خواهد به سوی حج و به سوی خدا حرکت کند، اوّلین کاری که می خواهد بکند این است که باید شکر خداوند را انجام بدهد که او را برای این عمل موفق کرده است و توفیق داده است. هم چنین باید از همه آنچه که تا به حال انجام داده است، غسل توبه کند! این غسل خیلی مهم است و همه رفقا قبل از سفر حج غسل توبه انجام می دهند و بهتر است که در شب جمعه هم باشد. و بعد از نماز صبح دو رکعت نماز دارد که انسان می خواند یا اینکه می تواند در بین صبح تا ظهر بخواند و تفاوتی نمی کند؛ صد مرتبه هم بعد از نماز در سجده

استغفار می کند: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ.»^۱

”و شرط کنیم که از آن لحظه - حتی قبل از سفر -

ارتباطات و وضعیت خودمان را [تصحیح کنیم] و

دیگر به هر چیزی گوش ندهیم و به هر چیزی توجه

نکنیم و با هر کسی صحبت نکنیم و آن صحبت‌هایی

که انسان احساس می‌کند مضرّ است، نباشد؛ حتی

برای نماز هم این مسئله را داریم و این طور نیست

که زود وضو بگیرد و سجاده‌تان را پهن کند و...!

نه، بلکه چند دقیقه‌ای بنشیند و توجه پیدا کنید.^۳ طبعاً

این عبادت، عبادت بسیار مهمّی است و عبادت حج،

عبادتی است که خدای متعال همه بندگان خود را

۱. مطلع انوار، ج ۴، ص ۱۱۲:

«دستور العمل برای توبه‌ای که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

غسل کند، و وضو بگیرد، و چهار رکعت نماز بخواند، و در هر رکعت یک

مرتبه سوره حمد، و سه مرتبه سوره توحید، و یک مرتبه مُعَوِّذَتَیْنِ بخواند،

و بعد از نماز هفتاد مرتبه استغفار، و ختم به: **لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ**

الْعَظِيمِ کند، و در بعضی از نسخ وارد است پس از آن هفت مرتبه بگوید: **يَا**

عَزِيزُ يَا عَفَّارُ! اغْفِرْ ذُنُوبِي وَ ذُنُوبَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، فَإِنَّهُ

لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، و دعای توبه صحیفه کامله سجّادیه را بخواند؛*

خداوند او را خواهد آمرزید.»**

* الصّحيفة السّجّادية، ص ۱۳۸، دعای سی و یکم.

** رجوع شود به الإقبال، ج ۲، ص ۲۰.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیة الله طهرانی)

۳. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۰۳.

آورده است؛ باید توبه کنید و طبق آن شرایط توبه انجام بدهید.^۱“

”[و انسان باید این اعمال را انجام بدهد]

به خاطر اینکه می خواهد خودش را همان طوری که از نقطه نظر ظاهر از همه تعینات خالی می کند، باید از نظر باطن هم خالی کند و از خدای متعال از اشتباهات گذشته طلب مغفرت کند و این نیت را داشته باشد که الآن که دارد از منزلش حرکت می کند، مانند این است که حضرت ابراهیم می خواهد حرکت کند! برود در خودش فکر کند، جستجو کند و در نفس خود غور کند که او در چه حال و هوایی بود؟ بزرگان و ائمه در چه حال و هوایی بودند و با چه وضعیتی این سفر را انجام می دادند؟

من هیچ فراموش نمی کنم که در سفرهایی که مرحوم آقا - رضوان الله علیه - به حج مشرف می شدند، آن روزهای آخر که دیگر آماده بودند، اصلاً حال و هوای ایشان فرق می کرد و دیگر تعلق ایشان نسبت به مسائل به نحو دیگری بود؛ همه اش

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
^۳ . (آیه الله طهرانی)

در فکر بودند و هرچه به موقع حرکتشان نزدیک‌تر می‌شد، این مسئله قوی‌تر و شدیدتر مشاهده می‌شد و گویا انگار به‌طور کلی یک کسی می‌خواهد از این دنیا رخت بربندد و بمیرد، می‌خواهد بیرون برود و فوت کند! یعنی آن جنبه‌های تعلق خودش را دیگر قطع می‌کرد، ملاقات‌های خودش را محدود می‌کرد و خودش را در همان مسیر و ممشای بانیان حج قرار می‌داد. این یک مسئله‌ای بود که کاملاً از ایشان مشهود بود.

بنابراین باید انسان توبه و استغفار کند و خود را مانند یک بنده‌ای که ذلیل است و عبدی که مولایش او را دعوت می‌کند و می‌خواند، باید حالت عبودیت و استکانت و تواضع و ذلت داشته باشد و این مسئله باید در تمام طول حج مُشاهد باشد.^۱

”سؤال: اگر افراد حقی به گردن ما داشته باشند - مثلاً غیبت آنها را کرده باشیم - آیا برای سفر حج لازم است که از همه آنها حلالیت طلب کنیم؟ اگر

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه‌الله طهرانی)

توانستیم، اعمال ما چگونه است؟

جواب: اگر به گوش آن شخص نرسیده است،

لازم نیست که انسان بگوید و حلالیت بطلد؛ اما اگر

به گوشش رسیده است، بهتر است که این مطلب را

انجام بدهد.^۱

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶، آیه الله طهرانی:

«سؤال: آیا طلب حلالیت از تمام آشنایان و

همسایگان، حتی کسانی که عناد با مذهب و ولایت

دارند، واجب است یا نه؟

جواب: البته اگر انسان بیاید و به عنوان خداحافظی از آنها خداحافظی کند بد نیست؛ خب ممکن است که همین هم اثر مثبتی در آنها داشته باشد. اما اگر یک شخصی معاند است و عناد او از روی جهالت نیست، بلکه از روی علم یک راه خلافی را برگزیده است، از آنها ضرورتی ندارد.»

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۷:

«عَنْ حَفْصِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: **«سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا كَفَّارَةُ الْإِغْتِيَابِ؟ قَالَ: تَسْتَغْفِرُ اللَّهُ لِمَنْ اغْتَابَهُ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ.»**»

علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۵۷:

«عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ مُحَمَّدٍ يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **«الْغَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا»** فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِمَ ذَاكَ؟ قَالَ: **«صَاحِبُ الزَّانَا يَتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ يَتُوبُ فَلَا يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَكُونَ صَاحِبُهُ الَّذِي اغْتَابَهُ يُحِلُّهُ.»**»

مصباح الشريعة، ص ۲۰۴:

«قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **الْغَيْبَةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ ... وَ إِنْ اغْتَابَتْ فَبَلَّغَ الْمُعْتَابَ فَاَسْتَحِلَّ مِنْهُ، فَإِنْ لَمْ تَبْلُغْهُ وَ لَمْ تَلْحَقْهُ فَاَسْتَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ**»

هم چنین جهت اطلاع بیشتر درباره این مطلب رجوع شود به مطلع انوار، ج ۴، ص ۴۱۰-۴۱۴.

توصیه اولیای الهی: اهمیت گذراندن اوقات در

مسجدالحرام

”مکه را خیلی مغتنم بدانید. در مکه عظمت و جلال خدای متعال غلبه دارد؛ آن جلال و عظمت است که این خیلی غلبه دارد و قلب انسان را می گیرد و دل انسان را می گیرد، او را در آنجا از تعلقات بیرون می آورد، همه تعلقات را خارج می کند. و به خصوص گذراندن وقت در مسجدالحرام، این برای خودش حکایتی دارد و داستانی دارد که خیلی تاکید شده و بسیاری از بزرگان، اینها افرادی بودند که سالیان سال از سلویشان را در مکه گذرانده بودند. امثال محیی الدین، ایشان در مکه گذرانده است؛ سری سقطی بغدادی و ابراهیم ادهم و ذوالنون مصری و ابن فارض - چند سال ابن فارض در مکه گذرانده بودند - مرحوم سید مهدی بحرالعلوم، ایشان هم به اصطلاح همین طور؛ قاضی نورالله شوشتری، ایشان هم همین طور؛ و شهید اول که چند سال در مکه بود. خلاصه جایی است که اگر ممکن بود واقعاً برای ما... من حتی یک وقتی بعد از فوت مرحوم آقا به سرمان زد که خلاصه برویم در مکه.

آنجا مقدماتش هم تا حدودی فراهم شد، توسط بعضی از افراد قرار بود پیگیری بشود که دیگر ما منصرف شدیم و قرار بود که برویم در آنجا و... .

در همانجا بود که تقریباً من یک سال بعد از فوت مرحوم آقا، می خواستم از ایران بروم بیرون، نباشم دیگر. خب علی کل حال، تکلیفمان نبود. خلاصه مکه جایی است که این بزرگان احساس نیاز می کردند که می آمدند، یک همچنین جایی احساس نیاز می کردند. و حالا چه می دیدند، چه اثراتی داشت، متوجه می شدند، این را دیگر باید از خودشان پرسید. خیلی باید این را مغتنم شمرد، مخصوصاً وقوف در مسجد الحرام را که این اثرات بسیار عمیقی در انسان باقی می گذارد.^۱

مکه؛ تجلی توحید محض و ظهور غیرت خاص

الهی

”مرحوم آقا می فرمودند:

وقتی به مکه می روید حتی به پیغمبر هم فکر نکنید؛ فقط به خدا توجه داشته باشید!

این مسئله به خاطر این است که خود رسول الله

هم که به اینجا می آید با این فکر و با این مبنا می آید؛

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۶. (آیه الله طهرانی)

اینجا جایی است که غیرت خدا اجازه نمی‌دهد
غیر از خودش، حتی پیغمبر هم حضور داشته باشد؛
اینجا جایی است که خدا این بیت را فقط برای
خودش منحصر کرده است.

گرچه حقیقت این بیت همان ولایت است و
قبولی طواف و اعمال به پذیرش و عرضه بر ولایت
است و امام باقر علیه السّلام می‌فرماید:

إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَطُوفُوا حَوْلَ هَذِهِ الْأَحْجَارِ ثُمَّ يَجِينُوا إِلَيْنَا وَيَعْرِضُوا وَلَايَتِهِمْ عَلَيْنَا؛^۱ «مردم امر شدند دور این سنگ‌ها بگردند و طواف کنند؛ این سنگ‌ها، سنگ‌هایی است که مقدمه برای ورود در حریم ماست؛ بعد باید بیایند ولایتشان را عرضه بدارند تا قبول بشود.»

لذا بدون امام علیه السّلام هیچ چیز، حتی یک
پشیز هم ارزش ندارد؛ ولی خود امام علیه السّلام از
نقطه نظر حفظ ظاهر وقتی می‌بیند خدا اینجا را محلّ
برای توحید قرار داده است، خودش هم می‌آید دور
اینجا طواف می‌کند. می‌دانید همین امام سجاد
علیه السّلام چقدر مکه رفت و چقدر پرده کعبه را

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲:

«عَنْ سَدِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ
أَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ: «يَا سَدِيرُ، أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ
الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَايَتِهِمْ لَنَا.»»

الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹:

«عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَأْتُوا
هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا
نُصْرَهُمْ.»»

گرفت و زار زار گریه می کرد؟! مانند قضیه امام
سجاد با اَصْمَعی^۱ و طاووس یمانی^۲ و افراد و
اصحاب دیگر.^۳

راز و نیاز و مناجات های عمیق امام سجاد در خلوت کعبه

[راوی می گوید:]

موقع رمضان در نصفه شب دیدم جوانی این طور و با این وضع، مدام می گوید: **إلهی
عبدک العاصی أتاک...^۴**

اشعار، اشعار عجیبی است و افراد مختلفی نقل
کرده اند.

همچنین امام حسن علیه السلام بیست و پنج
مرتب به سفر مکه رفت که اغلب آنها را با پای پیاده

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۵۰.

۲. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۸۰؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص
۱۵۱.

۳. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۴۲.

۴. دیوان مجذوبعلیشاه، ص ۷:

الهی عبدک العاصی أتاکا *** مقرأً بالذنوب و قد دعاکا
فإن تغفر فأنت أهل لذلك *** و إن تطرد فمن یرحم سواکا
الهی صلّ أهل الذکر منی *** و خلّصنی بهم عمّا سواکا
الهی أرض عنی أهل بیت *** رضاهم کان قطعاً فی رضاکا
الهی لستُ إلاّ وافداً بک *** فتوجّنی بعزّ من عطاکا
الهی کافی من کلّ باب *** و قد کانت نجاتی فی إذاکا
الهی لا تمتنی میتة السوء *** و أحيائی بروح من هواکا
الهی أعط ماء ذا حياة *** و قد کانت حیاتی من عطاکا
الهی عبدک المجذوب راج *** فشرّفنی و سیّرنی فداکا

بودند،^۱ نه با بهترین هواپیماهای پانصدنفره و دوساعته که [از] آنجا [به] آنجا [بروند]؛ اینها برای چه بود؟ امام حسن چه می‌دیدند؟ امام باقر و امام کاظم و امام سجاد علیهم السّلام در آن موقع در کعبه چه می‌دیدند؟ غیر از همان ظهور توحید بود؟! طبعاً خود امام مظهر توحید است و به جایی که محلّ ظهور توحید است علاقه و رغبت دارد و میلش در آنجا است و احساس و ادراکاتی در آنجا برایش پیدا می‌شود.^۲

”حمّاد بن حَبیب کوفی در ضمن حدیثی که احوال حضرت سجاد علیه السّلام را در سفر حج نقل می‌کند، می‌گوید:

در بین راه چون تاریکی شب رو به انتها گذاشت از جای خود برخاست و گفت:
يا مَنْ قَصَدَهُ الضَّالُّونَ فَأَصَابُوهُ مُرْشِدًا! و أُمَّهُ الْخَائِفُونَ فَوَجَدُوهُ مَعْقِلًا! و لَجَأَ إِلَيْهِ الْعَابِدُونَ فَوَجَدُوهُ مَوْنًا! مَتَى رَاحَةٌ مَن نَصَبَ لِغَيْرِكَ بَدَنَةً؟! و مَتَى فَرَحٌ مَن قَصَدَ سِوَاكَ بِهَمَّتِهِ؟! إِلَهِي! قَدْ تَفَشَّحَ الظَّلَامُ و لَمْ أَقْضِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَطْرًا، و لَا مِنْ حِيَاضِ مُنَاجَاتِكَ صَدْرًا! صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ! و أَفْعَلْ بِي أَوْلَى الْأَمْرِينَ بِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.^۳

«ای کسی که گمگشتگان، به‌سوی او روی آورده و متوجه به او شدند، پس او را راهنما و دلیل یافتند! و ترسناکان او را قصد کردند، و او را پناه و کھف یافتند! و عبادت‌کنندگان به او مُلتجی شده و پناه آوردند، و او را ملجأ و پناه یافتند! چه‌وقت به راحتی می‌رسد کسی که بدن خود را برای غیر تو به زحمت افکند؟! و چه‌هنگام خوشحالی و سُرور کسی است که به همت خود، قصد غیر تو را کند؟! ای پروردگار من! شب سپری شد و تاریکی رو به زوال گذاشت، و من هنوز حاجت خود را از محضر تو نگرفته‌ام، و از حیاض مناجات تو سیراب نشده و بهره نیافته‌ام! درود بر محمد و آل محمد بفرست! و از دو امری که درباره من نیت داری، آن را که به تو

۱. رجوع شود به مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزہ ثمالی، سال ۱۴۲۳، جلسه ۱. (آیة‌الله طهرانی)

۳. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۶۶؛ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴۲. با قدری اختلاف در مصادر.

”دعا برای بنده حال انقطاع به سوی خدا می‌آورد

و بین بنده و خالقش پرده را برمی‌دارد، و پرتو انوار

خدا در دل بنده می‌تابد و مجذوب به جذبات الهیه

می‌گردد؛ لذا اولیای خدا و مقرّبین درگاه ربوبیتش

بدون حاجت ظاهری همیشه با خدا در راز و نیاز و

گفتگو و مناجات بوده‌اند.

رَوَى [خَبْرُ] الْأَصْمَعِيُّ، قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى الْحَجِّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ [الْحَرَامِ] وَ [إِلَى] زِيَارَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَبَيْنَمَا أَنَا أَطُوفُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ - وَ كَانَ لَيْلَةً مُقَمَّرَةً - وَ إِذَا بِصَوْتِ أَنْبِيَاءٍ وَ حَنِينٍ وَ بُكَاءٍ، فَتَبَعْتُ الصَّوْتِ وَ إِذَا أَنَا بِشَابٍ حَسَنٍ الْوَجْهِ ظَرِيفٍ السَّمَائِلِ وَ عَلَيْهِ ذَوَائِبٌ وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَ هُوَ يَقُولُ:

«يا سيدي و مولاي! قد نامت العيون و غارت النجوم و أنت حي قيوم! إلهي! غلقت الملوك أبوابها و قام عليها حجابها و حراسها و بابك مفتوح للسانين، فها أنا ببابك أنظر برحمتك يا أرحم الراحمين!» ثم أنشأ يقول:

(۱) يا مَنْ يُجِيبُ دُعَا الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلْمِ *** وَ كاشِفُ الضُّرِّ وَ البَلْوَى مَعَ السَّقَمِ

(۲) قد نامَ وَ فذَكَ حَوْلَ النَّبِيِّ وَ انْتَبَهوا *** وَ أنت يا حيّ يا قيومَ لم تتم

(۳) أدعوك ربّي حزينًا دائمًا قَلْبًا *** فارحَم بكَائِي بِحَقِّ البَيْتِ وَ الحَرَمِ

(۴) إن كان عفوك لا يرجوه ذو سرف *** فمن يجود على العاصين بالنعيم

ثم قال: رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُوَ يُنَادِي: «إلهي [و سيدي] أطفعت بمشييتك فلكت

الحجة على باظهار حجتك إلا ما رحمتني و عفوت عني، و لا تخيبنني يا سيدي!»

ثم قال: «إلهي و سيدي! الحسنات تسرك و السيئات لا [ما] تضرك، فاغفر لي و تجاوز عني فيما لا يضرك!» ثم أنشأ يقول:

(۱) ألا أيها المأمول في كل حاجة *** شكوت إليك الضرّ فارحَم شيكائتي

(۲) ألا يا رجائي أنت كاشف كربتي *** فهب لي ذنوبي كلها و اقض حاجتي

(۳) فزادى قليل لا أراه مبلغي *** على الزاد أبكى أم على طول [بعد] سفرتي

(۴) أنيبت بأعمال قباح رديّة *** فما في الوري عبء جنّي كجنايتي

(۵) أتحرقني بالنار يا غاية المنى *** فأين رجائي منك أين مخافتي

قال الأصمعي: و كان يكرّر هذه الأبيات حتى سقط مغشيًا عليه، فذوت منه لأعرفه فأذا هو زين العابدين بن الحسين بن عليّ عليهم السلام.

قال الأصمعي: فأخذت رأسه و وضعت في ججري و بكيت ففطرت فطرة من دموعي

على خده ففتح عينيه و قال: «من هذا الذي أشغلتني عن ذكر ربّي؟» قلت: [يا مولاي]

عبدك و عبد أجدادك، الأصمعي؛ فما هذا الجزع و الفرع و البكاء و الأنين و أنت

من أهل بيت النبوة و موضع [معدن] الرسالة، و قوله تعالى: {إنما يريد الله ليذهب

عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرًا}.^۲ قال: فاستوى قاعدًا و قال: «هيهات

هيهات يا أصمعي! إن الله تعالى خلق الجنة لمن أطاعه و لو كان عبدًا حبشيًا، و

خلق النار لمن عصاه و لو كان سيّدًا قرشيًا! أما سمعت قوله تعالى: {فإذا نفخ في

الصُّور فلا أنساب بينهم؟}^۳ قال الأصمعي: فتركته على حاله يُناجي ربّه.^{۴، ۵}

”أصمعي گوید: به قصد زیارت بیت‌الله‌حرام و رسول‌الله به مگه رفتم، در شبی مهتابی که در حال طواف بودم صدایی برخاسته از درد و اندوه همراه با گریه به گوشم خورد؛ به دنبال صدا رفتم به ناگاه به جوانی خوش‌سیما و برازنده روبه‌رو شدم که موهای پشت سرش از زیر عمامه برآمده بود و درحالی‌که به پرده کعبه

۱. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۶۳. (علامه طهرانی)

۲. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

۳. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۱.

۴. الحقائق فی محاسن الأخلاق، ص ۵۲۳ - ۵۲۵؛ مناقب آل‌ابی‌طالب

عليهم السلام، ج ۴، ص ۱۵۰ - ۱۵۲، با قدری اختلاف.

۵. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۹۱. (علامه طهرانی)

دست انداخته بود چنین می‌گفت: «ای آقا و مولای من! اکنون چشم‌ها به خواب رفته‌اند و ستارگان پنهان شده‌اند و تو زنده و بیدار و آگاه می‌باشی. ای خدای من، پادشاهان درب‌های خود را به روی مردم بسته‌اند و بر آنان پاسداران و گماشتگان قرار داده‌اند درحالی‌که درب خانه تو برای حاجتمندان گشوده است؛ پس آگاه باش که من اکنون کنار درب خانه تو هستم و چشم به مرحمت تو گشوده‌ام، ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان.»

سپس این اشعار را انشاء نمود:

«۱. ای کسی که درخواست مضطر را در دل شب اجابت می‌کنی و از فرد مریض و گرفتار، بیماری و گرفتاری را برمی‌داری.

۲. روی آورندگان در کنار خانه‌ات به خواب رفته و گروهی بیدار شده‌اند و تو ای کسی که پیوسته زنده و صاحب‌اراده همه هستی، هرگز خوابیدی.

۳. ای پروردگار، تو را می‌خوانم در حال اندوه و اضطراب، پس به گریه من رحم نما به حق این خانه و حرم.

۴. اگر گناهکار امید عفو و بخشش تو را نداشته باشد، پس چه کسی بر گناهکاران به نعمت‌های خود بخشاید؟!»

در این وقت سرش را به آسمان برداشت و عرض کرد: «ای خدای من! تو را اطاعت کردم درحالی‌که از حیطة اراده و اختیار تو بیرون نبودم، پس برای تو است برهان و دلیل در مقابل من به‌واسطه اظهار و روشن نمودن حجت و دلیل برای من؛ پس مرا مورد رحمت و بخشش خودت قرار ده و مرا سرافکنده مفرما ای آقای من.» سپس عرضه داشت: «ای خدای من و آقای من، کارهای نیکو تو را شاد و کارهای ناپسند به تو آسیبی نمی‌رسانند، پس مرا بیمارز و از من درگذر در گناهانی که به تو آسیبی نمی‌رسانند.»

سپس این اشعار را انشاء نمود:

«۱. آگاه باش ای کسی که در هر حاجت و تقاضایی فقط تو مورد نظر و توجه می‌باشی، من از گرفتاری خود پیش تو شکایت آورده‌ام پس بر گرفتاری من رحم نما.

۲. آگاه باش ای کسی که امید من می‌باشی، فقط تو برطرف‌کننده غم و اندوه من هستی، پس گناهانم را بر من ببخش و حاجتم را روا نما.

۳. پس توشه من اندک است، آن را برای رسیدن به مقصد کافی نمی‌دانم، آیا بر کمی توشه بگریم یا بر طولانی بودن سفر؟

۴. با اعمال و کردار ناشایست و قبیح بر تو وارد شدم، پس بنده‌ای را در بین خلایق نمی‌یابم که مانند من جنایت کرده باشد.

۵. آیا مرا به آتش دوزخت می‌سوزانی ای کسی که منتهای آرزوی من هستی؟ پس کجا رفت امید من به تو و چه شد ترس من از عاقبت اعمال و کردارم؟!»

أصمعی گوید: همین‌طور این جوان اشعار را تکرار می‌کرد تا اینکه بی‌هوش به روی زمین افتاد. پس نزدیک او شدم تا او را بشناسم، به ناگاه دیدم این شخص امام زین‌العابدین علی بن الحسین علیهما السلام است. پس سر او را در دامن خود قرار دادم و شروع به گریه نمودم، قطرات اشک بر چهره او فرو افتاد، چشمانش را باز کرد و فرمود: «چه کسی مرا از یاد پروردگارم باز داشت؟» عرض کردم: ای مولای من! بنده تو و بنده اجداد تو أصمعی هستم، این چه جزع و فزع و گریه و بی‌تابی است که می‌کنید درحالی‌که شما از اهل‌بیت نبوت و محل رسالت هستید و خدای تعالی فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾! در این وقت امام علیه السلام نشست و فرمود: «ابتداً ابدأ ای أصمعی! خداوند بهشت را برای فرد مطیع خلق کرده گرچه بنده حبشی باشد، و آتش را برای گناهکار خلق کرده گرچه آقای قریشی باشد؛ آیا نشنیدی کلام خدا را که می‌فرماید: ﴿پس زمانی که در صور دمیده شود دیگر نسبت و ارتباطی بین افراد نخواهد بود﴾؟!»

أصمعی گوید: او را به حال خود گذاشتم تا به مناجاتش با پروردگارش ادامه دهد.^۱

بیان حالات اولیاء الهی در مقام خلوت و انس با

پروردگار

«اینها حالاتی است که در مقام انس و خلوت با

خدا برای اولیاء مقربین رخ می‌دهد. در آنجا فقط

محو جمال او هستند و بس! حتی اگر تا روز قیامت

توبه کنند و استغفار نمایند و دعا کنند خود را لایق

۱. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۹۳، تعلیقه ۳. (آیه‌الله طهرانی)

مقام مغفرت حضرتش نمی‌دانند؛ آن‌چنان عظمت
خدا جلوه می‌کند که هیچ طاعتی را لایق او نمی‌دانند،
و کوچک‌ترین خطایی را جرمی بزرگ و موبقه‌ای
عظیم می‌نگرند.^۱

”طاووس یمانی می‌گوید:

نصفه‌شبی داخل جُز اسماعیل شدم، دیدم که حضرت زین‌العابدین در سجده است
و کلامی را تکرار می‌کند؛ چون گوش فرا دادم این دعا بود: «**إِلَهِي، عَبْدُكَ بِفَنَائِكَ،
مَسْكِينُكَ بِفَنَائِكَ، سَائِلُكَ بِفَنَائِكَ!**»^{۲،۳}

توجه به توحید در مکه

”نیّت در مکه باید فقط خدا باشد. مرحوم علامه
طهرانی می‌فرمودند:

انسان در مکه و در مسجدالحرام هیچ‌کسی را جز خدا نباید در ذهن بیاورد، باید همه
را در تحت ولایت الهی فانی بداند و از مظاهر به چیزی توجه نداشته باشد!^۴

”فضای مکه فضای توحید است.“^۵

”در مکه باید ذکر حاجی فقط «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» یا
«**لَا هُوَ إِلَّا هُوَ**» باشد.“^۶

۱. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۹۵. (علامه طهرانی)

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۳، با قدری اختلاف. انوار الملکوت، ج ۲، ص
۳۴۳، تعلیقه ۱:

«ای خدای من، بنده کوچک تو روی به درگاه تو آورده، مسکین تو روی به
درگاه تو آورده و درخواست‌کننده از تو سر به عتبه خانه تو گذارده است.»

۳. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۴۳. (علامه طهرانی)

۴. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۲. (آیه‌الله طهرانی)

۵. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (بساطت یا ترکب احرام)، جلسه
۱۱۴. (آیه‌الله طهرانی)

۶. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۲. (آیه‌الله طهرانی)

”در مکه باید فقط به مسئله توحید توجه کرد؛^۱
بالآخره همه آمده‌اند در اینجا تا اینکه هرچه غیر از
توحید هست را بپندازند! همه انبیا، ائمه و اولیا
آمده‌اند به دور همین کعبه گشته‌اند و یک روزی
همین جایی که ما الآن داریم می‌گردیم، امیرالمؤمنین
می‌گشته است، پیغمبر می‌گشته است، امام حسن
می‌گشته است، امام حسین می‌گشته است و امام
زمان می‌گردد! همین الآن در همین طوافی که داریم
انجام می‌دهیم، شاید امام زمان حضور داشته باشد!
این مسئله را داشته باشید. ولی همه اینها در اینجا، به
چیز دیگری غیر از توحید فکر نمی‌کنند! حتی ائمه
فقط به مسئله توحید فکر می‌کنند. لذا هیچ وقت نظر
در مکه نباید نظر از توحید به غیر باشد، یعنی فقط

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۳:

«سؤال: اگر امکان دارد درباره تفکر توحیدی،

مختصری توضیح بفرمایید که در صفات و اسماء و

نعمت‌های خدا فکر کنیم یا فقط به ذات؟

جواب: فقط باید به خدا رسیدن به او و ارتباط و تعلق بین انسان و بین او
توجه کنید، و تفکر کردن به آثار و اسماء و صفات، انسان را در این موقع از
رسیدن به او باز می‌دارد.»

باید خواست خدا باشد.

در مکه - به خصوص در کعبه و مسجدالحرام -

باید شفیع قرار دادن و توسل کردن و... را کنار

گذاشت و نفس توجه به توحید همان خود توسل

است! یعنی در مکه، فقط بایستی به مسئله توحید

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۳، جلسه ۲:
«در مظهر ظهور توحید در مکه معظمه حتی اولیا هم راه ندارند؛ فقط و فقط در آنجا باید خدا وجود داشته باشد و بس! انسان نباید آنجا توسل بکند؛ به چه کسی می خواهد توسل کند؟ آنجا خود خدا خواسته انسان بدون تعین او را بخواند؛ بدون تعین و بدون توجه به هیچ مبدأ و مظهري حتی اولیای خودش! آن حرم یک هم چنین خصوصیتی دارد.

در مشهد می رویم باید توسل به امام رضا داشته باشیم؛ در کربلا می رویم باید توسل به سیدالشهدا داشته باشیم؛ در کاظمین می رویم باید توسل به موسی بن جعفر و امام جواد داشته باشیم؛ در سامرا می رویم...؛ در نجف می رویم...؛ در مدینه باید توسل به پیغمبر داشته باشیم؛ اما در مکه که می رویم، دیگر اینها نباید باشند، در آنجا فقط خداست و بس! لذا اذکار توحیدی اختصاص به این مکان دارد.

انسان باید در این مکان فقط این مرحله را حفظ کند؛ آن وقت بهره و نصیبش بیشتر می شود. لذا امام سجاد می فرماید: باید ناله را فقط به این مبنا و به این پیشگاه سوق داد.^۱

اگر این طور باشد دیگر همه مجازها کنار می رود، افراد کنار می روند، انسان می داند که آن کسی که طرف اوست کیست! انسان دیگر می داند که او اعراف به حال او است، او را نسیان نمی گیرد، او را سنه و چرت نمی گیرد، فراموشی برای او پیدا نمی شود، پیری زودرس برای او حاصل نمی شود، فراموشی در هنگام پیری برای او پیدا نمی شود، به واسطه مرور زمان از قدرت او کاسته نمی شود، انسان دیگر می داند که او از همه به او نزدیک تر است و لذا خیالش جمع و آرام است. ﴿الَاَإِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛^۲ یا ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطَوَّيْتُم مِّنْ آلِ قُلُوبٍ﴾؛^۳ یا ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ اسْكُتِي لِرَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾؛^۴ به خاطر همین مسئله و قضیه است.

۱) اشاره به این فقره از دعای ابوحمزه ثمالی: «وَأَنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَى جُودِكِ وَ الرِّضَا بِقَضَائِكَ عَوْضًا مِّنْ مَّنْعِ الْبَاخِلِينَ وَ مَدْوَحَةً عَمَّا فِي أَيْدِي

فکر کرد و انسان دعا کردن و خواستن و... را کنار بگذارد یا بگذارد برای آن وقت آخر که می‌خواهد بیاید. خلاصه، ذهنِ خودش را به این دعاها و... مشغول نکند.^۱

مکه: عرصه توحید عملی و نفی کامل تعینات ظاهری و اعتباری

”حریم مکه، ظهور توحید است؛ برای همین به آن بیت‌الله می‌گویند. بیت‌الله یعنی خانه خدا؛ در بیت‌الله - نه بیت‌الرّسول و نه بیت‌الأئمّه - کأنّ خداوند می‌خواهد فقط خودش را بدون هیچ‌گونه واسطه نشان دهد و خلایق را در آنجا بدون هیچ‌گونه واسطه‌ای ببیند! می‌خواهد افراد در آنجا این حالت را داشته باشند. یعنی وقتی انسان این جنبه توحید را در آنجا مشاهده کرد که فقط و فقط خدا می‌ماند و بس! وقتی این مسئله ثابت شد، آن وقت خدا در مقام

المُستأثرین. مصباح‌المتهجّد، ج ۲، ص ۵۸۳. (محقق)

(۲) سوره یونس (۱۰) آیه ۶۲.

(۳) سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸.

(۴) سوره فجر (۸۹) آیه ۲۷ و ۲۸.

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیه‌الله طهرانی)

ولایت در اسماء و صفات، خودش را بروز و ظهور می‌دهد.

یعنی وقتی انسان توجه به توحید پیدا می‌کند و تمام واسطه‌ها را حذف می‌کند، فقط در آنجا خدا می‌ماند و بس؛ پیغمبر را هم یک واسطه می‌بیند، امیرالمؤمنین را هم یک واسطه می‌بیند، بزرگان را هم وسائط می‌بیند، اولیا را هم وسائط می‌بیند، صلحا را هم وسائط می‌بیند، تمام اینها را واسطه می‌بیند. در آنجا فقط توجه به توحید می‌ماند و بس؛ وقتی این‌طور شد، آن‌وقت آن توحید در مظاهر اسماء و صفات کلیه می‌آید جلوه می‌کند و برای انسان خودش را نشان می‌دهد.

آقا می‌فرمودند:

در این مرحله من دیدم که چطور تمام افراد از اطراف و اکناف می‌آیند و تمام حرکت اینها به دور ولایت است!

یعنی وقتی انسان متوجه حقیقت توحید می‌شود، آن‌وقت در مقام نزول، خود آن توحید می‌آید و آن نحوه نزول مراتب اسماء و صفات را برای انسان کشف می‌کند.

نباید انسان در آنجا از پایین به بالا برود! آنجا باید توجه به توحید داشت و بعد پایین بیاید. ﴿رَبِّ

أَجْعَلْ هَذَا آلَ بَلَدِ آمِنٍ ﴿١﴾ یعنی این؛ یعنی خدایا تو این حریم مکه را - که البته در روایات تعبیر به مقام ولایت شده -^۲ بلد امن قرار بده و نگذار ما در این حریم امن، غیر از تعلق به ذات خودت هیچ گونه صنمی را [در دل داشته باشیم] که موجب شود تا ما از تو و از توجه به ذات تو منصرف شویم! اینجا را جایی قرار بده که تمام واسطه‌ها دیگر حذف می‌شود.

لذا در مظاهر آن پیدا است: انسان باید لباسش را در بیاورد، زیتش را در بیاورد، سرش را برهنه کند، فقط دو تا لباس و پارچه سفید بپندازد. همه اینها به خاطر این است که از همه‌گونه تعلقات بیرون بیاید. شما اگر در آنجا یک آیه‌الله هشتاد سال سن را با یک پیرمرد سنی ریش‌داری که از ترکیه آمده بغل هم بگذارید و نگاه کنید، فرقش را نمی‌بینید. دیده‌اید اینهایی که از ترکیه آمده‌اند؟ این قدر ریش دارند!

۱. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۵. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۳۵:

«بار پروردگار من، این مکان را شهر امن و امانی قرار بده!»

۲. رجوع شود به تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۹ و ۱۸۹؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۷۹.

گاهی اوقات خیلی محاسنشان مُرسله است و تا پایین هست! وقتی آدم نگاه می کند، غلط انداز است؛ یعنی می گوید: «این کیست؟!» وقتی یک صحبت و چیزی می بیند، [متوجه می شود] اینها الحمدلله خیلی صاف و [ساده] هستند. یعنی در اینجا اصلاً قابل [تشخیص نیست].

یک وقت من با یکی از این آقایان مراجع فعلی که رساله دارد، با هم داشتیم عمره انجام می دادیم و من اصلاً تا شوط دوم سوم نفهمیدم این شخص اوست! با اینکه او جلوی من بود و گاهی اوقات من جلویش بودم. چون عمامه نداشت و با عصا بود. قیافه اش هم می خورد به چنین کسانی که مثلاً از همین ترکیه و اینجاها آمده باشند. من شوط سوم چهارم [دیدم که] او همان بود که من سه چهار سال، پیش او درس خوانده ام!

این برای همین است که خلاصه در اینجا هیچ تمایزی نباید باشد! فقط اشتراک در مسیر و در طواف؛ همین! هرگونه تعلقی [مثل] عمامه [نباید باشد]؛ چرا در مسجدالحرام در موقع طواف نباید

عمامه گذاشت؟! البته احتراماً لِبیت هم عمامه نمی‌گذارند؛ خود مرحوم آقا هم در آنجا عمامه نمی‌گذاشتند. یعنی همین جهت وحدت را می‌خواستند در آنجا لحاظ کنند که در اینجا نباید کسی با بقیه فرق داشته باشد ولو بعد الأعمال. یک شب کلاه سرشان می‌گذاشتند و با یک لباس بلندی حرکت می‌کردند؛ حتی عبا هم روی دوششان نمی‌انداختند. اصلاً در تمام این سفرهایی که آقا رفتند یا بعضی که ما با ایشان [همراه بودیم]، ایشان فقط در حج یک شب کلاه داشتند و یک قبا؛ تازه قبا هم نبود بلکه یک لباس بلند بود؛ متها یک خُرده کلفت بود. دیگر عبا و این حرف‌ها هیچ اصلاً نبود؛ ولی در مدینه عمامه و عبا داشتند.

این جهت توحیدی است که انسان باید هرچه که غیرِ خدا هست، کنار بگذارد و فقط و فقط توجه به او داشته باشد و باید بداند که آنچه موجب می‌شود انسان به خود توجه کند و از خود ببیند، تمام اینها صارف است و اینها همه باعث انحراف از طریق

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۵۰۵ - ۵۰۷.

است.^۱»

”یک وقت من به مرحوم آقا گفتم: «امیرالمؤمنین (یا امام حسین یا پیغمبر) به مکه تشریف بردند.» ایشان فرمودند: «بگو مشرف شدند!» این جمله برای من خیلی عجیب بود! **خُب** موقعیت امام [خیلی بالا است]؛ اصلاً داریم که مکه و عرفات و همه آنها برای معرفت امام است؛ زمزم و منا و مشعر و صفا و مروه و... همه آنها برای رفتن و رسیدن به ولایت است.^۲ امام باقر علیه السلام می فرماید:

مردم امر شدند که دور این احجار طواف کنند و بعد بیایند ولایتشان را به ما عرضه بدارند.^۳

تمام اینها به خاطر این مسئله است و امام علیه السلام قلب عالم امکان است. مرحوم آقا متوجه این شبهه و سؤال من شدند - البته من مطرح نکردم - و گفتند:

خود امام برای درک توحید به آنجا می رود، منتها هر کس به حسب حال خودش؛ ما به حسب حال خودمان، او هم به حسب حال خودش. او هم گرچه خودش ولی است، منتها این ولی می رود در آنجا تا آن توحید عالی و مرتبه عالی را درک کند.

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، بیانات شب های پنجشنبه سال ۱۴۱۷ ه.ق، جلسه ۲. (آیه الله طهرانی)

۲. به عنوان نمونه رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲ و ج ۴، ص ۵۴۹؛ تحف العقول، ص ۲۳۳؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۷۹؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۶۸.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹:

«عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: **”إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُوا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ.”**»

به عبارت دیگر یک موجود و شخصی که دارای مقام بالا است، بلند نمی‌شود در مقام پایین بیاید و خودش را در تحت آن رتبه پایین قرار بدهد! توجه می‌کنید؟ و این خیلی نکته است که چطور یکی با اینکه یک‌هم‌چنین مرتبه‌ای دارد، ولی باید از نقطه نظر صحبت و خطابه این قضیه دقیق محفوظ باشد و آن نکته باید رعایت شود.^۱

بخش دوم: سایر توصیه‌ها نسبت به حج

حکم نماز در مکه و مدینه

”راجع به اماکن اربعه‌ای که در آنها نماز، تخییر بین قصر و اتمام هست: یکی مسجد کوفه است؛ یکی تمام شهر مدینه است، البته نه فقط مسجدالنبی، بلکه در کل شهر مدینه نماز مخیر است، منتها بهتر است انسان نماز را تمام بخواند؛^۲ یکی تمام شهر مکه است؛ ... یکی هم حائر سیدالشهدا است، یعنی

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۸، جلسه ۱۲. (آیة‌الله طهرانی)

^۲ . سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (وجوب عمره مفرده و بحث از تکرار آن در یک ماه)، جلسه ۱۴۵:

«این مسئله برمی‌گردد به اینکه انسان باید در آنجا وطن خودش را در جوار رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌احساس کند؛ ... اما آن جنبه توحید و غلبه توحید مربوط به مکه است و این قضیه در مدینه نیست.»

همان قسمت شانزده زراعی که در اطراف هست و ضریح مشخص است. صحن و پشت رواق‌ها و قسمت‌های دور نه، بلکه آن فضایی که ضریح مشخص است؛ آن‌هم نه فقط تحت خود قبّه، بلکه اطراف هم داخل در محلّ اختیار بین قصر و اتمام است و البته اتمام بهتر است.^۱

این بار که بنده مسجد سهله رفته بودم، یک مرتبه اعلانی آنجا دیدم که بعضی از آقایان گفته‌اند:

این حکم نسبت به مسجد سهله هم هست؛ چون در همه شهر کوفه نماز مخیر است.

خیلی تعجب کردم! یک دفعه به نظرم آمد که بیایم خودم به ادله نگاه کنم؛ چون نگاه نکرده بودم و براساس همان [ذهنیّت] سابق، آنچه در نظر و تصوّر بود، این بود که فقط مسجد کوفه است. آمدم به ادله نگاه کردم دیدم که درست است، در تمام شهر کوفه می‌شود نماز را تمام خواند و فقط اختصاص به مسجد کوفه ندارد. لذا همان وقتی که یک‌هم‌چنین چیزی به نظرم آمد، گفتم که باید این درست با

شد و حتماً باید بروم این مسئله را پیگیری کنم.

البته این مسئله که خود مسجد سهله جزء کوفه

^۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۲۴ - ۵۳۴.

هست یا نه را بنده نمی‌توانم بگویم. این مطلب را هم در نظر داشته باشید: یک مسئله اشتباهی هست و آن اینکه تصوّر بر این است که اگر گفته می‌شود در شهر مکه نماز تمام است، آن شهر قدیم است! یعنی شهر قدیمی که در زمان رسول خدا بوده و آن فقط مسجدالحرام بوده و چند خانه‌ای که دور و بر آن بوده است؛ یعنی چون در آن موقع این حکم آمده است، لذا مربوط به اینجاست. حال اگر فرض کنید که شهر دو کیلومتر توسعه پیدا کرده است، آن دیگر جزء آن حساب نمی‌شود! این حرف، حرف صحیحی نیست و نباید اشتباه بشود. شهر مکه یک عنوان است و تا وقتی که این عنوان عرفی بر یک مکان صادق است، آن تکلیف هم روی همین عنوان، به عنوان این موضوع صادق است! الآن شهر مکه کجاست؟ الآن شهر مکه تا منا هم آمده است؛ لذا شما می‌توانید بدون هیچ‌گونه مشکلی تا دم منا نماز را تمام بخوانید. آن موقع مکه آن قدر بود و بعد توسعه پیدا کرد و باز اضافه شد و اضافه شد؛ روی آن عنوان شهر، نه روی عنوان خانه! یعنی این حکم

تخیر در صلوات روی خانه نرفته است، بلکه روی عنوان مدنیّت رفته است؛ مدینه، این شهر و این شهر و این شهر تا وقتی که باشد، هر مقدار که باشد آن هم صدق می کند.

و به همین مقدار برعکس هم هست؛ یعنی اگر الآن آمدند و با بولدوزرهایی مشغول خراب کردن ساختمان های مکه شدند و گفتند: «می خواهیم خراب کنیم و اینجا را صحرا کنیم، همه خیمه بزنند!» و این مکه خراب شد و تادم مسجد الحرام آمد و آنجا توقف کردند، فقط می شود آنجا نماز را تمام خواند! یعنی وقتی که شهر مکه خراب شده و دیگر شهری نیست، نباید گفت که چون شما قبلاً در این محل نماز را تمام می خواندی، الآن هم که خراب شده می شود نماز را تمام خواند! برعکس مسئله هم هست؛ یعنی هم تعلق تکلیف و هم رفع تکلیف، هر دو دایره مدار عنوان مدنیّت است، نه عنوان خانه؛ خانه در اینجا ملاک نیست، بلکه خود مدنیّت ملاک است.

لذا الآن مسجد سهله قطعاً خارج و جدا از شهر کوفه است و جزء کوفه به حساب نمی آید؛ بنابراین

در مسجد سهله نمی شود نماز را تمام خواند! بله، در خود کوفه، چون عنوان شهریت کوفه هست، اشکال ندارد.^۱

چگونه با همسفران خود در حج رفتار کنیم؟

”انسان نباید خدای نکرده نسبت به دوستان یا نسبت به سایر افراد و حجّاج پرخاش کند! حجّاج دیگر هم مهمانان خدا هستند، گرچه از سایر مذاهب باشند. بالأخره همه مهمان خدا هستند و انسان باید با این دید به آنها نگاه کند؛ باید همیشه خود را پایین تر از آنها بداند! باید در موقع طواف خود را از آنها پایین تر بداند و واقعاً پایین تر بداند! باید حق تقدّم را به آنها بدهد، نباید در فشارها و جمعیتی که می آیند، فشار بدهد و باید راه را برای افراد باز کند.

یکی از رفقا می گفت:

من در موقع طواف خیلی سریع طواف می کردم و به این و آن تنه می زدم، وقتی که فردا به عیالم تلفن کرده بودم گفته بود: من مرحوم آقا را در خواب دیدم (مرحوم آقا را زیاد در خواب می دید) و گفتند: «به فلانی بگو که این قدر در طواف به این و آن تنه نزنند! همه اینها بندگان خدا هستند، اگر مسیر بود تند برود و اگر مسیر نبود آهسته با آنها برود؛ بگذارد راه را همراه با افراد و همراه با جمعیت طی کند.»^۲

”شما دارید به اصل و مبدأ می روید؛ بالا و پایینی

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۶، جلسه ۱۶. (آیة الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیة الله طهرانی)

و اعتبارات و این مسائل برای این طرف قضیه است! آقا، در آنجا این حرف‌ها و این مسائل نیست! همین که حاجی به سمت مکه حرکت می‌کند، دیگر تفاوتی بین او و بین افراد دیگر نیست و همه در یک سطح هستند و همه مانند دانه‌های یک شانه هستند.^۱

اهمیت انجام مناسک حج همراه با نشاط

”معمولاً افراد وقتی که می‌رسند، نصف شب و اینها می‌رسند و سعی می‌کنند که همان شب بروند و اعمال را انجام بدهند و تمام بشود. این هیچ فایده‌ای ندارد و نصیب انسان خیلی کم است. شب را در همان مسافرخانه یا جایی که هست استراحت کنیم و صبح، در یک آرامش و فضای باز و آرامش و رفع خستگی، حرکت کنید و بروید برای انجام دادن اعمال. و هر چه عملتان با آرامش بیشتر توأم باشد، نصیبش بیشتر است. هیچ به دنبال این نباشید که عمل زودتر تمام شود. اعمال تمام شد، این اعمال [را] خداوند در عمره قرار داده، اینها روی هر

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه الله طهرانی)

کدامش حساب است.

مردم می‌خواهند زود، از این - به حساب خودشان - از سختی این اعمال راحت بشوند و می‌آیند انجام می‌دهند که دیگر از احرام بیرون بیایند. ولی انسان خوب است که اینها را کاملاً سر فرصت انجام بدهد. اگر طواف انجام می‌دهد، خسته می‌شود، بگذارد فرض بکنید سعی را برای بعد. حالا فرض بکنید که یک روز هم در احرام باشید، چه اشکال دارد؟

ما در همان سفر، یک سفر که مشرف شده بودیم، تا فردای آن، ما محرم بودیم و همه تعجب می‌کردند، خیال می‌کردند که ما... آن مسئول روحانی که با ما بود گفت: «آقا شما عمره مجدد انجام دادید؟» گفتم: «نخیر، من هنوز اعمالم را انجام ندادم.» یعنی به یک شبانه‌روز بعد، اصلاً ما اعمال را موکول کرده بودیم. و خیلی تعجب کرد، گفت: «چطور آقا؟» گفتم: «چطور ندارد!» گفتم: «خب نمی‌خواهم انجام بدهم. ما می‌خواهیم در حال احرام بمانیم. لازم نیستش که انسان حتماً سریع وقتی وارد مسجد می‌شود این

اعمال را انجام بدهد.» و هرچه که بیشتر در احرام
بماند، آن نورانیت احرام بیشتر شامل می‌شود، شامل
او می‌شود. منتها خب حالا دیگر رسم بر این است
که بیایند و زود اینها را انجام بدهند، ولی هیچ الزامی
بر سرعت در عمل در این احرام، نیست.^۱

”اعمالی که انسان انجام می‌دهد باید با نشاط
باشد؛ آخر کی این حرف‌ها در سر ما می‌رود؟!
عوضی به ما گفتند و عوضی به مردم می‌گویند که
زود انجام بده و خلاص شو! باید در طوافی که انجام
می‌دهی، بگویی و بخندی و بشکن بزنی و شنگول و
سرحال باشی تا اگر گفتند دو دفعه، سه دفعه هم
طواف انجام بده بتوانی و حالش را داشته باشی! با
این حال باید طواف را انجام بدهی. بعد هم یک
ساعت بنشین و استراحت کن و آب زمزم بخور!
مرحوم آقا می‌فرمودند:

هرچه بیشتر آب زمزم بخورید بیشتر از آن برکات و نصیب حضرت ابراهیم و
اسماعیل نصیبتان می‌شود!

انسان آب بخورد و مستحب است که به سر و

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۵. (آیه‌الله طهرانی)

بدنش بریزد.^۱ ما وقتی به حج می رفتیم، آب را روی خودمان خالی می کردیم و کامل خیس می شدیم. در آن سفر اوّلی که با مرحوم آقا به حج رفتیم، رفقا به آقا می گفتند: «آقا شما بریزید!»

در آن سفر - که مرحوم آقا هم در روح مجرد آورده اند - آن موقع شیر آب در خود مسجدالحرام بود و مثل الآن نبود، الآن تغییراتی کرده است. رفقا، ایشان کاسه و ظرف را پر می کردند و روی سر ما می ریختند و یکی یکی خیس می کردند! بعد دوّمی و سوّمی و چهارمی! وقتی که کاملاً مثل شخص دوش رفته می شدیم، نفر بعدی می آمد. این طور سر کیف طوافمان را می کردیم، سعیمان را انجام می دادیم و می فهمیدیم قضیه چیست و یک چیزی حالی مان بود! الآن می گویند بدو و سریع طواف و بعد هم سعی را انجام بده و بعد هم می گویند: «از دست این طواف و این چیزهایی که بر سرمان آمده است خلاص و راحت شدیم!» خب اینک نشد! والله قسم ائمه ما این گونه حج انجام نمی دادند! قسم

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۴۷۲ - ۴۷۴.

جلاله می خورم و روز قیامت جلوی من را بگیرید؛

والله اینها این طور انجام نمی دادند!

امام صادق علیه السلام نوجوان بودند و داشتند طواف می کردند، امام باقر علیه السلام هم نشسته بودند. امام صادق مدام طواف می کردند و از سر و روی آن حضرت همین طور عرق می ریخت. امام باقر صدایشان کردند: «بیا اینجا.» آمدند. اگر در بعضی از عبارات اشتباه نکنم، فرمودند:

يا بُنَيَّ، إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ عَمَلًا يَرْضَى بِالْأَقْلِ؛^۱ «اگر خدا از عبد و بنده خودش عملی را بخواهد، به اقل رضایت می دهد.»

این قدر خودت را به تعب نینداز و خودت را اذیت نکن! چرا این قدر عرق کردی؟! بیا بنشین، یک دور طواف بکن، دو رکعت نماز بخوان، بنشین و یک ساعت قرآن بخوان، این طرف و آن طرف را نگاه کن، به بیت نگاه کن؛ «النَّظْرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ»^۲، همین که به کعبه نگاه می کنی، عبادت است!» مدام از

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۶ و ۸۷:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: مَرَّ بِي أَبِي وَ أَنَا بِالطَّوَافِ وَ أَنَا حَدَّثْتُ وَ قَدْ اجْتَهَدْتُ فِي الْعِبَادَةِ، فَرَأَنِي وَ أَنَا أَتَّصَبُّ عَرَقًا؛ فَقَالَ لِي: يَا جَعْفَرُ، يَا بُنَيَّ! إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَ رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ.»

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: اجْتَهَدْتُ فِي الْعِبَادَةِ وَ أَنَا شَابٌّ، فَقَالَ لِي أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بُنَيَّ، دُونَ مَا أَرَاكَ تَصْنَعُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ.»

۲. الکافی، ج ۴، ص ۲۴۰.

آنجا می آید و می آید و توجه به آنجا باعث ردّ و بدل
 می شود؛ نه اینکه بیایی بنشینی و عین فلان آقا که
 اسمش را نمی برم پشتت را هم به کعبه بکنی و بعد
 هم با بقیه هرّ و هرّ و هرّ، کرّ و کرّ و کرّ بخندی که
 صدای آن سنّی ها در آید! اینها چه کسانی بودند؟ اینها
 علمای ما بودند که از ایران به آنجا رفته بودند و
 داشتند با همدیگر سر چه چیزهایی صحبت
 می کردند! یک نفر به آنها گفت: «اینجا مسجد الحرام
 است، می خواهید حرف بزنید بلند شوید بروید در
 خیابان!» به به! این سنّی ها به ما ایراد گرفتند! من رفتم
 به آنها گفتم: «خجالت بکشید! صدها فرسخ بلند
 شدید به اینجا آمدید، حالا نشستید و پشتتان را هم
 به کعبه کردید و این حرفها را می زنید؟! اینجا،
 جای این حرفها است؟!» تازه از ما یک خرده
 بدشان هم آمد.

«النَّظْرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ!» نگاه کردن به کعبه

موجب ایجاد ارتباط است و ارتباط انسان را با آن
 مظهر نزول جذبات برقرار می کند؛ کعبه مظهر نزول
 جذبات است دیگر! وقتی که شما با کعبه ارتباط

برقرار می کنید، از آنجا می گیرید و به مثال و برزخ و ملکوتان نازل می شود؛ حال هر کسی برحسب آن مرتبه ای که دارد.^۱ طبعاً مرحوم پدر ما که نگاه می کرد با آن که ما نگاه می کنیم فرق می کند؛ آن که ما نگاه می کنیم به یک نحو است، آن که ایشان و بزرگان و اولیا نگاه می کنند به نحوه دیگر است.

بنابراین بیا بنشین، وقتی که استراحت کردی و دو رکعت نماز خواندی و نشستی و یک ساعت هم گذشت، دوباره بلند شو برو یک دور دیگر طواف کن! امام باقر به فرزندش می فرماید: «این قدر خودت را به تعب نینداز، خدا از بنده خودش به کم قناعت می کند.» البته به کم باحال! امام باقر می خواهد این را بگوید. البته من دارم این را می گویم و این «کم باحال» از من است، ولی به استتار و جوبی در آن مستتر و نهفته است! لذا همین طور رفتن و عرق ریختن صحیح نیست و آن **«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ**

أَحْمَرُهَا»^۲ مربوط به اینجا نیست؛ مربوط به جایی

۱. جهت اطلاع بر روایات فضیلت نگاه به کعبه، رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۶۲ - ۲۶۵.

۲. النّهایة، ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۴۰.

«فی حدیث ابن عباس: سئِلَ رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه [وآله] و سلم: أيُّ

است که راه برای انسان منحصر باشد، یا اینکه برای تغییر و تبدیل آن فاصلهٔ زمانی نداشته باشد، آنجا می‌گویند: **«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا؛** انسان وقتی می‌خواهد عملی را انجام بدهد، آن‌که مشکل‌تر است را انجام بدهد» و طبعاً آن عبودیت در آن بیشتر است. ولی اگر با مسئلهٔ حموزت این مسئله کنار می‌رود و فقط یک صرف عمل پیدا می‌شود که در آن عمل، یک حالت تکراری با تعب وجود دارد، امام باقر می‌فرمایند: «این را انجام نده!» بیا یک طواف انجام بده، بنشین، قشنگ استراحت کن، آب بخور، دو رکعت نماز بخوان؛ آن وقت یک ساعت یا نیم ساعت که گذشت و حالت درست شد و دوباره نشاط برای طواف پیدا کردی، بلند شو برو و طواف انجام بده! آن وقت این می‌شود آن طوافی که مورد نظر حضرت

الأعمالِ أفضلُ؟ فقال: أحمرُها. ترجمه:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: کدامین اعمال افضل است؟ حضرت فرمودند: «آن عمل که دشوارتر و سخت‌تر است.»» (محقق نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۱۱:

«و قال عليه السلام: **أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ.**» ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بهترین اعمال آن است که نفست را با وجود بی میلی بر آن واداشتی.»» (محقق)

و مورد نظر پروردگار است.^۱

لزوم تنظیم برنامه‌های زیارتی براساس حال خود

”مسئله دیگری که خیلی حائز اهمیت است، این است که رفقا خودشان را مقید به برنامه‌های رفت و آمد [کاروان] نکنند که حالا حتماً غذا را در آنجا باشند! برای کسی حالی پیش می‌آید، دلش می‌خواهد برود و دو سه ساعت بماند؛ اگر غذا شد، نشد؛ نشد، نشد؛ یک چیزی از بیرون می‌خرد! انسان حتماً که نباید سر سفره برود! اگر برای انسان گذاشتند، گذاشتند؛ نگذاشتند هم نگذاشتند. مگر انسان گرسنه می‌ماند!؟

ما در همان چند سال پیش که مشرف شده بودیم، شب با یک عده‌ای نشسته بودیم - معمولاً شب‌ها به پشت بام مدینه می‌رفتیم و آنجا می‌نشستیم - یک مرتبه گفتند: «حاج آقا، سفره را انداخته‌اند و الآن دیر می‌شود!» من با آن رفقا گفتیم: «میل نداریم، شما بفرمایید بروید.» بلند شدند رفتند. حالا آدم نشسته و چشمش به گنبد است و در یک‌هم‌چنین وضعی

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۱۳. (آیه‌الله طهرانی)

است و دارد صحبت می‌کند و هر کسی به حال خودش مشغول است، حالا که سفره را انداخته‌اند آیا بلند شود؟! واقعاً حیف نیست؟! جداً حیف نیست؟! لذا فکر رفقا اصلاً به دنبال این نباشد که الآن غذا چیست! اگر آمدند و دیدند چیزی هست، خوب هست و اگر نیست، یک شیرینی یا چیزی از بیرون می‌گیرند و سدّ جوع می‌کنند؛ اینکه دیگر اهمّیتی ندارد.^۱

”ما در همان پنج سال پیش که در خدمت رفقا و بعضی دوستان به حج رفته بودیم، موقع ظهر که شد، ما از مسجدالحرام دیر آمدیم، گفتند: «آقا، ناهار دیر شده است!» گفتیم: «دیر شده است که دیر شده است، نمی‌خوریم؛ اگر می‌خواهید، ناهار ما را کنار بگذارید!» گفتند: «ما نمی‌توانیم به خاطر شما صبر کنیم!» گفتیم: «خب شما صبر نکنید! ما هر وقت آمدیم، اگر ناهار بود می‌خوریم و اگر نبود از شما مطالبه نمی‌کنیم!» گفتند: «عجب! چرا اینها

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه‌الله طهرانی)

این طوری هستند؟! «خُب ما مطالبه نمی کنیم، اگر

مطالبه کردیم بگویید: «آقا غذا چه شده است!»

دیگر منجر شد به اینکه رسماً تعطیل شد؛ یعنی

چون ما شب‌ها دو یا سه ساعت بعد از موقع شام

می آمدیم و موقع ظهر هم همین طور دیر می شد، لذا

تعطیل شد. حالا که تعطیل شد باز هم برای ما حرف

درآوردند که چرا اینها خودشان را کنار کشیدند؟!

ببینید، مردم این طوری هستند! اگر نیایی می گویند:

«چرا نیامدی؟» اگر بیایی می گویند: «آقا...!»

می گوییم: آقا، ما اصلاً غذا نمی خواهیم! چه کار

کنیم؟! ما غذا نمی خواهیم!

کسی که به مدینه رفته است که نباید خودش را

در بند غذا و این مسائل کند. آن وقت می نشستند و

از همین حرف‌ها می زدند! یک مرتبه صدایشان از آن

اطاق به اطاق ما می آمد و دیگر واقعاً بماند که به چه

مطالب و حرف‌هایی می گذرانند! خُب، حالا انسان

می تواند بیاید با یک هم‌چنین افرادی حشر و نشر

داشته باشد؟ می تواند خودش را قاطی کند؟ می تواند

وقتش را با اینها صرف کند؟ یا نه، باید دنبال کارش

برود؛ هر کسی باید دنبال کارش و هزار تا بدبختی و

بیچارگی که دارد برود.^۱

”مطلب دیگری که برای رفقای که مجتمعاً هستند خیلی مسئله مهمی هست، این است که هر کسی به دنبال حال خودش باشد و به کس دیگری نگاه نکند. یکی الآن برای رفتن به زیارت حال دارد و آن یکی ندارد، لذا خود او بلند شود برود و نگوید شما هم بلند شو بیا و یا او به خاطر این بلند نشود برود.“^۲

”رفقا آنجا هر کسی دنبال کار خودش برود، دنبال حال خودش برود؛ کسی که می خواهد برود، برود و دیگری را صدا نکند! حالا سر آن درد می کند و نمی خواهد برای طواف بیاید، نمی خواهد برای زیارت بیاید، خب در منزل بخوابد و وقتی که استراحت کرد بلند شود و برود؛ کسی کاری به کسی نداشته باشد.“

اجتماع خوب است و نمی گویم نباشد؛ در همان

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه الله طهرانی)

مستجار، در این طرف و آن طرف و در جای دیگر، با هم رفتن و زیارت کردن خیلی خوب است؛ ولی نه اینکه این رفتن باعث تحمیل بر فرد دیگری بشود! الآن حال او مساعد نیست، خُب مساعد نیست؛ اینکه بخواهد تحمیل بشود، صحیح نیست.^۱

”هر کسی دنبال حال خودش باشد، چون بالأخره حالات مختلف است؛ یکی سرما خورده است، سر او درد گرفته یا مریض شده است، یا علی‌کلّ حال الآن خُلُق و خو ندارد ولی بعد دارد؛ [این طور نباشد] که حتماً بلند شود برود!

به دنبال این هم نباشید که حتماً خودتان را مُلزم کنید این عمل را انجام بدهید! نه، خود حال باید انسان را بکشاند. ما خودمان را از آن چیزهایی که مانع می‌شوند و از آنچه که موجب صارف است دور نگه داریم، ولی هر وقتی که حال اقتضا کرد انسان برود و یک ساعت بنشیند، دو ساعت بنشیند، از مسجدالنبی به مسجد قبا برود و...^۲

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه‌الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

”ما چند سال پیش با چند نفر به حج رفتیم، اغلب شب‌هایی که در مکه بودیم من در خیابان می‌خوابیدم و اصلاً به هتل نمی‌رفتم! با اینکه هتل گرفته بودند، به کناری می‌رفتم و می‌گفتم: من همین جا را خوشم می‌آید! با این سیاه‌ها و سفیدها و زردها می‌خوابیدیم؛ گاهی شب‌ها کنارمان بودند و گاهی هم نبودند.

گاهی اوقات هم از این موتورها بالای سرمان می‌آوردند و بلند می‌شدیم به یک جای دیگر می‌رفتیم. فقط چند روز یا چند شب به آنجا نرفتم، آن‌هم چون احساس کردم اگر آنجا بخوابم شاید برای حالم مضرّ باشد. لذا روی همین سنگ‌فرش‌های بیرون مسجدالحرام، کنار خیابان و مغازه‌ها می‌خوابیدیم و مردم هم می‌آمدند و می‌رفتند.

تمام این چهار پنج روز که از مکه راه افتادیم و به منا و عرفات و مشعر رفتیم، سر ما زیر چادر نرفت. و تا الآن مانند آن حج بر من نیامده است! لذتی که ما

۲. (آیه‌الله طهرانی)

از آن حج بردیم - به خصوص در منا که اصلاً
حکایاتی بود - تابه حال بر من نیامده است. خیلی
خب، چه شد؟! مُردیم؟! آسمان خراب شد؟! حتماً
بایستی خیمه باشد؟! نه آقا، خیلی خوب و عالی
می خوابیدیم! گاهی اوقات هم می دیدیم یکی
این طرف ما خوابیده، یکی هم آن طرف ما خوابیده
است؛ خیلی بهتر می شد! قشنگ زیر آسمان برای
خودمان بودیم.^۱

”رفقا با افراد خیلی صحبت نکنند و با افراد عادی
خیلی حرف نزنند. مردم همیشه در حال خودشان
هستند و خودتان خواهید دید و دیده‌اید که در مکه
هم که شده است چه حرف‌هایی می‌زنند و در
جلساتشان چه مطالبی می‌گویند! مردم به چه مطالب
پوچی گرفتار هستند و سر چه مطالبی با هم دعوا
دارند! واقعاً خیلی حیف است که انسان این چند
روز را بخواهد با صحبت با اغیار برای خودش
دردسر درست کند و از سهمش کم بگذارد.

اگر می‌خواهید صحبت بکنید، با خودتان

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (احرام از محاذات میقات)، جلسه
۱۰۶. (آیه‌الله طهرانی)

صحبت کنید. لازم نیست از مسائل مختلف و جریان‌ها و مسائل اجتماعی و مطالب مختلف بگویید؛ سرتان به کار خودتان باشد و از آن فرصت‌هایی که برای شما پیدا شده است استفاده کنید. متوجه هستید می‌خواهم چه عرض کنم؟!^۱

خرید سوغاتی در حج و فرهنگ غلط نسبت به آن

”مطلب دیگر اینکه باید رفقا توجه داشته باشند که متأسفانه امروز خیلی از قضایا آمده و مسائل اصلی را تحت الشعاع قرار داده است! حاجی می‌خواهد به مکه برود و عبادت انجام بدهد، دارد با یک کوله‌باری از تقاضاها و خواست‌ها و توقّعات حرکت می‌کند و از آن اول به دنبال این است که او چه گفته است و دیگری چه گفته است؛ به طوری که اصلاً مسئله اصلی تحت الشعاع قرار می‌گیرد!

در کدام قانون است که وقتی حاجی می‌خواهد برود، باید برای همه سوغاتی بیاورد؟! چه کسی گفته

^۱. [۳۶] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیة‌الله طهرانی)

است؟! چه کسی گفته باید برای همه سوغاتی
بیاورد؟! بلکه برای همان اهل منزل، آن‌هم به‌طور
محدود و مشخص؛ اما اینکه بخواهد برای عمّه و
خاله و برادر و قوم و خویش و شریک بیاورد، تمام
اینها خارج از مسئله است و حاجی را از پرداختن به
واقعیت و پرداختن به آنچه که برای او حرکت کرده
است باز می‌دارد. فکر او همه این است که فلانی از
ما چه خواسته و اگر نخریم ناراحت می‌شود!
ناراحت می‌شود که ناراحت می‌شود! باید این
فرهنگ عوض بشود.

حیف نیست در این چند روزی که به انسان
مهلت داده‌اند و این چند روز مثل برق طی می‌شود،
فکر انسان این باشد که بروم این را بگیرم و آن را
بگیرم و این پتو را برای آن بگیرم و آن تشک را برای
این بگیرم و این اسباب‌بازی را برای آن بگیرم؟!
واقعاً حیف نیست؟! یعنی ما باید به خود بیاییم و در
آن مسائلی که مردم در آن هستند تجدید نظر کنیم.
حال اگر یکی نمی‌خواهد از حج استفاده کند، به ما
چه ارتباطی دارد؟! اگر یکی نمی‌خواهد خداوند
آنچه را که از منافع و خصوصیات هست نصیب او

کند، چرا ما چوبش را بخوریم؟! یکی می خواهد
آن طور باشد، خُب آن طور باشد.^۱»

”مرحوم آقا یک دفعه که به مکه مشرف شده
بودند، به ما فرمودند:

شما این پول های سعودی را به پنج ریالی و دهریالی خرد کن و بیاور به من بده.

نمی دانم چقدر داشتند؛ ظاهراً حدود پانصد ریال
بود. ما رفتیم همه را پنج ریالی و دهریالی کردیم و به
ایشان دادیم، ایشان هم همه را در جیبشان ریختند.

وقتی که به حرم می رفتیم، این بچه های کوچک
می آمدند و می گفتند: «**صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ**

مُحَمَّدٍ!» آقا می فرمودند: «صلوات فرستادند؛
یک پنج ریالی برای تو، یک دهریالی برای تو و...!»

وقتی که برمی گشتیم، می گفتند: «**عَلَيَّ حُبِّ النَّبِيِّ وَ**
آلِهِ ...!» باز آقا می فرمودند: «اینها اقرار به ولایت

کردند، به آنها پول بدهید!» آقا! در عرض آن مکه،
تمام این پول ها تمام شد! بعضی ها هم همین طور

می ایستادند و نگاه می کردند و خلاصه، تعجب
می کردند که یک نفر بلند شده به اینجا آمده و همه

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه الله طهرانی)

پول‌هایش را پنج‌ریالی و ده‌ریالی کرده و به بچه‌ها داده است! خلاصه برای آنها جا نمی‌افتاد.

ولی مسئله چیست؟ مسئله این است که او برده است و بُرد را او کرده است؛ چرا؟ چون یکی رفت با پولش پارچه خرید و آمد پارچه را تن بچه‌اش کرد؛ بچه‌اش هم خورد زمین و همه آن شلوارش خراب شد و انداختند در سطل خاک و رفت! من باب‌مثال دیگری رفت ساعت خرید، آن‌هم افتاد و شکست! یا پارچه خرید و...؛ البته اینکه من دارم می‌گویم: «یک نفر...» یعنی همه! همه ما همین هستیم، نه اینکه نظر به شخص خاصی داشته باشم.

البته نمی‌گویم نباشد، نه! اگر مسافرت می‌روید، وقتی که برمی‌گردید حتماً سوغاتی بخرید؛ مؤکد است و پیغمبر فرمودند: «حتی اگر شده یک سنگ سوغاتی ببرید!»^۱ اینها همه باید باشد. لذا نروید طور دیگری برای زن و بچه‌تان نقل کنید و آنها هم بگویند: «ای بابا! این دارد به اینها چه چیزی یاد

^۱ . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۷۷:

«عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: **إِذَا سَافَرَ أَحَدُكُمْ فَقَدِمَ مِنْ سَفَرِهِ فَلْيَأْتِ أَهْلَهُ بِمَا تَيْسَّرَ وَ لَوْ بِحَجْرٍ.**»

می‌دهد؟ می‌گوید: تازه بعد از این مدت که می‌خواهید بروید، پول‌هایتان را ریال کنید و به بچه‌ها بدهید!» نه آقا جان! قضیه این طور نیست.

سوغاتی خیلی مؤکد و مستحب است! ^۱ انسان باید لحاظ کند و بچه‌ها و زن و فرزند حساب و کتاب دارند. ولی چیزی که هست این است که همه‌اش این مسئله نیست! یکی می‌آید به نحو عادی جنس می‌خرد و بعد از بین می‌رود؛ ولی دیگری پول را به این بچه می‌دهد و لذا در دل او محبت علی و اولاد علی و ائمه بیشتر می‌شود. حالا این باقی مانده یا آن؟ کدام؟! این شخص به آن بچه‌ای که می‌گوید: «**عَلَى حَبِّ عَلِيٍّ كَذَا وَ كَذَا**» یک ده‌ریالی می‌دهد و تخم محبت علی و فرزندان علی را در دل او می‌کارد؛ - کاشته است دیگر! - کدامش باقی می‌ماند؟ پس چه کسی ضرر کرد و چه کسی ربح کرد؟ اگر آدم می‌خواهد زرنگ هم باشد، باید در معامله ربح و استفاده ببرد.

خداوند متعال به پیغمبر اکرم می‌فرماید:

^۱. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۸۰؛ مکارم الأخلاق، ص ۲۶۶.

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾؛^۱ «در انفاق نه خست

در بیاور و نه هر چه داری بده که برای خودت هم کم بیاوری!»

بالآخره زن و بچه‌ات هم آدم هستند و از قبل تو

[روزی می‌خورند و] واسطهٔ فیض و روزی آنها تو

هستی! نه خست در بیاور و به بقیه نده و نه آن قدر

بده که به زن و بچه‌ات هم نرسد! نه، هر چیزی باید

به جای خودش درست و صحیح باشد.^۲

”یکی از مسائلی که باید در آنجا رعایت شود،

این است که انسان در مسیر بین منزل و بین حرم یا

مسجدالحرام به چیزی نگاه نکند که این چیست و

آن چیست و در آن دگان چیست! سر خود را پایین

بیندازد.^۳”

”سایر مسائل و عروسک و پفک و... همه‌جا

هست؛ هم اینجا پیدا می‌شود و هم جاهای دیگر.

آنچه که آنجا پیدا نشود، آنم آرزو است!؛ حال آیا

انسان بیاید از آن اول [بپردازد به] این لباس و آن

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۹.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۴. (آیه‌الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه‌الله طهرانی)

۴. دیوان کبیر شمس، ص ۲۰۳.

گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما *** گفت آنک یافت می‌نشود آنم

آرزوست

فلان و [مسائل دیگر]؟! باید چشمان را نسبت به

آنچه که هست ببینیم.^۱

بخش سوم: مواقف و اماکن مکه و مدینه

مسجدالحرام^۲:

”مساجد مختلف فی حدّ نفسه دارای یک درجه

از اهمّیت‌اند و اختلاف آنها از نقطه نظر شرافت

عارضی است که بدان‌ها داده شده است. شرف کعبه

و مسجدالحرام به علت انوار معنویّه بانیان آن،

حضرت ابراهیم و اسمعیل بوده که آن زمین و آن بنا

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه الله طهرانی)

۲. مسجدالحرام قدیمی ترین و معروف ترین مسجد در تاریخ اسلام است؛

از آنجا که کعبه معظّمه، بیت‌الله‌الحرام نامیده شده، این عبادتگاه هم

مسجدالحرام نام گرفت. این مسجد مبدأ معراج پیامبر اکرم

صلی الله علیه و آله و سلّم بوده است.

امام صادق علیه السّلام فرمودند:

هرگاه وارد مسجدالحرام می‌شوید، با پای برهنه و با خشوع وارد شوید.^۱

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم درباره فضیلت مسجدالحرام فرمودند:

محترم‌ترین، محبوب‌ترین و گرامی‌ترین مساجد نزد خداوند متعال،

مسجدالحرام است.^۲

برتری مسجدالحرام بر مسجد من، همچون برتری مسجد من بر مساجد

دیگر است.

یک نماز در مسجدالحرام برابر با صد هزار نماز است.^۴ (محقق)

(۱) الکافی، ج ۴، ص ۴۵۴.

(۲) الفتن، مروزی، ص ۴۰۱.

(۳) الکافی، ج ۴، ص ۵۲۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۴ - ۱۲۶؛ الاستذکار،

ج ۲، ص ۴۶۰ - ۴۶۲.

را جان داده و روح داده و فضیلت بخشیده است.^۱

”مستحب است انسان هنگام ورود به

مسجدالحرام از باب بنی شیبه^۲ وارد گردد؛ چون

هنگامی که بت هُبل به دست امیرالمؤمنین

علیه السّلام شکسته شد، پیامبر اکرم

صلی الله علیه و آله و سلّم امر فرمودند که آن را زیر

۱. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۵۴. (آیه الله طهرانی)

۲. باب بنی شیبه: در ضلع شرقی مسجدالحرام، نخستین در از سمت شمال بود که با سه لنگه در برابر باب کعبه و مقام ابراهیم و شمال چاه زمزم قرار داشت. این باب در برابر خانه‌های بنی شیبه قرار داشت و فرزندان شیبه بن عثمان، پرده‌داران کعبه، از آن استفاده می‌کردند.

در ماجرای نصب حجرالاسود، وقتی میان قبیله‌ها اختلاف افتاد و تصمیم گرفتند تا قضاوت بر عهده نخستین کسی باشد که از باب بنی شیبه وارد می‌شود، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از این باب وارد شد و به حل اختلاف پرداخت.^۱

در فتح مکه (۸ قمری)، حضرت علی علیه السلام بت هبل را به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکست و آن را در درگاه باب بنی شیبه دفن کرد.^۲ دخول به مسجدالحرام از باب بنی شیبه مستحب است؛^۳ زیرا بنابر آنچه گفته شد، بت هبل پس از سقوط از بام کعبه به دست امام علی علیه السلام، کنار باب بنی شیبه به سمت مسجد دفن گردیده است که با ورود از این در، بت یاد شده لگدمال می‌شود.^۴

امروزه باب بنی شیبه به واسطه توسعه مسجدالحرام درون آن قرار گرفته است و هم‌اکنون تقریباً محاذی باب السّلام قرار دارد. بنابراین با دخول از باب السّلام و پیشروی به موازات آن به سمت مسجد، دخول از باب بنی شیبه محقق می‌شود. (محقق)

(۱) اخبار مکه، ج ۲، ص ۳۳.

(۲) من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۳۸؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۵۰.

(۳) جواهرالکلام، ج ۱۹، ص ۲۸۳.

(۴) الحدائق الناضرة، ج ۱۶، ص ۹۵.

در ورودی باب بنی شیبه دفن کنند تا چون مردم داخل می‌شوند آن را در زیر قدم خود بگیرند.^۱ «
 ”خوب است که انسان وقتی که به مسجدالحرام می‌رسد سجده شکر بجا بیاورد، مخصوصاً برای افرادی که مرتبه اول آنها هست.“^۳

”و [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم] از باب عبد مناف، که همان باب بنی شیبه است و الآن به باب السلام معروف است وارد مسجدالحرام شدند، و چون نظرشان به کعبه - خانه خدا - افتاد، دست‌های خود را بلند کرده و تکبیر گفتند و سپس گفتند:

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ، فَحَيِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ! اللَّهُمَّ زِدْ هَذَا الْبَيْتَ تَشْرِيفًا وَ تَعْظِيمًا وَ مَهَابَةً وَ بَرًّا، وَ زِدْ مِنْ شَرَفِهِ وَ كَرَمِهِ مِمَّنْ حَجَّهٗ أَوْ اعْتَمَرَهُ تَشْرِيفًا وَ تَكْرِيمًا وَ تَعْظِيمًا وَ بَرًّا!^۵

«بار پروردگارا، تو حقیقت سلام و اسم سلام و عالم سلام و سلامتی و امن هستی! و سلام بر عالمیان از ناحیه وجود اقدس تو افاضه می‌شود. پس بار پروردگارا، ما را با اسم سلام خود تحیت بخش! و وجود ما را سراسر از سلام و سلامت خود سرشار فرما!
 بار پروردگارا، بر شرافت و عظمت و مهابت و احسان این خانه بیفز! و از شرف

۱. رجوع شود به علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۵۰.
۲. برگرفته از امام شناسی، ج ۶، ص ۲۷. (علامه طهرانی)
۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیه الله طهرانی)
۴. در تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۹، وارد است که: «آن حضرت هنگام دیدن خانه خدا دست‌ها را تا بالای زمام ناقه بلند کردند، و قبل از نماز به طواف مشغول شدند.» (محقق)
۵. السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۳۶۶.
- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۱؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۷۳؛ البداية و النهایة، ج ۵، ص ۱۵۲. با قدری اختلاف در مصادر.

و کرامت آن، بر شرافت و کرامت و عظمت و احسان کسانی که حج آن را بجا می‌آورند و یا عمره آن را انجام می‌دهند، افزون کن!»

از جابر بن عبدالله روایت است که:

چون وارد مکه شدیم و آفتاب بر آمده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا در مسجدالحرام آمدند آنگاه شتر خود را خوابانیده و در داخل مسجد شدند و یکسره بهسوی حجرالأسود رفتند و آن را استلام نمودند، درحالی‌که دو چشم آن حضرت پر از اشک شده و سرازیر می‌شد؛ و چون طواف کرده و از آن فارغ شدند، حجرالأسود را بوسیدند و دست‌های خود را بر آن مالیده و به صورت خود مالیدند.^۱

و از عکرمة از ابن عباس روایت است که گفت:

دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر حجرالأسود سجده کردند.^۲

و از شافعی روایت است که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کنار حجرالأسود روبه‌روی آن ایستادند و آن را استلام نموده و مدت درازی دو لب خود را بر حجر گذارده بودند. و هر وقت آن حضرت استلام می‌کردند، می‌گفتند: «بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ.» و به عمر گفتند: **إِنَّكَ رَجُلٌ قَوِيٌّ أَتْرَاجِمُ عَلَى الْحَجَرِ (أَيِ الْأَسْوَدِ) تُؤَدِي الضَّعِيفَ؟! إِنْ وَجَدْتَ خُلُوةً فَاسْتَلِمَهُ وَإِلَّا فَاسْتَقْبِلَهُ وَهَلِّلْ وَكَبِّرْ.**^۳

«تو مردی قوی هستی، و ضعیف را اذیت می‌کنی! با روی آوردن به حجرالأسود مردم را زحمت مده! اگر مکان را خلوت یافتی، بر آن دست بکش! و اگر نه روبه‌روی آن بایست و تهلیل و تکبیر بگویی!»
و پس از طواف، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، در پشت مقام حضرت ابراهیم دو رکعت نماز گزاردند، و در رکعت اول سوره (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ)، و در رکعت دوم سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را قرائت کردند، و بهسوی زمزم آمده، دلوی از آب برای حضرت در آوردند، حضرت از آب زمزم آشامیدند و بقیه آب دهان را در دلو ریخته، و سپس دلو را در چاه زمزم خالی کردند و گفتند: «اگر مردم آب کشیدن از زمزم را با دست خود سنتی نمی‌گرفتند، من با دست خودم از چاه آب می‌کشیدم.» سپس آن حضرت به حجرالأسود بازگشتند و آن را استلام نمودند و بهسوی کوه صفا رفتند، و این آیه را تلاوت کردند:
{إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ آلْبَيْتِ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ}.^۴

«به‌درستی که کوه صفا و کوه مروه از شعائر الله است، پس هر کس که حج خانه خدا بجا آورد، و یا آنکه عمره را انجام دهد، باکی بر او نیست که بین این دو کوه سعی کند؛ و هر کس متصدی کار خیر شود خداوند شکرگزار و به کار او داناست.»^{۵،۶}

توصیه‌های حضرت علامه طهرانی جهت تشرّف

به بیت‌الله‌الحرام

”روزی برای تودیع جهت تشرّف بهسوی

بیت‌الله‌الحرام خدمت حضرت والد

۱. السنن الكبرى، بیهقی، ج ۵، ص ۷۴.
۲. السنن الكبرى، بیهقی، ج ۵، ص ۷۵.
۳. السيرة الحلبية، ج ۳، ص ۳۶۷، با قدری اختلاف.
۴. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۸.
۵. السيرة الحلبية، ج ۳، ص ۳۶۷.
۶. امام شناسی، ج ۶، ص ۴۶ - ۴۸. (علامه طهرانی)

- قدس الله سره - رسیدم و از ایشان دستوراتی در
ارتباط با مطالب حج و عمره و آداب حرَمین
خصوصاً بیت الله الحرام خواستم؛ ایشان در ضمن
بیاناتی که مربوط به آداب تشرّف به مسجد الحرام
است فرمودند:

قرائت قرآن در مسجدالحرام و نیز جلوس مقابل مستجار^۱ را از دست ندهید؛^۲

همانجا که دیوار کعبه شکاف برداشت و فاطمه بنت اسد سلام الله علیها، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام از آنجا وارد خانه کعبه گردید و سپس دیوار به هم آمد و حضرت فاطمه بنت اسد سلام الله علیها امیرالمؤمنین را به دنیا آورد، و مشرکین قریش هرچه سعی کردند نتوانستند درب اصلی کعبه را بگشایند و پس از سه روز فاطمه بنت اسد درحالی که فرزندش امیرالمؤمنین علیه السلام را در بغل داشت از

۱. مُسْتَجَار: بخشی از دیوار پشت کعبه است که در نزدیکی رکن یمانی و روبه روی در کعبه قرار گرفته است. براساس روایات، دیوار کعبه برای فاطمه بنت اسد، مادر امام علی علیه السلام گشوده شد و او برای به دنیا آوردن علی علیه السلام وارد کعبه گشت. او علی علیه السلام را در درون کعبه به دنیا آورد.

ائمه علیهم السلام مستجار را از مکان‌هایی دانسته‌اند که دعا در آنجا مستجاب می‌شود^۱ و سفارش شده است که افراد نزد مستجار بایستند، دست به پرده کعبه آویخته، بسیار خداوند را بخوانند و نیازهای دنیایی و اخروی خود را بگویند.^۲ همچنین خواندن دعای «**اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُكَ وَ هَذَا مَكَانُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ**؛ خدایا خانه، خانه تو و بنده، بنده تو است! این جایگاه کسی است که از آتش دوزخ به تو پناه می‌برد.» در نزد مستجار توصیه شده است.^۳

از محمد بن عثمان، نائب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت صغری، نقل شده که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، در مستجار، پرده‌های کعبه را گرفته و دعا می‌کرد.^۴

روایات متعددی اشاره کرده‌اند که گناهان را به تفصیل نزد مستجار ذکر کرده و توبه نمایند.^۵

همچنین توصیه شده مسلمانان این بخش از دیوار کعبه را استلام و لمس کنند.^۶

همچنین توصیه شده، افراد، شکم و روی خود را به این بخش از دیوار کعبه بچسبانند و دعاهای وارد شده را بخوانند.^۷ (محقق)

(۱) الکافی، ج ۱، پاورقی ص ۳۵۵.

(۲) بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۹۶.

(۳) بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۹۱.

(۴) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.

(۵) غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۲۸۵.

(۶) الزبده الفقهیة فی شرح الروضة البهیة، ج ۳، ص ۴۰۶.

(۷) الزبده الفقهیة فی شرح الروضة البهیة، ج ۳، ص ۴۰۶.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲:

«مرحوم آقا خیلی تأکید داشتند که انسان در آنجا، به خصوص در شب‌ها، کنار مستجار بنشیند و همین‌طور نگاه کند.»

همان محلّ ورود، از کعبه خارج گردید.^۱ و بدین لحاظ مستحب است شخص طائف آن محل را استلام کند و ببوسد و بدن خود را به آن مکان مقدّس بچسباند^۲ تا از فیوضاتی که به واسطه مقام ولایت کبری نصیب خاصّان از موالیان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌شود او نیز بهره‌مند گردد.^{۳،۴}

”و موقع نشستن - شب‌ها، هر وقتی که

می‌خواهید - بروید در مقابل [مستجار] بنشینید.

مرحوم آقا تقریباً مقابل همان مستجار می‌نشستند و

آنجا نماز می‌خواندند و کارهایشان را آنجا انجام

می‌دادند. و مواعده‌ای بود که هر کسی می‌خواست

کسی را ببیند، به آنجا می‌آمد و می‌دید که ایشان

آمده‌اند.“

”و چقدر خوب است که انسان اکثر اوقات

خودش را در مسجدالحرام بگذراند.^۶ و چقدر

۱. رجوع شود به معانی الأخبار، ص ۶۲؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۷۰۶.

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۴ - ۳۴۹.

۳. امام شناسی، ج ۱، ص ۲۷۴ به نقل از جنّة المأوی، ص ۱۲۱ تا ص ۱۲۴:

«آیة الله حاج شیخ محمّد حسین آل کاشف الغطاء (ره) گوید:

حقیقت توجّه به سوی کعبه توجّه به این نوری است که در آن متولّد شده است. زیرا اگر فرض کنیم مقصود از توجّه به کعبه صرف توجّه به این ساختمان و این سنگها باشد، این نیز نوعی از پرستش اصنام و عبادت بتها است - معاذ الله - ولیکن تناسب حکم میکند که بدن انسان که خاک است متوجّه کعبه خاکی شود، و روح انسان که جوهری است مجرد متوجّه به سوی آن نور مجرد گردد؛ و هر جنسی به جنس خود ملحق می‌شود: نور برای نور، و خاک برای خاک.»

۴. نوروز در جاهلیّت و اسلام، ص ۴۰. (آیة الله طهرانی)

۵. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۱. (آیة الله طهرانی)

۶. روح مجرد، ص ۱۴۲، علامه طهرانی:

«[مرحوم حداد] فرمودند: با جمیع رفقا که در معیشتان سفر نموده بودیم،

در مکه مکرمه غالب اوقات شبانه روزمان در مسجد الحرام می‌گذشت، و

بسیار طواف و بیت الله الحرام برای من مُعْجَب بود، و از آنجا دل نمی‌کندم.»

مستحب است که انسان حداقل یک دوره ختم

قرائت قرآن در مسجدالحرام یا [به طور کلی] در مکه

انجام بدهد؛ البته در مسجدالحرام اولویت دارد.^۱»

»در سوره ابراهیم، آن آیات [راجع به] حضرت

ابراهیم را بخوانید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ

أَجْعَلْ لِي هَذَا آلًا بَلَدًا ءَامِنًا﴾؛^۲ رفقا حتماً این

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۸۸ - ۲۹۰.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۴، آیه الله طهرانی:

«سؤال: خواندن قرآن که تأکید زیادی شده است،

آیا با توجه به معنا بخوانیم؟ که در این صورت وقت

بیشتری لازم است و ممکن است یک جزء یا بیشتر

نتوانیم بخوانیم؛ یا اینکه یک جزء کامل بدون معنا

بخوانیم؟ کدام بهتر است؟

جواب: نه، توجه زیاد به معنا نکنید؛ بلکه در آنجا نفس خواندن قرآن ملاک

است و این نحوه قرآن خواندن با آن قرآن یومیهای که رفقا میخوانند فرق

می کند.»

۳. سوره ابراهیم (۱۴) آیات ۳۵ - ۴۱:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ لِي هَذَا آلًا بَلَدًا ءَامِنًا وَاجْعَلْ لِي مِنِّي

وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ آلًا بِدَلًا وَأَصْنَامًا * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلٌ كَثِيرٌ أَمْ لِلنَّاسِ

فَمَنْ تَبَعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * رَبَّنَا إِنِّي أَسْ

أَسْتُكَ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَیِّ رَبِّ ذِي زُرْعَةٍ عِنْدَ بَنِي تَكَّ آلَ الْمُحْرَمِ رَبَّنَا

لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ لِي مِنِّي آلًا بَلَدًا ءَامِنًا وَاجْعَلْ لِي مِنِّي آلًا

وَأَرْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ * رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا

نُخَفَى فِي بُحْرَانٍ لَنَا وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ءَامِنًا وَاجْعَلْ لِي مِنِّي

فِي السَّمَاوَاتِ * آلَ حَمْدٍ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ

آیات و همین‌طور آیاتی که در سوره بقره است را بخوانند و به معنا و ترجمه آن توجه کنند و چه خوب است که حفظ کنند و در آنجا این آیات را با خودشان ترنم و زمزمه کنند.^۲

”نمازهایتان را که می‌خوانید، در مسجدالحرام بخوانید. نماز شب‌تان را در مسجدالحرام بخوانید و در هر رکعت، بر طبق مقداری که سعه دارید و

وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ * رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ * رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿۱۲۴﴾

۱. سوره بقره (۲) آیات ۱۲۴ - ۱۳۱:

﴿وَإِذِ ابْنُ آدَمَ ابْتَلِيَ الْوَسْوَاسَ الْخَافِضَ الَّذِي جَعَلَهُ لِيَبْلُوَكُمْ أَشَدَّ الْبَلَاءِ﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِ الْإِنْسَانِ اجْعَلْنَا لَكَ آيَاتٍ لَعَلَّكَ تَنْتَبِهُ ﴿۱۲۵﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِ الْإِنْسَانِ إِنَّا فَتَنَّاكَ فَتَمَّخْتُمُ الْوَسْوَاسَ الْخَافِضَ الَّذِي جَعَلَهُ لِيَبْلُوَكُمْ أَشَدَّ الْبَلَاءِ ﴿۱۲۶﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِ الْإِنْسَانِ إِنَّا فَتَنَّاكَ فَتَمَّخْتُمُ الْوَسْوَاسَ الْخَافِضَ الَّذِي جَعَلَهُ لِيَبْلُوَكُمْ أَشَدَّ الْبَلَاءِ ﴿۱۲۷﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِ الْإِنْسَانِ إِنَّا فَتَنَّاكَ فَتَمَّخْتُمُ الْوَسْوَاسَ الْخَافِضَ الَّذِي جَعَلَهُ لِيَبْلُوَكُمْ أَشَدَّ الْبَلَاءِ ﴿۱۲۸﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِ الْإِنْسَانِ إِنَّا فَتَنَّاكَ فَتَمَّخْتُمُ الْوَسْوَاسَ الْخَافِضَ الَّذِي جَعَلَهُ لِيَبْلُوَكُمْ أَشَدَّ الْبَلَاءِ ﴿۱۲۹﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِ الْإِنْسَانِ إِنَّا فَتَنَّاكَ فَتَمَّخْتُمُ الْوَسْوَاسَ الْخَافِضَ الَّذِي جَعَلَهُ لِيَبْلُوَكُمْ أَشَدَّ الْبَلَاءِ ﴿۱۳۰﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِ الْإِنْسَانِ إِنَّا فَتَنَّاكَ فَتَمَّخْتُمُ الْوَسْوَاسَ الْخَافِضَ الَّذِي جَعَلَهُ لِيَبْلُوَكُمْ أَشَدَّ الْبَلَاءِ ﴿۱۳۱﴾

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه الله طهرانی)

قدرت و حال و هوا اجازه می‌دهد، چند صفحه‌ای قرآن بخوانید.^۱ در آنجا صحبت نکنید. حتی اگر حال قرآن خواندن ندارید، بنشینید و به کعبه نگاه کنید؛ خود نگاه به کعبه عبادت است و موجب آثاری است.^۲

حجر اسماعیل^۳

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶، آیه‌الله طهرانی:

«اگر نماز شب هست در همان مسجد الحرام بخواند و نماز شب را تقسیم کند و به جای سوره، یک دو صفحه سه صفحه از قرآن بخواند. با صدا هم بخواند.»

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۶۲ - ۲۶۵.

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه‌الله طهرانی)

۴. حجر اسماعیل: فضای بین کعبه و دیواری نیم‌دایره است که از رکن عراقی تا رکن شامی امتداد دارد. طبق برخی منابع پس از آنکه هاجر و فرزند شیرخوارشان حضرت اسماعیل به وادی مکه رسیدند، با راهنمایی جبرئیل در جایگاه کنونی حجر مستقر شدند. الکافی، ج ۴، ص ۲۰۱.

هاجر و اسماعیل هر دو پس از وفات در همین مکان دفن شدند. هم‌چنین بر طبق روایات، تنی چند از دختران اسماعیل و نیز شماری از انبیا در این مکان مدفون‌اند. الکافی، ج ۴، ص ۲۱۰.

حجر اسماعیل از دوران پیش از اسلام مورد احترام و تقدیس بود. عبدالمطلب، بزرگ مکه و جدّ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در حجر، مکانی ویژه داشت که تنها برای وی فرش می‌شد و کس دیگری بر آن نمی‌نشست. الکافی، ج ۴، ص ۲۱۹؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۱۷۳؛ أخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

گفته شده است که عبدالمطلب چندین رؤیای صادق خود (لزوم حفر مجدد چاه زمزم، به دنیا آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عالم‌گیر شدن نبوت ایشان) را در حجر اسماعیل دید. الکافی، ج ۴، ص ۲۱۹؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۶۳؛ السیرة النبویة، ابن‌هشام، ج ۱، ص ۱۴۲ و

”حجر اسماعیل خیلی عظمت و مقام دارد.“^۱ ”هر

شب دو رکعت نماز در حجر اسماعیل را فراموش نکنید، به خصوص در تحت میزاب و ناودان^۲ که دعا

۱۴۳.

بنا بر روایات، ابوطالب نیز خواب خود را درباره بشارت تولد امیرالمومنین علیه السلام و آینده درخشان وی در حجر دید. مناقب آل‌ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۵۴.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز، پس از بعثت، در حجر اسماعیل می‌نشست و علاوه بر عبادت و تلاوت قرآن، به سؤالات مردم پاسخ می‌داد. مناقب آل‌ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۷۶ و ۷۷.

ائمه معصومین علیهم السلام نیز در حجر اسماعیل به دعا و عبادت می‌پرداختند یا در آنجا می‌نشستند و به سؤالات مردم پاسخ می‌دادند. قرب الإسناد، ص ۳۱۶؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۳۷؛ الکافی، ج ۴، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۴۸؛ الأصول الستة عشر، ص ۱۹۵.

طبق احادیث و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام، بهترین مکان برای نماز و دعا در حجر، زیر ناودان است. الکافی، ج ۴، ص ۲۱۴؛ الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، ص ۲۲۲؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۷۴ و ۲۷۵ و ج ۱۳، ص ۳۳۴ و ۳۳۵ و ج ۱۴، ص ۳۴۶. (محقق)

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیه‌الله طهرانی)

۲. ناودان طلا (میزاب الرحمة): ناودان طلا یا ناودان رحمت، ناودانی از جنس طلا بر بالای دیوار شمالی کعبه است که آب باران یا شستشوی سقف را به محوطه حجر اسماعیل می‌ریزد.

پنج سال پیش از بعثت پیامبر اسلام، در مکه، سیلی جاری شد و کعبه ویران گردید. کعبه تا پیش از آن، دارای سقف نبود. پس از سیل و خرابی کعبه، قریش به بازسازی آن همت گمارد و سقفی برای کعبه بنا کرده و ناودانی نیز برای آن ساختند. این، اولین ناودان برای کعبه بود. [اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۱۵۷ - ۱۶۴ و ۲۰۹ و ۲۹۱؛ التاریخ القویم لمکه، ج ۴، ص ۱۶۷ - ۱۷۲].

امامان شیعه به دعا زیر این ناودان توصیه کرده و آن را مستجاب دانسته‌اند. [الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، ص ۲۲۲؛ الکافی، ج ۴، ص

مستجاب است.^۱ «خود مرحوم آقا می فرمودند: «من همیشه در آنجا می رفتم و دعا می کردم.» و کنار کعبه می ایستادند و دعا می کردند و بعد دو رکعت نماز آنجا می خواندند. این هم، دو رکعت نماز را در آنجا، حجر اسماعیل، فراموش نشود؛ ۱۳ نفر از انبیا در آن حجر اسماعیل مدفون هستند، در همان محل.»^۳ «مرحوم آقا می فرمودند:

داخل در حجر اسماعیل و در تحت میزاب و ناودان است که انسان ذوی الحقوق خود و پدر و مادر خود و کسانی که به گردن او حق دارند و همین طور بستگان را یاد

[۴۵۲]

در روایت است که موسی بن جعفر علیهما السلام از پدرش امام صادق علیه السلام نقل کرده است که وقتی به ناودان می رسیدند، چنین دعا می کردند: **«اللَّهُمَّ أَعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَ ادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فِسْقَةِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ ادْخُلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ»**.

[الکافی، ج ۴، ص ۴۰۷].

بار خدایا از آتش دوزخ رهایی ام بخش، و روزی حلالیت را بر من بگستران، و شر جنیان و آدمیان فاسق را از من دور فرما، و با رحمت مرا به بهشت داخل کن. (محقق)

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۷۳ - ۲۷۵؛ الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، ص ۲۲۲.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیة الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیة الله طهرانی)

اهمیت طواف کردن بجای نماز خواندن در

مسجدالحرام

”در مسجدالحرام به جای نماز خواندن، طواف کردن خیلی مهم است.“^۳

”لذا به جای نماز طواف کنید؛ «الطَّوْفُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ»؛ طواف به جای صلوات حساب می‌شود.“
هرچه بیشتر طواف بکنید، اثر بیشتری دارد!“^۴

”بهترین عمل در مکه طواف است؛ هرچه می‌تواند انسان طواف کند، مدام طواف کند. بیاید دو

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴:

«سؤال: بهترین عمل برای پدر و مادری که از دنیا

رفته‌اند چیست؟

جواب: بهترین عمل این است که انسان آنها را در عمل خودش شریک قرار بدهد؛ یعنی بگوید خدایا، ثوابی از این اعمال من برای آنها هم بفرست! انسان بهتر است برای آنها دعا کند، انفاق کند، کمک به فقرا کند، نماز بخواند، طواف انجام بده؛ اینها اموری است که ثواب و نتایج آن به آنها عائد خواهد شد.»

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه‌الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه‌الله طهرانی)

۴. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۱۴؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۴۴.

۵. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیه‌الله طهرانی)

رکعت نماز بخواند؛ نمازش هم، نماز مستحبی هم، لازم نیست پشت مقام ابراهیم، نه به این کیفیت. هی دوباره طواف کند، برود. حالا بعضی‌ها هستند از طرف گذشتگان طواف می‌کنند؛ پدر، مادر، همه ائمه، اینها طواف می‌کنند. حالا انسان به نیتی هم طواف کرد، خود همین طواف مستحبی خودش طواف است و بهتر است انسان به جای نماز، مدام طواف کند. یعنی چطور نماز مستحب است هرچه انسان بیشتر بخواند، در مسجد الحرام بهتر است انسان دائماً طواف کند؛ روزی دو دفعه، سه دفعه، چهار دفعه، ده دفعه، هرچه! این اصلاً طواف عجیب است! هر چه بیشتر انسان طواف کند، احساس می‌کند بهتر شده قضیه، مسئله محکم‌تر شده و این خیلی عجیب است.^۱

”و بهتر این است که انسان همه طواف‌هایی را که انجام می‌دهد برای رسول خدا باشد و همه نیت او نیت رسول خدا باشد؛ البته اگر پدر یا مادر و یا بستگان و ذوی‌الحقوقی از او فوت کرده‌اند، همه

اینها را در بطن و در سعه وجودی رسول خدا بدانند و طوافی که می کند را برای رسول خدا انجام بدهد و اصلاً نیت او این باشد. آن وقت طبعاً منافعش به آنها هم بیشتر می رسد.^۱»^۲

”سعی کنید اغلب اوقاتان را، مخصوصاً شبها را، در مطاف بگذرانید. شبها تا صبح خیلی حال و هوایی دارد، خیلی! چون در روز هوا گرم است و نمی شود در آن بود، اگر انسان برود در همان طاق؛ ولی شب، نه، شب همان جا. دیگر نمازتان را هم همان جا بخوانید، دعایتان را هم همان جا بخوانید. کاری نکنید در روز استراحت کنید، شب را بیدار

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲، آیه الله طهرانی:

«سؤال: در عمره ای که مستحب است می شود

چه کسانی را داخل در نیت کرد؟

جواب: عرض کردم که: اشکالی ندارد که انسان همه افراد را هم داخل در نیت خود کند! ولی بهتر است که این عمره را برای رسول خدا و یا برای امام زمان و به نیت امام زمان انجام بدهد. یا اینکه اصلاً به طور کلی نیت نکند، نیت شخص خاصی نکند؛ عمره مستحبی انجام می دهد برای خدا! دیگر اگر خدا خودش تفضّل کند، به آن کسانی که انسان در نیت دارد هم عنایت دارد.»

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه الله طهرانی)

باشید. و در آنجا مغازه باز است، اصلاً شب هم تا صبح مغازه‌ها همه اطراف باز است. خسته شدید، بروید بیرون یک آب پرتقالی، یک آب میوه‌ای، چیزی بخورید و اینها، دوباره برگردید. و شب‌هایش را خیلی بهتر است قدر بدانید، شبهای مسجد الحرام را خیلی قدر بدانید. حتی بعضی از دوستان ما آنجا بودند، اصلاً نمی‌رفتند دیگر در مسافرخانه و هتل، اصلاً همانجا در مسجد الحرام بودند. اصلاً مسجد الحرام دیگر درب آن را نمی‌بندند، همه‌اش باز است. طبقه دوم هم می‌گذارند افراد بروند - طبقه بالا را الان نمی‌گذارند، اما طبقه دوم می‌گذارند - دیگر همانجا می‌خوابیدند، همانجا دیگر همه وقتشان را در این یک هفته، اینطور که تعریف می‌کردند، دیگر در مسجد الحرام می‌گذرانند. و آنجا واقعاً انسان احساس می‌کند در روی زمین قرار ندارد و در یک عالمی است که بعد از اینکه بیاید، متوجه می‌شود که اصلاً گویا در عالم حساب نمی‌شده و روی زمین، این به حساب نمی‌آمده.^۱

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
^۶. (آیه‌الله طهرانی)

احساس وحدت انسان با رفقای طریق

”رفقا در آنجا با همان نیت خودشان و با افکار صاف و برگرفته از روش بزرگان و اولیاء [بهره‌مند می‌شوند] و خداوند به آنها توفیق می‌دهد. و همین‌که اشتراک در مسیر وجود دارد، وقتی که یک نصیبی به یک شخصی برسد، از باب حکم ظروف مرتبطه به بقیه هم می‌رسد! کاملاً نسبت به این قضیه مطمئن باشید. همین‌که انسان نشسته و با رفیق سلوکی و هم‌مسیر خودش احساس اشتراک و وحدت می‌کند، کأنّ او هم حضور دارد! من که حالم این‌طور است و واقعاً یک‌هم‌چنین مسئله‌ای را احساس می‌کنم. وقتی خودم به این اماکن مشرف می‌شوم واقعاً احساس می‌کنم که دوستانم با من هستند^۱ و می‌گویم حالا دیگر چه دعایی کنم؟! خودشان هستند و خودشان در اینجا حضور دارند؛ و همین‌طور [نسبت به] رفقای که مشرف می‌شوند

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶، آیه‌الله طهرانی: «به واسطه ظروف مرتبطه اعمالی را که دوستان انجام می‌دهند به بقیه هم می‌رسد و قطعاً هم می‌رسد، و مثل این است که خود انسان مشرف شده و این اعمال را انجام داده است.»

هم یک‌هم‌چنین احساسی دارم و خودم را با آنها می‌بینم و احساس می‌کنم، و وقتی که به زیارت آنها می‌روم و مراجعت می‌کنم، انگار خودم به یک‌هم‌چنین سفری رفته‌ام! منتها شما می‌روید آنجا و زحمت و بالا و پایین و آفتاب و... [را متحمّل می‌شوید] و ما در اینجا استفاده‌اش را می‌بریم!^۱

”در خصوص مکه، ادعیه‌ای نسبت به کارهایی که انجام می‌دهید هست که مرحوم فیض دارد^۲ و در کتب ادعیه‌ای هم که به حجّاج می‌دهند این مسئله نوشته شده است؛^۳ در موقع صفا و مروه و در موقع خود طواف کردن، بعد از اینکه انسان آن ادعیه را گفت، - چون در هر شوطی یک دعای خاص دارد - ذکرش «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ» باشد.“^۴

”رفقا حتماً در مدینه و مکه و همین‌طور در منا و مشعر، دعای صباح را صبح در بین‌الطلوعین

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۲. (آیه‌الله طهرانی)
۳. الوافی، ج ۱۳، ص ۸۲۵ - ۸۳۰.
۴. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۰۶ و ۳۱۳ - ۳۱۵ و ۳۳۳ - ۳۳۶ و ج ۱۴، ص ۲۴۹.
۵. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۱. (آیه‌الله طهرانی)

بخوانند! یا به‌طور خصوصی و یا اینکه چند نفر باشند و در کنار مسجد نبیؐ، یک نفر بخواند و بقیه هم همراه با او [بخوانند]؛ دعای صبح را هیچ‌وقت فراموش نکنند!^۱

فلسفه عدم اشکال کنار هم بودن زن و مرد در

مسجد الحرام

”در مکه رعایت رجولیت و انوثیت و تقدّم و تأخر نیست، یعنی زن و مرد می‌توانند در کنار هم نماز بخوانند.^۳

و این از خصوصیات مکه است و خیلی عجیب است! یک جریان است و یک نحوه ارتباط تشریحی و تکوینی است و خصوصیت این مسائل، مسائل اعتباری و توهمی و اعتباری نیست. حتی زن می‌تواند جلوتر از مرد هم بایستد! حتی اگر مرد اول

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۲، مجلس ۲: «مرحوم آقا، صبح‌ها در مدینه به یکی می‌فرمودند که دعای صبح بخواند و او هم دعای صبح می‌خواند. خیلی هم واقعاً عجیب بود! دعای صبح، بین الطلوعین، آن‌هم در مدینه و مکه! حتی یادم است در عرفات و صبح مشعر دعای صبح خواندیم؛ در صبح مشعر از این چراغ فانوسی‌ها کنارشان گذاشته بود و دعای صبح خواندیم. خیلی برای خودش عالمی بود!»

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیة‌الله طهرانی)

۳. رجوع شود به علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۷.

آمد و زن در جلوییش ایستاد و نماز خواند اشکالی ندارد، درحالی که در سایر جاها نماز زن باطل است، چون متأخر از مرد آمده است.^۱ این مسئله، سرّ خیلی عجیبی دارد!

... یعنی حقیقت ارتباطیّه بین مُلک و ملکوت در خصوص مگّه، به نحوی است که آن مسئله تعلق و تعلّقات و آن توهمات و اعتباریّات و تخیّلات و آن امور حسّیه و جسمیّه و جنسیّه و آن امور مُلکیّه، انگار از آن فضا برداشته شده است. یعنی این فضا یک فضایی است که از نقطه نظر غلبه و غلبان توحید و ارتباط مُلک و ملکوتی و غلبه توحید به نحوی است که آن خاصیت مُلکیّت زائل شده و آن جنبه ملکوتیّت که جنبه توحید است آنچنان غلبه کرده است که این تفاوتها و تمایزات دیگر در آنجا معنا و مفهومی ندارد.

خیلی عجیب است! بزرگان کاملاً این مسئله را بیان می کردند که در مگّه و در آن فضا حتی انسانهای عادی وقتی که یک مقدار تصوّرشان و

۱. رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۲۳ - ۱۳۲.

تعلّقشان و تمرکزشان نسبت به این مسئله قوی تر می شد، آنها می گفتند که گویا اصلاً تفاوتی در نظره و دیدگاهشان در رجولیت و انوثیت، احساس نمی کردند. و این حالت در به خصوص مسجدالحرام عجیب است و در خصوص مسجدالحرام خیلی بیشتر از سایر حوالی و جوانب، این قضیه نمود دارد. شاید از اینجا باعث شده است که در مورد نماز به این کیفیت ظهور پیدا کند و تشریح شود.^۱

”ما یک حکم کلی داریم که باید فاصله بین زن و مرد در نماز، از تقدّم و تأخّر و یمین و شمال، هشت ذراع باشد تا اینکه نماز باطل نشود و هر کدام که زودتر نماز خواند، اگر دیگری بیاید بغل او بایستد نمازش باطل است. این حکم در همه جا همین طور است. یک روایت از امام باقر علیه السّلام است که حضرت می فرمایند: «در مکه این مسئله برداشته شده است!»^۲ ببینید، این یک مسئله ای است که تا کسی به

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (حج نیابتی)، جلسه ۱۵۰. (آیه الله طهرانی)

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۷:

«عَنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: **إِنَّمَا سُمِّيَتْ مَكَّةُ بَكَّةً، لِأَنَّهَ يُبَكُّ بِهَا الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ، وَ الْمَرَأَةُ تُصَلِّي بَيْنَ يَدَيْكَ وَ عَن يَمِينِكَ وَ**

مغز احکام و تکالیف و عالم ملاکات عارف نباشد،
این کلام امام صادق علیه السّلام را نمی فهمد. توجه
کردید؟!!

شما به حسب ظاهر نگاه کنید می بینید ما این همه
روایات راجع به بطلان صلات [در جایی که فاصله
بین زن و مرد رعایت نشده است] داریم. الآن خود
سعودی ها در مکه همین طور هستند و اگر نگاه کنید،
می بینید که جلوگیری می کنند از اینکه زن در کنار
مرد باشد و زن ها را به عقب هدایت می کنند. الآن
این طور است؛ اینها این مسئله را ندارند و دست
فقهشان از این مسئله کوتاه است. ولی این همه
روایت راجع به بطلان صلات مرأة نسبت به این
قضیه داریم.

اما برای کسانی که اطلاعاتی نسبت به مسائل
دیگر دارند و حقایق را به نحو دیگری بررسی
می کنند و اشراف دارند، این روایت، خیلی روایت
آشنا و مانوسی است؛ یعنی در فضای مکه، فضای
غلبه توحید به نحوی است که اصلاً جنسیت در آن

عن شماليك و عن يسارك و معك و لا بأس بذلك؛ إنما يكره في
سائر البلدان.»

فضا برداشته می شود. در حال احرام همه، زن و مرد باید دور کعبه با همدیگر طواف کنند؛ درحالی که اگر حسابش را برسیم، می گویند: باید یک وقت جدا برای زن‌ها بگذاریم تا راحت طواف کنند، یک وقت هم برای مردها بگذاریم! این حرف را کسی می زند که اصلاً فهمی از دین ندارد! آن کسی که فهمی از دین دارد می گوید: باید در کعبه زن و مرد با همدیگر دور هم طواف کنند؛ همان طوری که الآن دارند طواف انجام می دهند، در زمان ائمه هم همین طور بود. اگر قراری بود خود پیغمبر می فرمود جدا کنید! مسئله مهمّ و شقّ القمر که نبود! می گفتند: آقا، از صبح تا ظهر زن‌ها بیایند، از ظهر تا شام هم مردها بیایند طواف کنند؛ یا دو ساعت این طور باشد و دو ساعت هم آن طور باشد. یا در زمان ائمه می توانستند. حتی خلفا هم نسبت به این قضیه حرفی نداشتند که بخواهند این قضایا را رعایت بکنند و زن و مرد را جدا کنند.

این مسئله‌ای که تا به حال بوده، چه مسئله‌ای را می‌رساند؟ این را می‌رساند که اینجا فضایی است که

در این فضا اصلاً نباید به رجولیت و انوثیت توجه بشود، فقط در اینجا بایستی به مسئله توحید و اینکه انسان دارد دور او می‌گردد و طواف می‌کند، توجه شود و هیچ نباید به انوثیت و رجولیت و این مرد است و زن است و پیر است و جوان است و بچه است و بزرگ است، به این مطالب توجه بشود.

... این فضا، فضایی است که در این فضا جنبه ماهیت‌ها برداشته می‌شود، کوچک و بزرگی‌ها در این فضا برداشته می‌شود.

لذا این قضیه در مدینه نیست! مسجد پیغمبر و رسول‌الله هرچه می‌خواهد باشد و هر موقعیتی می‌خواهد داشته باشد، جای خود و مثل سایر امکنه و مساجد باید لحاظ شود و این جهت در آن نیست. ... اما آن جنبه توحید و غلبه توحید مربوط به

مکه است و این قضیه در مدینه نیست. وقتی این طور باشد، آدم می‌بیند که عجب! این روایت، روایتی صحیح و درست است و اصلاً به مقصد و به حال زده است! درحالی‌که ما می‌بینیم وقتی افراد دیگر به این روایت برمی‌خورند، صاف روایت را کنار می‌گذارند و می‌گویند اینها مخالف با اصول و عقاید

هست!

روایتی که از امام آمده است را ما به این راحتی نمی‌توانیم کنار بگذاریم؛ اگر این روایت، روایتی است که شرایط صحّت و حجّیت در آن تمام است، باید آن را پذیرفت و به دنبال راه‌حلّ برای توجیه برآمد. خلاصه، این مسئله‌ای هست که از این نقطه نظر خیلی مطلب مهمّی است و یکی از نقاط کلیدی استنباط این مسئله است.^۱

در حج از خداوند چه بخواهیم؟

”از خداوند حاجتی بخواهید که بعد از اینکه برآورده شد، احساس غبن نکنیم که چرا بهترش را نخواستیم! فقط عبودیت و معرفت خود پروردگار و عافیت دارین: دنیا و آخرت را بخواهید.

عافیت، به معنای تطبیق عمل و وجود انسان است با آنچه مورد رضای پروردگار است. به این مسئله عافیت می‌گویند. چه بسا ممکن است انسان سالم باشد، ولی این سلامت برای او عافیت نباشد!

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (وجوب عمره و بحث از تکرار آن در یک ماه)، جلسه ۱۴۵. (آیة‌الله طهرانی)

چون سلامت موجب غرّه شدن و گول خوردن او خواهد شد، و موجب می‌شود که مغرور به دنیا و منصرف از او بشود. ولی اگر انسان عافیت را بخواهد، در هر حالی رضای او و عبودیت او مطرح است! چه سالم باشد چه مریض باشد، چه در سعه باشد چه در ضیق باشد، در تمام این امور چون او رضایت دارد، دیگر مسئله تمام است! این عافیت است.

بنابراین بهترین دعا این است که عبودیت را بخواهیم: «خدایا! ما را آن‌چنان قرار بده که عبد تو باشیم!» این را من می‌خواهم بگویم که حتی رسیدن به او و خواست به او را هم نداشته باشید! حتی خواست او! بگوییم: «خدایا، ما را بنده خودت قرار بده، می‌خواهی برسان یا نرسان! مولا نسبت به بنده‌اش چه می‌کند؟» اینکه بگوییم: «خدایا ما را به خودت برسان!» این هم خودش یک خواستی از طرف ما است! ولی اگر عبودیت را بخواهیم، دیگر در آن همه چیز هست.

بگوییم: «خدایا ما را عبد خودت کن و ما را از اینجا به جایی نبر و جایی دیگر نینداز! حالا دیگر

هر چه می خواهی بکنی، بکن؛ و خودت هم خواست
را از ما بردار و خودت هم تحمل بده تا اینکه مراتب
عبودیت را طی کنیم.^۱

کعبه: ۲

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۱. (آیه الله طهرانی)

۲. کعبه، قبله مسلمانان و مقدس ترین مکان روی زمین نزد آنان است.
پنج سال پیش از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، کعبه به علّت
آمدن سیل ویران شد. قریش آن را به صورت کامل بازسازی کرد و سقف و
ناودانی برای آن ساخت. در سال های ۶۴ و ۱۰۴۰ هجری قمری تمام کعبه
بازسازی شده است. در دوره های بعد نیز کعبه مرمت شده و سقف و ستون
آن بازسازی شده است.

کعبه دارای چهار رکن است. ارکان، جمع «رکن» و به معنای پایه و ستون
است؛ چون در گوشه های چهارگانه داخل کعبه، چهار ستون، سقف خانه را
نگه داشته است. به هر یک از زوایای کعبه که ستونی را در بر دارد، «رکن»
گفته می شود. ارکان کعبه عبارت اند از:

رکن شرقی یا رکن حجرالأسود: این رکن تقریباً به سمت مشرق و چاه زمزم
قرار گرفته و حجرالأسود در آن جای دارد. آغاز هر طواف از مقابل رکن
حجرالأسود و پایانش نیز در مقابل همین رکن است.

رکن شمالی یا عراقی: یکی از زوایای کعبه است که تقریباً به سمت شمال
عربستان، یعنی کشور عراق واقع شده و طواف کننده پس از آن به حجر
اسماعیل می رسد.

رکن غربی یا شامی: رکن غربی یکی از زوایای کعبه است که در سمت
مغرب واقع شده و طواف کننده پس از حجر اسماعیل به آن می رسد.

رکن جنوبی یا یمانی: رکنی است که مُستَجار در کنار آن قرار دارد. این رکن
یکی از زوایای کعبه است که تقریباً به سمت جنوب و کشور یمن قرار دارد
و حاجیان، در طواف، پس از آن به حجرالأسود می رسند.

برخی از مهم ترین بخش های کعبه عبارت اند از:

حجرالأسود: سنگی مقدّس و نصب شده بر دیوار کعبه است که طواف از آن
آغاز و به آن ختم می شود.

مُستَجار: بخشی از دیوار غربی خانه خدا است که در دیوار پشت کعبه قرار

کیفیت پیدایش کعبه

”از زمانی که خدای متعال حضرت آدم ابوالبشر را خلق کرد، مسئلهٔ مکه و جایگاه کعبه مشخص بود. در روایت داریم:

وقتی که حضرت آدم خلق شد، این بنای فعلی کعبه از همان موقع به‌توسط حضرت آدم علامت‌گذاری شده بود ولی ساخته نشده بود؛ مثلاً

گرفته است. مستجار در نزدیکی رکن یمانی و روبه‌روی درِ خانهٔ خدا قرار گرفته است. این مکان از دیوار کعبه که برای فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین امام علی علیه السّلام گشوده شد و برای به‌دنیا آوردن حضرت وارد آن گشت، مستجار می‌نامند.

درب کعبه: بر دیوار شرقی کعبه واقع شده و در روایات شیعه به خواندن دعا در زمان رسیدن به آن، توصیه شده است. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۳۱ و ۵۳۲.

شاذروان: برآمدگی کوتاه در اطراف دیوار کعبه است که جز در بخش حجر اسماعیل، در سه سمت دیگر کعبه وجود دارد. مشهور فقیهان شیعه، این برآمدگی را جزو کعبه دانسته‌اند که طواف‌کننده باید خارج از آن، طواف کند.

ناودان طلا: ناودانی از جنس طلا بر بالای دیوار شمالی کعبه که آب روی سقف را به محوطهٔ حجر اسماعیل می‌ریزد. به دعا زیر این ناودان توصیه شده و آن را مستجاب دانسته‌اند. الکافی، ج ۴، ص ۴۰۷.

حطیم: حدّ فاصل بین رکن حجرالأسود و درب کعبه را حطیم گویند و در روایات آمده که بهترین مکان در مسجدالحرام است. الکافی، ج ۴، ص ۵۲۵. ملتزم: بخشی از دیوار کعبه بین در کعبه و رکن عراقی است. در روایات توصیه شده، افراد، شکم و روی خود را به این بخش از دیوار کعبه چسبانده و دعا بخوانند. هم‌چنین سفارش شده مؤمنان، در آنجا گناهان خود را در نزد خداوند ذکر کرده و توبه نمایند. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۴۴.

بنا بر برخی روایات، حضرت آدم در کنار ملتزم توبه کرده و گناهانش در آنجا بخشیده شد. الکافی، ج ۴، ص ۱۹۴. (محقق)

به شکل یک سنگ چین و یک چهارستون بود. و حتی داریم که یک سنگ در آنجا گذاشته بودند که چهارضلع کعبه را به همین وضعیتی که هست [مشخص کرده بود]؛ نه اینکه از نظر جهت تفاوت داشته باشد.^۱

”انسان باید به این توجه داشته باشد و باید بداند که کعبه، تمثیل همان حقیقت پروردگار است.“^۲

”یعنی مسئله کعبه یک مسئله من درآوردی نیست که همین طور یک منزل و چهار تا دیوار به هر کیفیتی درست کنیم و بعد هم به مردم بگوییم به سمت آن بایستند و به آن سمت نماز بخوانند! نه خیر، وضعیت و مسئله کعبه از همان هنگام و موقع خلقت زمین با سایر امکنه و مناطق متفاوت بود.“

ما می دانیم که قبلاً همه زمین را آب گرفته بود؛ تمام کره زمین آب بود و هیچ نقطه خشکی بر روی زمین وجود نداشت. البته در باطن و طبقات مختلف

۱. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۱۹۵.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه الله طهرانی)

زمین [مسئله فرق داشت] و مواد مذاب بود و طبقاتی که الآن هم وجود دارد، با همین کیفیت مخصوص به خود در همان موقع هم بوده است؛ ولی تمام روی زمین را آب گرفته بود. دلیل بر این مسئله هم وجود آثاری است که ما الآن می بینیم.

ما خودمان در سابق - حدود سی سال پیش - وقتی که به همین کوه نزدیک قم که کوه خضر است یا کوه‌های آن طرف تر می رفتیم، یادم است که ما از بالای کوه‌ها گوش ماهی جمع می کردیم! الآن هم من یک مقداری از آن را دارم و به ... داده‌ام؛ یعنی در بالا و قلّه کوه گوش ماهی بود و در آنجا آثار حیات مائیّه مشاهده می شد. گاهی اوقات ما با دوستان به بعضی از ارتفاعات اطراف مشهد که آن موقع نزدیک مرز شوروی سابق بود می رفتیم، تمام قلّه‌های کوه‌ها مملوّ از همین اشیاء فسیل شده دریایی بود و الآن هم هست و موجود است.

روی تمام زمین آب بود و اوّل نقطه خشکی که در زمین شروع شد کعبه بود! یعنی این خشکی از وسط کعبه شروع شد و به واسطه بالا آمدن طبقه زیر زمین و کنار رفتن و تبخیر شدن آب‌ها، کم کم این

خشکی آمد و قاره‌ها به وجود آمد. اولین نقطه مکه بود که به آن روز دحوالأرض می‌گویند؛ یعنی در روز دحوالأرض که روز ۲۵ ذی‌القعدة است،^۱ زمین از اینجا شروع به تشکّل مناطق خشکی کرد و به واسطه آن خصوصیاتِی که در نقاط مختلف به وجود آمد، فاصله بین اینها را همین دریاها تشکیل داد و به [واسطه] قاره‌های مختلف و خُلل و فُرَج زمین، این اختلاف در مناطق به وجود آمد.^۲ این کعبه است.

ولذا مسئله کعبه یک مسئله اعتباری و قراردادی نیست، بلکه یک مسئله واقعی است که خدای متعال نشو و نمای زمین خود را [از کعبه قرار داده است]؛ و این خیلی نکته است که چطور این نشو و نما باید از همان جایی شروع شود که اراده او بر آنجا تعلّق گرفته است؛ اراده خدا بر جایگاه خودش و در خانه خودش تعلّق گرفته است و زمین هم باید از همان جا شروع شود و تکوّن زمین باید از همان نقطه

۱. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۱۴۹.

۲. رجوع شود به تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۸۵؛ الکافی، ج ۴، ص ۱۹۰؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۹ و ۲۴۱ و ۲۴۲؛ مصباح‌المتهجّد، ج ۲، ص ۶۶۹.

به وجود بیاید.

یعنی کلّ تشکّل مناطق مختلف در تمام دنیا باید از نقطه عبودیّت و وحدت و اتّصال جنبه مُلکی به جنبه ملکوتی شروع شود و از آنجا نشئت بگیرد؛ لذا باید ما از این نظر قدر مکه را بدایم و قدر کعبه را بدانیم و نباید این بنا را یک بنای عادی تلقی کنیم که مثل سایر ابنیه است! جاهای دیگر هم ساخته‌اند و در جاهای دیگر هم از این چیزها می‌سازند و مانند آن هست. حتی ما به بعضی از جاها رفتیم و شنیده‌ام در هند هم هست و یا بعضی‌ها در همین ایران، عبادتگاه خودشان را مانند کعبه درست کرده‌اند؛ در ایران هست و یک‌هم‌چنین امکنه‌ای وجود دارد و ظاهراً ما در خدمت مرحوم آقا هم رفته بودیم. یعنی ساختمانی به همین طول و عرض و ارتفاع کعبه ساخته شده است و آنجا را محلّ عبادت خودشان کرده‌اند، اما وقتی که انسان در آنجا می‌رود و نگاه می‌کند، تا نگاهش به کعبه [ساختگی] می‌افتد می‌فهمد که تفاوت از زمین تا آسمان است! با اینکه این همان سنگ است و با همان سنگ این بنا را می‌سازند، ولی مسئله خیلی تفاوت می‌کند.

مسئلهٔ مگه و کعبه، یک مسئلهٔ عادی نیست که ما با یک نظر عادی به آن نگاه کنیم و دیدگاه ما نسبت به او مانند سایر جاها و سایر بناها، یک دیدگاه عادی باشد. از نظر سنگ بودن، این سنگ تفاوتی با سنگ دیگر ندارد؛ بر فرض شما این سنگ‌ها را هم خراب کنید و جای دیگر ببرید و اصلاً دوباره از اول این بنا را با آجر درست کنید، همان است و تفاوتی نمی‌کند؛ اگر شما این بنا را با آهن هم درست کنید، با گچ هم درست کنید، با خاک هم درست کنید، همین است و مسئله، مسئلهٔ سنگ و ملاط آن نیست که این ارزش و قیمت و اعتبار را به آن داده است! بلکه ارزش و اعتبار آن به تعلق اراده و میل پروردگار است؛ میل پروردگار و ارادهٔ پروردگار به این نقطهٔ خاص تعلق گرفته است و برای انسان در طول سال، از این موقعیت‌ها پیش می‌آید.

مثلاً می‌گویند انسان باید در شب قدر این اعمال را انجام بدهد؛ چرا؟ شب قدر که با سایر شب‌ها فرق نمی‌کند؛ اگر ده ساعت است شب قبل آن هم ده ساعت بود! ماه در شب قدر به هر مقدار بود، شب

بعد و شب قبل آن هم همین است و تفاوتی نمی‌کند!
زمان که فرق نمی‌کند. شب نیمه شعبان هم همین
است و روز عید قربان هم مسئله همین است؛ در
مواقع مختلف و در ظرف‌های مختلف و
خصوصیات مختلف، مسئله به همین کیفیت است.
چرا مطلب این‌طور است؟ چون ارادهٔ پروردگار به
این زمان خاص تعلق گرفته است! ماه رمضان یک
خصوصیتی دارد که اختصاص به ماه رمضان دارد و
اگر شما مثلاً ماه ذی‌القعدة را روزه بگیرید با ماه
رمضان فرق می‌کند؛ اگر شما ماه ربیع‌الأول را روزه
بگیرید و بگویید ما به جای ماه رمضان ماه ربیع‌الأول
را روزه می‌گیریم چون آن موقع حالمان خیلی خوش
نیست؛ هیچ فایده‌ای ندارد! همین‌که ماه رمضان
می‌آید انسان احساس می‌کند که حال و هوا عوض
شد! خورشید و زمین که همان است و تفاوتی
نکرده‌اند، اما مسئله فرق پیدا کرد و بزرگان این
مطلب را می‌فهمند.

دیشب یک کتابی می‌خواندم و دیدم داستان‌های
خیلی خوبی در آن هست. حکایات بسیاری از
بزرگان بود و دیدم حکایات خیلی لطیف و ظریفی

است! یک حکایتی در آن از مرحوم آقا سید ابوالقاسم لواسانی که وصیّ ظاهری مرحوم آقا سید احمد کربلایی بود^۱ نقل می‌کرد.

بعضی شب‌ها به اتفاق مرحوم آقا شیخ محمد بهاری به مسجد سهله می‌رفتند، زیارت می‌کردند و تا صبح هم می‌ماندند. مرحوم آقا شیخ محمد بهاری از اولیای خدا و از شاگردان مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی و به اصطلاح هم‌شاگردی آقا سید احمد کربلایی بود،^۲ یعنی هر دو با هم پیش مرحوم آخوند می‌رفتند؛ و هر دو، مخصوصاً آقا سید احمد، از آن اعجوبه‌ها بودند! قبر مرحوم آقا شیخ محمد بهاری در دوفرسخی همدان، در [شهر] بهار است و اصلاً مشخص است که چقدر مرد بزرگ و نورانی و عظیم‌المنزله‌ای بوده است! بسیار مرد بزرگی بوده است و برکت آن منطقه به واسطه وجود ایشان در آنجا است و افرادی که به آنجا می‌روند حکایات عجیبی از آن قبرستان و از آثاری که در آن

^۱. رجوع شود به مطلع انوار، ج ۳، ص ۴۹ و ۴۲۷ - ۴۲۹.

^۲. رجوع شود به توحید علمی و عینی، ص ۱۷، تعلیقه.

قبرستان دیده‌اند نقل می‌کنند.^۱ هم‌شاگردی ایشان مرحوم آقا سید احمد کربلایی بوده است که استاد اخلاق مرحوم قاضی بوده است، و ایشان یک شخص عجیب و نادره‌ای در عالم فضیلت و علم بوده است.^۲

مرحوم آقا سید ابوالقاسم با ایشان به مسجد سهله می‌رود؛ نزدیک صبح می‌شود، ایشان از زیر سقف بیرون می‌آید و می‌رود تا به آسمان نگاه کند که ببیند اذان صبح شده است یا نه! شک می‌کند، برمی‌گردد و می‌گوید: «حالا یک قدری صبر کنیم تا طلوع فجر شود!» می‌بیند مرحوم آقا شیخ محمد بهاری دارد اذان می‌گوید! می‌گوید: «آقا، هنوز یک قدری صبر کنیم!» آقا شیخ محمد بهاری می‌گوید: «برو بابا! من خودم دیدم ملائکه شب رفتند و ملائکه روز آمدند و شیفتشان را عوض کردند، تو به من می‌گویی چرا داری اذان می‌گویی؟!»^۳

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۵۶ - ۱۵۹.

۲. رجوع شود به توحید علمی و عینی، ص ۱۷ - ۲۳.

۳. میل معشوقان، سید علی‌اکبر صداقت، فصل دوم، بخش اول، دیدن ملائکه روز و شب.

توجه می‌کنید؟ این مسائل هست و اینها واقعیت است و عالم تکوین و این عالم ظاهری که ما داریم می‌بینیم، گتره نیست.

اگر من بخواهم شمّه‌ای از آنچه که در حدود خودم شنیده‌ام نقل کنم، رفقا قدرت شنیدن ندارند! خیلی بی‌رودربایستی! تازه آن قدری که در تحت [سعه من بوده] و آنچه که من شنیده‌ام؛ ما که چیزی نفهمیدیم، ولی خُب چیزی که شنیده‌ایم و آن مقداری که در سعه ما بوده است! این مسئله است.

بنابراین حال و هوا عوض می‌شود. شما بگویید من می‌خواهم به جای ماه رمضان، ماه محرّم روزه بگیرم! نه، فایده‌ای ندارد؛ بله، روزه خوب است و انسان می‌تواند روزه مستحبی بگیرد، ولی آن حال و هوای ماه رمضان چیز دیگری است، آن حال و هوای رجب چیز دیگری است؛ و خصوصیت رجب با ماه رمضان هم فرق می‌کند! ولی کسی که رجب را درک کند به این معنا نیست که بی‌نیاز از ماه رمضان است؛ آن به جای خود، این هم به جای خود! مثل کسی که بگوید: «ما نماز می‌خوانیم ولی دیگر

روزه نمی گیریم! چون نماز بهترین [عمل است و]

”الصَّلَاةُ قَرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ“^۱ و **”مَا نُودِيَ بِشَيْءٍ كَمَا**

نُودِيَ بِالصَّلَاةِ“^۲؛ به هیچ چیز مثل نماز تأکید نشده

است؛ لذا ما به جای روزه نماز می خوانیم.» نه! آن

به جای خود، این هم به جای خود! آب برای ما مفید

است، اما اگر ما همه اش آب بخوریم می میریم!

بی رودر بایستی می میریم! هم باید آب بخوریم، هم

باید نان بخوریم، هر دو باید باشد؛ اکسیژن مفید

است، ولی اگر کسی بگوید من فقط اکسیژن تنفس

می کنم و آب نمی خورم، می میرد! باید هر چیزی در

جای خودش و در موقعیت خودش لحاظ شود. البته

راجع به این قضیه هم یک عرض مختصری دارم.

بنابراین مسئله مکه و کعبه را شوخی نگیریم،

خیلی مسئله مهمی است و مطلب، خیلی مطلب قابل

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۸:

«عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: **”بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ؛ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ، فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكَوا هَذِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ.“**

... عن زُرَّارَةَ عن أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: **”بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ.“** قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَ أَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: **”الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ، لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ.“** قُلْتُ: ثُمَّ الَّذِي يَلِي ذَلِكَ فِي الْفَضْلِ؟ فَقَالَ: **الصَّلَاةُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: الصَّلَاةُ عَمُودُ دِينِكُمْ...“** .»

توجهی است. یک وقتی رفقا خیال نکنند که می‌خواهند به یک سفر عادی مشرف شوند! مثل اینکه به یک سفر تفریحی و یا خارج از کشوری می‌روند و باید در ضمن یک کارهای روتین^۱ و مسائل و افعال و اعمالی هم انجام بدهند تا تکلیف ساقط بشود. مسئله این طور نیست! رفقا می‌خواهند به جایی بروند که خدا آنجا را برای پذیرایی مهمانان و بندگان خودش انتخاب کرده است و برای پذیرایی افرادی انتخاب کرده است که آنها را با غرضی در این دنیا آورده است، نه گتره! همین طوری کاغذ نینداخته است که اسم فلانی دربیاید و او را خلق کند! نه، روی حساب در این دنیا آورده است.

برای تک تک لحظات ما پرونده و حساب است! ما که الآن در این دنیا هستیم، به این معنا است که برای تک تک ما پیش خدا و ملائکه یک پرونده و دفتر باز شده است؛ نباید بگوییم: خدا این همه خلاق دارد، دیگر کی چشم او به ما می‌افتد! یا این همه ملائکه کی [به پرونده ما رسیدگی می‌کنند!]

۱. Routine: رویه، روال، عادت.

نه، به همان مقدار که خدا از نظر اهمّیت و موقعیت، به بالاترین فردی که روی زمین است توجه دارد و برای او حساب باز می‌کند و برای او کار و برنامه دارد - که پیغمبر اکرم است و بالاتر از او نداریم - به همان مقدار برای تک‌تک ما حساب باز کرده و پرونده درست کرده است؛ دفتر اول، دفتر دوم، کاغذ اول، ورق دوم، سوم، چهارم، تا اینکه این دفتر تمام بشود! می‌گویند: «در صفحه ۳۹ چه نوشته‌ای؟ ما فلان کار را از تو دیدیم و در صفحه ۳۷ ثبت کردیم! شما در صفحه ۳۳ فلان عمل را در فلان روز و فلان ساعت انجام داده‌ای!» مو نمی‌زند! تمام آنچه را که خدای متعال برای هر کسی از عمر مقرر کرده است، به تعداد هر روز یک ورق قرار داده است؛ از صبح که از خواب بلند می‌شویم تا شب که می‌خواهیم بخوابیم؛ سطر اول، سطر دوم تا آخر؛ و این دفتر را در روز قیامت به دست ما می‌دهند. بنابراین خلقت ما خلقت گترة نبوده است، بلکه براساس یک هدف و مسیری بوده است.

این چه عامل و نیازی بوده که خدا نگفته است به جای حج نماز بخوانید، روزه بگیرید، خمس

بپردازید، زکات پردازید، انفاق کنید، صلۀ رحم کنید؟! خُب خدا می گفت به جای حج این کارها را انجام بدهید! در اینکه باید از یک مکان دور و دورترین نقطه زمین - فرض کنید وسط قاره آمریکا و یا شهرهایی که درست مقابل مکه هستند و می شود به دو سمت نماز خواند^۱ - از آنجا بلند شوید و با بَلَم و قایق به مکه بیایید، چه نکته ای هست؟ اینکه عرض می کنم شوخی نیست! با قایق، نه با هواپیمای ۷۴۷! باید با قایق بلند شوید و از آنجا برای انجام این مسئله بیایید.

آیا مطلب همین مسئله عادی است؟ می گوئیم: دیگر چون خدا گفته است! مثل بقیۀ چیزهایی که خدا گفته است، این هم روی آن! یا به قول بعضی: این حرفها را بعضیها درآورده اند! آیا یک مسئله عادی است؟ یا اینکه نه، این قسم که خداوند در قرآن می فرماید: ای بنده ما ابراهیم، ندا در ده که این

^۱ . نقطه مقابل کعبه، دقیقاً در اقیانوس افریقای جنوبی حدود صد کیلومتری شهر ریو دو ژانیرو یکی از شهرهای کشور برزیل در قاره آمریکای جنوبی می باشد.

ندایت تا روز قیامت به گوش همه عالمیان برسد؛^۱ هر کسی تا زمان ظهور حضرت مهدی، بعد از ظهور، رجعت و بازگشت ائمه و تا روز قیامت در این دنیا می‌آید، باید به اینجا بیاید! یعنی چه؟ یعنی تکامل انسان در این دنیا به ارتباط و تعلق روحی او به این مناسک و اعمالی است که می‌خواهد اینجا انجام بدهد. این مسئله است. اگر کسی به مکه نرود، ناقص از دنیا می‌رود و آن باری را که برعهده او است به مقصد نمی‌رساند.^۲ خیلی عجیب است.^۳

اهمیت نظر به کعبه

“آن کسی که می‌خواهد به مکه و مسجدالحرام

برود، فقط باید چشمش به کعبه باشد! **«النَّظْرُ إِلَى**

الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ»؛^۴ نظر به کعبه عبادت است. «فقط باید

به آن توجه داشته باشد و به هیچ جای دیگری نباید

توجه داشته باشد؛ اصلاً توجه کردن غلط است و

فقط باید به نماز و طواف و امور دیگر پردازد،

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوَكَّرِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَا تَيْنَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾.

۲. رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۸۸ - ۲۹۱.

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه الله طهرانی)

۴. الکافی، ج ۴، ص ۲۴۰.

تا اینکه بتواند آنجا آن آثار واقعی و حقیقی حج را به دست بیاورد.

و اگر حال نماز و طواف ندارید به کعبه نگاه کنید که خودش عبادت است و موجب آثاری است.^۱ «یکی از رفقای اهل معنا و به اصطلاح اهل بخیه،^۲ در مورد یکی از حالات بسیار بسیار عالی خود به بنده می گفت:

من در مکه در مقابل مستجار نشسته بودم و بر مبنای: «النَّظْرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ»^۳ به کعبه نگاه می کردم. در همان حال نظر به کعبه و توجه به این حقیقت توحیدیّه که: این کعبه نقشی از آن حریم پروردگار و بیت عتیق دارد، و این مردمی که الآن به دور آن طواف می کنند، گرچه خود متوجه نیستند ولی در واقع به دور «او» طواف می کنند، یک مرتبه یک برقی زده شد و جمال محبوب فقط یک آن بر

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه الله طهرانی)

۲. گویند: در زمان ناصرالدین شاه از خیاطها دعوت کردند تا بهترین آنها را برای رفوی پرده پاره حرمسرا انتخاب کنند. در این حال یک پالاندوزی هم با سوزن و نخ آمد؛ به او گفتند: «ما خیاطها را دعوت کردیم، تو برای چه آمدی؟» او گفت: «آخر ما هم اهل بخیه هستیم!» (محقق)

من تجلی نمود. این تجلی چنان تمام شرایش وجود
مرا فرا گرفت و به لرزه درآورد که قسم به خدا اگر
برای مرتبه دوم تکرار می شد، بدون شک دیگر قالب
تهی می کردم! این جمال، جمالی بود که دیگر تا آخر
عمر نمی توانم به هیچ جمالی در دنیا نگاه کنم و حتی
تصور آن نیز حال مرا به هم می ریزد!

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر *** و ه که با خرمن مجنون دل افگار چه کرد^۱

هنگامی که برقی به خرمن وجودی انسان بخورد،
همه را به آتش می کشاند و دیگر چیزی باقی
نمی گذارد. حال آیا کسی که چنین برقی به او خورده
است، باز هم به دنبال سیب و گلابی از نعمت های
بهشتی می رود؟!^۲

خوشا به حال اولیای خدا که به جای یک لحظه و

۱. آن شخص برای حلّ این مشکل تقاضای کمک داشت و البته بنده از بیان همه مطلب معذورم.

۲. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۰.

۳. در اینجا مطلبی به خاطر آمد که بیان آن خالی از لطف نیست. روزی در یک سفر تشرّف به مکه روبه روی حجر اسماعیل نشسته بودم که دیدم دو پیرمرد ایرانی که از ظاهر حال آنها معلوم بود آمده اند تا ببینند در مکه چه خبر است، با هم صحبت می کنند. یکی از آنها می گفت: «آخر ما فلسفه این چند سنگی را که مردم به دور آنها می گردند، متوجه نشدیم!»

شخص سومی که به عنوان بزرگ و راهنما بود در پاسخ گفت: «طواف مردم به دور کعبه به جهت قدمت آن است!»

من به او گفتم: «اگر به خاطر قدمت چند هزار ساله است، چرا مردم به دور آن کوه که قدمتش میلیون ها سال بیشتر است نمی گردند؟!»

یک برق در تمام مدت شبانه‌روز خود در چنین حالی
مستغرق‌اند و در چنین وضعیتی قرار دارند.

گاهی می‌خواستم سؤال مهمی را که در ذهن
داشتم از حضرت حداد - رضوان الله علیه - بپرسم،
ولی به خود اجازه نمی‌دادم که ایشان را از آن حالی
که داشتند خارج کنم. در آن موقع فقط به همین
مقدار می‌دانستم که آن حال ایشان یک حال
غیرعادی است و بعدها روشن شد که عجا اینشان در
کجا بوده‌اند!

اما ایشان بعد از گذشت مدتی بدون مقدمه
می‌گفتند: «شما سؤالی داشتید؟» عرض می‌کردم:
«بله آقا، سؤال داشتم!» می‌فرمودند: «خب سؤالت
چه بود؟» می‌گفتم: «شما که خود بهتر می‌دانید!» و
ایشان پاسخ مسئله را بیان می‌فرمودند.

این حالاتی را که پروردگار برای بندگان
صالحش در نظر گرفته به هیچ‌وجه قابل توصیف
نیست. شما مناجات بسیار عجیب خمسة عشر را
بخوانید و ببینید که چگونه امام سجاد علیه السلام در
باب تجلیات و نفعات توحیدی و کیفیت جذب بنده

با پروردگارش، دیگر مطلبی را باقی نگذاشته است!^۱

«النَّظْرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ.» نگاه کنید و ببینید؛

اینجا دیگر گیرتان نمی‌آید! هر مقدار که انسان به کعبه نگاه کند، از کیفیت ربط بین ظاهر و باطن، باطن را برای خودش استجلاب می‌کند؛ چون این توجه، ارتباط دادن نفس به باطن است، نه اینکه فقط نگاه کردن است.

وقتی که شما به یک چیزی نگاه می‌کنی [اثر می‌گذارد]؛ چرا می‌گویند به زن نامحرم نگاه نکن؟ - البته یک نظر حلال است، نظر دوم نباید باشد^۳ - چرا می‌گویند؟ چون همین که نگاه می‌کنی خودت را هم می‌بری جزء آن می‌کنی و نفست را متوجه آن

^۱. مرحوم والد قرائت مناجات خمسة عشر را در جلسات و هم‌چنین به‌طور خصوصی توصیه می‌کردند؛ لذا مناسب است که انسان در نماز شب و یا در هنگام تشرّف به مشاهد مشرفه و یا در هر فرصت دیگری که حالش مساعد است و کشش دارد، یکی از این مناجات‌ها را بخواند.

^۲. سیره صالحان، ص ۱۷۳. (آیه‌الله طهرانی)

^۳. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۲:

«سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ تَمَرُّ بِهِ الْمَرَأَةُ فَيَنْظُرُ إِلَيْهَا؟ قَالَ [أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ]: أَوَّلُ نَظْرَةٍ لَكَ؛ وَ الثَّانِيَةُ عَلَيْكَ لَا لَكَ؛ وَ النَّظْرَةُ الثَّلَاثَةُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ، مَنْ تَرَكَهَا لِلَّهِ لَا لِعَیْرِهِ، أَعَقَبَهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ.»

هم‌چنین رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۹۲ - ۱۹۵.

می‌کنی و خیال و نفس و ذهن، همه در آن متمرکز می‌شود. چرا می‌گویند وقتی که یک کسی دارد می‌رود و اهل شئونات و دنیا است، او را نگاه نکن؟ چرا می‌گویند وقتی چند تا ماشین دارد از یک جا می‌رود و خیلی شلوغ می‌شود، نگاه نکن؟ چرا؟ به خاطر اینکه درون آن می‌روی! درون این دنیا و این حال و هوا می‌روی! آنها چند تا ماشین با خودشان راه می‌اندازند که تو نگاه کنی! ... با این نگاهی که می‌کنی، نفس و ملکوت خودت را در ملکوت او می‌بری؛ لذا تأثیر می‌گذارد.

اینکه می‌گویند: **«النَّظْرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ»**

یعنی ملکوت خودت را در ملکوت کعبه ببر؛ هم در توجه به ظاهر، چون وقتی که به این ظاهر توجه می‌کنی، همراه با این توجه، برزخ و مثال و ملکوت [آن را استجلاب می‌کنی]؛ دیگر بسته به اینکه شخص در چه مرتبه‌ای است! هرچه بالاتر، بالاتر! آن‌طوری که مرحوم آقا و آقای حداد و امام زمان علیه السّلام [توجه و ادراک می‌کنند کجا و بقیه کجا!]

مگر شما خیال می‌کنید امام زمان به کعبه نگاه نمی‌کند؟! امام زمان هم هر سال که مشرف می‌شود به کعبه نگاه می‌کند؛ با اینکه تمام ارزش کعبه به وجود امام است و بدون امام، کعبه یک کلوخی بیش نمی‌ارزد! کلوخی که با آن دیوار می‌سازند. وجود امام است که به کعبه ارزش می‌دهد و آن نفحاتی که از جانب ملکوت کعبه بر نفس انسان می‌آید، واسطه آن امام است! امام نباشد به اندازه یک سر سوزن هم گیر ما و شما نمی‌آید.

گرچه این‌طور است، ولی وقتی همین امام به کعبه نگاه می‌کند چه می‌فهمد و چه چیز را درک می‌کند؟ وقتی که برای پیغمبر قرآن می‌خوانند چه چیزی را درک می‌کند؟ معمولاً ابن مسعود قرآن را قشنگ می‌خواند و صدای حزینی داشت؛ پیغمبر می‌گفتند: «ابن مسعود برای من قرآن بخواند.»^۱ وقتی که ابن مسعود برای پیغمبر قرآن می‌خواند، پیغمبر گریه می‌کرد؛ چه چیزی را درک می‌کرد و چه چیزی را می‌فهمید؟ آیا همان‌طوری که [ما قرآن می‌خوانیم

۱. صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۱۳؛ أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

بود[!؟] ما هزار تا صفحه، از اول تا آخر قرآن را همین طوری می‌خوانیم و یک قطره اشک هم که برایمان نمی‌آید هیچ، هیچ چیزی هم حالی‌مان نمی‌شود! ولی او نه، او گریه می‌کرد و متحوّل می‌شد و رنگش قرمز می‌شد؛ خلاصه، اینجا یک خبرهایی هست که ما نمی‌دانیم! همین قدر می‌دانیم که هست، چون خودمان این مسائل را از بزرگان دیده‌ایم.

اسم حج که می‌آمد، من می‌دیدم اشک مرحوم آقا همین طور از چشمشان می‌آمد! ایشان از حج چه می‌فهمید؟ شما همین را نسبت به امام زمان بالاتر ببرید! آن هم همین است. شما خیال کردید امام زمان که هر سال به حج می‌رود، همین طوری است که حالا که بیکار هستیم بلند شویم به آنجا برویم؟! نه، امام زمان هم می‌رود و از آن حج استفاده می‌کند؛ منتها استفاده‌ای که او می‌کند با استفاده‌ای که ما می‌کنیم **بین الأرض و السماء** است؛ هر کسی به حسب خودش استفاده می‌کند. ما خیلی استفاده کنیم، این است که حالمان خوب بشود و تغییر و تحولاتی در ما پیدا بشود و چه بسا مسائلی پیدا بشود

و خوابی ببینیم. دیده شده است افرادی که به حج می‌روند، خواب‌هایشان در آنجا فرق می‌کند؛ اینها همه به خاطر آن تأثراتی است که برای آنها از تأثیرات آن امکنه و فضاها حاصل می‌شود. آیا امام زمان هم همین است؟! نه آقا جان، ایشان در یک عالم و فضای دیگری است؛ ایشان هم که به کعبه نگاه می‌کند، دارد در همان مرتبه خودش سیر می‌کند.^۱

اهمیت توجه به کعبه و عدم التفات به سایر امور

”الآن آمده‌اند پشت کعبه چند تا هتل ساختند؛ نمی‌دانم عکس‌های آن را دیده‌اید یا رفقای که رفته‌اند دیده‌اند؟ آقا، یک برج ساخته‌اند که به کجا رفته است! یک ساعت هم آن طرف هست که هر جای مکه بایستی دُور و بالای آن ساعت را می‌بینی. به اعتقاد من قطعاً دست صهیونیست در ساختن این برج دخالت داشته است! شما الآن وارد مسجدالحرام می‌شوید، به جای اینکه چشمتان به کعبه بیفتد به این می‌افتد؛ کعبه جای این حرف‌ها است؟! یعنی وقتی که زائر می‌خواهد به آنجا برود و زیارت کند، باید در

^۱ . سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، مجلس ۶۰۴، ص ۲. (آیه‌الله طهرانی)

مسجد الحرام برج و ساعت ببیند؟! هر دفعه که ما
آمدیم طواف کنیم، چشمان به قیافه نحس این
دارالعماره کذایی می افتد! این را برداشتن به اینجا
آوردن.

لذا دیگر آن توجه به کعبه می رود و آن لحاظ کعبه
از بین می رود. هر کسی را نگاه می کردی، می گفت:
«آن برج را ببین!» بابا، داری طواف می کنی؛ چشمت
را پایین بینداز! به جای اینکه چشمت به آن بیت باشد
که **«النَّظْرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ»** خود نظر و
نگاه کردن به کعبه عبادت است.» داری به آن نگاه
می کنی؟! مرحوم آقا می فرمودند: «بنشینید فقط به
کعبه نگاه کنید.» این قدر به همدیگر شرّ و ورّ نگوید
که: فلان کنید و چکار کنید و این کجا رفت! بنشینید
به کعبه نگاه کنید.

... این را آنجا درست کرده اند که کعبه را بشکنند
و اثرش را از بین ببرند! بعد هم شنیدم که در علائم
آخر الزّمان هم یک هم چنین چیزی آمده است.^۱

^۱. رجوع شود به مسند أحمد، ج ۲، ص ۱۱۸؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۲۳؛ عوالی اللّثالی، ج ۱، ص ۱۵۴.

حاجی وقتی که دارد دور کعبه طواف می‌کند، به‌جای اینکه توجه داشته باشد، چشمش به آن برج است نه به کعبه! آن وقت این دیگر اثر ندارد و در آن تأثیر ایجاد نمی‌کند و نفوذ نمی‌کند. خُب اینکه خیلی بلند است، مگر بلند درست کردن هنر است؟! در دُبی هم یک برج چند برابر این درست کرده‌اند؛ مگر هنر است؟! جرثقیل آمده و روی هم رفته و بتن را را بالا برده و برج مستقیم بالا رفته است؛ کجای این هنر و تمدن است؟! کجای این ارتقا و تکامل بشری است؟! اینکه تکامل بتن و میلگرد است! تکامل بشری کجا رفت؟! اینجا است که ما به این نکته می‌رسیم که میزان حیات بشر تا آنجایی باید باشد که در راه رسیدن به تکامل روحی مانع ایجاد نکند؛ خب حالا؛ در حالی که این مسئله ایجاد مانع می‌کند!^۱

حجر الأسود، ادراک و شعور آن:^۲

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، اهمیت طلبکار نبودن در قبال پروردگار و مکتب عرفان و تبیین فلسفه حجاب. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ . حجرالأسود سنگی سیاه‌رنگ که بر دیوار کعبه در رکن شرقی نصب شده است. این سنگ، نزد مسلمانان از ارزش معنوی بسیار برخوردار است. رکن شرقی کعبه به جهت وجود حجرالأسود در آن، به «رکن حجرالأسود» نیز معروف است.

فاصله این سنگ از سطح زمین مسجدالحرام، یک‌ونیم متر بلندتر است. این

”دربارهٔ حجرالأسود که بر رکن کعبه نصب شده

و دارای شعور و ادراک است، روایاتی به مضامین مختلف وارد شده است؛ و ما برای نمونه چند تا از آنها را در اینجا می‌آوریم.

۱- در علل الشرائع و عیون أخبار الرضا از صدوق

از پدرش از محمد عطار از محمد بن احمد از موسی بن عمر از ابن سنان از ابوسعید قمّاط از بُکیر بن أعین روایت کرده است که:

قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: **”هل تدري ما كان الحجر؟“** قال: قلت: لا. قال: **”كان ملكاً عظيماً من عظماء الملائكة عند الله عزّ وجلّ، فلما أخذ الله من الملائكة الميثاقَ كان أول من آمن به و أقرّ ذلكَ الملكُ؛ فاتَّخذه الله أميناً على جميع خلقه فآلقه الميثاقَ و أودعه عنده.“**

«بُکیر بن أعین می‌گوید: حضرت صادق علیه السلام از من پرسیدند: ”آیا می‌دانی حجرالأسود چه بوده است؟“ گوید: من گفتم: نه. حضرت فرمود: ”فرشته‌ای بوده است از فرشتگان بزرگ در نزد خداوند عزّ و جلّ؛ چون خداوند از فرشتگان عهد و ميثاق گرفت، اولین کسی که ایمان به خدا آورد و

سنگ در محفظه‌ای از نقره قرار داده شده است. امروزه، از این سنگ تنها هشت تکهٔ کوچک باقی مانده که بزرگ‌ترین آنها به اندازهٔ یک خرما است. براساس روایتی از امام باقر علیه السلام سه سنگ از بهشت بر روی زمین قرار دارد که یکی از آنها حجرالأسود است. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۹. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم به لمس حجرالأسود توصیه فرموده‌اند. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۴.

طواف کعبه از روبه‌روی این سنگ آغاز و به همین جا پایان می‌یابد. در هر طواف واجب و مستحب، سفارش شده است که با دست راست این سنگ را لمس کرده و آن را ببوسند و اگر نشد، با دست به آن اشاره کنند و عهد و پیمان خود را با آن تجدید نمایند. وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۶ - ۳۲۲. در نزاع محمد بن حنفیه با امام سجاد علیه السلام در موضوع امامت، امام حجرالأسود را حکم قرار داد و حجر به امامت امام سجاد علیه السلام شهادت داد. الهدایة الکبری، ص ۲۲۰.

حجرالأسود در طول تاریخ، مورد حمله‌های متعددی قرار گرفت و افراد بسیار، قصد تخریب یا دزدیدن آن را داشته‌اند که گاه موفق نیز بوده‌اند. (محقق)

اقرار کرد این فرشته بود؛ بنابراین خداوند او را امین خود بر خلافتش قرار داد؛ و میثاق را در او وارد کرد و به‌عنوان امانت و ودیعت نزد او سپرد.»

و سپس آن حضرت داستان مفصل آن را بیان

می‌کنند و در آخر روایت می‌فرمایند:

و لم يكن فيهم أشدُّ حُبًّا لمحمدٍ و آل محمدٍ منه، فذلِكَ اختارَهُ اللهُ عزَّ و جَلَّ مِن بَيْنِهِمْ و ألقَمَهُ الميثاقَ، فَهُوَ يَجِيءُ يَوْمَ القِيَامَةِ و لَهُ لِسَانٌ ناطِقٌ و عَيْنٌ ناظِرَةٌ يَشْهَدُ لِكُلِّ مَنْ و افاهُ إلى ذلِكَ المَكانِ و حَفِظَ الميثاقَ.^۱

«و در میان فرشتگان هیچ فرشته‌ای نبود که محبتش از آن حَجَر به محمد و آل محمد بیشتر باشد؛ و بر این اساس خداوند او را از میان سائر فرشتگان اختیار کرد؛ و میثاق را به او داد، پس حجرالأسود در روز قیامت می‌آید درحالی‌که زبانی دارد گویا و چشمی بینا و گواهی می‌دهد برای هر کسی که به او در این مکان برخورد کرده است و به نزد او آمده است و عهد و میثاق را در نزد او استوار نموده است.»

۲- در اختصاص مفید با سند متصل خود روایت

می‌کند از حضرت باقر علیه السلام که:

چون حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیهما السلام شهید شدند، محمد بن حنفیه فرستاد به‌دنبال حضرت سجاد علی بن الحسین علیهما السلام و با او در خلوت نشست؛ و سپس گفت:

«ای برادرزاده من، می‌دانی که رسول خدا منصب امامت و وصایت را بعد از خود به علی بن ابی‌طالب علیه السلام واگذار کرد؛ و پس از آن به حسن بن علی و پس از آن به حسین علیه السلام؛ و پدر تو کشته شد و در امر امامت و وصایت وصیتی ننموده است!

و من عموی تو و هم‌شاخه پدر تو هستم؛ و در سن من و تقدّم من، اینکه ولادت من از علی بوده است؛ و من در امر خلافت و امامت درحالی‌که تو جوان هستی سزاوارترم؛ و بنابراین در امر امامت و وصیت با من از در مخاصمه و منازعه وارد نشو! و از من دوری مکن و در جانبی جداگانه مایست!»

حضرت سجاد فرمودند:

«ای عمو از خدا بپرهیز! و چنین ادّعایی را که برای تو حق نیست مکن؛ به‌درستی‌که من تو را اندرز می‌دهم که از جاهلان نبوده باشی! پدر من در امر امامت، وصیت به من کرده است قبل از اینکه عازم رهسپاری عراق گردد؛ و در این امر یک ساعت قبل از شهادتش نیز با من عهد بسته است؛ و اینک سلاح رسول‌الله در نزد من است! بنابراین تو متعزّض این امر مشو که من بر کوتاهی عمر تو و تشنّت احوال تو در صورت تعزّض نگرانم!

و چون حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه صلح نمود، خداوند تبارک و تعالی خودداری کرد که امامت و وصایت را در غیر از اولاد حسین علیه السلام قرار دهد؛ و اگر تو می‌خواهی بر این امر واقف گردی بیا با هم به نزد حجرالأسود برویم و شکایت و تحاکم به‌سوی او بریم و از او پرسش کنیم!»

حضرت باقر می‌فرمودند:

^۱. مطلع انوار، ج ۷، ص ۱۰۹:

«در روز دوم ذوالحجّة الحرام سنه ۱۴۰۵ هجریّه قمریّه، مطابق با ۲۹ مرداد ماه ۱۳۶۴ شمسی، که در سفر حج مشرف بودم، هنگام طلوع آفتاب در مسجدالحرام، آفتاب به رکن حجرالأسود اشراق کرد، که ضلع بین رکن یمانی و حَجَر و ضلع بین حَجَر و حِجْر اسماعیل را روشن کرده بود؛ و از اینجا استفاده می‌شود که رکن حجرالأسود در طرف مشرق است؛ و چون قطب‌نما قرار داده شد [مطلب به همین منوال بود].

و علامه طباطبائی در المیزان، جلد ۳، صفحه ۳۹۶ گفته‌اند که:

خانه کعبه طوری بنا شده است که ارکان آن در سمت جهات اربعه قرار دارد تا طوفان و بادهای شدید خانه را خراب نکند. رکن حجرالأسود مسمّی به رکن حَجَر است، و رکن بعد از آن در مسیر طواف، رکن عراقی است که در شمال است، و پس از آن رکن شامی که در مغرب است، و بعد از آن رکن یمانی است که در جنوب است.*

* رجوع شود به المیزان، ج ۳، ص ۳۶۰.

این گفتگو بین آن دو در مگه واقع شد. و هر دو با هم آمدند تا در مقابل حجرالأسود قرار گرفتند؛ و در این حال حضرت سجاد فرمودند: «ای عمو بهسوی خدا تضرع و ابتهال کن و از او بخواه که این سنگ را برای تو به سخن در آورد؛ و پس از آن درباره ادعایی که می‌کنی از او بپرس!»

محمد بن علی (ابن حنفیه) شروع کرد به ابتهال و تضرع به خداوند متعال در دعای خود؛ و از خدا خواست که حجرالأسود را به گفتار آورد؛ و پس از آن سنگ را مخاطب قرار داده و پرسش خود را از او کرد و سنگ جوابی نداد.

حضرت سجاد فرمودند: «ای عمو! اگر وصی و امام بودی؛ این سنگ جواب تو را می‌داد!»

محمد بن حنفیه گفت: «ای برادرزاده من! تو پرسش کن.» در این حال حضرت علی بن الحسین به آنچه می‌خواستند دعا نمودند و خدا را خواندند؛ و سپس گفتند: «به حق آن خداوندی که در تو میثاق انبیاء و اوصیاء و میثاق تمام مردم را قرار داده است، اینکه امام و وصی بعد از حسین را برای ما بازگو کنی!»

در این حال حجرالأسود چنان به جنبش در آمد که نزدیک بود از جای خود کنده شود؛ و سپس خداوند آن را به زبان عربی فصیح آشکار و روشن به سخن در آورد؛ و او گفت: «بار پروردگار! وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیهما السلام برای علی بن الحسین بن فاطمة بنت رسول الله است.»

محمد بن حنفیه از این مشاهده مراجعت کرد و می‌گفت: «علی بن الحسین علیهما السلام»^{۱،۲}

ادراک و سعه وجودی حجرالأسود

”مستحب است که وقتی انسان همه این اعمال را

تمام می‌کند، آن‌گاه در مقابل حجرالأسود بایستد.

اگر انسان می‌تواند، برود و حجر را استلام کند و

ببوسد، و این یک مطلب دیگری است و به جای خود

مستحب است. مطلبی که هست این است که

حجرالأسود سنگی است که با سنگ‌های دیگر

تفاوت دارد، فهم دارد؛ البته سنگ‌های دیگر هم فهم

دارند ولی این فهم خاص به خودش را دارد، و شعور

دارد و سعه وجودی او به یک نحوی است که تمام

افرادى که از زمان حضرت آدم و زمانی که این سنگ

از بهشت آمد، تا زمانی که قیامت برپا می‌شود به

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۷۷، به نقل از منتخب البصائر، ص ۷۹.

۲. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۴۶ - ۲۴۹. (علامه طهرانی)

زیارت او می‌آیند، همهٔ اینها را در نفس خودش می‌پذیرد و مطالب آنها را در خودش قرار می‌دهد و یادداشت می‌کند و در روز قیامت شهادت می‌دهد!^۱

مستحب است انسان در کنار حجرالأسود بایستد و اعتقادات خودش را به حجرالأسود عرضه بدارد که: «ای حجر، شاهد باش و در روز قیامت بیا و شهادت بده، من دارای این اعتقاد هستم!» انسان اعتقادات خودش را نسبت به خدا و قرآن و کعبه و ائمه علیهم السّلام و راه خود و مسیر خود بر حجرالأسود عرضه بدارد و بعد از او اعتراف بگیرد که باید بیایی و مرا با همین اعتقادات در روز قیامت و در مقام حساب و کتاب و میزان [تأیید کنی] و به این مطالبی که الآن گفتم شهادت بدهی! آن هم می‌آید شهادت می‌دهد؛ یعنی همهٔ اینها را در پروندهٔ هر شخصی به‌طور خاص نگه می‌دارد و می‌آید و به این مطلب شهادت می‌دهد!^۲ این مسئله‌ای است که همهٔ بزرگان هم این کار را انجام می‌دادند.^۳

۱. رجوع شود به تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۹.

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۳ - ۳۲۲ و ج ۱۴، ص ۲۸۷.

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

”ما هم این کار را هم کردیم، منتها خب ما بلد نبودیم بیایم چه بگوییم. حالا من چه بگویم؟ ما رفتیم گفتیم: «هرچه اولیا به تو گفتند، ما هم همان.»

ما خودمان دیدیم هر چه بزرگان، اولیا، ائمه گفتند، پای ما هم بنویس، ما هم همان را می‌گوییم دیگر.

خودمان را راحت کردیم از حساب کتاب و بیان و تفسیر عقاید، خلاصه اینها دیگر. این هست و این هم خیلی مهم است؛ و در روایت داریم که در روز قیامت حجرالاسود می‌آید در موقع حساب شهادت می‌دهد که این بنده عقاید خودش را این طور به من گفت و...»^۱

۳- ابن‌ابی‌الحدید از أبوسعید خدری روایت می‌کند:

قال: حَجَجْنَا مَعَ عُمَرَ أَوَّلَ حَجَّةٍ حَجَّهَا فِي خِلَافَتِهِ، فَلَمَّا دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ دَنَا مِنَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَتَلَهُ وَاسْتَلَمَهُ.
 فقال: ”إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَبْلَكَ وَاسْتَلَمَكَ لَمَا قَبَّلْتُكَ وَلَا اسْتَلَمْتُكَ.“
 فقال له عليٌّ عليه السلام: ”بلى يا أمير المؤمنين! إنه ليضرُّ و لِينْفَعُ؛ و لو عَلِمْتَ تَأْوِيلَ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَعَلِمْتَ أَنَّ الَّذِي أَقُولُ لَكَ كَمَا أَقُولُ.“
 قال الله تعالى:
 ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾.
 فَلَمَّا أَشْهَدَهُمْ وَاقْرَأُوا لَهُ بَآئِنَهُ الرَّبُّ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنَّهُمُ الْعَبِيدُ، كَتَبَ مِيثَاقَهُمْ فِي رَقٍّ ثُمَّ أَلْقَاهُ هَذَا الْحَجَرِ! وَ إِنَّ لَهُ لَعَيْنَيْنِ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ يَشْهَدُ بِالْمُؤَاوَاةِ، فَهُوَ أَمِينُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي هَذَا الْمَكَانِ.“
 فقال عُمَرُ: ”لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بِأَرْضٍ لَسْتُ بِهَا يَا أبا الْحَسَنِ!“^۲

۲. (آیه‌الله طهرانی)

۱. ؟؟؟

۲. بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۶۸۸، به نقل از شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۱۰۰.

«أبوسعید خُدَری گوید: ما با عُمر در اوّلین حجّی که در زمان خلافتش کرد، حجّ کردیم؛ چون عمر داخل مسجدالحرام شد، به حجرالأسود نزدیک شد و آن را بوسید و به آن دست مالید؛ و سپس گفت: «من حقّاً می‌دانم که تو یک سنگی بیش نیستی! نه نفعی از تو ساخته است و نه ضرری! و اگر من نمی‌دیدم که رسول‌الله تو را می‌بوسد و دست به تو می‌مالد؛ هر آینه من هیچ‌گاه تو را نمی‌بوسیدم و دست‌های خود را به تو نمی‌سودم!»

در این حال علی علیه السّلام فرمود: «ای امیرالمؤمنان! این سنگ هر آینه نفع می‌دهد و ضرر می‌رساند و اگر تو می‌دانستی تأویل آنچه را که من می‌گویم از کتاب خدا، هر آینه می‌دانستی که آنچه را من می‌گویم، همان‌طور است که من می‌گویم! خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿و یاد بیاور ای پیامبر آن زمانی که خداوند ذریهٔ بنی‌آدم را از پشت‌هایشان بیرون کشید و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: آری!﴾

و چون آنان را بر امر توحید گواه گرفت؛ و آنها اقرار و اعتراف کردند به آنکه خداوند پروردگار صاحب عزّت و جلالت است؛ این عهد و پیمان را بر روی پوست نازکی نوشت و به این سنگ (حجرالأسود) خورانید! آگاه باش ای عُمر که این سنگ سیاه، دو چشم دارد و یک زبان و دو لب دارد و در روز قیامت گواهی به برخوردها و آمدن‌های مردم بدین‌جا می‌کند و این سنگ امین خدای عزّ و جلّ در این مکان است.

عُمر گفت: ای ابا الحسن! خداوند مرا در جایی که تو نباشی زنده نگذارد.»

مجلسی - رضوان الله علیه - بعد از نقل این

داستان فرموده است:

این داستان را غزالی در کتاب إحياء العلوم آورده است^۱ و بخاری و مُسلم در صحیحین خود آورده‌اند ولی ذیل آن را که تنبیه امیرالمؤمنین به عُمر است نیاورده‌اند.^۲

و ابن‌تیمیّه در منهاج السنّة^۳ از جانب عُمر اعتذار جسته که این گفتار عمر به حجرالأسود که تو نفعی و ضرری نداری، براساس حقیقت نبوده؛ بلکه روی مصلحت و سیاست بوده است؛ چون کافران و مشرکانی که تازه وارد در دین اسلام شده بودند و به عبادت احجار و تعظیم و تکریم سنگ‌ها به امید نفع و از ترس پیدایش ضرر خو گرفته و الفت داشتند، بسیار بودند؛ و این کلام عمر به جهت آن بود که آن مشرکان خود را شریف و عزیز ندانند و بدین عملشان برای خود مکانی رفیع و منزلتی عالی قائل نشوند.^۴

لیکن روایت ابن‌ابی‌الحدید این اعتذار را باطل می‌کند؛ زیرا بعد از آنکه حضرت، عمر را از سرّ بوسیدن و استلام کردن مطلع کردند و تأکید کردند که این سنگ دارای بهره و زیان است، عمر جهت اعتذار خود را در این کلامش بیان نکرد؛ و نباید بگوید: «ای ابا الحسن، من زنده نباشم در زمینی که تو در آنجا نباشی!» زیرا که ظاهر این گفتار، گفتار کسی است که جاهل بوده و اعتراف به خطا کند، و تتمهٔ این روایت را حذف کرده‌اند برای آنکه از این اعتذار متمکن باشند.^۵

۴- محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش

از ابن‌ابی‌عُمیر و محمد بن اسمعیل از فضل بن شاذان

^۱ . رجوع شود به إحياء علوم الدّین، ج ۳، ص ۴۴۳.

^۲ . رجوع شود به صحیح مسلم، ج ۴، ص ۶۶ و ۶۷؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۶۰ و ۱۶۲.

^۳ . شایان ذکر است که در بحار الأنوار آمده است المنهاج که منظور المنهاج فی شرح صحیح مسلم از نووی بوده است نه منهاج السنّة از ابن‌تیمیّه. (محقق)

^۴ . المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجّاج، نووی، ج ۹، ص ۳۹۷.

^۵ . بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۶۹۰ و ۶۹۱.

از ابن‌ابی‌عمیر، و صفوان از معاویه بن عمّار از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می‌کنند که فرمود:

چون به حجرالأسود نزدیک شدی دو دست خود را بلند کن و حمد و ثنای خداوند را بجای آور و بر پیامبر که درود خدا بر او و آل او باد درود بفرست و از خداوند بخواه که از تو قبول کند، و سپس حجرالأسود را استلام کن (دست و صورت خود را به آن بمال) و آن را ببوس! و اگر نتوانستی آن را ببوسی، آن را استلام کن و با دست خود به آن بمال؛ و اگر نتوانستی آن را با دست خود استلام کنی با دست خود به آن اشاره کن و بگو:

اللَّهُمَّ أمانتي أديتها و ميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالمؤافاة. اللهم تصديقًا بكتابتك و على سنة نبيك أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمدًا عبده و رسوله، أمنت بالله و كفرت بالحبت و الطاغوت و باللات و العزى و عبادة الشيطان و عبادة كل نبي يدعو من دون الله.^۱

«بار پروردگار من! من امانت خود را سپردم و پیمان خود را استوار ساختم بهجهت‌آنکه برای من گواهی به وفای عهد و میثاق دهی؛ بار پروردگار من، من کتاب خود را تصدیق نمودم و سنت پیامبرت را پذیرا شدم. شهادت می‌دهم که خداوندی جز تو نیست! یگانه هستی و انباز نداری! و اینکه محمد بنده تو و فرستاده توست. من به خدا ایمان آوردم و به حبت و طاغوت کافر شدم و به لات و عزی و عبادت شیطان و عبادت هر شریکی سواى الله کافر شدم.»

و نیز از کلینی از عده‌ای از اصحاب از احمد بن ابی‌عبدالله از احمد بن موسی از علی بن جعفر از محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام وارد است که:

قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: استلموا الركن، فإنه يمين الله في خلقه يُصافحُ بها خلقه مُصافحة العبدِ أو الدخيل، و يشهد لمن استلمه بالمؤافاة.^۲

«رسول خدا فرمود: رکن را که حجرالأسود است استلام کنید! چون او دست خداست در بین بندگانش که با آن با مخلوقاتش مصافحه می‌کند؛ مانند مصافحه‌ای که با بنده خود و یا با پناهنده خود می‌کند و آن حَجَرِ نسبت به کسانی که او را استلام می‌کنند در روز قیامت شهادت به برخورد و ملاقات و وفای به عهد و میثاق می‌دهد.»^۳

فصل ششم، قسمت دوم

۱. الکافی، ج ۴، ص ۴۰۲ و ۴۰۳.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۲، به نقل از الکافی، ج ۴، ص ۴۰۶.

۳. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۴۹ - ۲۵۴. (علامه طهرانی)

”آب زمزم را انسان به هر نیت و برای وصول به هر مرادی بخورد به آن مراد می‌رسد؛^۲ و می‌توان

گفت خاصه او حوائج مختلفه ناس است **علی حسب**

اختلاف مقاصدهم . **قال النبی**

۱. زمزم: چاهی مشهور واقع در مسجدالحرام در فاصله ۲۱ متری شرق کعبه است. این چاه، بنابر روایات، در آغاز، چشمه‌ای بوده که به لطف خداوند برای حضرت اسماعیل جاری شده است. روایات آب زمزم را برترین آب‌های زمین و شفابخش خوانده‌اند.

این چاه در آغاز، منبع تأمین آب مکه بود و پس از آن چاه‌های دیگری در مکه و اطراف آن ایجاد شد. این آب همواره نزد مردم مکه قداست و اهمیت فراوانی داشته است. آنان مردگان خود را با آب زمزم غسل می‌دادند و خود مقید به استفاده و نوشیدن از آن بودند.

حضرت عبدالمطلب نام این چشمه را زمزم گذاشته است.

ائمّه علیهم‌السّلام نیز در مناسبت‌های مختلف انتساب خودشان را به زمزم بیان کرده‌اند و خود را به‌عنوان فرزند زمزم معرفی نموده‌اند.

ویژگی‌هایی که در روایات برای آب زمزم بیان شده است:

بهترین آب روی زمین؛ شفابخش؛ دفع‌کننده ترس و اندوه؛ عامل افزایش علم نافع و وسعت رزق و روزی؛ سفارش به هدیه بردن این آب؛ استحباب نوشیدن و پاشیدن بر بدن؛ استحباب باز کردن کام کودک با آن.* (محقق)

* رجوع شود به: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۱؛ أخبار مکه، ازرقی، ج ۲، ص ۳۹ - ۶۹؛ أخبار مکه، فاکهی، ج ۲، ص ۲۴ - ۷۹؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السّلام، ج ۱، ص ۲۱۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۴۵ - ۲۴۷ و ۴۷۲ - ۴۷۴ و ج ۲۵، ص ۲۶۰ و ۲۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۸.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۳۸۷:

«عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: **قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَاءُ زَمَزَمَ دَوَاءٌ مِمَّا شَرِبَ لَهُ.**»

من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۰۸:

«قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **مَاءُ زَمَزَمَ شِفَاءٌ لِمَا شَرِبَ لَهُ.**»

۳. الروضة البهيّة، ج ۱، ص ۲۰۳:

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَاءُ زَمَزَمَ لِمَا شُرِبَ لَهُ»^۱،^۲

استجاب دعا در هنگام شرب آب زمزم

”یادم هست در خدمت مرحوم والد
- رضوان الله عليه - مکه و حج مشرف بودیم؛ اولین
باری که لیوان گرفتیم و آب زمزم را می خواستیم
بنوشیم، قبل از انجام طواف، هیچ وقت یادم نمی رود
- سنم حدود هفده سال بود و هنوز هفده سالم تمام
هم نشده بود - ایشان فرمودند: «هنگام شرب آب
زمزم هر دعایی را که بکنید، خدا مستجاب می کند!»
و بعد ما رو کردیم به آقا، یکی از دوستان رو کرد به
آقا و گفت: «چه دعا کنیم؟» ایشان فرمودند: «اللَّهُمَّ
زِدْنِي عِلْمًا؛ علم ما را زیاد کن!» این دعا، دعایی
است که اگر خدا مستجاب کند، دیگر همه چیز برای

«فَقَدَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَاءُ زَمَزَمَ لِمَا شُرِبَ لَهُ.»
فَيَنْبَغِي شُرْبُهُ لِلْمُهَمَّاتِ الدِّيْنِيَّةِ وَالدُّنْيَوِيَّةِ؛ فَقَدْ فَعَلَهُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَعْظَمِ
لِمَطَالِبِ مُهَمَّةٍ فَنَالَوْهَا وَ أَهْمَهَا طَلَبُ رِضَا اللَّهِ وَ الْقُرْبُ مِنْهُ وَ الزُّلْفَى
لَدَيْهِ.»

۱. طب الأئمة عليهم السلام، ص ۵۲. ترجمه:

«آب زمزم به هر نیت و حاجتی نوشیده شود، آن حاجت برآورده می شود.»
(محقق)

۲. مطلع انوار، ج ۷، ص ۱۱۵. (علامه طهرانی)

انسان تمام است. خیلی عجیب است!^۱

”مرحوم آقا فرمودند:

هرچه بیشتر آب زمزم بخورید بیشتر از آن برکات و نصیب حضرت ابراهیم و اسماعیل سلام الله علیهما نصیبتان می‌شود.^۲

”ایشان به ما خیلی توصیه می‌کردند که وقتی که

وارد مسجدالحرام می‌شوید خیلی آب زمزم بخورید

و به خودتان و به سرتان بریزید و خلاصه خیلی

خودتان را به این آب زمزم متبرک کنید. و در روایات

هم داریم که وقتی انسان آب زمزم را می‌خواهد

استفاده کند و تبرک بجوید، باید دعا کند و دعا کند

به هرچه از خدا می‌خواهد، خداوند عطا می‌کند.^۳

آب زمزم بسیار آب عجیبی است! آبی است که

به واسطه بروز و ظهور لطف و عنایت خاص

پروردگار متعال در تجلیات توحیدیّه در آن زمان

به وجود آمده، همین جوشیدن آب زمزم است. لذا

رسول خدا هم خیلی می‌خوردند و هر کسی که از

مکه می‌آمد، حضرت از او طلب می‌کردند: «برای ما

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۵. (آیه الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۱۳. (آیه الله طهرانی)

۳. رجوع شود به المحاسن، ج ۲، ص ۵۷۴؛ الکافی، ج ۴، ص ۴۳۰.

آب زمزم آورده‌ای یا نیاورده‌ای؟» و او هم آب زمزم می‌داد و پیغمبر می‌خوردند و می‌فرمودند: «هرچه دعا کنید خداوند برای این مستجاب می‌کند.»^۱ خب خداوند راه‌هایی قرار داده است دیگر.

از ایشان سؤال کردیم که [موقع خوردن آب زمزم] چه دعای جامعی بکنیم که دیگر هر وقت آب زمزم می‌خوریم آن دعا را کنیم؟ ایشان فرمودند:

از خدا بخواهید همان دعایی را که رسول خدا هنگام استفاده و شرب ماء زمزم می‌کرد،^۲ همان دعا را خدا برای شما انجام بدهد!

این عبارت، خیلی عبارت عجیبی است! این دیگر یعنی بالاترین دعا! لذا ما دیگر از آن دفعه، هر دفعه می‌رویم، تا آب زمزم می‌خوریم می‌گوییم: خدایا، ما این را به همان نیتی می‌خوریم که رسول خدا خورد! خیالمان را راحت می‌کنیم؛ دیگر حالا

۱. رجوع شود به المحاسن، ج ۲، ص ۵۷۳ و ۵۷۴.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۴۳۰:

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: "..." إِنَّ قَدَرْتَ أَنْ تَشْرَبَ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى الصَّغَا فَاغْلُظْ وَ تَقُولُ حِينَ تَشْرَبُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عَلِمًا نَافِعًا وَ رِزْقًا وَاسِعًا وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سَقَمٍ. قَالَ: وَ بَلَّغْنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ حِينَ نَظَرَ إِلَى زَمْزَمَ: لَوْلَا أَنِّي أَشَقُّ عَلَى أُمَّتِي لِأَخَذْتُ مِنْهُ ذُنُوبًا أَوْ ذُنُوبِينَ." ... عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا فَرَّغَ الرَّجُلُ مِنْ طَوَافِهِ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ فَلْيَاتِ زَمْزَمَ وَ لِيَسْتَقِ مِنْهُ ذُنُوبًا أَوْ ذُنُوبِينَ وَ لِيَشْرَبَ مِنْهُ وَ لِيَصُبَّ عَلَى رَأْسِهِ وَ ظَهْرِهِ وَ بَطْنِهِ وَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عَلِمًا نَافِعًا وَ رِزْقًا وَاسِعًا وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سَقَمٍ ثُمَّ يَعُودُ إِلَى الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ.»

این طور بشود، آن طور بشود، خدایا این را بده، خدایا
 آن را بگیر، خدا بگیر و ببند و...! خلاصه دیگر
 خودمان را از همه اینها راحت می کنیم و می گوئیم:
 خدایا، همان نیتی را که پیغمبر کرده است ما هم
 همان نیت را می کنیم. حالا هرچه دعا کرده است؛ ما
 که نمی دانیم.^۱

احرام^۲

”حَرَم، حَرَام، حَرِيم، حُرْمَت، همه اینها یک ریشه
 دارد و ریشه آن عبارت است از: مقام غیرت و عزت

۱. جلوه های معرفت، ص ۳۷۶. (آیه الله طهرانی)

۲. مطلع انوار، ج ۷، ص ۱۱۰:

«در کتاب دلیل الناسک، که متن آن از مرحوم نائینی و تعلیقه آن از مرحوم
 حکیم است، در صفحه ۴۹ که راجع به لباس مُحْرَم است، ماین گوید:
 ثُمَّ يَلْبَسُ ثَوْبِي الْإِحْرَامِ، يَجْعَلُ أَحَدَهُمَا إِزَارًا وَالْآخَرَ رِدَاءً.
 و معلق در کلمه رداء گوید:

عَنْ بَعْضِ التَّعْبِيرِ بِالتَّرْدِي، وَ عَنِ آخِرِ التَّعْبِيرِ بِالتَّوَشُّحِ، وَ عَنِ ثَالِثِ
 التَّخْيِيرِ بَيْنَهُمَا، وَ النَّصُوصِ غَيْرِ ظَاهِرَةٍ فِي تَرْجِيحِ أَحَدِهِمَا.
 نَعَمْ، فِي الْجَوَاهِرِ: أَنَّ التَّرْدِيَّ أَوْلَى؛ لِلتَّعْبِيرِ بِالنَّصُوصِ بِالرِّدَاءِ.
 ثُمَّ قَالَ الْمُعَلَّقُ:

أَقُولُ: لَا يَبْعُدُ ظَهْوَرُ النَّصُوصِ فِي تَعْيِينِ التَّرْدِي؛ لِأَنَّ الظَّاهِرَ مِنْ لَبْسِ
 الرِّدَاءِ التَّرْدِي بِهِ، كَمَا أَنَّ الظَّاهِرَ مِنْ لَبْسِ الإِزَارِ الإِتْرَارُ بِهِ، وَ كَذَلِكَ
 فِي لَبْسِ [مِثْل] العِمَامَةِ وَ نَحْوِهَا. * - انتهى.

در أقرب الموارد در ماده و شح آورده است که:

وَ عَنِ الأَزْهَرِيِّ: تَوَشَّحَ بِثَوْبِهِ: أَدْخَلَهُ تَحْتَ إِبْطِهِ الأَيْمَنِ وَ أَلْقَاهُ عَلَى مَنْكِبِهِ
 الأَيْسَرِ، كَمَا يَفْعَلُ المُحْرِمُ. ** وَ تَرْدَى وَ ارْتَدَى: أَي لَبَسَ الرِّدَاءَ. ***»

* دلیل الناسک، ص ۸۸ و ۸۹.

** أقرب الموارد، ج ۵، ص ۷۷۱.

*** رجوع شود به الصَّحاح، جوهری، ج ۶، ص ۲۳۵۵؛ لسان العرب، ج

۱۴، ص ۳۱۷.

و عظمت و کبریائیّت شخص؛ حالا چه پروردگار و چه غیر پروردگار.

مقام عزّت و غیرت و کبریائیّت پروردگار را که اجازه ورود به آن فضا برای کسی داده نمی‌شود، به آن حریم می‌گویند. حریم یعنی حدّ فاصل بین دو فضا، چه فضای مجازی و چه فضای حقیقی؛ در هر دوی اینها حریم صدق می‌کند. پس بنابراین وقتی که می‌گویند که حریم این منزل از اینجا است، یعنی آن مقام غیرت و آن عزّت صاحب ملک اجازه ورود را به آن شخص غیر نمی‌دهد و او را در کنار این موقف متوقف می‌کند؛ این را می‌گویند: حریم. اگر حریم نداشته باشد به معنای این است که باز است، مسئله باز است و لزومی در این استنکاف لزومی مشاهده نمی‌شود. اگر فرض کنید که این زمین، زمین عادی است، حالا اگر این زمین را آمد زراعت کرد، برای حفظ این زراعت حریم قرار می‌دهد و دورش را برمی‌دارد سیم می‌کشد و دیوار می‌کشد؛ اگر آمد این زمین را تبدیل به حدیقه و باغ کرد، مسئله بالاتر می‌شود؛ اگر آمد این زمین را تبدیل به ملک و خانه

کرد، خب در اینجا مسئله خب دیگر خیلی مهم‌تر می‌شود و آن غیرت در اینجا تجلی و طلوع بیشتری پیدا می‌کند و عزت در اینجا نمایش بیشتری از خود ابراز می‌کند؛ هرچه که آن مسئله غیرت با آن منافات داشته باشد آن فرد مالک و صاحب غیرت در آنجا حریم قرار می‌دهد و دیگران را از ورود به آن فضا منع می‌کند.

این مطالبی که عرض می‌کنم در موقعی که انسان می‌خواهد تکبیرة الإحرام ببندد، آنجا خیلی به‌درد می‌خورد؛ و همین‌طور در وقتی که می‌خواهد این لبیک یا نیت برای احرام را بکند، در آنجا این مسئله می‌آید که این احرام یعنی چه؟ یعنی شما وارد در حرم شدید، نه‌اینکه در بیرون حرم ایستادید! نه، تکبیری است که شما را به‌واسطه تکلیف وارد در حرم کرده است. حریم صاحب غیرتی که تا به حال اجازه ورود نداده بود و وقت اذان ظهر این اجازه صادر می‌شود؛ تا به حال اجازه را نداده است.

ما بینیم که تفاوت در فهم ما از کجاست تا به کجا؟ ما وقتی که نماز ظهر خوانده می‌شود، مصیبت می‌گیریم و بر سر می‌زنیم که ای وای، تکلیف آمد و

حالا بیا بلندشو نماز بخوان! هی ولش می کنیم، ولش می کنیم، صبر می کنیم، ده دقیقه به غروب هر دو را الّا کنگی تمام می کنیم. این زوال شمس را برای خودمان به عنوان نزول مصیبت تلقی می کنیم!

درحالتی که زوال شمس إعلان احرام است؛ اینکه می گویند: «**أرحنى يا بلال**»^۱ به خاطر همین است! این مقام عزّت و مقام کبریائیّت حقّ اجازه ورود تا حالا را نداده بود، می گفت: نمی توانی نماز بخوانی! بله، نماز مستحب می خواهی بخوانی بلند شو برو بخوان، ولی نماز خاص و نماز مخصوص را شما نمی توانی بخوانی! الآن این اجازه داده شده است که بتوانی شما داخل شوی.

لذا است که بزرگان برای ایتیان به صلوات انتظار می کشند؛ به خاطر اینکه پشت در ایستاده اند و اجازه ورود ندارد و همین طور پیغمبر چشمش را به آسمان [دوخته است]؛ حدیث داریم:

وَ عَيْنُهُ تَدُورُ وَ كَانَ يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ فِي وَقْتِ الزَّوَالِ!^۲

۱. علل الدارقطنی، ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، با قدری اختلاف.

۲. مفتاح الفلاح، ص ۱۸۲:

«رُوي أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ كَانَ يَنْتَظِرُ دُخُولَ وَقْتِ الصَّلَاةِ وَ يَقُولُ: **أرحنا يا بلال**.»

اینکه حضرت همین طور هی منتظر است، منتظر چیست؟ خب صبر کند ببیند، وقتی که اذان گفتند بلند شود نماز بخواند، این انتظار چیست؟ این انتظار، پشتِ خطِ ایستادن است، انتظار توقّف برای وارد شدن در حرم است!^۱

”البته احرام مراتبی دارد دیگر. در احرام هر شخصی خودش را وارد در این حریم می کند، ولی تا چه قدر از برکات آن حریم بهره مند می شود؟ آن دیگر به میزان فهم و معرفت خود او برمی گردد؛ یکی می آید در باغ را باز می کند و وارد باغ می شود، اما همان کنار در می ایستد، یکی هم تا آخر باغ می رود و همه جا را هم می گردد و به خصوصیات و کیفیات و اینها همه اشراف و اطلاع پیدا می کند و از میوه ها استفاده می کند و خلاصه، دیگر چیزی برای او باقی نمی ماند. این یک نحوه ورود است.“^۲

أسرار الصلّاة، شهید ثانی، ص ۱۰۲:

«كَانَ النَّبِيُّ يَنْتَظِرُ وَقْتَ الصَّلَاةِ وَ يَشْتَدُّ شَوْقَهُ وَ يَتَرَقَّبُ دُخُولَهُ وَ يَقُولُ لِبِلَالٍ مُؤَدِّبِهِ: **أَرْحْنَا يَا بِلَالٍ**»

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، مجلس ۱۲۰. (آیه الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۲۰. (آیه الله طهرانی)

”لذا همهٔ افراد، این مسئلهٔ احرام و ورود در حرم را دارند؛ منتها هر کسی به اندازهٔ فهم خودش؛ اگر واقع آن را هم می‌خواهید ببینید، خوب بله، آن حج واقعی کجا و آن حجی که خلق‌الله انجام می‌دهند کجا؟ آن نماز واقعی کجا؟ آن نماز بالأخره بله، ما نمی‌گوییم که مثل آنها دریا باشد!

آب دریا را اگر نتوان کشید *** هم به‌قدر تشنگی باید چشید^۱

ما به همان اندازهٔ خودمان بفهمیم و مسئله را درک کنیم و به آن عمل کنیم؛ اصلاً بفهمیم که معنای آمدن، اعلام زوال چیست؟! این معنا، معنای اجازهٔ ورود در حرم است.^۲

استحباب غسل قبل از احرام

”قبل از احرام غسل کردن مستحب است.^۳ و هم‌چنین مستحب است که انسان از قبل از رسیدن به مکه غسل کند و تا وقتی که خانه‌های مکه پیدا

۱. امثال و حکم، دهخدا، ج ۱، ص ۸، منسوب به مولانا.

مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر ششم، ص ۹۲۷:

آب جیحون را اگر نتوان کشید *** هم ز قدر تشنگی نتوان برید

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۲۰. (آیه‌الله طهرانی)

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۲۴ - ۳۲۷.

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۰۸.

می شود تلبیه بگوید.^۱ و همین طور خوب است انسان قبل از احرام حج هم غسل کند و احرام را در مکه انجام بدهد.^{۲، ۳، ۴}

”مستحب است احرام بعد از یک نماز واجب انجام شود؛ اگر بعد از نماز واجب نیست، مستحب است که انسان دو رکعت نماز بخواند.^{۵، ۶}“

”ذکر «لا اله الا الله» و «الله اکبر» در موقع احرام

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۸۸ - ۳۹۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۰۸.

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱، آیه الله طهرانی:

«سؤال: آیا می شود با غسل قبل از احرام طواف

کرد یا وضو لازم است؟

جواب: تمام غسل های مستحب - هر غسلی باشد - احتیاج به وضو ندارند! * غسل قبل از احرام هم از همین قاعده مستثنی نیست و با همان غسل می توانید نماز بخوانید. چون در موقع احرام، دو رکعت نماز - در مسجد شجره برای افرادی که مدینه جلو هستند، و یا از مسجد تنعیم و یا در مسجد جُحفه برای افرادی که زودتر به مکه می روند - مستحب است؛ ** [لذا] با همان غسل می شود نماز خواند، طواف کرد و سایر اعمال را هم انجام داد و حتی بعد از احرام هم غسل هایی هست که آن هم همین طور است.»

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۲۴۴ - ۲۴۶.

** وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۴۴ - ۳۴۷.

۴. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه الله طهرانی)

۵. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۴۴ و ۳۴۵.

۶. سایت مکتب وحی، درس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۱۸. (آیه الله طهرانی)

تا اینکه انسان اعمال را انجام بدهد، خیلی مهم است. یک اذکاری هم هست که در همین «آداب الحرمین» من دیدم نوشتند، آنها هم صحیح است. آن اذکار را هم گفتن، آنها هم خوب است.^۱

”وارد شدن [به] مسجدالحرام غسل دارد. قبل از اینکه به اعمال پردازید، غسل کنید و با غسل به مسجدالحرام بروید. خود آن غسل هم بی نیاز از وضو هست، انسان را بی نیاز از وضو می کند.“^۲

اهمیت غسل توبه در هنگام غسل احرام

”مرحوم آقا می فرمودند:

وقتی که غسل احرام می کنی حتماً غسل توبه یادت نرود.^۳

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیه الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیه الله طهرانی)

۳. دستور غسل توبه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذیل اعمال ماه ذی القعدة در الإقبال، ج ۲، ص ۲۰ آمده که ترجمه آن از مفاتیح الجنان، ص ۲۴۷ چنین است:

«کیفیت آن چنان است که در روز یکشنبه غسل کند و وضو بگیرد و چهار رکعت نماز گزارد، در هر رکعت حمد یک مرتبه و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ سه مرتبه و مَعُوذَتَیْنِ یک مرتبه، پس استغفار کند هفتاد مرتبه و ختم کند استغفار را به لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. پس بگوید:

يَا عَزِيزُ يَا غَفَّارُ، اِغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَ ذُنُوبَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ.

فقیر گوید: ظاهر، آن است که این استغفار مذکور و دعای بعد را، بعد از نماز باید بجا آورد.»*

* لازم به ذکر است که در پایان روایت، آثار و برکاتی برای این نماز ذکر

حالا نگوید: «من گناه نکرده‌ام!» نه آقا، هر ساعتان داریم گناه می‌کنیم، هر ساعتان و هر دقیقه‌مان داریم گناه می‌کنیم، همه‌اش داریم گناه می‌کنیم!

توبه هم خب مراتبی دارد دیگر، آن توبه‌ای که اولیا می‌کنند با آن توبه‌ای که ما می‌کنیم [خیلی تفاوت دارد]! ما خیال می‌کنیم توبه فقط برای از دیوار بالا رفتن است، این می‌شود توبه! توبه فقط مال ملت را بالا کشیدن است، فقط از آن توبه هست! نه آقا، توبه از خیالات، تفکرات، تصوّرات، همه اینها توبه دارد؛ سوء ظنّها نسبت به مردم، نسبت به رفیق، همه اینها گناه است و همه اینها انسان را نگه می‌دارد. فقط دزدی و ربا و سرقت و زنا و اینها [توبه ندارد]؛ که اینها گناهانی است که مربوط به عامه و خب ظاهر است. گناهان باطنی است که باید از آنها توبه کرد! و اینکه می‌فرمودند: «باید غسل توبه بکنیم» غسل توبه از اینهاست؛ غسل توبه از توهماتمان است! در موقع احرام، غسل توبه از تصوّراتمان است! غسل توبه از

شده است و هم‌چنین این دستور توبه را مخصوص به ماه ذی‌القعدة ندانسته است بلکه در سایر ایّام و ماه‌ها نیز نافذ است. (محقق)

ابتعادمان از حق است! غسل توبه از کناره‌گیری از حق است! غسل توبه از سوء ظن‌ها و از آن ذهنیاتی است که حرکت ما را به سوی تجرّد کُند و متوقّف می‌کند! از آنها باید توبه کرد.^۱”

”وارد شدن [به] مسجدالحرام غسل دارد. قبل از اینکه به اعمال پردازید، غسل کنید و با غسل به مسجدالحرام بروید. خود آن غسل هم بی‌نیاز از وضو هست، انسان را بی‌نیاز از وضو می‌کند.“^۲

حقیقت معنای احرام

”احرام یعنی نیّت ورود در فضای خاصّ احرام که آن فضای خاصّ اقتضا می‌کند که شخص از خودیّت بیرون بیاید و آثار عبودیّت را داشته باشد و هیچ ظهوری از مظاهر کثرت و تعلق را با خود نداشته

۱. جهت اطلاع بر مراتب گناه و مراتب توبه، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۶۰ - ۱۶۴.

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - واجب مطلق و مشروط، جلسه ۳۸. (آیة الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیة الله طهرانی)

”[احرام برای این است که] چون انسان

می‌خواهد به‌سوی حرم خدا حرکت و پرواز نماید و

باید از گناهان و تعلّقات به کثرات خارج شود؛

سر زده داخل مشو می‌کده حمّام نیست!“۳

”انسان وقتی وارد در احرام می‌شود، باید خودش

را وارد در بهشت ببیند، که از همه اعتبارات بیرون

آمده است، از همه تعلّقات خارج شده است: تعلق

به مال، تعلق به زن؛ نباید به زن نگاه کنی، صحبت

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۱۸، آیه‌الله طهرانی:

«در روایت دیگری که از مرحوم صدوق است از سلیمان بن جعفر داریم:

محمّد بن علی بن الحُسین بإسناده عن أبي الحُسین الأَسَدِيِّ عن سهل بن زياد عن جعفر بن عثمان الدارمي عن سليمان بن جعفر، قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن التلبية وعلتها، فقال: إن الناس إذا أحرموا ناداهم الله تعالى يُكْرَهُ، فقال: يا عبادي و إمامي، لأحرمنكم على النار كما أحرمتم لي. فقولهم: لبيك اللهم لبيك، إجابة لله عزّ وجلّ على ندائه لهم.*

این احرامی که او می‌بندد، همان ورود در فضایی است که به‌واسطه آن، نار بر او حرام می‌شود؛ احرام در اینجا به پوشیدن لباس یا ترکیبی از لباس و تلبیه و همین‌طور نیت بر تروک و انجام اینها نیست.»

* وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۷۵، به نقل از من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۱۶. (آیه‌الله طهرانی)

۳. غزلی است از احمد قندی چالشتری که با این بیت شروع می‌شود:

سر زده وارد مشو می‌کده حمّام نیست *** این سخن پیر ماست گفته هر خام نیست

۴. سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ، احکام، حج، کد رهگیری ۱۱۵۰. (آیه‌الله طهرانی)

نباید بکنی، صحبت باید عادی باشد، تعلق به مال
نباید داشته باشی، تعلق به جاه، تعلق به زینت،
ساعت جالب و جاذب اگر به دست است ساعت
هم باید خارج کنی، انگشتر اگر انگشتری است که
جلب توجه می کند باید آن انگشتر را خارج کنی، اگر
عمامه به سر داری عمامه را باید کنار بگذاری، قبا و
عبا را باید بیندازی؛^۱ دوتا حوله، دوتا لباس سفید،
دوتا پیراهن، دوتا چلووار، حوله هم تازه زیادی است،
دوتا چلووار باید یکی بیندازی روی دوشت، یکی هم
به کمرت و باید مثل سایر افراد یک شکل، یک لباس،
فقط و فقط در حال عبودیت باشی. اگر مسائل دینی
و فلان و این حیا و این چیزها نبود، خدا می گفت آن
دوتا را هم دریاورید و مثل آدم و حوا همان طوری
بیاید، ولی دیگر آن را نمی شود کاری کرد.^۲

”معنای اینکه [انسان] دارد با دو تا پیراهن با دو تا
لباس و با دو تا حوله این کار را انجام می دهد، این
است که باید در اینجا خودش را از هر تعلقی در دنیا

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۸۶ - ۴۹۱ و ۵۰۵ - ۵۰۷.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۶، جلسه ۱۷.
(آیه الله طهرانی)

آزاد کند! در ایران هرچه بود، بود و تمام شد! آن
ایران بود؛ بیا و برو و سلام و صلوات و بالا و پایین
کردن و بفرمایید و بنشینید و بالا و تعظیم و تکریم و
تجارت و کسب و شریک و احترام و شخصیت، تمام
شد! وقتی که شما سوار طیاره می شوید، دیگر باید
همه را کنار بگذارید، فقط خودتان را با آن دو تا
حوله فرض کنید که با آن دو تا حوله می خواهید
سوار هواپیما بشوید! دیگر نه کسی به شما سلام
می کند، نه به شما احترام می کند؛ آیا در آنجا جلوی
انسان تعظیم می کنند؟ نه، این طور نیست.

اگر ما اینجا در خیابان یا جلسه‌ای با عمامه باشیم،
بلند می شوند و می نشینند و چه می کنند! ما آنجا در
عرفات از جلوی بعضی از دوستان رد می شدیم و ما
را نمی شناختند! خیلی آرام و کاری هم نمی کردیم
که متوجه بشوند، سعی می کردیم به حال خودشان
باشند؛ چرا؟ چون مثل بقیّه هستیم، نه عمامه‌ای داریم
و نه...! البته ما حوله نمی انداختیم، همین پارچه
سفید داشتیم، دو تا داشتیم؛ دیگر با این همه دو
میلیون جمعیت هیچ تفاوتی نداریم! و لذّت آن هم
همین است؛ آنجا اگر بیایند و سلام کنند، دیگر فایده

و خاصیت آن از بین می‌رود و آن‌هم می‌شود همین‌جا! آن‌هم می‌شود اعتبارات همین‌جا! آن‌هم می‌شود گرفتاری‌ها و بدبختی‌هایی که خودمان را در این منجلاب فرو کرده‌ایم و در نمی‌آییم! شد همین‌جا! باید آنجا کسی آدم را نشناسد، باید انسان ناشناس باشد، باید انسان در آنجا به حال خودش باشد؛ آمدن و نشستن و گعده کردن و افراد را به دور خود جمع کردن و برای آقا حریم درست کردن و ایشان با افراد بیایند و در یک گوشه از عرفات [اجتماع] کنند، همهٔ اینها شیطان است! شیطان در عرفات هم می‌آید، بله! می‌آید؛ حالا خدمتتان عرض می‌کنم؛ در منا هم می‌آید، در عرفات هم می‌آید، شیطان همه‌جا می‌آید! منتها آن موقع زور شیطان به عبا و عمامه و کراوات - البته کراوات که حرام است -^۱ و غیر حرام: کت و شلوار و... نمی‌رسد، با حولهٔ احرام می‌آید، با لباس کتان و از این چیزها

۱. جهت اطلاع از بعضی از ادلّه حرمت استفاده از کراوات، رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۵۳۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۰؛ المحاسن، ج ۲، ص ۴۱۰؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۵۱۳؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۹۸؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳؛ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۷۱ و ۵۰۶؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۶۵.

می آید، با دعای بعد از ظهر روز عرفه می آید، با اذکار می آید. شیطان خیلی دم و دستگاه دارد، خیلی پرونده‌ها دارد که هنوز یکی از آنها را برای ما باز نکرده است! ما در پروندهٔ اول او بار زمین می گذاریم؛ پرونده‌ها را هنوز باز نکرده است. قشنگ به آنجا می آید. در عرفات که نشسته‌ای برو تنها یک گوشه بگیر و بنشین، یعنی چه دور خودت افراد را جمع کرده‌ای؟ این بیچاره‌ها را برای چه معطل خودت کرده‌ای؟ افراد را رها کن بگذار بروند به خدایشان برسند، بگذار بروند به کارشان برسند؛ چرا دور خودت جمع می کنی؟ چرا دور نفست جمع می کنی؟ چرا دور شخصیت جمع می کنی؟ تو شخصیت خودت را از آنجا به اینجا آورده‌ای و دست برنداشته‌ای؛ اینها را هم گرفتار کرده‌ای و اینها را هم نمی گذاری به آن نور برسند! آنها را هم نمی گذاری به این چیز برسند. درست؟! خیلی مسئله، مسئله مشکلی است!^۱

”وقتی که شخص محرم، می گوید: «لَبَّيْكَ» خود

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

^۳. (آیه الله طهرانی)

را در یک فضای خاص می‌برد، احرام یعنی ورود در حرم پروردگار.^۱

«این که الآن دارد می‌گوید: «لَبَّيْكَ» یعنی خود را در آن حرم قرار می‌دهد و در آن حالت خاص بی‌تعلقی قرار می‌دهد. لذا در مورد صائم نداریم که صائم دوتا لباس احرام بپوشد، چون این کیفیت حالت روحانیت تفاوت می‌کند. در مورد مصلی نداریم که مصلی دوتا لباس احرام بپوشد، اما در مورد مُحْرِم داریم؛ یعنی در حالت قطع از همه تعلقات، قطع از همه تعلقات حتی آنچه تعلقات مفید و ارزشمند هست، از آن تعلقات باید بیرون بیایی و از آن تعلقات باید خارج شوی. عطر زدن تعلق است. رسول خدا یک‌سوم مصارف خودش را صرف عطر و عود و این مسائل می‌کرد^۲ ولی همین رسول خدا در موقع احرام عطر نباید بزند و اگر بزند

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۱۴. (آیه‌الله طهرانی)

۲. الکافی، ج ۶، ص ۵۱۲:

«عَنْ إِسْحَاقَ الطَّوِيلِ الْعَطَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُنْفِقُ فِي الطِّيبِ أَكْثَرَ مِمَّا يُنْفِقُ فِي الطَّعَامِ.»

باید کفاره بدهد.^۱ چرا؟ چون آنجا باید در عدم تعلق بی‌رنگی وارد شد.

چون‌که بی‌رنگی اسیر رنگ شد *** موسی با موسی در جنگ شد^۲

منظور از موسی با موسی، یعنی عالم کثرات. در آنجا باید احرام بی‌رنگی را بست! شما ببینید نوع آن حضور در اینجا با حضور در نماز تفاوت کرد. حضور در نماز حالت بی‌رنگی ندارد، یک فضای دیگری دارد. حضور در صوم حالت بی‌رنگی و بی‌تعلقی را ندارد، یک فضای دیگری برای خودش دارد. اینجا آن حضور بی‌تعلقی که در حرم پروردگار است و عریاناً اگر حالا فرض بکنید که مسئله‌ای نبود، خدا می‌گفت: آن دوتا را هم بردارید! ولیکن بالأخره این را دیگر نمی‌شود. این یکی را فاکتور گرفته و **إِلَّا** می‌گفت: اصل قضیه، ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ آلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً﴾^۳ همان‌طوری! البته آنها هم که این کار را می‌کردند روی حساب می‌کردند، آنها

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۴۲ - ۴۴۶.

۲. مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۱۱۱.

۳. سوره انفال (۸) آیه ۳۵. امام شناسی، ج ۸، ص ۳۰، تعلیقه ۱:

«و نیست نماز ایشان در بیت الحرام مگر صغیر کشیدن و کف زدن.»

می خواستند لباسی را که با آن گناه کرده‌اند آن لباس نباشد،^۱ یعنی گرچه غلط بود ولی تفکر آنها این طور بود.^۲

حال احرام این احرام است، یعنی ورود در حرم خدا که آن حرم هیچ رنگ و تعلقی ندارد؛ عالم عماء است، عالم وحدت است، عالم هو هویت است، عالم **لا اسم و لا رسم و لا کیف و لا کم** است، عالم عدم و هیچ گونه تعلقات - چه تعلقات ممدوحه چه تعلقات غیر ممدوحه - است.

این حالت را اگر شخص **مُحَرَّم** در هنگام لبیک به نظر بیاورد که من وارد در عالم بی‌رنگی و عالم بی‌تعلقی شدم و این حالت را تا آخر حفظ کند، نه اینکه بلند شود و بیاید و سر جای نماز با آن حرفش

۱. رجوع شود به أخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۱۸۲؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۶، ص ۳۵۷.
۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، جلسه ۲۵، آیه‌الله طهرانی:

«نمازشان عریان دور کعبه گشتن بود* ولی فلسفه آن همین بود که می گفتند ما باید از همه تعینات بیرون بیاییم، از همه تعلقات بیرون بیاییم و چیزی نداشته باشیم، حجابی بین خود و بین خدا نباید قرار بدهیم. تفکر، تفکر صحیح است ولی مصداق غلط است.»

* رجوع شود به أخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۱۷۷ - ۱۷۹؛ السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰۲ و ج ۲، ص ۱۰۳.

شود یا اینکه در اینجا نشستن و یا در آنجا نشستن حرفش شود و یا برای سوار اتوبوس شدن و این صندلی و آن صندلی نشستن حرفش شود و یا اینکه مثل آخوندهای کاروان که می‌گویند: «اینجا را هم عکس بردارید و آنهایی که دستگاه فیلم‌برداری دارند، فیلم‌بردای کنند، مواظب باشید، از اینجا بگیرید، فوت نکنید، این عکس‌ها را داشته باشید!!»

وای وای وای! درست؟! پیغمبر هم با خودش فیلم و دوربین عکاسی داشت؟! هان؟! و دوربین عکاسی با خودش می‌آورد؟! امام صادق با خودش دوربین عکاسی می‌آورد؟! هان؟! بله، ما کجایم آنها کجا! این حالت بی‌تعلقی که شخص در هنگام لبیک وارد کرد، خودش را در آن حریم عماء که **لا بیاض و لا سواد** - البته آن سواد به خاطر عدم بیاض است - **لا بیاض** و **أبیضیت و إصفراریت و إحماریت** و هیچ نوری، هیچ رنگی، هیچ تعلقی، هیچ طعمی، هیچ عطری، هیچ هیچ هیچ نیست! در آن فضا انسان وارد کند، آن می‌شود احرام. پس حالا فهمیدیم که یک حقیقت بسیط است ولی حقیقت بسیطه، نیت بر ترک اینها

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۱۴، آیه الله طهرانی:

«در مورد احرام این مسئله به طور صریح بیان شده است که احرام آیا یک واقعیت و حقیقتی است که دارای تلبیه، نیت، نیت امساک از محرّمات و از مبطلات احرام و لوازم و ملزومات احرام است و در این نیت، نیت عدم اقدام به آنچه را که شارع در موقع احرام آنها را بیان کرده است که عدم جواز رؤیت در مرئی و استعمال عطر و امثال ذلک و اینها باشد، و همراه با لبس ثوبین در رجال و همین طور لبس خاص در نساء، و همراه با تلبیه با الفاظ مخصوصه؛ یعنی احرام عبارت است از نیت امساک از محرّمات، محرّماتی که درباره احرام است و در غیر از احرام محلّلات هستند؛ و همین طور به تلبیه و به لباس و لباس مخصوص که همان لباس احرام است من حیث المجموع را احرام می گویند؟^۱ به طوری که اگر انسان به یکی از این اجزاء اخلال وارد کند این احرام او منعقد نمی شود. فرض کنید اگر تلبیه نگوید، احرامش اصلاً منعقد نمی شود یا اینکه فرض بکنید لبس ثوبین نداشته باشد این احرام منعقد نمی شود یا نیت ترک محرّمات را اگر نداشته باشد...؛ چون فقها در اینجا فرموده اند که احرام عبارت است از نیت که در آن نیت، نیت ترک محرّمات است؛ از این مسائل چون می خواهد محرم بشود و این امور را می خواهد ترک بکند و بعضی از این امور را باید ایتیان کند که نسبت به آن امور محرّمه نیت بر ترک داشته باشد، این می شود احرام! در اینجا دو قول است: بعضی فرموده اند که نه خیر، احرام عبارت است از همان **صِرْفُ النِّيَّةِ**، صرف نیت بر ترک محرّمات. البته مقارن با آن نیت بر ترک محرّمات این...؛^۲ البته خب این همان طور که عرض کردم روی این مسائل دوباره باز این مسئله مطرح می شود، منتها من در اینجا امروز خارج از بحث، البته خارج از بحث هم نیست در واقع جزء بحث است و لکن یک مطلب جدیدی را می خواهم خدمت رفقا عرض کنم که اصلاً به طور کلی دیدگاه فقیه باید بالاتر برود از آنچه را که ما در مسائل می بینیم که به تجزیه و تحلیل این گونه مطالب پرداختند.

نیت احرام را یک جوهر بسیط می دانند که این جوهر بسیط هویتش عبارت است از همان نیت بر ترک محرّمات و آنچه که شارع بیان کرده است؛ که فرض بکنید که جماع باشد، عطر باشد، نتف شعر باشد، نظر بر مرآت باشد، صید باشد، چه باشد و امثال ذلک؛ از این اموری که شارع اینها را حرام کرده است و در روایات هم هست. حالا به آنها هم حالا یا می پردازیم یا جایی برای پرداختن به آن مسائل ندارد. این نفس نیت بر این ترک، این حرام

است؛ پس بنابراین کسی که در موقع لبیک، احرام می‌بندد و نیت احرام می‌کند، معنای **أَحْرَمْتُ، أَى: كَفَفْتُ نَفْسِي عَنِ ارْتِكَابِ الْمَحْرَمَاتِ الْمُرْتَكِزَةِ، يَا: الْمَأْتُورَةَ فِي لِسَانِ شَارِعٍ**. پس احرام مساوی است با نیت بر ترک این مسئله و ترک این محرّماتی که شارع در اینجا گفته است.

پس من در اینجا که ترک می‌کنم، نیت می‌کنم خودم را که نظر به مرآة نکنم، نیت می‌کنم عطر استعمال نکنم، نیت می‌کنم.. نیت می‌کنم... نیت می‌کنم... نیت می‌کنم...؛ اینها عبارت است از احرامی که شخص می‌بندد. آیا معنا این است؟! یعنی آیا شارع در هنگام احرام این نیت را، یعنی نیت بر ترک؟ پس بنابراین من به شما این را می‌گویم: شما که الآن در روز سه‌شنبه، در مدرسه فیضیه نشسته‌اید، می‌توانید مُحْرَم شوید؟! چون شما می‌گویید که نیت احرام همین است دیگر! یعنی نیت بر ترک من باب مثال استعمال عطر و صید و أمثال ذلک، این است؟! پس چرا یک‌هم‌چنین مسئله‌ای در ما محقق نمی‌شود؟ چرا یک‌هم‌چنین چیزی نمی‌آید؟ و آیا شرایط زمان و مکان در این قضیه دخیل است؟ یعنی چون اینجا مسجد شجره نیست این حالت در ما به وجود نمی‌آید؟ اگر الآن به جای مدرسه فیضیه، مسجد شجره بود، خوب پس بنابراین همان که ما در مسجد شجره الآن داریم انجام می‌دهیم، همان هم الآن پس باید برای ما محقق شود دیگر! الآن هم ما در اینجا نیت بر ترک عطر و نظر بر مرآت و اینها بکنیم، پس ما الآن محرم شدیم؟! این چیست قضیه؟ این چه مسئله‌ای در اینجا لنگ می‌زند؟! این چه نکته‌ای در اینجا هست که به این نکته توجه نشده است؟! یعنی چون در اینجا مسجد شجره...؛ حالا اگر در مسجد شجره باشیم و ما نیت کنیم بر اینکه نگاه نکنیم، فرض کنید شما در مدینه هستید، یک روز به مسجد شجره می‌روید و در مسجد شجره می‌گویید که نیت می‌کنید که نظر به مرآت نکنم، خوب شما محرم شده‌اید؟! آنهایی که می‌گویند احرام عبارت است از امر مرگب^۳ آنها که خیلی کارشان زار است، یعنی اگر شخصی، مثلاً ما همین الآن اینجا نشستیم، دو تا حوله، یکی به کمر و یکی به دوش بیندازد و بعد از نیت، لبیک هم می‌گویم: **«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لِاشْرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ»**، لبیک گفتن لبیک است! دیگر چه فرق می‌کند؟ چه آنجا بگویید و چه اینجا بگویید! هر دو لبیک است، هر دو یک مسئله است، تفاوتی در اینجا ندارد.

چرا شما حالت احرام را در اینجا حس نمی‌کنید درحالتی که اجزاء احرام محقق شده است؟ یا اینکه بنابر رأی این افراد آن نیت احرام که همان بسیط است و نیت بر ترک است، آن انجام شده است. الآن من نیت بر ترک محرّمات احرام می‌کنم، پس بنابراین باید محرم شوم! چرا پس مسئله این طور نیست؟ آن واقعیت احرام چرا انجام نمی‌شود و چرا ما در خود تحوّل و دگرگونی نمی‌بینیم؟ این تحوّل و دگرگونی در خود ندیدن ناشی از چیست؟ این همان نکته‌ای است که می‌خواهم به آن اشاره کنم. چه در

احرام، چه در صوم، چه در کلّ حج و چه در صلاة که **”أَوَّلُهُ التَّكْبِيرُ وِ آخِرُهُ التَّسْلِيمُ“** است، در تمام اینها حقیقت عبادت، حقیقت بسیطه است. آن نفس عبادت، عبارت است از ورود در فضای آن جنبه ملکوتی عبادت. آن می شود آن نفس عبادت.

وقتی که شما در موقع تکبیر می گوید: **الله اکبر**، چه حالت و چه وضعیتی به خودتان در نفستان می دهید؟ این آن نکته ای است که آن مغفول است، یعنی بردن در فضای حضور عند الله و عند الرّب و المعبود، و آن حضور با این شرایط و آداب و افعال و اذکار محقق می شود. آن حضور است، خود همان حضور؛ یعنی وقتی که این حضور را مصلی در ابتدا احساس می کند آن حضور خاص، عبارت است از همان حقیقت صلاتیه. آن حقیقت صلاتیه تحقّق خارجی آن با تکبیر و تحمید و رکوع و سجود و امثال ذلک است، اما خود آن حقیقت صلاتیه دیگر نمی تواند مرکّب باشد.

پس اینکه ما در روایات داریم که: **”أَوَّلُهُ التَّكْبِيرُ وِ آخِرُهُ التَّسْلِيمُ“**^۴ آن محقّق خارجی و آن حقیقت صلاتیه است که باید در ابتدایش تکبیر باشد و بعد اینها باشد تا اینکه آن حضور با کیفیت خاص و با حمل خاص و حالت خاص، تحقّق پیدا کند؛ نه با فحش و سبّ و دشنام و حرف های لاطائلات. این جوری حمد خدا را بجای بیاور و این جور حضور را در اینجا محقّق کن، این جور عبودیت خودت را در سجود عرضه بدار، این جوری تواضع خودت را در رکوع به خدا نشان بده. اینها تمام همه ملزومات یا لوازم این حضور هستند که عبارت است از آن حقیقت بسیطه واحده غیر مرکّبه. این محقّق و این حضور، این پرداختن به لوازمات است، اما آن خود آن حقیقت صلاتیه یک حقیقت بسیطه غیر ذات الأجزاء است که جزء ندارد، آن تکبیر ندارد، بسم الله ندارد، رکوع ندارد، سجود ندارد و تشهد ندارد. چرا؟ چون آن حضور معنا ندارد که در آن حضور دیگر یک ترکّب و جزئیتی شما قائل شوید، دیگر معنا ندارد. عبارت است از آن ارتباط بین انسان و بین پروردگار، منتها در آن ارتباط خطّ و مشی قرار داده شده است که باید مصلی آن ارتباط خودش را با این خطّ و مشی [انجام بدهد]؛ نه سر خود، به جای دو رکعت بگوید: حالا حال خوشی پیدا کردم چهار رکعت بخوانم! بی خود حال خوشی پیدا کردی! به جای سه رکعت مغرب بگوید می خواهم پنج رکعت بخوانم! بی خود حال خوشی پیدا کردی! آن حضور را باید با سه رکعت این در خارج محقّق کند. ولی نفس عبادت، عبادت عبارت است از یک امر بسیط.

... همین مسئله در مورد احرام است. چرا ما اگر الآن لبیک بگوییم محرم نمی شویم؟! مگر لبیک گفتن مساوی با احرام نیست؟! اگر ما نیت کفّ نفس از محرّمات احرام کنیم، من باب مثال امروز یعنی در روز سه شنبه نیت کنیم

[احرام] ورود در فضای عدم تعلق و حریم

توحید و اُحدیّت - نه واحدیّت - است که بعد که وارد می شود، آن وقت ظهور واحدیّت یکی یکی پیش می آید که حالا اینها مال مراتب بعدی است.

توجه به جنبه بساطت در احرام نه صرف ظاهر

این حالت خاص آن می شود یک حقیقت بسیطه،

پس احرام چیست؟ احرام بسیط است و مرکب

که تمام محرّمات احرام را اِتیان نکنیم، آیا محرم هستیم؟! به احرام چه مربوط است؟! این یک طریق، برنامه و مراقبه خاصی است. که امروز ما نسبت به فرض کنید...؛ نه اتفاقاً هم خیلی بد است، در احرام عطر نباید بزنند^۵ درحالی که عطر زدن اصلاً مستحب است!^۶ خیلی هم کار بین خودی می کنید؛ نه خیر، باید عطر زد بلکه سایر مسائل مستحبّات را حتماً باید به آن پرداخت. این کی گفته؟ این حرفها چیست؟ این مسائلی که آنجا برای مُحرم، مورد خاص است.

... مسئله احرام همین است، آیا ما با انجام این کارها محرم شده ایم؟! نه! چون ما در آن فضای روحانی خاص قرار نگرفته ایم.»

(۱) جهت اطلاع از شرائط و تروک احرام، رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۱۳ - ۵۶۵.

(۲) به عنوان نمونه رجوع شود به رسائل المحقق الکرکی، ج ۲، ص ۱۵۱؛ رسائل الشّهِید الثّانی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ هفده رساله، مقدّس اردبیلی، ص ۴۲۲.

(۳) رجوع شود به مختلف الشیعة، ج ۴، ص ۴۳.

(۴) رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۹ - ۱۲ و ۴۱۵ - ۴۱۸. الکافی، ج ۳، ص ۶۹:

«عَنِ الْفَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **اِفْتِاحُ الصَّلَاةِ الْوُضُوءُ وَتَحْرِيمُهَا التَّكْبِيرُ وَتَحْلِيلُهَا التَّسْلِيمُ.**»

(۵) وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۴۲ - ۴۴۶.

(۶) رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۵۱۰ - ۵۱۲.

نیست. آن احرام یک لوازمی دارد که انسان بایستی ترک عطر و جماع کند، ترک نتف شعر بکند، نباید صید کند و أمثال ذلک از این مسائلی که هست. اینها همه لوازمش است و کاری به آن احرام ندارد. لذا اگر شما در آینه نظر استقلالی کردید اشکال ندارد و احرام باطل نیست، اما اگر نظر آلی بکنید احرام باطل می‌شود.^۱ چرا؟ چون نظر استقلالی منافاتی با این عدم تعلق ندارد، اما اگر نظر آلی کردید که خودتان را در آن ببینید این باعث می‌شود که کار حرام است و کفاره تعلق می‌گیرد؛^۲ ولی اگر خواستید یک عدد آینه بخرید و بخواهید موجش را ببیند، چه اشکال دارد؟! در اینجا نظر می‌شود نظر استقلالی. به نظر استقلالی به آینه نگاه کردن اشکال ندارد، آن‌که اشکال دارد نظر واسطی و نظر آلی است. این حالت، فضای خاصّ ورود در احدیّت - احدیّت الذات - و عدم تعلق است؛ لذا در آنجا داریم که اصلاً در فضا یا در آنجا می‌آییم و می‌گوییم که اصلاً در آنجا نباید

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۷۲.

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۷۳.

عمامه گذاشت،^۱ چرا نباید عمامه گذاشت؟ - بزرگان در مکه عمامه نمی گذاشتند، البته در مدینه می گذاشتند - چرا؟ چون فضای مکه فضای توحید است و عمامه **شأنٌ مِنْ شئونِ** انسان است و ذو شخصیت و محقق شخصیت است، لذا بزرگان عمامه نمی گذاشتند و یک عرقچین می گذاشتند در مکه، که مثل بقیّه باشند و تفاوتی نکنند. اما در مدینه نه، فرق می کند، سایر جاهایش متفاوت است.

اینجا [در مکه] تفاوت نیست و همه یکی هستند. وقتی همه در مسجدالحرام می آیند، آن معمم این می آید!! نه، در مسجدالحرام همه باید یکسان باشند، همه باید یک نواخت باشند و هرچه انسان بتواند خودش را مانند بقیّه بکند، باید انجام بدهد. حالا عمامه نگذارد ولیکن یک قبایی بپوشد همچین اطلس و یک عبایی بپوشد، آن عبا چند هزار دلار یا تومان قیمت داشته باشد یا مثلاً حالا خصوصیت چه باشد! نه، اینها همه کار عمامه را می کند. نه، یک دسداشه بپوش، بیا بابا، خودت را راحت کن، یک

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۵۰۵-۵۰۷.

چند روزی یک دشداشه و یک لباس عادی بپوش
بیا. جوراب پوشیدی، نپوشیدی هم آنجا خیلی
مسئله ایجاد نمی‌کند، یک چند روز مزه و حدت را
بچش، طوری نمی‌شود! یک چند روز مزه بی‌تعلقی
را تجربه کن. یک چند روز... هان!

من نشسته بودم دیدم یکی از این آقایان آمد، یکی
از همین آقایانی که خلاصه امروز و این زمانه جزء
بله، خیلی... دیگر حالا!!! آمد و وارد شد در
مسجدالحرام و خلاصه خیلی مایل بود که همه به او
سلام کنند و چه کنند، شیخ بود، بله، شیخی بود با دو
یا سه نفر دیگر، انگار حتماً تنهایی نمی‌شود ما بیاییم!
ما در مسجدالحرام هم دست بر نمی‌داریم از این بیا و
بروهایمان. تنهایی اگر بیایم یک چیزی می‌شود.
انگار یک چیزی... بله! نمی‌شود ما تنهایی جایی
برویم، تنها پیش خدا برویم، حتماً باید دو تا اینجا و
شش تا آنجا و ده تا عقب و این دور و بر ما و عقب
ما را داشته باشند؛ خب بله! ایشان آمد و هی از
جلوی افراد هم می‌آمد، یک نگاه هم می‌کرد: حاج
آقا سلام علیکم، مرحمت عالی زیاد! لطف عالی

فلان! عبای خیلی خوب و نازک و عمامه سفید و خیلی چیز و فلان و دیگر بعد تا آخر... و اینها هم که نشسته بودند، بیچاره‌ها ایرانی‌ها در مسجدالحرام دیگر بین این عمامه و بین کعبه هیچ تفاوتی نمی‌گذارند! گفت: طرف بین گوشت خر و گوشت گوسفند هیچ فرق نمی‌گذارد! هیچ! هر دو یکی است! چه به کعبه نگاه کنی و چه به جمال آقا نگاه کنی، برای او یکی است! اینهایی که نشسته بودند بلند شدند همه رفتند دنبال آقا! نشستند، آقا آن گوشه شروع کرد معرکه گرفتن. این است مسجدالحرام؟ هان! این است؟! ﴿سَوَاءٌ أَلْغَكِفُ فِيهِ وَأَلْبَادٍ﴾^۱ این است؟! آقا، عمامه خودت را بگذار کنار و عبایت را هم در بیاور و یک لباس بپوش که کسی نفهمد، یواش بیا و یواش برو، تنها دو دقیقه به خودت فکر کن، بیچاره بدبخت فکر کن دو دقیقه به روزگارت، دو دقیقه به کارهایت، دو دقیقه به روشت و دو دقیقه به برنامه‌ات، دو دقیقه به حرف‌هایت، اینجا هم بله؟! هان اینجا هم بله؟! اینجا هم جای این

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۵.

حرف‌هاست؟! اینها چیزهایی است که باید ما مورد توجه قرار بدهیم.

علی‌کلّ حال احرام عبارت است از یک هویت بسیطه و یک حقیقت بسیطه‌ای که نه ذات الأجزاء است و نه اینکه خود او نیت بر اقدام اجزاء و کفّ از اجزاء است، هیچ‌کدام؛ بلکه عبارت است از یک حقیقت نورانیّه خاص که انسان در حال احرام این حقیقت نورانیّه را بر خود وارد می‌کند و خود را در این حقیقت نورانیّه خاص قرار می‌دهد؛^۱ منتها برای تحقق این حقیقت نورانیّه باید از یک مسائلی انسان کفّ نفس کند و یک مسائلی را انسان ایتیان کند و آن ربطی به احرام ندارد.^۲

«آن وقت احرام می‌شود نیتی که آن نیت عبارت است از ورود در یک نسک مخصوص که این نسک،

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۱۴، آیه‌الله طهرانی:

«چرا اگر الآن ما لبیک بگوییم محرم نمی‌شویم؟! مگر لبیک گفتن مساوی با احرام نیست؟! ... چون ما در آن فضای روحانی خاص قرار نگرفته‌ایم. وقتی که شخص محرم می‌گوید: «لبیک» خود را در یک فضای خاص می‌برد، احرام یعنی ورود در حرم پروردگار.»

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۱۴. (آیه‌الله طهرانی)

آن جهت و حیثیتِ جنبهٔ ورود در حرم و در حریم
پروردگار است بدون هیچ قید و بدون هیچ میز و

بدون هیچ گونه تفاوت، که این در نماز نیست.^۱

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۲۱، آیه الله طهرانی:

«مستحب است نماز را با عمامه بخوانید و عمامه هم باید تحت الحنک داشته باشد.^۱ افرادی که بدون تحت الحنک نماز می خوانند تا عمامه شان به هم نخورد، برخلاف گفتار خودشان عمل می کنند که گفته اند باید با تحت الحنک نماز خواند:

مَنْ تَعَمَّمَ وَ لَمْ يَتَحَنَّكَ فَأَصَابَهُ دَاءٌ لَا دَوَاءَ لَهُ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ.^۲

باید به آنها گفت: خودتان در رساله گفته اید که تحت الحنک مستحب است پس چرا نمی اندازید و عمل نمی کنید؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام تحت الحنک می انداختند.

در نماز مستحب است که رداء و عبا هم باشد،^۳ عطر زدن و شانه کردن مستحب است،^۴ مسواک زدن قبل از نماز مستحب است؛^۵ همه اینها مستحبات نماز است اما شما هیچ کدام از اینها را در احرام نمی بینید. چرا نباید مستحبات نماز را آنجا بیاوریم؟!

چرا نباید در احرام و حج عمامه باشد؟! مگر عمامه مستحب نیست؟! مگر تیجان الملائکه نیست؟!^۶ چرا نباید در احرام عبا و رداء و عطر باشد؟! چرا نباید شانه کردن و مسواک زدن و امثال ذلک باشد؟! البته مسواک در صورتی اشکال دارد که موجب خون آمدن شود و الا اشکال ندارد.^۷ مگر انسان در نماز به مهمانی و ضیافة الله نمی رود؟! در حج هم همین کار را انجام می دهد، ولی عمامه که در نماز مستحب مؤکد بود اما در اینجا حرام می شود!^۸ درست در نقطه مقابل قرار می گیرد، - نه مکروه یا مباح - عبا در نماز مستحب بود اما در اینجا حرام می شود،^۹ عطر زدن مستحب مؤکد بود اما در اینجا حرام می شود و در صورت استعمال، کفاره هم دارد.^{۱۰} این چه نسکی است که به طور کلی با نماز متفاوت است؟! پس معلوم می شود که حقیقتش متفاوت است، اگر حقیقتش متفاوت نبود، این امور مستحب، تبدیل به حرام نمی شد.

(۱) عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۱۴:

«و فِي الْحَدِيثِ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **”مَنْ صَلَّى مُقْتَعِطًا فَأَصَابَهُ دَاءٌ لَا دَوَاءَ لَهُ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ“**. أَي غَيْرِ مُحْتَبِكٍ.»

هم چنین رجوع شود به من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۶۵ و ۲۶۶؛ المقنعة، ص ۱۵۰؛ وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۴۰۱ - ۴۰۳ و ۴۶۴.

(۲) الکافی، ج ۶، ص ۴۶۰.

(۳) رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۴۵۲.

(۴) رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۱۲۱ و ۱۲۲ و ج ۴، ص ۴۳۴.

”[لذا] همین طوری نیست که ما لباس را در بیاوریم و لباس احرام بپوشیم! خب خدا می گفت با همین کت و شلوار و یا با همین عبا و قبا هم می توانی مُحْرِم بشوی و منظور نیت است! نه، منظور خدا در اینجا این است که واقعاً بیرون بیاییم، واقعاً جدا بشویم، لباسمان را هم بکنیم و دور بیندازیم، این لباس به درد اینجا نمی خورد!

کیفیت احرام زنان در حج

... لذا خداوند آمده و همه تعینات را در اینجا برداشته است؛ گفته است مرد باید احرام بپوشد، اما لباس احرام زن فرق می کند؛ جمال و ارزش زن در چهره او تبلور پیدا می کند، باید این چهره نمودار

(۵) رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۱۸ - ۲۰.

(۶) الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عَلِيٍّ اللَّهْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: عَمَّمَ رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ فَسَدَلَهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَاقْصَرَهَا مِنْ خَلْفِهِ قَدْرَ أَرْبَعِ أَصَابِعَ ثُمَّ قَالَ: أَدْبِرْ فَأَدْبِرْ، ثُمَّ قَالَ: أَقْبِلْ فَأَقْبِلْ، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا تَيْجَانُ الْمَلَائِكَةِ.

... عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْعَمَامُ تَيْجَانُ الْعَرَبِ [خ.ل: الْمَلَائِكَةُ].»

(۷) رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۵۶۱ و ۵۶۲.

(۸) رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۵۰۵ - ۵۰۷.

(۹) رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۸۶ - ۴۹۱.

(۱۰) رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۴۲ - ۴۴۶.

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۲۱. (آیه الله طهرانی)

باشد و نمی‌تواند بپوشاند! بعضی از این مقدّس‌ها هستند که در آنجا می‌آیند و روی خودشان را می‌پوشانند! نه‌خیر، این غلط است و باطل است؛ باید چهره زن پیدا باشد.^۱ مرد وظیفه ندارد و حرام است نگاه کند، اما نه‌اینکه زن [روی خود را بپوشاند!] یا بعضی‌ها می‌آیند و چیزی جلوییشان می‌گذارند که آن چهره مشخص نباشد! این‌هم باطل است و این‌هم غلط است. مقدّس‌مآبی در اینجا راه ندارد، انسان باید دینی را برگزیند که او اختیار می‌کند، ما دیگر نباید کاسه داغ‌تر از آش بشویم، او می‌گوید باید چهره را نشان بدهی! مرد وظیفه ندارد نگاه کند و اگر نگاه کند کار حرام انجام داده است و آن به‌جای خود! بله، زن می‌تواند صورت خود را برگرداند و این اشکال ندارد؛ وقتی می‌بیند که [مورد] توجه مردها است یا ممکن است در جایی [مورد توجه قرار بگیرد]، می‌تواند صورت را برگرداند یا سر را پایین بیندازد. اما اینکه بخواهد بپوشاند نه‌خیر! مطلب به

^۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۹۳ - ۴۹۵ و ۵۰۵ و ج ۱۳، ص ۴۲۱.

این کیفیت نیست.^۱

”خدا وقتی که می گوید زن باید در وقت احرام صورت خود را باز نگه دارد یعنی چی؟ یعنی هم خودش، هم شوهرش غیرت را باید بگذارد کنار، این غیرت در اینجا مقابله با خواست خدا و تکلیف است نه اینکه در اینجا یک امر ممدوح و پسندیده است. امر پسندیده و ممدوح در جایی است که منطبق با خواست پروردگار باشد. در مسئله و داستان کربلا و حرکت اسرا، اسرا و ذراری رسول خدا با چهره های باز در مجالس ابن زیاد و یزید آمدند و افراد آنها را می دیدند!^۲ خب مسئول اینها چه کسی بود؟ مگر امام حسین نبود؟ چرا راضی شد؟ چرا راضی شد؟ پس معلوم می شود جریان کربلا حج بوده است.

مسئول اینها بعد از امام حسین چه کسی بود؟ امام

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیه الله طهرانی)

۲. رجوع شود به قرب الإسناد، ص ۲۶؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۶؛ اللّهوف، ص ۱۴۳؛ الطرائف، ج ۱، ص ۱۶۶؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۵؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۵؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۴، ص ۱۱۲؛ تذكرة الخواص، ص ۲۲۸؛ مثير الأحزان، ص ۷۶؛ المنتخب، طریحی، ص ۴۶۷؛ معالی السبطين، ص ۷۸۶؛ الدمعة الساکبة، ج ۵، ص ۴۸؛ موسوعة کربلاء، بیضون، ج ۲، ص ۲۶۵.

سجاد بود. چرا راضی شد؟ مگر امام نیست؟ مگر نمی داند عمه او حضرت زینب است؟ مگر نمی داند این خواهرش فاطمه بنت الحسین است که می گفتند در جزیره العرب به زیبایی او نبوده است! همان که شب عاشورا حضرت او را به عقد برادر زاده شان، پسر امام حسن در آوردند^۲ که نسل امام حسن فقط از این دختر ادامه پیدا کرد.^۳

... افراد در مجلس یزید آنها را می دیدند! یک نفر آمده بود و وقتی که چشمش افتاد به همین فاطمه - خب اگر فاطمه بنت الحسین پوشیه داشت، چطور چشم آن شخص او را دیده است؟ - می افتد و او را می بیند و به یزید می گوید که این کنیز را به من بده! که آن جریان پیش می آید و حضرت زینب ممانعت می کنند و نمی گذارند این کار را بکنند.^۴ خب در آن

۱. رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۲۶؛ الأصيلی فی أنساب الطالبيين، ص ۶۳؛ ریاحین الشریعة، ج ۳، ص ۲۸۴.

۲. رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۲۵؛ الأغانی، ج ۲۱، ص ۷۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۷۰، ص ۱۷.

۳. جهت اطلاع بر اولاد و اعقاب امام حسن مجتبی علیه السلام رجوع شود به المجدی فی أنساب الطالبيين، ص ۲۰۰ - ۲۸۰؛ كشف الغمة، ج ۱، ص ۵۷۵ - ۵۸۱.

۴. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۲۱؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۱؛ اللّهُوف، ص

مجلس یزید و ابن زیاد، با این وضع مسئول چه کسی بوده است؟ مسئول امام سجاد بوده است، امام معصوم بوده است. یعنی چه؟ یعنی در قبال رضای خدا همه چیز را ما کنار می گذاریم. غیرتی که باید در مقابل خدا بایستد آن غیرت نیست آن کفر است، آن آنانیّت است، آن فرعونیت است، غیرت باید در مسیر خواست پروردگار باشد نه اینکه انسان اضافه بر خودش کم و زیاد کند.^۱

”امام حسین می گوید: من غیرت را در رضای خدا دارم! آنجا که می گوید: این غیرت را بگذار کنار، سمعاً و طاعتاً؛ **رضاً برِضائِکَ، لا معبودَ سِواکَ.**^۲

تَرَكَتُ الْخَلْقَ طُرّاً فِي هَوَاكَ *** وَ أَيَّمْتُ الْعِيَالَ لِيْكَ أَرَاكَ

۱۸۷.

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، جلسه ۲۵. (آیه الله طهرانی)

۲. الصّراط المستقیم إلى مستحقّی التّقديّم، ج ۱، ص ۳۲؛ تاریخ امام حسین علیه السّلام، ج ۴، ص ۵۸۲ و ۵۹۳ و ۶۰۸؛ مقتل الحسين عليه السّلام، مقرّم، ص ۲۹۷. با قدری اختلاف در مصادر.

معاد شناسی، ج ۱، ص ۷۶:

«حضرت سیدالشهدا که دل باخته خدا و عاشق لقای او بود، در آن ساعات آخر با خدای خود راز و نیاز داشت:

”إِلٰهِي رَضِيَّ بِقَضَائِكَ، تَسْلِيْمًا لِأَمْرِكَ، لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيْثِيْنَ!“ [خداوندا، راضی بر تقدیرات و بر فرمان جاری تو هستم، و

تسلیم محض بر امر تو هستم، ای پناه پناه آورندگان!]

این چطور در اینجا هست؟ اگر ما غیرت داریم باید آن غیرت را از امام حسین برویم یاد بگیریم! اگر ما می‌خواهیم عبودیت را به دست بیاوریم باید آن عبودیت را برویم از امام حسین یاد بگیریم، نه عبودیت تخلق خودمان، بلکه آن عبودیتی که خودمان اختلاق کردیم. اختلاق یعنی من درآوردی؛ مختلق یعنی من درآوردی، از پیش خود درآوردی.^۲ عبودیت اختلاقی به درد نمی‌خورد، عبودیت حقیقی و واقعی که در این زمامداران مشاهده می‌کنیم، خودمان اینها را باید برویم به دست بیاوریم. خوب جایی که می‌گوید غیرت به خرج بده، باید غیرت به خرج بدهی؛ جایی که می‌گوید ول کن، باید ول کنی؛ خوب زنت را دیدند، خوب دیدند که دیدند! تو رفتی مکه ولی در بند زنت هستی، نه اینکه بیرون آمدی! یک لباس سفید پوشاندی به خودت و دوتا احرام و

^۱. این ابیات منسوب به حضرت سیدالشهدا علیه السلام است که در آخرین لحظات عمر شریفشان سروده‌اند؛ اما در کشف الأسرار، میدی، ج ۲، ص ۴۲۸ و نفائس الفنون، ج ۲، ص ۲۸ به ابراهیم ادهم نسبت داده شده است. (محقق)

^۲. رجوع شود به معجم مقایس اللغة، ج ۲، ص ۲۱۴.

حوله بستى و خيال كردى كه حج است! نه آقا، حج
اين نيست، حج دوتا لباس سفيد بالا و پايين نيست؛
حج بيرون آمدن از تعلق است، اين حج است! وقتى
كه دارى مى گويى: **لبيك** يعنى از هر چه تعلق است
خارج شدم، از زخم خارج شدم، از بچه هاى كه در
وطن گذاشتم خارج شدم، از كسب و كار و دگان و
تجارت خانه و دفتر و دستك و اينها همه خارج شدم،
اين معنا معنای **لبيك** است، يعنى از اينها خارج
شدم.^۱

”بعضى از اين زنها مى آيند اين كلاهها را
مى گذارند و جلوى صورتشان مى آورند تا پيدا
نباشد! اين حج فايده ندارد. يعنى طوافى كه انجام
مى دهد، چيزى به او نمى دهند؛ سعى اى كه انجام
مى دهد، چيزى به او نمى دهند، نمى دهند، نمى دهند،
نمى دهند. چرا نمى دهند؟ چون خدا گفته اين جا كه
مى آيى، بايد تنها بيايى. تنها بايد بيايى؛ به تو چه كه
آن مرد دارد نگاه مى كند؟ به تو چه ربطى دارد؟ آن
بنده من است، الآن دارد كار غلط، كار اشتباه مى كند؛

۱. سايت مكتب وحى، دروس، اسفار، جلسه ۷۲۵. (آية الله طهرانى)

تو چرا باید ذهن خودت را متوجه آن بکنی؟ تو ذهنت را باید متوجه من کنی. آن نگاه می‌کند، می‌کند؛ نمی‌کند، نمی‌کند. به شوهر می‌گویند تو به چه حقی به زن خودت می‌گویی که نباید صورتش را کسی ببیند؟ برای چه؟ اگر غیرت داری، برو غیرت خود را در جاهای دیگر مصرف کن که نمی‌کنی! حالا این‌جا غیرت گرفته است؟ باید زن صورت خود را باز کند. این‌ها چیست؟ این‌ها خوب همه روی حساب و کتاب است دیگر.

در آیات قرآن داریم: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ آلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مُكَافَءًا وَتَصَدَّقَةٌ﴾؛^۱ نمازشان، عریان دور کعبه گشتن بود؛ ولی فلسفه آن‌ها هم همین بود که می‌گفتند ما باید از همه تعینات، از همه تعلقات بیرون بیاییم و چیزی نداشته باشیم، حجابی بین خود و بین خدا نباید قرار بدهیم. تفکر، تفکر صحیح است؛ ولی مصداق، غلط است. خدا هم اندازه دارد، حساب دارد، تکلیفش حساب دارد. به زن که گفته چهره‌ات را باید باز کنی، نگفته تا پایت

^۱. سوره انفال (۸) آیه ۳۵.

هر چه هست در بیاوری؛ خب می توانست بگوید، حساب دارد. فقط صورت و نه جای دیگر؛ هر چیز در جای خودش و هر تکلیف باید در جای خودش قرار بگیرد.^۱

”انسان در حج باید عریان باشد؛ حاجی نباید جواهرات داشته باشد؛ نباید انگشتر^۲ و ساعت^۳ و حتی عینک به عنوان زینت باشد؛^۴ اگر عینک برای زینت باشد، باید آن را عوض کرد و یک عینک عادی بر چشم زد.

حج، نسیمی از وحدت و نمایشی از توحید است.^۵ در آنجا طلبه و رئیس جمهور و کت و شلواری

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، مجلس ۲۵. (آیه الله طهرانی)

۲. انگشتر عادی اشکالی ندارد و مستحب است.

۳. ساعت معمولی اشکال ندارد.

۴. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۹۰ و ۴۹۱.

۵. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۷۱:

«در روایاتی که از پیغمبر اکرم داریم آن پیغمبر بزرگوار، خیلی ما را به اتحاد و اعتصام به حبل خدا دعوت می کند. گاه و بیگاه در خطبه هایی که قرائت می کند می گوید: ”ای مسلمان ها، با هم باشید! با هم باشید!“ این مسئله در زمان پیغمبر خیلی زیاد بود و شاید در غالب خطبه هایی که پیغمبر خوانده اند، بر این مسئله تکیه و سفارش کرده اند. * نماز جماعت برای این جهت است، نماز جمعه برای این جهت است، و شاید سر اجتماع مردم در هر سال برای اداء مناسک حج و در تمام مدت سال برای عمره، بر این اساس باشد.»

* رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳ و ۵۴۲؛ المجازات النبویة، ص ۲۶۲؛

و کلاه‌های فرقی ندارند؛ طلبه باید عمامه و قبا و ردایش را درآورد، دیگران هم باید کت و شلوار و کلاهشان را درآورند. هیچ‌کس نباید لباس مَخِیْط بپوشد؛^۱ باید حوله‌ای را به کمر بست و حوله‌ای دیگر را هم بر روی دوش انداخت، والسلام.^۲

شباهت موقعیت انسان در حال احرام به عالم قبر

خداوند حج را این‌طور قرار داده است تا به ما

الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۳۷؛ خصائص الأئمة عليهم السلام، ص ۷۴؛ تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۲۶۶؛ نزهة الناظر، ص ۲۷؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۲۳؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۰؛ مسند أحمد، ج ۴، ص ۲۷۱؛ التاریخ الكبير، بخاری، ج ۷، ص ۳۱۳؛ السنن الكبير، نسائی، ج ۲، ص ۲۹۲؛ المعجم الأوسط، طبرانی، ج ۶، ص ۲۷۷ و ج ۷، ص ۱۹۳.

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۷۳ - ۴۷۵.

۲. سایت مدرسه الوحی، المحاضرات، جبل عامل، أسئلة و أجوبة - نساء، الجلسة ۳، آية الله طهرانی:

«وَفِي الْحَجِّ اجْتِمَاعٌ لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ مُخْتَلَفِ الْبُلْدَانِ، فَيَأْتُونَ وَيَزُورُونَ وَيَجْتَمِعُونَ حَوْلَ مَحْوَرٍ وَاحِدٍ، وَيَرَوْنَ بَعْضُهُمُ الْبَعْضَ، فَيَلْتَقِي الْأَبْيَضُ بِالْأَسْوَدِ، وَيَلْتَقِي الْأَبْيَضُ بِالْأَحْمَرِ، وَيَلْتَقِي الْأَبْيَضُ بِالْأَصْفَرِ، جَمِيعًا، بِالسِّنْتِهِمُ الْمُخْتَلَفَةِ وَالْوَانِهِمُ الْمُخْتَلَفَةِ وَأَشْكَالِهِمْ وَصُورِهِمُ الْمُخْتَلَفَةِ وَبِأَدَابِهِمُ الْمُخْتَلَفَةِ، يَجْتَمِعُ الْجَمِيعُ فِي هَذَا الْمَحْوَرِ الْأَسَاسِيِّ، فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ، وَيَتَكَلَّمُونَ مَعَ بَعْضِهِمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بَعْضُهُمْ وَيُدَافِعُونَ عَنِ حُقُوقِهِمْ، هَذِهِ هِيَ فِلْسَفَةُ الْحَجِّ.» ترجمه:

«و در حج، اجتماعی برای همه مسلمانان از کشورهای گوناگون است؛ پس می‌آیند و زیارت می‌کنند و گرد محور واحدی جمع می‌شوند و یکدیگر را می‌بینند؛ پس سفیدپوست با سیاه‌پوست و با سرخ‌پوست و با زردپوست، همگی با زبان‌های مختلفشان و رنگ‌های مختلفشان و شکل‌ها و چهره‌های مختلفشان و با آداب مختلفشان به هم می‌رسند. همگی در این محور اساسی، در خانه خدا، کعبه، گرد هم می‌آیند و با یکدیگر سخن می‌گویند و با یکدیگر مشورت می‌کنند و از حقوقشان دفاع می‌کنند. این است فلسفه حج.» (محقق)

بگوید: ای بشر بیچاره‌ای که دنیا تو را گرفته است،
بیا نگاه کن و ببین در عالم توحید، جریان قُرب به
من چگونه است؛ من خدایی هستم که تو را با آن
فقیر در کنار هم می‌گذارم! گرچه تابه‌حال که خودت
را جدا از بقیه می‌دانستی، به تو کاری نداشتیم، اما الآن
که به حج آمدی، بیا این واقعیت را ببین!

به قبرستان گذر کردم کموبیش *** بدیدم قبر دولتمند و درویش
نه درویش بی‌کفن در خاک رفته *** نه دولتمند برده یک کفن بیش^۱

موقعیت انسان در عالم قبر با حال احرام در حج
یکی است. برای فردی که از این دنیا می‌رود، این
دعا را می‌خوانند:

**اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمُسَجِّي قَدَامَنَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ أُمَّتِكَ؛ نَزَلَ بِكَ وَ أَنْتَ خَيْرُ
مَنْزُولٍ بِهِ... اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَرِّدْ فِي إِحْسَانِهِ، وَ إِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَن
سَيِّئَاتِهِ!^۲**

«خدایا! این کسی که الآن بر روی زمین افتاده، بنده توست، بنده‌ای که دستش از
همه‌جا کوتاه شده و دیگر راه به جایی ندارد، و تو خود می‌دانی با او چه کنی...
خدایا اگر محسن است بر احسانش بیفزای، و اگر گناهکار است، تو ارحم الراحمینی،
پس گناهِش را ببخش!»

بالآخره روزی ما را هم روی زمین می‌گذارند و
شخصی برای ما نماز میّت می‌خواند؛ این حال
بازگشت انسان مانند همان حال توحید در حج
است.^۳

”حالا ما برای این دنیا چه حسابی باز کنیم؟! و

۱. دوبیتی‌های باباطاهر، دوبیتی شماره ۷۴.

۲. مأخوذ از: الکافی، ج ۳، ص ۱۸۴؛ البلد الامین، ص ۵.

۳. سایت مکتب وحی، صوت، عنوان بصری، جلسه ۱۱. (آیة‌الله طهرانی)

برای آخرتی که به‌اضافهٔ یک عدد جبری بی‌نهایت است چه حسابی باز کنیم؟! وقتی که از این دنیا می‌رویم و دستمان از دنیا کوتاه می‌شود، دیگر در آنجا سرطان نیست و تمام علوم پزشکی در آن دنیا تمام است و درش تخته است! تمام علوم مهندسی در آن دنیا تخته است و نیاز به آرشیفتک^۱ و نقشه نداریم که حمام را کجا بگذاریم، دستشویی کجا باشد، اطاق مهمان کجا باشد؟ اینجا نشت کرده، آنجا چاهش درآمده و...! در آنجا ساختمان را ملائکه می‌سازند و وقتی هم که ملائکه بسازند، خوب می‌سازند؛ بسته به اینکه ما چقدر جلو آمده‌ایم، به همان مقدار هم ملائکه مایه می‌گذارند!

در آنجا نسبت به ما هم کار ما کساد است. به شما قول می‌دهم که در آنجا دیگر نه نماز است، نه روزه است، نه خمس است، نه زکات است و نه حج است! هیچی نیست و ما هم باید پی کارمان برویم! در آن دنیا همه باید پرونده را دست بگیریم و به‌دنبال پرونده‌مان برویم، چون آنچه در این دنیا بود دیگر

^۱ Architect: «معمار، مهندس ساختمان.» (محقق)

تمام شد. هر اشتغالی که در این دنیا بود تمام شد؛
اگر پزشک بودی تمام شد، مهندس بودی تمام شد،
تاجر بودی تمام شد، کاسب بودی تمام شد، مدیر
بودی تمام شد، رئیس بودی تمام شد، حاکم بودی
تمام شد، فقیه بودی تمام شد، ولیّ فقیه بودی تمام
شد، مرجع بودی تمام شد، طلبه بودی تمام شد،
هرچه بودیم در این دنیا تمام شد!

مثل چه؟ مثل حج که خدا می‌آید و یک مورد را
در این دنیا صاف به ما نشان می‌دهد! آیا کسانی که
احرام می‌بندند می‌توانند عمامه بگذارند؟! نه،
نمی‌توانند! آیا می‌توانند کلاه بر سرشان بگذارند؟!
نه، نمی‌توانند! آیا می‌توانند پرونده‌ها و مدرک‌ها و
چیزهایی را که به دست آورده‌اند، با خودشان به
گردنشان آویزان کنند؟! نه آقا جان! اینها را در
خانه‌ات بگذار و فقط یک ساک در دست بگیر که دو
حوله در آن باشد، یکی را روی دوشت بگذار و یکی
را به کمرت ببند؛ همین! مدرک‌هایی که گرفتی
مربوط به طهران و مربوط به کار و کسبت است.
عناوین و بیا و برو و حضرت آقا و رئیس و مدیر کل
و همه اینها برای اطاق کارت است.

آقاجان، در اطاق کار خدا که مسجدالحرام است،
مدرک به درد نمی خورد، القاب به درد نمی خورد و
ریاست، بی ریاست است؛ باید سر را برهنه کرد و
دو تا لباس سفید پوشید؛ یک پارچه روی دوش
انداخت و یک پارچه هم به کمر بست، آن وقت اگر
از کنار شما پادشاه رد شود شما تشخیص نمی دهید،
فلان رئیس رد شود شما تشخیص نمی دهید! حتی
اگر ساعت برای زینت خریده اید در آنجا نمی توانید
ببندید و اگر می خواهید ساعت ببندید باید یک
ساعت عادی باشد که جلب توجه نکند! اگر انگشتر
در دست برای زینت است و جلب توجه می کند باید
انگشتر را دریاورید ولو اینکه اسم خدا روی آن
نوشته باشد! انگشتر باید در موقع حج جلب توجه
نکند! ^۱

”ببینید، خدا یک مورد به ما نشان داد! روز قیامت
مثل حال احرام در دوران حج است و آنجا هم
همین طوری است، منتها در آنجا یک لُنگ به کمر و
یک پارچه به دوش نداریم، بلکه انسان همین طور با

^۱ . عنوان بصری، ج ۶، ص ۵۰۷. (آیةالله طهرانی)

همان لباس و با آن کارها و مسائلی که انجام داده در

صحرای محشر می آید!

﴿وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ﴾^۱ «خیال می‌کنید که مردم مست‌اند. (اگر به آدم مست دست بزنید نمی‌فهمد و در مستی خودش است. هر چه به او بگویی نمی‌فهمد و توجه ندارد!) اما مردم مست نیستند، بلکه گرفتارند!»

گرفتار کارهای خودشان هستند، چون پرده کنار رفته و الآن تمام کارهای دنیا از اول تا آخر درون مغز و درون نفس آمده و او دارد به طرف خدا و به طرف آن مبدأ و به طرف حساب می‌رود! این گیجی به خاطر حساب پس دادن در مقابل است که نمی‌داند چه کار کند.

اما کسانی که پرونده‌شان درست است و وقتی به خود مراجعه می‌کنند می‌بینند کارهایشان درست بوده، دیگر مست نیستند و می‌دوند! ولی آنها مدام می‌خواهند ترمز بزنند و بایستند اما نمی‌شود، چون ملائکه می‌گویند: «کجا ایستادی؟ برو! نوبت تو است! حالا که درون صف آمدی باید بروی!»^۲

استحباب پوشیدن احرام ما بین عمره تمتع تا حج

تمتع

”عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲.

۲. عنوان بصری، ج ۶، ص ۵۱۰. (آیه‌الله طهرانی)

يَنْبَغِي لِلْمُتَمَتِّعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ إِذَا أَحَلَّ أَنْ لَا يَلْبَسَ قَمِيصًا وَ لِيَنْشَبَّهُ بِالْمُحْرِمِينَ.^۱

«شایسته است کسی که عمره تمتع را انجام می‌دهد وقتی که مُجَلَّ شد، پیراهن نپوشد و خود را شبیه محرمین بنماید.»^۲

فلسفه باقی ماندن در لباس احرام پس از عمره

تمتع

«اینکه مستحب است بین عمره و بین حج،

حاجی در لباس احرام باشد،^۳ می‌دانید برای چیست؟

برای این است که کسی که در لباس احرام است،

همان حال و هوای احرام، گرچه محرم نیست، در او

باقی می‌ماند. خودتان این مسئله را ندیدید؟ تجربه

نکردید؟ لباس احرام که درمی‌آورید، همین که لباس

عادی می‌پوشید، حالتان فرق می‌کند؛ تمام شد.

به‌خاطر این می‌گویند بین عمره و بین حج هم در

لباس احرام باشید که یک‌مرتبه از آن وقتی که احرام

بستید متصل بشوید به عرفات و به سایر اعمال حج،

این وسط فاصله نیفتد، این وسط در دنیا نیاید، این

وسط مشغول به کثرات نشوید. درست؟ حالا

می‌گویند چرا لباس احرام می‌پوشید؟»^۴

۱. الکافی، ج ۴، ص ۴۴۱.

۲. محقق.

۳. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۵۱۴.

۴. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، میلاد حضرت زهرا

سلام الله علیها، سال ۱۴۲۸ ه.ق. (آیه‌الله طهرانی)

"انسان هرچه بیشتر در احرام بماند، آن افاضات و الطاف الهی بر او بیشتر خواهد بود. اصلاً خود «در احرام بودن» انسان را در آن فضا قرار می‌دهد؛ ولیکن ما امروزه پیوسته مترصد هستیم در اولین فرصت این اعمال عمره یا حج به اتمام برسد و از احرام خارج بشویم!! غافل از اینکه فیض بزرگی را از دست می‌دهیم. چه الزامی هست بر اینکه انسان همان روزی که احرام دارد به اعمال برسد؟ بگذارد فردا برود، پس فردا برود، برود در مسجدالحرام بنشیند؛ البته نباید طواف کند، اول باید طواف احرام را مقدم کند؛ یک روز بعد برود، دو روز بعد برود، چند روز بعد برود، نیازی به این الزام به انجام فوری نیست. حالا می‌خواهد زود انجام بدهد، برود انجام بدهد.^۱

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - عدم جواز احرام از غیر میقات، جلسه ۱۴۸، آیه‌الله طهرانی:

«سؤال: آیا در عمره مفرده تأکید شده که بیشتر

در احرام بماند و بهتر است؟

جواب: بله، هرچه بیشتر بماند بهتر است؛ مثلاً فرض کنید که طواف را انجام می‌دهد، یک روز بعد، دو روز بعد بیاید سعی انجام بدهد، بهتر است تا اینکه یک ساعت عین فرفره بگردد. ما این طوری هستیم، ولی هرچه بماند فیضش بیشتر است. خود آدم مگر نمی‌فهمد؟ همین که می‌فهمد یعنی هست دیگر، همین که می‌فهمد یعنی یک قضیه‌ای هست.

این استحبابی که داریم برای تلبس به احرام بین عمره تمتع و بین حج تمتع، این مسئله عجیبی است که از همین نکته نشئت می‌گیرد؛ گرچه انسان در همان موقع تقصیر کرده و از احرام بیرون آمده است، ولیکن تلبس به لباس احرام آن اثر را در او استمرار می‌بخشد و این یک مسئله ملموسی است؛ کاملاً محسوس است که انسان بعد از لباس احرام می‌بیند آثار هست، ولی همین که لباسش را عوض می‌کند می‌بیند حالش عوض می‌شود. همین که لباس را درمی‌آورد و لباس دیگری می‌پوشد! به خاطر همین ائمه علیهم السّلام فرمودند که باید - نه به معنای باید

اصلاً سابق این طوری نبودند؛ سابق می‌رفتند یک عمره انجام می‌دادند، سه چهار روز طول می‌کشید، چهار پنج روز طول می‌کشید، دو روز طول می‌کشید. می‌رفتند و می‌گفتند آقا حالا دو روز دیگر می‌آییم، سه روز دیگر می‌آییم سعی را انجام می‌دهیم؛ اول طواف را انجام می‌دهیم بعد می‌رویم سعی را انجام می‌دهیم. البته بله، بین طواف و بین نماز طواف بهتر است فاصله نیفتد، یعنی از یکی دو روز بیشتر نباید باشد، ولی باز در آن هم فوریت ندارد، مثل اجزاء صلاتیه نیست، می‌تواند تأخیر هم بیندازد. بین طواف و سعی می‌تواند یک هفته دیگر سعی را انجام بدهد، یک هفته در احرام باشد و ایرادی هم ندارد.

سؤال: در فاصله‌ای که انجام عمره مثلاً یک هفته

طول می‌کشد، می‌تواند طواف هم بکند؟

جواب: نه، باید که سعی‌اش را انجام بدهد.

الزامی، بلکه استحبابی - این طور باشد که در عمره تمتع انسان گرچه تقصیر می کند، ولی در همان حال و هوای عمره خود را به حج بچسباند و وصل کند این دو جهت را با یکدیگر؛ گرچه عمره اسمش عمره تمتع است و موجب اباحه آن امور محرّمه در حال احرام است، ولی این منافات ندارد بر اینکه تلبس به لباس احرام انسان را در این وضعیت و در این حال و هوا قرار می دهد تا اینکه انسان دوباره احرام برای حج ببندد و به آنجا برود. از این مشخص می شود که چقدر واقعاً آنها، این بزرگان، به فکر ما بودند؛ یعنی به فکر استفاده بیشتر مکلف از حج بودند؛ دقیقاً برخلاف آنچه که ما الآن می خواهیم اعمال کنیم و به مردم هم می گوئیم و آنها را دعوت می کنیم؛ یعنی درست ما الآن در نقطه مقابل با فرامین و دستورات ائمه هستیم و این مسئله، مسئله ای است که فردای قیامت دامن ما را خواهد گرفت!! به چه حسابی ما بیاییم و یک بنده خدایی را از رسیدن به این [نورانیّت] محروم کنیم؟! هستند افرادی که اینها نه ادّعایی دارند و نه تظاهری دارند، مطلبی را بشنوند ترتیب اثر می دهند؛ چه حقی ما داریم شرعاً از

نقطه نظر تبلیغ و از نقطه نظر داعویّت که بیاییم
یک بنده خدایی را از موهبت الهی محروم کنیم؟
وظیفه انسان این است که مسئله را بگوید؛ حالا یکی
نمی خواهد قبول کند.^۱

”خدا رحمت کند، آن سالی که تقریباً ما مشرف
شدیم، یک آقا شیخ صدرای اراکی بود، پیرمردی بود
و حالی داشت برای خودش، آن روحانی کاروان ما
بود. شب پیرمرد است، بین مکه و مدینه حدود
هشتاد نود فرسخ فاصله است، آن هم با این
ماشین هایی که همه سر باز هستند، آفتاب می خورد،
حرکت از مدینه به مکه یک قدری مشکل است. این
مردم آمدند با آن کیفیت. تقریباً نزدیک ظهر ما
حرکت کردیم، شب حدود ساعت ده و خُرده ای
رسیدیم به مکه، همه خسته، همه کوفته. گفتیم
استراحتی می کنیم، شب را می خوابیم، فردا می رویم
اعمال را انجام می دهیم؛ عمره را انجام می دهیم،
اعمال طواف و سعی و تقصیر را انجام می دهیم. این

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - احرام از محاذات میقات، جلسه
۱۰۲. (آیة الله طهرانی)

ملت پایشان را در یک کفش کرده بودند، این پیرمرد را مجبور کردند، واقعاً من دلم به حالشان سوخت، به حال این بنده خدا که با چه حال نزاری مجبورش کردند که باید بلند شوی بیایی، همین امشب ما از لباس احرام بیاییم بیرون، راحت شویم! همین امشب باید راحت بشیم. و آنچه این به آنها گفت: «به خدا من دیگر جان ندارم، به خدا رمق ندارم، آخر یک شب بگیری بنشینید، چنان است مگر؟ آخر [فقط] دو تا لباس احرام تتان است.» در حالی که مستحب است انسان بین عمره و بین حج از احرام بیرون نیاید. و وقتی که آقا مشرف می شوند همیشه به مکه، چند سفر تا حالا، چهار پنج سفر رفتند، یک سفرش را خودم دیدم و همین طور هم که هست، بین عمره و بین حج اصلاً از احرام بیرون نمی آیند؛ یعنی از آن احرام یک عقد نفسی باشد انسان بیرون می آید، ولی لباس احرام را مستحب است انسان به تن داشته باشد. و این قضیه آن قدر غیرمانوس است که خیلی از روحانیون تعجب می کنند، می گویند: «آقا چرا مثلاً از احرام بیرون نمی آید؟ مگر اعمال را انجام ندادید؟» خلاصه این بنده خدا را مجبور کردند بیاید

آنها را ببرد و طواف را انجام بدهند و سعی بکنند و بعد هم بیایند تقصیر بکنند و خیلی خلاصه...! آمده بود پیش پدر ما شکوه و گلایه می کرد، می گفت که: «آقا، من چه غلطی کردم که آدم روحانی شدم؟ آدم برای رضای خدا...» و آن هم بنده خدا قصدش قصد قربت بود؛ یعنی از بین این افرادی که من سراغ دارم روحانی کاروان شدند، این یکی را می دانم که قصد قربت داشته، بقیه هم إن شاء الله که مأجور هستند. آن وقت این پیرمرد با آن کیفیت رفته بود و آنها را برده بود و از احرام بیرون آورده بود.

خب اگر فرض کنید که یک شخصی بخواهد برود حج انجام بدهد با این کیفیت، این واقعاً مَرَضی^۱ خداست؟ این مقبول است؟ اگر فرض بکنید که الآن اعلام بکنند که حجّاجی که از ایران می خواهند بروند برای مکه، کسی با خودش حتی یک دستمال هم نمی تواند بیاورد، یک دستمال هم نباید بیاورد، چند نفر می روند؟ بگذریم.^۱

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، ولایت تکوینی، جلسه ۸. (آیه الله طهرانی)

”در همین سفر اخیری که دو سال پیش بود
 ظاهراً، که مشرف شدیم، دو یا سه سال پیش بود،
 مستحب است بین عمره تمتع و بین حج تمتع که
 انسان در همان لباس احرام باقی باشد. ما هم در
 همان حوله احرام بودیم. چند روز فاصله بود و ما در
 همان حوله احرام بودیم. هر که رفقای ما را می دید،
 خیال می کرد تازه آمدیم. یک نفر از افراد، از خیلی
 مُعَنَوین در مسجدالحرام، دو روز مانده بود به
 حرکت به سوی عرفات، ما را با همین لباس دید،
 خیلی تعجب کرد، گفت: «آقا شما الآن آمدید؟»
 گفتم: «نه، ما شش هفت روز است، خیلی وقت
 است، هفت هشت روز است که ما مشرف هستیم.»
 گفت: «پس لباستان؟» گفتم: «مستحب است.»
 گفت: «عجب، عجب!» خیلی اظهار شرمندگی کرد
 و خیلی اظهار چیز و خیلی اظهار ندامت و حسرت
 که ای کاش ما ملتفت بودیم، ملتفت بودیم و متوجه
 می شدیم. درست شد؟

حُب، ما و رفقای ما و اینها این لباس را پوشیده
 بودیم و این حرفها. آن آخوند کاروان آمده بود گیر
 داده بود: «آقا این چه لباسی است شما می پوشید؟»

به ما که حرفی نمی‌زند، به همین بندگان خدا که بودند می‌گفت: «این بدعت است!» آمده بود این طوری می‌کرد، می‌گفت بدعت است! گفتم که به این برو بگو فلانی می‌گوید بدعت را با چه می‌نویسند؟ با عین است یا با همزه است؟ آن چیزی که شما می‌فرمایید با همزه است، با عین نیست. این رفته بود به روحانی کاروان گفته بود که طهرانی می‌گوید که شما که می‌فرمایید بدعت است، آن بدعت با همزه است چون بدعت با عین ظاهراً نیست. بعد گفتم به ایشان بفرمایید یک قدری مطالعات خودشان را زیاد کنند، آن‌گاه بیایند مسئول کاروان بشوند و روحانی کاروان بشوند. خلاصه بنده خدا به او برخورد کرده بود و رفته بود به بعضی از جاها مراجعه کرده بود، دیده بود نه، این همین طوری که می‌گوییم درست است و خلاصه دیگر کاری نداشت.

خب ببینید، آدم لباس احرام تنش می‌کند، می‌گویند شما بدعت آوردید!، عجب، بدعت! و بعد هم یک بنده خدایی از یک جایی آمده بود و به

این رفقا گفته بود که: «بله، (حالا این شخص این مقدار انصاف داشت، یعنی دیده بود خب هست) گرچه این درست است و مستحب است، ولی برای اینکه همه یک‌نواخت بشوید! یک‌نواخت لباس‌ها بشود باید در بیاورید!» گفتیم غلط کردی! کی به تو یک‌هم‌چنین اجازه‌ای داده که جلوی سنت خدا و رسول خدا را بگیری؟ یک‌نواخت!، عجب! تو چرا نمی‌آیی یک‌نواخت بشوی؟ تو لباس احرام بپوش تا یک‌نواخت بشوی! چرا این شخصی که می‌خواهد بر سنت پیغمبر عمل بکند این بیاید دست بردارد که با بقیه یک‌نواخت بشود؟! صد سال سیاه می‌خواهیم یک‌نواخت نشود! مگر حالا در حج یک‌نواخت شدن هم داریم؟ آن چیزی که یک‌نواخت است مربوط به موقع احرام است و مربوط به انجام اعمال و رفتن عرفات است؛ که چه؟ هیچ! یک‌نواخت شدن یعنی چه؟! همه یک‌نواخت باشیم؟ التفات می‌کنید؟ خب، اینها ناشی از چه می‌شود؟ ناشی از جهل است! اینها ناشی از جهل است و ناشی از نادانی است که ما نمی‌خواهیم بر آن مرامی باشیم که بر آن مرام رسول خدا دستور داده، می‌خواهیم بر مرام

تفکری و تخیلی خودمان باشیم، نمی‌خواهیم بر آن مرام باشیم که امام زمانان در آن موقع بر آن مرام است. امام ما بین عمره و بین حج با لباس احرام می‌گردد در مکه، و به ما گفته می‌شود که نه خیر، باید به غیر از آن باشید! چرا به غیر از آن باشید!؟

شمایی که یک‌هم‌چنین مطلبی را می‌گویی، آیا نمی‌دانی که کسی که این حکم را وضع کرده بر اساس توهمات و تخیلات بشری وضع نکرده، بر اساس نظام تکوین وضع کرده؟ آن حالی که در موقع احرام برای شخص مُحْرِم است، با استدامهٔ تلبس به لباس احرام، همان حال را انسان در وجودش احساس می‌کند تا حج. چقدر فرق می‌کند! خیلی تفاوت دارد ها، که انسان وقتی که احرام می‌بندد برای عمرهٔ تمتع، وارد احرام می‌شود، وارد حریم خدا می‌شود، لباسش را در می‌آورد، زینت را در می‌آورد، یک حوله می‌اندازد به دوشش، یکی هم به کمر، همین، تمام شد. از همهٔ تعینات راحت می‌شود، پاک می‌شود، بیرون می‌آید، خالص می‌شود، می‌رود با این حال انجام می‌دهد. آن طوافی

که با آن انجام می‌دهد، با طوافی که با لباس انجام می‌دهد، دوتاست. آن خوابی که با لباس احرام می‌کند، با خوابی که با لباس عادی، همین دشداشه، همین دشداشه‌های سفید هم بپوشید باز بهتر است از لباس‌های کت و شلوارهای کدایی غربی که آمده میان ما مسلمان‌ها، باز این چیست؟! این باز از آن فرق می‌کند و باز تفاوت می‌کند. آن حال و هوای احرام را انسان با خودش با همان لباس احرام می‌کشد، می‌آید می‌آید می‌آید تا می‌رسد به روز هشتم که روز حرکت به سوی عرفات است.^۱

احرام از میقات

”مسئله مهمی که در بحث حج مطرح شده بود،

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۱۳. (آیه‌الله طهرانی)

مسئله احرام از میقات^۱ است.^۲ طبق روایاتی که در

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - احرام از محاذات میقات، جلسه ۹۸، آیه الله طهرانی:

«میقات عبارت است از آن محلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای انعقاد احرام و اهلال تعیین کرده‌اند. میقات برای اهل عراق، وادی عقیق؛ و برای اهل شام، جحفه؛ و برای اهل طائف، قرن المنازل؛ و برای اهالی یمن، یلملم؛ و برای اهل مدینه، مسجد شجره و ذوالحلیفه است؛ و برای اهل غرب و شمال غربی هم جحفه است. این مواقیتی است که رسول خدا تعیین کرده‌اند و نسبت آنها به جده مختلف است؛ و هر کدام نسبت به اهالی، دارای طول و عرض مساوی نیستند.»*

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۰۷ - ۳۴۱.

۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۷۸، آیه الله طهرانی:

«در اینجا حکایتی به نظر آمد که مناسب می‌بینم آن را نقل کنم که با ذکر آن، کیفیت مرام سلوکی و علمی و روش و ممشای مرحوم والد - رضوان الله علیه - کاملاً روشن و واضح می‌گردد.

مرحوم والد - قدس سره - معتقد به جواز عقد احرام از محاذات مواقیت بودند. توضیح اینکه: شارع مقدس شش نقطه را از شش جهت، میقات برای احرام ساکنین بلاد بعیده قرار داده است، که عبارت است از: مسجد شجره، جحفه، یلملم، قرن المنازل، ذات عرق، و مکه برای احرام حج تمتع.

فتوای مشهور در احرام عبارت است از: «عقد احرام در یکی از این مواقیت به نحوی که حاج و یا معتمر باید در یکی از این مواقیت حضور یابد و از آنجا احرام ببندد، و در غیر این صورت احرام او باطل است مگر در بعضی از صور.»

اما مرحوم والد - رضوان الله علیه - احرام از محاذات میقات را نیز مجزی و کافی می‌دانستند؛ و دیگر روی این حساب لازم نیست شخص راه خود را دور کند و به میقات بیاید و در آنجا احرام ببندد، بلکه به مجرد اینکه به محاذات میقات رسید می‌تواند همان جا نیت کند و لَبَّیک بگویند و لباس احرام بپوشد و مُحَرَّم شود.

روزی به اتفاق مرحوم والد - قدس سره - به دیدن مرحوم آیه الله گلپایگانی - تَعَمَّدهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ - که جهت زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام به مشهد مشرف شده بودند رفتیم. تابستان بود و هوا گرم، و ما بعد از ظهر با ایشان در ایوان منزل مسکونی ایشان ملاقات نمودیم. در ضمن صحبت مرحوم والد بحث جواز احرام از محاذات میقات را با ایشان مطرح نمودند، و از آنجا که نظر مرحوم گلپایگانی بر عدم جواز بود بر مبنا

بحث احرام آمده است که فرموده‌اند:

مواقبت امکنه‌ای است که: **وَقَتَّهَا رَسُولُ اللَّهِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَحْرِمَ.**^۱

و طبعاً آنچه که از این روایات استفاده می‌شود این است که باید از همان امکنه‌ای که رسول خدا تشریح فرموده است برای احرام از همان امکنه باید انسان احرام ببندد و اضافه بر آن امکنه نمی‌تواند

و مسلک خود اصرار می‌ورزیدند.

مرحوم والد نیز از طرق مختلفه جهت تثبیت فتوای خود وارد شده و به احتجاج می‌پرداختند؛ ولی با توجه به گرمی هوای تابستان و کهولت سن و عدم مناسبت حال مرحوم گلپایگانی، مرحوم والد بحث را تمام نموده و دیگر پیگیری نمودند و از مطالب دیگر سخن به میان آمد.

از این ملاقات یک هفته‌ای گذشت. روزی مرحوم والد، اخوی بزرگ‌تر حقیر و خود بنده را طلبیدند و فرمودند:

من راجع به جواز احرام از محاذات میقات مقاله‌ای فقهی نوشته‌ام و الآن روی میز است، بروید و آن را مطالعه کنید و نظر خود را برای من بیاورید.

اخوی مکرم رفتند و رساله را برداشتند و پس از مطالعه به من ردّ نمودند، بنده نیز آن را به دقت مطالعه نمودم و آن را سر جای خود گذاردم.

دو روز بعد که هر دوی ما خدمت مرحوم والد بودیم، ایشان رو کردند به ما و فرمودند: «رساله مذکوره را مطالعه کردید؟» عرض کردیم: بلی. سپس رو کردند به اخوی و فرمودند: «نظر شما در این مسئله چیست؟» ایشان اظهار داشتند: «حق با شما است و مطلب براساس ادلّه شما تمام است و جای هیچ ان قلتی نمی‌باشد.»

در این هنگام مرحوم والد به من فرمودند: «نظر شما در این باره چیست؟» حقیر عرض کردم: من هنوز ادلّه مخالفین را مطالعه نکرده‌ام و لذا نمی‌توانم فعلاً راجع به رساله شما اظهار نظر کنم!

مرحوم والد - قدس سره - یک مرتبه رو کردند به اخوی مکرم و در حالی که با انگشت سبابه به حقیر اشاره می‌کردند، سه بار فرمودند: «أحسن، أحسن، أحسن!»

خواننده محترم پس از نقل این قضیه، خود به مکتب و مرام حضرت والد پی خواهد برد و دیگر نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه نمی‌باشد؛ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

^۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۰۷ - ۳۱۱.

جای دیگری را مدّ نظر قرار بدهد.

روایات در این مسئله مختلف است؛ نسبت به خصوصیت خود آن مواقیت مسئله مختلف است؛ ولی در این که مواقیت همین مواردی است که ذکر شده است در این مسئله شبهه نیست. مثلاً فرض کنید که در ذوالحلیفه شبهه در این است که آیا خود ذوالحلیفه عبارت است از مسجد شجره^۱ و همان مسجد فعلی؟ یا ذوالحلیفه که یک وادی است که مسجد شجره در آن وادی قرار گرفته است؟ و اینکه الآن ما می‌بینیم که افراد از مسجد شجره احرام می‌بندند بنا بر عمل به احتیاط است؛ ولی دلیلی

^۱. مسجد شجره یا مسجد ذوالحلیفه، از مساجد تاریخی مدینه است که در منطقه «ذوالحلیفه» یا «آبارعلی» در هشت کیلومتری جنوب غربی مسجدالنبی در مسیر مکه قرار دارد. ذوالحلیفه، میقات کسانی است که برای عمره تمتّع و عمره مفرده از مدینه به مکه می‌روند. این محل با نام مسجد الاحرام نیز شناخته می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز در سفرهای عمره و حج تمتّع در این میقات، مُحَرَّم شدند.

وجه تسمیه آن به شجره این است که پیامبر اکرم در جریان سفر سال ششم هجرت که منتهی به امضای معاهده حدیبیه شد، در این مکان، کنار درختی (شجره) به نام «سَمَره» فرود آمده و احرام بستند. همین‌طور در سال هفتم جهت عمره القضاء و نیز در سال دهم برای حجّة الوداع در این مسجد احرام پوشیدند. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۴۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۸۴ و ۸۵؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۶۲؛ التّاریخ القویم لمکّة و بیت الله الکریم، ج ۴، ص ۲۹۳؛ معالم المدینة المنورة بین العمارة و التّاریخ، ج ۱، ص ۳۶۹. (محقق)

نداریم بر این خود این ذوالحلیفه نفس مسجد شجره
در آن واجب باشد.^۱

حتی در بعضی از روایات داریم که خوب است
انسان احرام را ببندد؛ ولیکن تلبیه را بعد از اینکه یک
مقداری از مسجد شجره فاصله گرفت در آنجا انجام
بدهد^۲ که دلالت می کند بر اینکه ذوالحلیفه که در آن
احرام است آن عبارت است از همان شروع در وادی؛
آنجا مجوّز و مسوّغ برای احرام است و نفس مسجد
شجره که فعلاً خیلی هم سؤالاتی می شود، حتی
راجع به خانم‌ها که عذر دارند آیا می شود...؟ من
پاسخ می دادم که خارج از مسجد هم احرام بستن
اشکال ندارد و حتی برای مردها هم اشکال ندارد که
خارج از مسجد احرام ببندند. مکان، مکانی است که

^۱. شما در صحن خود مسجد شجره هم می توانید محرم بشوید؛ الآن یکی
است، لازم نیست حتماً در خود آن [مسجد قدیم] باشد. شما می توانید بیاید
در کنار ایوان بایستید یا حتی در مسجد بروید، اجازه می دهند.
از موازی آن هم همین است. بله، موازی هم مانعی ندارد؛ یعنی حالا بر
فرض آن فتوای مرحوم آقا را هم ما قبول نکنیم، در خود مسجد شجره از
هر جایی که مُحَرَم شدید، مسجد شجره است. این طور نیست که حتماً باید
در مکان خاص باشد. می خواهید احتیاط بیشتر کنید، خود آن جای مسجد
شجره الآن مشخص است؛ یک منطقه دارد که خب محراب است، آنجا همان
جای مسجد شجره سابق است، بعد دیگر از اطراف اضافه شده. یک دقیقه
آنجا بایستید و به اصطلاح لَبَّیک بگویید.

^۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۶۹ - ۳۹۳.

در آن می شود احرام بست؛ اما اینکه احرام فرض کنید که آن چنان باید دقیق باشد که یک سانت از آن هم یک خط بکشند که قبل از این یک سانت احرام باطل باشد و بعد از آن یک سانت شروع بشود! یک هم چنین چیزی اصلاً معنا ندارد، بخصوص در مسائل عرفیه و در موضوعات عرفیه. این مسئله خیلی مهم است. در خیلی از موارد ما مشاهده می کنیم که یک هم چنین مسائل و دقت‌هایی اصلاً نبوده است و اینها بعداً اضافه شده است.^۱

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۱۸، آیه الله طهرانی:

«در روایتی از مرحوم شیخ مفید در مُقنعه داریم که می فرماید:

مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ فِي الْمُقْنَعَةِ قَالَ: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا أَحْرَمْتَ مِنْ مَسْجِدِ الشَّجَرَةِ، فَلَا تَلْبَسْ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الْبَيْدَاءِ».*

در روایت دیگری داریم:

عبدالله بن جعفر في قرب الإسناد عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام: كيف أصنع إذا أردت الإحرام فقال: «إِعْقِدِ الإِحْرَامَ فِي ذُبُرِ الْفَرِيضَةِ حَتَّى إِذَا اسْتَوَتْ بِكَ الْبَيْدَاءُ فَلَبَّ». قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِذَا كُنْتُ مُحْرَمًا مِنْ طَرِيقِ الْعِرَاقِ، قَالَ: «لَبَّ إِذَا اسْتَوَى بِكَ بَعِيرُكَ».*

* وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۷۲ به نقل از المقنعة، ص ۴۴۸.

** وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۷۱ به نقل از قرب الإسناد، ص ۳۷۹.

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - احرام از محاذات میقات، جلسه ۱۰۳، آیه الله طهرانی:

«بنابراین چه اشکال دارد با هواپیما هم همین را بگوییم وقتی که خلبان اعلام می کند: «ما الآن از محاذات میقات عبور می کنیم»، همان موقع لباس را عوض کنیم و احرام ببندیم! البته اگر محاذات با میقات صحیح باشد یا فرض کنید که بالای خود میقات که دیگر محاذات هم نیست، البته نه محاذات عرضی، محاذات طولی را می گوییم. هیچ اشکالی ندارد، بعد از احرام بستن هم لبیک می گوییم، به خاطر تأکید هم تا ده دقیقه همین طوری می گوییم، تا

عدم جواز تکرار عمره مفرده در یک ماه قمری

”از جمله مواردی که اشراف عارف بالله را در کیفیت إصدار فتوا و امتیاز آن با سایر فقها - رضوان الله علیهم - می توان مشاهده نمود، مسئله جواز تکرار عمره مفرده در یک ماه می باشد. طبق روایات مأثوره از معصومین علیهم السّلام، تکرار عمره مفرده تا قبل از گذشت ده روز، مورد اشکال؛ و تا پیش از سپری شدن همان ماه، مکروه به کراهت شدید می باشد.^۱ البته در این مسئله بعضی از روایات دالّه بر جواز به حسب ظاهر نیز موجود است^۲ ولیکن با تأمل و تحقیق در مجموعه احادیث وارده، حرمت قبل از ده روز و کراهت شدید تا یک ماه مسلّم

نیم ساعت هم می توانیم بگوییم تا وقتی که دایره اهل مکه پیدا نباشد، می شود لبیک گفت. این هواپیما هم به سمت جده می رود و هیچ اشکالی ندارد که برای هر کدام از این لبیک ها قصد احرام کنیم، هیچ اشکالی از این نقطه نظر ندارد؛ لذا اینکه می گویند: احرام در هواپیما امکان ندارد، محل تأمل است.»

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۸۸ - ۳۹۱.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۵۸:

«و رَوَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

”لِكُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ“. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: أَيْ كَوْنُ أَقَلِّ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: ”لِكُلِّ

عَشْرَةِ أَيَّامٍ عُمْرَةٌ.“»

هم چنین رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۷ - ۳۱۰.

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۹۹ و ۳۰۷ - ۳۱۵.

«اما اگر در ۲ ماه واقع شود اشکالی ندارد، حتی اگر فاصله آن ۲ عمره، یک روز باشد. مثلاً یک عمره در ۲۹ رجب انجام دهد و یک عمره در ۱ شعبان؛ چون در ۲ ماه واقع شده اشکالی ندارد.»^۳

«بعضی گمان می‌کنند که اگر دو بار و بیشتر به میقات بروند و احرام ببندند و عمره مفرده بجای

۱. اجماع از منظر نقد و نظر، ص ۲۱۸، تعلیقه، آیه‌الله طهرانی:

«از جمله مواردی که برای نگارنده در این مورد اتفاق افتاده است اینکه: طبق روایات مأثوره و ادله در باب عمره مفرده، تکرار آن در مادون عشره ایام حرام و در طول یک ماه کراهت شدید دارد. گرچه بسیاری با تمسک نابجا به تسامح در ادله سنن، هر روز نسبت به انجام آن اقدام می‌نمایند؛ ولیکن به‌طور کلی اصل تمسک به ادله سنن محل ایراد است،* به‌خصوص در این مقام که قطعاً مخالف مفهوم و مصداق کلی آن است.

روزی فردی به حقیر گفت: «من برای انجام عمره مفرده جهت گذشتگان، به قرآن مجید تفأل زدم و یا استخاره کردم، زیرا شک داشتم که با وجود ادله می‌توان اقدام کرد یا خیر؟ آیه شریفه بسیار بسیار خوب و مناسب آمد و لذا چند بار نسبت به این عبادت اقدام نمودم.»

حقیر عرض کردم: فقیه باید مبنای عمل خود را ادله و روایات و سنن معتبره شرعیّه قرار دهد نه استخاره و تفأل و غیره. و اما بنده اگر تمام آیات قرآن براساس استخاره و تفأل نیکو درآید باز به ادله مراجعه نموده، و به‌هیچ‌وجه نسبت به استخاره در این مورد ترتیب‌اثر نخواهم داد؛ البته می‌توان از استخاره در بعضی از موارد خاص استفاده نمود نه در خصوص این موارد که ادله وافیه به مراد و کافی به مرام، موجود می‌باشند.»

* رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۷۲، تعلیقه ۲؛ مطلع انوار، ج ۷، ص ۶۶۵ - ۶۷۸؛ نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۲۰۱ - ۲۰۶.

۲. نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۳۹. (آیه‌الله طهرانی)

۳. نرم‌افزار کیمیای سعادت، توضیحات و احکام حج، ص ۲۴.

آورند به فیض بیشتری نائل می شوند، در حالی که این عمل خلاف است. خدای متعال به لحاظ کرامت و تعظیم بیت الله الحرام فقط یک بار احرام را برای هر ماه کافی دانسته است نه بیشتر، و تکرار این مسئله برخلاف ذهنیات و توهمات عوام، نه تنها موجب ثواب بیشتر و عبادت بیشتر نخواهد شد بلکه از اعتبار و ارزش آن یک بار اول احرام نیز می کاهد و او را خدشه دار می نماید! و خداوند به جای احرام و عمره، طواف را جایگزین نموده است و شما هر قدر می توانید طواف بجای آورید.^۱

ما کاسه داغ تر از شارع و خدای متعال نباید باشیم و دلمان برای دین خدا و عظمت بیت الله و تکریم آن مکان مقدس بیش از لواداران شریعت غراء و پاسداران حریم مقدس شرع انور نباید بسوزد، هرچه از آنها می رسد بدون کم و کاست باید بپذیریم و با توجیحات عامیانه چون: رجائاً و غیره، پا از دایره

۱. سنن الدارمی، ج ۲، ص ۴۴:

«أخبرنا الحمیدیُّ ثنا الفضیلُ بنُ عیاضٍ عن عطاءِ بنِ السائبِ عن طائوسٍ عن ابنِ عباسٍ، قال: قال رسولُ الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم: **الطوافُ بالبیتِ صلاةٌ إلا أن الله أباحَ فیهِ المنطقَ فمَن نطقَ فیهِ فلا یَنطقُ إلا بخیرٍ.**»

هم چنین رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۰۲ - ۳۱۲.

تکلیف بیرون نگذاریم و فقط و فقط بر آنچه از جانب حضرات معصومین علیهم السّلام آمده - که اعراف و أعلم بما أنزل الله هستند - وقوف نماییم و از آن تخطی ننماییم.^۱

”مرحوم والد - قدس سرّه - در زمان حیات خویش بر کراهت شدید انجام دو عمره مفرده در یک ماه و حرمت آن دو کمتر از ده روز فتوا می دادند. و به افرادی که برای انجام عمره مفرده مکرر از ایشان سؤال می کردند، می فرمودند: «به جای عمره، تا می توانید طواف مستحب انجام دهید.»

پس از فوت ایشان یکی از دوستان نقل می کرد که برای انجام مناسک حج به مکه مشرف شدم و پس از انجام اعمال حج - چنانچه عادت مردم بر انجام عمره مفرده پس از حج است - من نیز قصد کردم که همراه با حجّاج به مسجد تنعیم^۲ رفته و مُحَرَم شوم.

۱. نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۴۱. (آیه الله طهرانی)

۲. تنعیم یک محلّ احرام است؛ مسجد تنعیم برای افرادی که اهل خود مکه هستند، آنجا احرام می بندند برای عمره. همین طور برای افرادی که از مکه خارج نشدند، آنها هم می توانند بیایند تنعیم و از تنعیم احرام ببندند. تنعیم الآن دیگر متصل به مکه شده و در واقع جزو مکه به حساب می آید. این مسجد در منطقه تنعیم یا نَعْمَان و میان دو کوه به نام ناعم و نعیم واقع شده

صبح که عیالم از طهران با من تماس گرفت
گفت: فلانی، تو قصد داری عمره مفرده بجای
آوری؟

گفتم: تو از کجا می دانی؟

گفت: دیشب مرحوم آقا (حضرت علامه والد،
رضوان الله علیه) را در خواب دیدم و به من
فرمودند:

فردا به شوهرت تلفن بزن و بگو: به جای رفتن به مسجد تنعیم و عمره مفرده، طواف
مستحب بجای آورد؛ زیرا جایز نیست که در یک ماه دو احرام بسته شود. و دیگر
اینکه بگو: در هنگام طواف سریع حرکت نکند و باعث تضییق و برخورد با طائفین
نشود و بداند اینها همه مهمان خدا هستند و احترام آنها واجب است.

آن شخص می گفت: من در هنگام طواف تند
حرکت می کردم و چه بسا به افراد برخورد می کردم و
ایشان بدین وسیله به من تذکر دادند.

این رؤیا که تحقیقاً می توان آن را رؤیای صادقانه
دانست، به روشنی آشکار می سازد که فتوای مرحوم
علامه والد حتی پس از عبور از دنیا و ورود در سرای
آخرت و انکشاف حقایق برای ایشان، تغییری پیدا
نکرده است؛ **هَنِيئًا لَهٗ ثُمَّ هَنِيئًا لَهٗ.**^۱

است. دلیل نام گذاری مسجد تنعیم به این اسم، وجود درختی به همین نام
در این منطقه بوده است. رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۸۱؛
تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۶؛ أخبار مکه، فاکهی، ج ۵، ص ۵۶ - ۶۱.
(محقق)

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

”ملاک حساب کردن فاصله ۲ عمره به روز، پایان اعمال است؛ یعنی اگر کسی در ۲۵ ذی القعدة محرم شد و اعمالش را انجام داد و از احرام خارج گردید، از این روز حساب نمی‌شود، بلکه باید از پایان اعمال حج تمتع، روزها را حساب کند.“^۱

تلبیه

”تلبیه از مسجد شجره شروع می‌شود؛ البته یک تلبیه واجب است و بقیه مستحب.“^۲ ”بهتر است که این لبیک همین طور ادامه پیدا کند. هر چه بیشتر لبیک بگویید، احرامتان محکم‌تر و سفت‌تر می‌شود و اتصال قوی‌تر می‌شود. و بهتر است که این لبیک در طول مسیر بلند گفته بشود؛ در هر فرازی و در هر نشیبی مستحب است لبیک گفته بشود و در هر جایی

۶، آیه‌الله طهرانی:

«الان مردم می‌روند مسجد تنعیم. تنعیم یک محل احرام است، برای افرادی که اهل خود مکه هستند، آنجا احرام می‌بندند برای عمره؛ و همینطور برای افرادی که از مکه خارج نشدند، آنها هم می‌توانند بیایند تنعیم، از تنعیم احرام ببندند. تنعیم الان دیگر متصل به مکه شده و در واقع جزو مکه به حساب می‌آید. یک مسجدی هست، خیلی مسجد معظم، خیلی بزرگ و وسایل تنظیف و اینها همه دارد.»

۱. رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۱۳، تعلیقه. (آیه‌الله طهرانی)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۷۵ - ۳۷۷ و ۳۸۳.

که انسان توقف می کند، بهتر است که این لبیک [را] بگوید. همین طور دارد حرکت می کند و به جای ذکر گفتن لبیک می گوید و این لبیک ادامه پیدا می کند تا وقتی که دیوارهای شهر مکه پیدا بشود؛ آنجا دیگر باید قطع کرد.^۱ ”این هم تا وقتی است که خانه های مکه پیدا می شود؛ وقتی خانه های مکه پیدا شد، دیگر باید تلبیه را قطع کنید. البته در عمره!^۲ اما برای حج، از خود مسجدالحرام؛ در خود مکه، هر جای مکه می شود برای حج - که همان رفتن به عرفات است - احرام بست؛ منتها در خود مسجدالحرام بهتر است! آنجا تلبیه را می گوید، لبیک را می گوید و به سمت عرفات حرکت می کنید و تا ظهر روز عرفات می توانید این تلبیه را بگویید، از ظهر روز عرفات دیگر باید قطع شود.^۳“^۴

”مجتهد باید مطلب را همان طوری که مضمون

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیه الله طهرانی)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۸۸ - ۳۹۱.

۳. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۹۱ - ۳۹۳؛ ۳۹۶ - ۳۹۸؛ ۴۰۸ و ۴۰۹؛ ۵۱۹ - ۵۲۱؛ ۵۲۹ و ۵۳۰.

۴. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیه الله طهرانی)

کلام امام علیه السّلام است، به مقلّد و افراد برساند. ما باید به افراد بگوییم که تلبیه گفتن از مسجد شجره رجحان ندارد، بلکه مرجوح است و باید مقداری از آنجا دور شوند. منتها الآن، به خاطر راحتی مسئله، تلبیه را از مسجد شجره قرار داده‌اند و همه را جمع می‌کنند و لبّیک می‌گویند و دیگر مسئله تمام می‌شود؛ اما آن افرادی که خاص و خواص هستند، آنها باید تلبیه را خارج از مسجد شجره بگویند. البته «باید» در اینجا به معنای تفضیل است، نه به معنای الزام. نیّت احرام باید در مسجد شجره باشد و نباید از مسجد شجره مؤخر باشد؛ به خاطر اینکه: **لَا يَجُوزُ التَّجَاوُزُ عَنِ الْمِيقَاتِ إِلَّا مُحْرِمًا.**^۱۲

”یعنی تلبیه با احرام فرق می‌کند و دو مسئله جدا از هم هستند؛ در واقع تلبیه احرام را تثبیت می‌کند،

۱. رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۶۹ - ۳۷۷.

الخصال، ج ۲، ص ۶۰۶:

«[عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ:] **...و لَا يَجُوزُ الْإِحْرَامُ قَبْلَ بُلُوغِ الْمِيقَاتِ وَ لَا يَجُوزُ تَأْخِيرُهُ عَنِ الْمِيقَاتِ إِلَّا لِمَرَضٍ أَوْ تَقِيَّةٍ...**»

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۲۲. (آیة الله طهرانی)

اما خود احرام تفاوت می کند.^۱

«شاید علت مسئله این باشد که انسان از آن موقعی که نیت احرام می کند تا وقتی که به بیدار می رسد، خودش را در این مدت آماده کند؛ در این یک میلی که حرکت می کند، آن آمادگی نفس را برای تنفیذ و تنجیز احرام پیدا کند؛ چون الآن احساس می کند که دیگر مُحْرِم است و حالت او حالت احرام است و به سمت حج، عمره و مکه حرکت می کند. دیگر غیر از این است که بگوید: «من نیت کرده‌ام»، و سریع **اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ** بگوید و امثال ذلک. اتفاقاً این قضیه در مورد نماز هم همین طور است که انسان چند دقیقه قبل از نماز بنشیند و استراحت کند. آیا روایات آداب نماز را نخوانده‌اید؟! باید صبر کند تا اطمینان نفس و توطین نفس بر حضور در صلاة پیدا کند؛^۲ اما ما همین طور از دستشویی می آییم و به دنبال مَهر می گردیم و مَهر را آنجا می گذاریم، یا علی و تمام می شود! در حالی که انسان باید بنشیند، فکر

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۱۸. (آیه الله طهرانی)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۵۹ - ۴۷۶.

کند، وضعیت خود را بسنجد و آن وقت این نماز خیلی فرق می کند. در اینجا هم وقتی که مُحْرِمِ نیت احرام می کند، در فضای احرام قرار می گیرد، گرچه هنوز تلبیه نگفته است؛ لذا حضرت می فرماید که کمی جلو بیاید و مقداری از احرام بگذرد. در این مدت همین طور با خودش درگیر است که الان چه می خواهد بشود؟! الان چه قضیه ای می خواهد اتفاق بیفتد؟! من نیت چه کاری کرده ام و باید چه کاری انجام دهم؟! وقتی که اشتعالش به نهایت می رسد، آن موقع دیگر جواز و امر به تلبیه برای او صادر می شود. به نظر من شاید این خصوصیتی است که فرد به خاطر این قضیه [باید تلبیه را تأخیر بیندازد]؛ لذا ما این مسئله را در همه مواقیت مشاهده می کنیم و فقط مربوط به مسجد شجره نیست که حالا بگوییم قضیه ای در خصوص مسجد شجره وجود دارد که مثلاً خاکش مقداری قرمزتر است و فرق می کند؛ بلکه درباره همه مواقیت داریم که در موقع احرام تلبیه نگوید و بگذارد وقتی که یک میل رد شد،

آن وقت تلبیه بگویند.^۱ یک میل رد شدن؛ یعنی آمادگی پیدا کردن؛ یعنی «سرزده داخل مشو می‌کده حمام نیست!» باید آمادگی نفس پیدا شود، آن وقت لبّیکی که می‌گویی، یک هزارم لبّیکی می‌شود که امام سجّاد علیه السّلام گفت! نه آقا! یک هزارم کجا؟! یک میلیونم آن هم نمی‌شود، تازه اگر با رعایت این مسائل باشد! بنابراین باید این‌طور گفت که لبّیک گفتن بهتر است که با نیت احرام افتراق داشته باشد و بعد از گذشت یک میل از مسجد شجره باشد.^۲

حقیقت معنای تلبیه

«این لبّیکی که حجّاج در ابتدای احرام می‌گویند،^۳

لبّیک قطع از تعلّقات است، لبّیک قطع از زن و بچه است، لبّیک قطع از معاملات و روابط در شهر و

۱. رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۶۹ - ۳۷۳.

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۲۲. (آیة‌الله طهرانی)

۳. امام شناسی، ج ۶، ص ۳۵:

«لَبَّيْكَ! اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ! لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ! إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ! لَا شَرِيكَ لَكَ!»*

«آری! آری! اجابت کردم دعوت تو را دو بار، إِبَابَةً بَعْدَ إِبَابَةٍ! ای پروردگار من! اجابت کردم بعد از اجابت! اجابت کردم بعد از اجابت! هیچ‌گونه شریک و انبازی برای تو نیست! اجابت کردم بعد از اجابت! و حقّاً که تمام مراتب و درجات حمد و سپاس و نعمت و سلطنت، اختصاص به تو دارد! شریک و انبازی برای تو نیست!»

* الکافی، ج ۴، ص ۳۳۵.

روستا است، لَبَّیک به [قطع] ارتباطات خانوادگی و جیران و شهر و منطقه و روابط و صداقت است. به این معنا لَبَّیک می‌گویند و به این ندا دارند پاسخ می‌دهند؛ منتها امروزه ما می‌بینیم که افراد وقتی که حج انجام می‌دهند، آن تعلق را با خود به آن دیار می‌برند، آن روابط را حفظ می‌کنند، آن تخیلات و تصوّرات را با خود نگه می‌دارند، آنچه در آن حال وهوا در شهر و دیار خویش به سر می‌بردند و آن حال وهوا را با خود قرین و هم‌نشین می‌کنند! اینکه فایده‌ای ندارد و لَبَّیکی در اینجا گفته نمی‌شود! لَبَّیک یعنی قطع امید و قطع علاقه.

من نمی‌گویم لَبَّیکی که می‌گوییم مانند لَبَّیک ابراهیم خلیل است؛ از عهده ما بر نمی‌آید و بر نخواهد آمد! جایی که او می‌آید و دستور پیدا می‌کند که باید از زن و فرزند خود منقطع شوی و به‌طور کل آنها را رها کنی، به تنها امید و ثمره حیاتش پشت می‌کند و آنها را در بیابان سوزان به امان خدا رها می‌کند؛ حتی مکلف می‌شود و دستور پیدا می‌کند که به پشت سر خود هم نگاه نکند و وقتی زن و فرزند خود را قرار

می‌دهد، دیگر نسبت به عاقبت و مآل آنها خطوری
در ذهن او نکند!

آن، یک مسئله و حال‌وهوایی است که گرچه ما
باید به همان کیفیت باشیم، اما تا رسیدن به آنجا
فاصله است؛ ولی حداقل که می‌توانیم این کار را
انجام بدهیم، چرا انجام ندهیم؟! چرا افرادی که به
حج مشرف می‌شوند حتماً باید با خودشان تلفن
ببرند؟! برای چه؟! چرا افرادی که می‌خواهند لَبَّیک
پروردگار را بگویند، باید با تصورات و با تعلقات
باشد؟! اینکه لَبَّیک نشد! این همراه بودن ثقل و بار
است!

توجه کنید رفقا! ما مجبور نیستیم که همراه با
آنچه پیش می‌آید حرکت کنیم؛ ما باید خود تصمیم
بگیریم که چه کنیم و خود باید تصمیم بگیریم که
چگونه زیست کنیم و خود باید تصمیم بگیریم که
آنچه به صلاح خود است برداریم و آنچه به فساد ما
است به کناری بگذاریم. که گفته است باید کسی که
به مکه برود با خودش موبایل برد؟! که گفته است
وقتی که در این شرایط و به این کیفیت است، انسان
باید به نحوی باشد که آن آثار و آن خصوصیات برای

او ظاهر نشود؟! راهی را رفته، زحمتی را کشیده، ندای معبود را پاسخ گفته است، ولی نیمه تمام و سی درصد، چهل در صد؛ چرا صد در صد نباشد؟! چرا خودمان را به مرتبه بزرگان نزدیک نکنیم؟! چرا به آنچه آنها توصیه کردند، ما عمل نکنیم؟! برای چه؟! خُب نفع کمتر است و فایده کمتر گیر می آید. شما یک عمره بروید بدون این مسائل، ببینید آیا فرق نکردید؟! شما یک حج بروید با این انقطاع، آن وقت ببینید آیا تأثیرش بیشتر نبوده است؟!!

... وقتی کسی به آن سمت حرکت می کند، دیگر ماسوی الله را باید کنار بگذارد و از تمام تعلقات باید بیرون بیاید! لبیک داریم می گوئیم، اما داریم با تلفن با منزل صحبت می کنیم؛ این چه لبیکی است؟! این چه حجی است؟! این چه احرامی است که در آن احرام، همه چیز وجود دارد غیر از پروردگار؟! در آن دل همه چیز وجود دارد غیر از تعلق به پروردگار!

ده بود آن نه دل که اندر وی *** گاو و خر باشد و ضیاع و عقار^۱

وقتی که انسان به آن سمت دارد حرکت می کند،

۱. دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۳۸.

دل خودش را باید پاک کند و از تعلقات باید خارج بشود؛ نه اینکه در آن دل، فرزند داشته باشد، زنش را داشته باشد، شوهرش را داشته باشد، قوم و خویشش را داشته باشد و مسائلی را که در شهر به جای گذاشته است همراه بیاورد! پس کجا آمده است؟! پس برای چه آمده است؟! در منزل خود که بود، بهتر بود؛ اقلأً این راه را نمی رفت!^۱

حال امام سجاد علیه السلام در هنگام تلبیه

”می گویند:

در هنگام احرام و در هنگام تلبیه گفتن: **لَتَيْكَ اللَّهُمَّ لَتَيْكَ**، تلبیه... یک مرتبه دیدند که بدن امام سجاد مرتعش می شود و لرزه بر بدن حضرت می افتد، رنگ حضرت متغیر می شود و متلون می شود؛ از حضرت سؤال می کنند چه شده؟ حضرت می فرماید: **«من خانفم از اینکه بگویم لبغیک و پروردگار بگوید لا لتبیک و لا سعیدیک!»**^۲

آخر این امام می آید اینجا برای ما فیلم درست می کند؟ آخر اینکه بدنش می لرزد، اینکه جسم امام مرتعش می شود، این عبارت است از نفاق؟ نفاق یعنی همین درست کردن، همین بازی درآوردن، برای ما گفتن، یا نه؟ امام چه احساسی دارد که یک هم چنین...؟ آخر این امام کی گناه کرد؟ امام کی می آید فعل حرام انجام می دهد تا اینکه بدنش بلرزد؟

۱. جلوه های معرفت، ص ۳۴۱ - ۳۴۳. (آیه الله طهرانی)

۲. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۳۵.

ما صبح تا شب داریم کار حرام انجام می دهیم، مثل شاخ شمشاد می رویم در مسجد شجره، یک حوله به دوش و یک حوله به کمر، **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ...** داد می زنیم، همچین سقف هم می خواهد بیاید پایین، درست؟! هیچ باکمان نیست، عین خیالمان نیست! تازه سر ملائکه چند تا پز می دهیم: آمدیم، بله! آمدیم اینجا، حواستان باشد خوب بنویسید، یادتان نرود! این بالا اسم ما را بنویسید، آمدیم، داریم احرام می بندیم، نگاه کنید پول خرج کردیم! یک میلیون پول خرج کردیم، آمدیم در اینجا، در بهترین جا داریم کیف می کنیم، احرام هم داریم می بندیم، در بهترین طیاره ها! عرض کنم حضورتان که در بهترین جاها، در بهترین...! پول خرج کردیم، شما باید بیاید بنویسید، مفت که نیامدیم اینجا، پر نزدیم؛ از سرمایه مان آمدیم خرج کردیم و داریم لبیک می گوئیم! هیچ طوری مان هم نیست.

ولی امام علیه السّلام که ترک اولایی هم از امام علیه السّلام متمشّی نیست چه برسد به کار مکروه! چه برسد به - نعوذ بالله، نعوذ بالله - کار حرام

بخواهد انجام بدهد! امام علیه السّلام در عصمت مطلق وجود دارد، عصمت مطلق می‌دانید یعنی چه؟ یعنی اصلاً بقاءبالله را طرفه العینی در تمام بیست و چهار ساعت ترک نمی‌کند! بقاءبالله را! نشسته با شما دارد حرف می‌زند خدا دارد حرف می‌زند نه او، دارد غذا می‌خورد خدا دارد غذا می‌خورد نه او، خوابیده خدا خوابیده نه او، این را می‌گویند بقاءبالله! می‌نویسد خدا دارد می‌نویسد، صحبت می‌کند او دارد صحبت می‌کند، می‌شنود...؛ «**كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي**

يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّذِي يَأْخُذُ بِهِ وَ رِجْلَهُ الَّذِي يَبْطِشُ بِهِ.»^۱ و هكذا. درست؟! این امام علیه السّلام که بقاءبالله دارد، این امام علیه السّلام چه احساسی دارد آخر در موقع احرام که دارد جسمش می‌لرزد؟ من نمی‌فهمم! این چیست قضیه که می‌گوید:

إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَقُولَ لِي مُخَاطَبٌ هَذَا الْكَلَامَ: لَا لَيْبِكَ وَ لَا سَعْدِيكَ؛ «خدا بیاید به من بگوید داری لیبیک می‌گویی بیخود! نه لیبیک تو را می‌پذیریم و نه به تو خوشامد می‌گوییم و نه تو را به بارگاه خودمان راه می‌دهیم!»

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۰۱:

«عَنْ حَنَانَ بْنِ سَدِيرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: قَالَ اللَّهُ: مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَحَبَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتَهُ كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا إِذَا دَعَانِي أَحْبَبْتَهُ وَ إِذَا سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي فِي مَوْتِ مُؤْمِنٍ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسَاعَتَهُ.»

این قضیه چیست؟^۱

طواف

”روزی برای تودیع جهت تشرّف به سوی

بیت‌الله‌الحرام خدمت حضرت والد

– قدّس الله سرّه – رسیدم و از ایشان دستوراتی در

ارتباط با مطالب حجّ و عمره و آداب حرّمین

خصوصاً بیت‌الله‌الحرام خواستم؛ ایشان در ضمن

بیاناتی که مربوط به آداب تشرّف به مسجدالحرام

است فرمودند:

... هرچه می‌توانید دور خانه خدا طواف کنید^۲ و ثواب آن را به روح رسول‌الله صلّی

الله علیه و آله و سلّم اهدا نمایید؛ زیرا اصل اوست و هرچه به عالم وجود از فیوضات و عنایات حضرت باری می‌رسد از دریچه نفس قدّوسی او می‌گذرد. پس هرچه از حمد و ثناء و شکر و ثواب در عالم وجود، موجود می‌گردد باید به او برگردانده شود و غیر از او فرد دیگری نباید در ذهن و نفس خطور نماید.^{۳،۴}

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۹، مجلس ۱. (آیه‌الله طهرانی)

۲. عوالی اللّثالی، ج ۳، ص ۱۶۵:

«قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **”إِسْتَكْثِرُوا مِنَ الطَّوَافِ، فَإِنَّهُ أَقَلُّ شَيْءٍ يُوجَدُ فِي صَحَائِفِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ“**.»

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲، آیه‌الله طهرانی:

«بهتر است که حاجی عمره [مستحبّی] را برای رسول خدا و یا برای امام زمان و به نیت امام زمان انجام بدهد؛ یا اینکه اصلاً به طور کلی نیت نکند، نیت شخص خاصّی نکند؛ عمره مستحبّی انجام می‌دهد برای خدا! دیگر اگر خدا خودش تفضّل کند، به آن کسانی که انسان در نیت دارد هم عنایت دارد.»

۴. نوروز در جاهلیّت و اسلام، ص ۴۰. (آیه‌الله طهرانی)

”هم چنین [می فرمودند :

طوافی را که می‌خواهید انجام بدهید، این طواف را برای پیغمبر انجام بدهید! به آن شخصی هم که در نیت دارید ثواب خواهد رسید و بیشتر هم خواهد رسید! ولی طواف‌ها همه برای پیغمبر باشد، نیت برای رسول خدا باشد، نمازی که می‌خوانید برای رسول خدا باشد؛ عمل در آنجا فقط توجه به خداوند و نیت و ثواب برای رسول خدا است.^۱

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۷، جلسه ۳، آیه‌الله طهرانی:

«ما که صلوات برای پیغمبر می‌فرستیم - **اللهم صلّ علی محمد و آل محمد** - این صلوات ما برای پیغمبر و برای ائمه چه نتیجه دارد؟ مگر آنها به مقامات کمال نرسیدند؟ بعضی‌ها می‌گویند که دیگر خب آنها رسیدند. جواب این است: کمال مگر حدّ یقفی دارد؟ مگر کمال محدود است؟ اگر یک روزی به آنجا رسیدیم که ذات الهی را توانستیم به آخرش اطلاع پیدا کنیم، کمالات هم در آنجا متوقف خواهد شد؛ ولی مگر ذات الهی لایتناهی نیست؟ مگر مطلق نیست؟ مگر محدود است؟ وقتی که ذات محدود باشد آثار او هم محدود خواهد شد؛ وقتی که ذات نامحدود باشد آثار او هم نامحدود خواهد بود؛ پس رسول خدا در عین حیات مراتب کمال، تا خدا خدایی می‌کند بر سعه او اضافه می‌شود و بر مراتب او اضافه می‌شود و بر برکات از ناحیه پروردگار اضافه می‌شود.

و از جمله صلواتی که ما می‌فرستیم، این صلوات باعث می‌شود که مدام افاضه بیاید، این می‌رود بالا می‌خورد به خدا، وقتی خورد به خدا از آنجا می‌خورد به پیغمبر. این درود ما در مقام اتصال نفس ما به ذات پروردگار به آن مقدار خلوص و به مقدار معرفت ما، آن می‌خورد به ذات پروردگار و بعد انعکاس و رفلکس می‌کند، این انعکاس پیدا می‌کند به نفس پیغمبر. از آنجا که می‌آید به نفس پیغمبر با آنکه از اینجا رفته دیگر تفاوت می‌کند، آنجا ضریب پیدا می‌کند، ضریب بی‌نهایت پیدا می‌کند. آن که از ناحیه ما بالا رفته دو درصد است، آن که از ناحیه خدا آمده یک میلیارد می‌خورد به پیغمبر. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: «اگر برای گذشتگانتان می‌خواهید کار خیر کنید، ثوابش را به روح پیغمبر بفرستید، بیشتر آنجا می‌رود و می‌آید!» اگر می‌خواهید برای گذشتگانتان قرآن بخوانید قرآن را برای پیغمبر بخوانید چون در نیت‌تان او هست، از نفس پیغمبر ثواب به او می‌رسد نه اینکه از نفس شما. از نفس شما می‌خواهد به آن مرده و متوفی ثواب برسد، سه درصد می‌رسد، چهار درصد، ده درصد می‌رسد؛ ولی حالا که ثوابش را به پیغمبر اهدا کردید، یک میلیون به او می‌رسد. حج می‌خواهید انجام بدهید برای پیغمبر حج انجام بدهید. طواف می‌خواهد بکنید برای پیغمبر طواف بکنید؛ نماز می‌خواهید بخوانید ثوابش را برای پیغمبر، قرآن می‌خواهید بخوانید ثوابش را برای پیغمبر، انفاق می‌خواهید بکنید برای پیغمبر یا برای امام

این بهترین راهنمایی است که بزرگان نسبت به
مطلب کرده‌اند.^۱

”البته واضح و روشن است که ذوات معصومین
علیهم السّلام همه در نفس مطهّر رسول‌الله فانی و
متّحد می‌باشند و قصد اهدای ثواب به رسول اکرم،
شامل نفوس مطهّره سایر معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد.^۲
و سپس فرمودند:

الطّوافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ؛^۳ «طواف حکم نماز را در مسجدالحرام دارد.»^۴

حقیقت طواف خانه خدا، طواف به دور ولایت

”اصل این مسئله گردش و طواف یک عمل ظاهر
است؛ که این عمل ظاهر باید حکایت و اشارتی باشد
از آن توجّه قلبی به آن عوالم معنا و عوالم ولایت.
می‌دانید که خداوند عوالم را در هفت عالم خلق کرده
است؛ و این هفت عالم، یکی عالم ماده است که

زمان فرقی نمی‌کند؛ یعنی منظور معصوم علیه السّلام است.»

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۴. (آیه الله طهرانی)

۲. جهت اطلاع بر اتّحاد ارواح طیّبه ائمه علیهم السّلام به اعتبار عالم
ملکوت، و تفاوت آنها به اعتبار عالم مُلک، رجوع شود به روح مجرد، ص
۵۷۲ - ۵۷۴؛ امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۲ - ۲۹۱.

۳. عوالمی اللّثالی، ج ۱، ص ۲۱۴.

۴. نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۴۱.

همین عالم اجرام، کواکب و سیارات است؛ و یکی عالم مثال است؛ عالم سوم، عالم ملکوت سفلی است؛ و چهارم ملکوت علیا؛ و پنجم جبروت؛ و ششم لاهوت؛ و هفتم هم همان عالم اسماء کلیه است که بعد از او دیگر عالمی وجود ندارد، یعنی [بعد از آن] همان جنبه ذات است؛ یا اینکه بنا بر اختلاف در تعبیر، آن عالم هفتم مرتبه ذات است.^۱

طواف: یعنی فدا کردن، یعنی خود را باختن، خود را تسلیم کردن و خود را ناچیز شمردن. دیده‌اید وقتی که مردم قربان صدقه همدیگر می‌روند می‌گویند: الهی دورت بگردم! «الهی دورت بگردم» یعنی خدا من را فدای تو کند، من را قربانی تو کند، اگر مرضی پیش می‌آید به من بخورد و اگر موتی و مصیبتی پیش می‌آید به من بخورد. این چیزی است که مردم اصطلاحاً می‌گویند و در میان عوام متعارف است.

طواف در دور کعبه به این هفت شکل، به معنای خدا و ذات خدا را محور قرار دادن و بعد [در برابر]

^۱. رجوع شود به معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۹۶ - ۱۹۸.

آن ذات در تمام مراتب وجودی خضوع و تواضع کردن و خود را فانی دانستن در همه مراتب وجودی است؛ به این معنا که انسان در مرتبه ماده غیر از او مؤثری نبیند، در مرتبه مثال اثر او را فقط ببیند و استقلالی نبیند و در عالم ملکوت، جبروت، لاهوت، انسان در تمام این عوالم به جنبه استقلال نگاه نکند؛ یعنی خدایا اگر من در آن ملکوت تو وارد شدم، تصوّر نباشد که حالا برای خود ارزشی قائل هستم و برای خودم حساب و کتابی باز کنم! اگر من وارد عالم لاهوت شدم این طور نیست که من از خود بینم و نسبت به این قضیه، احساسی در من به وجود بیاید! نه، من در همه مراتب آثار وجود و مراتب نزول اسماء و صفات کلیه و مراتب نزول ذات، سر تسلیم فرود می آورم و نسبت به همه این مراتب اعتراف و اقرار می کنم و آن حقیقت ولایت ذات را که در وجود و نفس حضرت امام زمان علیه السلام و ارواحنا فداه هست، من به این مراتب وجودی اعتراف می کنم و ولایت آن حضرت را در همه این مراتب تصدیق می کنم.

همهٔ این هفت شوط عبارت است از [طواف در]
هفت مرتبهٔ عوالم از نظر طولی تا به مرتبهٔ ذات برسد
و خود کعبه هم که از او تعبیر به ذات می‌شود!
بیت‌الله است دیگر، یعنی خانهٔ خدا! خانهٔ خدایی که
با همهٔ این خصوصیات و آثار بنا نهاده شده است و

این همان معنای طواف دور ولایت است.^۱»

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۲، آیه الله طهرانی:

«سؤال: حاج آقا ببخشید، اینکه فرمودید باید

ذهن فقط متوجه به خدا باشد، ما شنیده‌ایم که در
آنجا همه حجّاج در واقع دارند حول ولایت حضرت
علی علیه السّلام طواف می‌کنند! چون حضرت آنجا
به دنیا آمدند. حال با توجه به این مسئله، ما که اولین
بار است داریم می‌رویم، این قضیه و ولایت حضرت
علی علیه السّلام را کلاً از ذهنمان خارج کنیم؟

جواب: بله، ببینید، در موقع طواف دو جنبه هست: یکی اینکه خود
امیرالمؤمنین هم در اینجا طواف می‌کرده است و خود پیغمبر هم در اینجا
طواف می‌کرده است! این یک مسئله است که پیغمبر و امیرالمؤمنین و بقیّه،
همه در اینجا یکسان هستند و اینجا مقام، مقام احاطه و قهر ولایت پرورگار
است که در توحید بین هیچ‌کس تفاوتی نمی‌گذارد! این یک مسئله است.
پس وقتی که انسان دارد طواف می‌کند، فقط باید متوجه به او باشد. ولی از
آن طرف باید این احساس را هم داشته باشد که در مقام کثرت و در مقام
جمع بین وحدت و کثرت، همه ما الآن داریم بر دور ولایت امام زمان
می‌گردیم و ولایت آن حضرت است که دارد ما را اشراب می‌کند، ما را نگه
می‌دارد، ما را به حرکت می‌اندازد، ما را به توجه می‌اندازد و در واقع این
حرکت و طواف به دور کعبه برای رسیدن به حریم ولایت امام علیه السّلام
است. چطور اینکه از امام باقر علیه السّلام هم مروی است که حضرت
فرمودند:

**إِنَّمَا أَمْرَ النَّاسِ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُخْبِرُونَا
بَوْلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ؛***

«مردم امر شدند و مکلف شدند که دور این سنگ‌ها طواف کنند و آن‌گاه به مدینه بیایند و
ولایتشان را به ما عرضه بدارند!»

خیلی عبارت عجیبی است! یعنی قبولی آن طواف و حج به تسلیم در برابر
امر ما و قبول کردن ولایت ما و پذیرفتن ما و غیر ما را ندیدن و فقط ما را در

عدم نیاز به دقت در مُحَاذِی بودن با حَجْر الْأَسْوَد

در شروع طواف

”یکی از مسائلی که فعلاً مطرح است، مسئله

شروع طواف است از مُحَاذَات با حَجْر الْأَسْوَد؛ خب

طواف باید از حَجْر الْأَسْوَد شروع شود؛ اما کجا داریم

که حَجْر الْأَسْوَد باید ابتدا باشد که یک میل بعد از آن

ابطال باشد و یک میل هم قبل از آن باطل باشد؟ وقتی

می گویند از حَجْر الْأَسْوَد شروع کن، نه اینکه از خود

همه شراشر وجود مؤثر دانستن است. معنا این است. وإلاً [می شویم] مانند اهل تسنن که می آیند طواف می کنند و بعد هم به دنبال کارهایشان می روند! این اثرات چندانی ندارد. این بحث در دو وهله مطرح می شود: در یک وهله انسان باید در موقع طواف فقط خدا را در نظر داشته باشد نه غیر را؛ و مسئله دوم این است که باید بداند اینها در عالم کثرت وسائط فیض از جانب پروردگار هستند و اینها مظاهر او هستند و انسان باید در نهایت به ولایت اینها برسد.

... وقتی انسان می خواهد از مسجد الحرام بیرون بیاید، نمی تواند که بگوید: خدایا، خدا حافظ! نمی شود که آدم به خدا خدا حافظی بگوید! بلکه باید بگوید: **السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!** التفات کردید؟ هردفعه که انسان می خواهد از مسجد الحرام بیرون بیاید باید **السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ** بگوید. عرضه ولایت این نیست که انسان بعد از طواف به زیارت پیغمبر برود! همان وقتی که انسان طواف و نماز و اعمال حج را انجام می دهد، باید در نیت او این باشد که: خدایا! این اعمال که من آمدم و از زندگی دست برداشتم و از همه تعلقات و منزل و کاشانه و ... دوری کردم و به متابعت از حضرت ابراهیم آمدم، خدایا همه اینها را مقدمه برای معرفت امام قرار بده! این است.»

* الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹.

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱، ص ۱۲. (آیة الله طهرانی)

سنگ، صاف یک خط بگذار وسط آن! فرض کنید سنگ این مقدار هست، این قطرش را شما در نظر بگیرید و در وسطش! آن نقطه مرکزی! آن را حساب کن یک میل، یک خط بکش که آن خط از وسط کله تو بگذرد که هیچ فاصله نداشته باشد! به طور کلی این مسائل، مسائل عرفی است؛ آقامی گویند: «سِرْتُ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ» خب این «سِرْتُ مِنَ الْبَصْرَةِ» کجای بصره مورد نظر است؟ بصره یعنی شهر دیگر، حالا از وسط آن شما سیر کردی؟ یا از خودش؟ مجموعه بصره در اینجا مورد نظر است نه یک متر خاص از بصره، یک نقطه خاص از بصره. چون شما از اینجا که می خواهی شروع کنی، از هر جا شروع کردی اشکال ندارد، فرض بکنید که گاهی می گویند که من از آنجا فلان کار را کردم، می گویند اشکال ندارد؛ بعد می گوید من از اینجا این کار را کردم، می گویند اشکال ندارد؛ درحالی که خب دو مکان مختلف است و بین آن صد متر فاصله است؛ اینها اصلاً به طور کلی مد نظر شارع نبوده است. یعنی فرض کنید وقتی که شارع می گوید از بصره حرکت

را شروع کن، نمی‌گویند که خودت را بچسبان به دیوار منزل آخر بصره که منزل آخر آن دیگر محدوده و حدّ بصره است؛ از آنجا باید شروع کنی و بعد هم احتیاط بر این است که... - احتیاط، احتیاط! ما آن «ت» اولش را هم دسته‌دار می‌کنیم تا اینکه هر دو بهتر بشود: «احتیاط» این قضیه جا بیفتد! این احتیاط‌ها چیست که ما درآوردیم؟ ما خودمان پدر مردم را درآورده‌ایم! - فرض کنید با این احتیاطِ محتاط‌مان فرض کنید می‌گویند از دم حجرالاسود طواف را شروع کن: خدایا، من نیت خودم را قرار می‌دهم که از حجرالاسود طواف را شروع کنم! شما می‌توانید از ده متر قبل از آن هم این نیت را انجام بدهید نه اینکه بیایی و بررسی. من دیده‌ام ها! دیدم خلق‌الله را می‌آوردند و می‌گویند: آقا بیا اینجا، بایست، بایست، حالا شروع کن، آن هم می‌رود بعد شک در آن پیدا می‌شود که یک قدم جلو رفتم؟ پدر مردم درمی‌آید با این اوضاع! آیا آن وقتی که آخوند دارد به او می‌گویند نیت کن در چه وضعی از حجرالاسود قرار داشته؟ عقب بوده؟ جلو بوده؟ خب همه اینها خلاف شرع است، اینها همه مسئولیت دارد برای افرادی که این

طور مردم را به شبهه می‌اندازند! آنچه که ما در روایات داریم این است که ابتدای طواف باید از حجرالأسود باشد.^۱ خیلی خب، من نیت می‌کنم: خدایا، احرام من را از اول حجرالاسود قرار بده، و می‌آیم حرکت می‌کنم،^۲ دیگر نیاز به نیت مجدد

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۳ - ۳۱۵.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱، آیه‌الله طهرانی:

«به همان نفس خواست و خود آن میل انسان نسبت به یک عمل نیت می‌گویند. این مسئله در مورد نیت توقّف ده روز و همین‌طور راجع به نیت قصر، یا راجع به نیت روزه، نیت غسل و امثال ذلک هم هست.

یک اشتباهی که الآن در میان مردم هست این است که تصور می‌کنند باید در اول طلوع فجر یک خواستی را در ذهنشان مرور کنند، یعنی در واقع حال، اگر به تلفظ هم نیاورند، همین قدر در نیت آنها باشد که ما از الآن که اذان صبح است تا هنگام غروب آفتاب، این روزه را با این شرایط و با این امساک‌ها و با این خصوصیات انجام می‌دهیم! ولی این نیت نیست، بلکه نیت همان خواست است. همین که شما برای سحری خوردن بلند می‌شوید، این خودش نیت روزه است. و دیگر نیاز نیست که در اول اذان صبح هم مجدداً این خواست را تکرار کنید. یا وقتی که مشغول نماز می‌شوید، خب طبعاً همین بلند شدن به سمت نماز و ایستادن، به معنای وارد شدن در نماز است و دیگر نیاز نیست یک نیت مجددی در اول نماز [بکنید که مثلاً] نیت نماز واجب و یا نیت نماز [مستحبی می‌کنم!] البته بله، کسی که برای نماز ظهر یا برای نماز عصر برمی‌خیزد، برای صرف نماز بر نمی‌خیزد، بلکه به قصد نماز عصر برمی‌خیزد و همان کفایت می‌کند.

و همین‌طور راجع به توطّن؛ رفتن و ده روز در یک‌جا ماندن [که وقتی] می‌گویند: «قصد ده روز کرده‌ای؟» می‌گوید: «نه، قصد نکرده‌ام!» درحالی‌که می‌خواهد پانزده روز بماند! [ولی] می‌گوید: «نه، ما قصد نکرده‌ایم، ولی شاید پانزده روز بمانیم!» خب همین‌که این می‌خواهد بماند یعنی قصد کرده است.

این قصد چیز جدیدی جز همان خواستی که ما در سایر مسائل، آن خواست

ندارد، چه کسی گفته باید دوباره از اول حجرالاسود که بایستی همین که موازی شدی دوباره نیت طواف باید کنی؟ همهٔ اینها غلط است، کجا ائمه به یک‌هم‌چین مطالبی دستور داده‌اند؟ پیغمبر کجا این طور طواف می‌کرد؟ سوار شتر می‌شد، شتر دور خودش می‌چرخید و می‌رفت و پیغمبر هم به این مسائل کاری نداشتند،^۱ اینها چیزهایی است که ماهی خودمان با تفریع فروع آمدیم دایرهٔ تکلیف را تضییق کردیم و براساس این و این، تضییق را در فتوی تسرّی دادیم و تسرّی این تضییق در فتوا را تحمیل

را اِعمال می‌کنیم نیست. شما که الآن می‌خواهید به حرم بروید، می‌گویید: نیت رفتن به حرم کردم؛ یا شما که می‌خواهید بروید از میوه‌فروشی سیب بخرید، نیت خرید میوه کرده‌اید و به‌جای میوه‌فروشی، در دکان قصابی نمی‌روید! همین‌که به نیت خرید میوه می‌روید، معنای آن همان قصد کردن است. و مجدداً موقع خرید میوه به فروشنده نمی‌گویید: «من قصد می‌کنم یک کیلو سیب به این مبلغ از تو بخرم قربةً إلی الله!» همان نفس عمل و خود کاری را که انجام می‌دهید، خود آن همین نیت است.

بناءً علی هذا نیت به این کیفیت و این قسم که مطرح می‌شود، شرعاً لازم نیست؛ بله، ممکن است آنچه را که این آقایان مطرح می‌کنند، برای عوام [مفید باشد] که یک وقتی اگر در کار اینها شک و شبهه‌ای پیدا می‌شود، [به آنها گفته شود:] نه آقا! من شنیدم که تو نیت کردی و حتی به زبان هم آوردی! که جلوی شک و شبهه گرفته بشود، و الاً نیازی به زبان آوردن نیت نیست. به همان خواست انسان که هر عملی را انجام می‌دهد - می‌خواهد برود طواف کند به نیت طواف، می‌خواهد سعی کند به نیت سعی - به همان نفس خواست نیت می‌گویند.»

۱. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۴۲۹؛ المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۸۳۱.

بر مردم کرده‌ایم. اینها همه در آن مراتب مختلف خودش، در واقع در وهله آخر چوبش را ملت عوام و مردم مقلد بیچاره می‌خورد که بایستی که عملی را که انجام می‌دهد سرتاپا در آن شک باشد، سرتاپا در آن شبهه باشد، سرتاپا در آن نگرانی و تخویف باشد در مسئله طواف!

اینهایی که بنده عرض می‌کنم خدمت شما، اینها مسئله حیاتی و کلیدی استنباط است که چطور یک مجتهد وقتی که می‌خواهد نظر بیندازد بر روایات و آن مغزا و مراد شارع را می‌خواهد در اینجا از متن روایت به دست بیاورد، باید خودش را در فضایی قرار بدهد که در آن فضا معصوم علیه السّلام القای حکم را و القای تشریح را در آن فضا قرار داده است.^۱

”مرحوم آقا می‌فرمودند:

وقتی که دارید حرکت می‌کنید، دور کعبه دارید می‌گردید، باید توجه کنید بر اینکه رسول خدا اینجا

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - احرام از محاذات میقات، جلسه ۱۰۴. (آیه‌الله طهرانی)

پایش را گذاشته؛ امیرالمؤمنین در همین جایی که شما دارید پایتان را می گذارید یک روز امیرالمؤمنین قطعاً در این جا قدم هایش را گذاشته بود؛ یک روز رسول خدا در اینجا قدم هایش را گذاشته، شما دارید جایتان را جای پای رسول خدا می گذارید، باید نگاه کنید در اینجا و همه چیز را بگذارید کنار، فقط او بماند، فقط هو بماند، فقط حق بماند، ذکر باید ذکر توحید باشد.^۱

”در موقع طواف **الله أكبر** و **لا إله إلا الله** زیاد بگویند.“^۲

”به این طرف و آن طرف و به بالا و پایین و دیوارها و سنگ فرش های سفید و اینها نباید توجه کنی، فقط باید چشم را ببندیم، هر کسی روی حال خودش، توجه کنید و بگردید و احساس کنید که دارید دور او می گردید. درست؟!“

توجه کجاست؟ آن سوی، آن طرف. وقتی که

۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۷۷. (آیه الله طهرانی)

۲ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، جلسه ۱.

می گوید آن طرف، می گوید حالا شانهاات هم تکان خورد هم خورد، ببینید نتیجه اینجا ظاهر می شود، خروجی آن این است، حالا شانهاام تکان خورد خورد. یک کسی آمد شما را هم هل داد خب هل داد که هل داد. خب هل داد بقیه را برو! ولی بقیه می گویند نه آقا، هل اگر بی اختیار باشد باید بایستی، برگردی، با اختیار خودت بروی! این حرفها چیست؟ چون این دو متر را با اختیار خودت رفتی، هلت دادند؛ خب هلت دادند، بالأخره خودت رفتی دیگر! پر نزدی که آمدی اینجا، خودت رفتی اینجا، آن می گوید اصلاً نگاه نکن به این که کسی به تو تنه می زند یا نمی زند، یا فرض بکنید که رداء را از تو می کشد یا...! آن می گوید نه، آی، بایست! رداء رفت کنار باید بپوشم! نمی دانم خراب شد، چه شد! گوشه کتفم مساوی با کعبه شد یا نشد؟! یا به اندازه ده سانت موقعی که زاویه می گیرد و می خواهد حرکت کند کنار برود؛ مخصوصاً در آنجایی که می خواهد از کنار حجر اسمعیل بگذرد، در آنجا خیلی باید دقت باشد، خیلی باید کاملاً گونیا و نقاله

بگذارند که قشنگ این کتف یک وقتی از این سنگ‌ها

منحرف نشود، توجّه پیدا نشود!

ببینید دیدگاه ماده یا دیدگاه روحانی و عالم

غیب، این دیدگاه می‌آید و احکام را بر طبق خودش

استنباط می‌کند، از روی مدارک، نه از روی سر خود

و روی سلیقه خود و بدون مدرک، همان مدرک را

می‌آورد و با آن دیدگاه می‌آید آن حکم را که بتواند

وقتی که هفت شوط شد و تمام شد، آدم بگوید هان

یک چیزی شد؛ اینکه می‌گوید هان یک چیزی شد،

مال این است! آن حالی که احساس می‌کند که بعد

از هفت شوط آمد، دید حالش یک جور دیگر است

و قبل از هفت شوط نبوده. آن، این است.

حالا اگر شما رفتید و تمام ذهن و فکرتان متوجّه

ماده بود، متوجّه سنگ بود، متوجّه گونیا کردن بود،

گونیا کردن شانه با خود بیت بود، هفت تا که هیچی

هفتاد تا هم انجام بدهی خسته و کوفته فقط می‌روی

یک گوشه می‌نشینی، کاری انجام نشده و مسئله‌ای

در اینجا تحقق پیدا نکرده، این دیدگاه می‌شود

دیدگاه مادی، دیدگاهی که احکام را که باید پُلی

باشد برای عبور انسان و برای حرکت انسان...!

بابا، خدا بیکار نبود که این احکام را آورد، بیکار نبود، ملائکه او بیکار نبودند، این قدر کار داشتند که اگر هم این احکام را نمی‌آوردند بیکار نبودند. این احکام و این تکالیفی که از آن مبدأ آمده است و برای انسان این تکالیف می‌آید و به واسطه سنخیت بین ظاهر و بین باطن آن تأثیر باطنی خود را بر نفس باقی می‌گذارد، این احکام این تکالیف را ما می‌آوریم پایین، پایین، پایین، پایین، می‌آوریم می‌آوریم در یک حد عادی و معمولی و متعارفی که حتی اگر یک مجسمه و ربات هم این اعمال را انجام بدهد ما در این حد می‌گوییم قبول است؛ حجت را انجام دادی، برو بابا پی کارت! حجت تمام شد دیگر رفت. حجت تمام شد و رفت دیگر، دیگر تمام شد، در این حد.^۱“

”بارها اتفاق می‌افتاد که حقیر مطلبی خدمتشان [علامه طهرانی] معروض می‌داشتم و ایشان می‌فرمودند: «این مطلب با مذاق شرع ناسازگار

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۷۷. (آیه‌الله طهرانی)

می باشد!» و بنده پس از مراجعه به مدارک متوجّه می شدم که حق با ایشان بوده است.

از جمله روزی به ایشان عرض کردم: این مسئله که می گویند: «طائف هنگام طواف به دور کعبه باید چنان مواظبت و مراقبت نماید که هیچ گاه شانه چپ او از محاذات بیت خارج نگردد»، چگونه است؟ و آیا این فتوا با نفس توجّه و عبادت و التجاء به سوی پروردگار در هنگام طواف منافات ندارد؟ و انسان را از باطن به ظاهر و از ادراک مغز و حقیقت به مجاز و پوست و از توجّه به معنا به کثرت منصرف نمی سازد؟ ایشان فرمودند:

دقیقاً همین طور است و اصلاً این حکم بدین صورت در احادیث وجود ندارد.

و حقیر پس از مراجعه به روایات متوجّه شدم به طور کلی طرح این مسئله اشتباه محض می باشد و آنچه که از مفاد روایات به دست می آید این است که: شخص طواف کننده باید از سمت چپ به دور خانه خدا طواف کند نه از سمت راست، به نحوی که شانه چپ او به سمت بیت باشد نه شانه راست او؛^۱ و این مسئله چه ربطی به محاذات شانه با بیت و انطباق

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۴ - ۳۴۹.

دقیق او با جرم بیت الله دارد؟!!

البته طرح این مسئله برای حقیر که سالیان
متمادی در چنین مکتبی به برخی از اشارات و دقایق
اطلاع حاصل نموده‌ام سهل و عادی می‌نماید، اما
برای افراد عادی چه‌بسا دور از ظرفیت ادراک و سعه
علمی و معرفتی آنان باشد؛ و از این باب است که به
هیچ عنوان نمی‌توانند دست از ظهور تخیلی و
توهّمی پاره‌ای از ظواهر کلمات بردارند و سعه
وجودی و معرفتی خود را قدری به سمت و سوی
عروج و صعود به مراتب کشف، به حرکت درآورند
و خود و دیگران را در همین موقف تنگ و تاریک و
پوست و مجاز و عاری از روح و جان و نشاط و
انبساط و تلالؤ انوار عالم قدس بر ضمیر و قلب،
محبوس و گرفتار می‌کنند.^۱

”شما تصوّر کنید یک نفر از مجتهدی تقلید
می‌کند و او می‌خواهد به سفر حج برود، مجتهدش
می‌گوید: «در سفر حج وقتی که به دور کعبه
می‌گردی باید تمام حواست به این باشد که شانه‌ات

^۱. نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۳۸. (آیه‌الله طهرانی)

از سمت کعبه تجاوز نکند.» دیگر این فرد چطور می‌تواند طواف انجام بدهد؟! چطور می‌تواند آن معنویت را بفهمد و آن حقایق را ادراک کند؟! چطور می‌تواند توجه داشته باشد؟ تمام ذهنش باید به این باشد که چه زاویه هندسی را تنظیم کند که شانه‌اش، مخصوصاً در آن وقتی که می‌خواهد دور بزند، مصادف با بیت باشد. آیا این همان طوافی است که پیغمبر انجام می‌داد؟! آیا این همان طوافی است که امام حسن و امام حسین انجام می‌دادند؟! اینکه به ما گفتند: باید از سمت چپ طواف کنید یعنی وقتی که می‌خواهید طواف کنید از سمت راست طواف نکنید، همین! کجا داریم که شانه باید دقیقاً مماس باشد؟ پیغمبر با شتر طواف می‌کردند، آیا شتر خودش را تنظیم هندسی می‌کرد؟ یا پیغمبر خودشان را تنظیم می‌کردند؟ اینها را ما نداریم.

انسان باید دور کعبه طواف کند، کتفش به این طرف یا آن طرف هم رفت ایرادی ندارد. از سمت چپ باید طواف کند، و فقط باید متوجه خدا باشد و ذکر خدا را به یاد داشته باشد. باید متوجه باشد اینجایی که دارد طواف می‌کند و پا در آن می‌گذارد،

ائمه عليهم السلام طواف کرده‌اند و اولیای الهی آمده‌اند. این طواف به دور این سنگ‌ها برای چه بوده است؟ این چه ظاهری است که این چنین اثری معنوی دارد! باطن این مسئله چه بوده است؟ حالا شخص به جای اینکه در این مطالب فکر کند و تمام ذهنش در این گونه مسائل باشد، فقط باید مواظب باشد که زوایه هندسی‌اش را در طواف از دست ندهد!^۱

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه ۱۱۶، آیه‌الله طهرانی:

«طواف به دور کعبه یک حقیقت واقعیّه و بسیطه است که محقق و مکون خارجی آن، عبارت است از همان هفت شوطی که انجام می‌شود و کذلک تمام اعمال و تکالیفی را که شخص انجام می‌دهد، همه آنها آن حقیقت بسیطه را دارد.

و شما در این جا باید نگاه کنید و ببینید که چقدر واقعاً بر این زائر و بر حاجّ ظلم می‌شود اگر انسان او را از این واقعیت دور نگه دارد و این مسئله را به او گوشزد نکند که الآن تو داری دور کعبه می‌گردی و باید در این حال و هوا باشی! ما حالا آن حقیقت و واقعیت بسیطه‌ای را که طائف باید خود را متحقق به آن حقیقت بسیط کند، آن را به طور کلی در نظر نمی‌گیریم و فقط ذهن او را متوجه خم و راست شدن شانه و انطباق آن با بیت قرار می‌دهیم! یعنی توجه زائر باید به آن حقیقت بسیطه طوافیه [باشد] که آن محقق آن طواف است در نفس این شخص حاجّ، اما فقط ذهن او را متوجه آن [خم و راست شدن‌ها] می‌کنیم.

لذا وقتی طواف را انجام می‌دهد، این نمازی که می‌خواند... وای! وای! سر نماز چه ها می‌بینیم! وقتی می‌آید یک کناری می‌نشیند می‌بیند هیچ تفاوتی نکرده؛ ای جان، راحت شدیم! راحت شدیم. یعنی حالی در خودش نمی‌بیند، احساسی در خودش نمی‌بیند، اگر هم باشد خیلی ضعیف است، دو درصد است، پنج درصد است؛ اما نود و پنج درصد توجه او به خط

آن وقت شما ببینید که «میان ماه من تا ماه گردون»^۱ می‌شود؛ آن ولیّ الهی در فتوا و در مطالبش چه می‌گوید، و آن افرادی که نصیب و حظّی از آن مسئله ندارند و براساس تخیّل و فکر ظاهری خودشان روایات را دیده و معنا کرده‌اند چه می‌گویند! خُب بنده هم همین روایات را دیده‌ام و همین درس‌هایی که بقیّه خوانده‌اند خوانده‌ام، پس چطور ما یک طور دیگر برداشت می‌کنیم؟ چطور خود مجتهدین برداشت‌های متفاوت دارند؟ با اینکه روایت یکی است و کتاب هم یکی است.^۲

فتوای اشتباه برخی از مراجع راجع به طواف بانوان

”من در بعضی از این رساله‌های عملیّه خوانده‌ام که گفته‌اند:

موازی با حجر است! با حجر است! نود و پنج درصد توجه او به انطباق این منکبین با بیت و امثال ذلک است و همین‌طور هلمّ جرّاً نسبت به سایر مسائل! درست شد! و پنج درصد توجّه او به خط موازی با حجر و انطباق منکبین با بیت و امثال ذلک است و آن حقیقت بسیطه طوافیّه، حقیقت بسیطه صلاتیّه، حقیقت بسیطه سعی و امثال ذلک اینها همه از یاد رفته است و فقط یک نمود ظاهری مانده است.»

^۱ . مصرعی است از این ضرب‌المثل:

میان ماه من تا ماه گردون *** تفاوت از زمین تا آسمان است

^۲ . نفحات انس، ص ۴۲. (آیة‌الله طهرانی)

طواف مستحب انجام ندهید، چون ممکن است در حین طواف بین زن و مرد تماس پیدا بشود و تماس حرام است! بنابراین طواف مستحب باطل است و باید انسان به همان طواف واجب اکتفا کند.

نه خیر! این فتوا باطل است و هیچ صحّت ندارد و هیچ منبع شرعی ندارد و من در آوردی است و انسان باید در آنجا طواف کند؛ اگر تماس حرام است، دیگر فرقی بین واجب و مستحب ندارد و خدا باید طواف واجب را هم بردارد! انسان باید طواف کند، مستحب است؛ هزار بار، ده هزار بار، صد هزار بار، هر چه بود! اگر تماس پیدا شد، شد؛ و اگر تماس پیدا نشد، نشد؛ ما نباید در آنجا خود را در معرض تماس قرار دهیم. اینکه به خصوص زن باید کنار برود، تفاوت نمی‌کند! در آنجا بین مرد و زن فرق نمی‌کند؛ اگر تماس برای زن حرام است، برای مرد هم حرام است و هیچ فرقی نمی‌کند.

یکی از مسائلی که مرحوم آقا راجع به اینکه حرم امام رضا را بستند می‌فرمودند [این بود]:

این کار غلط است. باید افراد دور حرم امام رضا طواف کنند؛ حال اگر به همدیگر برخورد می‌کنند، برخورد نکنند! نباید توجه داشته باشند؛ نه اینکه بیایند و حرم را ببندند به نحوی که جلوی طواف گرفته شود!

این را چه کسی می‌فهمد؟ آن کسی که ولیّ خدا است و می‌داند در اینجا چه خبر است! اگر قرار بر این است که شیطان باشد، شیطان هم در حرم امام رضا است و هم در مکه است، در همه جا هست. این

پول‌هایی که سُرّاق [و دزدها] از جیب‌ها در حرم می‌زنند، برای چیست؟! به‌خاطر شیطان است دیگر! این نگاهی که ممکن است در حرم نسبت به یک نامحرم بیفتد برای چیست؟! به‌خاطر وسوسهٔ شیطان است!

نباید بگوییم چون اینجا حرم امام رضا است پس اینجا شیطان نیست! نه‌خیر، شیطان آنجا هم هست، شیطان آنجا هم می‌آید و حضور خودش را رسماً اعلام می‌کند؛ در کعبه هم همین‌طور است، در مسجدالحرام هم همین‌طور است، در مسجدالنّبی هم همین‌طور است، همان شیطان می‌رود جلو می‌ایستد و نماز می‌خواند و همه هم به او اقتدا می‌کنند! این‌طور نیست؟ معاند و دشمن امیرالمؤمنین می‌استد و امام جماعت می‌شود و بعد هم بقیّه به او اقتدا می‌کنند؛ این شیطان است دیگر! اصلاً به تمام قیافه او نگاه کنی، شیطنت می‌بارد و کدورت و ظلمت سراپای وجود آنها را گرفته است و انسان غیر از لقلقهٔ لسانی چیزی از آنها مشاهده نمی‌کند. این به‌خاطر این است که دست آنها از امیرالمؤمنین کوتاه است، از ولایت کوتاه است؛ به‌دنبال هوای دنیا است.

بدبختی دنیا و آخرت را برای خودشان خریده‌اند!
بنابراین انسان نباید به این مطالب توجه کند.
انسان می‌تواند طواف را همه‌وقت انجام بدهد و بین
مستحب و واجب فرق نمی‌کند؛ منتهی نباید توجه
بکند، باید انسان در موقع طواف ذکر بگوید، توجه
به کعبه داشته باشد، توجه به الله داشته باشد، اصلاً
ذهنش را نباید بیاورد که الآن کنار و جلو و عقب او
کیست و با چه کسی طواف می‌کند! اصلاً نباید این
مطالب در ذهن بیاید.^۱

سایر توصیه‌ها راجع به طواف

”هر کسی همراه با طواف مکلف باشد که خانم
خود را هم در کنار خود داشته باشد و با هم طواف
کنند. چه اشکال دارد؟ آنچه را که گفته‌اند این است
که نباید نظر به ریه و به شهوت داشته باشد، اما حفظ
کردن و او را در موقع طواف محفوظ کردن و با او
طواف کردن اشکالی ندارد. مرحوم آقا هم به این
قضیه دستور داده بودند.

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، جلسه
^۴. (آیه‌الله طهرانی)

...البته در خود طواف یک اذکاری هست. ذکر

لا إله إلا الله و ذکر الله أكبر خیلی مهم است و اذکار

دیگری هم که در کتابها نوشته‌اند اشکالی ندارد.^۱

”در طواف - همان طوری که بارها عرض

کرده‌ام - فقط متوجه حال خودتان باشید، سرتان را

پایین بیندازید، کسی به شما شانه زد اشکال ندارد،

کسی شما را هل داد عیب ندارد، شانه شما از کعبه

برگشت عیب ندارد، دو دور هم دور خودتان

چرخید عیب ندارد، اینها هیچ اشکال ندارد، فقط

باید متوجه باشید که هفت دور بزنید.^۳“

”به چیز دیگری توجه نکنید. به این طرف و

آن طرف نگاه نکنید. به در و دیواره‌های مسجد

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۳ - ۳۱۵ و ۳۳۳ - ۳۳۶ و ۳۴۴ - ۳۴۸ و ۴۰۳.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، مأخوذ از احکام و اسرار حج، مجلس ۱ و ۳، آیه الله طهرانی:

«محدوده طواف حتی الامکان بین حجر و مقام باشد، لیکن اگر به علت ازدحام جمعیت، طواف مشکل بود می‌تواند محدوده آن را وسیع‌تر کند و در صورت شلوغی و ازدحام جمعیت می‌تواند حتی در طبقه دوم و سوم طواف کند.»*

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

۴. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

الحرام نگاه نکنید. همین‌طور سرتان پایین باشد و ذکر بگویید و بگردید و اصلاً به این فکر نکنید که شانه‌تان از بیت (خود کعبه) منحرف می‌شود یا نمی‌شود. فقط توجهتان به خود حقیقت توحید باشد؛ به این فکر کنید که در این جایی که شما دارید الآن طواف می‌کنید، بسیاری از انبیا در اینجا، پایشان را همین‌جا گذاشتند و همه ائمه و همه اولیاء در اینجا آمدند و در همین‌جا طواف کردند و محل مطاف اینها بوده است.

و همه اینها مقصدشان توحید بوده و چیزی غیر از توحید را هم از خدا نخواستند. و این نکته را در نظر داشته باشید.^۱

”در همین مسئله طواف، در هنگام ازدحام برای طواف در بین مقام و بین بیت، واقعاً در بعضی اوقات برای خود من اتفاق افتاده که واقعاً شیرۀ ما درآمد! یعنی چنان این ازدحام فشار داد، اصلاً بعضی‌ها می‌میرند دیگر!! آقا می‌میرند، من جلوی چشمم

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۶. (آیة‌الله طهرانی)

دیدم یکی مُرد! این چه طوافی است که شارع اجازه بدهد بایّ تَحَوِّکَانَ باید در آن چند متری [بین بیت و مقام] انجام بشود؟ آخر هیچ عقلی این را نمی‌پذیرد که بیاید طرف حالا آن طوافی که باید با توجه باشد، با ذکر باشد، همه اینها می‌رود کنار، فقط به فکر اینکه نمیری! خب این طواف شد؟ ولی مرحوم آقا این را می‌فرمودند: «انسان باید جوری طواف کند که راحت طواف کند و بتواند حال خودش را حفظ کند!» این می‌شود حکم موافق با فطرت. ببینید این ولیّ خدا این است، این را می‌فهمد!

آن وقت به ادلّه مراجعه می‌کند، می‌بینیم بله، اجازه نسبت به قضیه داده شده. آن میزان ضرورت و میزان را که می‌فهمد؟ وقتی ادلّه می‌گوید ضرورت،^۱ افراد دیگر باشند می‌گویند: فقط مرگ؛ ولی نه، ضرورت در اینجا صرف فشار است. خب برو عقب‌تر آن طرفِ مقام طواف بکن، باید راحت باشی تا بتوانی حال خودت را داشته باشی. این منظور من است و این قضیه باعث می‌شود که مجتهد بتواند بهتر

۱. رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

آن روایات و مسانید را درک کند.^۱

دعای علامه طهرانی در شوط هفتم طواف برای

برخی از فرزندان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضور انور جنابان مستطابان قرتا عیون الأبرار

آقایان... سلمهما الله تعالی

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

امروز صبح در شوط سابع از طواف عمره در

مستجار قریب ده دقیقه سر به جدار بیت نهاده و در

آن عالم خلوص برای فرد فرد از شما و اخوان دینی

دعا نمودم، دعاهاى خوب! حَقّاً می دانم که بدون

تسبیب سببی آن کس که مرا بدین بیت دعوت نموده

بزرگتر از آن است که در این موقعیت خاصّ از

اجابت دریغ نماید!

لله الحمد و له الشّکر و هو المستعان، إلیه

المّصیر و منه و إلیه، و هو هو.

اگر بگویم جای شما خالی بود از جهتی صحیح

و از جهتی غیر صحیح؛ اما صحیح به جهت آنکه حَقّاً

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - ادامه بحث استطاعت در حج،

جلسه ۷۷. (آیه الله طهرانی)

از نقطه نظر ظاهر در قرب آثاری است که در بعد نیست؛ و اما غیر صحیح از جهت آنکه اولاً: در این وضعیت امروز که اوقات خود را به تحصیل معالم دین و کسب معارف دینیه و آشنائی با رسول خدا و ائمه طاهرین می‌نمایید به روح حجّ و عمره و سعی و طواف و استلام حجر و عرفات و مشعر و منی و حلق و رمی و نحر رسیده‌اید؛ و ثانیاً: این جانب واقعاً هر چه خواستم، برای شما خواستم! گویا خود شما مشرفید.

باری:

إلیک قصدی لا للبیّت و الأثر *** و لا طوافی بأرکان و لا حجر
صفاء دمی الصفا لی حین أعبره *** و زمزمی دمیة تجری من ال - بصر
عرفانکم عَرَفاتِ اذ مُنای مُنی *** و موقفی وقفة فی الخوف و الحذر
و فیک سعی و تعمیر و مزدلفی *** و الهدی جسمی الذی یغنی عن الحذر
و مسجد الخیف خوفی من تباعدکم *** و مشعری و مقامی دونکم خطری
زادی رجائی لکم و الشوقُ راحلتی *** و الماء من عَبراتی و الهوی سفری^۱

باری:

اصلى فأشدو حین ألهو بذکرها *** و أطرب فی المحراب و هی امامی
و بالحجّ إن احرمتُ لَبَّيْتُ باسمها *** و عنها اری الامساک فطر صیامی^۲

امید است در این چند روزه نیز عنایات حضرت باری مستدام باشد و برای شما نیز دعاهائی بنماییم، خدمت همهٔ احبّه و اعزّه به عرض سلام مصدّع.

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱. محاضرة الأبرار و مسامرة الأخیار، ج ۱، ص ۱۸۳، به نقل از اباعبدالله احمد بن محمد بن احمد شیرازی، با قدری اختلاف.

۲. در دیوان ابن فارض به جای «ألهو» آمده است: «أتلو». (محقق)

حالت علامه طهرانی در هنگام دعا برای رفقای خود

”یک وقت یادم است در یک سفری بود، مرحوم
آقا - رضوا الله علیه - مگه مشرف بودند.

خیلی وقت قبل بود، آن زمان شاه بود نه زمان...
آن موقع ما کوچک بودیم تقریباً سنّ ما هفده، هیجده
سال بود. بعد در نامه‌ای که برای بعضی از
دوستانشان نوشته بودند در آنجا دیدم. نوشته بودند:

من در هنگام دعا دوئیّتی نمی‌دیدم تا اصلاً جدا برای شما دعا کنم، دوئیّتی نمی‌دیدم؛
یعنی همان خواست من در کنار کعبه، همان میل من، همان خواست من، همان،
مشمول این دایره می‌شد. نه اینکه بخواهم جدای از دایره خود فرض کنید که: خدایا
فلانی را هم این‌طور کن، عاقبت به خیر کن، چه‌کار کن، اصلاً وقتی که می‌گفتم:
خدایا برای ما این را پیش بیاور، تو همان‌جا حضور داشتی، اصلاً آنجا حضور
داشتی، آنجا وجود داشتی. بالاتر از این است قضیه که انسان بخواهد این قضیه را
جدا کند.^{۲،۳}

۱. دیوان ابن‌فارض، ص ۱۸۹.

۲. مطلع انوار، ج ۱، ص ۳۱۴. (علامه طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۴، جلسه ۷،
آیه‌الله طهرانی:

«در همین سفر عمره‌ای که چند ماه پیش مشرف شده بودم، یک شب رفتم
در همان حجر اسماعیل زیر همان ناودان و اینها دعا می‌کردم؛ یعنی اصلاً
خود دعا می‌آمد، افراد، فامیل، رفقا، اینها همین‌طور رژه می‌رفتند، بخواهم
نخواهم همین‌طور می‌آمدند... تمام افرادی که آمدند، رفتند، از آن افرادی
که ما را مدح و ثناء می‌کنند و آن افرادی که بله! عنایت و لطفشان را به نحو
دیگری خلاصه ابراز می‌کنند، اصلاً نتوانستم نفرین کنم! اصلاً زبانم
نمی‌گشت، می‌خواستم هم نمی‌توانستم!

گفتم اینجایی که ایستاده‌ای اینجا جای نفرین نیست! اینجایی که ایستاده‌ای
با خیابان فرق می‌کند، اینجا زیر ناودان طلاست، زیر ناودان رحمت است،
در حجر اسماعیل است، کنار پرده است، اینجا جای نفرین نیست. اصلاً

مقام ابراهیم^۱

”چرا باید پشت مقام ابراهیم بایستیم و نماز بخوانیم؟ یعنی با اینکه مسجدالحرام مال خدا است، ولی باید پشت مقام، یعنی جای پای حضرت ابراهیم بایستی و نماز بخوانی -^۲ اگر رفقا به آنجا رفتند ببینند، جای پای حضرت ابراهیم در آنجا است و عجیب این است که روایت داریم این گودی که الآن هست دست ساز نیست، این گودی که الآن به اندازه

نمی توانستم... یعنی اگر هم می خواستم، نمی توانستم نفرین کنم، اصلاً نمی توانستم! نمی توانستم! هیچ! گفتم خب خدایا خانه ات آباد، هر کاری خواستی بکن، هر کاری می خواهی بکن، همه را هدایت کن، همه را ببخش. چه عیب دارد؟ چه بهتر! انسان نگاه کند ببیند که یک رفیقش که سالیان سال در غفلت هست، حالا یک دفعه برمی گردد می بیند یک آدمی می شود... خوشحال نمی شود؟ خیلی احمق است اگر خوشحال نشود! خیلی سفیه و ابله است اگر نشود.»

۱. مقام ابراهیم: سنگی است کنار کعبه، که نشان پای حضرت ابراهیم علیه السلام بر آن نقش بسته است. قرآن این مقام را از آیات و نشانه های روشن خداوند بر روی زمین شمرده و مسلمانان را به نماز در این جایگاه دعوت می کند. [سوره بقره (۲) آیه ۱۲۵؛ سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷]. این سنگ، اکنون در استوانه ای طلایی رنگ، در فاصله ۱۳ متری خانه خدا قرار دارد. طواف واجب در محدوده بین کعبه و مقام ابراهیم انجام گرفته و نماز طواف پشت آن خوانده می شود. [رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۴۲۲].

براساس روایات، پس از اینکه خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام امر فرمود مردم را برای انجام حج فراخواند، ایشان بر روی این سنگ قرار گرفته و امر الهی را انجام داد و جای پای وی در سنگ ماند. [علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۳] (محقق)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۲۲.

دو تا پا روی سنگ هست، به اعجاز الهی این سنگ نرم شده است و جای پای حضرت که با نعل هم بوده‌اند گذاشته شده است؛^۱ مشخص است که با نعل است نه با انگشت، حال یا موزه‌ای^۲ پایشان بوده یا چیزی بوده به آن کیفیت گذاشته شده یعنی باید پشت سر پا حضرت ابراهیم بایستی و نماز بخوانی، چرا؟ چون این قدم محترم بوده است! این قدم برای ما برداشته شده است! او با این پا کعبه را ساخته است! و باید پشت او ایستاد، نباید جلوتر از او ایستاد، باید پشت او نماز انجام داد و طواف را با انجام نماز که یک عمل عبادی است و یک فعلی است که انسان برای تقرّب به او انجام می‌دهد [به جای آورد!] طواف با نماز فرق می‌کند؛ می‌گویند بیا طواف را در مقام ابراهیم انجام بده^۳ و نماز را برو پشت مقام ابراهیم بخوان!^۴ باید به پشت بروید.^۵

۱. رجوع شود به علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۳؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۴.

۲. لغت‌نامهٔ دهخدا: «یک نوع پافزار که تا ساق پا و زیر زانو را می‌پوشاند و چکمه نیز گویند.»

۳. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

۴. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۲۲ - ۴۲۴.

۵. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

عدم فرق بین نماز طواف و نماز صبح

”[نماز طواف] نیابت نمی خواهد، مثل نماز صبح

است! منتهی سعی کنید که حمد و سوره خودتان را

بهتر کنید که انسان بهتر انجام بدهد، ولی نیاز به

نیابت ندارد و هر کسی نماز خودش را بخواند؛ نماز

طواف و طواف نساء هم همین طور است، هر کسی

برای خودش نماز می خواند و دو رکعت هم بیشتر

نیست.^۱“

”رفقا بدانند که هیچ فرقی به اندازه سر سوزنی

۳. (آیه الله طهرانی)

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۶، آیه الله طهرانی:

«منظور از پشت مقام این است که آن مقام جلو باشد. فرض بکنید که حالا اینجا باشد، حالا فوqش اینجا هم بود اشکال ندارد، یا اینجا بود اشکال ندارد؛ نه اینکه حتماً دقیقاً موازی با آن مقام و موازی با سنگ عمل انجام بدهد. هر جا ببینید برای شما میسور هست پشت مقام ابراهیم نماز بخوانید. حتماً لازم نیست بروید جلو؛ جلو میسور بود، بیاید جلو. نه، بروید عقب، بروید عقب، تا آخر مسجد حرام هم اگر جا بود، آنجا نماز بخوانید، نماز درست است، اشکالی از این نقطه نظر ندارد.»

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۴، آیه الله طهرانی:

«سؤال: آیا با شک به اینکه نماز طواف اشکال

پیدا کرده است می توانیم دوباره اعاده کنیم؟

جواب: نه خیر، اعاده کردن نیاز نیست، بلکه وسوسه شیطان است! اگر بعد از نماز برای انسان شک پیدا شود، مثل نماز صبح و مغرب و عشا است و چطور انسان نباید به شک بعد از نماز اعتنا کند.»

بین نماز طواف و نماز صبح نیست و یک سر سوزن تفاوت نمی‌کند! نماز صبح را چطور می‌خوانیم؟ شک می‌کنیم؟ شبهه می‌کنیم؟ وسوسه و خیال در شما پیدا می‌شود؟ نه! نماز را می‌خوانید و بعد هم می‌روید سر صبحانه یا مشغول سورهٔ **یس** و دعای صباح می‌شوید و دیگر هر کسی [به دنبال کار خود است؛] این هم همین است هیچ فرقی نمی‌کند! این هم نماز است.

اینکه آمده‌اند نماز طواف را در یک وضعیت خاصی قرار داده‌اند و غولی از آن درست کرده‌اند، تمام اینها چرندیات است! چرند در چرند است! صاف دارم خدمت شما می‌گویم! بله توجه کردید تمام اینها همه خلاف است! نماز طواف عین نماز صبح می‌ماند، حمد و سورهٔ آن همان است، خیلی به خودتان فشار نیاورید! [اینکه متوجه باشید] مخارج را رعایت کنید، همهٔ اینها شما را از خدا دور می‌کند! انسان باید در نماز به خدا توجه داشته باشد! مطلب مرحوم آقا در روح مجرد را خوانده‌اید که

آقای حداد چه گفتند؟^۱ همین را در نماز طواف انجام بدهید! نه به «عین» آن نگاه کنید، نه به «ضاء» آن نگاه کنید، نه به «تین» آن نگاه کنید و نه ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾^۲ را بیچانید و بالا ببرید! تمام اینها [انسان را از خدا دور می‌کند!] بله، باید انسان قرائت خودش را تصحیح کند و این چه در نماز صبح و چه در نماز طواف، در هر دو لازم است! تصحیح کردن قرائت یک مطلب است و انصراف از معنا و توجه به پروردگار به لفظ یک مطلب دیگر است! این باطل است و آن واجب است؛ انسان باید مخارج را صحیح ادا کند، انسان باید الفاظ را صحیح ادا کند، اما نه اینکه موقع مکه به خاطر مسائلی و به خاطر ترس از چیزهای دیگری تازه به یادش بیفتد و بخواهد سراغ الفاظ و سراغ مخارج حروف و... برود! نه خیر، همین الآن هم لازم است که ما الفاظ را تصحیح کنیم و تجویدمان را تصحیح کنیم و مخارج حروف را بشناسیم و تمام اینها برای نماز لازم است؛ ولی نماز طواف هیچ فرقی به اندازه سرسوزن ندارد! در

۱. روح مجرد، ص ۱۶۱ - ۱۶۴.

۲. سوره فاتحه (۱) آیه ۷.

موقعی که می‌خواهید نماز طواف بخوانید فقط به خدا توجه کنید و بس! اینکه چه دارید می‌گویید و حمد را چطور خواندید و... تمام اینها همه وساوس شیطان است. و هرچه هم بیشتر طول بکشد بهتر است، سوره‌های بزرگ بخوانید، البته اگر اقتضا می‌کند، و إلا در آنجا شلوغی و... برای سوره‌های کوچک هم مجال نمی‌دهد که انسان بخواند! ولی علی‌کلّ حال اگر کسی جایی پیدا کرد و سوره‌ای که می‌خواند بزرگ‌تر باشد چه بهتر! در قنوت هر دعایی که دلتان می‌خواهد بکنید، خیلی با حالت باز و با حالت گسترش، فقط و فقط توجه به پروردگار [داشته باشید] و بدون وسوسه خاطر و بدون تشویش و بدون تردید [به اعمال پردازید] و بدانید که تمام اینها به جای اینکه شما را به خدا نزدیک کند

دارد دور می کند! حقیقت مسئله همین است.^۱

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - احرام از مُحاذات میقات، جلسه ۱۰۴، آیه الله طهرانی:

«یک وقت یادم هست من از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - سؤال کردم: آن توجهی را که انسان در نماز واجب باید داشته باشد و در قرائت و اینها و در حضور قلب اینها، آیا همان در نماز مستحب هم هست؟! یا اینکه در نماز واجب باید بیشتر این رعایت مسئله در آنجا باشد؟! ایشان فرمودند: «بین نماز واجب و مستحب که تفاوتی نیست!» ببینید این خیلی حرف بزرگی است! فقط مسئله الزام و غیر الزام در اینجا مطرح است، نه در اصل صلاتیت و اتیان به این تکلیف و احضار نفس در قبال حضور پروردگار که آن حضور، حضور قیومی و حضور دائمی است که انسان خودش را در قبال این حضور، احضار می کند. خب این چه فرق می کند؟ متها در بعضی از جاها تکلیف است و تکلیف الزام می آورد و در بعضی از موارد آن تکلیف نیست.

مگر خدا در نماز مستحب عوض شده است که آدم بخواهد تکلیفش را تغییر دهد؟! مگر خدای واجب با خدای مستحب فرق کرده است که در آنجا همچنین ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ را بالا ببرد که از سقف هم بالاتر برود اما وقت نماز مستحب که می شود - خدای بیچاره! - همچنین ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ را خیلی آهسته بگوید که یاد چک و سفته و بدهکاری، کتک کاری و کتک خوردن بیفتد، بالأخره این خدای عمل مستحب است! دیگر می گویند: آقا این مستحب است، خیلی هم مهم نیست؛ در راه هم می خواهی بروی می توانی قضای نوافلت را بجای آوری، اگر می بینی فرصت نداری، در همین نشسته هم می توانی انجام دهی! همین طور نگاه کنی و یا فرض کنید با یارو صحبت کنی، آقا نیم کیلو پنیر بده و یک کاسه ماست بده! در عین حالت حمد و سوره را هم بخوانی!! اینکه نیست آقا، این جور نیست که، چه کسی گفته که یک هم چنین نظره ای باید نسبت به استحباب بشود؟!!

اولیاء خدا و بزرگان و عرفا یک خدا بیشتر نداشتند، آن خدا خدای حجّ واجبشان بود، آن خدا خدای حجّ مستحب و عمره مستحب ایشان هم بود، آن خدا خدای روزه واجبشان بود، روزه ماه رمضانشان بود، آن خدا خدای روزه مستحب ایشان هم بود، آن خدا خدای نماز واجبشان بود...؛ یک خدا است، یک ملائکه است، یک توجه است، یک عالم ربوبی است، یک واحد است، متها خب در اینجا الزام است، در آنجا الزام نیست، تفاوت فقط در این است اما در خود توجه که تفاوتی نیست.»

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیه الله طهرانی)

” در آن سفر کاروان ما کاروان لبنانی‌ها بود. آنجا رفته بودیم در کاروان لبنانی‌ها و آنها خب از افراد متعددی تقلید می‌کردند و در این حرف‌ها دچار مشکل شده بودند و اتفاقاً کاروانشان هم روحانی نداشت. خیلی راحت بودند، خیلی خوش بودند، راحت بودند. بعد اینها هی می‌رفتند سؤال می‌کردند و می‌آمدند. بعد یکی از دوستان ما همراه ما بود، خدا حفظش کند، این گفت: بابا، اگر می‌خواهید خیالتان راحت بشود بلند شوید بیایید پیش این سید، این همه را درست می‌کند. خلق‌الله می‌آمدند دیگر، می‌گفتند، می‌گفتم: پاشو برو بابا درست است. آن می‌گفت اشکال دارد، آن می‌گفت درست است. گفتند: ای خدا خیرت بدهد، راحت کردی ما را! حالا بلند می‌شوی می‌روی از بعثه کذا می‌پرسیم یک جور می‌گوید، از آن یکی می‌پرسیم یک قسم می‌گوید، پیش این سید که می‌آییم می‌گوید برو بابا این هم درست است. بعضی‌ها که خب یک مقداری مشکل بود می‌گفتم حالا این را دوباره انجام بدهید و فلان و ... این قضیه گذشت و اینها دیگر شدند مخلص و

مرید ما و دیگر اصلاً ول کردند آن به اصطلاح آن نماینده‌های چیز و این حرفها را بالکل ول کردند و آمده بودند. و این قضیه گذشت تا اینکه ما از آنجا آمدیم به سوریه، چون از سوریه برای حج مشرف شده بودیم؛ لذا در مراجعت هم دوباره برگشتیم به سوریه. وقتی برگشتیم آنجا دو سه روز در همان حضرت زینب بودیم و دیگر آمدیم ایران.

یک روز عصر من تنها نشسته بودم کنار صحن و با همین چفیه و این لباس عربی بودم، کنار صحن نشسته بودم. بعد یک مرتبه تا نزدیک غروب شد دیدم یک جمعیت، یکی آمد به من نگاه کرد گفت: سلام سید شما این جائید؟ این از همان کاروان بود. یک دفعه دیدم یک جمعیت پنجاه نفری از آن طرف صحن دارند حمله می‌دوند، زن و مرد همین طور برویم، سید آمده، سید آمده. آمدند آقا دور ما نشستند و حالا این مسائلی که شنیده بودند و بعد از حج رفته بودند سؤال کرده بودند. یکی گفت: حجّت باطل است، آن گفت: باید کفّاره بدهی. گفتم: بروید پی کارتان، حجّتان همه درست است، روز قیامت با من. آقا بلند شدند اینقدر قربون صدقه

ما رفتند و فلان کردند و خلاصه خیلی دیگر! گفتم بلند شوید بروید پی کارت‌تان، همان که من گفتم، الان هم همان است! خودم به اصطلاح حجّتان را تضمین می‌کنم.

خب آن مسائل و مطالبی را که ما در آن جا بیان کردیم از سر شکم که نگفتیم! اینها همه منطبق با مضمون روایات بود، منتها کیفیت استنباط مطلب با توجه به دیدگاه‌های مختلف، یک دفعه زمین تا آسمان فرق کرد. از یک منبع یکی یک جور برمی‌دارد استنباط می‌کند، از یک منبع دیگر شخص جور دیگری می‌تواند استنباط کند با توجه به اختلاف در افکار و اختلاف در انظار. این نظر یک نظر است و آن نظر یک نظر دیگر است. آن وقت ببینید چقدر کار مردم راحت می‌شود!! آقا همین قضیه حمد و سوره که پدر این مردم درآمد و در می‌آید، پدر این مردم در این حمد و سوره در می‌آید؛ نمی‌دانم زنش حرام می‌شود و فلان می‌شود و حجّت فلان می‌شود و بعد هم آنجا نشستند چرتکه بیانداز و تو صد ریال بده، تو دویست ریال بده، مال تو

خیلی سخت است اصلاً هیچی بلد نیستی، دویست ریالی هستی، تو نمی‌دانی یک خرده بلدی حالا پنجاه ریال کمش می‌کنیم، زیادش می‌کنیم، آن خود روحانی و کوچک‌ابدالش با همدیگر خلاصه کارچاق‌کن دیگر... باید خلاصه خرج سال دربیاید. این با این اوضاع اصلاً یک دلهره و هراس و ترس در جان این بدبخت‌ها می‌اندازند که بیایند حالا مثلاً چه بشود؟ زنشان به ایشان حرام نشود، خب بشود، به جهنم، حالا طوری نمی‌شود، حالا آدم زنش هم یک سال بهش حرام بشود بهتر! حالا سال دیگر می‌رود، سال دیگر می‌رود حج انجام می‌دهد. دیگر مجبور است که برود، زن حرام است و نمی‌شود هیچ کاریش کرد!! آن وقت قضیه خیلی مهم است. که حالا فرض کنید این هم آقا عجب آقای خوشی است اصلاً به فکر دل ما نیست... بله حالا آدم یک دفعه تمرین بکند، بد نیست بروید ببیند چه جوری می‌شود، بالاخره این جوری هم می‌شود زندگی کرد، یا نمی‌شود زندگی کرد.

علی‌کلّ حال عرض کنم حضورتان که ما یک سال آنجا بودیم، یکی دو مرتبه سه مرتبه اتفاق افتاد، در

همین منا بودیم، آقا دیدیم یک پیرمردی دارد می آید
و همین طور گریه می کند. گفتم چرا گریه می کنی؟
گفت: آقا نمی دانم! این آقای روحانی کاروان
می گوید نمازت باطل است! فلان که نمی شود فلان.
من به او می گویم من صد ریال بیشتر ندارم، او صد
و پنجاه ریال می گوید حداقل باید بدهی! حالا من
چه کار کنم؟ شما بیا به او بگو که همان صد ریال را
قبول بکند.

گفتم که: خب بخوان ببینم! حمد و سورهات را
بخوان! حالا نشسته بودیم در منا، در روز سرمان را
هم حلق کرده بودیم و نشسته بودیم. آن آقا حلق
نکرده بود! همان آقایی که حمد و سوره پول
می گرفت و چانه می زد، حلق نکرده بود و مراجعه
کرده بود به فتوای کی که می گوید حلق لازم نیست!
با اینکه سفر اولش هم بود! این طوری که می گویند،
بنده اطلاع ندارم.

گفتم حمد و سورهات این است؟ گفت آره.
گفتم تو که از من بهتر می خوانی! گفت چی آقا؟
گفتم تو که حمد و سورهات اشکال ندارد، پاشو برو.

گفتم چقدر به او دادی؟ گفت هیچی ندادم. گفتم پاشو برو، درست است؛ حمد و سوره تو درست است؛ نمازت درست است؛ به پای من! این بلند شد، سی نفر آمدند! پر شد خیمه، خیمه پر شد از افراد. اینها همه آنهایی بودند که رفته بودند پول داده بودند در بانک آقا و این خلاصه صد ریال و دویست ریال، مفصل! هیچی.

[افراد مسؤل] گفتند: آقا شنیدیم شما...؟ گفتم:

بله! دیگر ای داد بیداد، نانمان پخته شد، پخته شد و ما حالا مبتلا شدیم با اینها! تا آخر کاروان دیگر حالا نمی دانیم چکار کنیم، بالاخره مشکلات دارد دیگر، مشکلات پیدا می شود. هیچی آقا! یکی یکی اینها آمدند شروع کردند حمد و سوره شان را خواندند. گفتم: درست، درست، درست، درست. یک دو سه نفر بودند که آن قدر خلاصه ترسانده بودندشان که اینها دلشان به این درست ما درست نشده بود و اعتماد نکردند. گفتم: آقا شما نماز خودت را بخوان من هم از طرف شما می خوانم. اسامی شان را نوشتم گفتم که شما فقط به من اطلاع بدهید که کی اعمال را انجام دادی که ما زودتر نرویم بخوانیم. ما مال شما

سه تا را می خوانیم، بقیه بلند شوید بروید. آقا دیگر رفتند و همه پولها را پس گرفتند: بده بینیم! پول من را برداشته، دویست ریال گرفته، فلان این حرفها! آقا می گویند درست است. هیچ، دیگر تا آخری که ما در حج بودیم نه به ما سلام می کردند نه جواب سلام ما را می دادند این کار خراب شد دیگر. آقا چه اجباری دارید این طوری مردم را می آورید به مکه؟! آقا جان آخر چرا نبایستی این طور بشود!! گریه می کرد بدبخت بیچاره: آقا چی کار کنم؟! دستش می لرزید، پیرمرد! آقا ما هم حالا آن موقع یک چیزیمان می شد. آن روز هم گفتم: بابا تو که این قدر عشق و حالت را کردی دیگر حالا زن می خواهی چه کار؟ حالا گیرم بر اینکه نمی توانی، زن نداری! بهتر! اگر من جای تو باشم نماز طواف را نمی خوانم همین جوری بلند می شوم! برو به آن شیخ بگو: من اصلاً نماز طواف نساء را نمی خواهم! زن می خواهم چه کار؟ خلاصه یک خرده با او چیز کردیم و از آن حال و هوا درش آوردیم و بعد گفتم: نه آقا، درست است! برو نمازت را بخوان و به اصطلاح اشکالی ندارد.

حکایت وسواس یکی از معروفین هنگام خواندن نماز طواف

”یک وقت داشتم نگاه می کردم، در مسجدالحرام بودم. خداوند توفیق داده بود، داشتم پشت مقام، نماز طواف می خواندم. یکی از افرادی که فوت کرده، ولی خودش خیلی فرد معروفی است و خیلی فرد معروفی بوده و چه بوده و چه بوده، حالا دیگر بیش از این توضیح ندهیم، بله خلاصه خیلی... دیدم اتفاقاً او هم ایستاده و دارد نماز طواف می خواند. من نگاه کردم، این همه چیز در ذهنش هست غیر از خدا؛ یعنی چنان رفته در ضاء ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ و عین ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۲ و نمی دانم طای مؤلف فرض بکنید که ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ﴾^۳... چشم‌هایش را این طوری می کرد و دهانش را... من اصلاً یک مقداری... خب ما هم که نمازمان را زود... خب بخوانیم و نخوانیم که فرقی نمی کند،

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - ادامه بحث استطاعت در حج،

جلسه ۸۳. (آیه الله طهرانی)

۲. سوره فاتحه (۱) آیه ۵.

۳. سوره فاتحه (۱) آیه ۷.

گفتیم خدایا ما که تفاوتی نمی‌کند، لذا زود بخوانیم کلکش را بکنیم و راحت بشویم. ما زود خلاصه نماز را خواندیم و نشستیم و یک خُرده نگاه کردم، اتفاقاً چند سال پیش هم بود، با دقت او را نگاه می‌کردم! و اتفاقاً خلوت بود، نه اینکه شلوغ بود و جایی گرفته باشم؛ نه، خیلی شلوغ هم نبود، و رفتم نگاه کردم گفتم: خدایا، چقدر واقعاً توبه ما لطف کردی، چقدر توبه ما واقعاً رحمت آوردی، چقدر واقعاً تو ما را مورد نعمت خودت قرار دادی که گوشه‌ای از مسائل را به ما شنوادی، ما گوشه‌ای از مطالب را شنیدیم و درک کردیم. باور بفرمایید [هنوز در خاطر هست آن] لذت و حلاوت و شیرینی نماز طوافی که برای همه مردم جهنم است، جهنم! هر کسی را نگاه می‌کنی «نماز طواف چه می‌شود!» «نماز طواف!» مگر نمی‌گویند؟ خب هست، خود بنده بوده‌ام دیگر. نماز طوافی که برای مردم وارد شدن در مهلکه است و خروج از مهلکه است. حالا نماز طواف نساء باشد که دیگر بهتر، آن دیگر پای بالآخره زن در کار است، آن را کاریش نمی‌شود کرد. حالا نماز طواف بقیه را

شاید بشود ولی اینجا که طواف نساء باشد آن را دیگر چه کار کنیم و چه خاکی به سرمان کنیم برای این قضیه! باور کنید من به حلاوت نماز طواف تا به حال نماز نخواندم به عمرم! به عمرم نخواندم! عین همان نمازی که نماز صبح می خوانم: **الله اکبر** ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلْحَمُّدُ لِلَّهِ رَبِّ أَلْعَلَمِينَ﴾^۱ شروع کردم سوره ﴿وَأَلْفَجِرِ﴾ * وکیالِ عَشْرِ رِ * وَالشَّفْعِ وَأَلْوَتِ رِ * وَأَلِ إِذَا يَسْرِ﴾^۲ در یکی دیگرش سوره دهر ﴿هَلْ أَتَى عَلَى أَلِ إِنْسَنِ حِينٌ مِّنَ أَلَدَّةِ رِ﴾^۳ را خواندم. این نماز طواف ما بود؛ این هم نماز طوافی که چشمش این طور می شود، دهانش این طور می شود، نمی دانم با خودش ور می رود. این طوری به ما تعلیم دادند؟!!

چه کسی اینها را به ما یاد داده؟ بنده که از پیش خودم نیاوردم؟ اینها را اولیای خدا به ما یاد دادند.

۱. سوره فاتحه (۱) آیه ۱ و ۲.

۲. سوره فجر (۱۹) آیه ۱ - ۴.

۳. سوره انسان (۷۶) آیه ۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۱۰۵، تعلیقه ۲:

«آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت [که او چیز قابل ذکر نباشد]؟»

این اولیای خدا آمدند حج را به ما شناساندند، اینها آمدند آن صفا و نورانیت را به جان ما نشانند. اینها بودند و إلاً سایر افراد مگر چه می گویند؟ آقا نمازت باطل است! آقا باید نیابت کنی! آقا باید فلان کنی! آقا زنت به تو حرام است! آقا...! آقا...! آقا...! آن وقت مگر دیگر برای این بدبخت حالی می ماند؟ مگر برای این بیچاره دیگر حال می ماند؟

این منظور بنده بوده که ما آن مبانی این اولیای الهی را تا آنجایی که به دست ما هست و در حیطة فهم ما است ما بیاییم مطرح کنیم برای افراد و آن حلاوت عبادت را به افراد بنمایانیم. به کجا دارید می روید مردم؟! کجا دارید می روید؟ چرا دارید وحشت می کنید؟ چرا می گوئید: «خدا دیگر ما را موفق به حج نکند؟» چرا می گوئید: «خدایا بس است دیگر همین یک دفعه؟» نه آقا اشتباه دارید می روید، راه را اشتباه رفتید، اشتباه به شما نشان دادند، بیایید نگاه کنید. ببینید اینها از کجا پیدا شده؟ از کجا پیدا شده؟»^۱

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، عرفان چیست و عارف

سرّ متابعت همه از حضرت هاجر در سعی میان

صفا و مروه

کیست. (آیه الله طهرانی)

۱. صفا و مروه: دو کوه کم ارتفاع در ضلع شرقی مسجدالحرام هستند. فاصله بین این دو کوه مسعی نام دارد که محل انجام یکی از مناسک حج و عمره به نام سعی صفا و مروه است.

بنابر نقل‌های تاریخی، هاجر همسر حضرت ابراهیم علیه السلام بین این دو کوه، برای یافتن آب برای فرزندش اسماعیل تلاش می‌کرد. [تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۱]

کوه صفا، نقطه شروع دعوت علنی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود. هم‌چنین در روز فتح مکه پیامبر بر فراز آن رفت و بشارت فتح مسلمانان را به مردم داد.

نام این دو کوه در قرآن ذکر شده است. [سوره بقره (۲) آیه ۱۵۸] در روایات اسلامی هم از بزرگداشت آنها به عنوان یکی از شعائر اسلامی و ثواب سعی بین این دو کوه سخن آمده است. [رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۶۷ - ۵۰۴]

در حدیثی از امام صادق علیه السلام علت نام‌گذاری دو کوه صفا و مروه بیان شده است. طبق این روایت، صفا از لقب حضرت آدم، صفوة الله (برگزیده خدا) گرفته شده است و این کوه را از آن رو صفا نامیدند که آدم هنگام هبوط بر آن فرود آمد. هم‌چنین نام کوه مروه از واژه «مرأه» (زن) گرفته شده است و به جهت آنکه حوا بر آن فرود آمد، این کوه را مروه نامیدند. [رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۳؛ الکافی، ج ۴، ص ۱۹۰]

در روایات فضیلت‌هایی برای توقف و سعی در صفا و مروه بیان شده و امتیازاتی برای این مکان ذکر شده است؛ از جمله آمده است: توقف در صفا موجب زیاد شدن مال می‌شود. [تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۴۷]. سعی صفا و مروه موجب شفاعت ملائکه و پاکی از گناهان می‌شود. [من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۸]. و مکان سعی محبوب‌ترین مکان نزد خدا است. [علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۳۳]. در قرآن کریم صفا و مروه از شعائر الهی معرفی شده و سعی بین آنها واجب دانسته شده است: [سوره بقره (۲) آیه ۱۵۸: ﴿إِنَّ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ آلَ بَيْتٍ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾] (محقق)

”در این سعی صفا و مروه که می‌رفتم، در این فکر بودم این سعی را ما برای چه داریم می‌کنیم؟ این سعی سنبل چه مسئله‌ای است که ما الآن داریم انجام می‌دهیم؟ و چرا ما داریم در اینجا سعی می‌کنیم؟ مگر کار خدا عبث است؟ حاجی بلند شود بیاید برود مگه، این همه راه برود، بعد به او بگویند: آقا! هفت دفعه از این کوه برو آن کوه و برگرد. این یعنی چه؟ خب آدم می‌گوید پیاده‌روی می‌کند. یک کیلومتر پیاده‌روی می‌کند در فضای خوب، هم ورزش است و هم تنفس آزاد و دیگر مزاحمتی هم نیست. احکام که عبث نیست، احکام شرع بیخود نیست، حکمت دارد، فلسفه دارد.

این چه مسئله‌ای هست در این قضیه؟ که ما باید از اینجا برویم آنجا، از آنجا بیاییم اینجا، هفت مرتبه برویم، بعد یک فاصله‌ای هست که خط سبز رنگی است که در آنجا باید هروله کرد؛ یعنی حالت قدم رو، باید در آنجا کرد، نه دویدن و نه آهسته کردن، حالت قدم رو، این چه حسابی است؟ خب مشخص است که در مسئله‌ی سعی، این ابتدای مطلب و

شروعش با عمل حضرت هاجر شروع شد دیگر.
یعنی حضرت هاجر وقتی که بچه را آورد گذاشت
در همان کنار بیت الله که البته هنوز بیت اللهی نبود،
فقط آثاری بود. خاک بود، خاک. بیابان، بیابانی که
در بین کوههایی که آن را احاطه کردند قرار گرفته
بود. اگر کسی برود در همان غار حِرا، در آنجا
ببایستد از دور، بیت الله مشخص است که تمام
اطرافش کوه هستند و این یک وادی است که در بین
کوههایی که از شدت گرما این کوهها سیاه شده
است، سیاه شده است. گرمای عجیب خط استوا،
این کوهها را سیاه کرده است. در یک همچین وضعی
این مسئله قرار دارد، این قضیه.

حالا حضرت هاجر در دو نقطه از کوه هی
می رود و هی می آید به دنبال به دست آوردن آب،
برای فرزندش اسماعیل که تک و تنها در این بیابان
همین طور این دوتا، بدون هیچ پناهی. قضیه حضرت
اسماعیل این دیگر اظهر من الشمس است، بله، یعنی
دیگر هیچ مولا درز قضیه نمی رود دیگر، به هیچ وجه
این مسئله دیگر قابل انکار نیست.

چرا ما باید این کار را بکنیم؟ چرا ما باید چون

حضرت هاجر هفت مرتبه رفت و آمد،^۱ ما هم باید هفت مرتبه برویم و بیاییم؟ و آیا در این سعی ای که می‌کنیم، در این سعی چه مسئله‌ای را باید در نظر بگیریم؟ همین‌طور برویم و برگردیم؟ خب یک عملی را انجام دادیم و تمام بشود. یا اینکه نه، روی این مسئله بنشینیم و فکر کنیم و مطلب را یک قدری بیشتر باز کنیم و این کلام امام سجّاد: «**وان فی**

اللف الی جودک»^۲؛ در نالیدن به درگاه تو، و درخواست از جود تو را و رضای به قضاء تو را، این را جایگزین برای روی آوردن به افراد دیگر در اینجا بیابیم. که حضرت هاجر در اینجا چه کرد؟ چه عملی را حضرت هاجر در اینجا انجام داد و در چه حال و هوایی بود که بعد از حضرت هاجر به تمام افرادی که باید بیایند مکه، ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْجِعُوا لِيَلْعَبُوا بِنَجْوَىٰ رَبِّهِمْ يَذَّكَّرُونَ﴾^۳ ندا بدهد بر همه افراد به هر طوری که

۱. رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰ و ۶۱.

۲. مصباح المتهدّد، ج ۲، ص ۵۸۳، فرازی از دعای ابو حمزه ثمالی:

«وَأَنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَىٰ جُودِكَ وَ الرِّضَا بِقَضَائِكَ عَوْضًا مِّنْ مَّنْعِ الْبَاخِلِينَ وَ مَنْدُوحَةً عَمَّا فِي أَيْدِي الْمُسْتَأَثِّرِينَ.»

۳. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹:

می‌توانند بیایند، اینها بیایند، چه در عمره و چه در حج، در هر دوی اینها باید بیایند و پا را در جای پای حضرت هاجر قرار بدهند. خیلی عجیب است‌ها. پایشان را جای پای یک زن قرار بدهند. حضرت هاجر که مرد نبود، چون آن این کار را کرده است باید بیایند، مردم باید بیایند، بزرگان باید بیایند، اولیاء باید بیایند، ائمه باید بیایند، پیغمبر هم باید بیاید.

حالا داریم کم‌کم می‌رسیم به این نکته، که چرا لهدف و نالیدن به این درگاه، این ارزش را دارد؟ چرا؟ چون اینجا مرکز و محلّ توحید است که در هیچ جای دیگر این توحید نیست. در سایر موارد خدا با کثرات آمیخته می‌شود.

... چرا باید ما از حضرت هاجر تبعیت کنیم؟ چرا باید تبعیت کنیم؟ چرا ما باید به دنبال او برویم؟ کاری که حضرت هاجر کرد معنایش یعنی چه؟ یعنی هفت مرتبه به دنبال آب رفت، آب یعنی مایه حیات، آب یعنی مایه زندگی، آب یعنی مایه نشاط، آب یعنی

«و ندا کن! و با صدای بلند در بین مردم إعلان کن برای حج! تا به سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که به جهت بعد سفر به لاغری در آمده است) از هر راه دوری بیایند.»

مایه رشد، کسی که آب نخورد بعد از چند روز می‌میرد دیگر، فوت می‌کند. انسان ممکن است برای غذا بتواند صبر کند ولی برای آب که نمی‌تواند صبر کند، از بین می‌رود. پس آب مایه حیات است، آب مایه زندگی است حالا این حضرت هاجر که به دنبال این آب حیات رفت برای فرزندش، چه کرده بود؟ در چه حالی بود؟ در چه وضعی بود؟ که ما هم باید عمل او را سنبل قرار بدهیم، ما هم همین کار را باید انجام بدهیم؟ چرا؟^۱

”باید بدانید که سعی‌ای که می‌خواهید بکنید، برای چه می‌خواهید سعی کنید؟ همین طوری بروید بیایید یا نه، یک مطلبی نهفته است پشت این قضیه و آن متابعت از حضرت هاجر است. یعنی حضرت هاجر چطور برای به دست آوردن آب برای حضرت اسماعیل، دائم رفت به طرف مروه، آنجا خیال کرد آب است، رفت آنجا دید آب نیست، دوباره برگشت به طرف صفا، خیال کرد اینجا آب است. هفت مرتبه

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۳، جلسه ۱.
(آیه‌الله طهرانی)

این طور شد. شما هم به طلب آب حقیقت باید این راه را بروید. آب حقیقت، رسیدن به سرچشمه حیات و رسیدن به مقام فنا است. این مقصود است.

آب حقیقت عبارت است از آبی که وقتی که انسان آن آب را بنوشد، دیگر به مقام اطمینان می‌رسد و دیگر عطش پویایی و عطش پیگیری دیگر در او برداشته می‌شود و چون که به آن عالم حقیقت و عالم معنا دیگر رسیده است، دیگر وقتی که کسی به آنجا برسد دیگر ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱ خوف و حزن از آن‌ها برداشته می‌شود.

عمل حضرت هاجر، نماد توحید و الگوی همگان

این عمل حضرت هاجر به عنوان سمبل عمل ما و همه حاجی‌ها [است]. و عجیب اینجاست که خداوند متعال آمده این عمل حضرت هاجر را برای همه افراد تا قیامت واجب کرده و این حقیقت توحید است. توحید معنایش همان است. اینطوری نیست خیال کنید که انسان حالا، یک کسی که باید پیغمبر باشد، آن باید کارهایش [را] دیگران تبعیت کنند، یا

۱. سوره بقره (۲) آیه ۳۸.

امام؛ نه اینطور نیست. در آنجا بین امام و بین پیغمبر و سایر افراد فرقی نیست. یک زن که برای خلوص نیت یک عملی را انجام داده، خدای متعال این عمل را می‌گیرد و به او ارج می‌گذارد و دیگران را مأمور به متابعت از او می‌کند.

یعنی پیغمبر ما هم باید بیاید دنبال حضرت هاجر **«فَلْيَعْدُوا لَهَا»**. این قضیه، قضیه شوخی نیست ها! که حضرت هاجر که این عمل را کرده، چون قصدش خدا بوده و خالص بوده و در آن بیابان فقط به خاطر خدا و تسلیم در برابر تقدیر و مشیت و اراده او و انداختن همه کثرات و همه جهات هستی... حضرت هاجر که آمد در آنجا، مثل الان نبود که هتل و... باشد. آنجا در وقتی که حضرت ابراهیم، حضرت هاجر را می‌آورد، غیر از سنگ چیزی به چشم نمی‌خورد، فقط سنگ بود همین!

یک تابلو در آنجا درست کردند، من خیلی خوشم آمد، بعد، از اینها برای من آوردند. یک شخصی موقعیت این سرزمین را از اول تا الان ترسیم کرده؛ اول چه طوری بود؟ خاک بود، یک چهار

راهی بود و آن وسط واقع شده بود، سنگِ سنگ بود، بیابان. بعد یک دیواری ساخته شده، همین طوری ترسیم کرده تا به این وضعیت فعلی. یک تابلوی خیلی جالبی است، اتفاقاً بعضی از رفقا برای من آوردند و قاب کردند، الان در همان طبقه بالا من گذاشتم و خیلی نگاهش می‌کنم، خیلی! و می‌برد آدم [را] در آن موقعیت. عجب! واقعاً الان که ما مکه را به این صورت داریم می‌بینیم، قبلاً اینطوری بوده؟ واقعاً قبلاً اینطوری بوده! شما تصور کنید این مشهد و این حرم امام رضا که الان در اینجا [هست]، یک وقتی هیچی نبوده اینجا، هیچ نبوده! فقط یک باغ بوده، یک باغ‌هایی بیرون از همین سمت سناباد و اینجا، ولی بالاخره درخت و فلان بوده. اما در مکه اصلاً هیچی وجود نداشته! حضرت ابراهیم می‌آید، حضرت هاجر و حضرت اسماعیل را می‌آورد و به اینجا که می‌رسند، می‌گوید: «بگذار و پشت سرت را هم نگاه نکن!» خیلی عجیب است! به حضرت ابراهیم می‌گوید: «بگذار و برگرد، پشت سرت را هم نگاه نکن.»

البته حضرت ابراهیم آنجا که رسید، از آن دعاها

کرد ها! به قول مرحوم آقا، از آن دعا‌های به اصطلاح درویشی. می‌گویند: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾^۱؛ آن وقت این حضرت هاجر یک کلام نگفت به حضرت ابراهیم:

«این چه وضعی است؟! این چه داستانی؟! تو می‌خواهی بیایی یک بچه طفل شیرخوار را با یک زن و در این بیابان که کلاغ هم دیده نمی‌شود، حالا چه برسد به اینکه چیز دیگر، می‌خواهی اینجا بگذاری برگردی؟!» این شوخی نیست این قضیه! حضرت هاجر که در آنجا ماند، خیال نکنید برای او چلوکباب و میوه‌ها و از این چیزها برداشتند آوردند، نه! احتمال هر لحظه مرگ در آنجا بود؛ مارهای خطرناک و عقرب‌های کذا و اینها! خود سوزندگی آفتاب که به‌طور کلی در عرض چند ساعت انسان را از پا درمی‌آورد! اینطوری است آنجا. مسئله عطش و مسئله آب در آنجا یک مسئله حیاتی بوده. آن وقت

۱. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۷.

حضرت هاجر آمده یک کلام نگفته، گفت که:
«همان طوری که تو مأمور برای این تکلیف هستی،
ما هم مأمور برای پذیرش آن هستیم.»

تفاوتی در اینجا ندارد. و حضرت ابراهیم در
اینجا هم دوش با حضرت هاجر قرار گرفت، نه اینکه
حالا حضرت ابراهیم در اینجا بالاتر قرار گرفته -
التفات می کنید؟ - در راه خدا به [هر کس به اندازه
اخلاصش] می رسد. در دستگاه خدا پارتی بازی
نیست. اگر حضرت هاجر به همان مقدار اخلاص
حضرت ابراهیم مایه بگذارد، حضرت ابراهیم
می شود دیگر، او هاجر نیست! وقتی حضرت ابراهیم
می آید در آنجا و این سنگ و بنای کعبه را می گذارد،
چون با نیت بوده، این مردم را همه را می کشد:
﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ
ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^۱؛ اگر حضرت ابراهیم
در نفسش و در نیتش چیزی بود، این امکان نداشت
مردم تا روز قیامت موظف باشند که بیایند و پیروی
کنند و دور این سنگ و بنایی که حضرت ابراهیم

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

گذاشته بگردند. در واقع مردم دارند دور طوافشان را بر طواف نیت و کعبه دل حضرت ابراهیم می کنند. این است.

آن وقت در این جریان، دو نفر دیگر در این جریان شریک بودند: یکی حضرت هاجر در این جریان شریک بوده، یک پای قضیه حضرت هاجر است؛ یکی حضرت اسماعیل. این دو تا هم با حضرت ابراهیم در این قضیه شریک بودند. پس هر سه اینها یک واحد را تشکیل دادند و بر اساس او این کارها انجام شد. و این که خب این دیگر مفصل است دیگر، جریان منا و ذبح و کذا و اینها دیگر، آن مسائل دیگر مربوط به این است.

پس بنابراین باید به این مسئله توجه داد که این سعی که الان داریم می کنیم، این سعی مال چیست؟ مال پیروی کردن از حضرت هاجر است؛ و بدانیم که حضرت هاجر برای چه این راه را رفته و آمده و الان هم خود ما همان عمل را انجام بدهیم. ما در هنگام سعی خود را تسلیم کنیم و در هنگام سعی خود را بسپریم و در هنگام سعی از خود بیرون بیاییم و

حساب و کتابی برای خود در نظر نگیریم. و نگوئیم
حالا برمی گردیم ایران با او چه می کنیم، با او چه
می کنیم! وقتی که سعی می کنیم، دیگر همه چیز را
کنار بگذاریم و بنا بگذاریم که با همین وضعیت به
وطن مراجعت کنید؟! التفات می کنید؟ با همین حال
ما به وطن برگردیم، هاجروار برگردیم به وطنمان؛ نه
اینکه یک سری اعمالی انجام بدهیم و بعد دوباره
کثرات بیاید و ما را بگیرد.^۱

”سعی صفا و مروه، یعنی ما باید دنبال یک زن
حرکت کنیم؛ چون حضرت هاجر برای خدا [آمده
بود] و نفس او در آن موقع نفس الهی بود، نفس او
دیگر نفس زنانگی نبود، نفس او نفس حیوانی نبود؛
می دانید معنای این کلمه چیست؟ حضرت هاجر که
بیخود حضرت هاجر نشد!“^۲

”چون حضرت هاجر فقط و فقط به درگاه خدا
لهف داشت، خیلی جریان عجیبی هست ها می دانید

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۶. (آیه الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۳. (آیه الله طهرانی)

یعنی چه؟^۱

”شما تصوّر کنید یک مردی - در این دنیا پیدا کنید! - به زن خود بگوید: بیا برویم هرکجا که خدا گفت! نمی‌گوید برویم در یک جای [مشخص و خوش آب‌وهوایی!] از فلسطین حرکت می‌کند و پانصد فرسخ یک زن را می‌آورد در یک نقطه‌ای که به اندازه یک میلیارد در آنجا احتمال حیات نمی‌رود! شما الآن نگاه به این ساختمان‌های مکه نکنید، در آن زمان غیر از کوه‌های سیاه و آفتاب شصت درجه هیچ نبود! یک بیابان! حضرت هاجر در دربند و شمال و رامسر که نبود! آورد، حرکت کرد، آمد، آمد، آمد، حالا حضرت هاجر به جای خود و یک قنடை بچه شیرخوار هم به جای خود!

- خدا گفته است ما شما را ببریم!

- می‌خواهی کجا ببری؟

- نمی‌دانم!

اصلاً یک سؤال نکرد که برای چه؟ کجا؟ چطور؟

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۳، جلسه ۱.
(آیه‌الله طهرانی)

قضیه و مسئله این طوری است؟! هیچ! ولی چون می‌داند حضرت ابراهیم پیغمبر است و می‌داند حضرت ابراهیم از طرف خود نمی‌گوید - آن هم بالأخره پدر است! پدر اسماعیل است - حرکت می‌کند، می‌آید و می‌آید.^۱

”می‌دانست که بیاید بچه را می‌گذارد و بعد شوهرش برمی‌گردد. ولی کجا؟ معلوم نبود. حضرت ابراهیم بلند می‌شود. حالا آن جریانات و مقامات حضرت ابراهیم به جای خودش، حالا یک زن، آخر زن، زنی که تمام زندگی و تمام حیاتش بچه‌اش است. تمام تعلقش به بچه‌اش است. خودش، حیات خودش، زندگی خودش، عمر خودش. بلند می‌شوند پانصد فرسخ از فلسطین می‌آیند، می‌آیند، می‌آیند، می‌آیند، می‌رسند به یک جایی که پرنده پر نمی‌زند! پرنده پر نمی‌زند.“^۲ ”یک مگس به عنوان نمونه حیات روی آسمان نبود! ولی

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه‌الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۳، مجلس ۱.

(آیه‌الله طهرانی)

حضرت ابراهیم می گوید من باید بروم؛^۱ خیلی عجیب است! خیلی عجیب است! اینجا از آن جاهایی است که دیگر عقل انسان کار نمی کند!^۲

”گرما شصت درجه، این آتش از این سنگها لهیب می کشد. آنجا خطاب می رسد: این زن و بچه را بگذار و پشت سرت را هم نگاه نکن. حضرت ابراهیم نگاه نکرد ها! ببیند بچه اش چطور است. تا حالا برای ما از این امتحانها شده؟ پشت سرت را هم نگاه نکن و برگرد، خداحافظ، برگرد. به سر اینها چه می آید؟ به تو مربوط نیست.

حضرت ابراهیم خیال نکنید که آمد آنجا و بعد هم دیگر گذاشت و خلاصه چیز کرد و اینها، و بعد آمد. نه! البته آنجا شروع کرد به دعا کردن: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ أَلْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْنَا﴾

۱. رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰ - ۶۲.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه الله طهرانی)

ولی صحبت در این است که اینها دعاهایی بود که حضرت ابراهیم کرد ولی هزارتا احتمال از بین رفتن و نابودی و فلان و این حرف‌ها توی قضیه بود؛ این‌طور نبود که حالا تصوّر کنید، نه! همین الآن حکومت عربستان اینجا برج می‌سازد و دگان و دستگاه و بیا و برو کشتی‌ها میوه بیاورند چه بکنند و اینجا بشود همینی که هست، نه! این‌طور نبود مسئله‌ی از بین رفتن بود.^۲

مگر قضیه ذبح نبود؟ حضرت ابراهیم وقتی که در رؤیا دید حضرت اسماعیل را دارد ذبح می‌کند خیال کرد شوخی دارد می‌کند در خواب؟ دارد آقا سرش را می‌برد دیگر، به قصد بریدن سر فرزند، دستش را گرفت آمد در منی، نه‌اینکه بیاید همین‌طوری با یک عدد کارد مقوایی یا مثلاً پلاستیکی چیز بکند. نه آقا! دید دارد سرش را

۱. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۷. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۴۷، تعلیقه ۱: «پروردگارا، من برخی از ذریّه و فرزندان خود را به وادی بی‌کشت و زرع نزد بیت الحرام تو مسکن دادم، پروردگارا، تا نماز را به پا دارند، پس تو دل‌هایی از مردمان را به سوی آنها مایل گردان.»

۲. رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰.

می برد. بعد یک دفعه تقدیر عوض شد، قضیه جور دیگر شد: ﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾^۱ و مسائل دیگر پیش آمد.^۲ خب حالا بیایند به این زن بگویند که بلند شو و با این بچه‌ات بیا! بلند می‌شود و در آنجا می‌آید، در همین جا می‌گذارد و... یک بار به شوهرش نمی‌گوید: که تو ما را اینجا چه می‌کنی؟ به چه امیدی می‌گذاری؟ چرا نگفت؟ چرا به شوهرش نگفت؟ چرا آخ نگفت؟ چرا؟ چرا نگفت؟ چرا؟ چون فقط به یک جا متوجه بود حضرت هاجر، فقط توجّهش به یک جا بود. می‌گفت: «دستور است، تمام، مسئله‌ای نیست» و حالش فقط متوجه یک نقطه بود. حتی به شوهرش که پیغمبر هم بود اتکا نکرد. اینجاست ها! امام سجّاد می‌فرماید: «وَإِنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَىٰ جُودِكَ وَالرِّضَا بِقَضَائِكَ عِوَضًا مِّنْ مَّنْعِ الْبَاخِلِينَ.»

انقطاع حضرت هاجر از همه تعلقات! بلا نسبت، بلا نسبت، نعوذ بالله، حضرت ابراهیم که از «**باخِلین**»

^۱ . سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۷. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۴۷:

«و ما او (اسماعیل) را به ذبحی عظیم فدا نمودیم و مقابله کردیم.»

^۲ . رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۴ - ۲۲۶.

نبود ولی غیر از خدا که بود. بالأخره مخلوق که بود، بالأخره در تعین که بود، بالأخره فردی بود با خدا فرق داشت، خدا چیزِ دیگر است، آن حقیقت چیزِ دیگر است. اینها همه تعینات هستند. همه نزول این حقایق هستند، حقیقت بسیط هستند، حضرت هاجر حتی به حضرت ابراهیم هم توجه نداشت. فقط به یکی.^۱

”حضرت هاجر دیگر در اینجا از خود بیرون آمده است، نفس او نفس الهی شده است و کاری که برای احیای بچه انجام می دهد [عجیب است!] مدام به این طرف می رود، مدام می آید، مدام به دنبال آب می رود، خیال می کند آب است دوباره برمی گردد، دوباره می آید، هفت مرتبه می رود و می آید، تا اینکه آن جریان پیش می آید و به معجزه خدای متعال^۲ ”می بیند عجب، از پای اسماعیل که روی زمین می کشید و گریه می کرده، دارد آب فوران می کند.

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۳، مجلس ۱. (آیه الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

اینها، این **عوضاً مِنْ مَنَعِ الْبَاخِلِينَ** اینجاست، تو

امیدت را همه را یک جا دیگر گذاشتی، حالا بیا نگاه

کن و نتیجه‌اش را ببین، تو همه سرمایه‌ات را و همه

افکارت را یک جا انداختی، حالا بیا نگاه کن و ببین

عوض هست یا نیست؟ واقعاً انسان...؛ آدم بیاید

امتحان کند یعنی انسان واقعاً بیاید، یعنی جداً این

چیزی است که نقد نقد نقد است، نقد نقد است، نقد

نقد! و ما این نقد را کنار گذاشتیم و به نسیه‌ها و

چه... این را ببینیم، آن را ببینیم، این شاید برایم یک

کاری بکند، آن شاید برایم یک کاری بکند، عجیب

است‌ها! واقعاً عجیب است. خیلی عجیب است! این

افرادی که انسان اینها را می‌بیند و در این دنیا با

ماسک‌های متفاوت و با رنگ‌های متفاوت و با

شکل‌های متفاوت.

یک شخصی نقل می‌کرد - از دنیا رفته است، خدا

رحمتش کند، من هم مدتی پیش ایشان درس خوانده

بودم - می‌گفت در یک جریاناتی که پیش آمده بود و

خدا یک جریاناتی را پیش آورده بود - و مدتی همین

بنده خدا گرفتار بود - می‌گفت که من بعد از اینکه

مسائل حل شد و رد شد و چیز شد، مطلع شدم یکی از افرادی که باور نمی کردم، یعنی اصلاً اگر همه افراد دنیا در ذهن من می آمد این یکی نمی آمد که این رفته باشد برای ما زده باشد. بعد معلوم شد تمام این گرفتاری ها برای این بوده است، این قدر ما محبت کردیم، اینقدر بهش چه کردیم، اینقدر چه کردیم، اینقدر چه کردیم. درست شد؟! درحالی که این چه است قضیه؟ قضیه چی است؟

به خاطر اینکه تمام این روابط و تمام این تعلقات، این تعلقاتی است که جنبه الهی ندارد. یک صورت الهی دارد ولی هزارتا تخیل و تصوّر و رابطه و فکر و خیال و وسوسه و اوهام و تعلقات و حبّ و بغض ها و اینها می آیند صورت مسئله را به هم می زند و صورت مسئله را خلط می کند، فقط و فقط اینجاست. اینجاست که حقیقت توحید و توحید حقیقی در یک نقطه است و غیر از اینجا هم رفتن و به هرجا سر زدن، در آنجا خلاف است، به هرجا انسان برود خلاف است. هر وقت که شما کارتتان را واقعاً به خدا واگذار کردید آیا بعد شده پشیمان بشوید؟ ولی هر وقت که خودمان هم آمدیم در آن

یک خُرده، خودمان را دخالت دادیم: نه دلمان می‌خواهد این‌طوری هم بشود، خدایا هرچه تو می‌خواهی ولی ته دلمان هم این است نه این‌طوری بشود، این خراب شد. هر وقت شد، می‌پیچیم به هم و این‌طور و بالا و پایین که آخ چرا آن‌طور؟ ولی اگر نه! آمدیم در هر قضیه و هر مسئله‌ای گفتیم که خدایا واقعاً آنچه را که تو می‌خواهی، و دروغ هم نگوئیم ها! چون شیطان هم می‌آید و کلک می‌زند سر ما.

یعنی واقعاً خودمان را در یک جایگاهی قرار بدهیم که طرفین صورت مسئله برای ما فرقی نکند، آن وقت می‌بینیم آقا، چه قشنگ! این خط می‌آید جلو، می‌رود دور می‌زند و یک جاهایی در یک نقطه می‌ایستد، همان‌جا توقف می‌کند؛ چرا؟ چون خدا صلاح بندگانش را بیشتر از خود بندگان می‌خواهد. وقتی که می‌بیند یک بنده‌ای آمد و واقعاً به او سپرده، چرا خدا بیاید دیگر در اینجا او را بیچاند؟ چرا بیاید دیگر در آنجا...؟ واقعاً بسپارد ها، دیگر چرا بیاید خدا او را بیچاند؟ چرا بیاید؟ می‌آید و آن‌طوری که برایش صلاح است او را پیش می‌آورد، آنی که

برایش صلاح است همان را انجام می‌دهد. صلاح است.

حضرت هاجر در اینجا چون موحد بود خدا به همه می‌گوید باید به دنبال حضرت هاجر در اینجا بیایید، به همه می‌گوید باید به دنبال این بیایید. همه باید این هفت مرتبه را بروید بیایید، و اگر نیاید باطل است. اگر انجام ندهید عمره‌تان باطل می‌شود، عمره‌تان هم که باطل شد دیگر واویلا! آنهایی که زن دارند، دیگر با چه رویی برگردند و آنهایی که ندارند دیگر نمی‌توانند بروند بگیرند. عمره باطل می‌شود.^۱ ”حال ما باید پایمان را جای پای یک زن بگذاریم و هفت مرتبه سعی صفا و مروه انجام دهیم برای رسیدن به آب، برای رسیدن به چشمه حیات، برای رسیدن به آن حقیقت توحید که وقتی آن حقیقت بیاید و بخورد، انسان سیراب می‌شود و دیگر از همه اعتبارات و همه آنچه که در این دنیا است دست می‌شوید و به همه می‌خندند، اصلاً به همه چیز

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۳، مجلس ۱. (آیه‌الله طهرانی)

می خندد و همه را کنار می گذارد!^۱

”باید به دنبال حضرت هاجر این هفت مرتبه را بروی بیایی و خودت را در آن موقعیت قرار بدهی و این مطلب را به عنوان یک سنبل به دل بگیری و خودت را به آن مقام و موقعیت حضرت هاجر نزدیک کنی و تمام تعلقات را از خودت سلب کنی و خود را تنها و تنها و تنها و تنها و تنها بیابی که هیچ کس و هیچ چیز، نه رفیقی، نه مریدی، نه ریاستی، نه مسجدی، نه دگانی، نه مطبی، نه دفتری، نه بیا و برویی، نه امضایی، و نه هیچ چیز، هیچ چیز حتی یک سر سوزن نباید دیگر در آنجا خطور کند، یک سر سوزن دیگر در آنجا نباید باشد.“^۲

چرا همه اولیاء باید از حضرت هاجر تبعیت کنند؟

”حضرت هاجر عملی را انجام داد در مقام خلوص که خداوند این عمل را برای همه افراد حتی

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۳، مجلس ۱.

(آیه الله طهرانی)

اولیاء خودش لازم کرده، شما باید این را انجام بدهید؛ چرا این را انجام بدهیم؟ چون خدا می گوید پیش من پیغمبر و حضرت هاجر فرقی ندارد، این آن وقت می شود توحید. الآن امام زمان هم دارد می رود همان کار حضرت هاجر را انجام می دهد. آنجا امام زمان بگوید: الآن غیر از خدا، از عرش و فرش و تمام عوالم سبع روی انگشت من می چرخد. و واقعه هم همین طور است، تمام عوالم، عوالم ناسوت، عوالم ملکوت، لاهوت ملک ملکوت، تمام اینها دارد براساس اراده و مشیّت امام زمان می گردد. درست شد؟! همان حاجی هایی که الآن دارند دور سعی صفا و مروه می کنند به اراده امام زمان دارند انجام می دهند ولی خود امام زمان هم این کار را می کند، هفت مرتبه می رود می آید؛ چرا؟ آن دارد می بیند این عمل، عملی است که لله بوده است، پس الله در اینجا قرار داده است، دیگر در اینجا مظهري وجود ندارد. دیگر حضرت هاجر در اینجا نیست. وقتی که عمل، عمل لله باشد دیگر امام زمان هم باید همین کار را انجام بدهد. برای او هم... اولیاء هم باید بیایند همین کار را انجام بدهند. وقتی که

حضرت ابراهیم عملش شد لله، این سنگ‌ها را ساخت، بقیه باید بیایند دور اینها بگردند و نباید بگویند: «او حضرت ابراهیم بوده است!»^۱

”حضرت هاجر وقتی که فرزندش را در آنجا گذاشت، می‌داند چه می‌گفت؟ یعنی می‌گفت: «خدایا این بچه، بچه تو است، این بنده بنده تو است. می‌خواهی از تشنگی بمیرد، خب بمیرد؛ و من هم وظیفه‌ام را دارم انجام می‌دهم. من هم دارم براساس آن خواستی که در من قرار دادی که به او آب برسانم، دارم می‌روم این را انجام می‌دهم. می‌خواهی من هم از تشنگی بمیرم، خب بمیرم. ما هم از تشنگی بمیریم، خب بمیریم.»

در یک‌هم‌چین موقعیتی آن‌وقت قضیه چه می‌شود؟ اینجا می‌شود محلّ توحید، چرا؟ چون اینجا دیگر خالص است. اینجا دیگر صد در صد است. اینجا جایی است که قضیه بین حضرت هاجر و پیغمبر و سایر افراد و ائمه و اولیاء و افراد عادی در

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۳، مجلس ۱. (آیه‌الله طهرانی)

اینجا فرق نمی‌کند. از آن بالا نظر به همه می‌شود یکسان، و همه می‌شوند بنده. هر کی هر مقدار خلوص داشت، بسم الله، شما جلو هستی. هر کی هر مقدار...، صد هزار نفر طواف می‌کنند، هر که خلوصش بیشتر بود آن جلو است.

یک شخصی از دوستان تعریف می‌کرد، می‌گفت: «نشسته بودم در کنار سعی، داشتم نگاه می‌کردم، شب بود، یک مرتبه دیدم یک جامی از بالای کعبه دارد به سمت کعبه نور می‌دهد. یک جام است، یک جام مثل کره، نیم کره‌ای بود، در همان ارتفاع بسیار بالای کعبه قرار دارد و همین‌طور دارد نور می‌زند به کعبه و از کعبه می‌زند به افراد، منتها به هر کی شدت و ضعف دارد، به یکی کم. دیدید یک سویی؟ چراغ وقتی که یک خط‌هایی از چراغ در شب، وقتی که چیز می‌شود، از این لامپ‌های حالا اینها که نه، از این لامپ‌های... هی خط، به یکی بیشتر به یکی بیشتر به یکی بیشتر.» می‌گفت نگاه کردم دیدم تو اینها بعضی‌ها خیلی شدید است. گفتم بینم اینها کی هستند؟ گفت رفتم دیدم نه اتفاقاً یک آدم فقیر ضعیف مثلاً در حال و هوای... هان؟ گفت

بعضی‌ها را نگاه کردم دیدم خیلی ضعیفند می‌گویند
رفتم دیدم - خب حالا دیگر اسم نمی‌بریم - حضرت
کذا و...

آنجا آقا این حرف‌ها نیست، این بالا پایین‌ها همه
برای این طرف قضیه است اما آنجا نه، آنجا روی
حساب عبودیت است و هرچه عبودیت بیشتر شد،
هرچه مسکنت بیشتر شد، هرچه آن صفر بودن بیشتر
شد. بعضی‌ها یک صفر هستند. بعضی‌ها دو صفر
هستند، اگر یک وقت ما شدیم به اضافه بینهایت، آن
موقع یک چیزی می‌شود قضیه، به صفرها اضافه کنیم
نه به اعداد، به قول آقای حدّاد می‌فرمودند: «اینها
هرچه می‌آیند هی می‌گویند به ما اضافه کن،
نمی‌گویند از ما بگیر!»^۱

۱. روح مجرد، ص ۲۶۹، علامه طهرانی:

«حضرت حدّاد قدّس الله سرّه می‌فرمود: من می‌بینم در همهٔ حریمهای مشرفه
مردم خود را به ضریح می‌چسبانند و با التجا و گریه و دعا می‌گویند:
وصله‌ای بر وصله‌های لباس پاره ما اضافه کن تا سنگین‌تر شود. کسی
نمی‌گوید: این وصله را بگیر از من تا من سبک‌تر شوم، و لباس ساده‌تر و
لطیف‌تر شود!»

حاجات مردم غالباً راجع به امور مادی است گرچه مشروع باشد، مثل ادا
شدن قرض و بدست آمدن سرمایه کسب و خریدن منزل و ازدواج دختر
جوان و شفای مریض و میهمانی دادن در ماه رمضان و امثالها. و اینها خوب
است در صورتی که موجب قرب و تجرد انسان گردد، نه آنکه بر شخصیت

هی می گویند عدد به ما اضافه کن، دو رقم بشود سه رقم، سه رقم بشود چهار رقم، ولی نمی گویند هی عددها از ما گرفته بشود هی به صفر اضافه بشود. در آنجا برعکس امتحاناتی که در مدرسه می کنند ها! امتحانها هرچه عدد بیشتر باشد تا به بیست برسد او برنده است؛ ولی آنجا هر کس صفرش بیشتر

و اُنانیّت وی افزوده کند و هستی او را تقویت نماید؛ زیرا این تقویتِ هستی موجب سنگینی نفس و بُعد از راه خدا می شود؛ به خلاف آنکه اینها باید موجب قرب و سبکی و انبساط نفس گردد.

عملی خوب و صلاحِ واقعی بشر است که موجب قرب شود و نفس او را آزاد کند، خواه توأم با منفعت طبعی و طبیعی باشد و یا نباشد. و به عبارت دیگر: مجموعه انسان، مجموعه ای مانند حیوان و نبات و جماد نیست که فقط پیکرش ملحوظ باشد و بس. انسان دارای نفس ناطقه و قابلیت ارتقاء به اعلی علیین است. و در این صورت اگر به آن پیکر فقط دلخوش باشد بسی زیان کرده است، و حقیقت وجودی و ثمره حیاتی خود را به ثمن بَخسی فروخته، و در میدان بازی این دنیا محروم مانده است.

در مثل این فروض اگر امامان بخواهند حاجات همه را برآورند و دعای همه را مستجاب گردانند، برخلاف مصلحت ایشان مَشی نموده اند. امامان مُصلح عالم بشریّت اند. حکم طبیب را دارند که به بیمار غذا و دوی تلخ و احياناً عملیّه جراحی و سوزن و پرهیز و گرسنگی میدهد. عاقلان میدانند و از دستور طبیب سرپیچی نمی کنند؛ ولی جاهلان و شهوت پرستان، یا اطفال بی سرپرست گوش فرا نمی دارند، و با دست خود گور خود را در مقابل خود حفر می نمایند.

البتّه چون نفس التّجا و دعا محبوبیّت دارد، این متوسّلین و دعا کنندگان بهره معنوی می برند، و در این اُعتابِ عالیه دارای بهجت و نشاط و سبکی می گردند، و از لذت دنیا و عبادت بهره ور می شوند؛ و احياناً می بینیم در صورتی که مصلحت اقتضا کند حاجاتشان برآورده می گردد، و مریضهای مشرف به مرگ و کور و افلیج شفا می یابند، و با برآورده شدن نیازها به اوطان خود مراجعت می نمایند.»

باشد. هر کی ده تا صفر بگیرد برنده است. حالا شما در مدرسه صفر نگیرید ها! در مدرسه بیست بگیرید. این حسابی که در آنجا هست.^۱

سایر توصیه‌ها راجع به سعی و صفا و مروه

”سعی از کوه صفا شروع می‌شود و آنجا دعا دارد. بهتر است که انسان دعا را بخواند، بایستد رو به کعبه و دعا کند؛ دعا برای خود، دعا برای خانواده، برای دوستان. خیلی دعای شروع به سعی تأکید شده است! وقتی که می‌خواهید سعی را بکنید، یک مقداری از آن کوه هم بالا بروید و رو به کعبه بایستید؛ قبل از شروع سعی، دعا مستجاب است در این [مکان]. و یک دعاهایی دارد.“^۲

”وقتی که انسان در موقع سعی به بالای کوه صفا می‌آید یک دعا دارد، و وقتی که به کوه مروه می‌رسد هم دعا دارد که [انسان بخواند و] ادعیۀ آن ذکر شده

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۳، مجلس ۱. (آیة الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیة الله طهرانی)

استحباب گذراندن شب عرفه در سرزمین منا

”مستحب است که انسان در شب نهم به سوی منا

برود نه به عرفات؛ سنی‌ها می‌روند منا و حقّ هم با

آنها است که به سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل

می‌کنند.^۴

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۷۷ - ۴۷۹ و ۴۸۲.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه الله طهرانی)

۳. عرفات: زمین پهناور و همواری در شرق مکه، با هجده کیلومتر مربع

مساحت که امروزه ۲۱ کیلومتر از مکه فاصله دارد.

جبل الرّحمة، در شمال شرقی عرفات قرار دارد و از همین رو «جبل العرفات»

یعنی کوه عرفات نیز خوانده شده است.

عرفات مکانی معرفی شده است که مسلمانان به پیروی از سنت پدرشان

حضرت آدم در آن به گناهان خود اعتراف کرده و از خداوند طلب بخشش

می‌کنند. شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده که جبرئیل

حضرت ابراهیم علیهما السلام را روز عرفه به عرفه برد و چون خورشید

زوال کرد به او گفت: «به گناهانت اعتراف کن (اعترف بِذُنُوبِک) و مناسک

خودت را بشناس (اعرف مَناسِکَک)» و این سرزمین به جهت سخن

جبرئیل (اعترف) و اعتراف ابراهیم، عرفات نامیده شد. [علل الشرائع، ج

۲، ص ۴۳۶.]

۴. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۲۹:

«رسول خدا به منی آمدند، و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در منی

بجای آوردند، و تا به صبح در منی توقّف کردند، و نماز صبح روز نهم را که

روز عرفه است نیز در منی بجای آوردند، و سپس عازم عرفات شدند، و در

این مسئله هیچ خلافتی نیست که رسول خدا این پنج نماز را در منی انجام

دادند. و حتی کسانی که تصریح کرده‌اند که رسول خدا بعد از زوال شمس

در روز ترویبه حرکت کردند، نیز تصریح کرده‌اند که نماز ظهر را در منی بجا

آوردند.*

شب نهم را مستحب است که انسان در منا باشد و بعد صبح حرکت کند از منا به سمت عرفات و از ظهر که زوال شمس است باید قصد وقوف در عرفات را تا زوال مغرب داشته باشد. در بعضی از این سال‌هایی که ما همین‌طور به نحو آزاد رفتیم، ما شب را در منا بودیم، شب نهم را در منا آن جا به سر بردیم و خیلی عجیب، خیلی عجیب بود، اصلاً مشخص است که حال و هوای... اصلاً تمام اینها برنامه‌ریزی شده است.

یعنی می‌گویند شب نهم در منا باشید حساب دارد! همین‌طوری هرّی نیامده بریزند بگویند بکنیم یا نکنیم، حساب دارد شب نهم در منا، وقوف در عرفات باید ظهر باشد.^۱

در عرفات باید شخص حاجی در حال ابتهال

و بر همین اساس و بر اصل روایاتی که از اهل البیت علیهم السّلام وارد است، مستحب مؤکّد است که حجّاج از مکّه یک‌سره به عرفات نروند، بلکه شب عرفه را در منی بیتوته کنند، و صبح روز عرفه به جانب عرفات رهسپار گردند.**

* رجوع شود به البداية و النّهاية ج ۵، ص ۱۷۰.

** رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۵۲۰ - ۵۲۷.

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰، مجلس ۱۳. (آیة‌الله طهرانی)

باشد

”راجع به عرفات شخص باید احساس کند که اینجا خارج از حرم است و باید حال را برای ورود در حرم مساعد کرد.“^۱

”در عرفات باید شخص حاجی در حال ابتهال باشد، در حال دعا باشد، خودش را از صبح روز عرفه تا ظهر آماده کند برای ادراک فیض بعد از ظهر؛ چون در بعد از ظهر می‌دهند این رحمت الهی را و می‌آید برای همه افراد.

این حالت آمادگی را انسان کی باید به دست بیاورد؟ دیروز و پریروز که نمی‌توانست به دست بیاورد، باید امروز به دست بیاورد! امروز بین صبح تا ظهر باید در حال دعا باشد، در حال ابتهال باشد، گناهان خودش را باید در نظر بیاورد، خطاهای خودش را، باید همه اینها در نظر بیاورد، مقام مسکنت و عبودیت و مذلت خودش را در قبال پروردگار در نظر بیاورد؛ از آن طرف رحمت واسعه او و لطف و عنایت او را که به او این فرصت را داده

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۱. (آیه الله طهرانی)

و موفق کرده که بلند شود بیاید این جا، بلند شود و بیاید این جا و بار خودش را خالی کند و از انانیت‌ها دست بردارد و آنچه را که تا به حال به او در وطن خود مشغول بود دیگر دست بردارد! اینها برای چه کسی است؟ این افکار برای چه کسی است؟ این نیت‌ها برای چه کسی است؟ بین صبح تا ظهر که دیگر بر نمی‌گردد در طول سال! فقط برای یک روز است، بله؟! اینها برای چه کسی است؟ چه کسانی توانستند این واقعیت‌ها را درک کنند، چه کسانی؟ چه کسانی توانستند این مسائل را بفهمند و آن خصوصیات که ما آن خصوصیات را از ائمه علیهم السّلام در این حال و هوا سراغ داریم آنها را بفهمند و بیایند برای مردم بیان کنند؟ و اینها را در آن حال و هوا ببرند؟^۱

اعمال شب عرفه

۱. توبه

[کسی که در این شب توبه کند مورد مغفرت

^۱ . سایت مکتب وحی، دروس، حج - بساطت یا ترکب احرام، مجلس ۱۱۶. (آیه‌الله طهرانی)

۲. زیارت سیدالشهداء علیه السلام

[دعای مخصوصی است که در مفاتیح آمده

است]

”شب عرفه بسیار بسیار شب مهمی است.

زیارت سیدالشهدا در شب عرفه بسیار وارد است.^۲

بزرگان، اولیاء خدا، مرحوم آقای حداد هر شب عرفه

که می‌شد زیارت سیدالشهدا علیه السلام را

می‌خواندند و به شاگردانشان هم دستور می‌دادند

برای خواندن این زیارت در شب عرفه. خب،

افرادی هم که مشرف هستند خب آنجا دیگر آنها

حساب و کتابشان دیگر بله، بسیار بسیار پُر و با

نعمات و با الطاف دیگر بسیار فائزی است که

خداوند توفیق کند همه را که مشرف باشند. و اگر

هم نه، باز مطلب به جای خودش باقی است. ولایت

امام علیه السلام ولایت سِعی است، اختصاص به

جایی دون جایی ندارد و آن با دل‌ها مرتبط است و

دل‌ها را به سمت خود می‌کشاند، آن دل‌هایی که قابل

۱. رجوع شود به الإقبال، ج ۲، ص ۵۰.

۲. ثواب الأعمال، ص ۹۰؛ الإقبال، ج ۲، ص ۵۶.

باشند و لایق باشند، می‌کشاند آنها را به سمت خودش.^۱

”انسان از هر جا هم باشد، وقتی توسل به آن حضرت پیدا کند، در آن حرم واقع می‌شود؛ در آن حرم سیدالشهداء، مانند آنکه در آنجا هست. مهم این است که انسان خود را به آن کانون متصل کند.“^۲

”این را هم بدانید که طبق روایتی از امام صادق علیه‌السلام است:

خداوند نظر خود را در روز عرفة اول به زائرین سیدالشهداء می‌اندازد، بعد به حجّاج خودش.^۳

یعنی زائر سیدالشهداء، ولو زائر از مکان بعید، فرق نمی‌کند؛ این پیش خداوند اقرب است و زودتر به آن

۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۶۲. (آیه‌الله طهرانی)

۲ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۳۷. (آیه‌الله طهرانی)

۳ . کامل الزیارات، ص ۱۷۰:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَبْدَأُ بِالنَّظَرِ إِلَى زُورِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ...»

...عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَتَجَلَّى لَزُورِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَهْلِ عَرَفَاتٍ وَ يَقْضِي حَوَائِجَهُمْ وَ يَغْفِرُ ذُنُوبَهُمْ وَ يُشْفَعُهُمْ فِي مَسَائِلِهِمْ ثُمَّ يَأْتِي أَهْلَ عَرَفَةَ فَيَفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمْ».

...عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ فَاتَتْهُ عَرَفَةُ بِعَرَفَاتٍ فَأَدْرَكَهَا بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَفْتَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَيَبْدَأُ بِأَهْلِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَهْلِ عَرَفَاتٍ».

ثُمَّ قَالَ: «يُخَالِطُهُمْ بِنَفْسِهِ [فِي نَفْسِهِ]».

مرتبه قرب می‌رسد تا این افراد.^۱

۳. دعای اللهم یا شاهد کل نجوی

[مستحب است دعای «اللهم یا شاهد کل

نجوی] در این شب خوانده شود.^۲

اهمیت رعایت مراقبه در عرفات

«شب عرفه را قدر بدانید،^۳ صبح که می‌شود بلند

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۵.
(آیه‌الله طهرانی)

۲. رجوع شود به الإقبال، ج ۲، ص ۵۰.

۳. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، مجلس ۱۱۶، آیه‌الله طهرانی:

«یک دفعه ما یک سال رفته بودیم برای حج، هنوز نرفته دیدیم دم کاروان بلندگو گذاشته‌اند! بلندگوووو! چه خبر است؟ آقای فلان مداح این جا آمده! خب آمده که آمده! تو هم مثل بقیه بیا، تو هم بالأخره آدم هستی، تو هم بالأخره شیعه هستی، تو هم بالأخره این جا توفیق پیدا کردی، این داد و بیدادها چیست؟ چه کسی را داری گول می‌زنی؟ سر چه کسی را داری شیره می‌مالی؟ چیست؟ دعا چیست؟ بلندگوهایی که گوش آدم را کر می‌کند گذاشتی در خیمه حجّاج، بعد هم اسمش را گذاشتی دعای کمیل! این دعای کمیل بر سرتان بخورد! به جای این که در امشب سکوت باشد، از سکوت شب عرفه باید فیض ببری! نه نعره‌های «إلهی العفو! یک... یک...!» آنها برای آدم درد را دوا نمی‌کند! از در خود بودن، دردت دوا می‌شود؛ از سر به جیب تفکر فروبردن، دردت دوا می‌شود؛ از به فکر بدبختی و بیچارگی‌ات افتادن، دردت دوا می‌شود! نه دادها و نعره‌های «همه با هم یا ربّ یا ربّ!» خب این که نشد! این که همه جا همین طوری بوده است. در شبش دعای عرفه، روزش هم دعای ندبه و بعد از ظهرش هم یک صدای عجیب و غریبی؛ اینها حرام است، تمام اینها آزار و اذیت حجّاج است و همه اینها حرام است، تمام اینها حرام است. درست شد؟ آقای فلان است، آقای فلان است نمی‌دانم دعایش این طور است، نمی‌دانم این چیزش این طور است، می‌خواهی دعا کنی خب؛ کاروان به تو دادند، اطاق به تو دادند، ساختمان به تو دادند، برو در ساختمان خودت این قدر نعره بزن که همه شیشه‌ها بیاید پایین، خب خودت می‌دانی و صاحب ساختمان چه باید بکند... دوباره

شوید و بروید جایی و گوشه‌ای برای خودتان
بنشینید و به گناهان و به خطاها و به لغزش‌ها [فکر
کنید؛] روز عرفه خیلی مهم است! خیلی مهم است!
بروید گوشه‌ای برای خودتان [بنشینید] بدون اینکه
با این و آن صحبتی کنید و مسائل مختلف وقت شما
را بگیرد و حال شما را از بین ببرد؛ خودتان را باید از

شیشه بیندازی یا نه. این قدر داد بزن که سقف بیاید روی سرت، هم خودت
و هم بقیه راحت شوید. چرا این داد را گذاشتی برای شب عرفه؟! چرا؟
یعنی باید حاجی در شب عرفه گوشی ببرد در گوشش تا صدای تو را نشنود،
این است؟ در صبح روز عرفه، حاجی حتماً باید دستش را در گوشش کند،
این طوری به ما گفتند حجّ انجام بده؟ هان؟ زمان ائمه [این مسائل] کجا
بوده؟ مگر ندیدیم مگر تجربه نداریم در زمان ائمه را، مگر به ما نگفتند در
کتاب‌ها نیست؟ در این مدت آنها هم با خودشان بلندگو می‌آوردند، امام
صادق و اینها، این دادها و نعره‌های گوش خراش را می‌زدند؟! هم‌چنین
میکروفون را نگه می‌دارد انگار دارد در حلقش فرو می‌کند! آقا یک قدری
دورتر طوری نمی‌شودها، بعد هم این ولوم بکن تا آخر آخرِ عِنْدش، هرچه
صدا است تا عرفات که هیچی تا مشعر و منی هم صدایش می‌رود؛ که چی؟
یعنی آخر اینها چیست؟ این تابلوها که چی یعنی؟ به طرف کاروان فلان،
حاجی فلان، فلان مداح حاجی، به طرف کاروان! درست؟! اینجا هم بله؟!
همه جا بله این جا هم بله؟ این جا که دیگر جای این حرف‌ها نیست! آقا جان
اینجا می‌آیند یکی یکی... در روز قیامت تو را می‌آورند می‌ایستاند؛ این
نعره‌هایی که زدی دل چند نفر را شکستی بیا جواب بده! می‌گوید: ای داد
بیداد حالا بیا کار خیر هم انجام بده! می‌گویند کار خیرت کجا بوده آقا؟ سر
همه را شیره مالیدی سر مأمورهای ما را که نمی‌توانی شیره بمالی. مأمورهای
ما می‌آیند آن نیت، آن واقع، آن غرض، آنها را می‌آیند قشنگ عکس
برمی‌دارند ثبت می‌کنند ثبت می‌کنند عکس برمی‌دارند و بر طبق آن در
این جا [محاسبه می‌کنند]. حالا ما می‌آییم به یک چیزهای عجیب و غریب،
اصلاً یک مسائل دیگر، اصلاً نه عرفات می‌فهمیم چه است! تمام این حالات
همه می‌رود، تمامش می‌رود.»

آن روز برای بعد از ظهر عرفه آماده کنید، باید از صبح آن روز آماده کنید، نگذارید افکار مختلف بیاید و شما را از آن حال و هوا دریاورد! روز، خیلی روز مهمی است؛ همه چیز روز عرفه است و در روایت داریم:

الْحَجُّ عَرَفَةٌ؛^۱ «اصلاً تمام حج روز عرفه است!»^{۲،۳}

”و کسی که عرفات را درک کند - حتی اگر وقوف اضطراری عرفات را هم درک کند - حجّ او صحیح است، و حج او باطل نیست.“^۴

”متوجه حساسیت حال و هوا و زمان و مکان باشیم و ادعیه‌ای که در آنجا وارد است و انسان می‌تواند به ادعیه پردازد؛ اگر حال دعا خواندن ندارد

۱. مسند أحمد، ج ۴، ص ۳۰۹؛ عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۹۳ و ۹۷.

۲. آموزه‌های معرفت، ج ۳، ص ۲۳۷، آیه‌الله طهرانی:

«این قضیه را خود انسان می‌فهمد! کسانی که در عرفات هستند و متوجه هستند و متوجه هستند، این مطلب را احساس می‌کنند. برای همین است که فرمود: **الْحَجُّ عَرَفَةٌ**، عرفات حج است! یعنی کسی که عرفات را درک کند و از دنیا برود، حج را انجام داده است و دیگر لازم نیست برای او نیابت بگیرید تا حجی از طرف آن شخص انجام دهد. این برای همین است. رحمت پروردگار آن رحمتی است که وقتی که بیاید، دیگر هیچ چیز را باقی نمی‌گذارد!»

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۴. (آیه‌الله طهرانی)

۴. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، مجلس

۱۱۶. (آیه‌الله طهرانی)

برود یک گوشه بنشیند و فقط فکر کند، فقط به خودش مشغول باشد، به رحمت پروردگار نگاه کند، به عظمت پروردگار نگاه کند، به ناچیزی خودش نگاه کند، به این همه درد و مصیبت و گرفتاری که برای خودش درست کرده است و برای او درست کرده‌اند نگاه کند! بگویند: خدایا من واقعاً می‌خواهم دیگر از این گرفتاری بیرون بیایم، نمی‌خواهم وقتی که از مکه برمی‌گردم فرد سابق باشم، می‌خواهم یک فرد جدید و با یک روحیه جدید باشم؛ خدا هم او را کمک می‌کند! راست بگوییم، صدق داشته باشیم، خدا کمک می‌کند.

مگر همین امروز فرمودند! ابن‌سماک به آن شخص می‌گوید:

[خدای متعال می‌فرماید: کسی که یک وجب به‌سمت من بیاید و به‌سمت من اقبال کند، من ده وجب به‌سمت او می‌آیم!]^۱

۱. مسند أحمد، ج ۲، ص ۴۱۳:

«ثَنَا أَبُو صَالِحٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَأَلِهِ] وَ سَلَّمَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ... مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا...» ترجمه:

«ابوصالح حدیث کرد: از ابوهریره شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ فرمودند: خداوند عزّ و جلّ فرمود: ... هر کس به اندازه یک وجب به من نزدیک شود، من به اندازه یک ذراع (فاصله آرنج تا نوک انگشتان) به او نزدیک می‌شوم، و هر کس به اندازه یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازه یک باع (فاصله دو دست باز) به او نزدیک

کسی که اقبال نکند، ما هم اقبال نمی‌کنیم؛ ما این قدر افراد خلق کرده‌ایم که به سراغ آنها برویم و دست آنها را بگیریم! خیال نکنید حالا اگر ما به سمت خدا نرفتیم کار خدا کساد است! نه خیر آقا، خیلی هم آباد است! آباد!! هیچ نیازی به ما ندارد، هیچ! ابداً! می‌گوید صد هزاران مثل تو برفتند پی کارشان! اصلاً نیم‌نگاهی هم به شما نمی‌کند! اما نه، هستند افرادی

می‌شوم...»

وفیات الأعیان، ج ۵، ص ۲۳۲:

«رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ ابْنُ السَّمَكِ وَ هُوَ يَعِظُ النَّاسَ، فَقَالَ فِي خِلَالِ كَلَامِهِ: مَنْ أَعْرَضَ عَنِ اللَّهِ بِكُلِّيَّتِهِ أَعْرَضَ عَنْهُ اللَّهُ جُمْلَةً، وَ مَنْ أَقْبَلَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى بِقَلْبِهِ أَقْبَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِرَحْمَتِهِ عَلَيْهِ، وَ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْخَلْقِ إِلَيْهِ، وَ مَنْ كَانَ مَرَّةً وَ مَرَّةً فَاللَّهُ تَعَالَى يَرْحَمُهُ وَقَنًا مَا.» ترجمه:

«مردی که به او ابن سماک گفته می‌شد، مردم را موعظه می‌کرد، پس در میان سخنانش گفت: هر کس کاملاً از خدا روی برگرداند، خدا [نیز] به طور کامل از او روی برمی‌گرداند؛ و هر کس با قلبش به سوی خدای تعالی روی آورد، خدای تعالی با رحمتش به او روی می‌آورد و توجه مردم را به سوی او جلب می‌کند؛ و کسی که گاهی [چنین] و گاهی [چنان] است (گاه روی می‌آورد و گاه روی می‌گرداند)، خدای تعالی او را در وقتی [خاص] مورد رحمت قرار می‌دهد.»

تذكرة الأولياء، ص ۲۸۵:

«محمد بن الحسين - رحمه الله - گفت: معروف را به خواب دیدم.

گفتم: خدای - عز و جل - با تو چه کرد؟

گفت: مرا بیمارزید.

گفتم: به زهد و ورع؟

گفت: نه! به قبول یک سخن که از پسر سماک شنیدم به کوفه که گفت: هر که به جملگی به خدای - تعالی - بازگردد، خدای - عز و جل - به رحمت بدو بازگردد و همه خلق را بدو بازگرداند.

سخن او در دل من افتاد و به خدای بازگشتم و از جمله شغل‌ها دست برداشتم مگر خدمت علی بن موسی الرضا.

این سخن او را گفتم.

گفت: اگر پذیری، این تو را کفایت.»

که به ما روی می آورند و ما هم با تمام وجود به آنها روی می آوریم.

اظهار عجز و بندگی

بنابراین این معنا را در روز عرفات بگوییم که ما در دستگاه خدا حساب نداریم! برای خودمان دکان داری نکنیم و کتاب و مکتب راه نیندازیم و با کوله بار به آنجا نرویم. آنجا متاع بی چیزی می خرند، متاع عبودیت می خرند، متاع ندانم کاری می خرند، متاع پشیمانی و توبه می خرند، آنجا این طور است. اگر بخواهیم با خودمان [چیزی] ببریم، آنجا خریدار ندارد! آنجا این مسائل خریدار ندارد و چه بسا ممکن است افرادی که برحسب ظاهر خیلی دارای عنوان هستند و حتی عناوین دینی و الهی دارند، چندان به آنها توجه نمی شود! اما به فردی که گوشه و کنار است و سر به زیر است و خیلی مطرح نیست و هیچ کس به او اعتنا نمی کند، به او توجه می شود! خلاصه، آنجا چنین حساب و کتابی است.

پس رفقا که در این مدت با مکتب بزرگان آشنا شده اند، خودشان می دانند که دیگر کم کاری

خسارت است! حالا که ما مطلب را فهمیدیم و مسئله را یافتیم و حقیقت مطلب به دست آمده است، دیگر اگر بخواهیم وقت خود را به مطالب متفرقه و این طرف را دیدن و آن طرف را دیدن و حرف‌های اجتماعی و این چه کرد و آنچه کرد و آنجا چه خبر است و اینجا چه خبر است بگذرانیم [موجب خسارت است!] رفقا، دیگران گذرانند و خسارت آن را هم دیدند و صدها سال بر این قضیه گذشت و تاریخ هم چنان می‌گذرد! زرنگ و رند و کیس آن کسی است که بیاید و تجربه افراد خاسر را دیگر دوباره تجربه نکند؛ بلکه به همان مطالبی که بزرگان فرموده‌اند عمل کند تا اینکه خودش نتیجه را ببرد و آنچه را هم که برای ما بیان می‌کند گواه و تأیید همین مسئله است.^۱

لزوم حالت توبه و انابه در عرفات

”توجهی که انسان در عرفات پیدا می‌کند، قصدش فقط باید توبه باشد. وقتی وارد حرم خدا می‌شود، نباید به چیزی این طرف و آن طرف توجه

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

^۴. (آیه الله طهرانی)

کند؛ فقط باید به خود و کارهای خود پردازد.

باید از این هیاهوها کناره‌گیری کند؛ از این فریادها و داد و بیدادهایی که در مردم [هست]. در عرفات، [برخی] می‌نشینند با همدیگر حرف می‌زنند و صحبت می‌کنند و مسائل را به بطالت می‌گذرانند و به عکس و عکس‌برداری‌ها می‌پردازند.

ما در عرفات بودیم؛ بیچاره، خود مردم هم حرف نداشتند! آن آخوند پیش نماز درآمد و گفت که یکی بیاید از این [جماعت] فیلم و عکس بگیرد. این عرفاتان هم که واقعاً عرفات شده است! این چه نمازی است و چه توجهی و حضوری است؟ آن عرفاتی که ائمه می‌آمدند این بود؟ آن منایی که آنها می‌آمدند این طور بود؟ آن وضعیتی که آنها انجام می‌دادند این طور بود؟ آن سنگ زدن‌ها و طواف‌ها... واقعاً عجیب است!

این مسئله حج خیلی مسئله، مسئله عجیبی است؛ که انسان چطور باید متوجه باشد از وقتی که احرام را می‌بندد تا وقتی که... آن وقت انسان بیاید و

بگوید: «یک چند روزی است، می‌گذرد و برمی‌گردد می‌روی به زن و بچه‌ها می‌رسی؟»
درست شد؟!^۱

”در عرفات انسان باید یاد خدا کند... در عرفات هرچه می‌خواهید برای خودتان، پدر و مادرتان، اجداد، جدّات، ذوی‌الحقوق، مرضی، سفارش‌کنندگان و اسیران خاک دعا کنید؛ عرفات جای دعا است.“^۲

بهترین دعا در عرفات

”و در حدیث است که آن حضرت [رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم] گفته‌اند:

با فضیلت‌ترین دعا در روز عرفه، و آنچه را که من و پیامبران پیش از من در روز عرفه می‌گفته‌اند، این است: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.**^۴ «هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است، و شریکی برای او نیست، پادشاهی و ستایش اختصاص به او دارد، و او بر هر چیز قادر و تواناست.»

آنگاه رسول خدا بسیار دعا نمودند و به قدری دعا کردند که آفتاب غروب کرد.

و جماعتی از نجد آمدند و از کیفیت حج پرسیدند، حضرت امر کردند که منادی ندا کند:

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۵۸. (آیه‌الله طهرانی)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۵۳۸ - ۵۴۶.

۳. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۷۱. (علامه طهرانی)

۴. البداية و النّهاية، ج ۵، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

الْحَجُّ عَرَفَةَ؛ مَنْ جَاءَ لَيْلَةَ جَمْعٍ - أَيِ الْمُرْدَلِفَةِ - قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ.^۱

«حجّ عبارت است از وقوف به عرفات، و کسی که در شب عید قربان به مشعر برسد، و قبل از طلوع صبح صادق، وقوف مزدلفه را إدراک کند، حجّ را إدراک کرده است»^{۲،۳}

”در عرفات باید احساس کنید اینجا خارج از

حرم است و باید حال را برای ورود به حرم مساعد کرد.“

”در روایات داریم که امام زمان علیه السّلام در

عرفات خود را به همه نشان می دهند،^۵ لیکن آن کسی

۱. البداية و النّهاية، ج ۵، ص ۱۷۳.

۲. السّيرة الحلبیّة، ج ۳، ص ۳۷۴.

۳. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۳۷. (علامه طهرانی)

۴. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

۵. رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.

ایشان را می‌شناسد که خود ایشان صلاح بدانند.^۱»

”رفتن به عرفات خیلی مهم است و مقدمه

حرکت به سوی حرم پروردگار است.“^۳

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴، آیه‌الله طهرانی:

«سؤال: دستوری که آیا این چشمان ناسوتی

می‌تواند جمال زیبای حضرت حجّة بن الحسن را

مشاهده نماید؟

جواب: ملاقات با امام علیه السّلام در اختیار ما نیست، بلکه این مسئله به عنایت خود آن حضرت بستگی دارد. خود آن حضرت با اراده خود و با میل خود، خود را به بعضی‌ها می‌نمایاند و به بعضی‌ها نمی‌نمایاند و انسان نباید به دنبال این باشد که در آنجا بخواهد حضرت را ببیند! عرض کردم که در آنجا فقط باید انسان توجه خود را متمرکز در توحید کند و امام علیه السّلام هم از ما همین را می‌خواهد. حال فرض کنید که انسان در آنجا حضرت را دید، خب چه شد؟ من عکس حضرت را درمی‌آورم و به همه نشان می‌دهم، فرض کنید این عکس حضرت است، خب باز هم ما می‌خواهیم چیز دیگری از حضرت ببینیم؟ خب دیدیم دیگر! خود حضرت در آنجا از شیعیانشان می‌خواهند همان راهی را بروند که خود ایشان برای کمال و برای تربیت شیعیانشان می‌خواهند؛ و دستوری که داده شده این است که ما در آنجا در تحت ولایت آن حضرت باشیم و ولایت آن حضرت را که عین توحید است در نظر بیاوریم! اما اینکه دیدن ظاهری را هم قصد کنیم، این را به خود آن حضرت واگذار کنیم؛ اگر عنایت و لطف حضرت شامل حال ما شد، خب حضرت خودشان را یا در ظاهر یا در خواب و یا به وسیله دیگر نشان می‌دهند؛ هزار راه هست. و اگر نه، باید بدانیم که این مطلب هیچ ارتباطی به مسئله ما و توفیق ما و حجّ ما و قبولی ما ندارد و آن دیگر مصلحتی است که خود آن حضرت در نظر می‌گیرند.»

۲. نرم‌افزار کیمیای سعادت، توضیحات و احکام حج، ص ۱۴. (آیه‌الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه‌الله طهرانی)

عرفه روز رحمت و بخشش

”یک مطلب، که واقعاً از مبانی مهم اجتهاد و استنباط است، این است که مجتهد باید خودش را در فضای ملاکات و آن فضای نزول خطاب شارع قرار بدهد؛ که [بداند] این حکم در چه زمینه‌ای آمده؟ و همان طوری که خدمتتان عرض کردم، آیا این حکم، حکم شامل برای همه افراد است یا حکمی است که اختصاص به بعضی دارد دون بعضی؟ آیا این مصلحتی که در اینجا هست، این یک مصلحت، مصلحت ملزومه است یا مصلحت، مصلحت غیر ملزومه است؟

این فضایی را که در این فضا حکم نزول پیدا کرده و تشریح شده و منجز شده و یا فعلیت پیدا کرده است، آن فضا را باید مجتهد ترسیم کند و خود را در آن فضا قرار بدهد. و این فضا سازی هم نه به واسطه من درآوردی و [بحث‌های] از پای منقل [باشد که] این مسائل دربیاید. نه خیر؛ باید با توجه به تعبیر و توجه به خطابات شارع، باید مجتهد بتواند آن فضای مناسبی که در آن فضا خطاب آمده است، در آنجا این

[مطلب] را بیاید بیان کند.

و [این] خیلی مسئله مهمی است و در فتوا هم

خیلی تأثیر عجیبی دارد. مثلاً روایات متعدّد داریم:

کسی که در روز عرفه به عرفات برود، تمام اعمالش بخشیده می‌شود؛ باید تصور کند که دوباره متولّد شده است؛ **كَأَنَّهُ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ، فَلَيْسَتْ أُنْفِ الْحَيَاةِ مِنْ جَدِيدٍ**؛ حیات را دوباره شروع کند. در عرفات همه گناهان ریخته می‌شود.^۱

همه چه می‌شود؟ همه این مسائل ... حالا رسول

خدا ایستاده‌اند. افراد می‌آیند سؤال می‌کنند: «ما

امروز این کار را کردیم». حضرت فرمودند: «اشکال

ندارد». «آن کار را کردیم». حضرت می‌فرماید:

«اشکال ندارد، اشکال ندارد، اشکال ندارد». تمام

مطالبی را که آنها آمدند و برای پیغمبر بیان کردند،

حضرت فرمودند... [پاسخ‌هایی که نشان می‌دهد]

در یک مورد نبود که حضرت بفرمایند: «در این مورد

کفّاره بده» یا «مثلاً فلان عمل را انجام بده» یا «قربانی

کن» یا «حجّت اشکال دارد»! همه [را] گفتند: «**لا**

^۱. رجوع شود به النوادر، اشعری، ص ۱۳۸ - ۱۴۰؛ الکافی، ج ۴، ص ۲۵۲ - ۲۵۶ و ۵۲۱ و ۵۴۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۹ - ۲۱۱ و ۲۱۵؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۲۰ و ۲۱؛ عوالی اللّثالی، ج ۴، ص ۳۳.

”در شرح حال رسول خدا می‌خوانیم که حضرت، در آن سفری که به حج مشرف شدند، در عرفات، آنجا آمدند و هنگام غروب، قبل از افاضه^۲ به مشعر، بر شتر سوار بودند. و افراد می‌آمدند از

۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۰۴:

«عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَزُورُ الْبَيْتَ قَبْلَ أَنْ يَحِلِقَ! قَالَ: «لَا يَنْبَغِي إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَاسِيًا!»، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَتَاهُ أَنَسُ يَوْمَ النَّحْرِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أُذْبِحَ! وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ! فَلَمْ يَتْرَكُوا شَيْئًا كَانَ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُؤَخِّرُوهُ إِلَّا قَدَمُوهُ فَقَالَ: لَا حَرَجَ».

... عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا رَمَى الْجَمْرَةَ يَوْمَ النَّحْرِ وَ حَلَقَ قَبْلَ أَنْ يَذْبَحَ! فَقَالَ: إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا كَانَ يَوْمَ النَّحْرِ أَتَاهُ طَوَائِفُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَبَحْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ نَرْمِيَ وَ حَلَقْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذْبِحَ وَ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُقَدِّمُوهُ إِلَّا أَخْرَوْهُ وَ لَا شَيْءٌ مِمَّا يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُؤَخِّرُوهُ إِلَّا قَدِّمُوهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا حَرَجَ لَا حَرَجَ.

... عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ نَسِيَ أَنْ يَذْبَحَ بِمَنَى حَتَّى زَارَ الْبَيْتَ فَاشْتَرَى بِمَكَّةَ ثُمَّ ذَبَحَ! قَالَ: لَا بَأْسَ قَدْ أَجَزَأَ عَنْهُ.»

تهذيب الأحكام، ج ۵، ص ۲۴۰:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ رَجُلٍ زَارَ الْبَيْتَ قَبْلَ أَنْ يَحِلِقَ قَالَ: لَا يَنْبَغِي إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَاسِيًا. ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَتَاهُ النَّاسُ- يَوْمَ النَّحْرِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَبَحْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ! وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: ذَبَحْتُ قَبْلَ أَنْ أَحِلِقَ! فَلَمْ يَتْرَكُوا شَيْئًا أَخْرَوْهُ كَانَ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُقَدِّمُوهُ وَ لَا شَيْئًا قَدِّمُوهُ كَانَ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُؤَخِّرُوهُ إِلَّا قَالَ: لَا حَرَجَ.»

هم‌چنین رجوع شود به صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۹ و ج ۲، ص ۱۹۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۸۲ - ۸۴؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۲۰۲ و ج ۳، ص ۳۸۵؛ السنن الكبرى، بیهقی، ج ۵، ص ۱۴۱ - ۱۴۴ و ۱۴۶.

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - ادامه بحث استطاعت در حج، مجلس ۸۳. (آیه‌الله طهرانی)

۳. افاضه: از سرزمینی به سرزمین دیگر رفتن، کوچ کردن. (محقق)

حضرت سؤال می کردند؛ حکم شرعی می پرسیدند، مسئله می پرسیدند؛ [مثلاً می گفتند:] «یا رسول الله، این کار را کردیم!» حضرت می فرمودند: «اشکال ندارد.» «آن کار را کردیم!» [باز می فرمودند:] «اشکال ندارد»^۱ «حجّتان درست است.»^۲ حتی در یک مورد نداریم که گفته باشند: «کفّاره بدهید» و یا

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰، مجلس ۱۳. (آیه الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، دروس، اصول، مجلس ۳۶۳:

«حضرت در اینجا خواسته اند سهل بگیرند؛ یعنی تسهیل بر حاجی و بر آن شخصی که دارد [اعمال را] انجام می دهد؛ که ذهنش را و فکرش را عبور بدهند. اگر حالا خودشان این کار را می کردند، شاید کفّاره هم می دادند؛ نسبت به خودشان. یا اینکه اگر افرادی که اهل چیز باشند، مثلاً اهل عبور باشند، اگر این کار را بکنند، نه؛ آنها باید کفّاره را بدهند، چون این گیر [را] ندارند در این قضیه.

اما اگر مردم عادی بیایند این کار را انجام بدهند، خب، اینها حج شان چه می شود؟ اصلاً کَلَش به هم می ریزد دیگر! اینجاست که یک فقیه باید مواظب باشد، که متوجه باشد؛ که یک وقتی در یک موقعیتی نباید عبادت مردم را فاسد کند، نیاید آن حال [و] روح عبادت را بیاید بگیرد.

نباید بیاید... بله، این کلام رسول خدا، این حکایت بر این می کند که اصلاً بنا بر تسهیل است. التفات می کنید؟ بنا اصلاً بر تسهیل است. در مقابل، آن مواردی که بنا بر شدّت، بنا بر احتیاط (مثل موارد دماء، موارد فروج، موارد أعراض)، اینها که بنا بر [احتیاط] است...؛ [اما در در سایر موارد] اصلاً بنا بر تسهیل و عبور و گذر است. یعنی گذشت مسئله است.

این خیلی مسئله مهمی است. ولی این فقه و این فقاہت متداول امروزی، این مسئله را اصلاً نفهمیده، متوجه این قضیه اصلاً نشده است؛ که احکام شرع اینها احکام عبور است، نه احکام وقوف! لذا کار مردم را مشکل کردند، دین مردم را خراب کردند، عبادت مردم را آمدند باطل می کنند، تشکیک ایجاد می کنند.»

«ذبحی کنید!»^۱

”بعد حضرت می فرماید:

اَذْهَبُوا فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ. أَفِيضُوا فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ؛^۲ «حرکت کنید که خدا شما را

بخشید و شما را مورد عفو و مغفرت خودش قرار داد» **كَيَوْمٍ وَلَدْتُمْ أُمَّهَاتِكُمْ؛** «مثل

روزی که مادران شما، شما را به دنیا آوردند.»^۳

این عرفات و این حالات و این مسائل برای چه

کسانی است؟! برای کسانی که در روز عرفه متوجه

خود باشند، متوجه حالات خود باشند، متوجه

بدبختی های خود باشند، متوجه گرفتاری های خود

باشند، متوجه آن بیچارگی های خود باشند.»^۴

”این خیلی عجیب است. روایت و این حدیث،

که چطور اصلاً بنای این مناسک و بنای این احکام

بر غلبه جنبه رحمت است؛ یعنی براساس جنبه

رحمت، غلبه دارد. [۱] این آن موضوعی است که

فقیه باید بر آن اطلاع داشته باشد؛ مجتهد باید نسبت

^۱ . سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - عدم جواز احرام از غیر میقات،

مجلس ۱۴۹. (آیه الله طهرانی)

^۲ . الکافی، ج ۴، ص ۲۵۸:

«قال [علی بن الحسین علیه السلام]:... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ رَبَّكُمْ تَطَوَّلَ عَلَيْكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ فَغَفَرَ لِمُحْسِنِكُمْ وَشَفَعَ

مُحْسِنِكُمْ فِي مُسِيئِكُمْ فَأَفِيضُوا مَغْفُوراً لَكُمْ.»

^۳ . مأخوذ از: الکافی، ج ۴، ص ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۸ و ۲۶۱؛ البداية و النهاية،

ج ۵، ص ۱۹۴ - ۱۹۹. با قدری اختلاف در مصادر.

^۴ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰، مجلس ۱۳.

(آیه الله طهرانی)

به این مسئله اطلاع داشته باشد. فضای حج، فضای احرام، فضای مناسک، فضای طواف، فضای عرفات؛ این فضا، فضای غلبه رحمت است.

در یک‌هم‌چنین فضایی، خیلی احکام عوض می‌شود؛ تا اینکه فضا، فضای ضیق باشد؛ فضا، فضای حصر باشد؛ فضا، فضای صعوبت و ضیق و تحیر باشد. این اصلاً به‌طور کلی انسان را می‌برد در یک وادی دیگر. و این مسئله، مسئله خیلی عجیبی است.^۱

”ما در یک سفری که به همراه مرحوم آقا بودیم، بعضی‌ها بودند که برایشان بعضی از اشکالاتی در مورد حج و کیفیت طواف پیدا شده بود. و تا آخر هم، این اشکالی که در مورد طواف بود، همراه با اینها بود؛ و اینها یک نقطه ابهام داشتند نسبت به انجام این قضیه؛ به طوری که حتی نسبت به آن حج هم دچار شبهه و اینها شده بودند که حتماً سال جدید دوباره باید بیایند و نمی‌دانم، حج اشکال پیدا کرده و از این شبهات، و شبهات جدی!

^۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - عدم جواز احرام از غیر میقات، مجلس ۱۴۹. (آیة‌الله طهرانی)

ما آمدیم در کربلا و خدمت مرحوم آقای حداد رسیدیم. شب دوّم یا سوّم بود که این قضیه در آنجا مطرح شد؛ که خلاصه، در مورد طواف یک‌هم‌چنین قضیه و شبهه‌ای پیش آمده و حالا، فرض کنید، که چه باید بشود. یک‌دفعه دیدم که ایشان یک نگاهی کردند و فرمودند: «حج شما صحیح است و من خودم به ذمه می‌گیرم در روز قیامت اگر حج شما باطل باشد!»

درست شد؟ خب، ببینید این حرف، حرف کیست؟ حرف یک شخصی است که خب، ایشان که در آنجا نبودند... ما که شخصیت ایشان برای ما شناخته شده است... اینکه نبوده که ببینند این چه بوده و چطور انجام داده و شبهه‌اش چطور بوده و قضیه‌اش چطور بوده! ولی آن اطلاع و آن سعه روحی بر مسائل و بر حقایق... که نظایرش را که خب شنیدید و در نوشته‌جات هم خب دیدید؛ که به اصطلاح، مطالبی از ایشان [نقل شده] که واقعاً شخصیتی بود که **كَانَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ خَافِيَةٌ**^۱؛ یک سر

۱. اقتباس از سوره حاقه (۶۹) آیه ۱۸: ﴿يَوْمَ مِئْذٍ تُعَرِّضُونَ لَاتَخَفَىٰ

سوزن از مسائل بر ایشان مخفی نبود؛ نه نسبت به مَا
گَان، و نه نسبت به مَا يَكُونُ، و نه نسبت به مَا هُوَ
گَائِنُ. یک‌هم‌چنین فردی، آن‌وقت می‌آید نسبت به
این قضیه این نظر را می‌دهد.^۱

لزوم حسن ظنّ به خدا در حج

”لذا در روایت داریم:

اگر کسی بعد از اینکه حرکت کرد و دور آن سنگ‌های صلب طواف کرد و بعد از
اینکه بین آن دو کوه، سعی کرد و بعد در روز عرفه در عرفات حاضر شد و وقوف
کرد و نزدیک غروب آفتاب دعا کرد، آن‌وقت این شخص گمان کند که گناهان او
آمرزیده نشده است، «**لَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ!** فقط باید خودش را ملامت بکند!»^۲

که عجب مرد شقی‌ای است که از خانه خودش
به آنجا رفته است و این کارها را برای خدا کرده
است و از ظهر تا غروب هم در عرفات برای خدا
وقوف کرده است، اما باز او تردید دارد که آیا خدا
گناهانش را آمرزیده است یا نیامرزیده است! پس
این به خاطر شقاوت خودش است؛ چرا انسان به
خدا این قدر سوءظنّ داشته باشد؟! چرا انسان بر خدا

مِنْكُمْ َخَافِيَةً ۞

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - ادامه بحث استطاعت در حج،
مجلس ۸۳. (آیه‌الله طهرانی)
۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۴۱:

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ وَزِرًا
فَقَالَ: مَنْ يَقِفُ بِهَذَيْنِ الْمَوْقِفَيْنِ عَرَفَةَ وَ الْمُزْدَلِفَةَ وَ سَعَى بَيْنَ هَذَيْنِ
الْجَبَلَيْنِ ثُمَّ طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ وَ صَلَّى خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ
قَالَ فِي نَفْسِهِ أَوْ ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَغْفِرْ لَهُ فَهُوَ مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ وَزِرًا.»

این قدر سختگیر باشد؟!

خدا در را باز کرده است و می گوید: بفرما!

– نه خیر، خدایا من قابل نیستم، تو من را راه

نمی دهی!

– آقا چشمت را باز کن؛ مگر کور هستی؟! بین

در باز است، بفرما!

– نه خیر، این در برای من باز نیست!

– به خدا، به حضرت عباس، برای تو باز کردم!

می گوید: خدایا، قسم تو قبول نیست!

– آقا در باز است، بیا!

می گوید: نه خیر، بنده قابل نیستم!

«**فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ!**» معنایش این است: تو

که قابل نیستی پس برو! یعنی او این قدر در دل

خودش شک و تردید ایجاد کرده و یأس وارد کرده

است که حالا هم که خدا می گوید: آقا، درب بهشت

باز است، بفرما در بهشت! باز او قدمش حرکت

نمی کند!^۱

اعمال روز عرفه

^۱. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۲۳. (علامه طهرانی)

زیارت سیدالشهداء علیه السلام

”زیارت سیدالشهداء در روز عرفه بسیار وارد

است و هیچ ترک نشود.^۱

[عن الصادق علیه السلام:

مَنْ آتَاهُ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ عَارِفاً بِحَقِّهِ كُتِبَ لَهُ أَلْفُ حَجَّةٍ وَ أَلْفُ عُمْرَةٍ مَقْبُولَةٍ.^۲

«هر کس در روز عرفه به زیارت امام حسین علیه السلام برود، درحالی که عارف به جایگاه او باشد، پاداش هزار حج و هزار عمره پذیرفته شده برای او نوشته می‌شود.»

۲. غسل

روز عرفه غسل دارد و غسل آن مستحب

است.^۳ ”غسل روز عرفه را فراموش نکنید که بسیار

اثر دارد و افضل آن از صبح است تا ظهر، لیکن تا

عصر هم می‌توان انجام داد.“^۴

”صبح روز عرفه غسل کنند و روز عید قربان هم

غسل دارد؛^۵ این دو روز را حتماً [غسل کنید!]

خود مرحوم آقا در آن سفری که با ایشان مشرف

شدیم، در روز عرفه و عید قربان به من گفتند که:

^۱ . رجوع شود به ثواب الأعمال، ص ۹۰؛ کامل الزیارات، ص ۱۶۹ - ۱۷۳؛

مصباح المتهدج، ج ۲، ص ۷۱۵ - ۷۲۴؛ الإقبال، ج ۲، ص ۵۶.

^۲ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه الله طهرانی)

^۳ . الإقبال، ج ۲، ص ۶۱.

^۴ . وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۵۲۹ و ۵۳۰.

^۵ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه الله طهرانی)

^۶ . نرم افزار کیمیای سعادت، توضیحات و احکام حج، ص ۱۳. (آیه الله

طهرانی)

«آفتابه را بردار بیاور، آب کن و بیا بیرون برویم!» ما هم آفتابه را آب کردیم و با مرحوم آقا بیرون رفتیم و از خیمه‌ها دور شدیم، قبل از ظهر روز عرفه بود، ما آب می‌ریختیم و ایشان غسل می‌کردند؛ یک آفتابه هم نشد! من الآن دارم [می‌گویم!] ایشان با دو سوم یک آفتابه این قدری غسل کردند؛ یک تن و هشتصد لیتر آب مصرف نکردند! از یک آفتابه، دو سوم آن را مصرف کردند و بقیه را ما ریختیم و خودمان هم یک آدا درآوردیم. روز عید قربان هم همین طور، با ایشان به همین کیفیت به بیرون خیمه‌ها رفتیم و غسل کردند. خیلی مهم است! یعنی ممکن است یک غسل روز عرفه خیلی مهم باشد؛ نگوئیم فقط یک غسل [است و مهم نیست!] نه، اینها مسائلی است که مهم است. یک دفعه می‌بینی یک فیض مهم با از دست دادن یک غسل از انسان سلب شد! مسئله خیلی مسئله مهمی است و انسان باید به این مطالب برسد، باید به این قضایا برسد

و در آنجا هرچه مسکنت هست، ما او را به خدا عرضه کنیم! هرچه اینجا داشتیم، آن را کنار بگذاریم!

هرچه بیشتر بگوییم: خدایا، خلاصه ما همین هستیم! مال بد بیخ ریش صاحبش است! دیگر همین است و غیر از این هم از ما بر نمی آید. هنر ما در زشت بودن و ناسپاسی کردن و مخالفت بنده با مولا است، این هنر ما است! هنر مولا عفو و بخشش و رحمت و مغفرت و این مسائل است؛ این جهت را خیلی ملاحظه کنید.^۱

۳. روزه

[روزه در روز عرفه بسیار سفارش شده است^۲ و در روایات صحیحه آمده است که روزه آن کفاره نود سال می باشد.^۳]

”در روز عرفه که در آن روزه بسیار بسیار تأکید شده است، افراد عدیده‌ای گفته‌اند که در روزه روز عرفه به خصوص، حقایقی برای آنها منکشف شده است.

۴. قرائت دعای عرفه

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۰۳ - ۳۰۷.

۲. نرم‌افزار کیمیای سعادت، توضیحات و احکام حج، آیه‌الله طهرانی: «در روز عرفه و در عرفات کسی نمی‌تواند روزه بگیرد مگر آنکه قبلاً نذر کرده باشد و آن روزه مستحبی که برای این روز ذکر گردیده مربوط به کسانی است که در عرفات نیستند.»

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۷.

مرحوم آقا می فرمودند که: «در روز عرفه یکی از امور بسیار مهم، پرداختن به دعای سیدالشهداء در روز عرفه است.»^۱ و اینقدر این دعا مهم است که اگر کسی احساس می کند با گرفتن روزه نمی تواند این دعا را بخواند، ایشان می فرمودند که دعا مقدم بر روزه است.^۲ «بہتر است رفقا بعد از ظهر دعای روز عرفه را علیٰ یَسَارِ الْجَبَلِ [الرَّحْمَةُ]،^۳ در قسمت چپ

۱. رجوع شود به البلد الامین، ص ۲۵۱.

۲. در بعد از ظهر روز عرفه و هر چه به غروب نزدیکتر باشد بہتر است.

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

[کوه] بخوانند.^۱ «همان جایی که سیدالشهداء علیه

السلام هم همان جا ایستاد و دعای روز عرفه را در

آنجا خواند.^۲ از صبح به همان جاها بروید و یک

چیزی هم با خودتان ببرید و در همان جا باشید.»^۳

«رفتن بالای کوه در عرفات کراهت دارد؛^۴

سنی‌ها بالا می‌روند. بهتر است که انسان رو به قبله

۱. جبل الرّحمة: نام کوهی در شمال شرقی عرفات و در ۱۰ کیلومتری مکه است.

در پایین این کوه و جایی که بعدها مسجدی کوچک با نام «مسجد الصّخرات» ساخته شد، پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در روز عرفه (نهم ذی حجّه) تا هنگام غروب وقوف کرد و به دعا و تضرّع پرداخت. [رجوع شود به التّاریخ القویم لمکّة و بیت الله الکریم، ج ۱، ص ۴۹۲ و ج ۴، ص ۳۱۷ و ۳۲۶].

از این رو، به پیروی از ایشان، حاجیان نیز در روز عرفه پیرامون این کوه گرد می‌آیند.

این مکان را موقف پیامبران دیگر همچون حضرت ابراهیم علیه السلام دانسته‌اند. [التّاریخ القویم، ج ۵، ص ۳۴۱].

سیدالشهداء علیه السلام نیز دعای روز عرفه را در سمت چپ این کوه و در مقابل قبله قرائت کردند. [زاد المعاد، ج ۱، ص ۱۷۳].

از دیدگاه فقه امامیه، صعود به کوه عرفه هنگام وقوف در عرفات مکروه است، اما توقف و دعا و تضرّع در دامنه کوه به پیروی از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم کاری نیکو دانسته شده است. [رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۵۳۴ و ۵۳۵] (محقق)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۵۲۹ - ۵۳۵.

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه الله طهرانی)

۴. زاد المعاد، ج ۱، ص ۱۷۳.

۵. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

در سمت چپ بایستد و دعای روز عرفه را آنجا بخواند.^۱ خلاصه رفقا باید ارج و قیمت آنجا را خیلی بدانند.^۲

”دعای روز عرفه سیدالشهداء مقدمه قبلی می خواهد! همین طوری نیست؛ مقدمه می خواهد، آمادگی می خواهد، اجتماع ذهن می خواهد، اجتماع حواس می خواهد! خندیدن، شوخی کردن و... در روز عرفه؛ همه اینها منافات دارد با آن مسائلی که باید اتفاق بیفتد و آن چیزها دل را می بندد! می گیرد! شما روز عرفه می شود، می بینید یک کمی فرق کردید؛ یک کمی؛ روز بدی نبود؛ با بقیه روزها یک خرده فرق داشت... این که نیست، عزیز من!

در روز عرفه باید زیر و رو می شدی! دیدید این

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲، آیه الله طهرانی:

«سؤال: در مورد مسجد نَمِرَة... در عرفات چه

سفارشی می فرماید؟

جواب: این مسجد که برای شب دهم مستحب است.*

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۶ و ۲۳۰ و ۲۳۷ و ج ۱۳، ص ۵۲۹.

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۵۳۴ و ۵۳۵.

بیل میکانیکی می آید [و از] زیر می اندازد [و] خاک
را از زیر درمی آورد و می اندازد کنار؟ درخت را از
ریشه درمی آورد! باید در روز عرفه این طوری زیر و
رو می شدی و خاکت عوض می شد؛ مَتْرِیَال و فلزّت
می بایستی که در این روز تغییر پیدا کند! درست
شد؟^۱

دعای عرفه و اهمّیت تدبّر در آن

”دعای سیدالشهداء در روز عرفه، که واقعاً اصلاً
دریاهایی از معرفت است، بسیار مهم است. چطور
حضرت تمام وجود خود و شراشر وجود خود را در
این نظام، می آید و همه را رو می کند؛ و دست قدرت
پروردگار را در ایجاد و تکامل و استقرار حیات و
کیفیت دستگیری و هدایت و اینها... واقعاً عجیب،
واقعاً عجیب، حضرت [در این دعا] بیان می کند!

کسی که این را بخواند و به معانی آن توجه داشته
باشد، متوجه می شود که تمام حرکات ما بدون
عنایت خدا انجام نمی گیرد. تمام آن توجه ما تا
عنایت خدا نباشد، فایده‌ای ندارد. اگر یک عنایت

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
^۴. (آیه الله طهرانی)

سلب شود، هزار مانع پیش می آید. حضرت در این

دعا همه را می گوید و می گوید:

خدایا، تو دست من را گرفتی و آنچه برای من لازم است پیش آوردی و آن موانعی را که هست، یکی یکی خودت برمی داری و من نمی دانم.^۱

من الآن در این مجلس حضور پیدا کرده ام؛ اما

خبر داریم هزار مانع برداشته شده تا ما اینجا

آمده ایم؟! نه! می گوئیم: «سوار ماشین شدیم و

روشن کردیم و آمدیم!» هزارها مانع بوده که ما خبر

نداریم؛ وقتی یکی از آنها روشن می شود،

[می گوئیم:] «خیلی عجیب است! اگر این قضیه

اتفاق می افتاد، ما نمی توانستیم به این برسیم.»

منتها خدا همه را مخفی نگه داشته است؛

می گوید: «تو دلت را صاف کن، دیگر کاری نداشته

باش؛ ما خودمان موانع را برمی داریم!» دیگر خیلی

راحت است! خدا کار را برای ما راحت کرده؛

می گوید: «همه بارها را ما برمی داریم؛ تو داری

چه کار می کنی؟!» ما فقط از تو یک جو دل صاف

۱. البلد الامین، ص ۲۵۲:

«... ثُمَّ إِذْ خَلَقْتَنِي مِنْ حَزْنٍ النَّثْرِ لَمْ تَرْضَ لِي يَا إِلَهِي نِعْمَةً دُونَ أُخْرَى
وَ رَزَقْتَنِي مِنْ أَنْوَاعِ الْمَعَاشِ وَ صُنُوفِ الرِّيشِ بِمَنْكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ
عَلَيَّ وَ إِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ إِلَيَّ حَتَّى إِذَا أْتَمَمْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ النِّعَمِ وَ صَرَفْتَ
عَنِّي كُلَّ النَّقْمِ لَمْ يَمْنَعَكَ جَهْلِي وَ جُرْأَتِي عَلَيْكَ أَنْ دَلَلْتَنِي إِلَى مَا يُقَرِّبُنِي
إِلَيْكَ وَ وَفَّقْتَنِي لِمَا يُزِلُّنِي لَدَيْكَ...»

می خواهیم، یک جو! یک جو همت می خواهیم؛ یک
جو دلِ صاف می خواهیم؛ یک جو صدق
می خواهیم؛ بقیّه کارهایش با ما.

کسی نیامده به تو بگوید: «بیل بردار و بیل و
کلنگ بزن!» این کلنگ‌ها را ما می‌زنیم؛ تو فقط صفا
داشته باش. ما تو را هُلت می‌دهیم؛ زمین را برای تو
صاف می‌کنیم؛ برایت هموار می‌کنیم؛ آنچه را که به
دردت می‌خورد، در سرِ راه تو قرار می‌دهیم؛ آنچه
مانع برای حرکت توست، از جلوی پای تو
برمی‌داریم؛ همهٔ این کارها را ما داریم انجام
می‌دهیم.

تو می‌گویی: «به‌به! ما سالک هستیم، خدایا ما در
راه تو می‌رویم!» بیا بابا، نگاه کن بین چه خبر است!
آن وقت از شرمندگی سر به زیر می‌اندازیم و دیگر
نمی‌توانیم توی روی خدا نگاه کنیم! دیگر نمی‌توانیم
توی روی بزرگان نگاه کنیم. [با خود می‌گوییم:]
عجب!

ما نبودیم و تقاضامان نبود *** لطف تو ناگفتهٔ ما می‌شود^۱،^۲

۱. مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اوّل، ص ۳۱.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۶۲. (آیه‌الله

”ما اصلاً چه کسی بودیم؟ کجا بودیم؟! ما نبودیم و تقاضایمان نبود! ما اصلاً اختیاری نداشتیم، خودمان نبودیم که حالا بخواهیم حرف بزنیم! نبودیم که بخواهیم گوش بدهیم! نبودیم که بخواهیم بینیم! نبودیم که بخواهیم کاری انجام دهیم و التماسی کنیم؛ توجه کردید؟!“^۱

”خیلی دعای عجیبی است! اصلاً مثل دعای ابی حمزه ثمالی، حضرت تمام این خصوصیات و شراشر وجود انسان و مسائل و مراتب و همه را رو می آورند و برای انسان شرح و توضیح می دهند. در قبال پروردگار خود را عرضه می دارد که من این هستم، من این هستم، این طور بودم، این طور بودم، از عدم مرا به وجود آوردی، دست مرا گرفتی و در دامان تربیت بزرگان و اولیاء خودت مرا تربیت کردی، راه را به من نشان دادی.

واقعاً وقتی که آدم این دعا را می خواند به فکر خودش نمی افتد؟! خودش چه بوده؟! الآن

(طهرانی)

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۶، مجلس ۸.
(آیه الله طهرانی)

کجاست؟! هان؟ به فکر خودش نمی‌افتد؟! خدا می‌توانست راه دیگری برای این درست کند، نقشه دیگری که اینجا نباشد، در این مکتب نباشد، بر سر این سفره نباشد؛ می‌شد یا نمی‌شد؟! اما خدا نکرد! آورد، آورد، پیچاند، پیچاند رفت دور زد از آن طرف هر کس را به تناسب حال خودش و هر کس را به تناسب موقعیت خودش. وقتی شما دعای روز عرفه را می‌خوانید، انگار اصلاً امام حسین از ما حرف می‌زند اصلاً دارد پرونده ما را رو می‌ریزد! آن وقت آدم قدر می‌داند.^۱

”دعای روز عرفه می‌گوید: «هان؛ حواست باشد! آن کسی که این فکر را در مغز تو انداخت چه کسی بود؟! آن کسی که این تمایل را در قلب تو قرار داد چه کسی بود؟! آن کسی که نفرت و دوری از دنیا و تعلقات دنیا را... آن بزرگان آمدند و تزریق کردند، حک کردند، تزریق کردند، انشاء کردند، املاء کردند، بیان کردند، آنها! مگر از خودت آوردی؟! اگر از خودت است، بسم‌الله!» خدا می‌گوید:

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۱۳. (آیه‌الله طهرانی)

«می خواهی به تو بفهمانم که توفیق دست خودت نیست؟!» یک دفعه آقا می بینید یک جا پای آدم لغزید؛ ای وای! دارد این هم مثل همان می شود! بگو: «خدایا غلط کردیم، توبه کردیم بابا؛ همان خودت درست می گویی؛ توبه کردیم!»

دعای روز عرفه خیلی مهم است، خیلی مهم است. و برای انسان هم دیگر فرصتی پیش نمی آید! انسان باید از این فرصت ها استفاده کند.^۱

ظهور مقام عبودیت محضه سیدالشهداء، در دعای عرفه

”سیدالشهداء در مقام عبودیت محضه، در عین احاطه علی و احاطه ولایتی، در دو مرتبه و در جمع بین این دو رتبه آمده این دعا را فرموده است. توجه می کنید؟ از یک طرف در مقام ولایت و در مقام امامت و در مقام اشراف کلی و اشراف علی بر همه عالم وجود، و از یک طرف در عبودیت محض و صفر صفر! شما این دعای عرفه را بخوانید، اصلاً مگر ممکن است کسی صفرتر و فقیرتر و محتاج تر

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۱۳. (آیه الله طهرانی)

از گوینده و انشاءکننده یک هم چنین دعایی باشد؟! و باید هم این طور باشد! مگر حضرت می تواند خودش را در مقابل خدا مطرح کند؟! مگر حضرت می تواند در مقابل خدا عرض اندام کند و مگر حضرت می تواند در مقابل خدا خودش را به حساب بیاورد؟! این مسئله است که باعث تأثیر این ادعیه می شود.

ادعیه‌ای که بزرگان و اولیای الهی می گویند، همین است. ما حالا هی می آییم از خودمان دعا درست می کنیم، زیارت نامه درست می کنیم! بابا این زیارت نامه‌ها و دعاها اینهایی که درست می کنیم، اینها همه برخاسته از نفس ماست، نه برخاسته از آن روح قدسی است! **و كَمْ فَرَقٍ بَيْنَ هَذَا وَ هَذَا، مَا بَعْدَ الْمَشْرِقِينَ.** این تفاوت، تفاوت جوهری است. در کلامی که از معصوم علیه السلام صادر می شود یا کلامی که از ما صادر می شود، در دعایی که او می کند، دعایی که ما می کنیم؛ دعایی که او می کند در آن حقیقت محضه و عبودیت محضه نهفته است، و دعایی که ما می کنیم آمیخته است با... با... با... تصورآتمان، تعلقاتمان، سلیقه‌هایمان و کم‌وزیاد

کردن‌هایمان است.^۱

کیفیت خواندن ادعیه

”من می‌بینم که رفقا، دعا را تند می‌خوانند و می‌روند. روی جملات دعا باید با تائی جلو رفت که آن مفاهیم دعا تأثیر بگذارد. انسان که [مثلاً] دعای افتتاح می‌خواند، اگر همین‌طور تند و گذرا بخواند، نمی‌فهمد افتتاح آن چطور شد و اختتامش چطور شد! ولی اگر با تائی بخواند و طول بدهد و آنهایی که خیلی با عربیت آشنا نیستند هم قبلاً دعا را گوش داده باشند و به معانی آن نگاه کرده باشند، البته در انسان مؤثرتر است. ما خیال می‌کنیم که دعا یعنی فقط یک چیزی بخوانیم و بعد این تمام شود و بعد آن دعا را خواندیم دیگر این «خُب دعای افتتاح را امشب خواندیم و به فیضش رسیدیم!» فیض دعای افتتاح به یواش خواندنش است، به این است که انسان آهسته و با تائی بخواند.^۲

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۰۲. (آیه‌الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، کیفیت قرائت قرآن و ادعیه و اذکار سلوکی - مشهد مقدس. (آیه‌الله طهرانی)

”دعای عرفه دعایی است که باید با توجه و با تأمل آن دعا خوانده شود، نه در جاهای شلوغ و سر و صدا و...؛ می‌آیند و دعا می‌خوانند نمی‌دانم چه می‌کنند و وسط دعا شروع می‌کنند ترجمه کردن، روضه خواندن، که اینها خراب می‌کند. دعا را همان‌طور باید خواند، همان‌طوری که ائمه فرموده‌اند همان‌طور. البته انسان باید به معانی توجه داشته باشد، به معانی این ادعیه انسان باید توجه داشته باشد، اما فرض کنید که می‌آیند خودشان شروع می‌کنند به چیز کردن، مثلاً شخص دارد دعای کمیل می‌خواند، یک دفعه وسط دعای کمیل. آخر به تو چه که داری نصیحت و... دعایت را بخوان. شروع می‌کند نصیحت کردن، این ور کردن، اصلاً حال مجلس و دعا و همه چیز گرفته می‌شود و آن شخص هم دیگر حالا به چه وضعیتی است! انسان باید همان‌طور که امام [این فقرات دعا را] به پروردگار عرضه می‌کند، همان‌طور به این دعا توجه داشته باشد. نه در جای شلوغ و پرسروصدا؛ اینها تمام باعث می‌شود که اثرات دعا در نفس کم شود و آن تأثیر خودش را نگذارد. دعا نباید تند خوانده شود؛

دعای تند هیچ فایده‌ای ندارد. مگر کارت‌زدن در اداره است که دعا سریع تمام شود؟! دعا باید با طمأنینه باشد، باید با صدای کشیده باشد، این کلمات یک‌به‌یک برود و به جان انسان بنشیند. امام این دعا را به پروردگار عرضه داشته، این دعا از زبان وحی آمده، کلمه کلمه این دعا و عبارات روی حساب است. نه حضرت همین طوری روز فرض کنید عرفات ایستاده و شروع کرده و همین طوری بگوییم و بگوییم! مگر مثل ماست؟!^۱

”لذا رفقا در دعای روز عرفه خیلی اهتمام داشته باشند که بتوانند در جای خلوت، یا [با حضور] چند نفر، شخصی بخواند و دیگران گوش دهند؛ نه اینکه [به عبارات] نگاه کنند؛ اینکه نگاه کنند، فایده ندارد و خراب می‌کند. و دیگران گوش دهند و یک نفر بخواند و آنها در دلشان آهسته زمزمه کنند، آن دعا را تکرار کنند، در دل بخوانند. این تأثیرش بیشتر از این است که بخواهند نگاه کنند. و باید در حال سکوت

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۰۲. (آیه‌الله طهرانی)

باشد و در حال توجه باشد. سعی نکنند زود تمام شود، سعی نکنند که این را خب «بالآخره دستورالعمل است و باید خواند دیگر و باید تمامش کرد دیگر، این جوری تمامش کرد!» اینها فایده‌ای ندارد، اینها آن چیز را ندارد.

بررسی سندی و محتوایی فقره آخر دعای عرفه

باید توجه داشته باشیم همان طوری که فرمودند آن قسمت آخر این دعا به این دعا ارتباط ندارد، گرچه دارای مضامین بسیار عالی است. ولی وقتی که حضرت عرضه می‌دارند: «یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ»، و معلوم است که کلام تمام شد دیگر، دعا تمام شد دیگر، همه چیز گفته شد، همه درخواست‌ها عرضه شد، همه چیزها؛ و آن اضافه حالا از کجا آمده...؟^۱ «علی کلّ حال این دعای روز عرفه بسیار بسیار

دعای عجیبی است، تمام مراحل تکوّن ما را در این دنیا، مراتب تربیت، مراتب نزول توحید در جنبه‌های مختلف را حضرت آمده اند بیان کرده‌اند، خدایا تو

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الله شناسی، ج ۱، ص ۲۶۸ - ۲۷۳.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۰۲. (آیه‌الله طهرانی)

آن بودی، تو آن بودی، ما را این طور کردی، آن طور کردی، از کتم عدم به عرصه وجود آوردی، خودت ما را به عهده گرفتی، موانع را از سر ما برداشتی، معدّات را برای ما مهیا کردی، تربیت ما را این طور کردی، از گمراهی ما را نجات دادی، از فرو افتادن در دام هلکه و شبّاک ابلیس خودت ما را رهاندی، اگر تو نبودی ما این بودیم، اگر تونبودی ما این بودیم؛ یعنی واقعاً عجیب، بند بند بدن انسان به لریزه می آید وقتی که این طور شفاف و صریح و به طور وضوح حضرت تمام شراشر وجود ما را این طور می آید حضرت بیان می کنند.

خیلی باید انسان تکان بخورد، خیلی باید... اگر متوجّهانه به این دعا نگاه کند، خیلی باید تغییرات در او حاصل بشود و خودش را و جایگاه خودش را پیدا می کند.

این یکی از مسائلی است که مرحوم آقا تذکر می دادند و خودشان هم بنده یادم هست هر سال در روز عرفه بعد از ظهر می رفتند در یک جایی، در یک گوشه ای و خودشان تنها این دعا را می خواندند. و

حتی آن سالی هم که ما مشرف شده بودیم به حج، و بنده سنّم حدود هفده سال بود، یادم هست که در روز عرفه در بعد از ظهر یک دفعه ما دیدیم ایشان مفاتیح برداشتند و رفتند تنها، ما در همان خیمه‌ها بودیم و باهمان چیزها، ولی ایشان تنها رفتند بیرون و برای نزدیک‌های غروب دیگر برگشتند و به قرائت این دعا پرداختند.

آنها بهتر می‌دانند قدر این دعاها را و کلماتی که از لسان معصوم تراوش کرده، آنها بهتر می‌دانند.

اینها چیزهایی است که به ما فرموده‌اند! این مسائلی است که به ما فرموده‌اند، تذکراتی است که به ما داده‌اند. همین‌هاست که یک دفعه یکی از اینها بگیرد دیگر کافی است. یکی از این پتک‌ها بخورد به سر دیگر کافی است، یکی از این جرقه‌ها بخورد، آتش بر خرمن هستی و هرچه هست و تعلّقات می‌اندازد؛ لذا می‌فرمایند کوتاهی نباید بشود.^۱

اهمّیت پرداختن به خود در روز عرفه و پرهیز از

هیاهو

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۰۲. (آیه‌الله طهرانی)

”این را هم خدمت رفقا عرض کنم که بدانید
 عرفه یک روز بیشتر نیست! با حرف و نقل و مسائل
 سیاسی و اخبار و فلان [وقت خود را نگذرانید!] بله
 بروید به یک جایی و یک مکان دوردستی و یک
 جایی متوجه خودتان باشید و نگذارید که اوقاتتان با
 مطالب دیگر بگذرد و چیزهای دیگر به گوشتان
 بخورد. انسان بهتر است در روز عرفه خیلی مراقب
 باشد و مواظب باشد، بهتر است اصلاً از صبح جایی
 را اختیار کند که فقط متوجه باشد؛ کنار درختی، زیر
 سایه درختی، در عرفات جاهایی هست. مخصوصاً
 بهتر است که آن دعا را در کنار جبل الرّحمة بخوانید،
على يسار الجبل، سمت چپ جبل^۱، همان جایی که
 سیدالشّهداء علیه السّلام هم همان جا ایستاد و دعای
 روز عرفه را در آنجا خواند.^۲ از صبح به همان جاها
 بروید و یک چیزی هم با خودتان ببرید و در همان جا
 باشید؛ نمی‌گوییم همیشه دعا و... بخوانید! نه، زیاد
 دعا خواندن هم خوب نیست؛ انسان متوجه باشد و

^۱. رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۵۳۴ و ۵۳۵.

^۲. زاد المعاد، ج ۱، ص ۱۷۳.

خلاصه، دیگر باید با رفیق باشد! نباید خودش را با سایر مسائل و جریانات و... بگذراند؛ مخصوصاً یک‌هم‌چنین وضعیتی که دیگر برای انسان پیدا نمی‌شود.

باید عرفات در همان حالت معنوی خودش بماند و ما نباید کاری کنیم که این جنبه معنویت که برای همه افراد محسوس است، با مسائل دیگر از بین برود و به جای آن چیزهای دیگر قرار بگیرد! خدا از ما نمی‌گذرد و حواس خدا جمع است؛ ما را که به عرفات و... می‌برد برای توبه می‌برد، برای توجّه می‌برد، این حرف‌ها این طرف و آن طرف زیاد شنیده می‌شود، این مسائل هر روز هست، این مطالب هر روز هست و تمام عالم را پر کرده است! ولی عرفات نیست و حال در عرفات نیست! توجّه و توبه واقعی در روز عرفه این اثر حیاتی و سازندگی برای ما دارد، به خصوص در روز عرفه!^۱

”چند سال پیش بود که مگه مشرف شده بودیم. در عرفات - نمی‌دانم با کدام‌یک از رفقا بود - نشسته

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، اسرار و احکام حج، مجلس
^۳. (آیه الله طهرانی)

بودیم و اینها... خیلی خب، علی‌کلّ حال، خب معلوم است هر که در عرفات است، آن روز در چه حال و احوالی است، در چه وضعیتی است. همین یک روز است دیگر؛ خب تکرار که نمی‌شود. یک چند ساعت به ما دادند؛ کل سال، آن چند ساعت عرفه! بعد هم دیگر تمام می‌شود. شب عرفه، شب دهم که شد، دیگر تمام است؛ می‌رود در یک فاز دیگر. هر کاری که می‌خواهی بکنی، در همین چند ساعت باید بکنی.

این قدر مسئله مهمی است که حتی روایت داریم کسی که خدا در ماه رمضان او را نبخشیده، فقط باید صبر کند تا عرفات، خدا او را ببخشد! در روایات داریم دیگر. این قدر مسئله، مسئله مهمی است.

این چند ساعت عرفه، خب، حال توجه [می‌طلبد]. انسان هر چه دیگر می‌تواند، باید در این چند ساعت کار کند؛ تصمیم بگیرد، عزم داشته باشد، بنا بگذارد، ملتزم بشود، تعهد... .

^۱. الکافی، ج ۴، ص ۶۶:

«عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ لَمْ يُغْفَرَ لَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَمْ يُغْفَرَ لَهُ إِلَى قَابِلٍ إِلَّا أَنْ يَشْهَدَ عَرَفَةَ.»

اینها مسائل اساسی اجتهاد است. هان! مسائل استنباط اینهاست؛ نه آنچه در کتاب و متاب و تقریر و این چیزهاست. توجه می‌کنید؟ هر کاری که می‌خواهی بکنی، در همین قضیه باشد.

حالا بگذریم از این که افراد در این موقع، خود روحانیون خودشان اصلاً به این قضایا دامن می‌زنند؛ به مسائل صارفه می‌آیند دامن می‌زنند و نمی‌دانم، ذهن شخص را به‌طور کلی از این مطالب به جاهای دیگر و فضاهای دیگر می‌برند.

آقا، ما نشستیم، خیر سرمان نشستیم در آن جا به بدبختی خودمان، به بیچارگی خودمان بنشینیم و فکر کنیم که حالا چه به سرمان آمده، چه بر سرمان خواهد آمد، چه کار کنیم؟ خدایا غلط کردیم، توبه کردیم، دستی، فلان... یک دفعه: «مرگ بر آمریکا!!!» اصلاً باور کنید عرفاتی بر ما درست شد؛ عرفاتی درست شد که همه را دعا کردیم؛ از بانی و ذاکر و... یک وقتی می‌خوانند: «از بانی و ذاکر و سامع و خدمت گزار قبول بفرما!!!» ما هم از آن اول و آخر همه، همه را دعا کردیم! گفتیم: «خدایا، این هم حجّی است که برای ما درست شده؟!» با اینها، اصلاً

دیگر آن حال رفت که رفت که رفت!

آخر که چه؟ برای چه؟! من نمی دانم کی باید ما به توجه بیایم؟ کی باید متوجه بشویم که به جای انتخاب مسیر واقعی، راه‌های بی‌راهه نرویم؟! کی آخر باید به خود بیایم؟ بس نیست؟ کافی نشد؟ نمی بینید اوضاع چه خبر است؟ بیایم ببینیم چه گفتند بزرگان؛ آن طوری که آنها گفتند، حرکت کنیم. یک دفعه مرحوم آقا، ایشان - رضوان الله علیه -

در مسجد قائم صحبت می کردند؛ در روز جمعه، راجع به کیفیت نگرش انسان نسبت به مسائل توحیدی و نسبت به کثرات.^۱ بعد ایشان آمدند این داستان «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» که آن آقا آمد بعد از پیغمبر... نمی دانم، باید تجلیل کنیم؟ باید چه کار کنیم؟ باید ما تکلیف را بفهمیم. وحدت است؟ غیر وحدت است؟ نمی دانیم چه کار کنیم؟ تعظیم کنیم؟ تجلیل کنیم؟ یک کاری باید بکنیم دیگر. بنشینیم آن عقب... خیلی خوب. [به او می گوئیم]: «آقا!» والله ماندیم خودمان! گیر کردیم چه بگوئیم، چه نگوئیم!

^۱. رجوع شود به مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۶۶.

علیٰ کلّ حال، یارو، حالا این آمده دارد می گوید:

«حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ». خب، اینکه داری می گویی

«حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»؛ این «حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»

اگر باشد، مردم به جهاد نمی روند! توجه می کنید؟

خب، چه باید بگویم؟ «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ». ^۱ این

«الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» به جای «حَىَّ عَلَى خَيْرِ

الْعَمَلِ». خب، این آقایی که دارد این حرف را الان

می زند، این چه تصویری از نماز دارد؟ چون می گوید

اگر بگویم «حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»، مردم دیگر

نمی روند جهاد کنند. جهاد! اسمش را هم می گذاریم

جهاد!! فِي سَبِيلِ اللَّهِ! اسمش را نمی گذاریم جنگ؛

چون جنگ با جهاد فرق می کند دیگر؛ جنگ یعنی

زدن.

این معلوم می شود اصلاً هیچ چیز از روحانیت،

نورانیت، حقیقت، در این مغز وجود ندارد. فقط

رفتن و زدن و کشورگشایی و بگیریم و ببندیم و همه

و لشکر و ارتش و فلان و ... این حقیقت ... خب،

^۱. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۴۲.

هم چنین رجوع شود به الموطأ، ج ۱، ص ۷۲؛ الأحكام، یحیی بن الحسین، ج ۱، ص ۸۴.

بالآخره گرفتى، زدى، فتح كردى. خب بعدش چه؟
چه شد بعدش؟ خب گرفتى. خيلى خب، ما آمديم
و ايران را هم گرفتيم. در زمان [خليفه دوم]، ايران
هم فتح شد.^۱ خب حالا فتح شد كه چه يعنى؟ چه
دارى به اين مردم تازه مسلمان بدهى؟ چه هديه‌اى
دارى به اين مردم تازه مسلمان بدهى؟ تو خودت
اصلاً چه كار كردى كه حالا بخواهى اين هديه را به
بقية بدهى؟

اين نشان مى‌دهد كه اصلاً در اين مغز، خدايى
وجود ندارد. فقط آن چيزى كه وجود دارد: مملكت،
سلطنت، بزن، بكوب، ببند، نمى‌دانم و فلان و
كشورگشايى، چه، همه! آن هم كه مى‌گويد «اسلام»،
به خاطر اين است كه فعلاً اسلام مطرح است؛ وإلا
اگر غير از اسلام هم بود، همين بود. كشورگشايى...
مگر پادشاهان سابق به دين مردم كارى داشتند؟
گفتند: «آقا، هر دينى مى‌خواهيد داشته باشيد». مثل

^۱. رجوع شود به البدء و التاريخ، ج ۵، ص ۱۷۰ - ۱۸۴؛ الأخبار الطوال، ص
۱۱۹ - ۱۳۸؛ تاريخ اليعقوبى، ج ۲، ص ۱۴۲ - ۱۵۷؛ تاريخ الطبرى، ج ۳، ص
۴۸۰ - ۵۹۰؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۱۵۴ - ۱۶۹؛ البداية و النهاية، ج ۷،
ص ۳۷ - ۴۹.

معاویه، راحت بود. گفت نه به نمازتان کار دارم
 - آمد وقتی [خلافت را] گرفت، در زمان امام حسن
 بود دیگر - نه به روزه، نه به حج تان؛ می خواهید
 بکنید، می خواهید نکنید. من می خواستم سلطنت
 پیدا کنم که کردم: «وَ لَكِنِّي قَاتَلْتُكُمْ لِأَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ وَ
 قَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ.»^۱

خیلی خب. درست. این هم همین طور. همه
 همین اند دیگر. اینها همه در یک قماش اند،
 به اصطلاح. بعد یک دفعه گفتم: نکند ماها هم همان
 راهها را داریم؟ ماها هم داریم خلاصه، بله! این
 چیزها را داریم، همان را. منتها حالا صورتش را یک
 صورت دیگری و یک حالت دیگری داریم به آن
 می دهیم. خب، آدم باید توجه کند. دیدم نه،
 هم چنین خیلی بی ربط هم نیست؛ مثل اینکه مسئله در
 همان قضایا، مطالب دارد دور می زند. علی کل حال،
 خیلی مسئله بایستی که مورد ارزیابی قرار بگیرد؛ که

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴:

«فَلَمَّا اسْتَمَّتِ الْهُدْنَةُ عَلَى ذَلِكَ سَارَ مُعَاوِيَةُ حَتَّى نَزَلَ بِالْخَيْلَةِ وَ كَانَ
 ذَلِكَ يَوْمَ جُمُعَةٍ فَصَلَّى بِالنَّاسِ ضَحَى النَّهَارِ فَخَطَبَهُمْ وَ قَالَ فِي خُطْبَتِهِ:
 اِنِّي وَ اللَّهُ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِتُصَلُّوا وَ لَا لِتُصُومُوا وَ لَا لِتَحُجُّوا وَ لَا لِتَزُكُّوا اِنَّكُمْ
 لَتَفْعَلُونَ ذَلِكَ وَ لَكِنِّي قَاتَلْتُكُمْ لِأَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ وَ قَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ وَ اَنْتُمْ
 لَهُ كَارِهُونَ اِلَّا وَ اِنِّي كُنْتُ مَنِيَّتُ الْحَسَنِ وَ اَعْطَيْتُهُ اَشْيَاءَ وَ جَمِيعَهَا تَحْتَ
 قَدَمِي لَا اَفِي بِشَيْءٍ مِنْهَا لَهُ.»

یک وقتی راه را گم نکنیم و روش را گم نکنیم.^۱“

”من در یک سفری که مشرف شده بودم به مکه برای حج تمتع، خب خیلی همان روز عرفه، که از صبح که ما بلند شدیم و اینها... خیلی حال و هوا، خیلی عجیب بود؛ فضا عجیب بود. خب واقعاً هم عجیب است، واقعاً هم عجیب است! آخر اینجا عرفات [است]؛ و جایی که امام زمان علیه السلام در آن روز قطعاً حضور دارد، در آن سرزمین حضور دارد،^۲ از خود وجود حضرت، تراوشات ولایی بر همه صحرای عرفات دارد می کند؛ خودِ نفسِ وجود حضرت، نفسِ حضور حضرت، [اثر] دارد.

و انسان مشاهده می کند؛ این جریاناتی که می بینید، دست خودش نیست؛ این حال و هوایی که احساس می کند، دست خودش نیست؛ این مسائلی را که می بیند... خود را اصلاً در یک فضای دیگر می بیند، در یک عالم دیگر می بیند، در یک وادی

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - احرام قبل از مواقیت، مجلس ۱۳۲. (آیه الله طهرانی)

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.

دیگر می‌بیند. خب، با این کیفیت می‌آید جلو، حرکت می‌کند، می‌رود... ظهر، بعد از ظهر، آن قضایای داستان دعای روز عرفه و کذا و... .

اصلاً خوب ببیند دیگر، اصلاً خود خدا هم خجالت می‌کشد از خودش این را نبخشد! یعنی وضع و اوضاع به یک نحوی است که آنچه را که در آن روز اتفاق می‌افتد برای افرادی که در آن روز هستند و در روز عرفه، وضعیتی است که اصلاً خواهی نخواهی، بخشش، اصلاً رحمت و مغفرت و بخشش و اینها مثل باران بر آن افراد نازل می‌شود.

این حال بود، بود، بود... یک مرتبه ما دیدیم قضایا جور دیگری شد، و وضع جور دیگری شد، و آقا، آن حال رفت که رفت که رفت! من فقط یک دعا کردم، گفتم: «خدا فقط خیر بدهد! خدا فقط خیر بدهد به آنهایی که این مسائل را مسبب هستند! فقط خدا خیرشان بدهد! خدا إن شاء الله...» چه دیگر بگوییم؟!

به طور کلی و با خودم قرار گذاشتم اگر این دفعه مشرف شدم - که همین طور هم بودم، یکی دو دفعه بعد مشرف شدم - از صبح که روز عرفه می‌شود،

بلند شوم اصلاً بروم در وسط بیابان و یک جایی دیگر
که اصلاً با خودمان باشیم؛ خلاصه با حال و هوای
خودمان باشیم، با وضع خودمان باشیم.

درست شد؟ خب، آخر ما چه جوابی داریم
بدهیم به این افراد؟ به این مردم؟ به این اشخاص؟
به این حالات؟ به این وضع؟ و به این... آخر واقعاً
چه باید بگوییم؟! چه باید بگوییم!؟

اینجاست که خلاصه خیلی مطلب است، خیلی
مطلب است؛ و خیلی چیزها را نمی‌شود گفت،
نمی‌شود گفت؛ مسائلی که به‌عنوان اصل در میان ما
حاکم شده و جاری شده... دیگر حالا هر کس
خودش می‌داند دیگر. شاید بعضی... ما نمی‌خواهیم
چیز بکنیم... شاید بعضی جور دیگر متصل بشوند.
مگر ما اطلاع داریم بر ارتباط افراد؟ مگر ما ارتباط
داریم؟ مگر ما ارتباط داریم؟ شاید بعضی جور دیگر
متصل بشوند؛ شاید بعضی جور دیگر نزدیک بشوند؛
شاید بعضی جور دیگر تکلیف احساس کنند.

هر کس تکلیف خودش؛ هر کسی تکلیف
خودش. ولی حداقل ما آن تکلیفی را که احساس

می‌کنیم، تحمیل نکنیم بر بقیّه! هر کس تکلیف
خودش را می‌داند و حساب و کتاب خودش را
می‌داند.^۱

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۲، آیه‌الله طهرانی:

«ما در ظهر عرفات، در عرفات نشسته بودیم، آقای مسئول و روحانی کاروان
ما رادیوی ایران را باز کرده بود داشت اخبار ساعت دو می‌گفت! من گفتم:
آقا خجالت نمی‌کشید؟! دارید روز عرفات اخبار و فلان کس را تیر زدند و
آن یکی را آن‌طور کردند [گوش می‌دهید؟!] خجالت ندارد؟! و از حرف
من تعجب می‌کرد که حالا مگر ما چه کار کرده‌ایم! و صدای رادیو هم در
بلندگو کرده بود که همه هم استفاده کنند! تو را به خدا ببینید! این مردم بعد
از یک عمری و بعد از هفتاد سال در روز عرفات آمده‌اند اخبار تیر خوردن
فلان شخص را بشنوند! [گفتم:] خجالت نمی‌کشید؟! [لذا] خاموش کرد.
التفات می‌کنید بعد هم اسمش را حج ابراهیم می‌گذارند! کدام حج؟ آن
حضرت ابراهیم که آمد آن‌طور آمد، آمد تعلق خود را از همه دنیا کند و
یک سره به او نزدیک کرد! آن وقت آثارش را خود ما می‌فهمیم و آثارش را
خود ما احساس می‌کنیم. تمام آن حال و هوایی که این حجّاج بیچاره تا ظهر
[به دست آوردند] و دعا و زیارت امام حسین و [مناجات] خواندند، با آن
یک‌ربعی که آن آقا رادیو گذاشته بود، همه اینها از بین رفت! رفت که رفت،
تمام شد! اخبار آمد و پیچ‌پیچ و صحبت و خب حالا چه شد و آنچه شد و
فلان شد! این قسم که حج نیست! حج این است که وقتی انسان به سوی او
حرکت می‌کند بداند که فقط به یک اعمال ظاهری نمی‌پردازد.»

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰، مجلس ۱۳.
(آیه‌الله طهرانی)

فصل ششم، قسمت سوم

«قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:»

﴿فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾^۲ «زمانی که آفتاب غروب کرد و از عرفات افاضه و حرکت می‌کنید و به‌سوی مشعر می‌آیید، خدا را در مشعر ذکر کنید!»

مشعر خوب جایی است! یک کوه هم به نام کوه قُزَح دارد که اگر نزدیک شما بود، خوب است از کوه قُزَح هم بالا بروید؛ اگر هم دسترسی نداشتید نروید. البته مشعر زمین بزرگی است و انسان نمی‌تواند همه جایش را طی کند. اما در عرفات روی کوه رفتن مستحب نیست و جاهای پایین بنشینید.^۳ کسی که سفر اولش است، مستحب است: «**أَنْ يَطَّأ مُزْدَلِفَةَ بِرِجْلِهِ**»؛ در مشعر قدم بگذارد و قدری راه برود.»

^۱. مشعر الحرام (مزدلفه): مَشْعَرٌ یا مَشْعَرُ الْحَرَامِ که به مُزْدَلِفَه نیز شهرت دارد سرزمینی بین عرفات و مینا است که حدود ۴ کیلومتر طول دارد. بیشتر حجاج برای رمی جمرات از این مکان سنگ‌ریزه جمع می‌کنند.

مشعر الحرام پس از وادی یا درّه «مَازِمِينَ» [حُجَّاج در راه بازگشت از عرفات به سوی مکه، از وادی مَازِمِينَ می‌گذرند که میان دو کوه است. «مَازِم» به معنای راه تنگ و به عبارت دیگر، تنگه است، این کلمه اشاره به دور راه رفتن و برگشتن تنگ این ناحیه دارد و حجاج با عبور از این وادی به مزدلفه یا سرزمین مشعر الحرام می‌رسند] قرار دارد. حجاج باید بعد از غروب روز عرفه؛ یعنی پس از پایان وقوف اختیاری در عرفات، به این سمت حرکت کنند و تا طلوع آفتاب روز فردا (دهم ذی حجه، عید قربان)، در این مکان بمانند. [رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵ - ۵۱]. (محقق)

^۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۸.

^۳. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۵۳۴ و ۵۳۵.

^۴. الکافی، ج ۴، ص ۴۶۸:

«عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ: **«...وَيُسْتَحَبُّ لِلصَّرْوَةِ**

نه اینکه در مشعر بخوابد و تمام شود، بلکه قدری حرکت کند و بر زمین قدم بگذارد و هر قسمی که دلش می‌خواهد، یاد خدا کند؛ چون حجاب از بین می‌رود^۱. عرفات خارج از حرم است و کسی که تا الآن خارج از حرم بوده است و از ظهر تا غروب آنجا رفته و ایستاده و با این دعاها و گریه‌ها و زاری‌ها گفته است: «ای خدا، من خارج از حرم تو هستم، آیا من را به حرم راه می‌دهی؟!» اول غروب اجازه ورود به حرم داده می‌شود: «به سوی حرم حرکت کنید!» و الآن شب در مشعر آمده است؛ مشعر حرم خداست و وارد در حرم خدا شده است. اینجا هرچه می‌خواهید یاد خدا کنید.

... مشعر حرم است و انسان در حرم باید جمال محبوب را تماشا کند! وقتی خارج از حرم است، در می‌زند: «خدایا، بیچاره‌ام؛ در را به روی من بسته‌ای؟! زید التماس دعا گفته است، پدرم در جهنم

أَنْ يَقِفَ عَلَى الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ يَطَّأَهُ بِرِجْلِهِ...»

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲، آیه‌الله طهرانی:

«و اگر خانم‌ها بتوانند آنها را متقاعد کنند که پیاده بشوند و قدم بزنند، خیلی در آن هم تأکید شده است.»

گرفتار است، قرض دارم؛ در را باز کن تا با تو صحبت کنم!» در عرفات جای دعا است، هرچه می‌خواهد دعا کند؛^۱ اما وقتی در باز شد و انسان در حرم و در مقابل جمال محبوب آمد، آنجا فقط یاد محبوب است، و این ذکر است! ولذا مشعر فقط جای [ذکر است].^۲

”حالتی که برای انسان در عرفات پیدا می‌شود با حالت در مشعر متفاوت است و دو حالت مختلف است؛ حالت در عرفات، حالت ابتهال و توسل و انابه است، ولی حالت در مشعر، حالت انابه و ابتهال و اینها نیست، بلکه حالت شعف و سرور و ورود در حرم است که اذن و اجازه دخول در حرم داده شده است و حاج، این باب را برای خود مفتوح می‌بیند که داخل شود؛ ولی در عرفات مسئله این طور نیست. در عرفات حالت انتظار است که آن رحمت الهی بر او ببارد و او را مستعد برای ورود در حرم کند و این مسئله، خیلی مسئله عجیبی است.“^۳

۱. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۴۶۴.

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۴۸۶ - ۴۷۱.

۳. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - بساطت یا ترکب احرام، جلسه

”روز عرفات، روز التّجا و بُكاء و ابتهاال است. خداوند متعال حجّاج را در خارج از حرم نگه می‌دارد، وقتی که آنها با این ابتهاال و التّجا پاک شدند و آن رحمت الهی بر اینها شامل شد و غفران الهی شامل حال اینها گشت و آنها را طاهر کرد، آن موقع به اینها اذن ورود به مشعر و وارد شدن در حرم الهی - چون مشعر در حرم است - می‌دهد: حالا که پاک شدید می‌توانید بیایید و حالا [که پاک هستید] وارد اینجا شدید؛ باید با پاک شدن وارد اینجا شد. در اینجا خداوند به واسطهٔ ورود در مشعر، این حاجی را برای حرم خودش آماده کرده است؛ یعنی وقتی که حاجی وارد مشعر بشود، چه بخواهد و چه نخواهد وارد حرم الهی شده است. البته افراد در اینجا متفاوت هستند؛ آنهایی که دارای مراتب عالی هستند، یک نوع ورود در حرم دارند و آنهایی که

دارای مراتب پایین تر هستند، ورود دیگری دارند.^۱،^۲

مِنَا^۳

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳، آیه الله طهرانی:

«اگر رفقا می خواهند از عرفات به مشعر بروند، من صلاح می دانم که پیاده بروند؛ مگر اینکه شخصی مریض و ناتوان باشد. ده کیلومتر بیشتر نیست، یا فوق آن یازده کیلومتر است که البته بعید است، احتمالاً همان ده کیلومتر است. پیاده و کم کم بروند و آنجا هم همه وسایل هست، دستشویی های متفاوت هست، آب خنک هست؛ و آن نیروهای امنیتی کاملاً مسلط هستند و در آنجا بسیار خوب مراقبت و محافظت می کنند و واقعاً به حجاج رسیدگی می کنند.

چه اشکال دارد که انسان پیاده برود؟! ثواب آن هم بیشتر است و چند جا استراحت کند. و ما پارسال به ابتلایی مبتلا شدیم که فقط سه ساعت متوقف و در میان ماشین ها محصور شده بودیم و دود می خوردیم، جداً فقط ما سه ساعت یا بیشتر در یک نقطه ایستاده بودیم و همه این ماشین ها روشن بود، و آنجا برای خیلی ها اصلاً وضعیّت خطیر پیش آمد؛ و بعد هم که حرکت کرد، تا نیمه راه یا کمتر که رفتیم اصلاً راه بسته شد و ما پیاده شدیم و تتمه را پیاده رفتیم و اصلاً هم خسته نشدیم! دو جا هم نشستیم؛ و عرض کردم که همه گونه وسایل هست. حتی در آنجا از همین مسائل غذایی و خوراکی ها هم به افرادی که در طریق مُشَات - که طریق پیاده ها است - هستند می دهند. فردا که بقیه افراد را در منا دیدیم گفتند: "ای کاش ما هم مثل شما پیاده رفته بودیم، به چه روزی افتادیم!" و حتی وقوف مشعر داشت از آنها فوت می شد و به خاطر همین توقّفی که در آنجا داشتند، داشت از بین می رفت.

۲. جلوه های معرفت، ص ۱۳۳. (آیه الله طهرانی)

۳. «مِنَا» سرزمینی بین مشعر الحرام و مکه است که حاجیان از صبح عید قربان تا دو روز بعد بخشی از اعمال حج را در آن انجام می دهند. این اعمال عبارت اند از: رمی جمرات، قربانی، حلق یا تقصیر، بیتوته در منا. این سرزمین جزئی از حرم مکه است.

درباره علت نام گذاری این سرزمین به «منا» دلایل گوناگونی ذکر شده است؛ براساس سخنی از امام رضا علیه السّلام این نام برگرفته از کلام حضرت جبرئیل به حضرت ابراهیم علیه السّلام است که: «**تَمَنَّ عَلَى رَبِّكَ مَا شِئْتَ**؛ هرچه از خداوند می خواهی، آرزو کن!»

ابراهیم از خداوند خواست به جای ذبح فرزندش، قوچی را بفرستد تا

”مِنَا [در اصل] مُنَى بوده است، یعنی آرزو! چون

آرزوی انسان در آنجا برآورده می‌شود. مِنَا محلّ

حضرت ابراهیم^۱ و جای ذبح کردن است.“^۲

رَمَى جَمَرَات^۳

جایز نبودن برداشتن سنگ از داخل حرم

”سنگ‌ها را هم برای سنگ زدن از همین مشعر

بردارید، چون باید فردای آن و دو روز بعدش این

سنگ‌ها زده شود. سنگ‌ها اگر به مقدار نخود یا

یک قدری بزرگ‌تر باشد کفایت می‌کند و سنگ‌هایی

به عنوان فدیة اسماعیل، آن را ذبح کند و خداوند آرزوی او را برآورده کرد.

[عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۹۱.] (محقق)

۱. رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۴؛ الخصال، ج ۱، ص ۵۶.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۱. (آیة الله طهرانی)

۳. جمرات: جَمْرَه (جمع آن جَمَرَات و جِمَار) واژه‌ای عربی است که به

معنای قطعه سوزان آتش، سنگ‌ریزه و جز اینها به کار رفته است. [لسان

العرب، ج ۴، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.] در اصطلاح دینی، جمرات یا جمرات

ثلاث، نام سه محل مخصوص در سرزمین مِنَا است که با ستون‌های سنگی

مشخص شده‌اند. رَمَى جَمَرَات پرتاب سنگ‌ریزه‌ها به سوی نماد شیطان، از

اعمال واجب در مناسک حج است. این عمل در سرزمین مِنَا و در روز عید

قربان و دو روز بعد از آن انجام می‌شود. [رجوع شود به وسائل الشیعة، ج

۱۴، ص ۵۳-۷۷.]

در روایات، علت سنّت شدن رمی جمرات، ماجرای ظاهر شدن چندباره

شیطان بر حضرت ابراهیم علیه السلام دانسته شده که ابراهیم، شیطان را در

سه موضعی که الان جمرات قرار دارند رمی کردند و این کار، نمادی برای

مبارزه و راندن شیطان شد. [قرب الإسناد، ص ۱۴۷؛ علل الشرائع، ج ۲، ص

۴۳۷.] (محقق)

که نقطه نقطه‌ای و نقطه‌دار است را انتخاب کنید.^۱“

”آنچه در شرع داریم، تهیه حَصَی^۳ از مشعر است.“^۲”رفقا حتماً سنگ را از مشعر جمع کنند! گرچه اشکالی ندارد که انسان از مکه هم سنگ بردارد، ولی چون انسان نمی‌تواند سنگ و اشیاء حرم را از حرم خارج کند، برای رفتن به عرفات این سنگ را با خودش می‌برد و این حرام است و انسان نمی‌تواند سنگ را ببرد! من پارسال می‌دیدم که از طرف بعثه افراد را توصیه کرده بودند و می‌رفتند از همین کوه‌های مکه سنگ برمی‌داشتند و تازه آن را هم می‌شکستند و چند تکه می‌کردند! تازه شکستن آن هم اشکال دارد! نه خیر، بردن سنگ به بیرون از مکه حرام است و انسان نمی‌تواند ببرد؛ بله، اگر برای روزهای دیگر و برای روز یازدهم و دوازدهم که از مکه می‌آید و می‌خواهد به منا برود، اشکال ندارد که از مکه سنگ بردارد و برود در منا بزند؛

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۱ - ۳۴.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۱. (آیة‌الله طهرانی)

۳. سنگریزه. (محقق)

۴. سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، جلسه ۷۳۵. (آیة‌الله طهرانی)

چون منّا متصل به خود مگه است و دیگر از حرم خارج نمی‌شود.^۱ ولی علی‌کلّ حال مستحب مؤکّد است که انسان سنگ‌هایش را از مشعر جمع کند و سنگ‌های مُنقَط و نقطه‌نقطه باشد، نقطه سیاه و سفید داشته باشد و به اندازه یک بندانگشت یا کوچک‌تر باشد، زیاد بزرگ نباشد تا یک وقتی برای دیگران تولید زحمت نکند. سنگ را در همان‌جا جمع می‌کنید.^{۲،۳}

نسبت به رمی، آن کسی که نمی‌تواند سنگ بزند و کالت بدهد؛ مخصوصاً اگر خانم‌ها در روز اول احساس می‌کنند که شاید مشکل پیدا شود، بنده صلاح نمی‌دانم که آنها در روز اول بروند! حالا وضعیت امسال را نمی‌دانم به چه نحوی است، ولی

۱. سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، جلسه ۷۳۵، آیه‌الله طهرانی:

«یک وقت می‌گویند که آقا، اصلاً در مشعر به خاطر اضطرار نمی‌شود سنگ جمع کرد؛ این مسئله حکمش عوض می‌شود و تغییر پیدا می‌کند و مسئله تبدیل به یک چیز دیگر می‌شود. بروید از منّا جمع کنید؛ آن‌قدر در منّا سنگ ریخته و این طرف و آن طرف همه‌جا سنگ و شن و کوه و فلان است! در کنار خود جمرات سنگ و اینها هست، بروید جمع کنید.»

۲. رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۳۱-۳۴ و ۵۹.

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه‌الله طهرانی)

وضعیت پارسال بسیار وضعیت سنگینی بود و من دو تا از مخدّرات را که همراه ما بودند نگذاشتم سنگ بزنند و اقربای آنها و دوستان، عوض آنها رفتند و سنگ زدند؛ و از این نقطه نظر هیچ اشکالی ندارد و ثواب آن هم یکی است و هیچ تفاوتی ندارد.^۱

فلسفه رمی جمرات

”منا و رمی جمرات ممثّل دفع اعتباریّات و خود نفسانیّات و رفض و دور کردن خود ذات انسان است در وقتی که در حرم واقع شده است! دو مطلب است: یک وقتی انسان را وارد حرم می کنند و کاملاً انسان از نفسانیّات خودش پاک شده است و هیچ انانیّتی ندارد و هیچ وجودی ندارد و همین فنائی که برای اولیای الهی به نحو فنای ممتدّ و ملکه محقّق می شود [برای او هم محقّق است]، در یک هم چنین وضعیتی دیگر اصلاً در اینجا شیطان نیست. ولی یک وقتی برای انسان حالت فناء منقطع، یعنی حالات جذب و توجه به پروردگار و تجرّد فی الجمله می آید، ولی هنوز از بقایای نفس باقی

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

است! رمی جمرات اشاره به این حالت انسان است. یعنی وقتی که انسان وارد حرم شد، هنوز از ذات و نفس خودش باقی است؛ با رمی شیطان و از بین بردن او، کانه دیگر به کلی خود را از خود تهی می‌کند و حق را به جای خود مستقر می‌کند.^۱

بیان حضرت حداد در حقیقت رمی جَمْرَةُ عَقَبَه

”حضرت آقا [مرحوم حداد رضوان الله علیه]

فرمودند:

رمی جَمْرَةُ عَقَبَه هم بالأخص خیلی برای من جالب بود؛ چون در جمره اولی و جمره وسطی انسان رو به قبله می‌ایستد و رمی می‌کند. یعنی با توجه و استقبال کعبه، انسان شیطان را می‌زند و می‌راند؛^۲ اما در جمره عقبه که باید انسان پشت به

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

۲. شرح فقراتی از دعای ابو حمزه ثمالی، ج ۲، ص ۱۴۴ (علامه طهرانی): «جای همه آقایان خالی، یک سفر رفته بودیم مکه، در منا که رفته بودیم و رمی جمار کرده بودیم و آمده بودیم، کسی از همان افرادی که در کاروان ما بود، آدم خیلی خوب و خوش دلی هم بود، اردبیلی بود، دیدم آمد و گفت: آقا، ما رفتیم و سنگمان را زدیم، اما تماشایی بود، جمعیت این‌طور بود و آن‌طور بود و... بعد گفت:

بعضی‌ها به جای سنگ مثلاً کفش می‌زدند و شیطان را لعن می‌کردند، یکی عصا پرت می‌کرد، یکی هم لنگه کفش پرت می‌کرد! زنی لنگه کفشش را بلند کرده بود و این را می‌خواست به آن ستون بزند، گفتیم: بابا، لنگه کفش که فایده ندارد، باید سنگت را بزنی! گفت: سنگ خودم را زده‌ام، حالا می‌خواهم این را عوض شوهرم بزنم! آن وقت، این لنگه کفش را بلند می‌کرد و به این می‌زد و می‌گفت: ای پدر سوخته! تویی که شوهر من را اغفال کردی! به شیطان می‌گفت: ای پدر سوخته! تویی که شوهر من را اغفال کردی!

حالا اگر در شب عروسی به این خانم می‌گفتند: این شوهر کیست؟ می‌گفت: این روح ملکوتی است! انسانی است که اصلاً نباید به او انسان گفت! این روح است، روح الله است، حضرت عیسی بن مریم آمده است در این دنیا! اما حالا به او چه می‌گویید؟ می‌گوید: این قعر جهنم است! چون اساس، متزلزل شد. [خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:]

﴿الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾؛ * «در آنجا افرادی که اینجا به هم محبت دارند، محبت‌ها تبدیل به دشمنی می‌شود؛ مگر متقین (که اساس محبتشان بر محور تقوا و خداست؛ آنها دیگر همدیگر را روی معنا دوست دارند).»

* سوره زخرف (۴۳) آیه ۶۷.

قبله کند و رمی نماید، این چه معنی دارد؟! معنی اش عین توحید است. یعنی آن کعبه‌ای را که من تا به حال با این نفس خود بدان توجه می‌نمودم، آن را اینک پشت سر گذارده، و با توجه به اصل توحید که دارای جهت و سمتی نیست، و با نفسی که از آن نفس بیرون آمده و توجه بدان سو را ندارد می‌خواهم شیطان را رمی کنم. بنابراین حقیقت این رمی نیز عوض می‌شود، و آن رمیی است که از دو رمی سابق، پاک‌تر و زلال‌تر است؛ و شاید سرّ تعدّد رمی‌ها تعدّد حقیقت و واقعیت آنها باشد نه امر تکراری.^۱

^۱. روح مجرد، ص ۱۴۶. (علامه طهرانی)

قربانی حج سمبل فدا کردن نفس خود

«قربانی» یعنی خدایا همان‌طور که حضرت ابراهیم بنیان‌گذار اسلام، خواست فرزند خود و جان خود را در راه تو قربانی کند و تو برای او فدیة فرستادی (معنای فدیة این است که این گوسفند به عوض او باشد. فدیة: یعنی به جای او. من فدای شما شوم: یعنی شما دارید از دنیا می‌روید و برای اینکه شما باقی بمانید من بمیرم. فدایت شوم: یعنی اگر تو بخواهی بمیری من فدای تو شوم و من به جای تو باشم. این گوسفند فدیة است: یعنی به عوض آن قربانی است و حکایت از آن قربانی می‌کند؛ و گوسفندی هم که ما می‌کشیم همین است.) ما هم می‌گوییم: خدایا، ما هم حاضریم بر اینکه جان خود را در راه تو قربانی کنیم؛ اما الآن به ما دستور ندادی که سرت را ببر، ما این گوسفند را به‌عنوان نمونه و حاکی از جان دادن و فدا کردن قرار می‌دهیم!

لذا مستحب است انسان گوسفندی که در منا

قربانی می کند، گوسفند خیلی خوبی باشد، گوسفند
 پُر قیمت بخرد، کمتر از یک ساله نباشد، شاخش
 خوب باشد، نر باشد، چاق باشد، سالم باشد،
 چشمش خوب باشد، چپ نباشد، نابینا و کور نباشد،
 بدنش بریده نباشد، ناقص نباشد، و انسان خودش آن
 گوسفندی را که می خرد قربانی کند؛^۲ چون نفس

۱. امام شناسی، ج ۶، ص ۳۹ (علامه طهرانی):

«ابن کثیر دمشقی از حافظ ابوبکر بزار با سند خود از انس آورده است که:
إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ حَجَّ عَلَى رَحْلِ رَيْثٍ وَ تَحْتَهُ قَطِيفَةٌ
وَقَالَ: حِجَّةٌ لَا رِيَاءَ فِيهَا وَلَا سُمْعَةً.*

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حجّ خود را بر روی جُلّی کهنه و فرسوده بجای آورد،
 و زیرانداز او فقط یک قطیفه بود، و می فرمود: این حجّی است که در آن ریا و خودنمایی و
 شهرت طلبی نیست.»

... باید دانست که همین رسول الهی که بر روی پلاس کهنه و قطیفه
 بی ارزشی حج می کند، برای هدّی و قربانی در راه خدا و اطعام مساکین و
 مستمندان با خود صد شتر می برد، و همه را نحر می کند و به فقرا و مستمندان
 تقسیم می کند، و به امیرالمؤمنین می فرماید: حتی پوست و جُلّ شترها را به
 قصاب مده و همه را در راه خدا انفاق کن! ** این است مقتدای ما. و ﴿لَكُمْ
 فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَآلَ يَوْمِ
 آلٍ آخِرٍ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾. ***

اما اغنای ما که حج می کنند از کشتن یک گوسفند در منا تجاوز نمی نمایند،
 و بنده به خاطر ندارم و نشنیده ام که کسی از هم کیشان ما در منا شتر کشته
 باشد، با آنکه مخارج ایاب و ذهاب، سنگین و ثروت نیز در درجه بالا باشد.
 * البداية و النّهاية، ج ۵، ص ۱۱۲.

** مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۶۰؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۸۶.
 همچنین رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۴۷ و ۲۴۸؛ من لا یحضره الفقیه،
 ج ۲، ص ۲۳۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۲۲۷.

*** سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱. امام شناسی، ج ۶، ص ۳۹، تعلیقه ۳:
 «بتحقیق که از برای شما در اقتدای شما به رسول خدا مادّه تأسّی و الگوی
 خوبی است، برای آن کس که امید خدا و روز قیامت را داشته باشد و یاد
 خدا را بسیار کند.»

۲. رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۹۸ - ۱۱۵ و ۱۲۵ - ۱۲۷ و

قربانی، خود انسان است و انسان باید خودش را قربانی کند. اقلّاً این قربانی را که حکایت از قربانی انسان می‌کند، انسان به دست خودش آن را قربانی کند^۱ و دعا بخواند^۲ و قدری نبات شیرین هم در دهان آن گوسفند بگذارد، چون قربانی کار شیرینی است، تلخ که نیست؛ اینها همه معنا دارد! آن وقت انسان که این کارها را کرد، می‌فهمد که: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا

۱۵۰ - ۱۵۲.

۱. سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، جلسه ۷۱۸، آیه‌الله طهرانی:

«لذا در قضیه ذبح در منا مستحب است حاجّ خودش با دست خودش ذبح کند، منتها الآن نمی‌شود و می‌گویند نیابت بدهید. با دست خودت و اگر نمی‌تواند و بلد نیست یا مشکلی دارد، مستحب است دستش را روی دست ذابح بگذارد.* اینها همه مسئله است؛ می‌دانید اینکه مستحب است ذابح خودش حاجّ باشد برای چیست؟ آن گوسفند یا گاو یا شتر می‌فهمد که الآن او این ذبیحه را برای راه خودش و برای مکتب خودش دارد فدا می‌کند! او این قضیه را می‌فهمد و با آرامش جان می‌دهد. اینها همه اسرار است و از خودم نمی‌گویم؛ ان شاء الله یک وقتی فرصتی پیدا شود و وقتی در مسائل حج به اینجاها برسیم، شاید یک مقداری را بگوییم. خود ذبیحه این مسئله را می‌فهمد. حالا می‌گویند اگر کسی چیز است، برای اینکه فلان نشود بگویند در شهر خودش بکشد و تلفن کنید با موبایل یا اس‌ام‌اس بفرستید تا ما [بعد از قربانی] سر را حلق کنیم!!»

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۵۰ - ۱۵۳.

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۴۹ - ۱۵۳.

وَلَا دِمَآؤَهَا ﴿۱﴾ مَعْنَايَش چِیَسْت! ﴿۲﴾^۳

حکمت تشریح حکم قربانی

”قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤَهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ النُّقُورُ مِنْكُمْ﴾^۴ «گوسفندان، شتران و

گاوهایی که در هر جا (در منا یا در مگه و یا سایر اماکن) قربانی می‌کنید، نه گوشت‌های آنها به خدا می‌رسد و نه خون‌های آنها؛ ولیکن تقوایی که از ذبح آنها و نحر آنها نصیب شما می‌شود، آن به خدا می‌رسد.»

﴿يَنَالُهُ﴾ یعنی: تقوایی که مُکْتَسَب از نحر و ذبح

این حیوانات است، به خدا می‌رسد. این آیه قرآن است!

﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ * وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ﴾^۵؛ «قرآن کتاب فاصل است (یعنی مُتَقَن و محکم

و کلام قاطع و برنده است) * و شوخی و مزاح هم نیست و قرآن بر اساس تسامح با انسان صحبت نمی‌کند.»

این آیه می‌رساند که تمام این قربانی‌هایی که در

دنیا می‌شود و به آن امر شده است، گرچه طبعاً

فوائدی دارد که رسیدگی به ضعفا و فقرا و مستمندان

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۳۷.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱، آیه‌الله طهرانی:

«البته واجب است که ثلث قربانی را خود حاجی - خود شخص قربانی‌کننده - مصرف کند، ثلث آن را به فقرا و مؤمنین و ثلث دیگر را به خود مؤمنین بدهد.* ولی از باب اینکه بالأخره در منا امکانات نیست و روشن کردن آتش به هر وسیله در آنجا ممنوع است و طبخ هم نمی‌کنند، لهذا تقریباً می‌شود گفت که این میسور نیست. بنابراین کاری که شما انجام می‌دهید این است که سهم خودتان را بریء کنید و ببخشید، و از دوستان هم وکالت بگیرید که آنها هم سهم خودشان را ببخشند. در این صورت دیگر اشکالی پیدا نمی‌کند.»

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۵۹ - ۱۶۸.

۳. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۲۴. (علامه طهرانی)

۴. سوره حج (۲۲) آیه ۳۷.

۵. سوره طارق (۸۶) آیه ۱۳ و ۱۴.

است، رسیدگی به مردم مستحق است، اطعام است، ولیمه است، اِشْبَاعِ مُؤْمِنِينَ است، و خدا اطعامِ طعام را دوست دارد، و همهٔ اینها براساس خود محفوظ است؛ ولی جان و روح و سرّ این قربانی، آن پاکی و طهارتی است که انسان در اثر این عمل کسب می‌کند؛ یعنی انسان در اثر قربانی کسب طهارت می‌کند، و این به‌درد انسان می‌خورد. خود قربانی و اطعام و ریختن خون این حیوان، و گوشت و پوست را در راه خدا دادن، همهٔ اینها برای این عالم است و چیزی آنجا نمی‌رود؛ ولیکن روح و نتیجهٔ این کار که آن تقوای مُکْتَسِبَةٌ از این کار است، به‌سوی خدا می‌رود، اصلاً به‌سوی خدا می‌رود و به خدا می‌رسد!

خدا چیست که چیزی به خدا برسد؟!

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۱ «عمل صالحی که انسان انجام

می‌دهد - هر چه می‌خواهد باشد - در نفس انسان ایجاد یک روح و یک پدیدهٔ نفسی و یک حال بقاء و تجرد و یک حادثهٔ روحانی می‌کند که آن به‌سوی خدا می‌رود.»

﴿إِلَىٰ هُوَ يَصَّعْدُ﴾؛ «به‌سوی خدا بالا می‌رود.»

چه چیزی؟ ﴿أَلْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾؛ آن چیزی که موجب بلند شدن کلمهٔ طیب و حرکت آن به‌سوی خدا می‌شود، عمل صالح است. پس قربانی عمل

۱. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

صالح است و این قربانی موجب تقوا می‌شود، که آن تقوا به سوی خدا بالا می‌رود؛ پس انسان باید دنبال تقوا برود. البته این مسئله اختصاصی به قربانی ندارد؛ بلکه از روی آیه ﴿إِلَىٰ هِ يَصَّ عَدُّ آلَ كَلِمٌ الطَّيِّبُ﴾، با تنقیح مناط کلی از همین آیه ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا﴾، می‌توان استفاده کرد که هر عملی انسان در دنیا انجام می‌دهد، یک پیکر و ظاهری دارد و یک جان و روحی دارد؛ ظاهرش در اینجا می‌ماند و روحش برای انسان باقی می‌ماند. آن وقت باید حساب کنیم که چه اندازه این عمل برای انسان روح ایجاد کرده است که بر این اساس، آن عمل دارای ارزش است؛ و اینجا دیگر مَفَرَّقُ طُرُقُ است.^۱

”شما که این قربانی را قربانی می‌کنید، نه گوشتش به خدا می‌رسد، نه خونش می‌رسد، نه جسمش می‌رسد، نه پوستش می‌رسد. این قربانی یک عمل ظاهر و خارجی است؛ این گوسفند یک وزنی دارد، گوشت و پوستش را تقسیم می‌کنید و به

۱. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۱۵. (علامه طهرانی)

قوم و خویش‌ها و همسایه‌ها می‌دهید. هیچ‌کدام اینها به خدا نمی‌رسد؛ خدا مجرد است و قربانی ماده است و خدا نیاز و احتیاج به این قربانی ندارد. آنچه که به خدا می‌رسد، آن مسئله‌ای است که پشت این قضیه است. این قربانی برای چه بوده، آن به خدا می‌رسد! هدف از این قربانی چه بوده است و برای چه قربانی کردید؛ آیا قربانی کردید در روز قربان به خاطر اینکه قربانی مستحب است یا درونش این هم بوده است که اگر نکنید، می‌گویند: «آقا چرا امسال قربانی نکرده است؟!» این قاطی شده! آیا خالص بوده یا اینکه چیز دیگر ضمیمه شده است؟! یا اینکه می‌گویند: «خب هر سال آقا یک گوسفند، دو گوسفند، سه گوسفند قربانی می‌کرد؛ امسال چرا نشد و چرا نداد؟» نفس در خودش یک احساس ذلت و یک احساس خفتی می‌کند.

این می‌آید و کار را خراب می‌کند. یعنی آن چیزی که باید بالا برود دیگر بالا نمی‌رود. چون نیت، نیت کثرت است؛ کثرت که به سوی وحدت حرکت نمی‌کند! کثرت در عالم کثرت و عالم

تعلّقات و عالم جزئیّات و عالم تقیّدات و عالم مادّه
و عالم اعتبارات در همان جا باقی می ماند و به
وحدت جلو نمی رود و حرکت نمی کند.

پس چه بالا می رود؟ هیچ! انسان قربانی می کند
ولی می بیند حالی برای او به دست نیامد و تغییری
برای او پیدا نشد، سبک نشد و انبساط پیدا نکرد؛
چرا؟ چون انبساط و سبکی مربوط به بهجت و نور
است، در حالی که قربانی او حامل نور نبوده است،
بلکه حامل کثرات و تعلّقات بوده است. کثرات هم
مال کثرات است؛ چیزی در او اضافه نمی شود و
عوض نمی شود.

... یک وقت انسان نگاه می کند و می بیند تمام
این کارهایی که دارد انجام می دهد، همه اش برای
دنیا شد، همه اش برای این و آن و حرف های این و
آن و مسائل این و آن شد. خب نکند دیگر، برای چه
خودش را معطل می کند؟! وقتی که دارد می بیند
وضع به این کیفیت دارد جلو می رود، خب چرا باید
انجام بدهد؟ انسان از هر جا می خواهد، قطع کند و
جلویش را بگیرد تا جلوتر نرود و همین طور.

آنچه که پشت این عمل هست و آن نیّتی که

پشت این است، آن برای انسان مهم است که انسان به آن هدف برسد و به آن نیت برسد تا جایی که خواست انسان به طور کلّ از میان برمی خیزد و دیگر انسان خواست ندارد، احساس می کند چون محبوب او این را می پسندد، این به آن سمت می رود، نه اینکه تکلیفی آمده است. محبوب او این را الآن می پسندد، حالا چه به او امر بکند یا نکند.^۱

معنای قربانی

”معنای قربانی این است که: خدایا، من دارم نفس خودم را از بین می برم، نفس خودم را دارم می کشم، اختیار خودم را دارم کنار می گذارم، هواهای خودم را دارم کنار می گذارم، برای خودم هیچ وجودی در قبال اختیار و مشیت و اراده تو قائل نیستم. این معنای قربانی است، لذا قربانی را فقط باید در منا کشت، نه در جای دیگر و قبول نیست. قربانی باید در منا باشد، در اینجا باشد.^۲ آنچه که مهم است برای حاجی در منا این است که به آن روح این

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۷، جلسه ۱. (آیة الله طهرانی)

^۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۸۸-۹۴.

عمل و نفس این عمل که همان روح و حقیقت تزکیه و تضحیه و قربانی کردن است در آن مکان برسد، نه اینکه آنجا باشد و بگویند برای اینها جای دیگر قربانی بکنید! بلکه در همان جا، در همان مکان و در همان موقعیت.

معنای قربانی چیست؟ معنای قربانی این است دیگر. قربانی یعنی: خدایا، من نه تنها از ریاسات خودم، از شوائب وجودی خودم، از آن جوانب، از بیا و برو، از پول، از مال، از زن، از فرزند، از شوهر، از همه چیز دست برداشتم و آمدم در اینجا، اینها به جای خود، اصلاً خودم را آمدم کنار گذاشتم و من دیگر در عالم وجود اثری ندارم. این تمثیل است دیگر. قربانی به عنوان تمثیل است، به عنوان سمبل برای این حرکت روحی در اینجا تلقی می شود؛ منتها خب افراد و مردم می آیند همین طوری قربانی می کنند! یعنی حقیقت مسئله این است. لذا مستحب است حاجی وقتی که می خواهد قربانی کند بیاید دست را بگذارد روی دست ذابح یا خودش قربانی کند. امیرالمؤمنین خودشان قربانی می کردند - راجع به پیغمبر شک دارم - و ائمه هم خودشان قربانی

می‌کردند.^۱ یا اینکه بیاید انسان دست را روی دست
ذابح بگذارد و خودش را به‌جای این قربانی فرض
کند و در مقام مشیت و اختیار الهی، وجودی را در
این بازار در مقام عرضه و تقاضا دیگر نیاورد. این
معنا معنای قربانی است. حالا که این قربانی را انجام
دادی حالا عید بگیر! حالا فهمیدیم عید قربان برای
چیست؟ عید قربان وقتی است که خدا می‌گوید من
این قربانی را از تو پذیرفتم، یعنی من تو را قابل برای
ورود در حرم امن خودم قرار دادم؛ چون تو دست از
وجود خودت برداشتی.

ما مشعر رفتیم، شب می‌رویم مشعر، در حرم
هستیم و می‌آیم شیطان را سنگ می‌زنیم، این کارها
را انجام می‌دهیم ولی هنوز دست از وجود
برنداشتیم؛ معنای قربانی این است که خدایا من دیگر
در قبال تو وجودی ندارم، هیچ! اصلاً نفسی دیگر
ندارم، اصلاً وجودی ندارم، در عالم فقط وجود
واحد، وجود تو است و اصلاً من نه ارزشی دارم، نه
حقیقتی دارم، نه وجودی دارم. حالا خدا این عمل را

^۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۵۰ - ۱۵۲.

دیگر قبول می‌کند و می‌گوید: تا به حال نماز
می‌خواندی، یک مقداری قبول داشتم؛ روزه
می‌گرفتی، یک مقداری قبول داشتم؛ آمدی حج
انجام می‌دادی، یک مقداری قبول داشتم؛ همه را
یک مقداری قبول داشتم. ولی یک کاری را انجام
بدهی که صد در صد قبول کنم، آن قربانی است!

یعنی کاری انجام دادی که دیگر نه نماز به پایش
می‌رسد، نه روزه به پایش می‌رسد، نه زکات و
وجوهات به پایش می‌رسد! تمام اینها تحت الشعاع
قرار می‌گیرد؛ وقتی یک کسی بیاید به مولای خودش
بگوید من اصلاً وجودی ندارم و اختیاری در قبال
اختیار تو ندارم و اصلاً صفر محض هستم و هیچ
هستم، این خیلی مهم است تا اینکه بیاید فرض کنید
که به آن مولا بگوید: من در شبانه‌روز نیم‌ساعت
خودم را در اختیار شما می‌گذارم! من در شبانه‌روز
فرض بکنید که یک ساعت خودم را در اختیار شما
و کارهای شما قرار می‌دهم! هان؟ کدام مهم‌تر
است؟ لذا در عید قربان باید عید گرفته بشود، عید
یعنی همین.

عید یعنی حالت شعف و حالت شادی و آن

حالت حیاتی که به واسطهٔ این عمل، یک حاجی و یک بندهٔ خداوند در قبال مقام تکلیف و مقام امر الهی انجام می‌دهد. این معنا معنای عید است.^۱

حَلَق

فلسفهٔ حلق و تقصیر

”تقصیر همان حلق است. در مرد، چون مرد جنبهٔ ظاهر دارد و آن شکل ظاهری و مویی که بر سر او است مورد توجه افراد دیگر است، طبعاً باید مو که یکی از آثار شئونات انسان و شخصیت انسان است، در روز عید قربان به‌طور کلّ کنار گذاشته شود و از بین برود. و افرادی که در حجّ اول موی خود را نمی‌تراشند چقدر کار ناپسندی می‌کنند و البته حرام است و باید در حجّ مو را تراشید؛ و افرادی که به حجّ بعد و حجّ مکرّر می‌روند، به‌عنوان اینکه دیگر تراشیدن مو مستحب است موی خود را نمی‌زنند!

... این اصل مسئله است. پس تراشیدن مو عبارت است از ریختن همهٔ شئونات و همهٔ انانیت‌ها

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۳. (آیه‌الله طهرانی)

و همه آنچه که انسان را از خدا دور می‌کند! و چون برای خانم‌ها تراشیدن مو حرام است، [باید تقصیر کنند] و از این نقطه نظر نباید موی خود را بزنند؛ چون خودشان را محفوظ می‌کنند و حکم برای آنها تفاوت می‌کند. تقصیر حکم همان تراشیدن مو برای مرد را دارد.^۱ “انسان بعد از تقصیر [یا حلق] از احرام بیرون می‌آید و فقط عطر و محرمیت برای او باقی می‌ماند که با طواف عادی و نماز طواف عطر برای او حلال می‌شود و در وقتی که نماز طواف نساء انجام داد آن جنبه زوجیت و نکاح هم برای او حلال می‌شود. غیر از این دو مورد، تمام موارد احرام بعد از تقصیر و بعد از تراشیدن سر برای انسان حلال می‌شود.”^۲

توجه به اثر خاص هر تکلیف در تکامل و ترقی نفس مکلف

“مجتهد باید به این نکته توجه کند که هر کدام از

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۲۱ - ۲۲۷.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه الله طهرانی)

۳. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۹۸ - ۳۰۰ و ج ۱۴، ص ۲۳۲ - ۲۳۸.

احکام و تکالیف، اثری خاص در تکامل و ترقی نفس مکلف دارد و در صورت عدم التفات به این حکم، جای خالی آن در نفس مکلف اِلَى الْأَبَد باقی خواهد ماند، و امر دیگری نمی‌تواند آن را ترمیم و تدارک نماید. و بنابراین مسئولیت فقدان و خلل وارده بر نفس به واسطه عدم لحاظ این تکلیف، بر شخص مجتهد خواهد بود که اهمّیت و تأکید انجام تکالیف را موبه‌مو برای افراد بیان نکرده است و توضیح نداده است.^۱

از باب‌مثال، دیده می‌شود مجتهدین در مسئله حلق رأس نسبت به حجّ مستحبّی، صرفاً به بیان استحباب حلق بسنده می‌کنند و تأکید روایات را در این مورد برای حاجّ، بیان نمی‌کنند؛^۲ بنابراین افراد

^۱ .سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳، آیه‌الله طهرانی:

«اگر تا موقع غروب قربانی را انجام دادند، می‌توانید حلق کنید و سر را بتراشید؛ و خانم‌ها هم می‌توانند تقصیر کنند، موی خود را یک قدری بزنند یا ناخن بگیرند؛ و اگر این کار را نکردید دیگر در شب نمی‌شود! اگر تا شب شد [انجام بدهید و] [إلا] دیگر در شب حلق نکنید، روز یازدهم سر را بتراشید و تقصیر را هم در روز یازدهم انجام بدهید.»*

* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۹۱-۹۴ و ۲۱۱.

^۲ . رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۵۱۱ و ج ۱۴، ص ۲۱۱-۲۲۶.

تصوّر می‌کند مسئله استحباب در حلق مثل استحباب دخول مسجد با پای راست است، و به واسطه همین تسامح از فوائد مترتبه بر حلق رأس که مورد نظر اولیای دین است، محروم می‌گردند.^۱

نمونه‌ای از تأثیر فتوای مجتهد در کسب نورايت

حج

”در اینجا اشاره به داستانی دیگر که توجه به آن موجب عبرت برای اهل فضل و فقهای بزرگوار خواهد بود، خالی از لطف و اشاره نمی‌باشد.

در یکی از سفرهای تشرّف به حج، در روز عید قربان پس از رمی جمره عقبه که به خیمه مراجعت می‌کردیم، در بین راه به یکی از دوستان و احبّه

^۱ . سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، جلسه ۷۴۴، آیه‌الله طهرانی:

«لذا وظیفه‌ای که فعلاً فقهاء به عهده دارند، این نیست که فقط یک حکم ظاهری را بیان کنند و مسئولیت را از دوش خودشان بردارند؛ بلکه باید آن چیزی را که به صلاح مکلف و به صلاح سائل است به او بگویند. خیلی وقت‌ها از من سؤال می‌کنند و می‌گویند: «آقا، فلان معامله را انجام بدهیم؟» می‌گویم: به حسب ظاهر اشکال ندارد. ولی این معامله در آن نکبت است، برکت ندارد، برایت بدبختی می‌آورد! ولی به حسب ظاهر شرع و فرمولی، نه! این ایراد ندارد. خودش هر طوری اختیار بکند. شاید بگوید من این را اختیار می‌کنم و نمی‌خواهم برایم بدبختی بیاورد. یکی هم ممکن است نه، بگوید: من می‌خواهم سهل‌انگاری بکنم و دنبال آن بروم و آن را انجام بدهم!» ما وظیفه‌مان این است که به مخاطب بگوییم.»

^۲ . رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۴۲؛ فقاہت در تشیع، ص ۱۰۶. (آیه‌الله طهرانی)

برخورد کردم که ایشان نیز توفیق ادراک مناسک
مشرّفه را در آن سال حائز بودند. ایشان از من
پرسیدند:

من تا به حال توفیق تشرّف متعدّد به مناسک حج پیدا کرده‌ام، و پس از اتمام سفر حج
قصد مسافرت به انگلستان را برای امور تجاری دارم؛ حال من می‌توانم به جای حلق
و تراشیدن موی سر، تقصیر نمایم؟

بنده به ایشان عرض کردم: تراشیدن موی سر در
سفر واجب حج که حجّة الإسلام می‌باشد، واجب
است و تبدیل آن به تقصیر حرام می‌باشد؛ ولی در
سفرهای بعد چنانچه سفر نیابتی نباشد، حلق
مستحبّ مؤکّد است تا حدّی که شبهه و جوب در آن
می‌رود.^۱ بنابراین از آنجا که این سفر برای شما

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۹۱، آیه الله طهرانی:
«در روایات هم داریم که برای سفر بعد هم واجب است زده بشود، البته
نسبت به بعضی‌ها حضرت می‌فرمایند که اشکال ندارد.* اینجا است که فقها
فتوا به استحباب در سفرهای مستحبّی دادند در حالی که برای کسانی که فهم
دین و فهم الحدیث آنها تا حدودی به مرام و مکتب امام علیه السّلام نزدیک
باشد می‌فهمند منظور حضرت در آنجا هم الزام است، ولی چون فرد یک
فردی است که شاید برای او مشکل باشد حضرت نخواستند آن سختگیری
که در سفر اول است برای او بگیرند. این اصل و آن ریشه روایات است؛**
یعنی حضرت می‌خواهند بفرمایند که سفر بعد هم مثل سفر اول است و
حجّ، حجّ است و تفاوتی ندارد؛ ولی برای آن کسی که مشکل است، با این
قضیه نمی‌خواهند راه او را ببندند و او را از رفتن به حج مانع بشوند و گفته‌اند
عیب ندارد. حالا فقها این را گرفتند و فتوا به استحباب داده‌اند؛ در حالی که
این طور نیست و در سفر بعد هم لازم است.»

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۲۱ - ۲۲۶.

** من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۵۳:

«رَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَالِمِ بْنِ الْفَضِيلِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَخَلْنَا بَعْضَ مَغْرَمَةٍ فَنَقَصِرُ أَوْ نَحْلِقُ؟ فَقَالَ: **أَحْلِقْ! فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ**

مستحب بوده است، تراشیدن موی سر واجب نمی باشد، ولی من به عنوان مبلغ شریعت و خادم دین حنیف نمی توانم نسبت به اداء تکلیف و بیان حکم شارع درباره شما خیانت نمایم؛ آنچه به نظر حقیر در این باره می رسد عرض می کنم، حال شما خود دانید که چه روش و مسیری را انتخاب نمایید. و آن مطلب این است که: بارها از مرحوم علامه والد - قدس الله سرّه - شنیدم که می فرمود:

کسی که به حج برود گرچه حجّ او مستحب باشد، ولی به جای تراشیدن سر تقصیر بنماید، آثار حج در نفس و روح و سیمای او ظاهر نخواهد شد!

آن شخص گفت:

آخر من پس از مراسم، قصد سفر به انگلیس را دارم و با این وضع چگونه خواهد بود؟!

من خنده ای کرده و گفتم: مگر با سر تراشیده نمی شود به آنجا رفت؟! آن فرد با این سخن به تأمل و تفکر فرو رفت و دیگر سخنی نگفت و از ما جدا شد و خدا حافظی نموده و رفت.

ساعتی از رسیدن به خیمه نگذشته بود که

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَرَخَّمَ عَلَى الْمُحَلِّقِينَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ عَلَى الْمُقَصِّرِينَ مَرَّةً ۞

دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۲۹:

«رُوِينَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ ذَكَرَ الدَّفْعَ مِنْ مُزْدَلِفَةَ فَقَالَ: وَإِذَا صَرْتَ إِلَى مَنَى فَاَنْحَرْ هَدْيَكَ وَ اِخْلُقْ رَأْسَكَ وَ لَا يَضُرُّكَ بِأَيِّ ذَلِكَ بَدَأْتَ. قَالَ: وَ الْخَلْقُ أَفْضَلُ مِنَ التَّقْصِيرِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَلَقَ رَأْسَهُ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ وَ فِي عُمْرَةِ الْخُدَيْبِيَّةِ ۞»

یک مرتبه دیدیم آن رفیق آمد درون خیمه، با سر تراشیده و سیمایی بس نورانی و درخشنده! تا چشمم به او افتاد گفتم:

پیش از سلام و احوال‌پرسی فوراً سجده شکر بجای آور و بر این توفیق عظیمی که خداوند نصیب تو کرد و موفق گردانید که سر در اطاعت او بیاوری و دست از تعلقات دنیوی برداری و در دام هوئی و هوس و اوهام و نفسانیات واقع نگردی، خدا را شاکر و سپاس‌گزار باش!

پس از سجده از او سؤال کردم: چه شد که با وجود اکراه و عدم تمایل به تراشیدن سر، موفق به این توفیق عظیم گشته‌ای، و چه فکر و اندیشه‌ای برای تو در این مسئله پیدا شد؟ آن رفیق عزیز در پاسخ گفت:

پس از سخنان شما به فکر فرو رفتم و با خود گفتم: من هیچ‌گونه شک و تردیدی در صحت کلام و سخن شما که از جانب اولیای الهی بیان کرده‌اید ندارم؛ حال خود را مخیر می‌بینم که با نتراشیدن سر و تقصیر، خود را از این نعمت عظمی و فیض نزول برکات و انوار حج محروم گردانم و حطام دنیا را بر سعادت و فلاح اخروی ترجیح دهم! خدا پدر شما را مورد رحمت و مغفرت قرار دهد و شما را از نعمت‌ها و فیوضات بحار رحمتش محروم نگرداند، که اگر این سؤال را از فرد دیگری می‌کردم مسلماً پاسخ این می‌بود که: هیچ اشکالی ندارد و شما می‌توانید به‌جای تراشیدن، تقصیر کنید! آنگاه چگونه من می‌توانستم تدارک این فیض و توفیق را در صورت تقصیر و نتراشیدن سر، بنمایم؟!

و حقیر خدا را شاهد می‌گیرم که مشاهده می‌کردم چگونه صورت او برافروخته و نورانی شده است و حال و هوای او بالکل با قبل از انجام این عمل تفاوت پیدا کرده است. خوشا به حال و توفیقش که به واسطه اطاعت از یک دستور ولی الهی این چنین مستوجب جلب برکات و فیوضات ربّانی

گردید.^۱“

”در سفر اول حج، حلق کردن واجب است^۲ و در

سفرهای بعد مستحب مؤکد است؛^۳ و این را از

۱. فقاہت در تشیع، ص ۲۹ - ۳۱. (آیة الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲، آیة الله طهرانی:

«مردها بهتر است که [تا زمان حلق] دست به موی خود نزنند، نه موی سر و نه موی صورت؛ هیچ کدام را اصلاح نکنند و بهتر است که این مسئله برای کسانی که به حج می روند از اول شوال رعایت شود.* خانمها هم طبعاً همین طور است.»

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۱۵ - ۳۱۷.

۳. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۱۵، علامه طهرانی:

«و لا یخفی آنکه قبل از حرکت، چون مردم از حلق (سر تراشیدن خود) و یا تقصیر (کوتاه کردن مو) می پرسیدند، حضرت در پاسخ فرمود:

رَحِمَ اللهُ الْمُحَلِّقِينَ؛ ”خداوند رحمت خود را بر سر تراشندگان نازل می کند.“

و در روایت است که چون بعضی از اصحاب حلق و بعضی تقصیر نموده بودند، حضرت فرمود:

اللَّهُمَّ اغْفِرِ لِلْمُقَصِّرِينَ؛ ”خداوندا، غفران و آمرزش خود را بر سر تراشندگان بفرست!“

گفتند: **والمُقَصِّرِينَ؟** یعنی بر کوتاه کنندگان مو نیز رحمت و غفران خود را بفرستد؟

رسول خدا تکرار کرد: **”رَحِمَ اللهُ الْمُحَلِّقِينَ.“**

باز گفتند: **والمُقَصِّرِينَ؟**

رسول خدا برای بار سوم تکرار کرد: **”اللَّهُمَّ اغْفِرِ لِلْمُقَصِّرِينَ!“**

و چون در مرتبه چهارم گفتند: **والمُقَصِّرِينَ؟** خدا غفران و آمرزشش را بر مقصّرین نیز نازل کند؟ رسول خدا فرمود:

والمُقَصِّرِينَ؛ ”خدا بر مقصّرین نیز نازل کند.“*

بعضی گفته اند: این تکرار حضرت در عمره حُدیبیّه بوده است، نه در حِجّة الوداع، ولیکن چون علاوه بر عمره حُدیبیّه، در حِجّة الوداع نیز چنین پرسش و جوابی روایت شده است، هیچ بُعدی ندارد که در هر دو موضع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم محلّقین را سه بار، و در مرحله چهارم برای مقصّرین نیز طلب مغفرت نموده باشد.»

* رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۱۴؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۳۰؛ السّیرة النبویة، ابن هشام، ج ۲، ص ۳۱۹؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۳۴.

مرحوم آقا داشته باشید که ایشان فرمودند:

ولو در سفرهای بعد اگر کسی در منا حلق نکند، کأنه حج انجام نداده است،^۱ «و

آثار روحانیت حج در او بروز نخواهد کرد.»^۲

”یعنی آن نورانیتی که از این اعمال متوجه انسان

می‌شود، این ظهورش با حلق است.“^۳

”رفتی طواف کردی، سعی کردی، تمام جهات را

انجام دادی ولی در آنانیت خود در همان منا

[مانده‌ای]؛ در همان منا که باید همه چیز را از دست

بدهی! قربانی که می‌کنی می‌خواهی از دست بدهی،

همان‌جا شیطان می‌آید نگه می‌دارد: نه، برای چه

موی سرت را می‌زنی؟ زشت می‌شوی؟ برای چه

می‌زنی؟ حالا تا کی دوباره در بیاید! حالا می‌رویم

طهران جواب بقیه را چه بدهیم؟!“^۴

”با مرحوم آقا به حج مشرف شده بودیم - تقریباً

حدود هفده سالم بود، در همان سفر اول - در روز

منا بود، بعضی‌ها می‌آمدند و می‌گفتند: «آقا، می‌شود

سرمان را نزنیم؟» یا خودشان میل نداشتند یا از طرف

۱. عنوان بصری، ج ۶، ص ۸۲. (آیةالله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۹۱. (آیةالله طهرانی)

۳. عنوان بصری، ج ۶، ص ۸۲. (آیةالله طهرانی)

۴. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۹۱. (آیةالله طهرانی)

-بله دیگر -مخدرّات در تحت فشار و ایراد و اشکال قرار گرفتند. جداً همین طور بود! ما با چشممان می دیدیم که آنها نمی گذاشتند که آقا بروند و سرشان را بزنند. خب با سرش چه کار داری؟! خب این مویش را می زند بعد دوباره در می آید! طوریت نمی شود که بابا! [یک خانم به شوهرش می گفت:] «نه فلانی، نزن!» من خودم می شنیدم داشت می گفت: «زنی!» آن هم بیچاره سست می شد و حالا به خاطر رعایت مصالح و به دست آوردن قلوب مؤمن یا مؤمنه که در اینجاها اصلاً جایی ندارد، سرش را نمی تراشید!

دائماً می آمدند پیش آقا و می گفتند: «آقا، حالا از این آقایان مراجع کسی هست که اجازه بدهد که [ما حلق نکنیم و فقط تقصیر انجام بدهیم؟]»

ایشان فرمودند: «بنده [از نظر آقایان] اطلاعی ندارم. باید زد و زدن مو واجب است.»

دوباره می رفتند و می گفتند: «آقا، شنیدیم آقای فلان در نجف ایراد می کنند؟»

مرحوم آقا می فرمودند: «به بنده ارتباطی ندارد. موی سر را زدن واجب است! والسلام!»

مدام [این طرف و] آن طرف می‌رفتند تا اینکه
بالآخره می‌دیدیم بله! می‌گفتند: «آقا، راجع به این
قضیه ما مرجعمان را به فلان کس تبدیل کردیم و
برگشتیم به آقای فلان و خلاصه از ایشان تبعیت
کردیم!» نمی‌دانم، مثل اینکه آقای خویی و اینها
می‌گفتند که می‌شود نزد و [تراشیدن] سر احتیاط
[مستحب] است.^۱

این هم شد دین مردم! این را روز قیامت
می‌آورند و می‌گویند: «برای چه شما سرتان را
نزدید؟! چه کسی به شما گفت؟!» آن وقت چه
می‌گوید؟! آنجا که دیگر نمی‌تواند با خدا بازی کند!
حالا اینجا می‌تواند بگوید: «حالا ما گفتیم شاید اگر
موی سر را بزنیم آفتاب یک قدری نورش بخورد به
سر ما و مشکل ایجاد کند (خُب یک کلاه سرت
بگذار!) یا مثلاً شاید اذیت بشویم و چشم ممکن
است اذیت بشود!» و از این بازی‌ها و از این چیزها.
ولی آنجا که خدا [را] نمی‌تواند [گول بزند]!
خدا می‌گوید: «مرا داری گول می‌زنی؟! هیچ، ما هم

^۱. رجوع شود به مناسک حج (مراجع)، ص ۵۱۹.

بلدیم چه کار کنیم!» او را می آورند قشنگ می برند در کنار [جهنم]؛ مدام داد می زند که من را کجا می برید؟! به او گفته می شود: یک جای گرمی و نرمی می بریم، این قدر آنجا خوب است، این قدر شلوغ است. رفقای همه آنجا هستند! برو با آنها بگو، بخند، گرم است، خوب است؛ بهشت چیست اصلاً؟! نه گرمی دارد، نه سردی دارد!» می برند با سر می اندازنش آنجا! چه کسی را گول زدی؟! چه کسی را داری گول می زنی؟!

[این حرفها دیگر فایدهای ندارد که بگوید:]
فلانی مانع است! آن مانع می گوید نکن! زنت می گوید! بچهات می گوید! دخترت می گوید! پسرت می گوید! عروست می گوید! چه کسی دارد به تو می گوید؟! آیا آنها مانع هستند؟ حالا هم بیایند از جهنم تو را در بیاورند! فکر این را نکردی؟! می گوید: «آقا، به خاطر حلیه جلیله جلیله طویله مان - فرض کنید - آمدیم این کار را کردیم.» خُب حالا همان حلیه طویلهات بیاید درت بیاورد دیگر! بلند شود بیاید در بیاورید!

می گوید: «به خاطر آن دست به عمل خلاف

زدیم، به خاطر آن رشوه گرفتیم، به خاطر آن این
 دروغ را گفتیم، به خاطر آن این مصلحت را در نظر
 گرفتیم، به خاطر آن...!» بسیار خب، خدا هم
 می‌گوید: «به خاطر من که نکردی، به خاطر او بود؛
 خب حالا من می‌اندازم [در جهنم] او بیاید در
 بیاوردت! هر جفتان را با هم می‌اندازم یک جا،
 قشنگ! آن دنیا با هم بودید، اینجا هم با هم باشید!»
 مقتضای عدالت همین است! خدا که نمی‌آید بین زن
 و شوهر جدا کند، خوب نیست. ما برای وصل
 آمدیم! آن دنیا با هم بودید، اینجا هم می‌اندازیمتان
 قشنگ [کنار هم] همچین جِلَزَّ و وَلَزَّتَانِ در بیاید و
 فریاد ﴿يَحْسِرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنِّبِ
 اللَّهِ﴾^۱ تان بالا برود. می‌گویید: ای کاش حواسمان
 آنجا جمع بود؛ ای کاش به حرف این و این گوش
 نمی‌دادیم؛ ای کاش این مصالح را در نظر
 نمی‌گرفتیم؛ ای کاش به فکر امروزمان هم بودیم؛ ای

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۵۳:

«گفتار ستمگران است در روز قیامت که) ای حسرت و ندامت برای من بر
 آنچه من درباره جنب خدا کوتاهی کرده‌ام.»

کاش این ظواهر ما را گول نمی‌زد!^۱

”ما در قضیه حلق می‌دیدیم که مردم کم می‌آورند، زن به شوهرش می‌گوید: «فلانی! مبادا سرت را بتراشی! مبادا این کار را انجام دهی! اگر انجام دهی، دیگر نگاهت نمی‌کنم!» خب نگاه نکن! آن مرد هم موهایش را نمی‌زد! شخصی نزد ما آمده بود و سنش هم کم نبود، تقریباً سی و پنج یا سی و شش سال داشت و می‌گفت که: «آیا می‌شود موهایم را نزنم؟!» به او گفتم که: «تو دیگر پیر شدی و جوانی‌هایت را کرده‌ای! حالا اگر بیست سالت بود، قضیه فرق می‌کرد، نه‌اینکه آنجا بگوییم موها را نزن، ولی بالأخره خیلی تقصیر نداشتی! حالا سی و پنج، سی و شش و یا چهل سال سن داری، دو تا مو هم روی سرت هست، آن وقت می‌خواهی نزنی؟! موهایت را بزن آقا!»

حالا سر او خیلی هم مو نداشت که بگوییم: زلف‌های مشکین و عنبرفشان او در هوا [پیشان است]! این شخص می‌گفت که: آقا چه کار کنم?!

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۶، جلسه ۳.
(آیه‌الله طهرانی)

خانم ما اصرار می‌کند و می‌گوید که اگر موهای
سرت را بزنی، من بقیه اعمالم را انجام نمی‌دهم!
عجب! این دیگر چه کسی بوده است؟! می‌گوید که
اگر بخواهی حلق کنی، قهر می‌کنم! به او گفتم که
بگو: گم شو و برو! اصلاً به ایران برگرد، حیف آن
مسجدالحرام و آن فضایی که همچون تویی بیاید!
خلاصه آخرش بالأخره آن نفس ما زد و بر آن
وسوسه‌های دیگران غلبه کرد و او سرش را تراشید!
خلاصه آن زن چه بساطی به پا کرد! گفتم: به او بگو
که فلانی این کار را انجام داده است، هرچه
می‌خواهد به ما بگوید! این خانم هم می‌گفت: این
آخوندها فلان هستند! این شخص چه کاری کرد،
خلاصه کاروان را روی سرش گذاشته بود، ما هم
غش غش می‌خندیدیم!

یک روز دیدم قضیه خیلی به هم پیچیده است، به
او گفتم که بگو خانمت بیاید تا یک خرده با او حرف
بزنم تا یک خرده آرام شود. آمد و خیلی توپش پر
بود. بیست دقیقه‌ای با او صحبت کردم و کم‌کم پایین
آمد و پایین آمد و بعد شروع به خندیدن کرد! در آخر

گفت: «خدا خیرتان دهد! آقا! چقدر کار خوبی کردید و إلاّ خدا پدرم را در می آورد!» دیگر خوب شد! خلاصه نسبت به این قضیه رضایت داد و مسئله به خوبی تمام شد، إن شاء الله آنها برای برگشت هم مشکلی پیدا نکردند، اگر صحبت نمی کردیم، مشکل پیدا می شد! خلاصه انسان باید همه جوانب را در نظر داشته باشد.^۱

عید قربان^۲

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - موانع حج و انواع آن، جلسه ۹۶. (آیه الله طهرانی)

۲. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۴۹، علامه طهرانی:

«روز عید قربان روز ظهور حج است: ﴿يَوْمَ آلَ حَجِّ آلَ أَكْبَرِ﴾.^۱ بعضی می گویند: «حجّ اکبر آن حجّی است که جمعه با عید قربان در آن سال جمع بشود.»^۲ و این حرف عوامانه خیلی محض است. در ﴿يَوْمَ آلَ حَجِّ آلَ أَكْبَرِ﴾ **أكبر** صفت برای یوم است، نه صفت برای حج؛ یعنی بزرگترین روز حج، که آن روز عید قربان است.^۳ چون ﴿أَيَّامٍ مَّعَ دُودٍ﴾^۴ و ﴿أَيَّامٍ مَّعَ لُؤْمٍ﴾^۵ همان دو سه روز مانده به عید اضحی و قبل از ایّام تشریق می باشد^۶ و اینها مجموع حج را تشکیل می دهند. افضل از همه این روزها، **یوم الزّیّنة و یوم التّرویّة و یوم العرّفة و یوم النّفر الأوّل و یوم النّفر الثّانی** و خود عید اضحی و عید قربان است؛ لذا **یوم الاکبر** است.»

(۱) سوره توبه (۹) آیه ۳.

(۲) رجوع شود به تفسیر القرآن المسمّی تبصیر الرحمن و تیسیر المنان، ج ۱، ص ۲۹۳؛ بصائر ذوی التمییز، ج ۴، ص ۳۲۳؛ الفواتح الإلهیة، ج ۱، ص ۲۹۷؛ بیان المعانی، ج ۶، ص ۴۰۵؛ فتح البیان، ج ۲، ص ۲۰۹.

(۳) رجوع شود به تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۷۵ - ۷۷؛ الکافی، ج ۴، ص ۲۹۰.

(۴) سوره بقره (۲) آیه ۲۰۳.

”عید یعنی چه؟ عید یعنی روزی که انسان شیرینی بخورد و شکلات بخورد و بستنی بخورد و دست بزند؟! و یا اینکه مثل سابق که در روز عید نوروز، حاجی نوروز در کوچه‌ها راه می‌افتاد، انسان هم یک دایره و دمبکی بردارد و بزند؟! و یا اینکه چراغی آویزان کند و قالیچه‌ای ببندد؟ نه خیر، اگر ما معنای عید را این‌طور بفهمیم، اشتباه فهمیده‌ایم. اینکه اگر ما وقتی به نام عید فکر می‌کنیم این مظاهر را در ذهن خود متمثل می‌کنیم، شاید ناشی از تربیت‌های غلطی باشد که ما را در زمان‌های اخیر بدون اختیار در آن مسیر سوق داده‌اند. ولی این معنای عید نیست؛ معنای عید آن روزی است که انسان بما هو انسان - نه انسان بما هو حیوان، نه انسان بما هو جنس^۵ اعم، نه انسان بما هو نامی، بلکه انسان بما هو انسان، و انسان بما هو ناطق - به بهره‌ای برسد که برای او ایجاد فرح و سرور کند، او را پاک کند، تطهیر کند، تهذیب کند، طاهر کند و به خدا

(۵) سوره حج (۲۲) آیه ۲۸.

(۶) رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۷۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۷.

نزدیک کند؛ این برای او عید است.^۱

”ادیان الهی برای پیروان خود براساس ارزش‌های انسانی، و وصول به اهداف ایمانی و خروج از شرک، و آزادی از دست جبّاران و طاغیان زمان که بشر را استخدام نموده و برای منافع استکباری خود از او متمتع می‌شده‌اند، اعیاد را پایه‌ریزی کرده‌اند.“^۲

”در قربان، به‌جهت آنکه مردم به عشق لقاء و دیدار وجه‌الله، دست از خانه و لانه و وطن و کسب و کار و شهرت و جاه و جمیع علائق شسته، و به سوی بیت‌الله‌الحرام ﴿مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^۳ روان شده، و طواف و سعی و وقوف در عرفات را که خارج از حرم است، بجای آورده سپس داخل در حرم و مشعر آمده و شب را به‌إذن دخولی که از حضرت او دریافت کرده است، در مزدلفه آرمیده، و سپس به‌منا آمده، و شیطان را هفت بار سنگ زده، و قربانی کرده، و سر تراشیده، و در این مدت پای و

۱. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۱۹. (علامه طهرانی)

۲. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۰۲. (علامه طهرانی)

۳. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹:

«از هر راه دوری.»

سر برهنه به دنبال حبیب در جستجو و در تکاپو بوده است.

اینک جای آن دارد که موقع خروج از إحرام است، به شکرانه قبولی اعمال و پذیرش این اعمال سخت، و در عین حال شیرین و لذت بخش عید بگیرد، و **الحمد لله** بگوید، و به مراسم عید که آن هم باز ذکر خدا و تطهیر بیشتری است، مهیا گردد، نماز عید بخواند، و زبان به تقدیس و تمجید الهی بگشاید، و از جمال و جلال او بیان کند، و از محاسن و زیبایی های او اعلان وحدت و توحید ذات و أسماء و صفات و أفعال را در عالم منتشر کند و بگوید: **الله أكبرُ اللهُ أكبرُ اللهُ أكبرُ، لا إلهَ إلا اللهُ و اللهُ أكبرُ، اللهُ أكبرُ و لله الحمدُ، اللهُ أكبرُ على ما رزقنا من بهيمة الأنعام، الحمد لله على ما أبلانا.**^۱

و نه تنها خود حجّاج، بلکه جمیع مسلمین در سراسر بقاع عالم بدین موهبت عظمایی که نصیب برادرانشان در آن مواقع کریمه شده است، عید بگیرند،^۲ و به دنبال اعمالی که در ذوالقعدة و ده روز

۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۱۷، با قدری اختلاف.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۲۷، آیه الله

از ذوالحجّه بجای آورده‌اند، قربانی کنند، و نماز عید بخوانند، و برای جماعت با امام، پای برهنه به صحرا روند.^۱»

«عید اسلام... عید قربان است. همه مردم از نقاط مختلف حرکت می‌کنند و به منا می‌روند و

طهرانی:

«عید قربان عیدی است برای همه، برای همه افراد نه تنها برای آنهایی که در منا هستند و قربانی می‌کنند و از آن جذبات و نفحات و جلوات خاصه بهره‌مند می‌شوند که آن خود یک داستان دیگری دارد و واقعاً می‌توان گفت کسی که از حال و هوای مسائل معنوی و عرفانی اطلاعی ندارد از آن مطالب هم خبری ندارد.

افرادی که به حج مشرف می‌شوند و در آنجا قربانی می‌کنند، رمی می‌کنند و حلق می‌کنند و آن آثار خاصه بر آنها مترتب می‌شود، عالم عجیبی است، خیلی عجیب است و تا کسی به این مطالب نرسیده باشد کیفیت نزول نفحات پروردگار را بر نفوس در یک‌هم‌چنین فضایی با توجه به این شرایط نمی‌تواند درک بکند.»

سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۷۴، آیه‌الله طهرانی: «لذا مستحب است در این ۹ روز انسان روزه بگیرد* و برای همین جهت است که آن روزه‌هایی که انسان می‌گیرد، چه‌اینکه در مکه باشد و چه‌اینکه در منزل خودش باشد، خود را آماده کند برای آن عیدی که خدا آن عید را برای افرادی که در مکه هستند و در منا هستند و حاج هستند قرار بدهد. و آن فیضی که در آن روز برای آن افراد می‌رسد، آن فیض به همه خواهد رسید، یعنی آن فیض روز عید قربان، فقط اختصاص به یک عده خاصی ندارد، آن می‌آید و همه افرادی که در هر جا هستند، او را در برمی‌گیرد؛ چون فیض، فیض عام است و بار دادن، بار دادن عام است و فقط اختصاص به حجّاجی که آنها موفق هستند به زیارت بیت‌الله و به انجام مناسک، به آنها نمی‌رسد.»

* رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۷ و ۸۸؛ ثواب الأعمال، ص ۷۳ و ۷۴؛ مصباح‌المتهجّد، ج ۲، ص ۶۷۱.

۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۰۳. (علامه طهرانی)

امروز قربانی می‌کنند؛ هر کس در شهر و وطن خود یک درجه و مقداری از تعلّقات به زن و بچه و کسب و کار و تجارت دارد و در اثر این سفر از همه آن تعلّقات دست برمی‌دارد و سر و پای برهنه به سراغ خدا می‌رود و می‌گوید: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ!»

زن‌ها که بهترین نقطه بدنشان همان صورتشان است، باید آن را باز بگذارند^۱ و پایشان را هم برهنه کنند،^۲ و این در آنجا شرافتی نیست و نباید کسی به کسی شرافتی بفروشد! و در مقابل، مردها هم که بهترین نقطه شرفشان سرشان است و به تاج و عمامه و کلاه و سایر چیزها مُکَلَّل می‌کنند و از سرما و گرما حفظ می‌کنند، آنها هم شاه باشند یا وزیر باشند فرقی نمی‌کند و باید سر برهنه^۳ و پا برهنه^۴ بشوند و بگویند: «اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ!» اگر مردی چیزی سرش بگذارد گناه کرده است، و اگر زنی روی خودش را بپوشاند گناه کرده است!

۱. رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۹۳ - ۴۹۵.

۲. وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۵۰۰.

۳. وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۵۰۵ - ۵۰۷.

۴. وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۵۰۰.

همه باید آنجا بروند و بعد دور آن خانه خدا
 بگردند: ﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْاَلْعَتِيقِ﴾^۱،
 ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَفِعَ لَهُمْ﴾^۲، تا تماشا کنند و ببینند
 که چه خبرها است! دنیا تنها ماده نیست، دنیا تنها
 خوردن و اطفای شهوت نیست، دنیا تنها گذراندن
 نیست، بلکه همه این گذراندن‌ها برای ایجاد یک
 شیء ثابت است: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ
 بَاقٍ﴾^۳.

پس این سفر مکه، خواهی نخواهی برای انسان
 ایجاد تجرّد می‌کند. امروزه هم که آسان‌ترین سفرها
 است، باز مشکل‌ترین سفرها است! سفر مکه مشکل
 است و هر کس به مکه رفته است، دیده است که
 مشکل است. امروزه ولو نسبت به سابق، آسان‌ترین
 سفرها شده است، ولی در عین حال مشکل است و
 باید هم مشکل باشد. خداوند این سفر را این‌طور

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۹.

۲. سوره حج (۲۲) آیه ۲۸. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹:

«تا بدین وسیله منافع دنیوی و اخروی خود را مشاهده کنند و بیابند.»

۳. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۶. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۸:

«آنچه در نزد شماست، فانی و خراب می‌شود، و آنچه در نزد خداست باقی
 می‌ماند.»

قرار داده است تا مردم به مشکلات برخورد کنند و قدر این سفر را بدانند. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در آن خطبه قاصعه می فرماید:

خداوند اگر میخواست خانه خود را در همان سرزمینهای سبز و خوش آب و خوش علف قرار می داد، که اگر اینطور بود، مردم آنجا را تفرّجگاه و تنزّلگاه خود قرار می دادند؛ ولی خانه خود را در جایی گرم در وسط کوههای صلب که از شدت آفتاب، رنگ سنگها سیاه شده است، قرار داده است. و مردم از هر جای دنیا که باشند (شاه باشند یا وزیر باشند، بزرگ باشند یا کوچک باشند) باید روی آن سنگها پابرهنه بروند و دور خانه خدا بگردند، و هیچ چاره‌ای هم ندارند!^۱

برای اینکه: ﴿إِلَىٰهِ يَصَّعَّدُ أَلَكَلِمٌ﴾

الطّيبُ^۲، آنجا برای انسان کلمه طیب پیدا بشود و آنجا انسان بار خودش را سبک کند و خود را از وزر و آلودگی بیرون بیاورد، و آنجا مشاهده منافع کند. منافع نه یعنی مال و تجارت، چون مال و تجارت در دنیا بسیار است؛ منافع یعنی آن منافی که بنیان‌گذار اسلام، حضرت ابراهیم برای خود قرار داد و به دست آورد، آن منافی که حضرت اسحاق و حضرت

^۱ . نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۹۳:

«... وَ لَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْنَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَاتٍ وَ أَنْهَارٍ وَ سَهْلٍ وَ قَرَارٍ جَمَّ الْأَشْجَارِ دَانِي الثَّمَارِ مُلْتَفَّ الْبُنَى مُتَّصِلَ الْقَرْيِ بَيْنَ بُرَّةِ سَمْرَاءَ وَ رَوْضَةِ خَضْرَاءَ وَ أَرْيَافِ مُحَدِقَةٍ وَ عَرَاصِ مُعَدِقَةٍ وَ [زُرُوعِ] رِيَاضِ نَاصِرَةٍ وَ طُرُقِ عَامِرَةٍ لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَيَّ حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ وَ لَوْ كَانَ [الْأَسَاسُ] الْأَسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا وَ الْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ [مِنْ] زُمُرْدَةِ خَضْرَاءَ وَ يَاقُوتَةِ حَمْرَاءَ وَ نُورِ وَ ضِيَاءِ لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشُّكِّ فِي الصُّدُورِ وَ لَوْضَعَ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ وَ لَنَفَى مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجًا لِلتَّكْبُرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَانًا لِلتَّنَدُّلِ فِي نَفْسِهِمْ وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَىٰ فَضْلِهِ وَ أَسْبَابًا دَلِيلًا لِعَفْوِهِ.»

^۲ . سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۴۲:

«کلام طیب و پاک به سوی خدا بالا می رود.»

یعقوب و حضرت اسماعیل به دست آوردند، آن حالات خوشی که آنها در مسجد خیف به دست آوردند، آن وقوفی که آنها در عرفات کردند.^۱

عید گرفتن قربان به سبب حصول حالات

تجرّدی حج

”آن وقت امروز برای او عید می شود و می گوید:

خدا را شکر! ما عمری در شهر خودمان زندگی کردیم و فرمان به کسب و کار و تجارت و شخصیت و به این بود که چرا او به من سلام نکرد، او به من اعتنا نکرد و در فلان مجلس مرا دعوت نکرد؛ مثلاً چرا رباب خانم، ما را در مجلس عروسی دخترش نگفت، با اینکه ما این همه برای او زحمت کشیده بودیم! یا چرا آقای فلانی ما را در عقد پسرش نگفت، چرا فلانی من را در آن مجلس نگفت، چرا فلان شخصی که ما هر روز از او جنس می خریم، آن روز که من به او گفتم: مثلاً بیست تومان دستی به من قرض بده، او نداد؟! همه فکرای ما مگر خارج از این است؟! فکرای بزرگان ما مگر در مورد

۱. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۲۱. (علامه طهرانی)

چیست؟ همین مسائل، در یک سطح عالی تر و بزرگ تر! یکی آفتابه می دزدد و یکی مثلاً صندوقچه طلا و برلیان می دزدد؛ وقتی مناط دزدی باشد، فرقی نمی کند! فکر ما از این کثرات بالاتر نمی رود.

حالا ما رفتیم و حج کردیم و تماشا کردیم که اینها چیست، این مسائل چه بود، واقعاً این کثرات چه بود و چقدر ما را خسته می کرد، چقدر ما را ضعیف می کرد، چقدر ما را کسل می کرد و چقدر ناراحت می کرد! این جاها چه جاهای خوبی و چه زمین های خوبی است؛ عرفات چه جای خوبی است، مشعر چه جای خوبی است، منا چه جای خوبی است، اصلاً محلّ طواف کردن چه جای خوبی است! انسان در بیت الله بنشیند و همین طور خانه خدا را تماشا کند؛ چقدر خوب است! اینها چیست؟ مسائلی در اینجا هست یا نه؟ آیا در جهان انسانیت، اینها مسئله ای است یا نه؟ [انسان تازه] می فهمد که مسئله اصلاً این است؛ و بدبخت آن کسانی هستند که این مسائل را کنار گذاشته اند!

شخصی که شاید حیات هم داشته باشد، یک روز

با پسر عمّه ما که می خواست به مگه برود، به منزل ما آمد تا خدا حافظی کند. ما او را نمی شناختیم، خودش به ما گفت:

من تمام عمرم را در اروپا و آمریکا و دانشگاه‌ها و خلاصه هر چه بگوئید، مصرف کرده‌ام. یک سال یکی از همین رفقای ما به من گفت: «آقا، شما همه‌کار کرده‌اید، حالا دیگر توبه‌ای بکن و حجی برو!» گفتیم: علی‌الله؛ این سفر را هم برای تماشا می‌رویم! و این سفر مگه را به‌عنوان تماشا گرفتیم؛ ولی خدا شاهد است که آن لذتی که من از آن سفر بردم، تا به حال هیچ لذتی در دنیا به پای آن لذت نرسیده است و اصلاً نمی‌شود با آن قیاس کرد! از آن سفر تا به حال این سفر یازدهم است، که امسال با پسر عمّه‌ات می‌خواهم بروم، و هر سال رفته‌ام!^{۱،۲}

۱. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۲۵. (علامه طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۳۱، آیه‌الله طهرانی:

«در مورد اسرار حج بفرمایید؛ چرا هر کسی که به

حج مشرف می‌شود، چه یک بار یا صد بار،

مخصوصاً حجّ تمتع عطش او بیشتر می‌شود، ولی

در مورد سایر عبادت‌ها این طور نیست؟ چرا؟ مگر

نفرموده‌اند: «نماز بالاترین عبادت است» ولی آن

سوز و عطش که در حج هست را در نماز احساس

نمی‌کنیم. همان طور در عبادت‌های دیگر یا در حج

انسان نمی‌خواهد برگردد، یا وقتی یاد منا و عرفات

می‌افتد انسان سوز عجیبی دارد؛ آیا این را حفظ کند؟

جواب: این مسئله برگشتش به آن کیفیت و تنوعی است که در این مسئله

موجود است؛ چون قضیه حج یک ماه است و یک مرتبه انسان می‌رود و آن

حال و هوا یک حال و هوای خاصّ به خود است و نفس خواهی نخواهی

تحت تأثیر این مسائل قرار می‌گیرد - البته سؤال، سؤال بسیار خوبی است و

باید همه به این مسئله توجه کنند - ولی چون نماز مرتّب برای ما عادت

است، یک‌هم‌چنین حالی را نداریم. حالا اگر خدا می‌گفت: «در هفته یک

”[این طور می گوید] چون قلبِ ماهیت پیدا کرده

است، و این همان تقوا است! بنابراین ما مسلمان‌ها

روز نماز بخوانید» همان حالی که در حج است شما این حال را در نماز می‌دیدید؛ چون هفته‌ای یک روز است. یا اینکه اگر خدا می‌گفت که فقط در ماه، روز مثلاً شنبه نماز مغرب و عشا واجب است، یک ماه باید صبر کنیم تا آن موعد برسد. این به خاطر تکرار است که نفس نسبت به این عبادت حالت تکراری پیدا می‌کند و این غلط است. نه اینکه نماز روح ندارد یا روح حج بالاتر است! انسان اگر به نکات و اسرار نماز توجه کند... به نظرم در شب‌های ماه مبارک سال گذشته، نه امسال، آن سال گذشته در شب‌هایی که راجع به کیفیت نماز، نمازی که اولیای خدا می‌خوانند و نمازی که سایر افراد می‌خوانند، این طور به نظرم می‌رسد در آنجا صحبت این را می‌کردیم که [در روایتی است که:]

امام صادق علیه السلام وقتی که به ایّاک نعبد و ایّاک نستعین رسیدند این قدر تکرار کردند که از هوش رفتند و به زمین افتادند! **و**

[چقدر فرق است بین] نمازی که اولیای خدا می‌خوانند و بین آن کسانی که می‌گویند: «وقتی که الحمد لله را می‌خوانید و به ایّاک نعبد می‌رسید، نیت دیگری را بکنید؛ نیت این را بکنید که به ما گفته‌اند که بگو ایّاک نعبد و ما هم می‌گوییم، چیزی سر در نمی‌آوریم!» بین این دو نماز چقدر فاصله است و چقدر فرق بین آن نمازی است که به قول مرحوم آقا وقتی که استادشان تکبیر می‌گفتند دیگر کسی در چشم ایشان نگاه می‌کرد احساس نمی‌کرد که این چشم دارد جایی را می‌بیند، و بین آن نمازی که به همه چیز فکر می‌کند؟! بنده یک وقت در حرم امام رضا علیه السلام مشرف بودم، در بالاسر، دیدم که یک نفر دارد نماز می‌خواند، از معممین و از افراد مشهور که الآن فوت کرده است؛ و این کارت در جیبش گذاشته بود، از این هیئتش بود، چه بود، جایش بود، حالا دیگر بیشتر توضیح نمی‌دهم؛ و تا اینکه یک نفر رسید به او، در حالی که داشت حمد و سوره می‌خواند دست کرد از جیبش به این کارت بدهد! من کنارش نشسته بودم. چقدر فرق است؟ این اولیا ما را به کدام نماز دارند دعوت می‌کنند؟ به آن نماز یا به این نماز که کارت حسینیّه مرا برو بده به افرادی که می‌خواهند بیایند در آنجا تا این حسینیّه پر بشود! التفات می‌فرمایید؟ و إلاً نماز، نماز است و این فقط به خاطر تکرار است.»

* رجوع شود به فلاح السائل، ص ۱۰۷.

** رجوع شود به سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۹، مجلس ۲، ص ۱۰-۱۴؛ سال ۱۴۳۵، مجلس ۶، ص ۱۱-۱۷.

باید متوجه این جهت باشیم که اساس زندگی خود را بر تقوا قرار بدهیم و بدانیم که عید، روز جایزه و قبولی است. عید قربان برای کسی قبول است که اعمالش قبول است، عید قربان برای کسی بهتر است که جایزه بهتری گرفته باشد، نمره عالی تر گرفته باشد، حال بهتری پیدا کرده باشد، تجرّدش بیشتر شده باشد؛ این برای او عید است، پس باید نماز عید بخواند و شکر خدا را بجا بیاورد، چون این برای او عید است.^۱

اعمال شب عید قربان

عبادت و احیاء

[شب عید قربان یکی از چهار شبی است که امیرالمؤمنین علیه السّلام دوست داشتند خود را برای عبادت آن شبها فارغ کنند. از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که از پدراناش علیهم السّلام نقل نموده است:

امام علی علیه السّلام دوست داشت چهار شب در سال خود را فارغ نماید: شب اول رجب، شب نیمه شعبان، شب عید فطر و شب عید قربان.^۲

زیارت سیدالشهدا علیه السّلام

۱. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۲۶. (علامه طهرانی)

۲. فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۴۶؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۶۴۸.

[و هم‌چنین در این شب زیارت سیدالشهدا

علیه السّلام مستحب می‌باشد، چنان‌که در روایتی از

امام صادق علیه السّلام چنین آمده است:

کسی که امام حسین علیه السّلام را در یکی از سه شب زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد.

راوی پرسید: کدام شب‌ها؟ فرمودند:

شب عید فطر و شب عید قربان و شب نیمه شعبان.^۱

اعمال روز عید قربان

”غسل روز دهم (عید قربان) بسیار مستحب

است.“^۲

”در روز عید خواندن نماز روز عید بسیار

۱. کامل‌الزیارات، ص ۱۸۰.

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۰۳ - ۳۰۷.

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه‌الله طهرانی)

مستحب است.^۱»

”رفقا روز عید قربان نماز عید را بخوانند، حالا یا به جماعت یا فرادا، یا چند نفری در منزل؛ دیگر آن بسته به میل خودشان است. و توجه داشته باشند اثرات نماز عید قربان اگر بیش از روز عید فطر نباشد، کمتر نیست! بسیار بسیار [مهم است و] اولیای الهی و عرفا روی نماز عید قربان خیلی توجه داشتند.“^۳

”چون حالات و خصوصیات که در این روز

۱. مطلع انوار، ج ۴، ص ۵۱:

«نماز عید دو رکعت است. بهتر آن است که در رکعت اول بعد از حمد، سوره ﴿وَالشَّمْسِ﴾ و در رکعت دوم [بعد از حمد] ﴿أَلْغَشِيَةِ﴾ بخواند؛ یا آنکه در اول سوره ﴿سَبِّحِ اسْمَ﴾ و در دوم سوره ﴿وَالشَّمْسِ﴾. بعد از سوره، در رکعت اول پنج تکبیر گوید، بعد از هر تکبیر یک قنوت. و در قنوت کافی است ذکر هر دعایی، و بهتر آن است که بگوید:

اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ، وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ، وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ، وَأَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفَرَةِ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ - الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَخْرًا وَ شَرَفًا وَ كَرَامَةً وَ مَزِيدًا - أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَكَ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحُونَ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَادَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ.

و در رکعت دوم بعد از سوره، چهار تکبیر گوید.*

* رجوع شود به من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۱۱ - ۵۱۴؛ تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۱۲۷ - ۱۳۴؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۶۵۴؛ الإقبال، ج ۱، ص ۴۹۵.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۲. (آیه الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۱۳. (آیه الله طهرانی)

هست، یک جنبه‌ها و تجلیات توحیدی خاصی دارد؛^۱ آن برای خودش یک حساب و کتابی دارد، ماه مبارک و ضیافت الهی و امثال ذلک؛ ولی این روز بی حساب روز عید نام نگرفته و بی جهت روز عید قربان نام نگرفته است، یک حسابی هست. لذا بنده نسبت به این مسئله مطالبی را از [بزرگان] دیده‌ام. البته در میان مردم عید فطر مهم‌تر است و از اول هم به این کیفیت بوده، و مشخص است که بالأخره یک ماه روزه و الآن فراغت از روزه و آن شادی و عیدی که به واسطه این حالات پیدا شده، جای خود را دارد. اما برای خاصان، روز عید قربان باز حالت خاص خود را دارد. لذا رفقا هم از نماز روز عید قربان دریغ نورزند و حتماً این نماز را بجای بیاورند، و

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۲۷، آیه‌الله طهرانی:

«به‌طور کلی حال و هوای روز عید قربان با روز عید فطر متفاوت است، کیفیت نزول نفحات فرق می‌کند، نحوه آن و آن جنبه‌های توحیدی در عید قربان قوی‌تر است از جنبه‌های نفحات و رحمت پروردگار که در روز عید فطر می‌آید؛ آن جنبه رحمتش وسیع‌تر است، این جنبه توحیدی‌اش قوی‌تر است. علی‌کل حال همه اینها برای حرکت انسان لازم است، هم آن و هم این.»

نماز بسیار بسیار مهمی است.^۱

مقدمات نماز عید

[در ابتدای روز به نیت پاک نمودن قلب از اشتغال به غیر خدا غسل کن. آنگاه یک «الله اکبر» واقعی گفته و با این تکبیر، تمام موجودات، جز شکوه و بزرگی او را کوچک شمار. و به نیت پوشش و آرایش با لباس تقوی و اخلاق نیکو، تمیزترین لباس‌های خود را پوشیده و در این هنگام دعای روز عید قربان را بخوان، آنگاه به طرف مصلی حرکت کرده وقتی که به مصلی رسیده و در جای نماز نشستی، دعای قبل از نماز عید قربان را بخوان:

الله أكبرُ اللهُ أكبرُ، لا إلهَ إلا اللهُ و اللهُ أكبرُ، اللهُ أكبرُ و لله الحَمْدُ، و الحمدُ لله على ما هدانا، و لله الشُّكْرُ على ما أولانا.^۲

ایام تشریق

”روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم را ایام تشریق خوانند، به جهت برق زدن خورشید و نور آفتاب بر خون‌های ریخته شده، و تلاؤ و درخشندگی آنها،^۳ و

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۲. (آیه الله طهرانی)

۲. رجوع شود به الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۱۳۱؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۶۵۳؛ الإقبال، ج ۲، ص ۱۹۱ - ۱۹۳.

۳. رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۲۹؛ کتاب العین، ج ۵، ص ۳۸.

به همین جهت شب‌های قبل از این روزها را لیالی تشریق گویند. و روز یازدهم را یَوْمُ الرُّئُوسِ و یوم القَرْنِیزِ گویند، به جهت آنکه حاجیان غالباً در این روز سرهای حیوانات نحر شده و ذبح شده را می‌پزند و می‌خورند، و نیز در مقابل روز نَفَرِ که روز کوچ کردن است، در آن روز استقرار دارند.^۱ و روز دوازدهم را یَوْمُ الأَکْرَعِ و یا یَوْمُ الأَکَارِعِ و یا یَوْمُ النَّفْرِ الأَوَّلِ گویند،^۲ چون کُرَاع به معنای پاچه است و حاجیان در این روز پاچه‌های شتران و گوسفندان را می‌پزند، و چون اولین روزی است که حجّاج کارشان تمام می‌شود، و یا به طرف مکه، و یا به طرف منازل و اوطان خود می‌روند، لذا نام آن را روز کوچ اول گذارده‌اند، و روز سیزدهم را یَوْمُ النَّفْرِ الثَّانِيِ گویند، به جهت آنکه بقیه حجّاج که در کوچ اول کوچ نکرده‌اند، در این روز کوچ خواهند نمود.^۳

در شب یازدهم و دوازدهم واجب است تا

۱. رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۲۹؛ أساس البلاغة، ص ۲۱۲.

۲. رجوع شود به تاج العروس، ج ۱۱، ص ۴۲۱.

۳. رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۲۹؛ البداية و النّهاية، ج ۵، ص

نیمه شب حاجی در زمین منا بماند، مگر آنکه در مکه باشد، و به عبادت اشتغال ورزد.^۱

عباس عموی پیغمبر چون سقایت و وظیفه آب دادن حاجّ در مکه با او بود، فلهدا از رسول الله رخصت گرفت که شب‌های منا در مکه بماند.^۲

رسول خدا به رُعاةِ اِبِل (شترچرانان) اجازه دادند که در روز عید، رمی کنند، ولی رمی فردای آن روز را نکنند، و به جای آن در روز بعد که روز نَفَر اول است رمی کنند، و نیز اجازه دادند در صورتی که بخواهند می‌توانند رمی خود را در شب بعد، انجام دهند.^۳

در بعضی از روایات وارد شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم برای زیارت بیت الله شب‌ها به مکه می‌آمدند و مراجعت می‌نمودند.^۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در منا در مسجد الخیف سکنی گزیدند، و دستور دادند که

^۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۵۱ - ۲۶۱.

^۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۹؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۵۲.

^۳. رجوع شود به مسند أحمد، ج ۵، ص ۴۵۰؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۵۰ و ص ۱۵۱.

^۴. السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۴۶؛ البداية و النّهاية، ج ۵، ص ۲۰۳.

مهاجرین در طرف راست، و أنصار در طرف چپ اقامت کنند، و بقیه مردم در اطراف آنان.

از آن حضرت تقاضا کردند که: اجازه فرماید تا منزلی در منا برای شما بسازیم! اجازه نفرمود، و فرمود:

مِنَى مُنَاخٍ مِّن سَبَقٍ؛ «زمین منا بارانداز و فرودگاه هر کسی است که زودتر بیاید، و در سکنی پیشی گیرد.»^۱

حضرت رسول الله در روز یازدهم، اول جَمْرَةَ اُولَى و سپس جَمْرَةَ وُسطَى و پس از آن جَمْرَةَ عَقَبَه را رمی کردند، هر کدام را به هفت ریگ. و با هر ریگی که پرتاب می کردند، می گفتند: **اللهُ اَكْبَرُ**.

در جَمْرَةَ اُولَى و وُسطَى قبل از رمی رو به قبله ایستاده، و مدتی دعا خواندند، و سپس رمی کردند، ولی در جَمْرَةَ عَقَبَه رو به قبله نایستادند، و دعا هم نکردند، رمی کردند و برگشتند.^۲

و آنچه مرحوم فیض در محجّة آورده است که در وقت رمی جَمْرَةَ عَقَبَه باید رو به قبله ایستاد،^۳ ظاهراً

۱. سنن أبی داود، ج ۱، ص ۴۳۶ و ۴۴۸؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۳۸ و ۱۳۹؛ البداية و النّهایة، ج ۵، ص ۱۹۹.

۲. السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۴۸؛ البداية و النّهایة، ج ۵، ص ۲۰۰.

۳. المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۱۷۹، به نقل از شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۴۸.

سهو است.^۱»

”روز سیزدهم را یَوْمُ النَّفْرِ الثَّانِي گویند، یعنی روز کوچ دوم؛ و بر امام لازم است تا آن روز در منا بماند، گرچه بیشتر حجاج در روز نفر اول، از سرزمین منا خارج شده باشند.^۲»

مُعَمَّر بن عبدالله بن حَرَاثَةَ، رحل رسول خدا را بر روی شتر بست که پیامبر بر روی آن سوار شوند، چون رسول خدا خواستند سوار شوند گفتند: «ای معمر، این رحل باز شده است و محکم نیست!»

مُعَمَّر گفت: «پدرم و مادرم فدایت باد! من آن را محکم بستم، همان طور که همیشه برای شما بستم، ولیکن بعضی از حسودانی که از این موقعیت من نسبت به شما بر من حسد می‌برند، آن را باز کرده‌اند تا شاید شما مرا عوض کنید و دیگری را به جای من بگمارید! رسول خدا فرمود: «من چنین کاری نمی‌کنم!»»

باری، معمر همان کسی است که سر رسول خدا

۱. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴ - ۲۲۶. (علامه طهرانی)

۲. رجوع شود به السرائر، ج ۱، ص ۶۱۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.

را تراشید، و در موقع تراشیدن، قریش گفتند: «ای معمر، گوش رسول خدا در دست توست! و تیغ سر تراش نیز در دست توست!»

معمر گفت: «سوگند به خدا که من این را برای خودم موهبتی عظیم و فضلی بزرگ می‌دانم!»^۱

لزوم بودن در منا در شب یازدهم و دوازدهم

«شب یازدهم و دوازدهم را باید در منا بود؛ گرچه انسان می‌تواند در مکه یا در مسجدالحرام باشد و به عبادت و به ذکر خدا بگذراند ولی آثار منا بر او بار نمی‌شود. گرچه اشکال ندارد که در آنجا هم باشد، ولی المَبِیت مستحب است؛ مَبِیت به منا، یعنی بیتوته کردن.^۳ فقط سنگ زدن که نیست جانم! شب را بودن و از حال و هوای آن شب‌های منا بهره بردن حساب خودش را دارد در آنجا.

برای بسیاری از اولیای خدا و بزرگان آن حالات توحیدی که در موقع حج پیدا شده در منا بوده! نه در عرفات؛ در عرفات و اینها به جای خود، آنها حالات

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

۲. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۸. (علامه طهرانی)

۳. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۵۱ - ۲۶۱.

و مسائل خودش را داشتند. عرفاتش به جای خود،
منا و مشعرش به جای خود، هر کدام؛ ولی آن حالات
توحیدیّه عجیب در همین سه روزی که در منا بودند
حاصل شده! و منا را خیلی باید خلاصه قدر بدانیم
و خیلی باید روی آن حساب باز کنیم.

در مکه انسان اگر هم می رود خوب است برود و
اعمال را انجام بدهد، دوباره برگردد در منا؛ یا اینکه
بگذارد اعمال را برای بعد از دوازدهم، دیگر خیالش
راحت، دوازدهم برود انجام بدهد. کسی که دنبالش
نکرده که حتماً بایستی که زود انجام بدهی و راحت
بشوی! نه، آدم قشنگ و با خیال راحت این روز
دهمش را می گذراند و یازدهم می گذارند و
دوازدهم، و بعد هم بلند می شود می رود مکه؛ باز هم
عجله نداریم که اعمال را انجام بدهیم، هان؟! عجله
داریم؟! کسی منتظران است؟! منتظر نیست، آنجا
کسی منتظر نیست، آنجا بگذارید راحت سر فرصت.
فکر انجام دادن اعمال شما را مشغول نکند، بلکه
به عنوان یک عملی که خب در آینده انجام خواهید
داد؛ یک روز بگذرد، در مکه نروید انجام بدهید، دو
روز بگذرد؛ نروید انجام بدهید، سه روز بگذرد؛

نروید انجام بدهید، بگذارید خلوت تر بشود، مَطاف
خلوت تر بشود، مسعی خلوت تر بشود. چه کسی
گفته که حتماً بایستی که بلا فاصله وقتی که آن سر
را تراشیدید و ذبح انجام شد یا علی، فلنگ را ببندید
و عین فرفره بروید به سمت مکه و کارها را انجام
بدهیم و لباس را در بیاورید؟! گرچه لباس را بعد از
همان قربانی هم می شود انسان در بیاورد؛ نه، بگذارد
سر فرصت، بگذارد بر بستر زمان حرکت کند و زمان
او را به جلو ببرد؛ او جلوتر از زمان حرکت نکند،
حالش را با گذشت زمان عادی قرار بدهد، موازی
قرار بدهد، دوازدهم برود. برای بنده خیلی اتّفاق
افتاده، گاهی از اوقات که حتی دو یا سه روز بعد از
آمدن از منا به مکه هم شده که اعمالم را انجام نداده
بودم!^۱

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۱۳.
(آیة الله طهرانی)

”مساجد مختلف فی حدّ نفسه دارای یک درجه از اهمّیت‌اند و اختلاف آنها از نقطه نظر شرافت عارضی است که بدان‌ها داده شده است. مسجد خیف و مسجد النّبی به واسطه شرافت عابدین و

۱. مسجد الخیف: خیف در لغت به دامنه کوه یا زمینی گفته می‌شود که میان دو کوه بوده یا از زمین‌های هم‌جوار خود بلندتر باشد.^۱ به همین دلیل به مسجدی که در دامنه کوه صفائح (صباح) منا ساخته شده مسجد خیف گفته می‌شود.

مسجد خیف مهم‌ترین مسجد سرزمین منا در مکه است. امروزه این مسجد در ۲۵ هزار مترمربع مساحت بازسازی شده و تنها در ایّام حج به روی نمازگزاران باز است.

در حدیثی از امام باقر علیه السّلام، هفتصد پیامبر^۲ و در حدیثی دیگر هزار پیامبر^۳ در این مسجد نماز گزارده‌اند. پیامبر اسلام نیز در این مسجد نماز خوانده‌اند^۴ و یکی از خطبه‌های ایشان در حجّة الوداع در این مسجد ایراد شده است.^۵

در دعای سیمات بیان شده که خداوند در این مکان بر حضرت ابراهیم تجلّی کرد و دوّمین مرتبه‌ای که جبرئیل در حجّة الوداع پیامبر را مأمور اعلام جانشینی امام علی علیهما السّلام و بیعت گرفتن از مردم برای ایشان می‌کند نیز در این مسجد بوده است.^۶

امام صادق علیه السّلام نیز به نماز خواندن در این مسجد توصیه کرده‌اند.^۷ (محقق)

(۱) رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۵۱۹؛ النّهایة، ابن اثیر، ج ۲، ص ۹۳؛ لسان العرب، ج ۹، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

(۲) الکافی، ج ۴، ص ۲۱۴.

(۳) الکافی، ج ۴، ص ۵۱۹.

(۴) الکافی، ج ۴، ص ۵۱۹.

(۵) الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

(۶) روضة الواعظین، ج ۱، ص ۹۰؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۵۷.

(۷) الکافی، ج ۴، ص ۵۱۹.

ناسکین در آنها که حضرت اسمعیل و اسحاق و سائر انبیا و حضرت رسول الله بوده‌اند مشرف به فضیلت و کرامت شده‌اند.^۱

”مسجد الخیف در منا قرار دارد و به محلّ جمرات نزدیک است - البته الآن خیلی توسعه پیدا کرده است - که آن مسجد محلّ تجلیات الهیه بر حضرت ابراهیم و همین طور بر بسیاری دیگر از انبیاء بوده است.^۲ رفتن در آن مسجد خیلی مهم است! اگر سعی کنید که در همان سه روزی که در منا هستید به آن مسجد بروید و نمازهای ظهر و عصرتان را آنجا بخوانید، خیلی فوایدی نصیب انسان می‌کند.^۳“

[حضرت حاج سید هاشم حداد می‌فرمودند:]

مسجد الخیف در سرزمین منا هم خیلی عجیب بود، و غالباً اوقات را در ایام التشریق در آنجا بسر می‌بردیم. و داستان توحید در تمام مظاهر و اعمال حج بسیار ظاهر و قوی بود، بالأخصّ در مسجد الحرام و مسجد الخیف.^۴

۱. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۵۴. (علامه طهرانی)

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۱۴؛ مصباح المتهدّد، ج ۱، ص ۴۱۸.

۳. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۶۸ - ۲۷۰؛ ج ۱۴، ص ۲۷۰ - ۲۷۳.

۴. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۱. (آیه الله طهرانی)

”باید دانست که حج هرگونه که باشد خواه حجّ

تمتّع^۱، و یا قران، و یا افراد، دو طواف دارد: یک

۱. امام شناسی، ج ۶، ص ۵۰، علامه طهرانی:

«حجّ تمتّع گویند، زیرا شخص حاجی پس از انجام عمره خود تا وقت فرا رسیدن زمان حجّ می تواند از زنان و از سایر محرّمات در حال إحرام بهره مند شود، به خلاف حجّی که از میقات محرم شده و فقط حجّ انجام می داد، که آن را حجّ افراد گویند، اگر حاجی با خود هدیه همراه نداشته باشد، و حجّ قران گویند اگر با خود قربانی و هدیه به همراه ببرد.

و عمره ای را که نیز به تنهایی بجا آورده شود، و به دنبال آن حجّ نبوده باشد عمره مفرده گویند.»

سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۹۷، آیه الله طهرانی:

«یکی از معانی تمتّع، «تمتع» است که به معنای «طال» می باشد؛ یعنی طول دادن چون کسی که عمره را در تمتّع انجام می دهد، آن را تا حج می کشاند، اگر این عمره در اشهر حج انجام شود، از اول شوال کشیده می شود تا به حج وصل می شود و نمی شود بین عمره و حج، از مکه خارج شد و باید در مکه بود تا آنکه اعمال حج انجام شود. «ماتع» یعنی طولانی، لیل ماتع یعنی شبی که خیلی طولانی است؛ از کشیدن و طولانی شدن می آید. البته این یکی از معانی آن است، معانی دیگری هم دارد که تمتّع به معنای خروج از احرام و تحلل و تمتّع از نکاح و امثال ذلک می باشد.»

امام شناسی، ج ۶، ص ۸۹ - ۹۲، علامه طهرانی:

«حج از شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام است، و پس از آن حضرت با آنکه در میان اعراب حجاز و عربستان دستورات و احکام الهیّه آن حضرت رو به ضعف نهاد و غالب آنها نیز به کلی از بین رفت، ولی مع ذلک، فریضه حج - البته اصل حج با تغییرات و تصرّفاتی که به مرور در آن داده بودند - باقی ماند.

حج در زمان مخصوص انجام می گرفت و از مکان مخصوص که به نام میقات بود، إحرام می بستند و به سوی مکه و اطراف آن برای انجام مناسک آن رهسپار می شدند؛ و یا با خود قربانی می آوردند و در منا ذبح و یا نحر می کردند که در این صورت، حجّ قران بود؛ و یا قربانی نمی آوردند که حجّشان، حجّ افراد بود.^۱

و اما حجّ تمتّع هیچ سابقه نداشت و اذهان هیچ یک به آن آشنا نبود. این از مختصّات اسلام است که جبرائیل از جانب حضرت باری تعالی حدود و

مشخصات آن را آورد و آیه قرآن بدان ناطق شد. و لذا برای بسیاری از مسلمانان موجب تعجب گردید که چگونه می شود در زمان حج، تمتع کرد؟ البته این تعجب ناشی از همان انس ذهنی به حج قران و حج افراد بود که حاجی چون از میقات احرام می بست و در مکه می آمد، به همان حال احرام و پرهیز و اجتناب از لباس دوخته، و استعمال عطر، و تمتع از زنان و همسران، و سایر محرمات احرام، باقی می ماند تا به عرفات و مشعر در منا برود و مناسک آن را انجام دهد.

ولی با حج تمتع که چون وارد مکه می شود، عمره بجا می آورد و سپس محل می گردد، یعنی از لباس احرام بیرون می آید، و عطر استعمال می کند، و از زنان تمتع می گردد، و سایر محرمات احرام را مرتکب می شود، تا زمان حج که نیت حج می کند، و برای آن احرام می بندد و لبیک می گوید و دوباره در احرام می رود و از لذات و مُشتهیات ممنوعه خودداری می نماید، مسئله کاملاً متفاوت است.

در حج قران و افراد در تمام طول مدت، شخص احرام بسته، در احرام با موهای ژولیده و بدن غبار آلوده می ماند، ولی در حج تمتع از احرام بیرون می آید و مدتی در مکه به حال عادی و معمولی از همه تمتعات بهره مند می شود و سپس دوباره احرام می بندد.^۲

فلذا این تمتع بین دو احرام را اعراب مانوس به آداب قبل، شکستی در حج پنداشتند و گویا نقصان و خللی در ارکان آن به شمار آوردند، و براساس همان سابقه ذهنی از دوران جاهلیت، این تمتع را مباین و منافی حقیقت حج انگاشتند، فلذا در مقام اعتراض برآمدند.

و ما می دانیم که این اعتراض بیجا و بی مورد است، زیرا که تشریح عبادات و کیفیت مناسک و دخالت دادن شروط و یا معین کردن موانع، به دست خداست که به وسیله وحی و انزال کتاب و ارسال پیامبر، برای بشر مشخص و معین می نماید، و اصولاً بشر هر که و هر چه باشد، و به هر قدر دارای علم و قدرت باشد، تا وقتی که متصل به عالم غیب نباشد و با دل خود احکام الهیه را بدون شائبه دخالت نفسانیّه خویش، از مصادر عالیّه تلقی نماید، نمی تواند برای مردم احکامی را جعل کند، بالأخص آن احکامی که راجع به عبادات و روابط قلبی مردم با خدای آنهاست.

احکام به دست خداست که با زبان پیامبر بیان می شود، و نسخ احکام نیز به دست خداست، زیرا نسخ حکم هم حکم جدیدی است که باید خداوند جعل فرماید.

حکم اسلام براساس همان سنت حضرت ابراهیم تا سنه حجّه الوداع درباره کیفیت حج، منحصر به همان حج قران و حج افراد بود، ولی در حجّه الوداع، این حکم درباره افرادی که به مسجد الحرام نزدیک هستند و حکم اهل آنجا

را دارند، و اهل و قبیله آنان، در حکم حَضَّارِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ شمرده می شوند، که منظور، اهالی خود مکه و حرم و قراء و قَصَبَاتِ نزدیک تا شانزده فرسخ که چهل و هشت میل است، به حال اولیئه خود باقی ماند. ولی درباره افراد دورتر از این مقدار، البته در خصوص حج واجب تغییر یافت و به حج تمتع مبدل شد، و جبرائیل آیه قرآن فرود آورد و رسول الله بر فراز مروه پس از اتمام سعی برای مردم قرائت فرمود:

﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِأَلِّ عَمِّ رَوْ إِلَى آلِ حَجِّ فَمَا أَسَّ تَيَّ سَرَمِنْ أَلِّ هَدَى﴾^۱ تا آنکه می فرماید: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي آلِ مَسِّ جِدِ آلِ حَرَامٍ﴾^۲؛ «بر آن کسانی که حج را به طور تمتع بجای می آورند، واجب است که به قدر میسور، قربانی و هدئی بنمایند... و این حج تمتع، وظیفه است برای آن کسانی که اهل و عیال آنها از حاضرین مسجدالحرام نباشند.» و علی هذا جمله ﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي آلِ مَسِّ جِدِ آلِ حَرَامٍ﴾ به طور وجوب تعیین وظیفه برای مردم دور دست می کند و تا روز قیامت این حکم باقی است؛ هم به اطلاق آیه، و هم به نص صریح رسول خدا که انگشت های خود را در جواب سُرَاقَةَ بن مالک در یکدیگر نموده و فرمودند: «این حکم تا روز قیامت باقی است.»^۳

و علت آن این است که: شریعت اسلام که دین سَمَحَةٌ سهله است، تکلیف دو ماه و یا بیشتر را از إحرام الزامی درباره حجاج برداشته است. البته درباره خود اهالی مکه و اطراف آن، این حکم صعوبتی ندارد، زیرا اهل و عیال آنان همان جا هستند و در نزدیکی ایام حج می توانند مُحْرِمِ شوند و حج بجا آرند؛ ولیکن برای کسانی که دور دست هستند، و از نقاط مختلفه دنیا به سوی مکه رهسپار می شوند، و حتماً باید از میقات های مشخصه و معینه إحرام ببندند، و رنج سفر را از میقات تا مکه و تا زمان حج متحمل شوند، در این مدت طولانی در حال إحرام باقی بودن بسیار سخت است. و این اشکال و سختی در حج های واجبی به طور الزام برداشته شده است.

آنان می توانند در بین عمره و حج در استراحت خانوادگی در آیند و از تمتعات و لذاتی که خداوند برای آنان حلال فرموده است، کامیاب گردند. و لطیفه در این جمله از آیه قرآن است که می گوید: ﴿لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي آلِ مَسِّ جِدِ آلِ حَرَامٍ﴾؛ یعنی مسافر نیاز به سکون و آرامش و اهل دارد. افرادی که اهلشان با خود آنهاست، مانند حَضَّارِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ، از نعمت حضور بهره مند می شوند؛ و افرادی که اهل آنها از حَضَّارِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ نیستند و نیاز به سکون و آرامش دارند، اجازه و اذن تمتع از مُحْرِمَانِ خود به منزله حضور اهل و عیال و سکون و آرامش در برابر آنهاست، و تمتع از زوجات و کنیزهای خود جایگزین حضور اهل و عیال آنها شده است.

و چون در بین مردم زمینه مخالفت با این تشریح آسمانی موجود بوده است، خداوند به دنبال این آیه شدیداً امر به تقوا می کند، و مخالفین را از عذاب

طواف را طواف زیارت و یا افاضه گویند، و آن اولین طوافی است که مُحَرِّم به اِحرام حج انجام می‌دهد، خواه قبل از وقوف به عرفات باشد، همچون طوافِ قارِن و مُفَرِّد که چنانچه بخواهند، بعد از اِحرام و دخول در مکه می‌توانند انجام دهند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین علیه السّلام که حجّشان حجّ قران بود، و با خود سوق هدّی نموده بودند، و چون وارد مکه شدند، در اولین وهله قبل از وقوف به عرفات، طواف را انجام دادند، و سعی را نیز انجام دادند.^۱

و البته بعد از این طواف هم، سعی بین صفا و مروه را بجای می‌آورند.

شدید خداوند در هراس و دهشت قرار می‌دهد: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.^۵

- (۱) رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۰۱ - ۲۱۲.
- (۲) رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۱ - ۳۰۵.
- (۳) سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶.
- (۴) رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۴۵ - ۲۴۸؛ عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۲۰؛ علل الشّرائع، ج ۲، ص ۴۱۴؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴؛ السّیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۳۶۸ - ۳۷۱.
۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۴۵ و ۲۴۶ - ۲۴۹.

(۵) سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. امام شناسی، ج ۶، ص ۶۱: «و تقوای خداوند را پیشه سازید و بدانید که خداوند شدید العقاب است!»

و خواه بعد از وقوف به عرفات باشد، همچون متمتع، و یا همچون قارن و مُفردی که قبل از وقوف، طواف و سعی را انجام نداده باشد.^۱

طواف دیگر، طوافی است که پس از اتمام اعمال انجام می‌دهند، و آن را طواف نساء گویند. و در وجوب آن بین شیعه و سنی هیچ‌گونه خلافتی نیست. این طواف جزء اعمال حج نیست، بلکه عملی است واجب و مستقل، جدا از اجزاء حج، و اگر کسی هم بجا نیاورد، در حجّ او اشکالی نخواهد بود، غایة الأمر عمل واجب را ترک کرده، و اثر آن که حلّیت نسوان است، مترتب نشده است.^۲

و علت آنکه آن را طواف نساء گویند، به جهت آن است که اثر آن حلّیت زنان و عقد آنها و شهود بر عقد آنهاست، در مقابل طواف إفاضه که جزء حج است و اثر آن حلّیت طیب و عطر و استعمال بوی خوش است.^۳

اهل تسنن هم این طواف را واجب می‌دانند،

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۲ - ۲۳۹ و ۲۸۲ - ۲۸۴.

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۹۸ - ۳۰۰ و ۴۴۲ - ۴۴۶.

۳. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۳۲ - ۲۳۸.

غایة الأمر نام آن را طواف وداع می گویند. و اثر آن را هم حلّیت زنان می دانند، که بدون آن زنان به حرمت خود باقی هستند.^۱

و علت آنکه نام آن را طواف نساء نمی گذارند، برای آن است که آنها همگی طواف زیارت و إفاضه را موجب حلّیت طیب و بوی خوش نمی دانند، و بسیاری از آنان قائلند که به مجرد حلق و یا تقصیر در مناستعمال بوی خوش و طیب، حلال می گردد. پس این تقابل بین این دو طواف، در نزد آنها نیست که به جهت آن نام طواف اخیر را طواف نساء گذارند. ولی اثر این طواف، همان طور که ذکر شد اجماعاً در نزد آنها نیز حلّیت زنان است. پس حقیقتاً طواف وداع واجب آنها، همین طواف است و اثرش نیز همین است، و اختلاف اسم گذاری موجب تغییر حقیقت عمل نیست.

ولی شیعه علاوه بر این طواف واجب، طواف دیگری را به نام طواف وداع در وقت خروج از مکه

^۱. رجوع شود به السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۶۱.

مستحب می‌داند.^۱

و طواف نساء و یا وداع در نزد عامّه سعی ندارد،
با آنکه واجب است، و فقط دو رکعت نماز واجب
پس از آن دارد. ولی طواف إفاضه سعی دارد، و بدون
آن عمل ناقص است.^۲

فلهذا می‌بینیم رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلّم با امیرالمؤمنین
علیه السلام، در پی طواف إفاضه سعی نمودند، ولی
در پی طواف نساء و یا وداع، که پس از وقوف به
عرفات و أداء مناسک روز عید قربان بجای آوردند،
سعی انجام ندادند.

اما کسانی که از مکه به دستور رسول الله إحرام به
حجّ بستند، و حجّشان حجّ إفراد بود، آنان بعد از
وقوف و ادای مناسک روز منا، باید یک طواف إفاضه
انجام دهند و یک سعی، و در عقب آن یک طواف

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۸۷ - ۲۹۰.

۲. رجوع شود به السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۴۵ و ۱۶۱؛ الحاوی
الکبیر، ماوردی، ج ۴، ص ۱۹۲؛ الموسوعة الفقهیة، وزارت اوقاف کویت،
ج ۱۷، ص ۵۱ - ۵۳ و ۵۷ - ۵۹.

نساء و یا طواف وداع،^۱ **فَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.**^۲

”من چندی پیش یک جا بودم، صحبت نماز طواف شد. نماز طواف و نماز طواف نساء مخصوصاً در طواف نساء، خیلی مسئله است. یکی به من گفت: «آقا، یک سؤال از شما پرسم؟ شما چطور نماز طواف نساء می خوانید؟! مثلاً خب حالا که می ایستید، به شما تنه نمی زنند؟!» گفتم: «نه آقا، ما می رویم پشت مقام ابراهیم هر جا پیدا کردیم می گوئیم الله اکبر، حالا هر چه بادا باد، این طرف زن باشد، آن مرد باشد...!» گفت: «عجب! یعنی اگر پشت زن هم باشد اشکال ندارد؟» گفتم: «خیر، در مسجد الحرام اشکال ندارد؛ در مسجد الحرام و در هر نقطه مکه انسان می تواند نماز بخواند در حالتی که جلوی او حتی زن است!»^۳ البته در سایر جاها نمی شود! باید آن حدود رعایت شود و زن پشت سر باشد،^۴ فقط در مکه این استثنا هست و این به خاطر

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۲ - ۲۳۹ و ج ۱۴، ص ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۲۵۰.

۲. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۱۹. (علامه طهرانی)

۳. رجوع شود به علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۷.

۴. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۲۳ - ۱۳۲.

یک مسئله توحیدی و فلسفی است که ان شاء الله در جای خودش اگر خداوند توفیق بدهد عرض می‌کنیم.^۱ در مکه در هر نقطه از مکه چه مسجدالحرام و چه غیر مسجدالحرام اگر در کنار انسان زن دارد نماز می‌خواند اشکالی ندارد، جلوتر از انسان هم دارد حتی نماز می‌خواند، اشکال ندارد. بعد گفتند که: «شما مثلاً هیچ تشویشی ندارید؟» گفتم: «نه!» گفت: «چه سوره‌هایی می‌خوانید؟» گفتم: «در نماز طواف مثلاً گاهی اوقات سوره **هل أتى** می‌خوانم، گاهی اوقات سوره فجر می‌خوانم.» گفت: «مثلاً به همین...؟» گفتم: «بله، خب چه اشکال دارد که انسان نماز طوافش را با سوره‌های بلند بخواند؟» گفتم: «من در یکی از این نمازها سوره اسراء خواندم: ﴿سُبْحٰنَ الَّذِیْ َ اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ لَیْلًا مِّنْ اَلْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَیْ اَلْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَلَّذِیْ بُرِکْنَا حَوْلَهٗ لِنُرِیْهِ مِنْ ؕ اٰیٰتِنَا ۗ اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ اَلْبَصِیْرُ﴾^۲

^۱ . رجوع شود به فصل ششم، قسمت اول: فلسفه عدم اشکال اختلاط زن و مرد در مسجدالحرام.

^۲ . سوره اسراء (۱۷) آیه ۱.

گفتم: «تا الآن هیچ نمازی به اندازه نماز طواف به من لذت نداده است!» حالا این نماز، نماز است یا اینکه در حال اضطراب و تشویش و... خوانده شود؟!

من یکی از افراد و آقایان را دیدم، اسم نمی‌برم، که در دومتری من ایستاده بود و داشت می‌لرزید و می‌خواست بگوید، درحالی که آنجا رعشه نداشت، اما رعشه گرفته بود؛ نمی‌دانم چرا! انگار آنجا زمین ویریه و زلزله شده بود! می‌خواستم بگویم آقا چته؟ چه شده مگر در اینجا می‌لرزی؟! می‌ترسی که زنت به تو حرام شود؟! خب بشود، اشکال ندارد، حالا یک خُرده هم زنت به تو حرام شود، طوری نیست مسئله. درست شد؟! درحالتی که شما کجای نقطه از زمین را پیدا می‌کنید که باید مثل مسجدالحرام ارتباط انسان و اتصال انسان قوی‌تر باشد؟ کجا پیدا می‌کنید؟ کجا این نقطه ربطیه و این تعلق نفس به مبدأ می‌تواند قوی‌تر از پشت مقام ابراهیم و روبه‌روی کعبه باشد؟!

ما داریم به انحراف می‌رویم، به خلاف آنچه که موالیان ما دستور دادند داریم حرکت می‌کنیم، به

خلاف داریم می‌رویم. وقتی که می‌روید نماز طواف می‌خوانید اشکال ندارد سوره‌های بلند بخوانید، سوره اسراء بخوانید، سوره حدید بخوانید، سوره حشر بخوانید؛ البته در صورتی که خب بهتر است رعایت افراد هم بشود! وقتی که جای خلوتی هست و اینها...؛ ولی اگر نه، ازدحام هست، خب نه، برای رعایت افراد سوره‌های کوچک‌تر بخوانید و بعد انسان بیاید، آن وقت ببینید چه مزه‌ای دارد، چه کیفی دارد، چه لذتی دارد که شما آمدید اینجا و خلاصه در یک‌هم‌چنین مقامی دارید هی این حلقه ارتباط را تنگ‌تر می‌کنید و خود را در این فضای بارقه‌های جمالیّه و نورانی ربوبی مستغرق می‌کنید، چرا زودتر می‌خواهید از این حلقه بیرون بیایید؟ برای چه؟ وقتی شما با یک محبوبی خلوت کردید هیچ تا به حال به فکر افتادید که زودتر این یکی دو دقیقه، پنج دقیقه، نیم ساعت، بیست دقیقه زود تمام شود؟ یا اینکه نه، می‌گویید مدام کش پیدا کند، یک ساعت، دو ساعت، سه ساعت، چهار ساعت، ده ساعت...! اما وقتی که انسان در فضای اختناق قرار می‌گیرد، می‌گوید کی زودتر این مسئله اختتام پیدا کند و

خلاصه برای ما گشایشی پیدا شود؟!^۱

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۸۶. (آیه‌الله
طهرانی)

غار حِراء^۱

”حِراء (با کسره حاء) نام کوهی است از کوه‌های

جَبَلُ النُّور در نزدیکی مکه مکرمه، و در آنجا غاری

است که رسول خدا اوقات عزلت و خلوت خود را

قبل از زمان پیغمبری در آنجا به سر می‌بردند. این

۱. غار حِراء: کوه نور یا **جَبَلُ النُّور** کوهی در شمال شرقی مکه است. فاصله کوه نور تا مسجد الحرام یک فرسنگ، یعنی حدود شش کیلومتر است. غار حِراء در بالاترین نقطه کوه نور واقع شده است و فاصله بین غار و قلّه حدود بیست متر است. برای رسیدن به آن از میان دو صخره بسیار نزدیک به هم عبور می‌کنند. پس از آن، غار نمایان می‌شود. انتهای غار کاملاً به سوی مسجد الحرام و کعبه، و دهانه آن تقریباً به سمت بیت المقدس است. از بالای کوه نور، مسجد الحرام و گل‌دسته‌ها دیده می‌شوند. وسعت دهانه غار به اندازه‌ای است که یک شخص با قد متوسط می‌تواند از آن عبور کند و در آنجا به نماز بایستد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از اسلام هر سال مدتی را در آن به خلوت و عبادت می‌گذراندند. [رجوع شود به اخبار مکه، فاکهی، ج ۴، ص ۸۵ - ۸۸؛ اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۷؛ شفاء الغرام، ج ۱، ص ۴۶۲ و ۴۶۳].

از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده است که:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر سال در غار حِراء خلوت می‌گزید؛ من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید. [نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۰۰].

[طبق برخی گزارش‌ها امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه سلام الله علیها خوراکی لازم را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا غار می‌برده‌اند. [رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۰۵].

بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با وحی سوره علق، در ۲۷ رجب سال چهلّم عام الفیل، و در غار حِراء روی داده است. [رجوع شود به صحیح البخاری، ج ۶، ص ۸۸؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۰۸].

هم‌چنین روایت شده است که در بنای کعبه از سنگ‌های این کوه استفاده شده است. [المصنّف، صنعانی، ج ۵، ص ۹۲]. (محقق)

حقیر یک بار به زیارت آن غار مشرف شده‌ام و حقاً غار عجیبی است از جهت موقعیت و انتخاب، زیرا این غار گرچه غار کوچکی است و فقط به قدر مساحت دو نفری که در آن نماز بخوانند می‌باشد و سقفش هم ارتفاعی ندارد، ولی در قلّه یکی از آن سلسله جبال به هم پیوسته می‌باشد که راهش بسیار مشکل است و تقریباً از دامنه کوه تا فراز قلّه که غار است یک ساعت به طول می‌انجامد، و قسمت سوم بالای آن که متصل به غار است بسیار صعب‌العبور است، جاده ندارد و راه کوهی هم ندارد و بر روی سنگ‌های لغزنده باید انسان برود تا برسد و تا کسی خودش نرود و نبیند، عظمت مقام و جلالت امر رسول خدا را نمی‌فهمد که برای دوری از خلق و اجتماعات مسموم مکه آن روز چگونه کعبه و مسجد الحرام را رها می‌کرده و تک‌وتنها در یک فرسخی مکه در فراز چنین کوهی شب‌ها و روزها با خدای خود راز و نیاز می‌داشته است.^۱

”غار حرا الآن دیگر متصل به مکه است و خب

۱. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۵۴، تعلیقه. (علامه طهرانی)

برای خودش حکایاتی دارد. اگر می‌خواهید بروید بهتر است که وقتی نماز صبح را می‌خوانید حرکت کنید که در آن خنکی بتوانید بروید و هوا گرم نباشد؛ باز هوا خیلی گرم است و این گرما ممکن است اذیت بکند. و آرام‌آرام هم بروید و آنجا در خود غار بنشینید و دو رکعت نماز بخوانید و بعد اگر خواستید، مقابل غار جایی هست، بیایید در آنجا بنشینید؛ مسجد الحرام از آن دور پیدا است و حتی کعبه هم برای افرادی که چشمشان تیز است پیدا است. آن هم عظمت دارد.^۱

راز و نیازها و عبادات پیامبر در غار حراء

”پیغمبر آخرالزمان که تک‌وتنها حرکت می‌کند و از مکه می‌رود بالای کوه حراء، یک روز، دو روز،

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶، آیه‌الله طهرانی:

«اگر می‌خواهید بروید، بهتر است که اذان نماز صبح را [که] می‌خوانید، حرکت کنید که دیگر در آن خنکی بتوانید بروید و هوا گرم نباشد. مخصوصاً [در روز که] باز هوا خیلی گرم است و این گرما ممکن است اذیت بکند. و آرام آرام هم بروید آنجا، در خود غار بنشینید و دو رکعت نماز بخوانید. بعد اگر خواستید، مقابل غار یا یک حدی، بیایید در اینجا بنشینید؛ و مسجد الحرام پیدا است از آن دور، حتی کعبه هم پیدا است برای افرادی که چشمشان تیز است. آن هم خب عظمت دارد. و الا مکه جای دیگری ندارد، مکان خاص دیگری ندارد.»

یک هفته، دو هفته، بعضی اوقات یک ماه می ماند، که حضرت خدیجه آن راه سخت را طی می کند و برای ایشان بعضی اوقات غذا می برد، برای چیست؟

انسان باید در این زمینه فکر کند و ببیند واقعاً اینها یک طُرُقِی است که مَوْصِل است یا اینکه نه، اینها خواستند سرگرم بشوند و بروند آنجا بنشینند و در آثار طبیعت تفکّر کنند؟ نه، اینها نیست! آنها جز دوری از ازدحام و غوغا و نشنیدن سر و صدای این شیاطین عالم، و سکوت کردن در مقابل آنها و جمع شدن نفس، هیچ نبوده است.

پیغمبر درست است پیغمبر آخر الزمان است، خاتم النبیین است، تمام کمالات و صفات در او جمع است؛ ولی همین پیغمبر که چنین است و چنان است، این کارها را می کرد.

نبوّت پیغمبر در ازل الّا زال نبود که تمام مدارج و معارج به آن حضرت داده بشود و بعد خداوند تصنعاً بگوید: بلند شو این کارها را بکن که مردم یاد بگیرند چه قسم از کوه حراء بروند بالا! نه، تمام این زحمات و لطمات برای رسیدن به آن مقصود بوده؛ مقصود

هم که حاصلِ ارادهٔ خداست و ارادهٔ خدا هم ازلیّ است، پس تمام نبوّت و ولایت از اختیار پیغمبر و امیرالمؤمنین و اینها خارج نیست، تمام قدم‌های آنها علم است و ادب است و تربیت، و باید مرّبی و معلّم ما باشد در صراط.^۱

”خدا رحمت کند مرحوم آقا - رضوان الله علیه -

را. در آن سفر اوّلی که ما خدمت ایشان بودیم، من هفده‌ساله بودم، یک قدری تا حالا تفاوتی داشتیم، تفاوت مختصری آن موقع تا الانمان داشتیم. آن زمان با مرحوم آقا و به اتفاق دوستانشان رفتیم غار حراء. از صبح از پایین که راه افتادیم تا آن بالا که رسیدیم خود ما و افراد تا آن بالا رسیدیم ده لیوان آب و نوشابه و اینها خوردیم، هر نفری! دو قدم می‌رفتیم اصلاً از کار می‌افتادیم، گرما، عطش آن قدر غلبه می‌کرد، در هوای گرم و در موقع بهار و این چیزها بود که رفته بودیم. آن وقت این زن (حضرت خدیجه) در تمام این مدت [به رسول خدا رسیدگی می‌کرد]؛ پیغمبر هم که سر خود نمی‌آمد غار حراء،

۱. آیین رستگاری، ص ۱۷۰.

بلکه دستور دارد، باید بیاید یک جای خلوت، باید این جای عزلت را اختیار کند، باید در مکانی باشد که هیچ تعلقی به ظواهر حتی تعلق به زن در آنجا راه نداشته باشد.

... مرحوم آقا می فرمودند:

دوران خوشی پیغمبر چه زمانی بود؟ آن زمانی که در غار حراء بود، آن زمانی که فاصله و انزال گرفته بود و می آمد. و پیغمبر در مراتبی در غار حراء بود که صحبت با ملائکه مقرب (توجه کنید! عبارت، عبارت من نیست، عبارت آنهاست) صحبت با ملائکه مقرب مانند جبرئیل را نمی خواست، یعنی حالش را می گرفت، در یک مرتبه ای بود که جبرئیلی که برای انبیاء وحی می آورد و واسطه بین آنها و بین مقام تقدیر و مشیت و نزول فیض وحی بود، پیغمبر حاضر نمی شد از آن مرتبه ذات که مرتبه هو هویت ذات رسول الله با ذات پروردگار است و در آنجا فقط یک حقیقت و یک فهم و یک شعور می ماند، نمی توانست خود را نزول بدهد و با بلندمرتبه ترین ملک مقرب پروردگار که ملک علم است، حضرت جبرائیل که ملک علم است و تمام علمی که برای همه خلایق از ناحیه پروردگار آن علوم حاصل می شود، به واسطه حضرت جبرائیل است.

قضیه چیست؟ مسئله چیست؟ نمی توانست

پایین بیاید!^۱

”وقتی که رسول خدا مأمور شد و آمد [و آیه نازل

شد:] ﴿أَقْرَأَ ۚ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ

أَلْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾^۲؛ «بلند شو و بیا!» حافظ در

اینجا حکایت از این معنا می کند و می گوید:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان *** قال و مقال عالمی می کشم از برای تو^۳

مرحوم آقا هم این شعر را خیلی می خواندند.

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۳۴. (آیه الله طهرانی)

۲. سوره علق (۹۶) آیه ۱ و ۲. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۰:

«بخوان به اسم پروردگارت آن که آفریده است. انسان را از علق (خون بسته شده و یا سلولی شبیه به کرم که نطفه باشد) آفریده است.»

۳. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۱۱.

«من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان» یعنی پیغمبر در یک جایی بود که حوصله‌ای که با ملائکه حرف بزند را هم نداشت! آن وقت ما می‌گوییم...؛ اگر بیایند اینجا و یکی از پایین پایین‌هایشان را هم ببینیم، تمام وقتمان را دیگر در بست می‌گذاریم پای آنها! «من که ملول...» اصلاً حوصله نداشت که بیاید صحبت کند!

«قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو» این می‌شود ﴿وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾^۱ آن وقت باید بلند بشود بیاید برود در مکه، سراغ ابوسفیان برود، سراغ ابوجهل برود، سراغ ابوبکر برود، سراغ سلمان برود، سراغ اباذر برود، یکی یکی بیاید، با اخلاق خوب، با صبر، با پایداری، بر علیه او جنگ راه بیندازند، بزنند دندان او را بشکنند، صورت او را بشکنند، پیشانی او را بشکنند، دانه‌های خود پیشانی در مغز استخوان سر او فرو برود!^۲ درست؟! این معنایش است! حالا ما

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۷:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً ۚ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

۲. رجوع شود به البدء و التاریخ، ج ۴، ص ۲۰۲؛ المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۴۷.

انجام می دهیم؟! قال و مقال عالمی می کشم از برای

تو در وقتی که آنجا می آیم.^۱

”لذا ایشان می فرمودند:

وقتی که امر به رسالت آمد و خداوند امر کرد که جبرائیل آمد و دستور برای رسالت داد: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ﴿اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾، و حضرت مأمور شد که دیگر در غار حراء نماند، آن دوران ساختگی و پرداختگی رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن دوران به مرتبه کمال رسید؛ حالا باید با بقای به ذات یعنی بقاء بالله که ذات پروردگار با او اتحاد پیدا کرده است، با آن موقعیت بیاید میان مردم.^۲

جَبَلُ الثَّوْرِ^۳

”کوهی هست به آن می گویند: جَبَلُ الثَّوْرِ. این

کوه، کوهی بوده - الآن هم اگر انسان به ماشینی پول

۱. عنوان بصری، ج ۷، ص ۲۶۱. (آیه الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۳۴. (آیه الله طهرانی)

۳. کوه ثور: در جنوب مکه و مسجد الحرام و در راه یمن قرار دارد. شهرت این کوه به سبب وجود غاری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز هجرت به مدینه برای رهایی از دست مشرکان در لیلۃ المَبِیت به آنجا پناه بردند. پس از آنکه خداوند پیامبر اکرم را از توطئه مشرکان برای قتل او آگاه کرد، قرار شد حضرت علی علیه السلام در بستر پیامبر اکرم بخوابد و پیامبرشبانۀ مکه را به سمت یثرب ترک کند. پیامبر برای فرار از دست مشرکان قریش که در جستجوی او بودند به همراه ابوبکر در غار ثور پنهان شد و سه شبانه روز در آنجا بود. در این غار، به برکت اقامت پیامبر اکرم در آن، معجزات متعددی روی داد، همچون تنیده شدن تار عنکبوت جلوی ورودی آن و لانه کردن دو کبوتر وحشی و به روایتی رویدن درختی فراروی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

مشرکان در جستجوی پیامبر تا در غار ثور هم آمدند اما خداوند آنان را از ورود به غار بازداشت. بدین ترتیب که قریش با دیدن تار عنکبوت و تخم کبوتر، به این نتیجه رسیدند که غار متروک است و کسی وارد آن نشده است و گرنه تار عنکبوت پاره می شد و تخم کبوتر می شکست و کبوتر نمی نشست. [الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۷؛ البداية و النهاية، ج

۳، ص ۱۷۵ - ۱۹۱.]

بدهد، معمولاً افراد را می‌برند - که وقتی کفار حضرت را تعقیب کردند حضرت به اتفاق اَبی بکر به آن غار رفتند و در آنجا مخفی شدند. اگر حالی داشتید، خوب است بروید.^۱

قبرستان ابوطالب^۲

”یک قبرستانی که نزدیک پل حَجون است که قبرستان ابوطالب است و در آنجا جایی است که کفار قریش سه سال پیغمبر را محبوس کردند و در آنجا حضرت خدیجه از دنیا رفت و حضرت عبدالمطلب در آنجا از دنیا رفت، و در آن سه سال خیلی هم بر پیغمبر سخت گذشت و قبر حضرت خدیجه و

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیه الله طهرانی)

^۲ . قبرستان مَعلاة: قدیمی ترین قبرستان شهر مکه است که در دامنه کوهی به نام حَجون قرار داشته و امروزه در شمال شرقی مکه و بر سر دوراهی منتهی به مسجدالحرام و کوه حجون واقع است، به نام‌های **مقبرَةُ المَعلاة** و **جَنَّة المَعلاة** و مقبره قریش یا مقبره بنی‌هاشم و نزد ایرانیان به قبرستان ابوطالب نیز مشهور است. عبدمناف، هاشم و عبدالمطلب، ابوطالب، حضرت خدیجه، یاسر و سمیه (اولین شهدای اسلام) در این قبرستان دفن شده‌اند و بدین‌رو، پس از قبرستان بقیع در مدینه، همواره در کانون توجه مسلمانان و حج‌گزاران و زائران به ویژه شیعیان قرار داشته و از زیارتگاه‌های شیعه به‌شمار می‌رود.

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقْل شده است که درباره این مقبره فرمودند: **نِعْمَ الشَّعْبُ وَنِعْمَ الْمَقْبَرَةُ**؛ «نیکو شعب و نیکو قبرستانی است.» [رجوع شود به اخبار مکه، فاکهی، ج ۴، ص ۵۰ - ۶۱؛ اخبار مکه، ازرقی، ج ۲، ص ۲۰۹ - ۲۱۰]. (محقق)

حضرت ابوطالب هم در همان جا هست و بسیاری دیگر از افراد حتی دختران پیغمبر بعضی هایشان در آنجا دفن هستند.^۱

”هر وقت که رفقا به مکه معظمه مشرف شدند، حتماً در قبرستان شعب اُبی طالب حضور پیدا کنند.“^۲

”حضرت خدیجه سلام الله علیها واقعاً این زن، زن عجیبی بود و بر گردن همه ما حضرت خدیجه حق دارد؛ همه ما! یعنی واقعاً از عباراتی که رسول خدا راجع به حضرت خدیجه می فرمود،^۳ به دست می آید که پشت و پناه پیغمبر، حضرت خدیجه بوده است؛ این قدر این زن تمام وجود خودش را وقف برای پیغمبر کرده بود. تمام اموالش را همان روز اول به پیغمبر بخشید، یعنی همان روز اول پس از عقد آمد

۱. رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۸۴ و ۲۲۹ - ۲۳۷ و ۴۰۶؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۶۲ - ۱۶۴.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیه الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۶۰. (آیه الله طهرانی)

۴. رجوع شود به الإستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱ - ۱۸۲۴؛ أسد الغابة، ج ۶، ص ۸۳ - ۸۵؛ الإفصاح فی الإمامة، ص ۲۱۷؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۶۹؛ كشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱ - ۳ و ۷ و ۸.

و گفت: «من غیر از این اموال چیزی ندارم، تمام اینها در اختیار شما و برای تبلیغ؛ شما اینها را به هر کیفیت و به هر جور که می‌دانی به مصرف برسان!»^۱ این اوّل کاری بود که کرد.

و بعد حضرت خدیجه به واسطه آن شخصیتی که داشت و به واسطه آن شأنی که داشت، بسیاری از موانع را از جلوی پای پیغمبر برمی‌داشت و حتی از نظر فیزیکی هم، وقتی که مشرکین در صدد ایذاء و اضرار به رسول خدا برمی‌آمدند، حضرت خدیجه خود را سپر بلا قرار می‌داد، سنگ می‌خورد به حضرت خدیجه که به پیغمبر نخورد،^۲ این یک‌هم‌چنین زنی بود.

تا وقتی که پیغمبر زنده و در حیات بودند از او یاد می‌کردند، برایشان گوسفند می‌کشند، قربانی می‌کردند و ثوابش را برای حضرت خدیجه قرار می‌دادند؛ به طوری که زنان پیغمبر - معلوم است که مقصود کیست! همین أم المؤمنین‌هایی که فعلاً تعریف و تمجیدشان را در کتاب‌ها داریم می‌شنویم: حضرت أم المؤمنین عایشه! همین ایشان! - این می‌آمد و حسادت می‌کرد و می‌گفت: «شصت سال از سنت گذشته و هنوز دست از این زن بر نمی‌داری؟!» بعد حضرت می‌فرمودند: «من دست از این بردارم؟! تو کجا و او کجا! تو می‌دانی این در چه وضعی بود؟ تو در وقت جشن و اوضاع زندگانی ما تازه آمدی، خبر نداری او در چه وضعیتی بود! در آن موقعیتی که تمام قریش بر علیه من بودند و تمام افراد، حرکات و تحرکاتشان و هجماتشان را متوجه من کرده بودند، تمام اموالش را به من بخشید و خودش را سپر بلای من قرار می‌داد، و چه و چه... سه سال در شعب اَبی‌طالب^۳ با من این زن زندگی کرد، الآن

^۱. رجوع شود به الکافی، ج ۵، ص ۳۷۵؛ معانی الأخبار، ص ۵۳؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۸ و ۲۹ و ج ۱۹، ص ۶۳.

^۲. رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۴۳.

^۳. شعب اَبی‌طالب: دره‌ای بود که در نزدیکی مسجد الحرام پشت کوه صفا و مروه و در دهانه و فاصله کوه اَبوقُبیس و کوه خَندَمه قرار داشت.^۱ فضای بازی که در پایین کوه اَبوقُبیس قرار دارد، جایی است که شعب اَبی‌طالب در

آن قرار داشته است. امروزه فقط بخشی از محله شعب اَبی طالب باقی مانده که نام آن سوق اللیل و بر فراز کوه است و بیشتر خانه‌ها و اماکن تاریخی شعب در توسعه مسجد الحرام، در مسجد قرار گرفته و سنگ‌فرش شده است.^۲

شعب اَبی طالب هم‌چنین محلّ تولد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بوده است^۳ و به همین جهت به «شعب مولد» نیز معروف است.^۴ خانه حضرت خدیجه سلام الله علیها و محلّ زندگی وی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم نیز در این منطقه بوده و حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در آنجا متولد شده‌اند.^۵

در ۱ محرم سال هفتم بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به همراه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب در محاصره اقتصادی سایر خاندان‌های قُریش در شعب اَبی طالب قرار گرفتند. این محاصره با هدف جلوگیری از نفوذ و گسترش اسلام انجام شد. مشرکان جلسه‌ای تشکیل دادند و عهدنامه‌ای نوشتند و در داخل کعبه آویزان کردند مبنی بر اینکه هرگونه خرید و فروش و معاشرت با بنی هاشم ممنوع است و سوگند یاد کردند که قریش، تا دم مرگ طبق موازین ذیل عمل کند مگر اینکه بنی هاشم محمد آن حضرت را برای کشتن به آنان تسلیم کنند.

ابوطالب، بنی هاشم را دعوت کرد و حمایت از پیامبر را برعهده آنان گذاشت. وی دستور داد بنی هاشم از محیط مکه که به شعب اَبی طالب معروف بود و دارای خانه‌های کوچک و سایبان‌های مختصری بود منتقل شوند و در آنجا سکنی گزینند.

محاصره شعب سه سال طول کشید، فشار و سختگیری‌ها به حدی رسید که ناله فرزندان بنی هاشم به گوش مشرکان مکه می‌رسید. و در سال دهم بعثت، با خورده شدن پیمان‌نامه توسط موریانه پایان یافت.^۶ (محقق)

(۱) تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص ۹۹.

(۲) آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۸۳.

(۳) الکافی، ج ۱، ص ۴۳۹.

(۴) تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص ۹۹.

(۵) آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۸۳.

(۶) الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۶۳ و ۱۶۴؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۳۴ - ۲۳۶؛ البداية و النّهائة، ج ۳، ص ۸۴ - ۸۶.

۱. الإستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۳:

«عن مسروق، عن عائشة، قالت: كان رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلّم لا يكاد يخرج من البيت حتى يذكر خديجة فيحسن الثناء عليها، فذكرها يوماً من الأيام فأدرکتني الغيرة، فقلت: هل كانت إلا عجوزاً،

واقعاً به گردن ما حضرت خدیجه حق دارد.
 هر وقت که رفقا به مکه معظمه مشرف شدند حتماً
 در قبرستان شعب اَبی طالب حضور پیدا کنند و برای
 شادی روح بزرگ این بانویی که اسلام مدیون
 زحمات و فداکاری های اوست و حکم مادر را دارد
 نسبت به جامعه اسلامی تا روز قیامت، فاتحه
 بخوانند، نه اینکه روحش را شاد کنند، نه! بلکه
 استمداد بطلبند از چنین روحی، او روحش شاد است
 و نیاز به فاتحه ما ندارد!

... باید برویم و در آنجا از نفس قدسی و ملکوتی
 این بانوی اسلام استمداد بطلبیم، یعنی برویم او را
 شفیع قرار بدهیم در پیشگاه خدا و خود را در مقابل
 عظمت این بانو ذلیل کنیم، پست کنیم، خوار کنیم.
 این طور باید رفت، نه اینکه برویم و بگوییم:
 ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلْحَمُّ لِلَّهِ
 رَبِّ آلِ الْعَلَمِينَ﴾! خیال می کند که از عرش خدا

فقد أبدلك الله خيرا منها، فغضب حتى اهتز مقدم شعره من الغضب، ثم قال: لا والله، ما أبدلني الله خيرا منها، أمنت [بي] إذ كفر الناس، و صدقتني إذ كذبني الناس، و واستنتني في مالها إذ حرمني الناس، و رزقني الله منها أولادا إذ حرمني أولاد النساء. قالت عائشة: فقلت في نفسي: لا أذكرها بسيئة أبدا.

۱. سوره فاتحه (۱) آیه ۱ و ۲.

افتاده و این حمدی که می‌خواهد بخواند برای هفت
پُشت حضرت خدیجه هم کافی است و به اولادش
و اخلافش هم تا روز قیامت می‌رسد! درست؟!
فهمان را در این موارد بالا ببریم، ادراکمان را در
یک‌هم‌چنین قضایایی بالا ببریم، بدانیم کجا
ایستادیم.

... در کنار قبر اولیای خدا قرار گرفتن به معنای
عرض حاجت است، عرض حال است و اظهار
خشوع و اظهار خضوع است. شما فرض کنید به قبر
امام علیه السّلام می‌روید و حمد و سوره می‌خوانید،
فرض کنید که حالا این به روح امام برسد یا نه؟ شما
که در کنار قبر امام علیه السّلام می‌ایستید و زیارت
می‌خوانید، این زیارت به معنای تقریب نفس شما به
این ساحت مقدّس است! یعنی من دارم خودم را به
اینجا مدام نزدیک می‌کند: **السّلام علیک فلان،**
السّلام علیک فلان، السّلام...؛ «ای کسی که باید
درود خدا بر تو باشد!» یعنی من خودم را در مقام
نزدیکی به تو، با ادای این کلمات قرار دادم، خودم را
دارم می‌آیم به تو نزدیک می‌کنم، خودم را دارم...؛

تو در جایگاه رفیعی هستی که دست من و امثال من نمی‌رسد، بیا و دست مرا بگیر، بیا و مرا نجات بده، بیا و مرا پیش خود ببر، از اماکن بعیده آمدم در اینجا برای اینکه ذلت خودم را و بدبختی خودم را و بیچارگی خودم را به تو عرضه بدارم، این معنا است. این معنا و این حالت را انسان باید در کنار قبر اولیای الهی و عرفای بالله و بامرالله داشته باشد.

حضرت خدیجه سلام الله علیها کسی نبود که آدم بگوید خدا او را ببخشد، چه چیز را ببخشد؟ حضرت خدیجه سلام الله علیها را باید رفت در کنار قبر آن مطهره ایستاد و از نفس قدسی او برای خروج خود از دنیا و تعلّقات و رسیدن به قرب و مقام معرفت و توحید و ولایت و وارد شدن در این صراط، وارد شدن در این مکتب و استفاضه و استناره از جذبات و نفحات آن عالم و آن نفوس، استمداد کرد؛ این طور باید بایستیم در کنار قبر حضرت و همین طور سایر اولیا، فرقی نمی‌کند.^۱

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۶۰. (آیه الله طهرانی)

”یک جایی هست، مکتبه‌ای هست کنار صفا؛ مکتبه درست کردند و ساختمان خیلی بزرگی هم نیست، سه چهار طبقه است. به آن **مکتبه العامة** می‌گویند. اینجا محلّ تولّد پیغمبر بوده است، یعنی در آنجا نوشته‌اند چیزی که اینجاست، ولی اگر آنجا بروید کنار صفا که همان مکتبه هست، یعنی در خیابان واقع می‌شود، آنجا محلّ خانه حضرت آمنه بوده و پیغمبر در آنجا به دنیا آمده است.“^۱

مسجد الجن^۲

”یک مسجدی هست در همان کنار بازار اَبی سفیان، به آن مسجد الجنّ می‌گویند. در اینجا جایی بوده که سوره جنّ نازل شده و طایفه جن اینجا

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیه الله طهرانی)

^۲. مسجد الجنّ: در ناحیه شمالی مسجد الحرام و در نزدیکی قبرستان حجّون قرار دارد. مشهور است سوره جنّ در این مکان بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم نازل شده است، یا اینکه پیامبر با جنیان در این مسجد دیدار کرده است. (محقق)

به پیغمبر ایمان آوردند. ۱ کنار بازار ابوسفیان است. ۲

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ۳

۱. رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۹؛ جامع البیان، ج ۲۶، ص ۲۱ و ۲۲؛ الکشف و البیان، ج ۹، ص ۲۰؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۴۰ و ج ۱۰، ص ۵۵۴؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۱، ص ۴۷.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیه الله طهرانی)

۳. مرحوم حاجی نوری در مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶، به نقل از سید عبدالله جزائری در شرح النّخبة نقل می کند:

«لَمَّا رَجَعَ مَوْلَانَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ مِنَ الْحَجِّ اسْتَقْبَلَهُ الشَّيْبِيُّ.

فَقَالَ لَهُ: **حَجَجْتَ يَا شَيْبِيُّ؟**

قَالَ: نَعَمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: **أَنْزَلْتَ الْمِيقَاتَ وَ تَجَرَّدْتَ عَنِ مَخِيطِ الثِّيَابِ وَ اغْتَسَلْتَ؟**

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: **فَحِينَ أَنْزَلْتَ الْمِيقَاتَ نَوَيْتَ أَنَّكَ خَلَعْتَ ثَوْبَ الْمَعْصِيَةِ وَ لَبِستَ ثَوْبَ**

الطَّاعَةِ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: **فَحِينَ تَجَرَّدْتَ عَنِ مَخِيطِ ثِيَابِكَ، نَوَيْتَ أَنَّكَ تَجَرَّدْتَ مِنَ الرِّيَاءِ وَ**

النَّفَاقِ وَ الدُّخُولِ فِي الشُّبُهَاتِ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: **فَحِينَ اغْتَسَلْتَ نَوَيْتَ أَنَّكَ اغْتَسَلْتَ مِنَ الْخَطَايَا وَ الذُّنُوبِ؟**

قَالَ: لَا.

قَالَ: **فَمَا أَنْزَلْتَ الْمِيقَاتَ وَ لَا تَجَرَّدْتَ عَنِ مَخِيطِ الثِّيَابِ وَ لَا اغْتَسَلْتَ!**

ثُمَّ قَالَ: تَنْظَفْتَ وَ أَحْرَمْتَ وَ عَقَدْتَ بِالْحَجِّ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: **فَحِينَ تَنْظَفْتَ وَ أَحْرَمْتَ وَ عَقَدْتَ الْحَجَّ نَوَيْتَ أَنَّكَ تَنْظَفْتَ بِنُورِ**

التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ لِلَّهِ تَعَالَى؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: **فَحِينَ أَحْرَمْتَ نَوَيْتَ أَنَّكَ حَرَمْتَ عَلَى نَفْسِكَ كُلَّ مُحَرَّمٍ حَرَّمَهُ اللَّهُ**

عَزَّوَجَلَّ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: **فَحِينَ عَقَدْتَ الْحَجَّ نَوَيْتَ أَنَّكَ قَدْ حَلَلْتَ كُلَّ عَقْدٍ لِغَيْرِ اللَّهِ؟**

قَالَ: لَا.

قَالَ لَهُ: **مَا تَنْظَفْتَ وَ لَا أَحْرَمْتَ وَ لَا عَقَدْتَ الْحَجَّ!**

قَالَ لَهُ: **أَدْخَلْتَ الْمِيقَاتَ وَ صَلَّىتَ رَكَعَتِي الْإِحْرَامِ وَ لَبَّيْتُ؟**

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: **فَحِينَ دَخَلْتَ الْمِيقَاتَ نَوَيْتَ أَنَّكَ بِنِيَّةِ الزِّيَارَةِ؟**

قَالَ: لَا.

قَالَ: **فَحِينَ صَلَّىتَ الرَّكَعَتَيْنِ نَوَيْتَ أَنَّكَ تَقَرَّبْتَ إِلَى اللَّهِ بِخَيْرِ الْأَعْمَالِ مِنَ**

الصَّلَاةِ وَ أَكْبَرِ حَسَنَاتِ الْعِبَادَةِ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: **فَحِينَ لَبَّيْتُ نَوَيْتَ أَنَّكَ نَطَقْتَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ بِكُلِّ طَاعَةٍ وَ صَمَتَّ عَنِ**

كُلِّ مَعْصِيَةٍ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ لَهُ: **مَا دَخَلْتَ الْمِيقَاتَ وَ لَا صَلَّىتَ وَ لَا لَبَّيْتُ!**

ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْخَلْتَ الْحَرَمَ وَ رَأَيْتَ الْكَعْبَةَ وَ صَلَّىتَ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَحِينَ دَخَلْتَ الْحَرَمَ نَوَيْتَ أَنَّكَ حَرَّمْتَ عَلَى نَفْسِكَ كُلَّ غَيْبَةٍ تَسْتَعِيبُهَا الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَهْلِ مِلَّةِ الْإِسْلَامِ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: فَحِينَ وَصَلْتَ مَكَّةَ نَوَيْتَ بِقَلْبِكَ أَنَّكَ قَصَدْتَ اللَّهَ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: فَمَا دَخَلْتَ الْحَرَمَ وَ لَا رَأَيْتَ الْكَعْبَةَ وَ لَا صَلَّيْتَ!

ثُمَّ قَالَ: طُفْتَ بِالْبَيْتِ وَ مَسَسْتَ الْأَرْكَانَ وَ سَعَيْتَ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَحِينَ سَعَيْتَ نَوَيْتَ أَنَّكَ هَرَبْتَ إِلَى اللَّهِ وَ عَرَفَ مِنْكَ ذَلِكَ عَلَامُ

الْغُيُوبِ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: فَمَا طُفْتَ بِالْبَيْتِ وَ لَا مَسَسْتَ الْأَرْكَانَ وَ لَا سَعَيْتَ!

ثُمَّ قَالَ لَهُ: صَافَحْتَ الْحَجَرَ وَ وَقَفْتَ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ صَلَّيْتَ

بِهِ رَكَعَتَيْنِ؟

قَالَ: نَعَمْ.

فَصَاحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَيْحَةً كَادَ يُفَارِقُ الدُّنْيَا.

ثُمَّ قَالَ: أَهْ أَهْ، مَنْ صَافَحَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فَقَدْ صَافَحَ اللَّهَ تَعَالَى. فَانظُرْ يَا

مُسْكِينُ، لَا تُضَيِّعْ أَجْرَ مَا عَظَّمَ حُرْمَتَهُ وَ تَنَقَّضَ الْمُصَافِحَةَ بِالْمُخَالَفَةِ وَ

قَبْضِ الْحَرَامِ نَظِيرِ أَهْلِ الْآثَامِ!

ثُمَّ قَالَ: نَوَيْتَ حِينَ وَقَفْتَ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّكَ وَقَفْتَ

عَلَى كُلِّ طَاعَةٍ وَ تَخَلَّفْتَ عَنِ كُلِّ مَعْصِيَةٍ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: فَحِينَ صَلَّيْتَ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ نَوَيْتَ أَنَّكَ صَلَّيْتَ بِصَلَاةِ إِبْرَاهِيمَ وَ

أَرْغَمْتَ بِصَلَاتِكَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ لَهُ: فَمَا صَافَحْتَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَ لَا وَقَفْتَ عِنْدَ الْمَقَامِ وَ لَا صَلَّيْتَ

فِيهِ رَكَعَتَيْنِ!

ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَشْرَفْتَ عَلَى بئرِ زَمْرَمَ وَ شَرِبْتَ مِنْ مَائِهَا؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: نَوَيْتَ أَنَّكَ أَشْرَفْتَ عَلَى الطَّاعَةِ وَ غَضَضْتَ طَرْفَكَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: فَمَا أَشْرَفْتَ عَلَيْهَا وَ لَا شَرِبْتَ مِنْ مَائِهَا!

ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَسَعَيْتَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ مَشَيْتَ وَ تَرَدَّدْتَ بَيْنَهُمَا؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ لَهُ: نَوَيْتَ أَنَّكَ بَيْنَ الرَّجَاءِ وَ الْخَوْفِ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: فَمَا سَعَيْتَ وَ لَا مَشَيْتَ وَ لَا تَرَدَّدْتَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ!

ثُمَّ قَالَ: أَخْرَجْتَ إِلَى مَنِي؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: نَوَيْتَ أَنَّكَ آمَنْتَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِكَ وَ قَلْبِكَ وَ يَدِكَ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: فَمَا خَرَجْتَ إِلَى مَنِي!

ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَوَقَفْتَ الْوَقْفَةَ بِعَرَفَةَ وَ طَلَعْتَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ وَ عَرَفْتَ وَادِي

نَمْرَةَ وَ دَعَوْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْمَيْلِ وَ الْجَمْرَاتِ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: هَلْ عَرَفْتَ بِمَوْقِفِكَ بِعَرَفَةَ مَعْرِفَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَمْرَ الْمَعَارِفِ وَ

الْعُلُومِ وَ عَرَفْتَ قَبْضَ اللَّهِ عَلَى صَحِيفَتِكَ وَ إِطْلَاعَهُ عَلَى سَرِيرَتِكَ وَ

قَلْبِكَ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: نَوَيْتَ بِطُلُوعِكَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ أَنَّ اللَّهَ يَرْحَمُ كُلَّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ

يَتَوَلَّى كُلَّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ؟

قال: لا.

قال: فنويت عند نمرة أنك لا تأمر حتى تأتمر و لا تزجر حتى تنزجر؟

قال: لا.

قال: فعند ما وقفت عند العلم و النمرات نويت أنها شاهدة لك على الطاعات، حافظه لك مع الحفظة بأمر رب السماوات؟

قال: لا.

قال: فما وقفت بعرفة و لا طلعت جبل الرحمة و لا عرفت نمرة و لا دعوت و لا وقفت عند النمرات!

ثم قال: مررت بين العلمين و صليت قبل مرورك ركعتين و مشيت بمزدلفة و لقطت فيها الحصى و مررت بالمشعر الحرام؟

قال: نعم.

قال: فحين صليت ركعتين نويت أنها صلاة شكر في ليلة عشر تنفي كل عسر و تيسر كل يسر؟

قال: لا.

قال: فعندما مشيت بين العلمين و لم تعدل عنهما يمينا و شمالا نويت أن لا تعدل عن دين الحق يمينا و شمالا لا بقلبك و لا بلسانك و لا بجوارحك؟

قال: لا.

قال: فعند ما مشيت بمزدلفة و لقطت منها الحصى نويت أنك رفعت عنك كل معصية و جهل و ثبت كل علم و عمل؟

قال: لا.

قال: فعندما مررت بالمشعر الحرام نويت أنك أشعرت قلبك إشعار اهل التقوى و الخوف لله عز و جل؟

قال: لا.

قال: فما مررت بالعلمين و لا صليت ركعتين و لا مشيت بمزدلفة و لا رفعت منها الحصى و لا مررت بالمشعر الحرام!

ثم قال له: وصلت منى و رميت الجمرة و حلقت رأسك و ذبحت هديك و صليت في مسجد الخيف و رجعت إلى مكة و طفت طواف الإفاضة؟

قال: نعم.

قال: فنويت عند ما وصلت منى و رميت الجمار أنك بلغت إلى مطلبك و قد قضى ربك لك كل حاجتك؟

قال: لا.

قال: فعندما رميت الجمار نويت أنك رميت عدوك إبليس و غضبته بتمام حجك النفيس؟

قال: لا.

قال: فعندما حلقت رأسك نويت أنك تطهرت من الأدناس و من تبعه بنى آدم و خرجت من الذنوب كما ولدتك أمك؟

قال: لا.

قال: فعندما صليت في مسجد الخيف نويت أنك لا تخاف إلا الله عز و جل و ذنبيك و لا ترجو إلا رحمة الله تعالى؟

قال: لا.

قال: فعند ما ذبحت هديك نويت أنك ذبحت حنجرة الطمع بما تمسكت به من حقيقة الورع، و أنك اتبعت سنة إبراهيم (عليه السلام) يذبح ولده و نمرة فواده و ریحان قلبه و حاجه، سنته لمن بعده و قربة إلى الله تعالى لمن خلفه؟

قال: لا.

قال: فعندما رجعت إلى مكة و طفت طواف الإفاضة نويت أنك أفضت من رحمة الله تعالى و رجعت إلى طاعته و تمسكت بوّده و أديت فرائضه و تقربت إلى الله تعالى؟

قال: لا.

قال له زين العابدين: فما وصلت منى و لا رميت الجمار و لا حلقت رأسك و لا أديت نسكك و لا صليت في مسجد الخيف و لا طفت طواف

الإفاضة و لا تقربت! ارجع فإنك لم تحج!

فَطَفِقَ الشَّيْبَلِيُّ يَبْكِي عَلَى مَا فَرَّطَهُ فِي حَجِّهِ وَ مَا زَالَ يَتَعَلَّمُ حَتَّى حَجَّ مِنْ قَابِلٍ بِمَعْرِفَةٍ وَ يَقِينٍ.»

ترجمه: ”هنگام مراجعت امام زین العابدین علیه السلام از حج، شبلی به استقبال آن حضرت رفت. امام از او پرسید: ای شبلی! آیا حج گزاردی؟ شبلی عرضه داشت: آری ای فرزند رسول خدا!

امام فرمود: آیا به «میقات» فرود آمدی و جامه‌های دوخته را از تن درآوردی و غسل نمودی؟ عرضه داشت: آری.

حضرت فرمود: آنگاه که به میقات فرود آمدی آیا چنین نیت کردی که «لباس گناه» را در آورده و «جامه طاعت» را در بر کنی؟ عرضه داشت: نه!

امام فرمود: و آن هنگام که جامه‌های دوخته را از تن بیرون می‌آوردی، آیا قصد کردی که از ریا و نفاق و امور شبهه‌ناک نیز به‌درآیی؟ عرضه داشت: نه!

امام فرمود: و آن هنگامی که غسل می‌کردی [و آلودگی‌های بدن خویش را می‌زدودی]، آیا در این اندیشه بودی که خویشتن را نیز از رذیلت‌ها و گناهان بشویی؟

عرض کرد: نه!

حضرت فرمود: پس، نه به میقات فرود آمده‌ای و نه لباس دوخته از تن درآورده و نه غسل کرده‌ای!

سپس امام به او فرمود: آیا نظافت کردی و «مُحَرِّم» شدی (لباس احرام پوشیدی) و عزم حج نمودی؟ شبلی گفت: آری.

امام فرمود: آنگاه که نظافت می‌کردی و احرام می‌بستی و عزم حج می‌نمودی، آیا قصدت این بود که با نور توبه و بازگشتی خالصانه به سوی خداوند، پلیدی‌ها و گناهان جانت را نیز بزدایی؟

عرضه داشت: نه!

حضرت فرمود: هنگام «مُحَرِّم شدن» در این اندیشه بودی که هرآنچه را که خداوند حرام فرموده بر خویشتن حرام گردانی؟ عرضه کرد: نه!

امام فرمود: هنگامی به حج اقدام نمودی، آیا نیت کردی که هر عهد و پیمان غیر خدایی را از خویشتن بگشایی و تنها در گرو پیمان خداوند باشی؟ عرضه داشت: نه!

امام فرمود: پس، نه نظافت کرده‌ای و نه مُحَرِّم شده و نه حج بجا آورده‌ای! امام به او فرمود: آیا به «میقات» وارد شدی، و دو رکعت «نماز احرام»

گزاردی و «لَبَّيْكَ» گفتی؟

شبلی گفت: آری.

امام فرمود: پس هنگام ورود به «مِیقات»، آیا نیت و اندیشه‌ات نائل شدن به زیارت خداوند و وصول به لقاء پروردگار بود؟

عرضه داشت: نه!

حضرت فرمود: و آن هنگام که «نماز احرام» را بجا آوردی، آیا نیت کردی که با نماز، که بهترین اعمال و برترین حسنات بندگان است، به خداوند نزدیک می‌شوی و به او تقرّب می‌جویی؟

شبلی گفت: نه!

امام فرمود: و آن هنگام که «لَبَّيْكَ» می‌گفتی، آیا نیت و اندیشه‌ات این بود که به هر طاعتی گویا گشته و از هر معصیتی خاموش گشته و دم فرو بندی؟

عرض کرد: نه!

حضرت فرمود: پس نه به میقات وارد شده‌ای و نه نماز گزارده و نه لبّیک گفته‌ای!

سپس امام به او فرمود: آیا به «حرم» وارد شدی، «کعبه» را دیدی و نماز گزاردی؟

شبلی عرض کرد: آری.

امام فرمود: آن هنگام که به حرم وارد شدی، آیا قصد کردی که هر «غیبتی» از مسلمانان و ملت اسلام را بر خویشان حرام سازی؟

عرض کرد: نه!

حضرت فرمود: و هنگامی که به «مکّه» رسیدی، چنین اندیشیدی و این گونه نیت کردی که آهنگ خدا نموده‌ای؟

عرضه داشت: نه!

امام فرمود: پس، نه به حرم وارد شده‌ای و نه کعبه را دیده‌ای و نه نماز گزارده‌ای!

سپس امام فرمود: آیا کعبه را «طواف» کردی و ارکان آن را مَسّ نمودی و «سعی» بجا آوردی؟

شبلی عرض کرد: آری.

امام فرمود: آیا هنگام «سعی»، چنین نیت کردی که به سوی خداوند می‌گریزی و به او پناه می‌بری؟ و آیا خدایی که دانای نهان‌هاست این نیت را در قلبت مشاهده کرد؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: پس، نه طواف کرده‌ای و نه ارکان را مَسّ نموده‌ای و نه سعی بجا آورده‌ای!

سپس امام به او فرمود: آیا با «حجر الأسود» مُصافحه کردی و به آن دست کشیدی و در «مقام ابراهیم» ایستادی و در آن مقام دو رکعت نماز گزاردی؟

شبلی گفت: آری.

در این هنگام، امام صیحه‌ای زد و حالتی به او دست داد که نزدیک بود از دنیا مفارقت نماید. سپس فرمود: آه، آه! کسی که با «حجر الأسود» مصافحه کند و به آن دست بکشد، همانا با خداوند متعال مصافحه نموده و دست داده است! پس ای مسکین! نیک بنگر که مبادا اجر آن عمل را که حرمتش این چنین عظیم است ضایع گردانی! و دست دادن و مصافحه خود را با مخالفت، باطل گردانی و این دست را همانند گناه پیشگان با حرام بیالایی! سپس امام فرمود: آیا هنگامی که در «مقام ابراهیم» ایستادی، نیت کردی که بر طاعت خداوند بایستی و از تمامی گناهان روی گردان شوی؟

شبلی گفت: نه!

امام فرمود: آن هنگام که در مقام ابراهیم نماز می خواندی، آیا قصدت این بود که نمازی چونان ابراهیم (علیه السلام) بخوانی و با آن نماز، بینی شیطان را به خاک بمالی؟

عرضه داشت: نه!

امام به او فرمود: پس، نه با «حجر الأسود» مصافحه کرده‌ای و نه در «مقام ابراهیم» ایستاده‌ای و نه در آنجا نماز گزارده‌ای!

سپس امام به او فرمود: آیا بر سر «چاه زمزم» رفتی و از آب آن نوشیدی؟ شبلی گفت: آری.

حضرت فرمود: آیا در آن هنگام، در این اندیشه بودی که بر سر طاعت خداوند رفته و چشم خویش را از معصیتش فرو پوشیده‌ای؟ عرض کرد: نه!

حضرت فرمود: پس، نه بر سر چاه زمزم رفته‌ای و نه از آب آن نوشیده‌ای! سپس امام به او فرمود: آیا میان دو کوه «صفا» و «مروه»، «سعی» بجا آوردی و بین آن دو، راه پیمودی؟ شبلی گفت: آری.

امام به او فرمود: آیا در آن حال چنین اندیشیدی که میان «خوف» و «رجاء» و ترس و امید هستی (و خشیت و رحمت خداوند را یکجا در جان خویش فراهم آوردی؟) عرض کرد: نه!

امام فرمود: پس، سعی نکرده‌ای و میان صفا و مروه راه نپیموده و حرکت ننموده‌ای!

سپس امام فرمود: آیا از مکه به سوی «منا» خارج شدی؟ شبلی گفت: آری.

امام فرمود: آیا در نیت و اندیشه‌ات این بود که مردم را از زبان و قلب و دست خویش در امان بداری؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: پس، به سوی منا نرفته‌ای!

سپس امام به او فرمود: آیا در صحرای «عرفات» وقوف را بجا آوردی و بر «جبل الرّحمة» (کوه رحمت) بالا رفتی و در «وادی نَمِرة» وقوف نمودی و نزد ستون‌ها و «جَمَرات»، خداوند را خواندی و با او به مناجات پرداختی؟ شبلی گفت: آری.

امام فرمود: آیا هنگام توقّف در «عرفات»، این معرفت را پیدا نمودی که خداوند بر امر تمام معارف و علوم آگاه است و آنکه نامه اعمال تو به دست اوست و همو بر نهان و قلبت مطلع است؟

عرضه داشت: نه!

امام فرمود: آنگاه که از «جبل الرّحمة» بالا می‌رفتی، در این اندیشه بودی که خداوند هر مرد و زن با ایمانی را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد و امر هر مرد و زن مسلمانی را خود به عهده گرفته و آنان را در زیر لَوای ولایت خویش قرار می‌دهد؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: آیا نزد «وادی نَمِرة» قصد نمودی که کسی را به کاری امر نکنی، مگر آنکه خودت آن را انجام داده باشی، و از کاری باز نداری مگر آنکه خود از آن دوری گزیده باشی؟

عرضه داشت: نه!

امام فرمود: و هنگام توقّف نزد کوه‌های «وادی نَمِرة»، آیا هرگز در خاطر داشتی که آنها شاهد تو بر طاعت‌هایت بوده، و همراه با نگهبانان الهی و به فرمان پروردگار آسمان‌ها، حافظ تو هستند؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: پس، نه در عرفات توقّف کرده‌ای و نه بر «جبل الرّحمة» (کوه رحمت) بالا رفته‌ای و نه در «وادی نَمِرة» وقوفی بجا آورده و نه دعا کرده و نه نزد «نَمِرات» (کوه‌های وادی نَمِرة) درنگی نموده‌ای!

سپس امام (علیه السّلام) فرمود: از میان آن دو کوه عبور کردی، و پیش از آن، دو رکعت نماز گزاردی و در «مُزْدَلِفه» راه پیمودی و از آنجا سنگریزه برداشتی و از «مَشْعَر الحرام» عبور نمودی؟

شبلی گفت: آری.

امام فرمود: پس هنگامی که نماز می‌گذازدی، آیا چنین در نیت داشتی که این، «نماز شکر» است در شب دهم (ذی‌الحجّه) که هر سختی را آسان می‌گرداند و هر راحتی و آسایشی را به ارمغان می‌آورد؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: و آن هنگام که از میان آن دو کوه می‌گذشتی و از آنها به راست و چپ منحرف نمی‌شدی، آیا در اندیشه داشتی که با قلب و زبان و دیگر

اعضا و جوارحت از دین حق به راست و به چپ گرایش پیدا نکرده و منحرف نگردی؟

عرضه داشت: نه!

امام فرمود: و آنگاه که در «مُزْدَلِفَه» راه می‌رفتی و ریگ‌ها را بر می‌داشتی، آیا در خاطرت بود که هر معصیت و جَهْلی را از نفس خویش برداشته، و به جای آن، علم و عمل را بنشانی؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: و آنگاه که از «مَشْعَرِ الْحَرَامِ» می‌گذشتی، آیا قصدت این بود که فهم و ادراکات اهل تقوا و خَشِیْتِ الهی را به قلبت بچشانی و با پارسایان همساز گردی؟

عرضه داشت: نه!

امام فرمود: پس حقیقه از میان آن دو کوه عبور نکرده‌ای و دو رکعت نماز را نخوانده‌ای و در مُزْدَلِفَه راه نرفته‌ای و از آنجا ریگ برنداشته‌ای و از مشعرالحرام عبود ننموده‌ای!

سپس امام به او فرمود: آیا به «مِنا» رسیدی و «جَمَرَات» را سنگ زدی و موی سرت را زدودی و قربانی نمودی و در «مسجد خِیْف» نماز گزاردی و به مکه بازگشتی و «طواف اِفاضه» انجام دادی؟

شبلی گفت: آری.

امام فرمود: چون به «مِنا» رسیدی و جَمَرَات را سنگ زدی، آیا چنین اندیشیدی که به هدف خویش رسیدی و خداوند همه خواسته‌هایت را برآورده است؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: و آن هنگام که رَمی جَمَرَات می‌نمودی، آیا در اندیشه داشتی که دشمن [دیرینه] خود، ابلیس را سنگ می‌زنی و اینکه او را با تمامی حجّ نفیس خود مَبْغُوض می‌داری؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: و آن هنگام که موهای سرت را زدودی، آیا در این فکر بودی که هم‌اکنون از تمامی آلودگی‌ها و زشتی‌های کردار آدمیان پاک گشته و از گناهان خود همانند روزی که از مادر متولد شدی بیرون آمده‌ای؟

عرض کرد: نه!

حضرت فرمود: و هنگام نماز گزاردن در مسجد «خِیْف»، آیا چنین اندیشیدی که جز از خداوند عزوجلّ و از گناهانت از هیچ چیز دیگری نمی‌ترسی؛ و به هیچ کس و هیچ چیز، مگر رحمت خداوند متعال امیدی نداری؟

عرضه داشت: نه!

فصل هفتم: رابطه حج با مسئله ولایت

امام فرمود: و آیا هنگام قربانی کردن، چنین می‌اندیشیدی که با دست یازدین به حقیقت تقوا و پارسایی، گلوی طمع را می‌بری، و از سنت ابراهیم علیه السلام در ذبح فرزند و میوه دلش و گل خشبوی زندگی اش و حاجی خویش، پیروی می‌کنی؟ سنتی که به‌عنوان آیینی برای آیندگان و موجب تقرّبی برای گذشتگان از خود به‌جای گذاشت!

عرض کرد: نه!

امام فرمود: و هنگامی که [از قربانگاه] به مکه بازگشتی و «طواف افاضه» را بجا آوردی، آیا چنین اندیشیدی که از رحمت خداوند متعال سرشار شده و اینک به‌سوی طاعت او روی آورده‌ای و به محبت وی چنگ زده‌ای و واجبات او را بجا آورده و به قرب الهی دست یافته‌ای؟

عرض کرد: نه!

امام سجاد زین‌العابدین به او فرمود: پس حقیقتاً به منا نرسیده‌ای، جمرات را رمی ننموده‌ای، موی سرت را نزدوده‌ای، قربانی نکرده‌ای، در مسجد خیف نماز نگزارده‌ای، طواف افاضه را بجا نیاورده‌ای و به خداوند تقرّب نجسته‌ای! بازگرد که حقیقتاً حج بجا نیاورده‌ای!

در این هنگام «شبللی» به گریه درآمد و بر غفلت و تقصیر خویش [و از دست دادن آن حقایق و اسرار] سخت گریست. و از آن پس و تا فرارسیدن موسم حجّ دیگر، به فراگیری معارف پرداخت و سال بعد با معرفتی سرشار و یقینی استوار، حجّی دیگر بجا آورد. «(محقق)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

رابطه حج با حقيقت ولايت

”[قال الله الحكيم في كتابه الكريم]:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنَ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ * ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^١

«و ندا کن و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج! تا بهسوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که بهجهت بُعد سفر به لاغری در آمده است) از هر راه دوری بیایند * تا بدین وسیله منافع دنیوی و آخروی خود را مشاهده کنند و بیابند؛ و خداوند را در روزهای معلوم (عید قربان و سه روز پس از آن) بر آنچه خداوند به ایشان از گوشت بهیمه الأنعام (شتر و گاو و گوسفند) روزی کرده است بخوانند و یاد کنند؛ و از آنها به مردم فقیر و گرسنه طعام دهند * و سپس (از احرام بیرون آمده) از آلودگی‌ها و چرک‌ها خارج شوند (ناخن گیرند و موی سر بسترند) و نذرهای خود را وفا کنند و باید که گرداگرد خانه قدیمی (بیت‌الله‌الحرام) طواف کنند.»^٢

”چرا در اینجا ﴿يَأْتُوكَ﴾ آمده است؟

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا

وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^٣

این ﴿يَأْتُوكَ﴾ چرا باید در این آیه باشد؛ «ندا

١ . سوره حج (٢٢) آیه ٢٧ - ٢٩ .

٢ . امام شناسی، ج ٦، ص ٢٩ . (علامه طهرانی)

٣ . سوره حج (٢٢) آیه ٢٧ .

بده در حج که به سمت تو بیایند!» در حالی که [باید
 گفت:] «به سمت کعبه بیایند؟ به سمت خدا بروند؟
 و این می‌فرماید که این اعلان کن در میان مردم به
 حج که بیایند به سمت تو ﴿رِجَالٌ﴾ و همین‌طور
 ﴿وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ از
 هر جایی بیایند. این ﴿يَأْتُونَكَ﴾ در اینجا [که یعنی]
 به سمت تو بیایند، این حضرت ابراهیم در اینجا آن
 ندایی را که دارد می‌دهد، این ندا، ندای از خودش
 نبوده. حضرت ابراهیم، ما الان نگاه می‌کنیم و
 می‌بینیم که یک فرد و انسان خارجی مثل سایر افراد
 است و همان‌طوری که ما شخصی را صدا می‌زنیم
 که: «ای حسن بیا، ای تقی بیا»، این هم همین‌طور ندا
 و صدایی را بلند کرده است که «یا أَيُّهَا النَّاسُ؛ ای
 کسانی که تا روز قیامت به دنیا می‌آیید، باید بیایید در
 اینجا و طواف کنید، به سمت من بیایید در اینجا و
 طواف کنید!»

اعلان ملکوتی حضرت ابراهیم

خب، این ندای ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ﴾ مشخص
 بوده که صدایی نبوده است که این صدا از دهان او
 برخاسته باشد یا حضرت ابراهیم بر بالای بلندی

رفته، بالای تپه و کوهی و صدا کرده افراد را. شاید هم این کار را انجام داده است ولی آن صدا حکایت از مسئله دیگری می‌کند. این ﴿أَذِّنْ﴾، اذان ملکوت است، یعنی اعلان ملکوتی باطن حضرت ابراهیم است که افراد بیایند و به سمت تو - که به سمت این کعبه است - و به سمت تو حرکت کنند و بیایند به دنبال تو و به دنبال خودِ تو بیایند و بر این سنت تو بیایند و عمل کنند و برای آمدن به کعبه در تحت ولایت تو قرار بگیرند!

چون حضرت ابراهیم صاحب شریعت بوده است دیگر؛ لذا پیغمبر هم فرمودند: «**بَلْ أَتَبَعْتُ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا**»^۱ من دنبال حضرت ابراهیم هستم و آن ملت و شریعت ابراهیم را من پیگیری می‌کنم و آن را به کمال می‌رسانم.»

ولایت، سبب تجلی حقیقت توحید

شریعت، شریعت حضرت ابراهیم و پیروی از ولایت است که آن ولایت همان حلقه بین بنده و بین

۱. اشاره به آیه ۱۲۳ سوره نحل: ﴿ثُمَّ أَوْحَىٰ نَاوَىٰ إِلَىٰ كَآنَ أَنْ أَتَّبِعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنْ آلِ مِثْرَٰلِ رِکِیْنٍ﴾.

پروردگار است که انسان به واسطه آن به توحید می‌رسد و توحید در او تجلی پیدا می‌کند و حقیقت توحید در او متحقق می‌شود.

این مسئله، مسئله‌ای است که از نفس ملکوتی حضرت ابراهیم این قضیه اعلان بشود، گرچه ساکت است ولی آن نفس ملکوتی او اعمال می‌کند و انشاء می‌کند. آن نفس است که از باطن خودش به تمام نفوسی که در عالم زر قرار دارد، به همه آنها ندای باطن را می‌رساند. نرفته بالای بلندی بگوید که مثلاً: «تَعَالَوْا إِلَى الْحَجِّ»، «تَعَالَوْا إِلَى هُنَا» و یا مثلاً «طُوفُوا حَوْلَ بَيْتٍ» یا امثال ذلک. ندای باطنی، که اعلان باطنی است که به همه آنها می‌رسد؛ لذا در روایات داریم که این ندا به هر شخصی که رسید، آن [شخص] موفق برای آمدن به حج می‌شود. در روایات که داریم این است معنا.^۱

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۰؛ الوافی، ج ۱۲، ص ۱۵۱؛ تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۷۳:

«عن عبد الله بن سنانٍ عن أبي عبد الله عليه

السّلام قال: **لَمَّا أَمَرَ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ عَلَيْهِ السّلام بِنِيبَاءِ الْبَيْتِ، وَ تَمَّ بِنَاؤُهُ قَعَدَ إِبْرَاهِيمُ عَلَى**

به هر کسی که رسید... خب افرادی نبودند در آن موقع، یعنی افراد که آن زمان نبودند. آن همان اراده و مشیت باطنی حضرت ابراهیم برای اعلان این مطلب به نفوس، آن همّتی است که ولیّ خدا آن همت را اعمال می‌کند در آن نفوسی که در عالم ذر قرار دارند، و این اعلان را به آنها می‌رساند و به نفس آنها و ضمیر آنها، و جان آنها و سرّ آنها این مسئله را می‌رساند. این مسئله از آن تعبیر به ﴿وَأَذِّنْ﴾ شده است.

پس بنابراین اینکه می‌فرماید: ﴿يَا تُوَكَّ﴾، یاتوک نه اینکه بیایند به سمت تو که در واقع دعوت به خود نیست! حضرت ابراهیم که به خود دعوت نمی‌کند. یاتوک یعنی بیایند به سمت تو در آن

**رَكْنٍ ثُمَّ نَادَى هَلُمَّ الْحَجَّ فَلَوْ نَادَى هَلُمُّوا إِلَى الْحَجِّ
 لَمْ يَحُجَّ إِلَّا مَنْ كَانَ يَوْمئِذٍ إِنْسِيًّا مَخْلُوقًا وَ لَكِنَّهُ
 نَادَى هَلُمَّ الْحَجَّ فَلَبَّى النَّاسُ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ
 لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَمَنْ لَبَّى
 عَشْرًا يَحُجُّ عَشْرًا وَ مَنْ لَبَّى خَمْسًا يَحُجُّ خَمْسًا وَ
 مَنْ لَبَّى أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَبِعَدَدِ ذَلِكَ وَ مَنْ لَبَّى وَاحِدًا
 حَجَّ وَاحِدًا وَ مَنْ لَمْ يَلْبِ لَمْ يَحُجَّ.**

جایگاهی که قرار داری، در آن جایگاه، این باصطلاح مقصد مشخص شده، در آن مکانی که قرار داری، در آن وضعیت، در آن قله‌ای که قرارداری که همان حقیقت توحید است. در آنجا باید افراد همه بارشان را بیندازند و بیایند در آنجا قرار بگیرند که آن عبارت است از ولایت.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنَّمَا أَمْرُ النَّاسِ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَ يَعْزُضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ.^۱

باید اینجا بیایند و بارشان را در اینجا بیندازند و در اینجا سر بسپارند. باید اینجا بیایند و بارشان را در اینجا بیندازند و سر در اینجا بسپارند و تسلیم با مقام فعل و ظاهر، و مقام فکر و عقل، و مقام سرّ و قلب بشوند. در این سه مرتبه امام علیه‌السلام می‌فرماید که باید بیایند و در این سه نقطه از مراتب وجودی تسلیم محض ما بشوند. از نظر فعل اگر گفتیم بکن، بکند؛ اگر گفتیم نکن، نکند. از نظر تفکر، فکرش همان باشد که ما فکر می‌کنیم و تدبیرش همان باشد که ما آن را رضایت می‌دهیم. و از نظر سرّ و قلب

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲.

باید در همان مکانی آن شاکله وجودش قرار بگیرد که ما در آنجا هستیم. این همان ندای حضرت ابراهیم است. و لذا ما می‌بینیم در کلمات بزرگان هم نسبت به این قضایا اشاره‌ای شده است.^۱

حقیقت دین، ولایت است

”در روایت وارد است که اسلام بر پنج پایه بنا

شده است: نماز و روزه و زکات و حج و ولایت؛ **و**

لَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُوْدِي بِالْوَلَايَةِ؛^۲ «و هیچ چیز

مانند ولایت دارای اهمّیت نیست و برای ترغیب و

تحریص به آن اعلام و اعلان نشده است.»^۳

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - ادامه بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۲. (آیة‌الله طهرانی)

۲. همان مصدر، ص ۲۸۶؛ و اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸

۳. جلوه‌های معرفت، ص ۲۹۱، آیة‌الله طهرانی:

امام باقر علیه السّلام در این زمینه می‌فرماید:

مَنْ دَانَ بِدِينٍ يَجْهَدُ فِيهِ نَفْسَهُ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيَهُ بَاطِلٌ وَ هُوَ مُتَحَيِّرٌ ضَالٌّ وَ اللَّهُ شَانِيٌّ لِعَمَلِهِ*

«کسی که خدا را دیانت کند و متدین باشد (نه‌اینکه کافر یا بی‌دین باشد؛ بلکه کسی که متدین باشد، یعنی نماز بخواند، روزه بگیرد و حج انجام بدهد) ولیکن از ناحیه پروردگار امامی نداشته باشد که دست در دست او بگذارد، مطالب را با او در میان بگذارد، از نفس او اشراب پیدا کند و نفس مطهر او، او را سوق بدهد و به‌فعلیت در بیاورد، این فرد سعی‌اش باطل است (نماز و روزه و حجش به‌درد نمی‌خورد. آن نماز و روزه را در عالم تخیل انجام می‌دهد، نه برای خدا. آن حجی را که انجام می‌دهد، در عالم خیال و عالم وهم است. حمدش حمد نیست، رکوعش رکوع نیست ذهنش در جای دیگر است، آن آتجاه نفس و آتجاه قلبش به‌سمت عالم انانیت و عالم شخصیت است. این فرد سعی‌اش باطل است) تا آخر هم **مُتَحَيِّرٌ ضَالٌّ** در عالم تحیر سیر می‌کند (نماز می‌خواند، اما از نماز نمی‌فهمد؛ حج انجام می‌دهد، اما گنج است؛ روزه می‌گیرد، ولی آن روزه بر جانش نمی‌نشیند؛ عبادتی که انجام می‌دهد، نفس او با او زمزمه می‌کند که این چه عبادتی است؟! اینکه یک عمل عادی و تکراری است؛ ولی از آنجایی که خدا گفته است، ما انجام می‌دهیم! این عبادت به‌درد نمی‌خورد و هزار سال هم بر این منوال بگذرد، انسان به اندازه یک قدم و یک پله حرکت و ارتقا نمی‌تواند داشته باشد) و خداوند متعال عمل او را از خود دور می‌کند و مورد قبول قرار نمی‌گیرد.»

لذا در شریعت مقدّس اسلام مسئله توجّه نفس و تسلیم نفس به امام حی و ولیّ حی، شرط اساسی برای قبول اعمال و تبدّل و تغیر جوهر نفسانی شمرده شده است.»

ولایت جان و روح اعمال است، اگر ولایت باشد
 اعمال مقبول و گرنه مردود است، چون: عمل بدون
 ولایت چون جسد مرده، کالبدی بی جان بیش
 نیست، نماز و روزه و جهاد و زکات و حج و
 صدقات و امر به معروف و نهی از منکر با ولایت زنده،
 و بدون آن مرده و متعفن است.^۱

”روایت می‌کند از محمد بن حسن از محمد بن
 حسن صفار از أحمد ابن محمد بن عیسی از أحمد
 بن محمد بن ابی نصر بزَنطی؛ **قال:**

قَرَأْتُ فِي كِتَابِ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: **أَبْلَغُ شِيعَتِي: إِنَّ زِيَارَتِي تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ
 أَلْفَ حَجَّةٍ.**
 قال: فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْفَ حَجَّةٍ؟! قال: **إِي وَ اللَّهِ! وَ أَلْفَ أَلْفِ حَجَّةٍ لِمَنْ
 زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ.**^۲

«می‌گویند: من در کتاب حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام خواندم: به
 شیعیان من برسانید که: زیارت من در نزد خداوند معادل با هزار مرتبه حج بیت الله
 الحرام را انجام دادن است.
 بزَنطی می‌گوید: من از روی تعجب به حضرت ابو جعفر امام محمد تقی علیه السلام
 عرض کردم: هزار حج؟!
 فرمود: آری قسم به خدا! و هزار هزار حج برای کسی که زیارت کند او را
 درحالی که عارف به حق وی باشد.»

باری، با ملاحظه آنچه ذکر شد، شاید بدست آید
 سرّ استحباب زیارت حضرت ثامن الائمه
 علیه السلام در ماه رجب المرجّب، و ارتباط قویم آن
 زیارت با زیارت بیت الله الحرام. چراکه شهر رجب
 از ماه‌های حرام است که تک افتاده است، به خلاف

* الكافي، ج ۱، ص ۱۸۳، با قدری اختلاف.

۱. معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۴۸. (علامه طهرانی)

۲. همان مصدر، ص ۳۰۶.

ذوالقعدة الحرام و ذوالحجّة الحرام و محرّم الحرام که این سه ماه، متوالی و پی در پی اند؛ و در ماه رجب جنگ حرام است، و دارای اعتبار و خصوصیات است که آن را از سائر ماه‌ها متمایز می‌گرداند؛ و شهر الله است؛ و برای بسیاری از سالکان راه خدا، در ماه رجب فتح باب می‌شود. ولادت امیرالمؤمنین و بعثت رسول‌الله صلواتُ الله و سلامهُ علیهما موجب مزید تکریم و تشریف این ماه شده است.

سرّ استحباب زیارت امام رضا علیه السّلام در ماه رجب و رابطه آن با حج

بنابراین هیچیک از اقسام عمره، چون عمره رجبیه نیست؛ و در فضیلت، با فضیلت حجّ فقط یک درجه فرق دارد.^۱ و در این روایت اخیر دیدیم

^۱ . تکرار عمره مفرده، ص ۱۶۹، آیه‌الله طهرانی :

«روایت اول از زراره از امام باقر علیه السّلام نقل شده است :

عن زرارة، عن أبي جعفرٍ عليه السّلام، أنّه قال له: «ما أفضلُ ما حجّ النَّاسُ؟» قال: «عمرَةٌ في رجبٍ و حجّةٌ مفردةٌ في عامها.»

«زراره از امام باقر علیه السّلام پرسید: بهترین حجی که مردم انجام می‌دهند کدام است؟ حضرت فرمودند: عمره در ماه رجب و حج در وقت خودش.»

روایت دوم نیز از زراره است که برتری عمره رجب را از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند:

وأفضلُ العمرةِ عمرَةٌ رجبٍ؛ «عمره ماه رجب بهترین عمره است.»

روایت سوم نیز از امام صادق علیه السّلام به نقل از معاویه بن عمار است :

أنّه سئل: أيّ العمرةِ أفضلُ: عمرَةٌ في رجبٍ أو عمرَةٌ في شهرِ رمضان؟ فقال: لا، بل عمرَةٌ في رجبٍ أفضلُ.

«از حضرت سؤال شد که بین عمره رجب و رمضان کدام بهتر است؟ حضرت فرمودند: عمره رجب فضیلت بیشتری دارد.»

حضرت در اینجا فضیلت عمره غیر رجب را نفی نمی‌کنند؛ بلکه می‌فرمایند

زیارت حضرت امام هشتم برای شیعیان خلّص و عارفان به مقام و منزلت و حقّ او، ثواب هزار و یا هزار هزار حجّ بر آن مترتب است. و ابداً جای استبعاد نیست؛ زیرا حیات کعبه به ولایت است. بنابراین ولایت محور است و کانون، و کعبه در حکم محیط پرگار است. نمی‌بینی چگونه مردم دور کعبه‌ای که علیّ در آن متولّد شده است دور می‌زنند و طواف می‌کنند و خواهی‌نخواهی طوعاً او کرهاً ناچارند تسلیم آن حقیقت و واقعیت شوند؟!!

همهٔ مسلمین چه شیعه و چه عامّه بر سر سفره آن حضرت نشسته‌اند، چراکه بقدری گسترده است که در برابرش سفره دگری متصوّر نیست. بلکه همهٔ عالم از برکات وجودی و از ولایت تکوینیّه و وجودیّه آن حضرت متمتع‌اند. در این صورت مبادا استبعاد کنی که چطور می‌شود ثواب یک زیارت حضرت امام رضا علیه السّلام **عارفاً بحقّه**، معادل با

شخصی که در صدد انجام عمره است، اگر می‌تواند سفر خود را در رجب بیندازد و عمره رجبیه انجام دهد که اصلاً ثواب حج دارد! بنابراین در عین افضل بودن عمره ماه رجب، عمره ماه مبارک رمضان و شعبان نیز فضیلت خود را دارند.»

ثواب هزار هزار حجّ باشد؟!

آنجا کعبه ظاهر است و اینجا کعبه باطن. آنجا تکلیف است و اینجا محبت. آنجا جسم است و اینجا جان.

رؤیای صادق دربارۀ ارتباط زیارت آن حضرت

با حجّ و عمره

باری! اگر بخواهیم در این باره سخن را گسترش دهیم به درازا می کشد؛ یک سرش در دست ما و سر دیگرش به لا یتناهی می رسد. آن وقت باید نه تنها به درازای دنیا بلکه به گسترش عالم برزخ و مثال، بلکه به وسعت قیامت و بهشت و دوزخ، و از آن برتر و بالاتر مطلب را گسترش دهیم. بنابراین فعلاً صلاح است که به همین مقدار اکتفا شود، تا نه خامه من بشکند، و نه شما از خانه و لانه و دگان آواره شوید! فقط به ذکر یک رؤیای صادق که از یکی از همشیره‌های خود حقیر است اکتفا نموده، مطلب را خاتمه می دهیم:

حقیر قبل از تشرّف به نجف اشرف فقط سه بار به زیارت حضرت ثامن الائمه علیه السّلام مشرّف شده‌ام؛ و چون مَحَطّ دروس تحصیلی ما مطالعه

اخبار و احادیث نبود، نمیدانستم زیارت آن حضرت
ثواب حجّ بیت الله را دارد.

و بالخصوص در ماه رجب زیارت مخصوصه
است. در مدت اقامت هفت ساله در نجف هم به
احادیث زیارت حضرت امیرالمؤمنین و حضرت
سید الشهداء علیهما السّلام چون محلّ ابتلا بود
مراجعه می‌شد؛ ولی به احادیث ثواب زیارت
حضرت امام رضا علیه السّلام مراجعه نمی‌شد.

در مراجعت از نجف اشرف نیز تا بیش از یک
سال که اشتیاق زیارت بود توفیق تشرّف دست نداد،
تا در اواسط ماه رجب ۱۳۷۸ هجریّه قمریّه با چند
تن از دوستان سلوکی بنا به تقاضا و دعوت آنها عازم
بر تشرّف شدیم، و من تا آن زمان به گوشم نخورده
بود که زیارت حضرت ثواب حجّ دارد، و نیز زیارت
در ماه رجب را دارای خصوصیتی نمیدانستم و سفر
ما در ماه رجب حسب الاتفاق بود، نه از روی قصد
و انتخاب.

یکی دو روز مانده به موقع حرکت، حقیر که برای
خدا حافظی به دیدار بزرگان و اقوام و ارحام می‌رفتم،
یک روز به منزل همشیره کوچک برای تودیع رفتم؛

وقتی مطلع شد که عازم آستان بوسی حضرت ثامن هستم، گفت: **سُبْحَانَ اللَّهِ! سُبْحَانَ اللَّهِ!** من دیشب تو را در خواب دیدم که دو جامه إحرام پوشیده‌ای و عازم بیت الله الحرام می‌باشی!

گفتم: خوب این خواب چه تعجّبی دارد؟!

گفت: تعبیرش روشن شد که شما عازم زیارت امام رضا علیه السّلام می‌باشید، زیرا که در روایت وارد است کسی که زیارت آن حضرت را بجا بیاورد **كَأَنَّهُ حَجٌّ وَ عُمْرَةٌ** را انجام داده است؛ و شما که عازم این زیارت هستید در عالم رؤیا **ملبّس به لباس احرام** بوده و مقصد، بیت الله الحرام بوده است.

من هم از این رؤیا تعجّب نمودم، و به او گفتم: تا بحال من نمیدانستم که زیارت آن حضرت ارتباطی با حجّ و عمره دارد.^۱

”یک روز رسول خدا به عایشه فرمودند که پاره تن مرا در شهر خراسان در طوس دفن می‌کنند، هر کس که به زیارت او برود خداوند ثواب یک حج و یک عمره مقبوله به او می‌دهد. خیلی تعجب می‌کند؛

۱. روح مجرد، ص ۲۵۴. (علامه طهرانی)

آن هم معرفت ندارد آن بیچاره! عجب! حالا کسی که به زیارت یکی از اولاد تو برود، خدا ثواب یک حج می‌دهد! حج! خیلی مسئله بزرگ است! یک حج و یک عمره مقبوله! حضرت می‌فرمایند: دو حج و دو عمره؛ بالا می‌برند به ده حج و ده عمره؛ [عایشه] خیلی تعجب می‌کند! می‌گویند: تعجب نکن، ثواب هزار حج و هزار عمره! باز هم بگویی، می‌برمش بالا! او دیگر نگفت و ایستاد. خب، این مراتبی که پیغمبر راجع به زیارت امام رضا علیه‌السلام فرمودند، این مراتب برای همه افراد یکسان است؟ نه!

آن کسی که دیدگاهش نسبت به امام همان دیدگاه ظاهری است، همان یک حج و یک عمره مقبوله را به او می‌دهند؛ از سرش هم زیاد است. اما اگر یکی مثل آقای حداد به زیارت امام رضا علیه‌السلام رفت، آن [ثواب] همان هزار حج و هزار عمره و بالاتر است. چرا؟ چون او معرفت به امام دارد؛ معرفت به امام، او دارد.^۱

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۷، جلسه ۴. (آیة‌الله طهرانی)

اهمیت زیارت اعتاب مقدّسه نزد اولیای الهی

”یک وقتی یکی از دوستان ما بود، در یکی از شهرستان‌ها، از او سؤال کردم: شما چنددفعه به مشهد و زیارت امام رضا رفته‌اید؟ گفت: «من یک مرتبه در هجده سالگی رفته‌ام!» گفت: «۳۳ سال است که نرفته‌ام!» گفتم: تو مسلمان هستی؟! تو مسلمان هستی؟! کسی ۳۳ سال در اینجا [باشد و به مشهد نرود؟! بابا! اگر یک اتوبوس سوار بشوی شب یا فردا صبح مشهد هستی! اینکه دیگر [زحمتی] ندارد! آخر به تو مسلمان می‌گویند؟! گفت: «نشد!» گفتم: چرا نشد؟! چرا بقیّه کارهایت می‌شود؟! چرا برای بقیه مسائل دیگرت وقت می‌گذاری؟! تو ۳۳ سال یک زیارت امام رضا را انجام ندادی؟! چرا این طور است؟ چون ما امام رضا را نشناخته‌ایم! خیال کرده‌ایم امام رضا یک آدم عادی مثل بقیّه است که برای او گنبد درست کرده‌اند! امام رضا یک آدمی مثل بقیّه است و بالأخره حالا عیب ندارد و یک ثوابی هم می‌بریم، حالا اگر توفیقی پیدا کردیم [به زیارت می‌رویم!] اما تا وقتی که زندگیمان

خوب است و مسئله‌ای در پیش نداریم و اوضاع مرتّب است [به فکر زیارت نیستیم!] ولی اگر این هم با ما قهر کرد و آن هم قهر کرد و او ما را از خانه بیرون کرد و با زنمان هم دعوا کردیم و با شریکمان هم به هم زدیم و... خب حالا کجا برویم؟ برویم یک زیارت امام رضا هم انجام بدهیم! ما امام رضا را نشناخته‌ایم، ما امام حسین را نشناخته‌ایم، ما امام زمان را نشناخته‌ایم، لذا به این راحتی با مسئله برخورد می‌کنیم! چه کسی امام رضا را شناخته است؟ پدر ما شناخته است که می‌گوید:

اگر شخصی از آن نقطهٔ عالم، سینه‌خیز (نه با پا!) روی برف برای زیارت امام رضا بیاید کاری انجام نداده است!

او شناخته است و او سرّ رفتن و حرکت کردن و تسلیم شدن و تقرّب به ولایت پیدا کردن را می‌داند و فهمیده است؛ خب به ما گفته است و مطلب را برای ما بیان کرده است. حال اگر کسی نخواست سینه‌خیز سراغ امام رضا برود، با ماشین برود! با درشکه و اینها هم نروید، با ماشین بروید! با قطار بروید! با طیاره بروید! دیگر [وسیلهٔ رفتن را] در اختیار هر کسی گذاشته‌اند.^۱

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

حج بدون ولایت فایده‌ای ندارد!

”خوارزمی در مناقب خود از حضرت رسول

اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که:

أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيٍّ: يَا عَلِيُّ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَ كَانَ لَهُ مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا فَانْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَدَّ فِي عُمُرِهِ حَتَّى حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَيَّ قَدَمِيهِ، ثُمَّ قَتَلَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ مَظْلُومًا؛ ثُمَّ لَمْ يُؤَالِكْ يَا عَلِيُّ! لَمْ يَشْمَ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَ لَمْ يَدْخُلْهَا!^۱

حضرت رسول الله به علی بن ابی‌طالب علیهما الصلوة و السلام فرمودند: ای علی! چنانچه بنده‌ای از بندگان خدا به اندازه مدت عمر نوح عمر کند و در تمام این مدت به وظائف عبودیت مشغول باشد، همچنانکه حضرت نوح مشغول بود، و به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و همه را در راه خدا انفاق کند، و سپس عمرش دراز گردد به طوری که هزار سال با قدم‌های خود پیاده به حج برود، و سپس بین دو کوه صفا و مروه مظلوم گشته شود، و با تمام این احوال ولایت تو را نداشته باشد، بویی از بهشت به مشام او نخواهد رسید و در بهشت داخل نخواهد شد.»

و نیز خوارزمی از ام سلمه روایت می‌کند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **يَا أُمَّ سَلَمَةَ! أَتَعْرِفِينَهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ!**

قَالَ: صَدَقْتَ، سَجِيئَتُهُ سَجِيئَتِي وَ دَمُهُ دَمِي وَ هُوَ عَيْنِي عِلْمِي. فَاسْمَعِي وَ اشْهَدِي: لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَبَدَ اللَّهَ أَلْفَ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مُبْعِضًا لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ عَثْرَتِي، أَكْبَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ مِنْ خَرِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۲

از ام سلمه روایت است که روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند، حضرت رسول رو به من نموده گفتند: «ای ام سلمه! آیا این را می‌شناسی؟ عرض کردم: بلی، این علی ابن ابی‌طالب است! حضرت فرمودند: راست گفتی، غرائز و صفات او غرائز و صفات من است و خون او خون من است و او گنجینه دانش و علوم من است. بشنو و بر این امر گواه باش که: اگر بنده‌ای از بندگان خدا هزار سال بین رکن و مقام عبادت خدا کند و سپس خدا را با بغض علی بن ابی‌طالب و عترت من ملاقات کند، خداوند تبارک و تعالی او را در روز قیامت به رو به آتش خواهد افکند.»^۳

”آن حجی حج است که با ولایت است. حجی

که متصل به ولایت باشد آن حج حجی است که جان

دارد، برندگی دارد، آدم را می‌برد و علائق را قطع

می‌کند. آن حج، حجی است که متصل به ولایت

۳. (آیه الله طهرانی)

۱. الغدير، ج ۲، ص ۳۰۲: «ثُمَّ قَالَ بَعْدَ الثَّانِي: أَخْرَجَهُ الْحَافِظُ الْكُنْجِيُّ بِإِسْنَادِهِ مِنْ طَرِيقِ الْحَافِظِ أَبِي الْفَضْلِ السَّلَامِيِّ، ثُمَّ قَالَ: هَذَا حَدِيثٌ سَنَدُهُ مَشْهُورٌ عِنْدَ أَهْلِ النَّقْلِ.»

۲. همان مصدر.

۳. رساله مودت، ص ۱۸۲. (علامه طهرانی)

است، حجی که نفحۀ ولایت بر او خورده. حجّی که شمیم ولایت بر او نشسته. این حج حجّی است که برندگی دارد، قاطعیت دارد، تجرّد می آورد، نورانیّت دارد، تعلّقات را قطع می کند، توحید را زیاد می کند، عمق دارد. بقیّه حجّها چوب خشک! بیرون به در و دیوار و دگان و بازار نگاه می کرد، حالا آمده به مسجدالحرام و کعبه و دیوار و اینها نگاه می کند! تفاوت ندارد، دوباره می رود بیرون به آنها نگاه می کند.^۱

”افرادی زودتر به مدینه می روند، و بعضی از افراد هم اول به مکه می روند و بعد به مدینه می روند، هر دوی آن خوب است و فرق نمی کند؛ البتّه چنانچه در روایات داریم مدینه بعد بهتر است، که انسان اول اعمال را انجام بدهد و بعد به مدینه برود و رسول خدا را زیارت کند؛ به طوری که طبق فرمایش امام باقر علیه السّلام که فرمودند:

مردم مأمور شدند که به حج بروند و دور این سنگها طواف کنند و بعد بیایند ولایتشان را به ما عرضه کنند!^۲

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزۀ ثمالی، سال ۱۴۳۱، جلسه ۱۰. (آیةالله طهرانی)

۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۷۴.

این مهم است! طواف کردن دوز کعبه بدون امام، معنا ندارد و فایده‌ای ندارد و حقیقت این طواف و حقیقت این اعمال تسلیم شدن به امام حیّ و امام زمان است! این معنای آن است؛ و اگر انسان بخواهد به آنجا برود و غافل باشد و خود را تسلیم ولایت نکند و در نفس خودش نسبت به امام زمانش استقلال و انانیت احساس کند، نصیبی نبرده است و نصیب او خیلی اندک خواهد بود! ما که به آنجا می‌رویم، باید از خدا بخواهیم که ولایت حضرت را نصیب ما کند و بندگی او را برای ما به وجود بیاورد؛ بندگی واقعی‌ای که شناخت و معرفت او است، نه اینکه سینه‌زدن و مدام هیئت راه انداختن و از این مراسم ظاهری و... [برپا] کردن! نه، حقیقت او و شناخت او و معرفت او [را نصیب ما کند] که معرفت او عین معرفت الله است و طریق معرفت الهی، حرکت و تسلیم به امام حیّ است؛ امام حیّ، امام زمان است. مسئله این است. البته بعضی‌ها هم مدینه‌قبل را ترجیح می‌دهند، از باب اینکه اگر انسان اول با آن عظمت و جلال و ابّتهت اعمال و خود کعبه

مواجه شود، بعد شاید نفس او نسبت به زیارت‌های رسول خدا و حضرت فاطمه زهرا و ائمهٔ بقیع علیهم السّلام، آن موقعیت خاص را نداشته باشد! علی‌کلّ حال هردوی آن خوب است و هردوی آن مستحسن است و اشکالی هم ندارد.^۱

لزوم زیارت امام پس از اعمال حج

”امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: واجب است که حاجّ بیاید و به زیارت قبر پیغمبر برود.

مگر امام باقر علیه‌السّلام فرمودند: «**إِنَّمَا أَمْرَ**

النَّاسِ أَنْ يَطْفُوا حَوْلَ هَذِهِ الْأَحْجَارِ»؟ حضرت به

کعبه می‌گویند: احجار، سنگ! «**إِنَّمَا أَمْرَ النَّاسِ أَنْ**

يَطْفُوا حَوْلَ هَذِهِ الْأَحْجَارِ، ثُمَّ يَجِئُوا إِلَيْنَا»؛ من، من

امام باقر که در مدینه نشستم، باید بیاید پیش من.

اول بروید آنجا پاک و تزکیه بشوید، عرفاتان را

بروید، در سرتان بزنید، توبه‌تان را بکنید، گریه‌هایتان

را بکنید، برگردید مشعرتان، ذبح کنید، فلان کنید،

تشکیلات همه را انجام بدهید، تازه بیاید ببینید که

اسلام کجاست! بیاید تکلیفتان و برنامه‌تان را از من

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

^۳ . (آیه‌الله طهرانی)

بگیرید، از من امام باقر باید بگیرید. **«ثم یجیئوا الینا**

و یرضوا علینا ولایتهم»؛ ولایت را باید به ما

عرضه بدارند. ولایت یعنی چه؟! ولایت یعنی چه؟

یعنی ما تمام کارهایی که انجام دادیم، آخرش باید

اینجا وارد شویم. تمام آنها مقدمه است برای ورود

در عتبه امام باقر؛ بدون او هیچی!

تفاوت حج با ولایت و بدون ولایت

لذا به مخالف و ناصبی حضرت چه می‌فرماید؟

«برو دوباره حجت را انجام بده!» ببینید همه با

همدیگر چطور حلقه پیدا می‌کند؟ به ناصبی

می‌گوید: «برو دوباره انجام بده، حج انجام ندادی،

برو پی کارت، باطل است!» به او می‌گوید - نه، یک

مقداری ضعیف‌تر است - بهتر است: **«انی احب ان**

تعید»، **«احب»**، دوست دارم. مگر نمی‌خواهی از ما

باشی؟ مگر نمی‌خواهی فایده ببری؟ یا نه، آنجا روز

قیامت [می‌خواهی] به طویله بهشت بروی؟ اگر

می‌خواهی بیای بالا، لطفاً دوباره برو. چون بهشت

هم مراتب دارد، شاید هم طویله داشته باشد، بالاخره

بعضی‌ها را هم در طویله می‌کنند! دوباره برو حج را

انجام بده تا بیایی بالاتر. آن وقت می فهمی آن حجبی که با ولایت من، امام صادق، که بهت می گویم حالا برو، حالا می فهمی عرفاتش چه جوری است، مشعرش چه جوری است. خودت می فهمی. آن موقع که حج انجام دادی، نه، کالانعام بودی یا ناصبی بودی، فلان بودی، هیچی نمی فهمیدی. ولی الان که می روی، حالت یک جور دیگر است. این حالت به خاطر من است، آن حالی که آن جا داری مال من است؛ چون آمدی پیش من، چون ولایت مرا قبول کردی. حجت عوض می شود، نمازت دیگر عوض می شود، روزهات عوض می شود، احکامت عوض می شود.^۱

”و ابن رزیک^۲ گوید:

كَأَنِّي إِذَا جَعَلْتُ إِلَيْكَ قَصْدِي *** فَصَدْتُ الرُّكْنَ بِالنَّبِيِّ الْحَرَامِ (۱)
 وَ خَيْلَ لِي بِأَنِّي فِي مَقَامِي *** لَدَيْهِ بَيْنَ زَمْرَمَ وَالْمَقَامِ (۲)
 أَيَا مَوْلَايَ ذِكْرُكَ فِي قُعُودِي *** وَ يَا مَوْلَايَ ذِكْرُكَ فِي قِيَامِي (۳)
 وَ أَنْتَ إِذَا انْتَبَهْتُ سَمِيرُ فِكْرِي *** كَذَلِكَ أَنْتَ أَنْسَى فِي مَنَامِي (۴)
 وَ حُبُّكَ إِنْ يَكُنْ قَدْ حَلَّ قَلْبِي *** وَ فِي لَحْمِي اسْتَكَنَّ وَ فِي عِظَامِي (۵)
 فَلَوْ لَا أَنْتَ لَمْ تُقْبَلْ صَلَاتِي *** وَ لَوْ لَا أَنْتَ لَمْ يُقْبَلْ صِيَامِي (۶)
 عَسَى اسْقَى بِكَاسِكَ يَوْمَ حَشْرِي *** وَ يَبْرَدَ حِينَ أُشْرِبُهَا أَوْامِي (۷)

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - ادامه بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۱. (آیه الله طهرانی)

۲. درالغدیر، ج ۴، از ص ۳۴۱ تا ص ۳۷۱ در احوال ملک صالح: طالع بن رزیک متولد ۴۹۵ و شهید در ۵۵۶ بحث کرده و پنج غدیریّه از او نقل کرده است که همگی جالب و راقی است. اصل او از شیعیان عراق است، در زمان حکومت فاطمیون در مصر وزیر شد و خدمت کرد.

- ۱- «گویا من زمانی که قصد تو را می‌کنم قصد رکن حجر الأسود را در بیت الله الحرام کرده‌ام.
- ۲- و چنین در تصور من می‌آید که من در جایگاه خودم در بین زمزم و مقام ابراهیم نزد علی می‌باشم.
- ۳- ای مولای من، در نشستن من یاد تو با من است. و ای مولای من، در ایستادن من یاد تو با من است.
- ۴- و چون از خواب برخیزم، تو همدم و ندیم فکر و اندیشه من هستی. هم‌چنین تو انیس و مونس من در خواب می‌باشی!
- ۵- محبت تو حَقّاً در دل من وارد شده، و در گوشت من و استخوان من جای گرفته و اقامت نموده است.
- ۶- پس اگر تو نبودی، نماز من قبول نمی‌شد، و اگر تو نبودی روزه من قبول نمی‌شد.
- ۷- امید است که من در روز محشرم از کاسه شراب تو سیراب شوم و چون آن را بنوشم عطش سوزنده من خنک شود.»^۱

۱. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۱۲. (علامه طهرانی)

شرافت کعبه به ولایت است

”یادم است که چند سال پیش که در مشهد روی منبر صحبت می‌کردم، یک مرتبه در حضور آقا گفته بودم: «حضرت سیدالشهدا علیه السّلام به مکه تشریف بردند.» بعد که آقا سؤال کردند و گفتند: «راجع به حضرت باید گفت مشرف شدند.» من گفتم: وجهش چیست؟ اگر ما از نقطه نظر واقع نگاه کنیم و شرافت کعبه را به ولایت بدانیم، پس کعبه بدون ولایت دیگر شرافتی ندارد، و این مسلم و محرز است که مقام امام اشرف از کعبه است؛ و اگر ما از نقطه نظر ظاهر هم نگاه کنیم، کعبه سنگ است و امام از نقطه نظر مراتب حیوانیت بالأخره انسان است.

آقا فرمودند:

نه، در مقام تشریح و مقام تکلیف، خود ائمه هم به رعایت آداب و جهات ادبی تکلیف ملتزم بودند، و این خصوصیت کعبه که باید از همه اطراف و اکناف بیایند و دور آن بچرخند و اینکه کعبه مظهر بیت الله است و اسم آن بیت الله است و آنجا مسجدالحرام است، اقتضا می‌کند که خود ائمه علیه السّلام هم رعایت ادب کنند.

همان طور که وقتی می‌خواهند نماز بخوانند رو

به کعبه می‌ایستند و نماز می‌خوانند و وجهه

ظاهری‌شان به سمت کعبه است، از نقطه نظر محاوره

و از نقطه نظر کلمات هم رعایت ادب آنها این بود که

خود را در مقابل این ظهور حق پایین می‌آوردند و

در نظر می‌گرفتند؛ گرچه فی‌الواقع رشحه‌ای از رشحات آنها، برقراری کعبه است، و مردمی که به دور کعبه می‌گردند به دور ولایت امام باید بگردند و روایاتی هم داریم: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
می‌فرماید:

فَلَوْ أَنَّ امْرَأً صَفَنَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ فَصَلَّى وَ صَامَ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مُبِغِضٌ، دَخَلَ النَّارَ!^۱

«اگر کسی هر سال حج کند و بین رکن و مقام [به روی قدم‌های خود به نماز بایستد و روزه بگیرد] و سپس بمیرد، ولی بدون ولایت ما باشد، داخل در جهنم می‌شود!»

و امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

يَا سَدِيرُ، إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّبِعُونَ نَبَا^۲.

لذا گرچه هم‌چنین معنایی هم هست که بدون عرض ولایت و بدون تمسک به ولایت، همه‌ای کعبه و... نتیجه‌ای ندارد و خشک است و حقیقت و باطن ندارد و موجب ترقی و رشد و رُقَا نفس نیست؛ اما از نقطه نظر سلسله مراتب تکلیف و عالم کثرت که عالم تأدب و عالم حفظ هر تعینی در رتبه خودش است، لسان ائمه نسبت به کعبه یک لسان تشریف است، لذا ما هم موظف هستیم. ایشان می‌فرمودند:

۱. الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۴۷.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲. ترجمه:

«ای سدیر، مردم امر شدند که به سراغ این سنگ‌ها بیایند و دور این سنگ‌ها طواف کنند (و این سنگ‌ها مقدمه برای ورود در حریم ماست) سپس به نزد ما بیایند و ولایتشان را به ما اعلام نمایند.» (محقق)

«ما هم به همین کیفیتی که خود آنها راضی هستند
تلفظ کنیم و از کعبه یاد کنیم.»

قضیه «ثقل اکبر» هم همین طور هست.

علت جواز طواف به دور قبور ائمه اطهار و

اولیای الهی

تلمیذ: در تذکره‌ها و بعضی از قصه‌ها، بعضی از
سلاک دور ولیّ خدا طواف می‌کردند؛ مثلاً بایزید یا
ابوسعید ابوالخیر نسبت به بعضی از مشایخشان، دور
قبر ایشان طوف می‌کردند.^۱ آیا طوف نسبت به
شخصی که مطاف واقع شده است، دلالت بر ورود
به ولایت می‌کند؟

استاد: چون این قبر، قبر ولی است و ظهور
ولایت در او است، از باب تأدب و اظهار عبودیت و
تذلل و تواضع، طوف می‌کردند. طوف به معنای این
است که من این را محور برای حرکت و اتجاه خودم
قرار می‌دهم. همان‌طور که بوسیدن عتبه هم حکایت
از همین قضیه می‌کند. کسی که به مشهد مشرف
می‌شود و می‌خواهد وارد حرم حضرت بشود

۱. رجوع شود به مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر دوم، ص ۲۷۳.

مستحب است که عتبه را ببوسد. این از باب ادب است؛ یعنی اینجا جایگاه خضوع و تذلل و جایگاه عرض نیاز و بدبختی و بیچارگی انسان است، به این حساب که خداوند متعال در این مظهر تجلی کرده و این مظهر را وسیله برای ترقی و رشد انسان قرار داده است. لذا طوفی هم که دور قبر حضرت است، آن هم از همین باب است. مرحوم آقا توضیح روایاتی را که دلالت می‌کند بر «**و لا تَطْف بِقَبْرِ**»^۱ بیان کرده‌اند،^۲ و فعل اولیا حجت است و آقای حداد در این زمینه هفت شوط دور قبر حضرت طواف می‌کردند،^۳ و این حکایت از این است که قبله واقعی و حقیقت واقعی اینجا است و این اشاره به باطن قضیه دارد. مکه اشاره به ظاهر است که انسان باید دور بیت‌الله طواف کند؛ ولی طوف به دور قبر حضرت، اشاره به باطن است.

انسان از نقطه نظر جوارح باید جوارح خود را منطبق با جوانح خود قرار بدهد؛ یعنی همان طوری که

۱. الکافی، ج ۶، ص ۵۳۴.

۲. رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۹۷.

۳. روح مجرد، ص ۱۹۶.

در مقام التزام قلبی باید به یک سری مسائل ملتزم باشد، از نقطه نظر ظاهر هم باید رفتار و حالات او بر همان التزام قلبی منطبق باشد. لذا باید جوارح را به ظهور آن جوانح و التزامات قلبیه، که همان طوف ظاهری دور این قبر است، منطبق کرد. من باب مثال وقتی می خواهید به شخصی احترام بگذارید، فقط در کناری نمی نشینید و بگویید: آقا دوستت دارم! «دوستت دارم» یعنی بلند شود و برو آب بیاور، برو میوه بیاور، برو چای بیاور! اما اگر مهمان به منزل شما بیاید و شما همین طور بنشینید و بگویید: من آن قدر شما را دوست دارم که نمی توانم یک لحظه از پیش شما تکان بخورم! می گوید: آقا، بلند شو برو و چیزی بیاور تا بخوریم! از گرسنگی داریم می میریم! این یعنی التزام باطنی و محبت باطنی اقتضا می کند که مُضیف در مقابل ضیف بلند شود و به ادای احترام او قیام کند و موجبات برای مقتضیات ضیافت را انجام بدهد.

گشتن دور قبر هم همین است، یعنی آن التزام باطنی انسان به حقیقت ولایت اقتضا می کند که انسان از نقطه نظر ظاهر هم عملی انجام بدهد که این معنا

را برساند و این التزام را نشان بدهد. اگر انسان کار دیگری هم انجام بدهد که این معنا را برساند، اشکالی ندارد.

حکایاتی در عنایت مقام ولایت به حجّاج

ملاقات صبیّه آیةالله اراکی با امام زمان

قضیه‌ای در همین یکی دو ساله اخیر در ایّام حجّ اتفاق افتاد که شایان دقت است، این قضیه متعلّق به صبیّه شیخ الطّائفة الاعلام آیةالله آقای آقا میرزا محمد علی اراکی دام ظلّه العالی است که از علماء برجسته و طراز اول حوزه مقدّسه علمیّه قم و از زهّاد و عبّاد و عُدولی است که در متانت و شخصیت و تقوای ایشان در نزد خاصّه و عامّه جای تردید و گفتگو نیست.

ایشان می‌فرمودند: این صبیّه من از زنان صالحه و متدیّنه است؛ و من خودم مستقیماً از زمان صباوت متکفّل امور شرعیّه و تعلیم و آداب و تربیت او شده‌ام و همه کارهای او زیر نظر من بوده است و در صدق گفتار او هیچ تردیدی نیست. در موسم حجّ عازم بیت الله الحرام شد تنها؛ و شوهرش با او نبود. و آن قدر عقیف و با حیا، و از برخورد با مردان تجنّب

دارد که این سفر به تنهایی برای او ایجاد نگرانی
نموده بود، و پیوسته در تفکر بود که خدایا چگونه
من تنها بروم؟ من که تا به حال به زیارت بیت الله
مشرّف نشده‌ام؟ و از مناسک و آداب حجّ عملاً
چیزی نمی‌دانم؛ من چگونه طواف کنم و سعی کنم؟
تا اینکه در آستان سفر قرار گرفت؛ و من در موقع
حرکت به او گفتم: این ذکر را پیوسته بگو و برو: **یا
عَلِیْمُ یا خَبِیْرُ!** خدا از تو دستگیری خواهد نمود؛
چون این سفر واجب است و البته خداوند از
میهمانان خود که راه را نمی‌شناسند و آشنائی ندارند
حمایت می‌نماید.

صَبِیْهَ ما بحمد الله و المِنَّه سفر خود را به خوبی و
به سلامتی و موفّقیت به پایان رسانید و مراجعت
کرد؛ و برای ما واقعه خود را در مکه مکرمه هنگام
ورود به بیت الله الحرام برای انجام طواف چنین
تعریف کرد:

من پس از آنکه از میقات احرام بستم؛ و وارد
مسجدالحرام شدم که طواف را بجای بیاورم، دیدم
در اطراف کعبه آن قدر جمعیت متراکم است که ابداً
من قدرت ندارم طواف کنم؛ حجرالاسود را که نقطه

ابتدای شروع طواف است پیدا کردم؛ و هرچه خواستم از آنجا شروع کنم و به گرد خانه کعبه طواف کنم، دیدم ابداً مقدور نیست؛ بیچاره شدم، گفتم: خدایا من برای طواف خانه تو آمده‌ام و می‌بینی که با این ازدحام و انبوه جمعیت قدرت ندارم؛ خدا چه کنم نمی‌توانم!؟

در این حال ناگهان دیدم از مکان مُحاذی حجرالاسود فضائی به شکل استوانه باز شد و کسی به گوش من گفت: خودت را به امام زمانت بسپار و در این فضا با او طواف کن!

من وارد این محلّ خالی استوانه‌ای شدم؛ و دیدم در جلو حضرت امام زمان مشغول طواف هستند و پشت سر آن حضرت کمی به طرف دست چپ شخص دیگری است؛ و من وارد شدم و پشت سر آن دو مشغول طواف شدم؛ و از حجرالاسود شروع کردم و تا هفت شوط را به همین منوال تمام کردم؛ و در این مدت نه تنها احساس جمعیت نمی‌کردم بلکه ابداً حتّی انگشت کسی به دست یا بدن من اصابت نکرد و در تمام هفت شوط حال طواف

متوسّل به آن حضرت بودم و دست روی شانه‌های آن حضرت می‌مالیدم و التماس و تضرّع داشتم؛ ولی چهره آن حضرت را نمی‌دیدم چون روی آن حضرت به طرف جلو و در حال اشتغال به طواف بودند.

و چون هفت شوط طواف به پایان رسید خود را خارج از آن حلقه نگریستم؛ و دیگر ابدأ امام زمانی و شخص دیگری نبود و دیگر آن حضرت را ندیدم؛ و من از این قضیه فقط یک تأسف دارم و آن اینکه من چرا به آن حضرت سلام نکردم تا جواب سلام آن حضرت را نیز دریافت کنم.

آیه الله اراکی مدّ ظلّه السّامی می‌فرمودند: این نتیجه انقطاع به خداست؛ و خود را عاجز و فقیر دیدن و تبّتل و ابتهال به سوی او نمودن و من در سفر حجّ که مشرفّ شدم بسیار مشتاق بودم که حجرالاسود را استلام کنم؛ و یک روز با جمعی از دوستان همراه برای طواف رفتیم که شاید به کمک و مساعدت آنان قدری جمعیت راه دهند و ما بتوانیم برای یکبار استلام حجر را بنماییم؛ همین که با آن همراهان و یاوران به نزدیک حجر رسیدیم؛ و نزدیک

بود استلام کنیم که ناگهان یک فشار انبوه جمعیت چنان ما را از آنجا بر کنار زد که هر کدام به گوشه‌ای پرتاب شدیم! و این نتیجه عدم انقطاع به خدا و همان فی‌الجمله اعتماد و اتکائی بود که به آن همراهان داشتیم!

آیه‌الله اراکی پیرمردی نورانی و معمر و شاید قریب نود سال از عمرشان می‌گذرد؛ و در قم ساکن و بسیاری از مشتاقان، این قضیه را از خود ایشان شنیده‌اند؛ و کسانی هم که مایل باشند می‌توانند در سفری که به قم مشرف می‌شوند به حضورشان رفته و بدون واسطه بشنوند؛ و صبیّه ایشان نیز در قید حیاتند و می‌توانند مخدّرات از ایشان استماع و استفاده نمایند.^۱

حکایت به حجّ رفتن آقا سید عزیزالله جدّ مرحوم

آقا بزرگ طهرانی

”حضرت آقای آقا شیخ بزرگ طهرانی - دامت

برکاته - نقل فرمودند از جدّ خودشان مرحوم آقا سید

عزیزالله (معروف به دعانویس که در طهران، پامنار،

^۱. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۷۵ - ۱۷۸. (علامه طهرانی)

کوچه امین الدوله منزل داشتند، والد مرحوم آقا سید حسن فوق الذکر) که ایشان نقل کردند که:

من در نجف اشرف برای تحصیل آمده بودم و چند سالی هم توقّف داشتم؛ برای عید فطر با بعضی از طلاب برای زیارت کربلا پیاده حرکت کردیم و شب عید را زیارت کردیم، رفقا بعداً خواستند به نجف اشرف مراجعت کنند به من گفتند: بیا برویم! من گفتم: می‌خواهم امسال به مکه مشرفّ گردم؛ هرچه گفتند وسیله‌ای نداری چگونه می‌روی؟ گفتم: پیاده می‌خواهم مشرفّ شوم! بالأخره آنها از مراجعت من مأیوس شدند و برگشتند و من با آنکه هیچ قسم وسیله ظاهری در بین نداشتم برای حجّ عازم شدم و در حرم مطهرّ حضرت أباعبدالله علیه السّلام متوسّل می‌شدم.

روزی در حال توسّل مردی عرب دست به شانه من گذاشت و فرمود: شما خیال حجّ دارید؟ عرض کردم: بلی! گفت: من نیز خیال حجّ دارم، با هم برویم؟ عرض کردم: بسیار خوب!

گفت: بنابراین مقداری (قریب یکی دو حقه آرد) آرد تهیه نما و نان خشک بپز و یک پیراهن بلند بدوز

و مِطْهَرَه خُود رَا، بَا کُتَب اَدْعِیَه کِه مِی خُوَاهِی، بَا
اِحْرَام، بَا خُود دَر سَاعَت مَعِیْن، دَر مَکَانَ مَعِیْن بِیَاوَر
کِه بَا هِم بَرُویْم!

مَنْ بِه خَانَه اَمْدَم و مَقْدَارِی اَرْد تَهیَه نَمُودَه، دَادَم
پَخْتَنْد، و دَر سَاعَت مَعِیْن بَا پِیْرَاهَن مَزْبُور و نَانَ پَخْتَه
شُدَه و کُتَب اَدْعِیَه دَر مَکَانَ مَوْعُود حَاضِر شُدَم.

اَن مَرْد نِیْز دَر اَن سَاعَت اَمْد و بَا هِم بِه رَاه اَفْتَادِیْم
و اَز کُوْچَه بَاغْهَی کَرْبَلَا خَارِج شَدِیْم و دَر بِیَابَانَ
رَسِیْدِیْم و مَقْدَارِی اَز بِیَابَانَ رَا طِی نَمُودِیْم؛ قَبْل اَز
اَنکِه خُسْتَه شُویْم رَسِیْدِیْم بِه دَرخْتِی کِه دَر زِیْر اَن
نَهْرِی جَارِی بُوْد، اَن مَرْد عَرَب گَفْت: دَر اِیْنجَا
اِسْتِرَاحَت نَمَا و قِضَاء حَاجَتِی دَارِی بَرَاوَر! و خَطِّی
دَر رُوی زَمِیْن کَشِیْدَه قَبْلَه رَا مَعِیْن کَرْد و گَفْت نَمَاز
خُود رَا بَجَای اَوَر! مَنْ مِی رُوم و هَنْگَام عَصْر
بَر مِی گَرْدَم تَا بَا هِم بَرُویْم.

مَنْ تَطْهیر کَرْدَم و نَمَاز خُوانْدَم دَر بِیَابَانَ تَنْهَآ؛
مَنْتَظَر شُدَم تَا عَصْر دَر سَاعَت مَزْبُور اَن مَرْد اَمْد و
بَا هِم بِه رَاه اَفْتَادِیْم.

مَقْدَارِی اَز بِیَابَانَ رَا کِه طِی نَمُودِیْم بَاز بِه نَهْرِی

رسیدیم که درختی در کنار آن روئیده بود آن مرد باز
خطی بر روی زمین ترسیم کرد و قبله را معین نمود
و فرمود: نماز خود را بجای آور من می روم و صبح
برمی گردم.

من نماز خواندم و در کنار نهر خوابیدم صبح آن
مرد آمد و با هم حرکت کردیم؛ باز هنوز خسته نشده
بودیم که به کنار درختی رسیدیم در کنار نهری و به
همین منوال آن مرد به من دستور داد و این عمل را
مرتّباً انجام داده و با هم طی طریق می نمودیم تا هفت
روز.

پس از هفت روز رسیدیم به مقداری از کوه‌ها و
مثل آنکه فی الجمله صدای همهمه مردم از پشت
کوه‌ها می آمد آن مرد به من گفت: در پشت همین
کوه جماعتی از مردمند شما از این کوه بالا برو مردم
را خواهی دید، پس از کوه سرازیر شو به مردم
خواهی رسید! من هم اینجا هستم.

لذا من حرکت کردم، از کوه‌ها بالا آمدم مردم را
دیدم، سرازیر شدم رسیدم به خانه کعبه، فهمیدم
اینجا مکه است! در این حال متنبّه شدم که آن مرد
مرا از طریق عادی نیاورده است.

پس از چند روز خال من با بعضی از اقوام که
زودتر از ما، از راه جبل، با قافله حرکت کرده بودند
وارد مکه شدند و مرا در مکه دیده تعجب کردند!
صورت حال را استفسار نمودند و من شرح حال
بازگفتم و این قضیه مورد تعجب همه شد.^۱

عناد آمر به معروف وهابی در برابر کلام رسول

خدا

”یک قضیه جالبی من چندی پیش دیدم، در
احوال مرحوم آقا شیخ جواد مغنیه. ایشان در لبنان
بود، ایشان از نویسندگان و علما بود، آدم فاضلی هم
بود. روی هم رفته آدم فاضل و جامعی بود،
کتاب‌های خوبی هم دارد. این مرحوم مغنیه می‌گفت
من در یک سفر که مشرف شدم برای حج، در مدینه
در محراب رسول خدا در مسجد مدینه، می‌خواستم
نماز بخوانم. سجاده انداخته بودم یا مْهری - مهر
نمی‌دانم، سجاده‌ای چیزی که... - می‌خواستم
ببندازم که یک مرتبه یکی از این آمرین به معروف و
باصطلاح امر به معروف‌ها و متصدیان این قضیه، آمد

^۱. مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۴۵ - ۱۴۷. (علامه طهرانی)

و ممانعت کرد و بین ما صحبت و بحث شد. آن رو کرد - ببینید آدم چقدر باید قسی باشد، چقدر باید ملعون باشد که این حرف را بزند! - آمد گفت: «والله اگر الآن رسول خدا از این قبر بیرون بیاید و به من بگوید دست از عمر بردار، من بر نمی دارم!» اِ اِ این قدر!

می گفت من هم دستم را بردم بالا و محکم خواباندم در گوشش، پرت شد زمین! خلاصه ما را بردند محکمه. یک چک زدم در گوشش، این یارو هم خورد به دیوار، بردند ما را محکمه. قاضی گفت: «برای چه زدی؟» گفتم: «این کافر شده! کفر بالله!» گفت: «چرا؟» قضیه را گفتم که این می گوید اگر رسول خدا از قبر در بیاید بگوید از عمر دست بردار، من [دست بر] نمی دارم! قاضی رو کرد گفت: «بله! درست است، اشتباه کرده است.» قاضی حق را به من داد، هیچی! هم کتک را زدیم، هم تشویق گرفتیم! از آنجا و دیگر آمدیم بیرون.^۱

^۱. البته باید دانست که این براساس مدد صاحب ولایت بود، و إلا قضات آنها هم مثل آمرین به معروفشان هستند و با هم تفاوتی ندارند دیگر! (عنوان بصری، جلسه ۱۴۳)

شما ببینید شخص به کجا می‌رسد؟ یعنی چقدر باید عناد و خبث و ظلمت و کدورت در او به حدی برسد که بگوید رسول خدا هم اگر... یعنی اگر خدا هم بگوید از عمر دست بردار، من دست بر نمی‌دارم! خب این دیگر، خدا هم با عمر فقط باید محشورش کند. فقط تنها دعایی که برای این گونه افراد انسان می‌کند این است که: «خیلی خوب، تو با عمر محشور شو.» به قول - خدا رحمت کند، خدا رحمت کند - مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی در آن دیوانش، می‌گوید:

تو را پیر طریقت گو عمر باش *** مرا پیر طریقت جز علی نیست
 اگر کفر است اگر ایمان بگو باش *** که هستی را حقیقت جز علی نیست
 خدا را حول و قوت جز علی نیست.^۱

ماجرای غار ثور و آب ولایت

”خدا رحمت کند جدّ ما حاج آقا معین شیرازی، ایشان این قضیه را دوبار هم برای من گفتند؛ یک بار در حضور مرحوم آقا، یک بار هم چیز... می‌گفتند یک سال ما رفتیم مکه، به اتفاق دامادشان - که هنوز هم حیات دارند - و به اتفاق یکی دو نفر از همان

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۹، جلسه ۴.
 (آیه‌الله طهرانی)

افرادی که مسجد قائم هم بودند و آنها هم به رحمت خدا رفتند - آدم‌های خوبی هم بودند - می‌گفتند ما رفتیم. یک روز هوا گرم بود، اواخر بهار بود ایام حج. ما رفتیم غار ثور، همان غاری که پیغمبر در راه مدینه وقتی که آن شب آمدند بیرون، در آن غار پناهنده شدند به اتفاق ابوبکر.

می‌گفتند آمدیم بالا. یک ساعت که آمدیم بالا - خود بنده هم رفتم دم آن کوه ولی بالا نرفتم، شاید حدود یک دو ساعت، یک ساعت و نیمی حداقل

۱. غار ثور: کوه ثور در جنوب مکه و مسجدالحرام و در راه یمن قرار دارد. شهرت این کوه به سبب وجود غاری است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز هجرت به مدینه برای رهایی از دست مشرکان در لیلۃ المبیت به آنجا پناه برد. پس از آنکه خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از توطئه مشرکان برای قتل او آگاه کرد، قرار شد علیعلیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخوابد و پیامبر شبانه مکه را به سمت یثرب ترک کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای فرار از دست مشرکان قریش که در جستجوی او بودند به همراه ابوبکر در غار ثور پنهان شد و سه شبانه‌روز در آنجا بود. در این غار، به برکت اقامت پیامبر اکرم در آن، معجزات متعددی روی داد، همچون تنیده شدن تار عنکبوت جلو ورودی آن و لانه کردن دو کبوتر وحشی و به روایتی رویدن درختی فرا روی پیامبر. مشرکان در جستجوی پیامبر تا در غار ثور هم آمدند اما خداوند آنان را از ورود به غار بازداشت. بدین ترتیب که قریش با دیدن تار عنکبوت و تخم کبوتر، به این نتیجه رسیدند که غار متروکه است و کسی وارد آن نشده است و گرنه تار عنکبوت پاره می‌شد و تخم کبوتر می‌شکست و کبوتر نمی‌نشست. (ابن سعد، قسم ۱، ص ۱۵۴؛ ابن جبیر، ص ۹۳؛ ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۳۹-۲۴۱؛ نهروالی، ص ۴۴۸-۴۴۹)

طول می کشد تا اینکه انسان بخواهد به آن غار برسد، راهش هم خیلی سرایشی دارد، من تا پایین آن هم رفتم - می گفتند که ما تقریباً یک ساعتی رفتیم بالا، هوا گرم، هنگام بعدازظهر بود، ساعت سه و چهار بعدازظهر بود. تشنگی غلبه کرد به حدی که از توان افتادیم. همین طور نشستیم، یعنی ما چهار نفری نشستیم. یکی از آن چهار نفر همین آقا بود، همین آقای که در مجلس مرحوم علامه امینی به ایشان گفت: «چه اشکالی دارد که ما محبت حضرت ابوالفضل را نداشته باشیم؟» یکی شان ایشان بود.^۱ می گفت ما از توان افتادیم، می گفت دیگر قادر بر حرکت نبودیم از شدت تشنگی و نمی دانستیم چه

^۱ . معاد شناسی، ج ۷، ص ۸۳:

«از شخص موثقی شنیدم که می گفت: روزی یک شخص معمم برای عیادت مرحوم علامه امینی **رَحْمَةُ اللهِ** در منزل موقت ایشان که در طهران پیچ شمیران بود رفته بود؛ و علامه: صاحب الغدیر سخت مریض و به پشت خوابیده بودند، و در ضمن سخنان گفته بود که: آقا! مثلاً اگر انسان به حضرت عباس علاقه و محبت نداشته باشد به کجای ایمان او صدمه میخورد؟!»

علامه امینی متغیر شده و با آن حالت نقاهت نشست و گفت: به حضرت ابوالفضل که سهل است، اگر به بند کفش من که نوکری از نوکران حضرت ابوالفضل علاقه نداشته باشد از این جهت که نوکرم و الله به رو در آتش خواهد افتاد!»

کنیم؟ آبی که داشتیم تمام شد. ایشان می گفت ما در کلمن یخ گذاشته بودیم با خودمان حمل می کردیم، این یخها بر اثر شدت آفتاب آب شده بود و ما اینها را خوردیم و تمام شده بود، اصلاً یخ آب شده بود توی این ظرفها و تمام شده بود و توانمان دیگر رفته بود.

می گفت یک مرتبه دیدیم، اصلاً یک دفعه متوجه شدیم، دیدیم در فاصله پنجاه متری ما یک مرد عربی نشسته، یک جوان عربی نشسته و یک چیزی دستش است. رو کرد به ما و خندید. با همان لهجه فارسی - عرب بود، دیدیم فارسی دارد حرف می زند یا عربی صحبت می کرد، نه! ببخشید عربی صحبت می کرد - گفت: «هان! شما ایرانی هستید؟» تعجب کردیم. گفت: «تشنه اید؟ مثل اینکه تشنگی شما را از تاب و توان انداخته، بیاید اینجا من آب دارم.» ما که او [را] ندیده بودیم، ما که این شخص را ندیده بودیم! خب ما داشتیم این راه را می رفتیم! می گفت بلند شدیم، این پنجاه متر را هم دیگر انگار یک توانی در ما پیدا شده بود، آمدیم رفتیم پیش آن نشستیم، همه از توان رفته بودیم - توجه کنید - می گفت این یک ظرفی

داشت که دورش حصیر بود و اینها، درش را باز کرد، این را داد به ما. اول داد به من خوردم. می گفت من در عمرم یک همچین آبی نخورده بودم. گفت: «**إشرب علی ولایة علی ابن ابی طالب؛** بر ولایت علی ابن ابی طالب بخور!» می گفت ما خوردیم. می گفت خوردیم اصلاً دیگر به پرواز در آمدیم! می گفت اصلاً یک طور عجیبی شدیم، یک حال و هوای دیگری پیدا کردیم. می گفت داد به دامادمان، نفر بعد، دوم. گفت: «**إشرب علی ولایة علی ابن ابی طالب!**» آن هم خورد. به سوم، به چهارمی [که رسید، آن شخص چهارم] گفت: «من میل ندارم!» عجب! گفت: «من میل ندارم!» گفت: «نمی خوری؟» گفت: «نه من سیرم!» این [همان کسی بود] که الآن از توان افتاده بود! آن شخص هم گفت: «نمی خواهی؟ بسیار خب!» در را بست و خدا حافظ شما، آمد پایین. این شخص این آب را نخورد. چرا؟ این آب را باید کسی بخورد که ولایت داشته باشد. کسی که ولایت ندارد، از این آب به او نمی دهند. حالا سید هم هستی باش، معممی باش،

درس هم خواندی باش، هر کاری هم کردی برای
خودت کردی! اینجا حساب دارد هر چیزی، اینجا
حساب دارد، کتاب دارد و بی حساب نمی دهند.

با محبت این راه را می‌توان رفت، بدون محبت

انسان نمی‌تواند انجام بدهد. «۱»^۲

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۶، جلسه ۱۴. (آیه‌الله طهرانی)

۲. سرالفتوح ناظر بر پرواز روح، ص ۸۴:

«شکّی نیست که حقیقت دین و لبّ و اساس آن، چنانچه در اخبار نیز بدان اشارت شده است، حبّ فی الله و بغض فی الله است، و در این زمینه نبوی معروف: «**هل الدّین إلاّ الحبّ**»* گواه بر این مطلب است؛ و از طرف دیگر از آنجا که ولایت معصومین علیهم السّلام واسطه فیض الهی بر جمیع ممکنات و نیز واسطه بقاء و استمرار و ربط ممکنات با ذات احدیّت است، تمسّک به ولایت و استمداد از آن ذوات مقدّسه شرط اساسی قبولی طاعات و پذیرش عبادات و رشد و ترقّی روحی و نفسی بشر به سمت و سوی کمال و جودی خویش است؛ چنانچه فرموده اند:

ما نوَدی بشیءٍ مثل ما نوَدی بالولایة؛** «به هیچ امری آن طور که به ولایت اهل بیت علیهم

السّلام تأکید شده، تذکّر داده نشده است.»

دینی که ولایت اهل بیت در او نباشد آن دین پشیزی نمی‌ارزد و عبودیتی در آن مشاهده نمی‌شود، و عبور از نفس و کریوه‌های آن معنی نخواهد داشت؛ و مانند جوی آبی می‌ماند که سرچشمه را از ابتدا بسته باشند دیگر آبی در جوی روان نخواهد بود، و جوی بدون آب چه فایده‌ای دارد؟!

و لذا اگر هزار سال عبادت خدا را بدون ولایت اهل بیت بجای آوری، همانند کسی می‌مانی که هزار سال بر لب جوی خشک بنشیند و از آن تقاضا و تمنّای رفع عطش را بنماید! و **لا یزیده فی البقاء و الإستمرار إلاّ ظمّاً و عناء!**

اگر خوب دقّت کنیم، مشاهده می‌کنیم که عبادات اهل تسنّن و طاعات آنها هیچ روح و جان ندارد، ظاهری آراسته و منسجم و مرتّب، و باطنی تهی و فاقد حیات و نور و جان است، و به اندازه سرسوزنی نفس را به سمت عالم تجرد نمی‌کشاند و از تعلّقات و شهوات خارج نمی‌سازد و انانیت و خود محوری را از درون و باطن انسان بیرون نمی‌آورد و مدرکات و تعقّلات او را زیاده نمی‌گرداند و انبساط و جلای روح و بسط وجه و انشراح صدر برایش مهیّا نمی‌سازد.»

* الکافی، ج ۸، ص ۷۹.

** مصادر این روایت شریف در کتاب رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ۸۲، تعلیقه، این‌گونه آمده است:

در کافی، ج ۲، اصول، ص ۱۸ از فضیل از ابی حمزه؛ و در محاسن برقی، ج

اختلاف مساجد در فضیلت ناشی از اختلاف نور آنهاست

”باری، مساجد مختلف فی حدّ نفسه دارای یک درجه از اهمّیت اند و اختلاف آنها از نقطه نظر شرافت عارضی است که بدانها داده شده است.“^۲ ”مسجد خیف و مسجد النبیّ به واسطه شرافت عابدین و ناسکین در آنها که حضرت اسمعیل و اسحاق و سائر انبیاء و حضرت رسول الله بوده اند مشرفّ به فضیلت و کرامت شده اند؛ قبر حضرت سید الشهداء و تربت آن حضرت و زمین کربلا به برکت بدن مطهر و علقه

۱، حدیث رقم ۴۲۹ در ص ۲۸۶ از ابن محبوب از ابی حمزه از حضرت ابی جعفر علیه السّلام روایت کرده اند که **قال:**

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ، وَ مَا نُوْدِيَ بِشَيْءٍ [و لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ] كَمَا نُوْدِيَ بِالْوَلَايَةِ.

و نیز در کافی در ص ۱۸ و ۱۹ و ۲۱؛ و در محاسن، ص ۲۸۶ چندین روایت دیگر به همین مضمون با سلسله روات دیگر از حضرت ابی عبدالله و حضرت ابی جعفر علیهما السّلام نقل می کند.

۱. مسجد النبی: شریف ترین مسجد پس از مسجد الحرام، مسجد النبی در شهر مدینه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم درباره نماز خواندن در این مسجد فرمود: **«صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَشْرَةَ آلَافٍ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِيهِ تَعْدِلُ مِائَةَ آلَافٍ صَلَاةٍ؛** نماز در مسجد من نزد خداوند، برابر با ده هزار نماز در مساجد دیگر است، جز مسجد الحرام، که نماز در آن برابر با صد هزار نماز است.» (محقق)

۲. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۵۴. (علامه طهرانی)

مثالیّه آن حضرت به آن زمین فضیلت پیدا کرده است؛ نه آنکه زمین فی حدّ نفسه دارای شرافت بود؛ و خدا خواست که آن حضرت در آن زمین شریف مدفون شوند؛ و در اثر برکت آن زمین متبرک گردند؛ این مطلب خلاف واقع است.

باده از ما مست شد نی ما ازو *** قالب از ما هست شد نی ما ازو
باده در جوشش گدای جوش ماست *** چرخ در گردش اسیر هوش ماست

در کافی از ابن ابی عُمیر از بعضی از اصحابش

روایت می کند که:

قال: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي لِأَكْرَهُ الصَّلَاةَ فِي مَسَاجِدِهِمْ. فَقَالَ: لَا تَكْرَهُهُ فَمَا مِنْ مَسْجِدٍ بُنِيَ إِلَّا عَلَيَّ قَبْرِ نَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ قُتِلَ فَأَصَابَ تِلْكَ الْبُقْعَةَ رِشَّةٌ مِنْ دَمِهِ، فَأَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا. فَأَذَى فِيهَا الْفَرِيضَةَ وَالنَّوَافِلَ وَاقْضِ فِيهَا مَا فَاتَكَ.^١

«می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: برای من ناخوشایند است که در مساجد آنها (منظور مساجد عامّه و اهل تسنن است) نماز بخوانم؛ حضرت فرمودند: ناخوشایندت نباشد! چون هیچ مسجدی از مساجد بنا نمی شود مگر بر قبر پیامبری و یا وصی پیامبری که کشته شده باشد؛ و چون یک رشه از خون او (مقدار کم و اندک) در آن زمین اصابت کرده باشد، خداوند تعالی دوست دارد که به برکت آن رشه از خون آن پیامبر و وصی پیامبر مقتول در آن بقعه نام او برده شود. نمازهای واجب خود را در این مسجدها بخوان و نوافل خود را بخوان و آنچه از تو فوت شده است قضا کن.»^٢

مرحوم علامه سید مهدی بحر العلوم در منظومه

خود فرموده است:

أَكْثَرَ مِنَ الصَّلَاةِ فِي الْمَشَاهِدِ *** خَيْرَ الْبِقَاعِ أَفْضَلَ الْمَعَابِدِ (١)
لِأَفْضَلِهَا اخْتِيَرْتَ لِمَنْ بِهِنَ حَلَّ *** ثُمَّ بَمَنْ قَدْ حَلَّهَا سَمَا الْمَحَلَّ (٢)
وَ السِّرُّ فِي فَضْلِ صَلَاةِ الْمَسْجِدِ *** قَبْرٌ لِمَعْصُومٍ بِهِ مُسْتَشْهِدٌ (٣)

١. تهذیب الاحکام، ج ٣، ص ٢٥٨؛ و سفینه البحار، ج ١، ص ٦٠١.

٢. در مصباح الشریعة، در باب چهل و سوم که درباره مشی است، از جمله گوید: فَإِنَّهُ قَدْ جَاءَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ الْمَوَاضِعَ الَّتِي يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهَا وَ عَلَيْهَا تَشْهَدُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِلَى أَنْ يُدْخِلَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ؛ «در روایت چنین وارد شده است که مکان هایی که در آنها و بر روی آنها ذکر خدا برده شده است، در روز قیامت شهادت می دهند در پیشگاه خداوند؛ و پیوسته برای ذاکرین در آن مکان ها طلب مغفرت می کنند تا زمانی که خداوند آنها را در بهشت داخل کند.»

۱- «در مشاهد مشرفه قبور ائمه طاهرين

عليهم السّلام نماز بسيار بخوان، چون اين مشاهد
بهترين بقاع روى زمين است؛ و با فضيلت ترين
معبدهاى عبادت حضرت احديت است.

۲- بواسطه فضيلت و شرافتى كه در اثر آن كسى
كه در آنجاها حلول كرده و در آن اماكن فرو رفته و
آنجا را مقبره و مضجع خود قرار داده است، اين
اماكن اختيار و انتخاب شده است؛ و پس از مدفون
شدن و داخل شدن در زمين، آن محلّ در اثر شخص
مدفون داراى ارزش شده؛ است و علوّ مقام پيدا
نموده است.

۳- و سرّ و علّت فضيلت نماز خواندن در مسجد
آن است كه در آنجا قبر معصومى است كه به درجه
شهادت رسيده است.

۴- و از قطرات خون پاك و پاكيژه او كه بدانجا
ريخته است، خداوند آن محلّ را براى بنده متذكّر به
ذكر خود آنجا را پاكيژه و محلّ عبادت خود قرار داده
است.»

۱. الدرّة النّجفيّة، طبع مطبعة نعمان - نجف، ص ۱۰۰.

نورانیت زمان و مکان تابع نورانیت اهل آنهاست

باری، به طور کلی شرافت امکانه و ازمنه بواسطه شرافت حال در آن زمانها و مکانهاست که گفته‌اند:

شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ. و آن ارواح طیبه اولیاء خدا و پیامبران و اوصیای آنان آن محل را پاک و پاکیزه و منور می‌کند و شایسته تحمل اعمال عبادی مردم؛ و این نورانیت محل در اثر همان ادراک و شعور آن است؛ چون در عوالم معنی، علم نور است؛ و هرچه درجه ادراک زمان و مکان قوی‌تر باشد نورانیتش بیشتر است؛ چون مسجد الحرام، و مسجد النبی، و مسجد قبا، و مسجد خیف، و مساجد اطراف قبور معصومین؛ و همچنین شرافت جمعه و شب و روز آن، و ایام و لیالی ماه رمضان و ایام معدودات و ایام معلومات و عید فطر و اضحی و عید غدیر و نیمه شعبان و أمثالها همه بواسطه شرافت آن افرادی است که این ایام و لیالی بدانها منسوب است؛ و از شرف حال شرافت به زمان محل و به مکان محل سرایت نموده است.

بعضی از مساجد معلوم و مشهود است که نورانی

است؛ و انسان در داخل آن احساس نشاط و سبکی و روحانیت می‌کند؛ و این بواسطه خلوص نیت سازنده مسجد و معمار و کارگران و نماز گزاران در آن است که وجداناً فضای معنوی مسجد را نورانی می‌کند؛ و سقف و دیوار و زمین را زنده و با شعور می‌گرداند؛ گرچه عامه مردم از این سرّ بی‌خبر باشند.

مرحوم آية الله جمال العارفين حاج شيخ جواد أنصاری همدانی أسكنه الله بـُحبوحَة جنانه می‌فرمودند:

روزی وارد در مسجدی شدم، دیدم پیرمردی عامی مشغول خواندن نماز است؛ و دو صفت از ملائکه در پشت سر او صفت بسته و به او اقتدا نموده‌اند؛ و این پیرمرد خود ابدأً از این صفوف فرشتگان اطلاعی نداشت. من دانستم که این پیرمرد برای نماز خود اذان و اقامه گفته است؛ چون در روایت داریم: کسی که در نمازهای واجب یومیّه خود، اذان و اقامه هر دو را بگوید دو صفت از ملائکه، و اگر یکی از آنها را بگوید یک صفت از ملائکه به او اقتدا می‌کنند که در ازای آن فی‌ما بین مشرق و مغرب باشد.

این از آثار قهریه ملکوتیه اذان و اقامه است؛ گرچه اذان‌گویان و اقامه‌گویان خود مطلع نباشند؛ هم‌چنین از آثار قهریه خلوص نیت و درجات قرب نماز گزاران و مناجات کنندگان پاکی محلّ و طهارت و نورانیت مکان و زمان می‌گردد؛ کوه طور به علّت تجلّی نور حقّ در موسی کلیم منور شد. و کوه ساعیر و جبَلِ فاران و بیت ایل و بئر سبع و بقیّه محل‌های نورانی و معبدهای اولیاء خدا بواسطه تجلّی نور حقّ

در حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و
در حضرت عیسی و اسحاق و یعقوب و سائر انبیای
گرامی مطهر و منور گردیده است.^۱

حرم پیغمبر منزل واقعی ماست!

”وقتی که انسان به مسجدالنبی می رود، باید بداند
که به منزل خودش آمده است!“^۲ ”اصلاً وقتی که
انسان می رود در مدینه احساس می کند وارد خانه
خودش شده است و اصلاً احساس غربت نمی کند!“^۳
”حرم پیغمبر منزل واقعی ما است، همه ما فرزندان
پیغمبر هستیم و باید این مسئله را بدانیم. وقتی که در
مسجدالنبی می روید، نباید به این نیت بروید که
می خواهید پیغمبر را زیارت کنید! باید به این نیت
بروید که دارید به منزل خودتان وارد می شوید! به
خانه خودمان آمده ایم! همان جا احساس کنید که در
منزل خودتان هستید و این منزل خودتان است و بقیّه

۱. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۵۴. (علامه طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۲. (آیه الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۶. (آیه الله طهرانی)

همه اعتباری است.^۱ “تصور کنید که اصلاً جایگاه شما اینجا بوده است و در جای دیگر عاریه زندگی می‌کنید. ما جایمان کجاست؟ جایمان اینجا است که پیغمبر بوده است دیگر، مشخص است؛ و در جای دیگر ما به عنوان عاریه و مجاز و اینها هستیم.”^۲ و هرچه بیشتر بمانید [خوب است!] ولو اینکه حالا قرآن هم نخوانید، بروید کارهایتان را در مسجدالنبی انجام بدهید، گوشه و کناری پیدا کنید و بنشینید.

من در همین سفر عمره‌ای که تقریباً دو ماه پیش خداوند توفیق داد که مشرف شدیم، صبح به مسجدالنبی می‌رفتم و شب ساعت ده بیرون می‌آمدم! تازه آن همچون دیگر [در را می‌بستند!] و واقعاً می‌دیدم از اینجا کجا بروم؟! همان‌جا بعد از ظهر هم می‌خوابیدم؛ همان کنار هم می‌خوابیدم و هم چیزی که قرار بود بنویسم همان‌جا می‌نوشتیم. واقعاً می‌دیدم از اینجا بیرون بیایم کجا

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۲. (آیه‌الله طهرانی)
۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۶. (آیه‌الله طهرانی)

بروم؟! بلند شوم کجا بروم؟! در مسجد الحرام هم که
خب در باز بود و شب‌ها دیگر مسئله‌ای نبود.^۱

اهمیت توجه به پیامبر اکرم در مدینه

”در مدینه طبعاً آن عظمت و سیطره و اشراف
رسول خدا دیگر جایی را برای کس دیگری باقی
نمی‌گذارد! لذا در مدینه - در مسجد و همین‌طور در
قبرستان بقیع - فقط نظر به پیغمبر خدا باشد و سایر
مطالب و جوانب توجه نکنید. و سعی کنید در مدینه
در همان قسمت‌ها زیاد حرکت کنید، زیاد قدم بزنید
و در همان دور و بر مسجد النبی که محله بنی‌هاشم
هم همان‌جا است [زیاد حرکت کنید!]

ما باید بدانیم که رسول خدا ده سال در این مدینه
راه می‌رفت و قطعاً قدمی که ما برمی‌داریم یک روز
رسول خدا پای خود را در همین‌جا گذاشته است!
با توجه به این مسئله حرکت کنیم و این مطلب را
دائماً در میان خودمان مرور بدهیم و باید در نفس
خودمان مرور بدهیم.^۲

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه‌الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

”مرحوم آقا می فرمایند که: وقتی که به مدینه مشرف شدید، در حول و حوش مسجدالنبی خیلی راه بروید. هی در اطاق و هتل و مسافرخانه ننشینید و تلویزیون و فیلم تماشا کنید. حرکت کنید و راه بروید؛ قطعاً در این فضایِ دور مسجدالنبی، چهارده معصوم در اینجا حرکت کردند. در طول ۲۷۰ سال در اینجا راه رفته اند؛ ده سال پیغمبر در این دور و بر مسجدالنبی راه رفته، حضرت فاطمه زهرا راه رفته، امیرالمؤمنین راه رفته، همه... امام رضا، امام زمان... امام زمان منزلشان در مدینه است، در آنجا حضرت حرکت می کنند و راه می روند، درست؟! و موقع حرکت بدانید که پایتان قطعاً جای پای اینها قرار می گیرد. خود را در این حال و هوا احساس کنید، به در و دیوار نگاه نکنید. به ظواهر و مظاهر نگاه نکنید، اینها ذهن و فکر شما را از توجه به حقیقت ولایت مانع نگردد. اینها چیزهایی است که آنها برای ما نگه داشتند.“^۱

۱. (آیه الله طهرانی)

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۸۹. (آیه الله طهرانی)

”انسان با این نیت حرکت داشته باشد، آن وقت آثار خیلی زیادی هم بر آن مترتب هست. وقتی که قدم آنها در آنجا است، این قدم ثبت می‌شود، این اثر دارد. قدم آنها با قدم بنده و امثال بنده تفاوت می‌کند. ما در هر جا که قدم بگذاریم چاه آب داشته باشد خشک می‌شود و به ته می‌رسد! آنها قدم می‌گذارند برکت و نور دارد، بهاء دارد، فضا را معطر می‌کند، تغییر ایجاد می‌کند. یک نفس ولیّ وقتی که در یک مکان بنشیند، این فضا را برای اهلش و آنهایی که باید فیض ببرند معطر می‌کند.

در کتاب ارزشمند و بی‌نظیر روح مجرد، مرحوم آقا آن داستانی را که در بهار همدان در خدمت مرحوم استادشان حضرت سیدهاشم حداد رضوان الله علیهما رفتند آنجا یک مسئله عجیبی دارند - آنجا را رفقا نگاه کنند - این همین است قضیه، این مسئله همین است. نه تنها در آینده تأثیر می‌گذارد، در گذشته هم تأثیر می‌گذارد، کاری انجام می‌دهد که قبل از حتی حضور خود را منور می‌کند و با روح و با صفا می‌کند. انسان در آنجا می‌رود و آن حال و هوا

را می‌بیند در حالتی که آن ولیّ خدا هزار سال بعد می‌آید در آنجا قرار می‌گیرد. زمین کربلا قبل از اینکه سیّدالشّهدا بیاید این خصوصیات و آن حال و هوا را داشت. چرا؟ چون سیّدالشّهدا بالأخره آنجا خواهد آمد و این داستان در آنجا واقع خواهد شد. اینها دیگر اسراری است که انسان باید وجداناً و شهوداً برسد! این مسئله خب مسئله بسیار مهمی است.^۱

”و با توجه به همین نکته، هرچه بیشتر حرکت کنید بهتر است. اگر حالی پیدا کردید رفتن در همین نخلستان‌های کنار مدینه که هست و ساعاتی را گذراندن خیلی خوب است و خب تداعی همان خاطرات و مسائلی می‌شود که در همان زمان‌ها انجام شده است.“^۲

”این هم مستحب است، خیلی خوب است. بروید در آنجا فاتحه بخوانید. مرحوم آقا توصیه می‌کردند اگر یک وقتی و حالی داشتید، انسان برود

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۸۹. (آیه‌الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیه‌الله طهرانی)

در بیرون مدینه در نخلستان‌هایش بنشیند و بداند بسیاری از اینها از بقایای نخلستان‌هایی هستند که امیرالمومنین کاشتند. خیلی در بیرون مدینه هستند، ولی اینها از همان بقایای آنها است؛ و برود بنشیند و به یاد آن باشد.^۱

”جایی هست به نام بیت‌الاحزان^۲ - که الآن آن را

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیه‌الله طهرانی)

۲. بیت‌الاحزان (به معنای خانه حزن و اندوه): محل عبادت و گریه حضرت فاطمه سلام الله علیها در فراق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که توسط امام علی علیه السلام در قبرستان بقیع ساخته شده بود.

بیت‌الاحزان در مجاورت قبر عباس بن عبدالمطلب و بقعه ائمه بقیع قرار داشت. (سفرنامه مکه، ص ۱۵۲؛ بیت‌الاحزان یک حقیقت فراموش نشدنی، ص ۱۲۱-۱۲۵ و ۱۲۷). این مکان دارای گنبد بود و شیعیان آن را زیارت می‌کردند. (مرآة الحرمین، ص ۴۷۸).

هم‌چنین در منابع تاریخی و سفرنامه‌ها از آن یاد شده است. این مکان در سال ۱۳۴۴ قمری به دست وهابیان ویران شد.

علامه مجلسی علت ساختن بیت‌الاحزان را چنین آورده است: پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بزرگان مدینه به حضور حضرت علی علیه السلام آمدند و گفتند: ای ابوالحسن! فاطمه شب و روز گریه می‌کند و ما شب‌ها خواب خوشی نداریم، روزها نیز در طلب معیشتیم و آرامش نداریم. ما از تو می‌خواهیم که به فاطمه بگویی شب گریه کند یا روز. آن حضرت فرمود: مانعی ندارد. و سپس این موضوع را با فاطمه سلام الله علیها در میان نهاد، ولی دریافت که آن حضرت از گریه آرام نمی‌گیرد. علی علیه السلام بعد از آن، اتاقی در بقیع که خارج از شهر مدینه بود، برای حضرت فاطمه ساخت که آن را «بیت‌الاحزان» می‌گفتند. فاطمه سلام الله علیها، صبح‌ها به همراه حسن علیه السلام و حسین علیه السلام به بقیع می‌رفت و تا شبانگاه مشغول گریه بود، چون شب فرا می‌رسید امام علی علیه السلام فاطمه را به منزل باز می‌گردانید. فاطمه سلام الله علیها، پس از رحلت پدرش، ۲۷ روز به بیت‌الاحزان می‌رفت و گریه می‌کرد تا آنکه بر

جزء خیابان کرده‌اند، ولی آن کاروان‌ها، آن کسانی که وارد هستند می‌دانند کجاست - که محلی بوده که حضرت زهرا سلام الله علیها به آنجا می‌رفتند.^۱

عبرت از تاریخ در مدینه: لزوم بصیرت و

همراهی با حق

”مرحوم آقا سفارش می‌کردند که در مدینه فقط به رسول خدا انسان فکر بکند؛ به وضعیتش، موقعیتش، خودش را جای افراد در آن زمان بگذارد، وضعیت را بگذارد. من اتفاقاً در همین سفر اخیر - یک ماه پیش، یک ماه، یک ماه و نیم پیش بود که مشرف بودیم - خیلی این قضیه برای من جالب بود، یعنی معجب بود! که می‌نشستم شب‌ها در همان صحنی که گفتم که زیرش آسمان بود و قسمت جلو، سمت چپ حرم و این چیزها پیدا بود، انگار واقعاً این جریاناتی که در همان سابق پیدا شده، همه مجسم بود. این ستون، همان ستونی بود که حضرت زهرا آمد؛ پای این ستون، امیرالمومنین [را] آوردند

اثر بیماری، دیگر نتوانست به آن جا برود. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷). (محقق)

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیه الله طهرانی)

که از او بیعت بگیرند؛ این ستون چه بود... انگار همین جلوی من، ده پانزده متری من، بیست متری من، این قضایا همه انجام شده بود و برای من خیلی جالب بود، خیلی جالب بود! که انسان احساس می‌کرد که با تاریخ بستگی دارد، از تاریخ جدا نیست. انگار خودش را تصور می‌کرد اگر در یک همچین وضعیتی بود، خب چه می‌کردیم؟

مشاهده تاریخ در مدینه و عبرت از آن

در زمان رسول خدا، شما ببینید وقتی که پیغمبر از دنیا رفتند - اصلاً می‌دیدم ها! - همین منبری که الان اینجا هست، پیغمبر روی همین منبر داشت حرف می‌زد. روی همین - البته آن موقع‌ها منبر چوب بود، ولی خب الان سنگ است ولی روی همانجا درست کردند منبر را - روی همین داشت حرف می‌زد. همینجا حرف می‌زد، همینجا توصیه می‌کرد، فردایش همه برگشتند و پیغمبر را کنار گذاشتند، رفتند سراغ یارو! خب این همین برای انسان چقدر موجب عبرت است! انسان بداند خودش را، وضعش را، جایگاه خودش را.

پیغمبر از دنیا رفت، سه چهار نفر ماندند با
امیرالمومنین. همه اینها، همه اینها سیاهی لشکر
بودند! همه اینها که آب وضوی پیغمبر را
برمی داشتند می بردند، همه اینها که «یا رسول الله
جانم به قربانت، جانم به قربانت» درمی آوردند دیگر،
همین ها بودند دیگر! «یا رسول خدا امر کن فدای تو
بشویم، چه بشویم، چه بشویم!» این دیروز از دنیا
رفت، فردا رفتید سقیفه و با آن افراد بیعت کردید!
این چیزی است که دیگر انسان دارد می بیند. یعنی
در آنجا - این را می خواهم بگویم - در مدینه انسان
تاریخ را دوباره می بیند، واقعیات را دوباره می بیند،
احساس می کند و احساس می کند که در این زمان
بوده است. یعنی زمان را کنار می گذارد و ۱۴۰۰ سال
می رود جلو، زمان می رود کنار، همینجا... خود را
قرار بده، در جای اینها قرار بدهد و بفهمد و بداند و
زندگی خود را بر آن اساس قرار بدهد، حال خود را
بر آن اساس قرار بده. حق هر جا هست، همانجا
برود، ولو تعداد کم باشد، به زیادی جمعیت نگاه
نکند. ولو مالا مال باشد، نگاه کند ببیند حق کجاست،
بلند شود برود همانجا. آیا دور این حق را دو نفر

گرفتند، یک نفر گرفتند، یا هیچکس نیست؟ اصلاً

هیچکس نیست... درست شد؟!!

مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام و منطق زور

... به این ستون امیرالمؤمنین را گذاشتند،

شمشیر بالای سرش آمد: «باید با ابوبکر بیعت کنی!»

امیرالمؤمنین می گفت: «آخر با چه حساب من بیعت

کنم؟ آخر این مرجع تقلید من است؟ حضرت آیت

الله فلان رساله دارد؟ این شخص که دست چپ و

راستش را نمی شناسد، چرا بیایم تقلید کنم؟ چرا

بیایم؟ آیا از پیغمبر دستخط دارد که من بیایم بیعت

کنم؟ آیا عید غدیر پیغمبر او را نصبش کرده؟

آیا...؟» همه اش نه، نه، نه، نه! «پس به چه آخر؟»

«هیچی! ما می گوئیم باید بکنی!» یعنی امیرالمؤمنین

همه این حرفها را زده بودها! که: «من چه کنم آخر؟

من روی چه حسابی؟» می گفتند: «ما حساب و کتاب

سرمان نمی شود، ما حساب و کتاب نمی فهمیم! باید

با این بیعت کنی!» حضرت می فرمود: «این از من

اعلم است؟! اینکه عین... می ماند! اعلم که هیچی،

آیا پدر من است؟» تازه از پدر هم نباید تقلید کرد و

بیعت کرد!

اینجا انسان برمی‌گردد، هان! تمام تاریخ یک واقعیت مستمر است، یک واقعیت ممتد، یک تکه است. زمان امیرالمومنین یک تکه‌اش، بعد الان هم یک تکه‌اش است. همین یک واقعیت است، همین یک واقعیت است! این واقعیت مستمر دارد می‌آید جلو.

لزوم الگوبرداری از تاریخ برای مسیر زندگی

امیرالمومنین به آن افراد می‌گوید... اینها مسئله است ها! اینکه من دارم خدمتتان می‌گویم، نمی‌خواهم سخنرانی کنم، می‌خواهم بگویم می‌روید آنجا استفاده کنید، یعنی الگو بردارید از آن قضایا، بیایید برای حرکتتان، برای سیرتان و برای تصحیح مسیر و فکرتان توشه بگیرید.

واقعاً عجیب بود برای من، یعنی خیلی عجیب است که به خصوص مسئله مدینه - حالا مکه برای خودش خب حسابی دارد - خیلی عجیب بود برای من! خیلی! چه جور می‌شود؟ این چه دستگاهی است؟ این چه قسم است؟ بعد دیدم نه، همین است، واقعیت همین است. همین مردم که دیروز به حرف

پیغمبر، [پای] منبر پیغمبر داشتند نگاه می کردند، همین مردم بلند شدند فرداش دیدند هان! اینها دارند میروند یک جا. «کجا دارند میروند؟» «میریم سقیفه!» «یا علی! ما هم راه بیوفتیم برویم!» «!! ای یک دقیقه تو با خودت فکر نکردی پس حرف دیروز پیغمبر چه شد؟ همین مردم دارند میروند، ما هم میرویم؟ مگر یونجه می دهند که همه عین خر راه افتادند دارند میروند؟ چون مردم دارند میروند، ما هم دارید میروید؟ گفتم ای بابا!

عین همین قضیه، اصلاً بدون کم و زیاد، اصلاً بدون کم و زیاد! همینطوری شروع کردی هررررر رفتید به آن سقیفه، دیدید همه جا یونجه پخش می کنند، «ما هم بخوریم!» ببینید یک واقعیت است. همین جوری دیدم عجب! عجب! آقا تاریخ تکرار شد، یعنی تکرار شد، تکرار شد، تکرار شد! مو به مو آمد جلو، آمد جلو، گریبان ما را گرفت، گریبان همه را گرفت، آنها را گرفت، اینها را گرفت، همه را گذاشت، ها!! امتحان بفرمایید و بفرمایید امتحان! ... خیال کردید فقط همینطور بنشینید روضه بخوانید،

عمامه درست کنید، بروید بالای منبر؟ خودت بیا جواب بده! آقایی که تو داری می‌روی اما یک جور دیگر می‌روی، می‌گویی چه شد؟ تو هم که شدی عین جناب انس بن مالک! تو ای انس بن مالک، آمدی قبل از پیغمبر گفتی که من از علی این را دیدم، چرا وقتی که علی آمد تو را به شهادت طلبید خفه شدی، لال شدی، صدات درنیامد؟ چرا؟ نه! همین! اما یک دفعه دیدیم چندتامون رفتند، همه اینها را میزنند کنار، میگویند: «آقا ما هر جا که حق هست، یا علی! هرچه می‌خواهد بشود، بشود!» سلمانی، ابوذری، مقدادی، محمد بن ابی بکری، عمار یاسری، اینها، هان! می‌ایستند.

معیار حق چیست؟

می‌گوید: «**لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ**

أَهْلِهِ.»^۱ امیرالمومنین می‌گوید هیچ وقت در راه هدایت بخاطر کمی افراد وحشت نکنید. همیشه اصلاً این یک معیار، هر جا دیدید افراد کم هستند،

^۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱: «**أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ...!**» ای مردم، در راه هدایت از کمی پویندگان آن وحشت نکنید...»

بروید بنشینید. اصلاً این خودش یک معیار است. من نمی‌گویم کورکورانه بروید ها! ولی این را به عنوان یک ملاک در نظر بگیرید. چرا این افراد کم هستند در مقابل آن جلسه؟ چون قرآن می‌گوید:

﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱، ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۲؛

همه‌اش اکثریت! پس اگر ما یک جا دیدیم یک اکثریتی هست و یک اقلیت، آن زنگ خطر برای ما به صدا در بیاید، برویم ببینیم آن اقلیت چه می‌گوید. کورکورانه نه ها! بریم به عنوان یک نقطه قابل اتکا، آن اقلیت چه دارد می‌گوید؟ چرا آن اقلیت از آن اکثریت فاصله گرفته است؟

الان شما نگاه کنید شیعه و سنی؛ سنی‌ها اکثرند یا شیعه؟ سنی‌ها سه برابر شیعه هستند، آنها اکثریت هستند. در شیعه‌ها، آنهایی که وابسته به مکتب حق هستند چقدر هستند؟ همینطوری هی بیاید سر هم کنید تا اینکه به یک نقطه برسید چندتا است. هی

۱. اشاره به آیاتی مانند سوره مائده (۵) آیه ۱۰۳؛ سوره انعام (۶) آیه ۱۱۱؛ سوره یونس (۱۰) آیه ۶۰ و... .

۲. اشاره به آیاتی مانند سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۷؛ سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۱؛ سوره نحل (۱۶) آیه ۳۸ و....

یکی یکی این چیزها را رد کنید، سر هم می‌رسید تا ته قضیه. اینها برای چیست؟ برای همین است. اکثریت همیشه در ... اینها مهم است.

رفتن در عمره و زیارت قبر پیغمبر و اینها - من نمی‌دانم در عنوان بصری بود یا کجا بود این مسئله را مطرح کردم، یا اینکه می‌خواستند کربلا بروند - رفتن آنجا یک بُعدش این است که انسان برود زیارت کند. بُعد مهم‌تر این است که انسان خود را در آن جایگاه قرار بدهد. موسی بن جعفر یک روز در همین مدینه بود، در همین مدینه بود! امام حسین یک روز در همین مدینه بود، راه می‌رفت، با مردم صحبت می‌کرد. ما اگر آن موقع بودیم چه می‌کردیم؟ ما اگر آن موقع بودیم چه عکس‌العملی نشان می‌دادیم؟ چه نحوه ارتباطی داشتیم؟ اینها چوب‌هایی است که ما می‌توانیم در نفس خودمان وارد کنیم و تنبیه کنیم و مسیر خودمان را بتوانیم مشخص کنیم.^۱

نباید در مسجد النبی به غاصبان خلافت توجه

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیه‌الله طهرانی)

کرد

”در آنجا کسی که می رود فقط باید توجه او به رسول خدا باشد و بس. اصلا تصور نکنید که در اینجا کسی غیر از رسول خدا هست! اینها همه انسان را به کثرات وارد می کند و از آن رسیدن به مطلب انسان را باز می دارد. سالک فقط باید به پیغمبر توجه کند و نه به کس دیگر. اصلا به حساب نباید بیاوریم که حالا آنجا دفن هست یا مثلا کس دیگری دفن است. من دیدم بعضی از همین رفقا دائم از ما می پرسند آقا این ابوبکر و عمر کجا هستند؟ گفتم حالا هر چه، می خواهید چه کار کنید؟ می خواهیم لعنت کنیم! خب برو لعنت بکن. این پرداختن به این مسائل سهمیه انسان را کم می کند.“^۱

”[زائر] در هنگام تشرّف به مرقد مطهر رسول خدا نباید به آن دو نفر منافق غاصب فکر کند و ذهن و قلب و سرّ خود را با یادآوری آن دو [عمر و ابوبکر] خراب و فاسد نماید؛ بلکه باید به رسول خدا و بضعة

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیه الله طهرانی)

آن حضرت، شفیعهٔ روز جزاء صدیقه کبری فکر کند و خود را در حرم و حریم آنان قرار دهد و با آنها وحدت و معیت ایجاد نماید.^۱»

تمرکز بر زیارت رسول خدا و جایگاه صحیح

تبری

”مرحوم آقا به افرادی که می آمدند پیششان، می خواستند بروند مکه، یکی از مطالبی که می گفتند [این بود] که: «در حرم [پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقط توجه به پیامبر باشد و بس].»

یک وقتی یادم است پیش ایشان بودم، سؤال کردند که: «آقا این ابوبکر و عمر کجا هستند؟» آقا تو که مدینه می روی، که برای عمر و ابوبکر نمی خواهی بروی؛ تو برای پیغمبر برو. ابوبکر و عمر و اینها، حالا فرض بکنید که توی حرم پیغمبر دفن شدند، یا در بقیع دفن شدند، یا در بیابان افتادند! وقتی انسان وارد مسجد النبّی می شود، وارد حرم پیغمبر می شود، اصلاً نباید عُمَری به ذهنش بیاید، نباید ابوبکر بیاید. دارم خدمت رفقا می گویم، این آمدن ابوبکر و

۱. سالک آگاه، ص ۱۷۳، تعلیقه. (آیه الله طهرانی)

عمر در ذهن در هنگام زیارت، خراب می‌کند آن روح زیارت را، آن دعا را خراب می‌کند، آن توجه را. وقتی که رفقا - إن شاء الله خدا قسمت همه کند - وارد مکه می‌شوند، وارد مدینه می‌شوند، وقتی که می‌خواهند مسجد پیغمبر بروند، فقط باید رسول خدا را ببینند و بس. چه کسی آنجا خوابیده؟ چه کسی بیدار است؟ این حرف‌ها چیست؟ انسان باید به زیارت پیغمبر برود و اصلاً در نظرش نیآورد، اصلاً... خدا شاهد است من در این مدتی که می‌رفتم، این چند مرتبه‌ای که خدا توفیق داده مشرف شدیم، یک دفعه من در مسجد النبی اصلاً به ذهن نیامده ابوبکر کجا خوابیده، نمی‌دانم قبرش کجاست یا عمر کجاست، هان؟ درست است که انسان بیاید خدمت یک بزرگی، به زیارت یک بزرگی مثل رسول خدا نائل بشود، حالا به جای اینکه به او فکر کند، خب بینیم ابوبکر کجای پای شما گرفته استراحت کرده، فلان کجاست؟ مثلاً قبرش در کجاست؟ عمر کجاست؟ اینها همه اشتغالات است، ذهن اشتغال پیدا می‌کند به امور غیر واقعی و امور غیر حقیقی، و

آن واقعیت لوث می شود، آن واقعیت سست می شود،
آن واقعیت صلابت خودش را از دست می دهد.

جایگاه صحیح تبری در کنار تولی

من نمی خواهم بگویم انسان جنبه تبرّی نداشته
باشد. یکی از فروع و لوازم و مبانی ما، مبانی
شیعه، جنبه تبرّی است و انسان با جنبه تبرّی می تواند
راه را پیدا کند. شیعه هر دو جنبه را دارد، هم جنبه
تولی را دارد یعنی پیوستن، و هم جنبه تبرّی یعنی
جنبه دافعه، دور کردن، دور شدن، دور کردن آن
مخالفین، مخالفین اهل بیت، اینها را دور کردن. هر
دو جنبه باید در انسان وجود داشته باشد؛ اما آن جنبه
تبری باید جنبه، جنبه باطن باشد، نفس نباید به او
دیگر توجه کند. خب تبرّی هست، اما هی انسان
بباید یکی یکی هی وقت بگذارد ببیند حالا این
چه کار کرد؟ او چه گفت؟ این چه جواب داد؟!^۱

اهمیت توجه قلبی در زیارت و آفات غفلت

”من خیلی متأسّف می شوم از این افرادی که
می روند در مدینه و می روند به زیارت قبر رسول

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۲، جلسه ۷.
(آیه الله طهرانی)

خدا و دنبال این هستند که عمر و ابوبکر کجا دفن هستند! از همین خود ما و خود شیعیان، اینها می‌روند در آنجا. بابا! کسی که رفته در مسجد مدینه، چشمش به قبر پیغمبر افتاده، نباید کس دیگر در ذهنش بیاید، نباید اصلاً به فکر کس دیگری باشد، نباید اصلاً در فکر... حالا هر کسی در آنجا دفن باشد، اصلاً چه کار داری؟ آدم بیاید ذهنش را خراب کند، از توجه به آن واقعاً دریای عجیب رحمت و لطافت و سبکی که بر آن فضا به واسطهٔ نفس پیغمبر حاکم است، خودش را بیاورد بیرون، از این فیوضات محروم کند، دنبال این بیفتد که ابوبکر کجا دفن شده و آن فلان کجا دفن شده و آن فلان کجا دفن شده است؟ این حرفها چیه؟ چه فایده‌ای برای انسان دارد و چه نتیجه‌ای برای انسان دارد؟ غیر از اینکه حتی در موقع توجه به رسول خدا هم ذهن انسان مشغول این دو تا خواهد بود. ذهن در دو جا نمی‌تواند تمرکز داشته باشد، در یک جا باید تمرکز داشته باشد. وقتی انسان می‌رود در مسجد پیامبر و می‌خواهد به آن حضرت توجه کند، اصلاً نباید

مطلب دیگری به ذهنش بیاید. کی اینجا هست؟ کی نیست؟

پیامبر و دخترش فاطمه زهرا. فاطمه زهرا در همان جا دفن است، هان! همان کنار پیامبر در آنجا دفن است. حالا دیگر علتش بماند. مرحوم آقای حداد می فرمودند: «وقتی که من وارد حرم پیامبر می شدم، جلال و عظمت حضرت فاطمه زهرا چنان مرا می گرفت که دیگر قدرت و اختیار هیچ گونه حرکتی من دیگر نداشتم.» این زیارتی است که اولیای خدا می کنند. یک زیارت هم ما می کنیم؛ همین [که] وارد می شویم، می گوئیم: «عمر کجا دفن است و ابوبکر کجا دفن است؟ عایشه را کجا خواباندند؟» فقط دنبال سنگ و دیوار و ستون! «ستون حنانه کجاست و ستون نقاله کجاست؟ چی چی کجاست!» وقتی سفره‌ای پهن است و در این سفره همه جور مائده الهی قرار گرفته است، حیف است که انسان بیاید و ذهن و فکر خود را متوجه مسائل و اموری کند که نصیب کمی داشته باشد.

مقایسه میان دو سفر حج

من یک کتابی دیدم، یک نفر یک کتابی نوشته

بود، رفته بود مکه و تحقیقات خود را در مکه و اینها نوشته بود. خیلی مثل اینکه آدم بی‌کاری بوده! از جمله آن مطالب این بود: ایشان در آن کتاب نوشته است: «من تمام مسجدالحرام را از اول تا آخر و جب کردم، طول مسجدالحرام اینقدر و جب درآمد، عرض مسجدالحرام اینقدر و جب بود.» بعد هم رفته بود خود کعبه را و... می‌گفت یکی یکی را با دست و جب کرده بود! آدم بی‌کار! خدا خیرت بدهد! تو هم یک جور، تو هم یک قسم، هر کسی یک قسم، هر کی یک جور، هر کی به یک نحو، هر کی... درست؟! یکی بلند می‌شود می‌رود در مسجدالحرام مثل مرحوم آقا در جلوی مستجار بنشیند و چشمش را همین‌طور به کعبه بیندازد، به نحوی که افراد که از ایشان سؤال می‌کردند، ایشان متوجه نمی‌شدند که چه کسی چه حرفی می‌زند. این یکی؛ و یکی هم می‌رود متر می‌کند این جایش چند متر است و چند سانت کم دارد! چند چی چی دارد، فلان دارد! آن هم یک جور است. این یک جور طواف می‌کند و او هم یک جور دیگر طواف می‌کند.

یکی بلند می‌شود می‌آید آنجا و بلند می‌شود
می‌گردد میان افراد، رفقاییش را پیدا کند بنشینند گعده
حرف بزنند دو ساعت و سه ساعت؛ «ایران چه خبر
و آمریکا چه خبر و اروپا چه خبر و او چه گفت و او
چه گفت؟» و پشتشان را هم می‌کنند به کعبه و قشنگ
می‌نشینند و سه ساعت با هم حرف می‌زنند و قهقهه،
صدای خنده‌شان تا کجا می‌رود که اعتراض سایر
سنّی‌ها را فراهم می‌کنند! این را که بنده می‌گویم،
بنده خودم بودم و دیدم. این یک جور نشستن جلوی
کعبه و مکان مقدس و استفاده؛ و یک جور دیگر هم
افراد، بزرگان می‌نشستند سه ساعت و وقتی کسی با
آقا صحبت می‌کرد، نمی‌فهمیدند که چه کسی چه
می‌گوید و کی چی دارد حرف می‌زند. آن هم یک
جور. خب:

متاع کفر و دین بی مشتری نیست *** گروهی این و گروهی آن پسندیدند

و برای ما هم بیان کردند دیگر. این یک معرفت،

آن هم یک معرفت.^۱

حضور فیزیکی در اماکن مقدسه و اهمیت توجه به حقیقت ولایت

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۷، جلسه ۱۰.
(آیه‌الله طهرانی)

”بنده در یکی از سفرهایی که توفیق پیدا کرده
 بودم و به عمره مشرف شده بودم - ظاهراً همین سفر
 قبلی بوده است، یکی دو سال پیش - من معمولاً
 شب‌ها دو یا سه ساعت به مسجدالنبی می‌رفتم. ماه
 مبارک رمضان بود و کسی در مسجد نبود و در
 بعضی از ساعات شب جمعیت خیلی خلوت بود،
 مثلاً بیست سی نفر بودند، بعد کم‌کم می‌آمدند. یک
 شب رفتیم در محراب رسول‌الله، بنده در همان‌جا
 نشستم و نماز خواندم - استحباب دارد - بعد با خودم
 فکر کردم، گفتم: این جایی که من الآن دارم نماز
 می‌خوانم و افتخار می‌کنم که در جایی نماز می‌خوانم
 که قطعاً رسول‌الله قدمش را در آنجا گذاشته است،
 این را دیگر قطع دارم. من دیدم در آنجا من الآن قطعاً
 در جایی قرار گرفتم که قدم رسول خدا در آنجا بوده.
 بعد نگاه کردم دیدم خب، این نمازی که در آنجا
 خواندم، این نماز چقدر در من تأثیر گذاشته است؟
 چقدر این نماز مرا جلو برده است؟ چقدر این نماز
 به من توجه داده است؟ نگاه کردم دیدم که هیچ! من
 بدون توجه به آن حقیقت رسول‌الله، این نماز کاری

برایم نمی‌کند. هی بروم بایستم به جای پیغمبر نماز بخوانم! خب عمر مگر نمی‌آمد؟ مگر قبل از ما عمر نیامده در همین جا نماز خوانده است؟ مگر ابوبکر نیامده در اینجا خوانده است؟ مگر آنهایی که رفتند و دختر پیامبر را تکه‌تکه کردند، مگر نیامدند؟! همین جا نماز می‌خواندند دیگر، همین جا؛ روی سقف که نمی‌رفتند، می‌آمدند همین جا. چقدر این نمازها در آنها اثر گذاشت؟ چقدر این نمازها آنها را جلو برد؟ چقدر این نمازها به آنها فهم داد؟ چقدر؟ صفر، صفر! نتیجه آن را هم دیدیم، نتیجه آن را هم دیدیم دیگر. نتیجه آن را دیدیم که چطور آمدند و آن زحمات پیغمبر را ارج گذاشتند و «دست درد نکند» به او گفتند و چگونه از آن راه و مسیر پیروی کردند!

خب من هم همین طور، من هم یکی از آنها؛ منتها آن بیچاره‌ها ۱۴۰۰ سال پیش بودند، حالا ما اصلاً توجهی به این مسئله نداریم و می‌گوییم الان آمده‌ایم. همان است قضیه، همان است! همان است، تفاوت نمی‌کند! فرق نمی‌کند! چقدر با این رفتن در آنجا من از جای خودم حرکت کردم؟ چقدر؟ چقدر

با آمدن به اینجا به معرفت و مقام علمی و شهودی و حسی من این اضافه شد؟ چقدر اضافه شده است؟ چقدر؟ چقدر در این جلسات و در این هیئات به معرفت ما و به علم ما اضافه می شود؟ این سینه زدن ها و این شعرها و امثال ذلک چقدر به ما اضافه می کند؟ اینها اضافه نمی کند؛ آنچه که اضافه می کند، رفتن و شکافتن مسئله و سردرآوردن از حقیقت و واقعیت ولایت است و شعارها را کنار گذاشتن است و به دنبال واقع رفتن است که هر جا قضیه می خواهد برسد، برسد. اینها می برد انسان را، اضافه می کند.^۱

توصیف حضرت حداد از مقام حضرت زهرا

”و [مرحوم آقای حداد] از جمله حالاتشان در مدینه طیبه می فرمودند: بسیار عظمت حضرت زهراء سلام الله علیها مرا در خود فرو برده بود؛ چه در منزل و چه در مسجد النبی؛ بالاخص در مسجد رسول الله، به قدری عظمت آن حضرت متجلی بود که گویا: تمام مقام نبوت با تمام خصوصیاتش و تمام

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۸۹. (آیه الله طهرانی)

مدارج و معارجش و تمام درجات و مراتبش در آن حضرت متجلی است؛ و آن بضعه رسول‌الله، سرّ و حقیقت و جوهره رسول‌الله است؛ و مانند آن موجودی که حامل و ضامن آن سرّ باشد و در مقام وحدت عین رسول‌الله باشد، غیر از وی خداوند تعالی موجودی را نیافریده است.^۱

”وقتی که از یک سفر حجّی برگشته بودیم، در کربلا بودیم، من حدود هفده سالم بود با اخوی بزرگتر از خودمان که ایشان حدود هجده سال و نیم و نوزده سالش بود. از سفر مکه که برگشته بودیم، شب‌ها من می‌دیدم که ایشان تقریباً سه ساعت به اذان بلند می‌شدند. من از خواب بلند می‌شدم، منتها خودم را می‌زدم به خواب تا ببینم که چه قضایایی می‌گذرد. چون اگر تکانی به خود می‌دادیم و نشان می‌دادیم، صحبت آنها می‌رفت به جای دیگر، لذا صدایمان را در نمی‌آوردیم تا ببینیم که اینها سه ساعت قبل از اذان نشستند بغل همدیگر چه می‌گویند! خلاصه و یک چیزهایی هم گیرمان آمد

۱. روح مجرد، ص ۱۴۶. (علامه طهرانی)

ها! یک چیزهایی.

خدا رحمت کند مرحوم آقا را، یک وقت اواخر
عمرشان، یکی دو سال آخر، نشسته بودیم، یک دفعه
من یک حرفی را زدم. فرمودند: «آقا سید محسن!
این را تو از کجا می دانی؟» گفتم: «می دانید از کجا؟
از همان شب‌هایی که من هفده سالم بود...» بعد
گفتند: «ای شیطان! خُب بگو بینم دیگر چه.» گفتم:
«بقیه را نمی گویم.» خلاصه آن چیزهایی که قرار بود
چیز بکنیم، یک چیزهایی گیرمان می آمد و
می شنیدیم.

یک شب من دیدم که در همان وقتی که دارند
با هم صحبت می کنند - اطاق هم تاریک بود،
مراعات ما را می کردند که چراغ را روشن نکنند و
اینها - دیدم مرحوم آقای حداد دارند می گویند به
مرحوم آقا - چون مرحوم آقای حداد یک سفر رفتند
به مکه، عمره هم نرفتند، فقط یک سفر حج
رفتند - دیدم دارند به ایشان می گویند: ^۱

^۱ «در حرم رسول خدا آنچه که بیشتر من را می گرفت، آن حقیقت حضرت زهرا سلام
الله علیها بود! یعنی با وجود آن وسعت و سعه عجیب رسول خدا که جنبه ابوت بر

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۳۹.
(آیه الله طهرانی)

حضرت صدیقه دارد، اما موقعیت و جاذبه و سعه و قدرت و قوت حضرت صدیقه باعث می‌شد که من از خود بی‌خود می‌شدم؛ همین که وارد مسجدالنبی و حرم می‌شدم، می‌دیدم تمام وجود مرا (تمام وجود یعنی تمام عوالم مرا، نه فقط تمام این وجود مرا) ولایت حضرت صدیقه در خودش محو کرد و دیگر هیچی از من باقی نگذاشت.»^۱

”حضرت صدیقه کبری هم خیلی انسان را مورد

عنایت خود قرار می‌دهد، خیلی عجیب است؛ در

آنجا عنایت حضرت زهرا برای زوار و شیعیان کاملاً

مشخص است.^۲ ”قبر حضرت زهرا سلام الله علیها

هم قطعاً در همان جا و کنار قبر رسول خدا است!“^۳

روضه النبی

کلینی در فروع کافی، کتاب الحج، باب المنبر و

الروضه و مقام النبی صلی الله علیه و آله، ج ۴،

ص ۵۵۳ تا ص ۵۵۵ روایت کرده است که رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «**ما بین بیتی و**

منبری روضه من ریاض الجنه»^۴

منظور از روضه، مکانی است ما بین بیت مطهر

۱. نفحات انس، ص ۱۳۵. (آیه الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه الله طهرانی)

۴. الکافی، ج ۴، ص ۵۵۴:

أحمد بن محمد عن علي بن حديد عن مُرَازِمٍ قال: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا يَقُولُ النَّاسُ فِي الرَّوْضَةِ، فَقَالَ: **قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ”فيما بين بيتي و منبری روضه من ریاض الجنه و منبری علی ثرعه من ثرع الجنه“.**

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و منبر آن حضرت.^۱

اهمیت نماز خواندن در روضه النبی

”حتماً بین منبر و بین خود قبر رسول خدا که «**رَوْضَةُ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ**» است هر روز دو رکعت نماز بخوانید، خیلی مهم است؛ مرحوم آقا خیلی به این قضیه تکیه داشتند و به ما هم امر می کردند که حتماً نماز را در همین جا بخوانید. و در آنجا نماز خواندن روی فرش اشکال ندارد، حتی می توانید نماز واجب‌تان را هم در همان جا بخوانید، تقیّه است و مهم نیست. نباید این طور تصوّر کنید که [باید حتماً] برای نماز بروید در جای دوری که سنگ باشد! می توانید همان جا کنار قبر رسول خدا و کنار ضریح هم بایستید.^۲

”محراب پیغمبر هم کاملاً مشخص است، نوشته است: «**هَذَا مَحْرَابُ الرَّسُولِ**». اگر رفتید در آنجا، حتماً بروید در آنجا بایستید و نماز بخوانید. در آنجا،

۱. روح مجرد، ص ۱۷۸. (علامه طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه الله طهرانی)

وقتی کسی می‌رود، [خوب است شما هم] بایستید در آنجا. آن زمان که ما رفتیم خلوت بود، من خودم بارها در همان جا نماز خواندم، خلوت بود. و این، محراب پیغمبر هست. منبر رسول خدا هم که جایش مشخص است. بین آنها نماز خواندن خیلی خوب است.^۱

سایر توصیه‌ها نسبت به مدینه و مسجد النبی

”در مدینه ذکر صلوات خیلی خوب است؛ ذکر لا إله إلا الله، الله أكبر، حسبى الله، لا حول و لا قوة إلا بالله و اذکار توحیدی، اینها اذکاری است که انسان هم در مکه و هم در مدینه، در جای جای مختلف، این اذکار را خیلی انجام بدهد.“^۲ ”ذکر، هر چه در آنجا بیشتر بگویید بهتر است و تأثیرش هم بیشتر هست. پرداختن به مسائل عادی و چیزهای غیر [مربوط] طبعاً برای انسان غفلت می‌آورد.“^۳ ”و [خواندن] زیارت عاشورا در مدینه چندان وارد نشده

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۲. (آیه الله طهرانی)
۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۳. (آیه الله طهرانی)
۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۶. (آیه الله طهرانی)

است. ^۱ “به این طرف و آن طرف نگاه نکنید، در حرکت به اذکار توجّه داشته باشید.” ^۲

”رفقا حتماً در مدینه صبح دعای صباح را بخوانند! یا به طور خصوصی و یا اینکه چند نفر باشند و در همان کنار مسجدالنبی، صبح بین الطلوعین، یک نفر بخواند و بقیّه هم همراه با او دعای صباح را هیچ وقت فراموش نکنند.“ ^۳

”خواستید سوره یاسین هم بخوانید اشکال ندارد.“ ^۴

”نسبت به مدینه، توجّه داشته باشیم که بیشتر

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
 ۲. (آیه الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
 ۲. (آیه الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
 ۲. (آیه الله طهرانی)

۴. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
 ۶. (آیه الله طهرانی)

اوقاتمان را در مسجدالنبی بگذرانیم.^۱»^۲

«اگر حال هم ندارید اصلاً بروید در مسجد النبی

کنار یک ستون بنشینید، کنار ضریح پیغمبر یا عقب تر

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۳، آیه الله طهرانی:

«سؤال: در مدینه کاروان‌ها برای زیارت حضرت

حمزه یا سایر مکان‌های مقدّس، مثل قبرستان

ابی طالب می‌برند؛ برویم یا بهتر است در مسجدالنبی

بمانیم؟

جواب: البتّه یک مرتبه رفتن که خوب است و انسان یک مرتبه برود و اینجاها را ببیند، بالأخره مساجد را ببیند و از آثاری که در مدینه بوده تاریخ مدینه را متوجّه شود، مسائل گذشته را متوجّه شود؛ انسان یک مرتبه برود، حالا خودش هم خواست بعد برود

نسبت به زیاد ماندن در مسجدالنبی هم افراد مختلف هستند و ممکن است شخصی خسته شود، علی‌کلّ حال احتیاج به یک حرکت و تنوعی هست و هر کسی به حال خودش نگاه کند. این هم خدمت شما عرض کنم که تصوّر نشود که حالا مساجد دیگر اثر ندارد! حتی در همان سفری که با مرحوم آقا رفتیم - بنده در آن موقع هفده ساله بودم - سه مرتبه ما به مسجد قبا رفتیم؛ یک مرتبه کاروان برد و دو مرتبه دیگر هم با خود ایشان و به اتفاق رفقا رفتیم و آثار خیلی عجیبی دارد! به خصوص مسجد قبا آثار خیلی زیادی دارد.»

سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳،
آیه الله طهرانی:

«سؤال: برای زن عذر دار رفتن به پشت قبرستان

بقیع و در حیاط مسجدالنبی چگونه است؟

جواب: رفتن در آن مقداری که خارج از خود بنا است اشکال ندارد. پشت قبرستان بقیع هم اشکال ندارد.»

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۳. (آیه الله طهرانی)

بنشینند، اوقاتتان را در آنجا بگذرانید، در خود مسجد
النّبی؛ بسیار مهم است.^۱

”یک مطلب را هم توجه داشته باشید که سعی
کنید اگر بتوانید یک ختم قرآن در این دو هفته^۲ انجام
بدهید؛ یعنی از مدینه شروع کنید، ثوابش را برای
پیغمبر اهدا کنید و تا مکه، آخر مکه تمام کنید. روزی
دو جزء می شود، خیلی به اصطلاح [سنگین] نیست.
و بعد اگر خسته شدید، بلند شوید بیایید، دو تا صحن
دارد که زیر آسمان است، بیایید در آنجا بنشینید و به
اصطلاح در آنجا زیر فضا - البته از این چرخها
گذاشتند تا آفتاب نیفتد - آنجا هوایش، هوای به
اصطلاح بهتر و تراکم، تراکم کمتری هست. در آنجا
بیشتر برای خانمها هم اوقاتی را قرار می دهند.“^۳

”در مسجد النّبی مواردی هست، جاهایی هست
که رعایت آنها خیلی به اصطلاح خوب است. از

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۵. (آیه الله طهرانی)

۲. اشاره به سفر عمره که در سابق دو هفته طول می کشیده است. (محقق)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۶. (آیه الله طهرانی)

باب جبرئیل^۱ وقتی که وارد می‌شوید، سمت چپتان یک برآمدگی هست، مثلاً برآمدگی دو متر، دو متر و نیم در چند متر. این را می‌گویند صفه، اصحاب صفه. اصحاب صفه، اصحابی بودند که اینها در اینجا بودند و همیشه در همین جا بودند و یک وضعیت خاص به خودشان را داشتند. آن اصحاب صفه، فقرایی بودند که چیزی نداشتند و خیلی مورد توجه بودند. این، در اینجا نشستن و نماز خواندن، مقابل با حال حضرت زهرا سلام الله علیها است، در همین بلندی که اینجا به اصطلاح هست و معمولاً بعضی‌ها می‌آیند می‌نشینند قرآن می‌خوانند، نماز می‌خوانند.

^۱. باب جبرئیل: از درهای اصلی مسجد النبی از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.^۱ این در، مجاور دیوار شرقی مسجد النبی و شمال شرقی مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نزدیک باب النساء قرار دارد.^۲

گفته شده، جبرئیل برای دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این در رفت و آمد داشته است و همچنین بنابر روایتی، جبرئیل در این مکان به شکل دحیه کلبی در حال گفت‌وگو با پیامبر دیده شده است.^۳ از علل نام‌گذاری این در به «باب جبرئیل»، نزدیک بودن این در به مقام جبرئیل^۴ و رفت و آمد جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این در نام برده شده است.^۵

(۱) التعریف بما أنست الهجرة، ص ۱۰۳.

(۲) مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۷۹.

(۳) وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۲۱۶.

(۴) تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۱.

(۵) تاریخ معالم المدینه، ص ۸۹؛ مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۸۰.

بعد دور می‌زنید، بروید سمت چپ، کنار ضریح هست. در آنجا، سمت چپشان، قبر پیغمبر قرار گرفته است و پشت آن هم قبر حضرت زهرا سلام الله علیها است.^۱

أسامی دوازده امام شیعه که بر دیوارهای صحن مدینه نوشته شده است

”در مدینه منوره، در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم دو صحن موجود است، بر فراز دیوارهای این دو صحن نام ائمه طاهرین سلام الله و سلام ملائکته المقربین علیهم ما دامت السّموات و

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۶. (آیه الله طهرانی)

الأرضون نگاشته شده است، وليكن متفرّقاً.^۱»

۱. مطلع انوار، ج ۱۱، ص ۸۰۳ - ۳۸۲، علامه طهرانی:

«و ما برای مزید وضوح، عین آن عبارات و اسامی را با محلّ حقیقی آنها در اینجا ذکر می‌کنیم:

در صحن اول که أقرب به قبر پیغمبر است، بر فراز دیوار جنوبی آن این اسماء بدین ترتیب است: «۱. أبوهُزَیْرَه، رضی الله تعالی عنه ۲. حسن، رضی الله تعالی عنه ۳. عثمان، رضی الله تعالی عنه، ذو النّورین ۴. أبوبکر، رضی الله تعالی عنه ۵. الله، هو الله الذی لا إله إلا هو، جَلَّ جَلالُه ۶. ماشاء الله لا قوّة إلا بالله ۷. محمد رسول الله، و کفی بالله شهیداً ۸. عُمَر، رضی الله تعالی عنه ۹. عَلی مرتضی، رضی الله تعالی عنه ۱۰. حسین السَّبِیْط، رضی الله تعالی عنه ۱۱. عباس، رضی الله تعالی عنه.»

و بر فراز دیوار شرقی آن نوشته است:

«۱. زُبَیْر العوام، رضی الله تعالی عنه ۲. سعید بن زید، رضی الله تعالی عنه ۳. عبدالرحمن بن عوف، رضی الله تعالی عنه ۴. عَلی الرِّضَا، رضی الله تعالی عنه ۵. زیدبن حارثه، رضی الله تعالی عنه.»
و بر فراز دیوار شمالی آن نوشته است:

«۱. نُعمان بن ثابت، رضی الله تعالی عنه ۲. محمد بن إدیس، رضی الله تعالی عنه ۳. أحمد بن حنبل، رضی الله تعالی عنه ۴. مالک بن انس، رضی الله تعالی عنه ۵. جعفر الصادق، رضی الله تعالی عنه ۶. زین العابدین، رضی الله تعالی عنه.»

و بر فراز دیوار غربی نوشته است:

«۱. حمزة، أسدُ الله و أسدُ رسوله، رضی الله تعالی عنه ۲. سعد بن أبوقاص، رضی الله تعالی عنه ۳. أسامة بن زید، رضی الله تعالی عنه ۴. حَبیب بن تمیم الدّاری، رضی الله تعالی عنه ۵. طَلْحَة الخیر، رضی الله تعالی عنه.»

و در صحن دوم که أبعد از قرب پیغمبر است، بر فراز دیوار جنوبی آن این اسماء بدین ترتیب است:

«۱. عبدالله بن عباس، رضی الله عنه ۲. عبدالله بن زبیر، رضی الله عنه ۳. عبدالله بن مسعود، رضی الله عنه ۴. محمد المهدی، رضی الله عنه ۵. عَلی النّقیّ، رضی الله عنه ۶. انس بن مالک، رضی الله عنه.»
و بر فراز دیوار شرقی آن نوشته است:

«۱. معاذ بن جبل، رضی الله عنه ۲. البلال الحَبَشیّ، رضی الله عنه ۳. زید بن ثابت، رضی الله عنه ۴. عبدالله بن عمر، رضی الله عنه ۵. سلّمان الفارسیّ، رضی الله عنه.»

و بر فراز دیوار جنوبی آن نوشته است:

«۱. خالد بن الولید، رضی الله عنه ۲. أبیّ بن کعب، رضی الله عنه ۳. سعد بن عبادة، رضی الله عنه ۴. سعد بن معاذ، رضی الله عنه ۵. حُدَیفة بن الیمان، رضی الله عنه ۶. صُهَیْب بن سنان، رضی الله عنه.»

و بر فراز دیوار غربی نوشته است:

«۱. الحَسَن العَسْکریّ، رضی الله عنه ۲. محمد النّقیّ، رضی الله عنه ۳. مؤسّی الكاظم، رضی الله عنه ۴. محمد الباقر، رضی الله عنه ۵. أبو عَیْبَة الجَرّاح، رضی الله عنه.»

۲. مطلع انوار، ج ۱۱، ص ۸۰۳ - ۳۸۲. (علامه طهرانی)

”رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که به مدینه تشریف آوردند و مسجدی را با آن کیفیت بنا کردند، دستور دادند منبری سه پله برای آن حضرت تهیه کرده و ساختند.^۲ اگر صحبتشان کوتاه

^۱. ستون حنانه و منبر پیامبر: یکی از مکان‌های مقدس مسجدالنبی، محل منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. خاصه و عامه به سندهای بسیار روایت کرده‌اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت نمود و مسجد را بنا کرد، در جانب مسجد درخت خرمائی خشک کهنه بود و هرگاه که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه می‌خواند بر آن درخت تکیه می‌فرمود. پس مردی آمد و گفت: «یا رسول الله، رخصت ده که برای تو منبری بسازم که در وقت خطبه بر آن قرار گیری.» و چون مرخص شد، برای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منبری ساخت که سه پایه داشت و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر پایه سوم می‌نشست. اول مرتبه که آن حضرت بر منبر برآمد، آن درخت به ناله آمد، مانند ناله‌ای که ناقه در مفارقت فرزند خود کند؛ پس حضرت از منبر به زیر آمد و درخت را دربرگرفت تا ساکن شد. حضرت فرمود: «اگر من آن را دربر نمی‌گرفتم تا قیامت ناله می‌کرد.» (منتهی الآمال، ج ۱، ذیل عنوان معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.) (محقق)

^۲. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۳۶، علامه طهرانی:

«در اسلام تریبون وجود ندارد. منبر است که به دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ساخته شد از چوب «أثل» از غابات مدینه (نیزارها) که بسیار محکم و سبک بوده است تا بتوان برای خطیب در نمازهای عید و نمازهای جمعه اگر احياناً در صحرا تحقق پذیرد، حمل کرد. و لهذا در سنت است که در نماز عید فطر و عید قربان که باید در خارج شهر در فضای سرباز بیابان (قاع) صورت گیرد، منبر را از داخل مسجد شهر بدانجا حمل نمایند؛ و شخص امام یا نائب وی بر روی چیز دیگری غیر از منبر نرود و خطبه نخواند؛ و در روی پله اول منبر بایستد و نشیند.

اما در سایر اوقات باید مدرّس و خطیب و حکیم و مفسّر که تدریس می‌کند بر فراز منبر بنشیند، و منبر هم باید سه پله‌ای باشد چون منبر رسول الله سه

بود می ایستادند و اگر قدری طولانی بود، روی منبر می نشستند و به این نحو مسائل اخلاقی و شرعی و اجتماعی را برای مردم بیان می کردند.

قبل از ساخت منبر، به ستونی تکیه می دادند؛ اما پس از اینکه منبر ساخته شد و حضرت روی آن منبر قرار گرفتند، آن ستون از فراق پیغمبر ناله کرد و همه مردم آن ناله را شنیدند که امروزه به نام ستون حنّانه معروف است و نزدیک ضریح مطهر آن حضرت واقع شده است.^۱

ستون توبه

”[سُتُونُ تَوْبَةٍ (به عربی: أُسْطُوَانَةُ التَّوْبَةِ) از

ستون‌های مسجدالنبی است که به سبب توبه ابولبابه و بخشش او از سوی خداوند، فضیلت و جایگاه خاصی دارد. ابولبابه از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. سبب نامیدنش به این نام این است

پله‌ای بوده است، و در دو طرف دستک آن دو عدد گوی به شکل دو عدد انار (رمان) بالا آمده بوده است که در روایات به آنها «رُمَّانَتَيِ الْمُنْبَرِ» گویند. و از جمله آداب زیارت مسجد النبی در مدینه آن است که انسان آن دو عدد دستک منبر را که «رُمَّانَتَيِ الْمُنْبَرِ» می باشد ببوسد و برای استشفاء به چشم بساید زیرا محل دست‌های مبارک رسول اکرم بوده است.

^۱. عنوان بصری، ج ۵، ص ۲۲۲. (آیةالله طهرانی)

که چون بنی قریظه با ابولبابه که هم‌پیمان (حلیف) آنها بود مشورت کردند که آیا به حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردن نهند یا نه، او با دست اشاره به گردن خود کرد؛ یعنی سر بر باد خواهد رفت. ابولبابه گوید: «هنوز از آنجا قدمی برنداشته بودم که دانستم به خدا و رسول او خیانت کرده‌ام.» و این آیه نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، می‌دانید که نباید به خدا و پیامبر خیانت کنید و در امانت خیانت ورزید.» ابولبابه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازنگردید، بلکه به مسجد رفت و خود را به ستونی - که در موضع این ستون توبه بود - بست و سوگند خورد که خود را باز نکند و کسی هم او را باز نکند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود او را باز نماید و توبه‌اش قبول شود.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر یافت، فرمود: «اگر به نزد من می‌آمد از خداوند برای او

^۱. سوره انفال (۸) آیه ۲۷.

آمزش می خواستم، ولی حال که چنین کرده، من نمی توانم او را باز کنم تا خداوند توبه اش را بپذیرد.» پذیرفته شدن توبه او بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و او در خانه ام سلمه بود. ام سلمه سحرگاهی شنید که پیامبر می خندد. پرسید: «ای رسول الله سبب خنده چیست؟ خدا همواره شما را خندان سازد.» گفت: «توبه ابولبابه پذیرفته گردید.» ام سلمه گفت: «آیا من این بشارت به او ندهم؟» فرمود: «بلی، بشارتش ده.»

ام سلمه بر در حجره خود ایستاد و گفت: «ای ابولبابه، بشارت باد تو را که خدا توبهات را قبول کرد.» در این هنگام مسلمانان آهنگ گشودن او کردند. ابولبابه گفت: «نه به خدا! خواهم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود مرا بگشاید.» پیامبر بعد از نماز صبح که از کنار او می گذشت، او را بگشود. از آن پس این ستون را ستون توبه نامیدند. [“

۱. بقیع: بقیع یا بقیعُ الغرقد، کهن‌ترین قبرستان مسلمانان در مدینه و محل دفن ائمه چهارگانه، امام حسن، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام است. بقیع پیش از اسلام، زمینی بزرگ و بوستانی در حوالی شهر یثرب بود. دفن اموات مسلمانان در این زمین از آغاز سده نخست هجری، رواج یافته و بزرگان و شخصیت‌های مهم اسلامی در آن به خاک سپرده شده‌اند. بقیع در ادوار مختلف اسلامی، مورد توجه حاکمان بوده و بقعه‌ها و بارگاه‌هایی در آن ساخته شد؛ اما پس از حمله وهابیان بر عربستان، در روز هشتم شوال سال ۱۳۴۴ قمری، مشهور به یوم الهدم، تخریب گردید. اکنون سطح بقیع در جوار حرم نبوی با خاک یکسان است و سنگ نوشته‌ای در آن مشاهده نمی‌شود.

برخی از مهم‌ترین مدفونین در بقیع عبارت‌اند از: ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیهما السلام، ام‌البین همسر امیرالمؤمنین علیهما السلام، امّ فروة مادر امام صادق علیهما السلام، عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، صفیه و عاتکه عمه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، سعد بن معاذ، عثمان بن مظعون، عقیل بن ابی طالب و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و برخی از شهدای احد.

روایات متعددی از شیعه و اهل سنت در فضیلت این قبرستان رسیده است. بنابر روایتی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مأمور شد برای مردگان بقیع طلب آمرزش کند.^۱ آن حضرت هر شب جمعه به بقیع می‌رفت و برای آمرزش مدفونان در آن دعا می‌کرد.^۲

گزارش‌هایی بسیار از حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، سخنان،^۳ نمازهای ایشان از جمله نماز استسقاء^۴ و نماز عید^۵ در بقیع حکایت دارند. بنابر گزارشی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سال پایانی عمر خویش همراه گروهی از صحابه به بقیع رفت و مردگان را خطاب کرد و در قالب جملاتی از وفات خویش خبر داد.^۶ بقیع مورد توجه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز بوده و آنان به زیارت این قبرستان می‌رفته‌اند.^۷ از امام صادق علیه السلام نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جایگاه خانه عقیل می‌ایستاده و به رفتگان بقیع، دعا می‌کرده است.^۸ (محقق)

- (۱) الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۱؛ وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی، ج ۳، ص ۷۷.
- (۲) کامل الزیارات، ص ۵۲۹.
- (۳) تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۰۰.
- (۴) کنز العمال، ج ۸، ص ۴۳۶.

بقیع و احترام آن

”رفقا هر روز بعد از نماز زیارت [پیامبر] به زیارت ائمه بقیع علیهم السّلام مشرف بشوند. و باید در هنگام زیارت ائمه بقیع آنها را هم در تحت ولایت رسول خدا بدانند، نه مستقلاً!“^۱

”تمام بقیع مملو است از قبرهای خویشان پیغمبر و اصحاب و همین طور اهل بیتی که در مدینه بودند؛ بنابراین هر جای بقیع که حرکت می کنید، گرچه تمام قبرستان خاک است، ولی طبیعتاً در هر قدمی ممکن است که مقامی باشد و محترم، لذا از اول قبرستان بقیع کفشتان را در بیاورید و پابرهنه باشید. اول ائمه را زیارت می کنید و بعد حرکت می کنید، اولین قسمت سمت چپ، زنهای پیغمبر هستند که در سمت راست واقع می شوند؛ یعنی وقتی می خواهید به سمت چپ حرکت کنید، اینها سمت راست واقع می شوند و تعداد سنگها هم مشخص است؛ و بعد

(۵) الکافی، ج ۳، ص ۴۶۰.

(۶) ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۳۳.

(۷) البداية و النهایة، ج ۸، ص ۲۲۸.

(۸) وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۸۹۰.

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه الله طهرانی)

سمت چپ، أمّالبین هست؛ جلوتر که می‌رود به قبر

حضرت ابراهیم^۱، پسر پیغمبر می‌رسد؛ جلوتر قبر

۱. ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب فرزند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. مادرش ماریه قبطیه از دختران ملوک مصر بود که مقوقس، حاکم مصر و اسکندریه، او را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخشید.^۱

ابراهیم بنابر نقلی در دهم یا آخر ربیع الاول سال ۱۰ قمری در ۱۶ ماهگی^۲ و بنابر نقلی در ۱۸ ماهگی^۳ از دنیا رفت.

ابن شهر آشوب در کتاب المناقب از ابن عباس نقل کرده است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، فرزندش ابراهیم و نوه‌اش حسین علیه السلام را در دامن خود نشاند. پس جبرئیل نازل شد و گفت خدا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: «بین این دو جمع نمی‌کنم؛ یکی را فدای دیگری کن.» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام حسین علیه السلام را برگزید و فرمود: «ناراحتی خودم (برای درگذشت ابراهیم) را بر ناراحتی دخترم فاطمه و پسرعمویم علی (برای درگذشت حسین) ترجیح دادم.» پس از سه روز ابراهیم از دنیا رفت.^۴

در وفات حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، رسول خدا گریستند و بسیار متألم و متأثر شدند و فرمودند: «**الْعَيْنُ تَدْمَعُ، وَالْقَلْبُ يَحْزَنُ، وَ لَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا؛**» چشم گریان می‌شود و دل غمناک می‌گردد، ولی ما جز آنچه موجب رضای پروردگار است کلامی نخواهیم گفت.» (محقق)

۱) الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲) الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۱۵؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۱.

۳) الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۱۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۰.

۴) المناقب، ج ۴، ص ۸۱.

۵) زمانی که ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات نمود سه قضیه اتفاق افتاد: اول اینکه خورشید گرفت و مردم می‌گفتند: این قضیه به واسطه مرگ ابراهیم رخ داده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی این سخن را شنید به منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود: «ای مردم بدانید که خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های عظمت و قدرت پروردگار می‌باشند، به امر خداوند در حرکتند و در تحت اطاعت و انقیاد او می‌باشند و به واسطه فوت و حیات یک نفر، گرفتگی در آنها رخ نمی‌دهد، پس اگر یکی از آن دو در کسوف و خسوف قرار گرفت بر شما است که

عثمان بن مظعون است^۱؛ و همین طور قبر اصحاب و

اهل بیت پیغمبر در همان منطقه پراکنده است.^۲

”در مدینه، در بقیع، در آنجا سعد ابن معاذ مدفون

هست و در قبرستان بقیع بسیاری از صحابه بزرگ

مدفون هستند ها! بسیاری از افراد از اقوام رسول

خدا، از اقوام اهل بیت، چون همه آنها در مدینه بودند

دیگر، اکثر آنها عمرشان را و حیاتشان را در مدینه

گذراندند.^۳

نماز مخصوص را بگزارید.» سپس از منبر به زیر آمدند و به اتفاق مردم نماز

آیات خواندند. (الکافی، ج ۳، ص ۴۶۳)

(۶) مسکن الفؤاد، ص ۱۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۹۱.

۱. معاد شناسی، ج ۲، ص ۸۵، علامه طهرانی:

«عثمان بن مظعون از اصحاب بزرگ و باوفای رسول خدا بوده است و در

مکه مکرمه بعد از سیزده نفر به رسول خدا ایمان آورده و دو هجرت به

حبشه و مدینه نموده است. و رسول خدا بین او و ابی الهیثم بن التَّیْهَان عقد

اخوت بسته است، و در غزوه بدر حضور داشته و در شهر شعبان سی ماه از

هجرت رسول خدا گذشته در مدینه رحلت نموده است.

و او اول کسی است از مهاجرین که در مدینه رحلت کرده، و رسول خدا

زمین بقیع غرقه را برای دفن مؤمنین انتخاب فرموده و اولین کسی را که در

آن دفن کردند عثمان بن مظعون بوده، و حتی دستور دادند که زینب یا رقیه

دختر خود را نزدیک قبر او دفن کنند و به دختر تازه متوفای خود گفتند:

الحقی بسلف الصالح عثمان بن مظعون؛ یعنی: «ای دختر، به یادگار گذشته، بنده صالح خدا، عثمان بن مظعون ملحق شو.»

و درباره ابراهیم فرزند خردسال خود که رحلت نمود فرمودند: «ملحق شو

به سلف صالح ما عثمان بن مظعون.»

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۱. (آیه الله طهرانی)

۳. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۴۴، علامه طهرانی:

«در روز هشتم ماه شوآل سنه یک هزار و سیصد و چهل و پنج هجری قمری،

تمام بقاع متبرکه و مشاهد مشرفه ائمه بقیع: حضرت امام حسن مجتبی، و

بنابراین انسان به قبرستان بقیع نباید به عنوان یک قبرستان عادی توجه کند. باید بداند که در هر وجب به وجب این قبرستان، بزرگی و ولیی از اولیاء خدا در آنجا مدفون است. با احترام، انسان نسبت به این قبرستان باید یاد کند، درست؟! خدا اگر قسمت کند برای همه که به زیارت اعیان مقدّسه و مدینه و مکه مشرف بشوند، رفقا این مسئله را فراموش نکنند که تمام قبرستان بقیع حکم حرم امام علیه السّلام را دارد. ها! وقتی که وارد قبرستان می شویم، باید کنار در، کفش های خود را در بیاوریم و با پای برهنه وارد قبرستان بقیع بشویم؛^۱ هم کنار قبور ائمه بقیع: حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام و حضرت سجّاد علیه السّلام و حضرت امام باقر علیه السّلام و

حضرت امام زین العابدین، و حضرت امام محمد باقر، و حضرت امام جعفر صادق علیهم السّلام را با بقیّه بقاع از قبور دختران رسول الله: زینب و أم کلثوم و رقیّه، و قبور عمّه های رسول الله: صفیه و عاتکه و قبر حضرت أم البنین، و قبر حضرت اسمعیل بن جعفر الصّادق، و قبر حضرت ابراهیم فرزند رسول الله، و قبور تمامی أصحاب و تابعین و أرحام و أزواج رسول الله، و صلحاء و ابراری که از حدّ إحصاء بیرون است؛ همگی را خراب و با خاک یکسان کردند.»

^۱. چون به خانم ها اجازه نمی دهند خواستند زیارت بخوانند کفش های خود را در بیاورند و در کناری [بگذارند!] حتی خانم ها؛ چه وارد قبرستان بشوید یا نشوید، هیچ فرقی نمی کند و از نقطه نظر زیارت هیچ تفاوتی ندارد.

حضرت امام صادق علیه السّلام، که این چهار تا در همان قسمت جلو قرار گرفته‌اند.^۱ ”چون در اینجا، نه تنها در کنار ائمه بقیع که بی‌احترامی و بی‌ادبی به ساحت مقدّسه ائمه است، بلکه بسیاری از بزرگان و اولاد رسول خدا و صحابه جلیل‌القدر و زن‌های بزرگوار پیغمبر و اولاد ائمه علیهم السّلام در همین قبرستان بقیع پراکنده هستند.“^۲

”و همین طور من از مرحوم آقا اطلاع دارم و دیدم که نسبت به زیارت سایر قبور، مانند قبر حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا - که یک قدری پایین تر هست - و یا سعد بن معاذ - که پایین تر قرار دارد - و سایر قبور محترمه از اولیاء خدا و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، من دیدم خود مرحوم آقا تمام اینها را با پای پیاده می‌رفتند به جهت احترام.“^۳ ”و دأب مرحوم آقا این بود که نعل و کفششان را در همان کنار درمی‌آوردند و در تمام

۱. عنوان بصری، ج ۶، ص ۴۵۷. (آیةالله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۶۵. (آیةالله طهرانی)

راه‌های قبرستان با پای برهنه حرکت می‌کردند.^۱
”علی کلّ حال این قبرستان بسیار قبرستان پر نور
و قبرستان غیر عادی است.“^۲

”وقتی که دارید ائمه بقیع را زیارت می‌کنید اولاً
آرام زیارت کنید، صدا را بلند نکنید، واقعاً باید چقدر
تأسف خورد بر این افراد نادان که می‌آیند در قبرستان
بقیع و شروع می‌کنند به داد و بیداد و گریه و
سینه‌زدن و روضه و عزاداری و حال زیارت را از همه
می‌گیرند! خب آقا جان برو در هتل گریه کن، برو
آنجا روضه بخوان، چرا داد می‌زنی؟ چرا بیداد
می‌کنی؟ و همین‌طور در حرم امام حسین و سایر
حرم‌ها؛ آنجا که جای داد زدن نیست! جای آرامش
است و هر کسی باید در حال خودش باشد.

انسان می‌رود گریه را جای دیگر می‌کند، روضه
را جای دیگر می‌خواند، کسی که ایراد نمی‌گیرد!
آن وقت اینها می‌آیند داد می‌زنند: «ای قبرت
کجاست! ای غریب! ای فلان!» و از این چیزها،

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۲. (آیه‌الله طهرانی)
۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۶۵. (آیه‌الله طهرانی)

موجب ناراحتی دیگران می‌شوند و حال را از دیگران می‌گیرند. انسان باید در یک‌هم‌چنین امکان‌های با آرامش برود جلو بایستد و زیارت کند.^۱

”[ثانیاً] آنها را تحت ولایت و نفس قدسی رسول خدا به حساب آورد و به آن حضرت توجه داشته باشید.“^۲ و زیارت قبر ائمه بقیع علیهم السّلام را استقلالاً انجام ندهید بلکه در تحت تبعیت زیارت پیغمبر، زیارت انجام شود.

نماز زیارت ائمه بقیع را بیرون بخوانید البتّه خواندن نماز زیارت در پشت دیوارهای قبرستان، صورت خوبی ندارد و بهتر است در مسجدالنبی

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه‌الله طهرانی)

۲. سالک آگاه، ص ۱۷۳، تعلیقه. (آیه‌الله طهرانی)

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴، آیه الله طهرانی:

«سؤال: نماز زیارت ائمه بقیع قبل از زیارت

خوانده شود یا بعد از آن و در کجا خوانده شود؟

جواب: نماز زیارت بعد از زیارت است و انسان در هر جا بخواند اشکال ندارد؛ انسان می تواند ائمه بقیع را زیارت کند و بعد بیاید در خود مسجد النبی نماز زیارت بخواند. خوب نیست که انسان پشت بقیع - چطور اینکه مشاهده می شود! - نماز بخواند، چون این موجب صحبت است و چهره خوبی هم ندارد و موجب ازدحام و... است و حق هم دارند.»

۲. جزوه احکام و توضیحات حج. (آیه الله طهرانی)

۳. مسجد قبا: مسجد قبا نخستین مسجدی است که در اسلام به دست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تأسیس شد.

منطقه قبا در فاصله شش کیلومتری جنوب مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم واقع است و از نقاط خوش آب و هوا و از مناطق زراعی و پرآب اطراف مدینه به شمار می آید. به همین دلیل نخلستان های زیادی در قبا وجود داشته و دارد. پیش از آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، شماری از مهاجران که از مکه به مدینه آمدند، به طور موقت در قبا سکونت گزیدند. پس از آن که رسول خدا به قبا آمدند، چند روزی در آن جا توقف کرده و آن گاه خانواده آن حضرت، همراه علی بن ابی طالب علیه السلام به ایشان پیوستند.

در چند روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قبا بود، مسجدی در این ناحیه بنا کرد. ورود آن حضرت به قبا را دوشنبه، دوازدهم^۱ یا چهاردهم ربیع الاول نوشته و آورده اند که او در مدت اقامت یک هفته ای خود در قبا مسجدی را با همکاری مسلمانان بنا کرد.^۲

بنا به روایات فراوان، مسجد قبا مصداق آیه ﴿...لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ...﴾ (توبه/ ۱۰۸) می باشد. این آیه اشاره به این نکته دارد که این مسجد از روز نخست بر پایه تقوا ساخته شد و لذا سزاوار است تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این مسجد نماز بگذارد. به سبب نزول این آیه در شأن مسجد قبا، در آن زمان، مسجد یاد

﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسَ جِدُّ أُسِّسَ عَلَى
التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ
رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ آلَ الْمُطَهَّرِينَ
* أَفَمَنْ أُسِّسَ بَنِيْنَهُ عَلَى تَقْوَى مِنْ اللَّهِ
وَرَضٍ وَنَحْيٍ رَأْمٌ مِّنْ أُسِّسَ بَنِيْنَهُ عَلَى شَفَا
جُرْفٍ هَارٍ فَإِنَّ هَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * لَا يَزَالُ بُنِيْنُهُمْ

شده را به نام «مسجد التقوى» می‌شناختند.^۳ این آیه در برابر مسجد ضرار نازل شد که برخلاف مسجد قبا که بر پایه تقوا ساخته شده بود، مسجد ضرار بر پایه نفاق و اختلاف بنا گردید. تعبیر «مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ» به معنای همان روز تأسیس مسجد است که با نیت خالص بنا نهاده شد.

همچنین نقل شده است که آیه ﴿... فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ (توبه/ ۱۰۸) در شأن نمازگزاران مسجد قبا نازل شده است. این آیه در کنار آیاتی که اشاره به اقدام منافقان در ساختن مسجد ضرار دارد، در سوره توبه آمده و مربوط به سال نهم هجری، اندکی پیش از جنگ تبوک است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره نماز خواندن در مسجد قبا فرمود: «مَنْ تَطَهَّرَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ أَتَى مَسْجِدَ قُبَاءٍ فَصَلَّى فِيهِ رَكَعَتَيْنِ كَانَ كَأَجْرِ عُمْرَةٍ؛^۴ کسی که در خانه‌اش وضو بگیرد، آنگاه به مسجد قبا درآید و دو رکعت نماز بگذارد، ثواب یک عمره را برده است.»

در حدیث دیگری هم آمده است: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَاءٍ رَاكِبًا وَ مَاشِيًا فَيُصَلِّي فِيهِ رَكَعَتَيْنِ؛^۵ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، گاه پیاده و گاه سواره به مسجد قبا می‌آمد و دو رکعت نماز در آن می‌خواند.» (محقق)

(۱) مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۳۴.

(۲) تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص ۲۲۶.

(۳) تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۵۵.

(۴) تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۴۰؛ البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۲۱۰.

(۵) الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۸۸؛ کتاب مسلم، باب فضل مسجد قبا.

الَّذِي بَنَوْا رِبْعَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١﴾

”از جمله جاهایی که در مدینه خوب است بروید، یکی مسجد قبا است که مرحوم آقا خلیلی تاکید داشتند روی مسجد قبا و می فرمودند: «به یک مرتبه اکتفا نکنید، چند مرتبه بروید.»

یک مرتبه البته خودشان می برند - همین ها، مسئولین اینها، می برند - یک چندتا مسجد هست، می برند، یکی از آنها مسجد قبا است؛ ولی خوب است که بیش از این باشد. بروید در آنجا بنشینید یک

۱. سوره توبه (۹) آیات ۱۰۸ - ۱۱۰. انوار الملکوت، ج ۱، ص: ۲۶۴
«ای پیغمبر هیچگاه در آن مسجد نماز مگزار! سوگند که مسجدی (قبا) که تأسیس آن از ابتدای امر بر اساس تقوی و خشنودی خدا بوده است؛ سزاوار است که در آن نماز بگزاری! زیرا که در آن مسجد، مردانی هستند که دوست دارند پاک و پاکیزه و مطهر گردند، و البته خداوند پاکان و پاکیزه شدگان را دوست دارد. آیا آن کسی که بنیان خود را بر اصل تقوی و خشنودی خدا نهاده است؛ مورد پسند و انتخاب است؛ یا آن کس که بنیان خود را در کنار پرتگاه نهاده است که پیوسته در شرف انهدام بوده؛ و بالأخره با تائی من حیث لایشعر او را کم کم وارد در جهنم سازد؟! و خداوند از گروه ظالم و ستمگر دستگیری ننموده؛ و ایشان را رهبری نمی نماید.

همیشه و به طور پیوسته و مداوم آن بنیانی که ایشان بنا کرده اند؛ موجب شک و نفاق و تردید و تحیر در دلهای آنها خواهد بود (و هیچگاه به مرحله یقین و اطمینان نمی رسند) مگر آنکه دلهای ایشان پاره شود (و آن شک و ریب به واسطه متلاشی شدن دلهای آنها متلاشی گردد) و خداوند علیم و حکیم است (که آن دسته را رفعت می دهد؛ و این دسته را ذلت).

ساعت، دو ساعت. مسجد قبا اول مسجدی بوده که هنگام ورود پیغمبر از مکه - که هجرت کردند به مدینه - این مسجد اول مسجدی است که ساخته شده است و مشخص است، آثارش بسیار مشخص است.^۱

”انسان باید به این مساجدی که در اینجا هست برود، بیش از یک بار هم برود، برود و بنشیند، برود در همان مسجد قبا بنشیند، اگر می خواهد قرآن بخواند قرآن بخواند، اگر می خواهد ذکر بگوید در همان جا ذکر بگوید. اینها - به خصوص مسجد قبا و مسجد مباهله که همان مسجد الإجابة است - خصوصیات و آثار زیادی در مدینه دارند.“^۲

”مسجد قبا - خیلی مسجد عجیبی است! - که یک مرتبه به مسجد قبا می برند، اما شما دفعات متعدّد بروید و در آن هم توقّف کنید و اگر [مجال] هست دو ساعت، سه ساعت بمانید.“^۳

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیه الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

”در روایتی^۱ از امام صادق علیه السلام که در

زیارت مشاهد و مساجد اطراف مدینه، اول به مسجد

قبا بروید و در آنجا نماز بسیار بخوانید.“^۲

مسجد مباحله^۳

۱. (آیه الله طهرانی)

۱. الإمام الصادق عليه السلام: لا تدع إتيان المشاهد كلها: مسجد قبا، فإنه المسجد الذي أسس على التقوى من أول يوم، و مشربة أم إبراهيم، و مسجد الفضيخ، و قبور الشهداء، و مسجد الأحزاب و هو مسجد الفتح.

۲. جزوه احكام و توضیحات حج. (آیه الله طهرانی)

۳. مسجد مباحله (مسجد الإجابة): مسجد الإجابة یا مسجد مباحله، نام یک مسجد در شهر مدینه است. نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این مسجد، نماز گزارده و دعایی خوانده که مورد اجابت واقع شده و از این رو، «إجابة» نام گرفته است. مسجد إجابة در نزدیکی مسجد نبوی و قبرستان بقیع قرار گرفته و از گذشته مورد احترام مردم و زائران بوده است.^۱ این مسجد از ابتدا مورد احترام مردم و زائران مدینه بوده و نقل شده که مردم هر دعایی در آن بخوانند به سرعت اجابت می شود و مشهور است هرگاه مردم مدینه در این مسجد نماز باران می خواندند، مستجاب می شد.^۲

اهمیت این مسجد از آن روست که ماجرای مباحله در آن روی داده و لذا «مسجد مباحله» نیز نام گرفته است. مباحله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مسیحیان نجران، از رویدادهای صدر اسلام است که نشانه حقانیت دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دانسته می شود. این واقعه همچنین بر فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همراهان او در مباحله، یعنی امام علی علیه السلام، فاطمه سلام الله علیها و حسنین علیهما السلام دلالت دارد. آیه ۶۱ سوره آل عمران از رویداد مباحله سخن گفته و به «آیه مباحله» شهرت دارد. در آیه مباحله، امام علی علیه السلام به منزله نفس و جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شمرده شده است و از این رو این آیه از مهم ترین فضایل امام علی علیه السلام می باشد. این واقعه در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده است. (محقق)

۱) وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۳۸.

۲) آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۳۷.

”یکی دیگر از مساجد دیگر که خوب است بروید و آن را زیارت کنید، مسجد مباحله است که به آن مسجد الاجابه می‌گویند که البته مسجد الاجابه نزدیک است، پیاده هم یک ربع بیشتر راه نیست. از قبل از مسجد النبی یک ربع بیشتر راه نیست پیاده. مسجد الاجابه مسجدی بوده که پیغمبر با نصارای نجران در آنجا می‌خواستند مباحله کنند و نصاری حاضر برای مباحله نشدند.“^۱

مسجد غمامه^۲

”[نقل می‌کنند]: در مدینه هم خشک سالی خیلی عجیبی شد که همین طور گاوها و گوسفندان و شترها و... داشتند از گرسنگی می‌مردند. خدمت

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیه الله طهرانی)

۲. مسجد غمامه (مسجد استسقاء و مسجد مصلی): مسجد غمامه، با نام‌های مسجد استسقاء و مسجد مُصلی، مسجدی قدیمی در مدینه و در جنوب غربی مسجد النبی و در فاصله سیصد متری آن قرار دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این محل، نماز عیدین را می‌خوانده است. درباره علت نام‌گذاری اش گفته‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این مکان در حال نماز بوده که غمامه (ابری) بر بالای سرش سایه افکنده است، یا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن نماز استسقاء خواند و پس از نماز، ابری پدیدار شد و باران بارید.^۱ (محقق)

(۱) تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص ۲۵۸.

(۲) مدینه‌شناسی، ص ۲۳۴.

پیغمبر آمدند و حضرت فرمودند: «با هم برویم نماز بخوانیم!» و پیغمبر آمدند و نماز را در مسجدی که الآن به نام مسجد غمامه معروف است خواندند. هنوز پیغمبر به منزل برنگشته بودند که باران شروع شد و به اندازه ای باران آمد که تا پیغمبر خواستند به منزل برسند، اصلاً نزدیک بود منازل خراب بشوند! آمدند و گفتند: «یا رسول الله، بگو: نگه دارند!» حضرت به ابرها فرمودند: «**حوالینا، لا علینا**؛ دیگر به اطراف بروید!» و ابرها به اطراف مدینه منتشر شدند.^۱

”مسجد علی هست؛^۲ اینها چیزهایی است که خودشان می‌برند. و یک جایی هست مسجد

۱. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۸۸. (علامه طهرانی)
 ۲. مسجد امام علی علیه السلام: یکی از مساجد تاریخی مدینه است که در محل مصلای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ساخته شده است. مصلی، مکانی باز بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مردم مدینه در آن نماز عید قربان و فطر را می‌خواندند. این مسجد در محله مناخه، در غرب مسجد النبی قرار دارد. بنابر گزارش‌هایی، امام علی علیه السلام در زمانی که عثمان در حصر مخالفانش بود، در این مکان نماز عید را برپا کرد. بنابر نظر برخی از تاریخ‌نگاران مدینه، همین گزارش، علت نام‌گذاری این مسجد بوده است.*

* وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۱۲۱.

ذو القبلتین^۱ است، همان جایی که قبله برگشت، از بیت المقدس برگشت به کعبه. آنها خب، به اصطلاح خودشان، آنها می‌برند.

مشربه ام ابراهیم^۲ و مسجد ردّالشمس (فضیخ)

۱. مسجد ذوالقبلتین: در مکه مکرمه، دأب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین بوده است که در مسجد الحرام نماز می‌خواندند به طوری که هم کعبه و هم بیت المقدس در برابر آن حضرت بود؛ یعنی طوری رو به کعبه می‌ایستادند که بیت المقدس هم قبله قرار می‌گرفت. بعد که به مدینه هجرت کردند، بدان شکل نبود، و نماز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمین رو به بیت المقدس بود، تا زمانی که یهود اعتراض کردند و به مسلمین طعن زدند به اینکه آنان از خود قبله ندارند؛ و چنین و چنان گفتند، تا بالاخره آیات قبله نازل شد.^۱

خداوند متعال در آیه ۱۴۴ سوره بقره می‌فرماید:

﴿فَدَرَى نَوَّابٍ نَّوَّابٍ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾؛ «ای پیامبر ما، حرکت و چرخش صورتت را به سوی آسمان مشاهده کردیم (و اینکه پیوسته در انتظار تغییر قبله از سمت بیت المقدس به سوی کعبه می‌باشی)؛ از این پس، تو را به سمت قبله‌ای که مورد رضایت و خوشحالی تو است برمی‌گردانیم؛ پس روی خود را به سوی مسجدالحرام برگردان! و شما ای مؤمنین، در هر کجا که باشید باید سمت و وجه خود را مسجدالحرام قرار دهید.»^۲

تغییر قبله واقعه‌ای است که در آن قبله مسلمانان از مسجد الاقصی به سمت کعبه تغییر یافت. این واقعه در رجب سال دوم هجری و پس از نزول آیه ۱۴۴ سوره بقره رخ داد.

بنابر نقل بیشتر تاریخ‌نویسان، تغییر قبله در مسجدی در مدینه - که بعد از تغییر قبله، نامش مسجد ذوالقبلتین شد - در بین نماز ظهر انجام گرفته است.^۳

(۱) مهر تابان، ص ۴۲۰.

(۲) افق وحی، ص ۴۶۱.

(۳) الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۸۶؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲. مشربه ام ابراهیم: یکی از باغ‌های هفت‌گانه است که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اهدا شد.^۱

مشربه، یعنی بستان. در این محل، ماریه قبطیه، ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به دنیا آورده است. این مشربه در شمال بنی قریظه در حره شرقی قرار گرفته است که به آن «دشت» نیز می‌گویند. این مکان پس از اسکان ماریه قبطیه از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تولد ابراهیم در این مکان، به این نام معروف شد.^۲

”در مدینه منوره روزی با رفقا به مشربه امّ

ابراهیم رفتیم، در شارع علی بن ابی طالب است که

یکی از مکان‌هایی که در روایات معصومین علیهم السلام به زیارت و نماز خواندن در آن سفارش شده است، مسجد و «مَشْرَبَه امّ ابراهیم» می‌باشد.^۳ در روایتی از امام صادق علیه السلام، رفتن به آنجا و نماز خواندن در آنجا توصیه شده و حضرت فرموده است که: «**وَ هِيَ مَسْكَنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ مُصَلَّاهُ**؛ و آن، سکونتگاه و نمازگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.»^۴

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این باغ نماز خوانده است^۵ و بعدها در آن مسجدی بنا شد که به همین نام معروف گردید.^۶ امروزه محل این باغ به صورت یک قبرستان باقی مانده است.

گفته شده است که قبر حمیده بربریه مادر امام کاظم علیه السلام و قبر نجمه خاتون همسر امام کاظم علیه السلام و مادر امام رضا علیه السلام در آنجا می‌باشد.^۷ (محقق)

(۱) تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۱۷۴-۱۷۵؛ الرحلة الوریثیانیة، ج ۲، ص ۵۴۵.

(۲) تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۱۷۳؛ الرحلة الوریثیانیة، ج ۲، ص ۵۴۵.

(۳) الکافی، ج ۴، ص ۵۶۰؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۳۵.

(۴) الکافی، ج ۴، ص ۵۶۰.

(۵) وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۳۵.

(۶) المعالم الاثیریة فی السنة و السیره، ص ۲۵۳.

(۷) فذک و العوالی، ص ۵۵؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۲۶۳.

۱. مشربه، محل سکونت ماریه قبطیه، مادر حضرت ابراهیم فرزند حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه بوده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علت علاقه‌ای که به ماریه و ابراهیم داشتند، مکرراً به این محل آمده و در آن به عبادت و استراحت می‌پرداختند. مرحوم علامه طهرانی در توضیح علت آمدن ماریه به این مکان می‌فرمایند:

”مَقْوَس که حاکم اسکندریّه بود، دو کنیز به عنوان تحفه و هدیه برای پیغمبر فرستاد. یکی اسمش ماریه بود و دیگری نسرین. و این دو با هم خواهر بودند. حضرت، نسرین را به حسّان بن ثابت بخشیدند و ماریه را برای خودشان قرار دادند.

بعضی از زنان پیغمبر، بخصوص عائشه و حفصه، پیغمبر را بسیار اذیت می‌کردند و می‌گفتند: «این چه کاری است! مگر ما زن‌های تو نیستیم و دارای

در سابق به آن عوالی می گفتند؛ (ابتدای شارع را بابُ العوالی و همه آن محل ها را عوالی می گویند) مشربه در منتهی الیه شارع، در طرف چپ متصل به خیابان است و درش در خیابان فرعی است که در چپ شارع واقع است.

فعلاً مشربه قبرستان است، ولی محلّ سکونت ماریه قبطیه (که مادر حضرت ابراهیم ابن رسول الله است) و چاهی را که حفر نموده بودند و با نزول چند پلکانی دسترسی به آب داشت همه به همان وضع و کیفیت موجود است.

چنین و چنان خصوصیات نمی باشیم؟»

با اینکه اختیار کنیز بر پیغمبر جایز و حلال است، ولیکن چون ماریه زنی زیبا و دارای خصوصیات ممتازی بود، بر او حسد ورزیده و امر را بر پیغمبر مشکل گردانیدند. لذا آن حضرت خسته شده و ماریه را برداشته، آوردند در اعلیٰ مدینه که متصل به نجد بود، اسکان دادند. در آنجا باغاتی بود و چاه آبی هم برای آنها حفر نمودند؛ و هم اینک به آنجا مشربه امّ ابراهیم می گویند. و بعضی از شیعیان در آنجا سکنی دارند.

پیغمبر برای دیدن ماریه به آن محلّ می رفتند؛ زیرا از مدینه دور و از فتنه و حسد زنانشان مصون بودند. ماریه زن بسیار بزرگوار و مؤمنه و با فهم، و زن با شخصیت و با ادب و با احتیاط و با تربیتی بود؛ و از محبین حضرت زهراء و امیرالمؤمنین علیهما الصلوة و السلام به حساب می آمد. اینها از خصوصیات بارز او بود که شاید همین موارد موجب حسد دیگران می گردید.

خداوند از ماریه فرزندی به رسول خدا داد بنام ابراهیم؛ و یک سال و هشت ماه تقریباً از عمر او گذشت و از دنیا رفت.* (محقق)

* ولایت فقیه، ج ۱، ص ۱۳۹. (با قدری اختلاف)

مشربه و مُسَقَّفی که فعلاً موجود است بسیار روحانی است، و به قدری پرنور و باز و با روح است که این حقیر غیر از مسجد سهله هیچ جا را همانند آن در این خصوصیت ندیده‌ام.^۱

”بعداً به مسجد الفضیخ رفتیم و آن همان مسجد ردّ الشمس^۲ است؛ این مسجد نیز در امتداد همان شارع و تقریباً ۱/۵ کیلومتر بالاتر است و در منتهی

۱. مطلع انوار، ج ۱، ص ۷۱. (علامه طهرانی)

۲. مسجد ردّ الشمس: بر اساس نقل‌های موجود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این مسجد (مسجد ردّ الشمس) نماز فراوان خوانده و در برخی از روایات امامان معصوم نیز توصیه به خواندن نماز در آن جا شده است.^۱

امام صادق علیه السلام خطاب به زائران شیعه در مدینه فرمودند: «**هَلْ أَتَيْتُمْ مَسْجِدَ قُبَاءَ أَوْ مَسْجِدَ الْفَضِيخِ أَوْ مَشْرَبَةَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ؛** آیا به مسجد قبا، مسجد فضیخ و مشربه امّ ابراهیم رفتید؟» گفتند: «آری.» حضرت فرمود: «**أَمَّا إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ آثَارِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ شَيْءٌ إِلَّا وَ قَدْ غُيِّرَ غَيْرَ هَذَا؛** از آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی باقی نمانده مگر آن که دگرگون شده، مگر این چند مورد.»^۲

در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام فرمودند: «از رفتن به مشاهد خودداری نکنید: مسجد قبا، مشربه امّ ابراهیم، مسجد فضیخ، قبور شهداء و مسجد احزاب که همان مسجد فتح است.»^۳

با توجه به آن چه که در تواریخ مدینه آمده، این مسجد (مسجد رد الشمس) یکی از پرزائرتترین مساجد مدینه در گذر تاریخ بوده و بیشتر مورّخان و جغرافی‌دانان این شهر، در قرون مختلف، از آن یاد کرده‌اند.^۴ (محقق)

(۱) بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۸۲؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۳۵؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۱۴.

(۲) کافی، ج ۴، ص ۵۶۱.

(۳) کافی، ج ۴، ص ۵۶۰.

(۴) المساجد الأثریه، ص ۱۶۴-۱۶۸.

الیه خیابانی که از سمت راست منشعب می شود واقع است.

مسجد الفضیخ و یا مسجد ردّ الشمس همان محلی است که در وقت عصر، سر رسول خدا بر دامان امیرالمؤمنین علیه السّلام بود تا خورشید غروب کرد؛ و حضرت امیرالمؤمنین به همین جهت که مبادا رسول خدا از خواب بیدار شوند، نماز عصر را نخواندند؛ چون رسول خدا بیدار شد خورشید غروب کرده بود. رسول خدا فرمود: ای علی چرا نمازت را نخوانده‌ای؟

امیرالمؤمنین علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله! ترسیدم شما از خواب بیدار شوید! رسول خدا امر فرمود تا خورشید دوباره بر بالای افق آمده امیرالمؤمنین نماز عصر خود را بجای آورده و سپس غروب کرد.

این مسجد نیز از جهت نورانیت و صفا بعینه مانند مشربه ام ابراهیم است. و داستان ردّ شمس را خاصّه و عامّه در کتب خود آورده‌اند و از متواترات

شمرده‌اند.^۱

”حتماً رفقا به آنجا بروند و دو رکعت نماز هم در آنجا بخوانند؛ در آنجا خیلی مکان، مکان عجیبی است و خیلی مکان، مکان نورانی است.“^۲ ”حتی چند مرتبه هم اگر شده بروید، اشکال ندارد و خوب است.“^۳

أبيار عليؑ

”یک جای دیگری هم هست، آنجا را هم اگر فرصت کردید بروید، خب خیلی بهتر است؛ به نام ابی‌ار علی. ابی‌ار جمع بئر است، یعنی چاه. امیرالمومنین دو سه تا چاه در بیرون مدینه، کنار مسجد شجره - تا مسجد شجره ۵۰۰ متر فاصله است یا ۳۰۰ متر فاصله است - کنار مسجد شجره چندتا چاه درست کردند که این آبهای شربی که می‌آورند

۱. مطلع انوار، ج ۱، ص ۷۱. (علامه طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه‌الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۱. (آیه‌الله طهرانی)

۴. ابی‌ار علی (آبار علی): به معنای چاه‌های علی، منطقه‌ای غالباً پوشیده از نخلستان، در حدود هشت کیلومتری جنوب مدینه است که در آن، چاه‌های آبی توسط امیرالمومنین علیه السلام حفر شده است. (محقق)

مدینه، مال ابیار علی است. و این قبلاً سنگ داشته، این سنگ هم رویش نوشته شده بوده. این سعودی‌ها سنگ را انداختند در چاه و از بین بردند. الان دیگر نمی‌شود آن چاه‌ها را دید، ولی ما سابق می‌رفتیم می‌دیدیم. حتی یک دفعه با آقای... رفتیم. خود چاه‌ها پیدا بود که سه تا چاه است - البته چاه‌های دیگر هم زدند - ولی آن چاه‌هایی که مربوط به امیرالمومنین بود مشخص بود. و بعد هم ما رفتیم، با آقای... هم رفتیم. اما در آن سفر قبل، دو سفر قبل که رفته بودم، دیدم دورش را بستند، ولی می‌شود رفت و دید. یعنی منطقه و آن چهاردیواری که آن چاه‌ها آنجا هست، می‌شود رفت دید. علی کل حال، اگر حالا وقتتون و حالتون کشید، اینجا هم از جاهایی هست که جزو خاطرات تاریخی و جاذبه‌های تاریخی است.^۱

”در خدمت مرحوم آقا بودیم صحبت از ابیار علی شد؛ آن آب‌هایی که در مدینه است و امیرالمؤمنین علیه السلام آن چاه‌ها را حفر کرده است

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیه الله طهرانی)

که البتّه الآن دیگر ممنوع شده است و نمی‌گذارند. خلاصه در سابق افراد می‌توانستند نزدیک مسجد شجره بروند، آنجا جایی است که به آن ابیار علی می‌گویند؛ گرچه شنیده‌ام آبش را به مدینه می‌آورند و مورد استفاده قرار می‌دهند. ولیکن ما در آن موقع چند مرتبه‌ای هم توفیق پیدا کردیم که در آنجا رفتیم. صحبت از این شد که این ابیار علی و این آبی که چاه آن توسط امیرالمؤمنین علیه السّلام حفر شده است، چه جایگاهی دارد؟ حالا آن آب زمزم است و [آن جایگاه را دارد]، این را هم من از مرحوم آقا برای شما نقل کنم. ایشان فرمودند:

آن آب زمزمی که این‌قدر راجع به آن تاکید شده و این‌قدر درباره آن این‌چنین و این‌چنین گفته شده است و اینکه هر دعایی کنید خداوند استجابت می‌کند، اثری است از نفس مطهر حضرت اسماعیل علیه السّلام که در آن موقع این طفل به واسطه عصمت و به واسطه طهارتی که داشت، در آن موقعیت این بروز و ظهور از او تجلّی پیدا کرد. حالا تو بیا ببین آبی را که امیرالمؤمنین علیه السّلام از زیر زمین درآورده است چه خبر است!

خلاصه، این را رفقا داشته باشند! بگذریم.^۱

غاری که پیامبر در جنگ احد به آن پناه بردند

”سال‌ها بود که من می‌خواستم آن غاری را که در

جنگ احد^۲ امیرالمؤمنین، پیغمبر را روی دوششان

^۱ . جلوه‌های معرفت، ص ۳۷۷. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ . غزوه احد در شنبه، ۷ شوال سال ۳ هجری قمری در کنار کوه احد روی داد. در کنار این کوه، قبرستان کوچکی واقع است که شهدای جنگ احد در

گذاشتند [و] از ترس مشرکین در آن غار بردند^۱ پیدا کنم. در آن جریان که وقتی که همه فرار کردند، خالد بن ولید آمد لشگر را دور زد، آن پنجاه نفر را پیغمبر آن بالا گذاشتند. حضرت می گوید: «تا نگفتم پایین نیایید!» درست؟! تا دیدند کفار هزیمت کردند و نوبت غنائم است، غنائم را گرفتند، کلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند! این می شود مسلمان! ما عین همین ها هستیم؛ رودربایستی هم نداریم، هیچ رودربایستی نداریم! در همه جا الحمدلله این مسئله را اثبات کردیم. کلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند، سراغ درهم و دینار رفتند. آقا جان! درهم، دنبال طلا، نقره رفتند. سی و نه نفر آمدند پایین، یازده نفر آن بالا فقط ماندند. آنها چه؟ آنها کلام پیغمبر را زیر پا نگذاشتند. گفتند: «پیغمبر گفته تا من نگفتم... و هنوز نگفته. اگر تا قیامت پیغمبر نیاید، ما باید بالای کوه بمانیم.» این می شود کسی که فهمیده! این را

آن دفن شده اند* و مرقد حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این قبرستان واقع است. (محقق)

* مغازی، ص ۱۴۵؛ المساجد و الأماكن الأثرية، ص ۳۱؛ تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۱۳۰.

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۹۴.

می گویند آدم بافهم! عقل را کار می اندازد! پیغمبر

می گوید عقلت [را] کار بینداز، نه شکمت را!

این یازده نفر بالا ماندند. یازده نفر چه کار می توانند بکنند در قبال پانصد سوار مسلح به مجهزترین سلاح روز؟ چه کار می توانند بکنند؟ خالد آمد دور زد، یازده نفر را با تیغ، همه را روی زمین خواباند. دور زد، آمد دید پیغمبر افتاده و همه در هزیمت. گفت: «الآن بهترین وقت است، فقط علی و پیغمبر هستند. می رویم کار این دوتا را تمام می کنیم، مسئله را حل می کنیم.» امیرالمؤمنین دید هیچ راهی نیست جز اینکه پیغمبر را ببرد و [به نوعی] فرار کنند. پیغمبر از شدت خون که از او رفته بود، نمی توانست روی پا بلند شود؛ امیرالمؤمنین روی دوشش گرفت. آورد، در وسط کوه یک غاری بود که در آنجا چند ساعت پیغمبر را در آن غار گذاشت.

من هر دفعه که مشرف شدم، به ما نمی گفتند، مخفی می کردند. ولی بالأخره در این سفر اخیر، به اتفاق یکی از دوستان، گفتیم شاید اگر با بقیه باشیم،

شاید بیایند و ممانعت کنند، [پس خودمان] رفتیم و آن غار را پیدا کردیم. همان جا که کسی بود، من سؤال کردم، او هم محبت کرد و با اشاره گفت که: «همان آخر است دیگر.» رفتیم و پیدا کردیم، دیدیم عجب دستگاهی، عجب عالمی است! همان غار حرا است! همان غار حرا و چه بساطی هست! چه بساطی است! نشستیم کنار غار و رفتیم در جنگ احد، در آن فضا و در آن مسائل. بوی عطر عجیبی از این [غار] بیرون می آید. تا چند متر، همان عطری که انسان وقتی که سر به کعبه می گذارد استشمام می کند، همان از این غار تراوش می کند.^۱

بررسی و نقد عقائد وهابیت و ذکر برخی از

جنايات آنها

انحراف فرقه وهابیه در توحید ذات الهی

”حقیقت اسلام به ولایت متّکی است، که مفتاح

توحید در مظاهر أسماء و صفات و أفعال است، و نیز

باطن و جوهره نبوت است. و در این مسئله دو طایفه

به ضلالت و گمراهی رفته اند: اول - طایفه وهابیه،

۱. آموزه های ولایت، ج ۲، نیمه شعبان ۱۴۳۲. (آیة الله طهرانی)

دوم - طایفه شیخیه.

اما طایفه وَهَّابِیَه، آنان قدرت و عظمت و علم و إحاطه و حیات و سایر اَسْمَاء و صفات حضرت حقّ را از موجودات، جدا می‌دانند، بدین معنی که عنوان وساطت را از وسائط، و مرآتیت را از آیینه‌های وجود که مظاهر و مجالی ذات حقّند، الغاء می‌کنند، و بنابراین اصولاً معنای ظهور و تجلّی را در عالم امکان نمی‌دانند.

و بنابراین در اشکال و محذوری واقع می‌شوند، که تا روز قیامت هم اگر فکر کنند ابداً رهائی و خلاصی از آن را ندارند، و آن اشکال این است که: ما وجدانا و شهوداً موجودات بسیاری را در این عالم مشاهده می‌کنیم، و همه آنها را دارای حیات و علم و قدرت می‌بینیم، این جای شبهه و تردید نیست، موجودات مؤثر را در این جهان نمی‌توانیم انکار کنیم.

حال می‌گوئیم: اگر حیات و قدرت و علم را در ذات ازلّی حقّ بدون این موجودات و کثرات بدانیم، این کلام وجدانا و شهوداً غلط است، زیرا وجود این

صفات در موجودات از ضروریات و یقینیات است.
و اگر این موجودات را دارای قدرت مستقل و
حیات و علم مستقل بدانیم، گرچه به إعطاء حق
باشد، این هم غلط است، زیرا این کلام عین شرک و
ثنویّت و تعدّد آلّه و اشکالات بی‌شماری دیگر
می‌گردد.

عنوان إعطاء، با عنوان استقلال سازش ندارد،
چون لازمه این گفتار، تولّد موجودات از ذات حق
می‌شود، و این کلام عین تفویض است، و می‌دانیم
که خداوند ﴿لَمْ يَلِدْ﴾ و ﴿لَمْ يُولَدْ﴾ * و ﴿لَمْ يَكُنْ
لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ است.

و بنابراین هیچ چاره علمی و فلسفی نداریم، مگر
آنکه کثرات این عالم و موجودات را مظاهر و مجالی
ذات اقدس حق بدانیم، بدین گونه که قدرت و
حیات و علم، اختصاص به ذات حق دارد، و در این
موجودات به حسب سعه و ضیق ماهیّت و هویت آنها
ظهور و بروز کرده است، یعنی استقلال در وجود
منحصر به ذات اقدس حق است، استقلال در حیات
و علم و قدرت و سایر اَسْمَاء و صفات اختصاص به
ذات حق دارد، و در غیر ذات حق، تبعی و عرضی

است، در ذات حق أصالتی است، و در موجودات
مرآتی و آیتی.

و علیهذا در ارواح مجردّه، و نفوس قدسیّه
فرشتگان علوی، و نفوس ناطقه مطهره انبیاء و ائمه
علیهم السّلام، و در حضرت مهدی قائم آل محمد که
سعه وجودی آنها بیشتر است، طبعاً بیشتر ظهور و
بروز نموده، و این آیینه‌ها به‌طور تامّ و تمامی،
حکایت از ذات و صفات اقدس حضرت حقّ
می‌کنند.

و روی این اصل قدرت و علم و حیات، در عین
اختصاص به ذات حقّ، ظهورش در این مرآتی و
آینه‌ها شهوداً غیر قابل انکار، و عقلاً لازم و ثابت
است.

ظهور و ظاهر، و حضور و حاضر، یک چیز
است، معنای حرفی مندرک در معنای اسمی است.
موجودات، بدون استثناء همگی آیات و علامات
و معانی حرفیه نسبت به ذات حقّ متعال هستند، و
تصوّر معنای استقلال برای معنای حرفی غیر معقول
است، و در قیاس برهانی موجب خُلف می‌گردد.

معنای حرفی با معنای اسمی دو چیز نیستند،
معنای حرفی کیفیت و خصوصیت معنای اسمی را
نشان می‌دهد.

حاجت خواستن از پیامبر اکرم، و امامان معصوم،
عین حاجت خواستن از خداست، و این مسئله عین
توحید است.

در فلسفه متعالیه و حکمت اسلام، وجود و وحدت
در کثرت، و کثرت در وحدت ذات حقّ به اثبات
رسیده است، خداوند تبارک و تعالی همان‌طور که
دارای اسم احدیت است، که مبرّی از جمیع اَسْمَاء و
تعیّینات، و مُنَزّه از هر اسم و رسم می‌باشد، و آن
احدیت دلالت بر همان ذات بسیط و صرف که عاری
از هر گونه تعلّقات، و منطبق علیه مفهومات می‌کند،
همین‌طور دارای اسم واحدیت است، که به ملاحظه
ظهور و طلوع او، در عالم اَسْمَاء و صفات کلّیه و
جزئیّه، و پیدایش همه عوالم چه از ملک و چه از
ملکوت ملاحظه شده است.

آیا استمداد از ارواح ائمه علیهم السّلام شرک

است؟

وَهَّابیه می‌گویند: خداوند عوالم را بدون واسطه

خلق کرده است، و موجودات علوی، و فرشتگان
سماوی، و ارواح مجردة قدسیّه، هیچ تأثیری در
آفرینش ندارند، و هیچ گونه عنوان واسطگی به خود
نمی گیرند، بنابراین استمداد از روح رسول الله، و
امامان و از ملائکه حتّی ملائکه مقربین شرک است.
جواب می دهیم: آیا استمداد از ارواح به صورت
زنده، مثل پیغمبر زنده، و امام زنده شرک نیست؟!
آیا استمداد از عالم، و طبیب، و متخصص، و
کشاورز، و صنعتکار، شرک نیست؟!

اگر شرک است، چرا شما استمداد می کنید؟!
دست از هر گونه استمدادی در عالم طبع و در حیات
دنیا بردارید، تا پس از چند لحظه ای همگی بمیرید!
و به دیار عدم، و موطن اصلی خود برگردید!

و اگر شرک نیست، چه تفاوت دارد، بین استمداد
از پیامبر زنده، و از روح او پس از مرگ؟! چه تفاوت
دارد بین استمداد از طبیب جراح، برای عمل
آپاندیس مثلاً، و استمداد از جبرئیل؟!

می گویند: اینها شرک نیست، و آنها شرک است!
چون ارواح آنها دیده نمی شوند، و به صورت

نمی‌آیند، و خلاصه استمداد از اسباب طبیعی و مادی شرک نیست، ولی از امور معنوی و روحانی شرک است. استمداد از ماده کثیف شرک نیست، و از نفوس عالیه مجردة قدسیّه شرک است.

در جواب می‌گوئیم: قاعده عقلیه استثناء‌پذیر نیست، اگر استمداد از غیر خدا شرک باشد، همه جا شرک است، و همه جا غلط است. پس چگونه شما با دلیل عقلی می‌خواهید، اثبات توحید حق را بنمایید! آنگاه در خصوص امور مادی و طبیعی، استثناء می‌زنید؟! آیا این خنده‌آور نیست؟ یا گریه‌آور، بر مسکنت و تهیدستی شما از علم و عرفان حضرت حق؟!!

می‌گویند: طواف بر گرد قبر معصوم شرک است، بوسیدن ضریح مطهر شرک است، بوسیدن عتبه شرک است، سجده کردن بر روی تربت سید الشهداء علیه السلام شرک است، واسطه قرار دادن ائمه و حضرت صدیقه فاطمه زهراء را برای قضاء حوائج، شرک است.

جواب می‌دهیم: چرا شرک است؟ چه تفاوت بین بوسیدن حَجَرُ الْأَسْوَدَ یا بوسیدن ضریح است؟

چه تفاوت بین خانه بناشده حضرت ابراهیم
 علیه السّلام به نام کعبه، و بین مرقد مطهّر آیت کبرای
 الهی و صاحب مقام «أو أدنی» و صاحب شفاعت
 کبری، و حامل لواء حمد، می باشد؟ چرا طواف در
 آنجا جایز است، و در اینجا که از جهت اهمّیت، حائز
 مزایائی است جایز نیست؟!^۱

چرا سجده کردن بر روی زمین و خاک و هر
 چیزی جایز است، ولی خصوص تربت پاک یگانه
 شهید راستین شرع و شریعت، و حقّ و حقیقت
 أباعبدالله الحسین جایز نیست؟! اگر سجده کردن بر

^۱. در اینجا برای عدم جواز طواف قبرها بعضی استدلال کرده اند به روایت
 حلبی از حضرت صادق و به روایت محمد بن مسلم از آن حضرت و یا از
 حضرت باقر علیهما السّلام که فرمود: **وَ لَا تَطْفُ بِقَبْرِ؛** ولیکن ظاهراً این
 استدلال بی مورد است، زیرا مراد از طَوْف در این دو روایت شریفه غائط
 کردن است نه طواف نمودن و دور زدن یعنی: روی قبر سرگین مکن! و
 غائط مکن! و شاهد بر این معنی کلام ائمه لغت است، صحاح اللّغة و تاج
 العروس و لسان العرب و غیرها، و در شرح قاموس در ماده طَوْف گوید: و
 طَوْف به معنای غائط است، طَاف یعنی: بشد از برای غائط کردن؛ مثل اطَّافَ
 از باب افتعال. و در مجمع البحرین گوید: **وَ الطَّوْفُ: الغائِطُ و منه الخبر:**
لَا يُصَلِّ أَحَدُكُمْ وَ هُوَ يَدَافِعُ الطَّوْفَ یعنی در حالی که کسی فشار غائط کردن
 دارد، نماز نخواند، و نیز در حدیث آمده است: **لَا تَبُلُ فِي مَاءٍ مُسْتَنْقَعٍ وَ لَا**
تَطْفُ بِقَبْرِ! در آب راکد، بول مکن! و در روی قبر غائط مکن! باری ما در
 ضمن بحث از بعضی مسائل فقهیه، رساله کوتاهی مستدلاً در این موضوع
 نوشته ایم که بدون هیچ گونه شبهه ای نشان می دهد که طواف بر گرد قبور
 اشکال ندارد، و مراد از این روایات غائط کردن است.

روی چیزی شرک است، چرا بر روی فرش و قالی،
و زمین، و حصیر جایز است، ولی در اینجا
بخصوصه حرام شد؟ در آنجا توحید است، در اینجا
شرک شد؟

استمداد از هر شخص زنده‌ای هم که می‌کنید، از
روح او می‌کنید نه از بدن او! و در این صورت چرا
استمداد از نفوس خبیثه کافره که در دنیا هستند
شرک نیست؟ و از روح صدیقه طاهره شرک شد؟
اینها سؤالاتی است که نمی‌توانند جواب آن را
بگویند، و هیچ‌گاه هم نمی‌توانند و نتوانسته‌اند.

جواب این است که: اگر به عنوان استقلال باشد،
همه شرک است، چه طواف به گرد خانه خدا، و چه
بوسیدن حَجَرِ الْأَسْوَد، و چه سجده کردن بر روی
فرش و زمین معمولی، و چه واسطه قرار دادن طیب
و جراح و عالم و متخصص، و اگر به عنوان استقلال
نباشد، هیچ‌کدام شرک نیست، بلکه نفس توحید و
عین توحید است.

آیا در موجودات این عالم به نظر استقلال
نگریستن شرک نیست؟ پس طایفه وهابیه، با این
تنزیه و تقدیسی که می‌خواهند از ذات حق کنند،

خودشان کورکورانه در دامن شرک افتاده‌اند، و مَمَّن
﴿يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ﴾^۱ گردیده‌اند.

نظر به آیات الهی از جهت آیتت، عین نظر به
توحید است، بوسیدن امام به جهت امامت عین
احترام به خداوند است، عرض حاجت به ارواح
مقدّسه از جهت معنویّت و روحانیّت و تقرّب آنها به
خداوند، عین عرض حاجت به خدا، و عین توحید
است، حُبّ محبوبان خدا حُبّ خداست.

این از نظر دلیل عقلی. و اما از نظر دلیل نقلی:
می‌گوئیم: تمام آیات و روایات سرشار است از
اینکه: موجودات و سائط در وجود و ایجاد هستند، و
خلقت با سببیت صورت می‌گیرد، و إلغاء واسطه در
عالم تکوین، علاوه بر آنکه انکار امر وجدانی است،
انکار منقولات شرعیّه از کتاب و سنت است.

مگر در قرآن کریم نمی‌خوانیم:

﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾^۲ «سوگند به فرشتگانی که تدبیر

^۱ . سوره حج (۲۲) آیه ۱۱. ترجمه: «و برخی از مردم هستند که خدا را از
یک سو و یک جانب فقط عبادت می‌کنند؛ یعنی فقط خدا را از یک دریچه
می‌بینند و می‌نگرند و قدرت و عظمت او را فقط در بعضی از چیزها می‌دانند
نه در همه چیز و در همه جا.»

^۲ . سوره نازعات (۷۹) آیه ۵.

امور می‌کنند».

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لُوفِجًا﴾^۱ «و ما بادها را فرستادیم، تا درخت‌ها را آبستن کنند. (و از گزدهای نر به درخت‌های ماده زنند، و در این صورت تلقیح صورت گرفته و درخت میوه می‌دهد)».

﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَثَبِيرُ سَحَابًا فَسَقَطَهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾^۲ «و خداوند آن است که بادها را می‌فرستد، تا ابرها را حرکت دهند، و بنابراین ما آن ابر را به مکان مرده (و بی‌آب و علف) سوق می‌دهیم، تا به سبب آن ابر، زمین را پس از مردنش زنده می‌کنیم، نشور مردگان هم همین‌طور است».

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۳ «و اوست آن که از آسمان آب را فرود آورد، تا آنکه ما بوسیله آن، روئیدنی هر چیز را استخراج نماییم».

مذهب وهابیه ملازم انکار صریح آیات قرآن است

چگونه در این آیات، تدبیر امور را از فرشتگان می‌داند، و باران را از حرکت ابرها به نقاط محروم، و بهره‌برداری از درختان را بواسطه تلقیح بادها، و بیرون آوردن هر قسم از روئیدنیها را به سبب ریزش باران از آسمان. و نیز در بسیاری از آیات دیگر صریحا ایجاد تکوّنات را از این اسباب ذکر می‌کند. و بنابراین ما چگونه می‌توانیم نفی سببیت کنیم، در حالی که این آیات صریحا اثبات آن را می‌نماید؟

۱. سوره حجر (۱۵) آیه ۲۲.

۲. سوره فاطر (۳۵) آیه ۹.

۳. سوره انعام (۶) آیه ۹۹.

بلی باید گفت: این اسباب، همه مقهور و مأمور خدا هستند و استقلال ندارند، و ما هم درباره این اسباب، و همه گونه اسباب دیگر از مادّی و معنوی، همین را می گوئیم، که: از خود استقلال ندارند، بلکه شفیع و شافع و واسطه برای أخذ از جانب خدا و إفاضه به عوالم می باشند.

آیا استمداد از ارواح پیغمبران و امامان، استمداد از روح مرده است؟

می گویند: استمداد از ارواح پیغمبران و امامان، استمداد از روح مرده است، و این یک نوع مرده گرائی است، و یک نوع بت پرستی که انسان از چیز مرده، و بدون عین و اثر حاجتی را طلب کند، و آن را نزد خداوند شفیع قرار دهد، چه تفاوت می کند بین درخواست حاجت از صنم، و بین درخواست حاجت از موجود بدون اثر؟

جواب می دهیم: به نصّ آیات قرآن و براهین عقلیّه، روح انسان پس از مرگ، مرده نیست بلکه زنده است و بنا بر مجرد نفس نمی تواند معدوم صرف گردد، و مرگ عبارت است از انتقال از دنیا به آخرت. و علاوه درباره شهداء مگر قرآن کریم

نمی‌فرماید: زنده‌اند و در نزد خداوند روزی می‌خورند؟

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱ «و

الْبَتَّةَ الْبَتَّةَ (ای پیغمبر) چنین گمان مکن که: آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند! بلکه زندگانند، و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند».

می‌گویند: این آیه، درباره خصوص شهیدان

است، شهیدان غزوه اخذ چون حمزه و غیره.

جواب آن است که: آیا حمزه و غیر او، از

شهیدان، مگر در تحت نبوت رسول‌الله نبوده‌اند؟! آیا

مقام حمزه از رسول‌الله بالاتر شد، که او زنده است،

و رسول‌الله پس از مرگ مرده است؟!!

نه، چنین نیست، بلکه رسول‌الله شهید شهداء و

موکل بر ارواح پیغمبران است.

ما در تمام نمازها به پیامبر درود می‌فرستیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛ «سلام خدا بر تو باد
ای پیغمبر خدا! و رحمت خدا و برکات خدا
بر تو باد!».

مخاطب به این خطاب، مگر می‌تواند غیر از

شخص زنده و مستمع کلام ما بوده باشد؟

گفتگوی مؤلف با برخی علمای اهل سنت در

مسجد الحرام

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹.

باری درست بخاطر دارم در سنه ۱۳۹۰، هجریّه
قمریّه که برای بار دوم به بیت الله الحرام با دو نفر از
پسران خود بجهت أداء مناسک حج مشرف شده
بودم، صبحگاهی پس از چند طواف مستحبّی، در
گوشه‌ای از مسجدالحرام نشستیم، و به تماشا و
زیارت بیت و کیفیت طواف مردم مشغول بودیم.
در این حال یکی از علمای سنی مذهب آمده و با
ما معانقه نمود، و پهلوی ما نشست، و می گفت: من
از اهل سوریا و از شهر حلب هستم، و اسم من: عمر
عادل ملاً حَفْجِی است. و ما با او گرم تکلم و صحبت
شدیم.

در این حال به مناسبت آشنائی با او، یکی دیگر
از علمای عامّه که می گفت: از ائمه جماعت مدینه
است آمد، و سلام کرد و روبه‌روی من نشست، و
بعد کم‌کم جماعت کثیری از اهل تسنن آمدند و همه
پهلوی ما نشستند، و تقریباً مجلسی تشکیل شد.

در این هنگام، من از مُتَعِه حجّ از آنها پرسیدم!
گفتند: ما تا حجّ را بجای نیاوریم تمّتع نمی‌کنیم!
گفتم: می‌دانیم که رسول‌الله در حِجَّة الوداع در

بالای کوه صفا، برای مردم اعلان کرد که: از حالا تا روز قیامت، حجّ تبدیل به حجّ تمتّع شده است، برای کسانی که خانه و منزلشان در نزدیکی مسجدالحرام نیست. بدین معنی که از میقات که احرام می‌بندند، باید به قصد عُمَره باشد، و پس از وارد شدن در مکه و أداء مناسک عمره، محلّ شوند، و می‌توانند در این صورت با زنان تمتّع کنند، و در مکه می‌مانند تا برای أداء مناسک حجّ و وقوف به عرفات و مشعر، از خود مکه محرم می‌شوند، و حجّ را بجای می‌آورند.

و به پیغمبر اعتراض کردند که چگونه ما برای ادای مناسک حجّ آمده‌ایم، و اینک در زیر درخت آراک جوان‌های ما بنشینند، و از موهای سرشان قطرات آب غسل جنابت بچکد؟!

رسول‌الله فرمود: من از جانب خودم نگفتم، اینک جبرائیل است که آمده، و این حکم را آورده است! و در این حال **شَبَّكَ أَصَابِعَهُ** انگشت‌های دو دست را رسول خدا در هم فرو برد، و فرمود: از حال تا روز قیامت این طور حجّ و عمره در هم داخل شدند، و عمل واحدی گردیدند، و بنابراین هر کس از راه

دور می آید، باید عمره و حجّ را با هم انجام دهد، و بین آن دو عمل مُجَلّ گردد، این است حکم خدا! گفتند: بلی همین طور است ولی عمر بنا بر مصالحی این را تغییر داد، یعنی متعه را برداشت، و دستور داد هر کس از میقات إحرام می بندد، به قصد حجّ باشد، و بنابراین تا آخرین عمل حجّ، حقّ تمتّع و آمیزش با زنان را کسی ندارد.

گفتم: بگذریم از این که عُمَر این عمل را از روی مصلحتی طبق اندیشه خود انجام داد، فعلاً در این بحث وارد نمی شویم، ولی می خواهم بگویم: آیا عمل عُمَر حجّت است؟ و ما تا روز قیامت باید از او پیروی کنیم؟!

عُمَر که مسلماً پیامبر نبوده است، و بر او وحی نازل نمی شده است. ما چگونه کلام پیغمبر رسول الله که بر او از جانب خدا وحی نازل می شده، و جبرائیل به محضرش می رسیده است، کنار بگذاریم، و به گفتار عمر عمل کنیم؟!

عمر در زمان خود برای مردم خود گفتاری را گفت، آن گفتار به ما چه مربوط است؟!

آیا گفتار عُمَر بر گفتار رسول الله، و جبرائیل، و آیه قرآن مقدم است؟! آیا عمر در حجّیت گفتار با رسول الله شریک است، که در صورت معارضه بین دو گفتار، کلام او را مثلاً مقدم بدانیم؟ یا آنکه گفتار او ناسخ کلام رسول است؟ و بالأخره تا یکی از این امور متحقّق نگردد، و به اثبات نرسد، ما که نمی توانیم، روی اندیشه شخصی و ذوق نفسانی، از حجّیت کلام رسول خدا رفع ید کنیم!

در اینجا این دو عالم سنی سکوت اختیار کردند، و هیچ پاسخی ندادند، و مدّتی به سکوت محض مجلس مبدّل شد.

در این حال من رو کردم به شیخ عُمَر عَادِل که از اهل حلب بود، و بسیار چهره زیبائی داشت، و معلوم بود که سخنان مرا پذیرفته است، و گفتم: شما چرا به اینها نمی گوئید: دست از مزاحمت زوآر بردارند؟! در دور قبر رسول الله، شُرْطَه گماشته اند، کسی قبر مطهّر را نبوسد، این چه کاری است؟ زوآر از راه دور از نقاط مختلف دنیا با اشتیاق در تمام مدت حیاتشان چه بسا یکبار مشرف می شوند، و می خواهند اظهار محبّت کنند، رسول الله را ببوسند، دستشان از آن

حضرت کوتاه است، دَرِ حَرَمِ را می بوسند، ضریح را می بوسند، گریه می کنند یک دنیا عواطف دارند.

همین که می خواهند ببوسند، ناگهان شُرْطَه با شلاق بر سر آنها می زند: ای مشرک نبوس! این ضریح از آهن است، آهن بوسیدن ندارد! بوسیدن آهن شرک است، و آمران به معروف هم تأیید می کنند و می گویند: این اعمال شرک است.

زوآر بیچاره، حالشان گرفته شده، مثل چوب خشک متحیر در گوشه‌ای می ایستند، و با خود می گویند: این دیگر چه داستانی است؟! این چه شرکی است!؟

شما را به صاحب این بیت سوگند! آیا زوآر، آهن و فولاد را می بوسند، یا بدن رسول الله، یا نفس رسول الله را؟! آنها چدن و چوب را می بوسند، یا نفس مقدّس حضرت صدیقّه را؟! آیا شما در وجدان خود نمی یابید که دست پدر و مادر و استاد و معلّم و مربّی روحانی را می بوسید؟ آیا احترام به نفس او می گذارید، یا صرفاً نظر به قطعه گوشت دارید!؟

مگر أشعار قیس بن مُلَوّحِ عَامِرِیِّ را نخوانده‌اید،

که درباره معشوقه خود لیلی عامری می گوید:؟

أَمْرٌ عَلَى جِدَارِ دِيَارِ أَيْلَى *** أَقْبَلُ ذَا الدِّيَارِ وَ ذَا الْجِدَارِ
وَ مَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي *** وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارِ

«من عبور می کنم و می گذرم بر دیوار شهر لیلی،

و آن شهر را می بوسم، و آن دیوار را می بوسم.

و این طور نیست که دل من از محبت شهر و دیار،

آکنده باشد، ولیکن دل من سرشار از محبت آن کسی

است که در شهر سکونت گزیده است.»^۱

شیخ عُمَرُ عَادِلٌ در این حال با کمال ناراحتی و

عصبانیت رو به من کرد و گفت: **يا سيدا! وَاللهِ هُم**

مُشْرِكُونَ؛ هُم مُشْرِكُونَ! سوگند به خدا که خود این

وهابی ها شرک هستند، آنگاه گفت:

من امروز صبح پس از انجام فریضه صبح و

طواف، دیدم جماعتی از ایرانیان ایستاده اند، و یک

نفر برای آنها دعا می کند، و آنها هم دعا را با او

می خوانند.

آن دعا خواننده می گفت: **إلهي بِحَقِّ فَاطِمَةَ وَ**

أبيها وَ بعلها وَ بنیها وَ السرِّ المُستودعِ فیها كذا وَ

كذا: «خداوندا به حق فاطمه و پدرش، و به حق»

^۱. بوسه گر بر در زخم لیلی بود *** خاک اگر بر سر کنم لیلی بود

شوهرش و پسرانش، و به حَقِّ سِرِّی که در او به ودیعت نهاده شده است، ترا سوگند می‌دهیم که حاجات ما را برآورده کنی».

امام جماعت همین مسجد: مسجدالحرام از آنجا می‌گذشت، و به آنها نهیب زد: این شرک است، نگوئید! از فاطمه چیز خواستن شرک است!
من بسیار ناراحت شدم، جلو رفتم و گفتم:
إِحْسَاءُ! إِحْسَاءُ! خفه شو، و لال شو، و ساکت شو، و برو گم شو!

و بعد به او گفتم از تو سؤالی دارم (و سوگند به خداوند و به این بیت که: این مطلب و این سؤال را ابدأ در جایی ندیده بودم، و در کتابی نخوانده بودم، و قبلاً هم به نظر من نیامده بود، و در همان حال گویا بر دل من الهام شد که این طور بگو) و آن سؤال این است: می‌دانی که: چون پیراهن یوسف را از مصر آوردند، و در کنعان بر سر یعقوب که کور شده بود، انداختند چشمش باز و بینا شد؟

﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾^۱ «چون بشیر از مصر آمد، و آن پیرهن را بر روی صورت

۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۶.

یعقوب انداخت، چشمانش باز شد و بینا شد.»

امام مسجد گفت: بلی می دانم!

گفتم: جنس آن پیرهن از چه بود؟!

گفت: از پنبه و یا کتان!

گفتم: پنبه و کتان چنین اثری دارد که چشمان

نابینای یعقوب را بینا کند، اما فاطمه زهرا که پیغمبر

ما او را سیّده عالمیان خوانده است، چنین اثری ندارد

که در نزد خدا شفیع شود، و حاجت چند نفر مؤمن

را بر آورده کند؟!

بعد گفت: یا سید! **وَاللّٰهِ خَسَاً خَسَاً**، سوگند به

خدا که در پاسخ سؤال من خفه شد و لال شد، و

مطرود و دور شد.

و سپس گفت: ما تمام طوائف سنی ها از وهّابی ها

بیزاریم! آنها آیین و مذهب خاصی آورده اند، بسیار

خشک و بی محتوا. ما هم از راه دور آمده ایم و اشتیاق

داریم قبر رسول خدا را ببوسیم، اینها مانع می شوند!

و پس از این، ما را به حلب دعوت کرد، که در

آنجا برویم، و در منزلش وارد شویم و می گفت: ما

به اهل بیت عصمت فوق العاده محبت داریم، زنان ما

تا خواب فاطمه زهراء را نبینند، می گویند: اعمال ما

قبول نشده است و مخصوصاً می‌گفت «بیائید، و خودتان زنان ما را ببینید! و از آنها گفتگو کنید! من خواهرانی دارم که از محبت اهل بیت دلشان سرشار است.»^۱

بحث علامه طهرانی با یک مرد سنی در لزوم پیروی از علی علیه السلام به ملاک اعلیّت

”درست به خاطر دارم در سنه یک هزار و سیصد و نود و چهار هجریّه قمریّه که سفر سوم حقیق به بیت الله الحرام برای حجّ بود و منزلِ مادر (کُدا - مَسْفَلَه)^۲ بود؛ یعنی قسمت پایین و جنوب مکه؛ روزی با یازده نفر از دوستان طریق که در سفر همراه بودند؛ برای زیارت قبور اجداد رسول الله و حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه علیهم السلام به قبرستان معلی که در شمال مسجدالحرام است آمدیم؛ و پس

۱. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۴۲ - ۱۵۳. (علامه طهرانی)

۲. کُدا - با ضمه کاف و قصر - نام محله‌ای است در جنوب مکه، و مستحب است حاجی پس از اعمال حجّ که می‌خواهد از مکه بیرون آید از ثنیّه کدا یعنی از عقبه و گردنه کدا خارج شود، هم‌چنان‌که کداء با فتحه کاف و مدّ نام محله‌ای است در شمال مکه و مستحبّ است حاجی قبل از ورود به مکه از ثنیّه کداء یعنی از گردنه کداء داخل شود. و مَسْفَلَه به معنای أسفل است یعنی پایین‌ترین محل در مقابل مَعْلَاة که به معنای اعلی است یعنی بالاترین محل. و از همین جهت به قبرستان ابوطالب که در شمال مکه (قدیم) واقع است معلی گویند.

از زیارت اهل قبور بواسطه کثرت ازدحام جمعیت
ماشین سواری نیافتیم؛ و بناچار در یک وانت بار سوار
شدیم. حقیر پهلوی راننده و بقیّه دوستان با هم در
پشت آن نشستند؛ و چون در مَعبر جمعیت بسیار
بود؛ حرکت ماشین به کندی صورت می گرفت و
تقریباً تا منزل قریب نیم ساعت طول کشید. در بین
راه باب گفتگو بین ما و راننده که معلوم بود، صاحب
ماشین است باز شد. او مرد سنی بود.

حقیر که سوار شدم، سلام کردم. جواب داد و
مرحبا گفت. گفتم: حال شما چطور است؟ ما
جماعت شیعه جعفری اثنا عشری و اهل ایران
می باشیم!

گفت: ما در شما هیچ عیبی نمی یابیم؛ مگر آنکه
أصحاب رسول خدا را سبّ می کنید!

گفتم: حاشا و کلاً! کجا ما أصحاب بزرگوار
رسول خدا را سبّ می کنیم؟ آنان که در جنگ‌ها
رسول خدا را نصرت کردند؛ و شهید شدند، و یا
شهید نشدند؛ و در ایمان راسخ بودند. ما أصحاب
رسول خدا را دوست داریم؛ و تاریخ آنها را
می خوانیم و می دانیم؛ و آیاتی که در قرآن مجید در

مدح آنان نازل شده است همه را می دانیم، مانند آیه:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾، تا آخر آیه.^۱

و پس از قرائت چند آیه دیگر در فضیلت

اصحاب، گفتم: ما همیشه در دعا‌های خود، این آیه

را می خوانیم که شامل اصحاب رسول خدا نیز

می شود:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾.^۲

۱. آیه ۲۹، از سوره ۴۸: فتح و دنبال آیه این است: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَؤُوسًا زُرَّةً فَاسَّ تَغْلَظَ فَاسٌ تَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾.

«محمد است فرستاده خدا و کسانی که با او هستند بر کافران بسیار قوی دل و با یکدیگر در بین خود بسیار مهربانند. ایشان را پیوسته در حال رکوع و سجود می بینی که از خداوند فضل و رحمت می جویند. علامت ایشان در چهره هایشان از اثر سجده مشهود است. این است صفت آنها که در کتاب تورات و انجیل آمده است مانند زراعت و کشتی که چون از زمین سر برآورد ساقه نازک و ضعیف باشد و سپس محکم شود و از آن پس قوی و درشت گردد و درست و راست بر روی ساقه خود قرار گیرد، به طوری که دهقانان از این رشد و نمو به شگفت درآیند برای آنکه خداوند به واسطه قوت و قدرتی که پیدا کرده اند کافران را به خشم و غضب درآورد. خداوند به آن دسته ای از ایشان که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، مغفرت و پاداش عظیمی رحمت می فرماید.»

۲. نیمه دوم از آیه ۱۰ از سوره ۵۹: حشر. و صدر آیه این است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ﴾ و بنابراین معنای تمام آیه این می شود که: «و آن کسانی که بعد از آنها (فقراء از مهاجرین و بعد از انصار که قبل از مهاجرین، مدینه را خانه ایمان کردند) آمدند؛ می گویند: «بار پروردگارا بیامرزش و غفران خود را شامل حال ما و برادران ما که در ایمان بر ما سبقت گرفتند بنما! و در دل‌ها و اندیشه‌های ما حقد و حسد و غش نسبت به آنان که ایمان آورده اند قرار مده! حَقًّا و تحقیقاً تو رؤف و مهربانی!»

و بر أصحاب رسول خدا دعا می‌کنیم؛ و مانند

پدر و برادر، بلکه بالاتر به آنها نظر داریم!

آنگاه او هم شروع کرد به خواندن چندین آیه از

قرآن درباره محاسن أصحاب؛ و معلوم بود که

شخص مطلع و خبیر، و به آیات قرآن و محلّ

استشهاد به آنها کاملاً وارد بود.

در این وقت گفت: پس چرا شما خلفای بعد از

رسول خدا را قبول ندارید؟!

گفتم: برای آنکه علی بن ابی طالب افضل و اعلم

از آنها بود؛ و هر عاقلی می‌گوید: انسان در امور مهمّ

خود باید به افضل و اعلم مراجعه کند؛ بالأخصّ در

امور خطیر و عظیم. چه امری از امور دینی بالاتر

است و مهمّتر است، که سعادت و شقاوت انسان

بدان مربوط است؟ من به شما می‌گویم اگر این سیّاره

شما (ماشین شما) خراب شود طبعاً شما به چه کسی

رجوع می‌کنید؟ به شخصی که استادتر است؛ و از فنّ

مکانیک اتومبیل سر رشته بیشتر دارد؟ و یا به هر کس

که بگوید: من اطلاع دارم، گرچه از او اشتباهاتی هم

دیده باشید؟! اگر بچه شما مریض شود، و احتیاج به

عمل جراحی داشته باشد؛ به چه طبیبی مراجعه

می‌کنید؟ به طبیب استادی که از همه حاذق‌تر باشد؟
و یا به هر طبیبی گرچه در درجه اعلای از حذاقت
نباشد؟ با فرض آنکه شما به هر دو نفر از آنها
دسترسی دارید؛ و مراجعه به هریک برای شما امکان
دارد؟

گفت: واضح است که به شخص استادتر و طبیب
ماهرتر مراجعه می‌کنیم.

گفتم: امامیه یعنی شیعه قائل به خلافت بلا فصل
علی بن ابی طالب علیه السّلام، نیز بر همین اساس و
قاعده از او تبعیت می‌نمایند، و احکام دین خود را
بعد از ارتحال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم از
او أخذ می‌کنند.

گفت: آن خلفای دیگر دارای فضل و سابقه جهاد
و هجرت بوده‌اند؛ و به کتاب الله علم و اطلاع
داشتند.

گفتم: اینک که ما در صدد نفی فضل و سابقه
جهاد، و هجرت و علم به کتاب الله نیستیم، و من هم
در این سخنم ردّی از آنها برای شما نیاوردیم! ما
می‌گوئیم: عَلِيٌّ أَفْضَلُ است؛ و أَعْلَمُ است؛ و باید

انسان به اَعْلَم رجوع کند و از او پیروی نماید. شیعه از روز نخستین بر این اصل از علیّ پیروی کرد؛ بدون آنکه فضل و شرف أصحاب مؤمن و مجاهد و فداکار در راه رسول خدا را انکار کند.

در جایی که در نزد همه مسلم است و در کتب معتبره و صحاح آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

عَلِيٌّ أَقْضَاكُمْ؛ عَلِيٌّ أَفْقَهُكُمْ؛ وَ أَعْلَمُ أُمَّتِي بِكِتَابِ اللَّهِ^۱، وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ

عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ، وَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا.

«علی صحیح‌ترین قضاوت‌کننده در میان شماست علی فقیه‌ترین شماست! و داناترین فرد از افراد امت من به کتاب خداست؛ و علی با حق است و حق با علی است؛ هر جا که علی برود حق با او می‌رود؛ و هر جا علی بگردد؛ حق با او می‌گردد؛ و من شهر علم و دانش هستم؛ و علی در این شهر است.»

در این صورت ما در تبعیت از علی حجّت عقلی

و شرعی داریم؛ و در روز قیامت اگر خداوند تعالی

در موقف حساب و عرصات قیامت، از ما مؤاخذه

کند که چرا از خلفای انتخابی پیروی نکردید؟ ما این

احادیث مستفیض و متواتری را که در صدورش از

^۱. شیخ الإسلام حَمُوئی در فرائد السمطين، ج ۱، ص ۹۷ در باب ۱۸، روایتی را از قدوة الحكماء الراسخين: نصير الدين محمد بن محمد بن حسن طوسی با دو سند، اول از امام برهان الدین محمد بن محمد حمدانی قزوینی، و دیگر از دائی خودش: امام نور الدین علی بن محمد شعبی، هریک از آن دو با سلسله سند متصل خود از عبّاد بن عبدالله از سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: أعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب.

«داناترین و دانشمندترین امت من پس از من، علی بن ابی طالب است.» و این حدیث را خوارزمی در مناقب از طبع سنگی ص ۴۹ و از طبع سنگی ص ۴۰ و در «مقتل الحسین علیه السلام» ج ۱، ص ۴۰ آورده است.

رسول خدا جای هیچ‌گونه شکّ و تردیدی نیست
یکایک برای خدا می‌خوانیم؛ و می‌گوئیم: طبق همین
أحادیث و سفارش‌های رسول‌الله، ما در پیروی از
علی، در حقیقت از خود رسول خدا پیروی کرده‌ایم.
و اما اگر ما از علی پیروی نکنیم؛ و از دیگری
پیروی کنیم؛ و خداوند در روز قیامت از ما مؤاخذه
کند؛ که چرا از غیر علی پیروی کرده‌اید؟ و چرا سنت
و منهاج علی را ترک کرده‌اید؟ و به سراغ راه و روش
غیر او رفته‌اید؟ و آنگاه این أحادیث را یکایک برای
ما بخواند، ما در جواب حضرت حقّ چه خواهیم
گفت؟

این مرد سنی هیچ پاسخ مرا نگفت؛ و مدّتی شاید
پنج دقیقه طول کشید، که ساکت بود و در فکر فرو
رفته بود، که ما به منزل رسیدیم؛ و ماشین توقّف کرد؛
و من خداحافظی کردم و پیاده شدم.

این مرد هم از آن در ماشین پیاده شد، و چشمی
به محلّ سکونت ما که در طبقه دوم عمارتی نوساز
بود، و در طبقه زیرین مغازه بزرگ نان کعک و
شیرینی‌پزی بود، دوخت؛ و به رفقای ما که از وانت

پیاده شدند، رو کرد و گفت: **هَذَا عَالِمٌ جَلِيلٌ لَا تَتْرُكُوهُ** (این مرد دانشمندی بزرگوار است، دست از او برمدارید!)

و به حقیر گفتم: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** در اینجا به نزد شما می‌آیم؛ ولی در ظرف آن دو روزی که ما در آن منزل بودیم؛ و سپس به جدّه برای مراجعت آمدیم؛ دیگر ما او را ندیدیم. **و الحمد لله**.^۱

”در اینجا مناسب است داستانی را که از حضرت استادمان: **آية الله فقيه، فقيه العلم و العرفان علامه طباطبائی - رضوان الله عليه -** ذکر شده است نقل کنیم، و با بیان آن داستان مطلب را خاتمه دهیم:

شاید قریب به پانزده سال قبل^۲، ایشان نقل کردند که: چندی پیش، روزی سرتیپ قریب که به نزد ما

۱. حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۳۵ با سند متصل خود از علقمة بن عبدالله روایت کرده است که: او گفت: **كُنَّا نَتَحَدَّثُ إِنَّ أَقْضَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ**. «ما عادت و روش مان این بود که در موقع بیان و تشخیص استوارترین مرد در قضاوت می‌گفتیم: راستین و استوارترین مردی که از اهل مدینه قضاوتش با حقّ و واقع تطبیق دارد، علی بن ابی طالب است.» و به دنبال این روایت گوید: این حدیث صحیح است به شرط شیخین ولیکن آنها این را تخریج ننموده‌اند.

۲. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵. (علامه طهرانی)

۳. تاریخ کتابت این داستان، عید فطر سنه ۱۴۰۳، هجریه قمریه است و بنابراین حدود پانزده سال قبل، در حدود سنه ۱۳۸۸، هجریه قمریه می‌باشد.

آمده بود، بالمناسبة قضیه‌ای را ذکر کرد، که بسیار
مُعجب و سُرور آور است.

او گفت: در سالی که من به حجّ بیت الله الحرام
مشرّف شدم، از طریق شام، آن هم با کشتی بود تا به
جدّه رسیدیم، کشتی بیش از یک هفته بر روی آب
بود، و در آنجا رفقا و دوستان من که غالباً هم طراز و
رفیق من بودند، برای یاد گرفتن اعمال و مناسک
حجّ، وقت فارغ و مکان آرامی را داشتند.

شیخی در کشتی بود که او هم عازم حجّ بود، تنها
بود، و پیوسته مراقب و ساکت و به حال خود
مشغول.

ما روزهای اول ساعتی نزد او می‌رفتیم، و از
مسائل مورد نیاز می‌پرسیدیم، و در روزهای بعد
بیشتر، تا جائیکه از او تقاضا کردیم که: در نزد ما
بیاید، و با ما هم غذا شود، تا ما از وجود او بیشتر
بهرمند گردیم، او هم قبول نمود، و نزد ما آمد، و در
حقیقت بر رفقای همسفری ما یک نفر اضافه شد.

به مدینه منوره رسیدیم، و دیگر هر جا می‌رفتیم،
همه با هم بودیم، و شیخ هم با ما بود، و از وجود او

بسیار بهره‌مند و خوشحال بودیم، مردی خلیق و آرام و متفکر و صبور و دانشمند بود.

یک روز در معیت شیخ، همه با هم برای دیدار کتابخانه معروف مدینه رفتیم، رئیس و عالم کتابخانه، پیرمردی نابینا بود، که شیخ و عالم و وهابی مذهب بود. ما همگی نشستیم، و آن عالم سنی، با ما از هر جا سخن می‌گفت، و چون فهمیده بود که ما ایرانی و جعفری مذهب هستیم، از هر طرف در ردّ شیعه، و توبیخ، و توهین، و اهانت و نسبت شرک، و یهودیت، و مجوسیّت، خودداری نمی‌کرد، از اصول گرفته تا فروع همه را به باد انتقاد گرفته، و با عصبانیت روایت می‌خواند، و توجیه می‌کرد، و آیات قرآن می‌خواند، و معنی می‌نمود، و همه ما را با آنها محکوم نموده و نتیجه می‌گرفت، که ما اصولاً مُسلمان نیستیم، و نماز نمی‌خوانیم، و روزه نمی‌گیریم، و حجّ ما برای تماشا و جهانگردی است، نه برای عبادت، و ما که در نماز سر بر تربت امام حسین می‌گذاریم، این یک نحو بت‌پرستی است، زیارت اهل قبور، و طواف در دور شاهد مشرفه و بوسیدن ضریح و درها، همه و همه مرده‌پرستی است

و شرک است.

می گفت: شیعه قرآن را نمی داند و نمی خواند، و معانی را تاویل می کند، این خراب کردن قرآن است، قرآن را باید روی معنای ظاهر معنی کرد، و اصولاً نباید معنی کرد، و فقط به ظاهر باید اکتفا نمود.

معنای ﴿اللَّهُ نُورٌ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛^۱ «خداوند نور آسمانها و زمین است» مراد همین نور ظاهری است.

شیعه می گوید، و در تفسیر خود می نویسد: مراد از نور حقیقت است، این تفسیر به رأی است و حرام است.

شیعه می گوید مقصود این است که: خدا نور دهنده آسمانها و زمین است، این خلاف ظاهر است.

قرآن صریحاً می گوید: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ «خدا می آید»، شیعه می گوید: منظور این است که و جاء امر ربك، «امر خدا می آید»، این معنی غلط است.

بالآخره مدتی مفصل، در این باره بحث کرد، و این شیخ همراه ما هم ساکت بود، و چیزی

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۳۵.

نمی گفت.

ما هم همه کسل شدیم، و ناراحت، که چرا شیخ
ما جواب نمی دهد؟ این شیخ ما که تا به حال این طور
نبود، به نظر ما مرد دانشمندی بود، چرا اینجا محکوم
شد؟ و حتی بعضی از ما می خواستیم بر آن شیخ
وهّابی پرخاش کنیم، و بگوییم: این گفتار شما
تُهْمَت است، و غلط است، و آیه نور ﴿وَجَاءَ
رَبُّكَ﴾ را این طور معنی کردن، معنایش جسمیت
خداست، و این غلط است، قرآن را باید از اهلش
آموخت، نه از اجنبی، اهل قرآن رسول الله و اهل بیت
اوست، نه افرادی مانند شما که این طور تفسیر
می کنند، و این گونه می فهمند.

ولی اولاً درست به زبان عرب وارد نبودیم، و ثانیاً
از شیخ خودمان که عالمی جلیل و بزرگوار بود،
ملاحظه می کردیم، که با وجود او سخن گفتن ما
غلط است، و تصمیم گرفتیم که چون بیرون آئیم،
دیگر با شیخ خودمان رفاقت نکنیم.

خلاصه آن شیخ وهّابی، آن قدر اِطالَه سخن داد،
تا خسته شد، و دهانش کف کرده بود، و شیخ ما هم
آرام گوش می داد، و حتی یک جمله هم چیزی

نگفت.

در این حال که او سخنانش را به پایان رسانید،
شیخ ما رو به او کرد و گفت: لا بدّ این همه شما خود
را عصبانی می‌کنید، و زحمت می‌کشید، و از ساحت
قرآن و پیغمبر اسلام دفاع می‌کنید، برای این جهت
است که در روز قیامت به خدمت پیغمبر مشرّف
گردید! و او را زیارت کنید! و اعمال شما مقبول و
مشکور واقع شود؟!!

شیخ وهّابی گفت: آری! آری!

شیخ ما گفت: ولی من متأسّفم که: شما در روز
قیامت، رسول‌الله را ابداً نخواهید دید!
شیخ وهّابی با حال عصبانیت گفت: به چه
جهت؟! به چه علّت?!!

شیخ ما گفت: برای اینکه شما کور هستید! و طبق
گفتار قرآنی که خودتان از آن دفاع می‌کنید، بنا بر
تفسیر و معنائی که خودتان می‌فرمایید: کسی که در
این جهان کور باشد در آن جهان هم کور است و
گمراه: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي

أَلَّا خِرَّةَ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا^۱.

و خودتان می‌فرمایید که: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ
اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾^۲؛ «و کسی که خداوند
برای او این نور ظاهری را قرار نداده باشد، او
هیچ وقت نور ندارد.» و بنابراین شما که کورید! در
آخرت هم کورید و گمراه! و نور ندارید! فلهذا
پیغمبر خدا را ابداً نخواهید دید!

این جمله را شیخ ما گفت و دیگر چیزی نگفت.
شیخ وهّابی چنان مضطرب و مشوّش شد، و
چنان ناراحت و بی‌تاب شد که گویی مانند مرغ سر
بریده‌ای بر خود می‌پیچد، و دیگر چیزی نگفت، و
سکوت محض اختیار کرد، و هی با خود غرّش
می‌کرد، و بدنش را تکان می‌داد.

از این جمله شیخ خودمان، ما آن قدر مسرور و
مبتهج شدیم که در پوست نمی‌گنجیدیم، برخاستیم
و برگشتیم و در راه دائماً شیخ را می‌بوسیدیم، و
بعضی از دوستان ما بی‌اختیار می‌خواست شیخ را در
حین عبور از خیابان و کوچه در آغوش بگیرد، و بغل

۱. سوره‌ایسراء (۱۷) آیه ۷۲.

۲. سوره‌نور (۲۴) آیه ۴۰.

کند، و به او گفتیم: تو از شدت سکوت خود، ما را خسته کردی و گفتیم: مفحم و محکوم شده‌ای! ولی تنها و تنها فقط با این یک جمله‌ات، تمام سخنان طویل و عریض او را باطل کردی **جَزَاكَ اللهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْقُرْآنِ خَيْرًا**.^۱

”من وقتی که در مسجدالحرام با همین اهل سنت مباحثه می‌کردم - در آن وقت، و الآن که دیگر حالش را نداریم، آن زمان که سه ساعت، چهار ساعت صحبت می‌کردیم، یک دفعه دو ساعت همین‌طور صحبت می‌کردیم - گاه‌گاهی پیش می‌آمد. یک شب در یک سفری که عمره مشرف شده بودیم خیلی وقت پیش، حدود ده دوازده نفر بودند و آمدند و چند تا از این افسرهایشان هم بودند و نشسته بودند. و یک نفر هم نمی‌گذاشت، هی می‌آمد داد و بیداد می‌کرد جلسه را به هم بزند - از همین‌هایی که از این [باطوم‌ها] دستشان است - و خلاصه می‌آمد هی می‌رفت و دور میزد، دوباره می‌آمد.

من یک حرفی زدم، گفتم که: «ببینید شما

^۱. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۷۴ - ۱۷۷. (علامه طهرانی)

اهل سنت هستند و خودتان را دنبال سنت پیغمبر می‌دانید، ما را منحرف می‌دانید، خب باشد. می‌گویید قرآنتان عوضی است. - به همه آن دوازده نفر گفتم - بنده پول بلیط دوازده نفرتان را می‌دهم بیایید ایران.» گفتم: «پول بلیط رفت و برگشتان با من، ویزایتان با خودتان. پول هر دوازده نفرتان را من می‌دهم بلند شوید بیایید ایران، سرزده بروید خانه مردم، بدون اطلاع قبلی بروید در اطاقشان قرآن‌هایشان را بردارید.» گفتم: «اگر بیایید در خانه من، در هر اطاقی ده دوازده تا قرآن است و همه‌اش هم قرآن‌های همین فهد است، غیر از این ما اصلاً نداریم. خوب است؟ این قدر برایمان رفقا و دوستانمان از مکه و مدینه قرآن آورده‌اند که در هر طاقچه‌ای گذاشته‌ایم و فلان و گذاشتیم و یک قرآن غیر فهد نداریم. چه می‌گویید بابا؟ این هم قرآنی که همه جا هست دیگر، همین قرآنی است که من دارم می‌خوانم، همین قرآنی است که همین جا چاپ شده و از اینجا برایمان آورده‌اند یا مثلاً.» گفتم: «خب چه می‌گویید؟» همین طور ماندند. خب چرا داری دروغ می‌گویی؟ چرا داری تهمت به شیعه می‌زنی و

چیزهای دیگر؟

آخرین حرفی که زدم این بود: گفتم: «دیگر یک حرفی می‌زنم و هیچ‌کس نمی‌تواند این حرف را رد کند و آن این: هم من و هم شما، جفتمان دست از اعتقاداتمان برمی‌داریم، خوب است؟ بنده شیعه بودم را صاف می‌گذارم کنار و خلاص! بنده الآن می‌شوم مسیحی، فرض کن که مسیحی شدم و تو هم مسیحی بشو، تو هم دیگر دست بردار. حرفی نداری؟» گفتند: «باشد.» نمی‌دانستند من می‌خواهم چه بگویم و چطوری گیرشان بیندازم. دو سه تا افسر بودند آنجا خوب گوش می‌دادند و هیچ حرفی نمی‌زدند، ولی قشنگ گوش می‌دادند. متوجه بودم که مطالب را تصدیق می‌کنند و از نگاهشان پیدا بود، ولی هیچ صحبتی نمی‌کردند و حرفی نمی‌زدند. بعد رو کردم به ایشان گفتم که: «فردا جفتمان، هم ما و هم شما، می‌خواهیم مسلمان شویم. نه از علی‌خبر داریم و نه از ابوبکر، از هیچ‌کدام خبر نداریم و می‌خواهیم مسلمان شویم. می‌رویم در کتابخانه خود شما، نه کتابخانه شیعه. اگر نگاه کردیم دیدیم که

ابوبکر بهترین فرد برای خلافت بعد از پیغمبر بود،
آن را می‌پذیریم، قبول؟ اگر نگاه کردیم دیدیم علی
- از کتب خودتان - او لایق خلافت برای پیغمبر بود،
همه می‌پذیریم. چه می‌گویید؟» همه سرشان را
انداختند پایین و یک کلام حرف نزدند، یک کلام
حرف نزدند!

گفتم: «چرا حرف نمی‌زنید؟ چرا تا حالا حرف
می‌زدید زبان‌تان می‌گشت هان! عین فرفره می‌گشت؟
بعضی وقت‌ها نمی‌فهمیدم و می‌گفتم: بابا یواش‌تر
حرف بزن! نمی‌فهمم چه داری می‌گویی. تَر تَر
همین طوری به رگبار بستید ما را، صبر کن بابا!» سه
ساعت طول کشید، سه ساعت و خرده‌ای طول
کشید. بعد هیچی! گفتم که: «آن از قرآنتان که گفتم
من پول طیاره‌تان را می‌دهم و ویزایتان را خودتان
بگیرید، بلند شوید بیاید سرزده، بدون اطلاع قبلی
خانه ماها بروید، قرآن‌ها را از کتابخانه بالای طاقچه
بردارید، نگاه کنید ببینید این قرآن فرق می‌کند یا
نمی‌کند. یواشکی بیاید بغل ما در مساجد بنشینید
ببینید آیا وقتی ما سلام می‌دهیم، الله اکبر می‌گوییم یا
خان الأمینی که برای شما درآوردند؟ همان چیزی

که علمای شما برایتان درآوردند که جبرئیل خیانت کرد!»

من خودم در مدینه در کنار مرقد مطهر رسول اکرم بودم و داشتم نماز می خواندم، دیدم یک نفر عربی در آنجا - آدم جاهلی بود، مستضعف بود - گفت که: «والله دروغ می گویند (یعنی خب [اغوایش] کردند) والله دروغ است و به خدا دروغ است که اینی که شیعه‌ها می گویند: خان الامین، این صحیح است که رسالت برای تو ای پیغمبر است و نباید به علی برسد و شیعه در اینجا دروغ گفته است.» یکی دو خط بیت هم شعر گفت، یادم رفت، آن موقع حفظ شدم، منتهی بعد دیگر فراموش کردم سریع بیایم بنویسم، حالا می گردم ببینم که چه بوده است. دو خط شعر خواند، هی این شعرها را هم می خواند، هی شعر را مرتب می خواند. گفتم: «بیچاره از جهلش فکر می کند که شیعیان دارند می گویند خان الامین.» می گفت: «خدا لعنت کند اینها را! و این وحی به تو ای پیغمبر آمده، این به علی نیامده که اینها این حرفها را دارند می زنند ای

رسول خدا!« بعد هم گریه می کرد بیچاره، های های گریه می کرد و اشک از این چشمش می آمد. و می خواستم وقتی نمازم تمام شد بروم دنبالش، یک کنار بنشینم و بگویم: «بابا چه داری می گویی، این حرفها چیست میزنی؟» ولی رفت و دیگر هم پیدایش نکردم.

خیلی خب، گفتم که: «آقا یواش شما بیا بدون این که بفهمی بغل یکی از این افراد بشین در مسجد با او نماز بخوان، ببین وقتی که دارد می گوید چه می گوید؟ الله اکبر می گوید یا خان الامین می گوید؟» سرشان را انداختند پایین و حرفی برای گفتن نداشتند. آخرین مطلبی که گفتم این بود، گفتم: «آقا جان اصلاً هم من تشیع را می گذارم کنار، تو هم تسنن را، و جفتمان مسیحی می شویم. فردا می خواهیم مسلمان شویم.»

خب، فردا پیغمبر را می آوریم، قبول می کنیم این پیغمبر. بعد از پیغمبر که؟ در کتابخانه خود شما اگر ابوبکر و عمر و اینها ترجیح داشتند، بنده می شوم سنی. اگر خود شما از کتاب خودتان و از منابع خودتان و مدارک خودتان رسیدید که هیچ کس لایق

خلافت جز علی نیست، آن وقت شما باید بشوید شیعه. همین‌طور سرشان را انداختند پایین و هیچ حرفی نزدند. گفتم: «پس چرا حرف نمی‌زنید؟» گفتم: «خیلی خب، خدا حافظ شما! من دیگر تمام کردم و این بیت را هم شاهد می‌گیرم که مطلب را به شما گفتم.»

ببینید همه‌جا تعصب غلط است، همه‌جا تعصب باطل است. آن شب حجت بر آنها تمام شد، دیگر خودشان می‌دانند. روز قیامت خدا آنها [را] می‌آورد و می‌گوید: «آن آقا آن شب مقابل حجر اسماعیل مطلب را برای شما تمام کرد یا نکرد؟ هیچ جوابی نداشتید بدهید، دیگر چرا پیگیری نکردید؟» دیگر نمی‌دانم، حالا شاید پیگیری هم کرده باشند، من دیگر نمی‌دانم. به حسب ظاهر، [این] حرفی [است] که به ما نزدند. خلاصه وقتی که آمدم بروم، دو نفر آمدند گفتند: «سلام علیکم! آقا حال شما خوب است؟» گفتم: «خیلی ممنون!» دو نفر پزشک ایرانی بودند. گفتند: «آقا! ما که نفهمیدیم چه می‌گویی، ولی دمت گرم، حسابی آنها را خیط کردی!» گفتند:

«ما که نفهمیدیم چه می گویی، ولی از قیافه شان پیدا بود حسابی خیطشان کردی.» گفتم: «خب دعا کنید ان شاءالله که خدا همه ما را هدایت کند و ما هم دستمان را هم در دست ولایت علی علیه السلام نگه دارد. این مهم است، این مهم است.»^۱

لزوم صداقت در گفتگوی میان پیروان مذاهب

اسلام

«شبی من در مسجد الحرام با عده ای از اهل سنت صحبت می کردم، آنها دوازده اشکال به ما کردند؛ مثلاً به من گفتند:

چرا شما نمازهای یومیه را جمع می خوانید؟! من صریحاً در جواب گفتم: من نمازهایم را جمع نمی خوانم بلکه جدا می خوانم و در این مسئله حق با شما است. تا این کلام را گفتم که: «حق با شما است»، یک دفعه دیدگاهشان نسبت به من تغییر کرد! اما اگر می گفتم: چون شیعه و ایرانی هستیم و

ایران ام القری است، نمازهایم را جمع می خوانم، پس باید ثابت می کردم که حتماً باید نمازها را جمع

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۶، جلسه ۱۱. (آیه الله طهرانی)

خواند؛ در این صورت آنها می‌فهمند که این کلام دروغ است و می‌فهمند که چهره‌ات را منافقانه نشان می‌دهی! چون این مطلب هم در کتاب‌ها و هم در سیره اهل سنت وجود دارد. و لذا از کتب شیعه مدرک می‌آوردند و نشان می‌دادند که بفرمایید، ببینید که این‌طور است! مگر امام صادق شما این‌چنین نفرموده‌اند؟! بفرماید که بگوییم کتاب‌های آنها خلاف گفتند، کتب و روایات خود ما را که در این موضوع وارد شده است چه می‌فرمایید؟! پس بیا و از ابتدا اعتراف کن و بگو که این مسئله درست است! اشکال دیگر آنها راجع به قرآن بود و می‌گفتند:

قرآن شما با قرآن ما متفاوت است. گفتم: اگر همین امشب با هم به منزل من در ایران برویم، خواهید دید قرآنی را که من می‌خوانم همان قرآن مسجدالحرام است.

و در هر اتاقمان هم به جای یکی، دوتا از همین قرآن مسجدالحرام وجود دارد! البته ما قرآن چاپ‌های دیگر هم داریم ولی قرآنی را که می‌خوانیم همان است. اما اگر مخفی کنیم و بیچانیم و بگوییم

ما ایرانی هستیم و نباید کم بیاوریم، این با صداقت
نمی‌سازد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به قبر امر فرمود که بر
مردی حدّ جاری کند. قبر اشتباه کرد و سه تازیانه
بیشتر زد؛ حالا یا اشتباه کرده بود یا اینکه در دلش
گفته بود که این شخص مستحق بیشتر از این است!
امیرالمؤمنین هم قبر را خواباند و چند تازیانه اضافی
را بر او زد!

این کاری که امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرد باعث
شد که حضرت بر ما امیرالمؤمنین شود. زیرا علی
علیه‌السلام نگاه نمی‌کند که قبر غلام من است پس
باید هوای او را داشته باشم و جلوی بقیه کم نیاورم!
و یا اگر این کار را انجام دهم می‌گویند نگاه کنید که
علی غلامش قبر را حد می‌زند! اما ما اینها را توجیه
می‌کنیم. آیا ما در ارتباط با اطرافیانمان این گونه عمل
می‌کنیم؟! امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید: اگر
قانون است باید برای همه باشد!

اگر آنها از ما خلوص و راستی و صداقت و
یک‌رنگی را نبینند و بلکه خلاف آن را مشاهده کنند،
می‌گویند: ببینید که چطور این ایرانیان یا شیعیان

دروغ می‌گویند! چون اینها خلاف هستند، هرچه کلاه بر سر آنها بگذاریم عیب ندارد! چون اینها خلاف هستند، هرچه دروغ به آنها بگوییم عیب ندارد! چون اینها خلاف هستند، هرچه حُقه به آنان بزنیم بی‌اشکال است! آنها هم می‌گویند: پس ما هم حقه می‌زنیم! و این مسئله خیلی مهمی است که واقعاً باید بفهمیم و قدر مکتب خودمان را بدانیم که در اینجا چه چیزی ترویج می‌شود و در سایر جاها چه چیزی ترویج می‌شود! در این مکتب صداقت و خلوص ترویج می‌شود.

جواز ساختن قبور ائمه علیهم السّلام؛ و اهداء

فرش و چراغ

اینها می‌گویند: این گندهای طلا، و درهای طلا، و صندوق‌های خاتم، به چه درد امام می‌خورد؟ آنها را اگر صرف فقراء و امور خیریه و فرهنگ کنیم بهتر است. توسّل به امام شرک است. زیارت امام، زیارت مرده است. امام با سایر مردم تفاوت ندارد. پیغمبر چون از دنیا رفت، مرده‌ای بیشتر نیست.

جواب آن است که بحمد الله و المنة دوره این یاوه‌سرائی‌ها سرآمده است. خیانت شما در این

مغالطه‌ها ظاهر است. و اصولاً چون شما مردمی دروغگو و دروغ پردازید؛ و امثال و اشباهی از خیانت‌های شما برای مردم برملا شده است؛ دیگر نه دانشجو گوش به سخن شما می‌دهد، نه دانش‌آموز، نه بازاری، نه روفته‌گر کوچه!

بوسیدن قبر امام همانند بوسیدن قرآن و دست عالم، بوسیدن روح امام است، و تواضع به عظمت مقام او.^۱ نماز خواندن بر سر قبر امامان بالأخص، نه تنها جایز است، بلکه ثواب دارد؛ آن هم ثوابی که هیچ ثوابی به پای آن نمی‌رسد.

این گنندهای طلا، و درهای نفیس، همانند جواهرات کعبه، نه از مال مسلمین است که به وراثت برسد؛ نه از خمس^۲ است که در مصارف خود خرج

۱. گر میسر نشود بوسه زخم پایش را *** هر کجا پای نهد بوسه زخم جایش را

بر زمینی که نشان کف پای تو بود *** سال‌ها بوسه‌گه اهل نظر خواهد بود

۲. نیمه اول از آیه ۴۱، از سوره ۸: انفال: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَكَالرَّسُولِ وَكَذَلِكَ قَالَ قُورَيْبِيُّ وَأَلْيَتَمِيُّ وَأَلْيَتَمُوكِينَ وَأَبْنُ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَأَمَنْتُمْ﴾؛ «و بدانید آنچه را که شما بهره می‌برید و منفعت می‌نمایید از هر چیز که باشد؛ خمس آن برای خداست و برای رسول خدا و ذوی القربای رسول خدا و ذوی القربای رسول خدا و یتیمان و مسکینان و در راه واماندگان اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید.»

شود، نه از زکوات و صدقات است که باید به مصارف معین و موارد هشتگانه^۱ برسد، و نه غنائم جنگی و فیء است که مصرفش مشخص شده است، مَلِكٍ طَلَقِ اَفْرَادِي بوده که برای کعبه و امام و امامزاده وقف کرده‌اند. وقف را شرع مقدّس، صحیح شمرده و اِمضاء کرده است و هدیه را قبول نموده است. در این صورت شخصی که با عشق خود در مدت عمر رنج برده، و قالیچه‌ای بافته، و یا فلان زن اصفهانی، و یا یزدی، و یا کاشانی، و غیرهن، عمری را زحمت کشیده، و برای روی مرقد مطهر، یک روپوش چشمه‌دوزی، و یا مليله‌کاری، و یا سایر اقسام سوزن‌کاری، و کارهای دستی نموده؛ آیات قرآن که در شأن اهل بیت علیهم السّلام نازل شده، و اشعار عربی و فارسی را به روی آن با شیواترین

۱. آیه ۶۰ از سوره ۹: توبه: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَآلِ الْمَسْكِينِ وَآلِ الْعَمَلِينَ عَلَىٰ هَا وَآلِ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَآلِ الْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَآبِ نِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾؛ «مصرف صدقات، برای فقراء، و بیچارگان درمانده، و متصدیان جمع‌آوری و مصرف صدقات، و برای متمایل نمودن دشمنان و کافران به اسلام، و برای آزاد کردن بندگان، و برای قرض‌داران، و آنچه در راه خدا باشد، و برای در راه واماندگان است. این حکم واجب است از جانب خدا، و خدا دانا و کارهایش از روی اتقان و استحکام و مصالح عالیه است.»

خطی مشبک نموده است - و این حاصل عمر را که در هریک از نمایشگاههای جهان بگذارند؛ چشمها را خیره می کند؛ و به به و آفرین می گویند؛ و راضی هستند به قیمت های گزاف بخرند - برای عالی ترین معشوق روحانی و معنوی، یعنی به امام خود هدیه می کند، و چون دستش به او نمی رسد؛ بر مرقدش پهن می کند.

شما می گوئید: هدیه نکند. چه کند!! یا به فلان شاه و رئیس جمهور پیشکش کند، و یا بفروشد، و یا به خائنینی امثال شما بدهد. شماها به این راضی هستید؛ و به آن راضی نیستید؟!

نماز خواندن در کنار قبر امام معصوم، از افضل

طاعات است، در اشعار بحر العلوم (ره)

مراقده ائمه طاهرین، مأمن و ملجأ مردم است. همان طور که در مشکلات زندگی و مصائب روزگار بدان روی می آورند؛ دوست دارند بهترین و پاکترین ثمره خود را هدیه کنند. لهذا طلای خود را می دهند؛ کتب نفیس خود را می دهند؛ عصا و شمشیر خود را می دهند.

از طرفی این اشیاء خواهی نخواهی مورد استفاده

تمام زائرین؛ بلکه مؤمنین قرار خواهد گرفت؛ و از طرفی دیگر محفوظ می ماند؛ و از دستبرد گرگانی همچون شما در لباس می ش، حفظ می شود؛ و دیگر نمی توانید به خارج بفرستید؛ و زینت موزه ها و کتابخانه های کشورهای کفر بنمایید!

و علی کل تقدیر چون تصرفش حرام است؛ باید به همین منوال باقی باشد؛ و کسی حق تصرف در آنها را ندارد. و اگر تصرف کند؛ دزدی است؛ مثل آنکه پرده در حرم را بدزدد؛ و یا آجر و کاشی منصوب بر دیوار را بردارد؛ زینت کردن مساجد جایز نیست؛ نه مراقد ائمه علیهم السّلام. مسجدی هم که در جنب مرقد است؛ اگر شرعاً صیغه مسجد بر آن خوانده باشند؛ باید ساده باشد. آیات قرآن را با خطوط غیر طلا، اگر در مساجد هم بنویسند ضرری ندارد؛ و زینت شمردن نمی شود.

نماز خواندن در قبرستان و در بین قبور کراهت دارد؛ مگر از هر طرف قبر تا ده ذراع (تقریباً پنج متر) فاصله باشد. و سجده کردن بر قبر حرام است. ولی قبور ائمه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین از

این قاعده عمومی، مستثنی است؛ البته سجده بر قبر امام هم جایز نیست؛ ولی گونه راست را گذاردن مستحب است.

نماز گزاردن در کنار قبر امام معصوم، از کعبه افضل است

و نماز خواندن در کنار قبر امام از افضل طاعات است، بالأخص در بالای سر متصل به قبر؛ و در پایین پا و پشت سر هم خوب است. اما در جلوی قبر به طوری که در حال نماز؛ قبر پشت سر نمازگزار قرار گیرد؛ خلاف ادب است. اینها تمام مسائل فقهی است که در روایات وارد است. و چقدر خوب و عالی مرحوم سید بحر العلوم - رضوان الله علیه - در «منظومه» خود فرموده است:

أَكْثَرُ مِنَ الصَّلَاةِ فِي الْمَشَاهِدِ *** خَيْرَ الْبِقَاعِ أَفْضَلُ الْمَعَابِدِ ١
لِفَضْلِهَا اخْتِيرَتْ لِمَنْ بِهِنَّ حَلَّ *** ثُمَّ بِمَنْ قَدْ حَلَّهَا سَمَا الْمَحَلُّ ٢
وَ السِّرُّ فِي فَضْلِ صَلَاةِ الْمَسْجِدِ *** قَبْرٌ لِمَعْصُومٍ بِهِ مُسْتَشْهَدٌ ٣
بِرِشَّةٍ مِنْ دَمِهِ مُطَهَّرَهُ *** طَهَّرَهُ اللَّهُ لِعَبْدٍ ذَكَرَهُ ٤
وَ هِيَ بُيُوتٌ أَدْنَى اللَّهِ بِأَنَّ *** تُرْفَعُ حَتَّى يَذْكَرَ اسْمُهُ الْحَسَنُ ٥
وَ مِنْ حَدِيثِ كَرِبَلَا وَ الْكَعْبَةِ *** لِكَرِبَلَا بَانَ عُلُوُّ الرُّتْبَةِ ٦
وَ غَيْرُهَا مِنْ سَائِرِ الْمَشَاهِدِ *** أَمْثَالُهَا بِالنَّقْلِ ذِي الشَّوَاهِدِ ٧
فَأَدَّى فِي جَمِيعِهَا الْمُفْتَرِضَا *** وَالنَّقْلُ وَ اقْضِ مَا عَلَيْكَ مِنْ قِضَا ٨
وَ رَاعِ فِيهِنَّ اقْتِرَابَ الرَّمَسِ *** وَ أَثَرِ الصَّلَاةِ عِنْدَ الرَّأْسِ ٩
وَ النَّهْيُ عَنِ تَقَدُّمِ فِيهَا أَدَبٌ *** وَ النَّصُّ فِي حُكْمِ الْمُسَاوَاةِ اضْطَرَبَ ١٠
وَ صَلَّى خَلْفَ الْقَبْرِ فَالصَّحِيحُ *** كَغَيْرِهِ فِي نَدْبِهَا صَرِيحُ ١١
وَ الْفَرْقُ بَيْنَ هَذِهِ الْقُبُورِ *** وَ غَيْرِهَا كَالنُّورِ فَوْقَ الطُّورِ ١٢
فَأَسْعَى لِلصَّلَاةِ عِنْدَهَا نَدْبٌ *** وَ قُرْبُهَا بَلِ اللُّصُوقِ قَدْ طَلِبَ ١٣
وَ الْإِتِّخَاذُ قَبْلَهُ وَ إِنْ مُنِعَ *** فَلَيْسَ بِالذَّافِعِ إِذْنَا قَدْ سُمِعَ ١٤

«۱- تا می توانی نماز را در مشاهد مشرفه إمامان،

۱. الفیه بحر العلوم که در یک مجلد کوچک به قطع جیبی، با الفوائد النجفیه آن مرحوم، و با الفیه سید محسن کاظمای، تجلید شده است.

زیاد بخوان! که این شاهد بهترین بقاع است، و با فضیلت‌ترین معبدهاست.

۲- و اختیار نماز به جهت فضیلت این شاهد است، اولاً و بالذات به جهت آن امامی است که در آن مشهد آرمیده است؛ و سپس ثانیاً و بالعرض، آن مشهد به واسطه آن امام آرمیده و داخل در قبر رفته فضیلت یافته است.

۳- و علت فضیلت نماز در هر مسجدی از مساجد، به واسطه آن است که قبر معصومی که به شهادت رسیده است در آنجاست.

۴- به واسطه خون پاکی که از آن معصوم شهید در آن زمین ریخته است؛ خداوند برای بنده ذاکر خود، آن مکان را پاک و مقدس نموده است.

۵- و این شاهد و قبور امامان، خانه‌هاییست که خداوند اذن داده است که بالا و بلند باشد، تا اینکه نام نیکو و جمیل پروردگار در آنجاها ذکر شود.

۶- و از روایت وارده درباره کربلا و کعبه؛ معلوم می‌شود که مقدار برتری و علو مقام کربلا بر کعبه تا چه حدی است.

۷- بقیه شاهد و قبور اِمامان هم مانند کربلاست،
و روایات وارده مؤید به شواهد قطعیه بر آن دلالت
دارد.

۸- و بنابراین؛ تو ای مؤمن خالص! تمام
نمازهای واجب و نافله و قضائی که برعهده توست؛
در آنجاها بجای آور!

۹- و در این شاهد، رعایت کن که نمازت را در
نزدیکی آن تربت پاک بخوانی! و بهترین جا را برای
نمازی که می خوانی، پهلوی سر امام در آن مرقد
شریف قرار بده!

۱۰- و نهی وارد از تقدّم نمازگزار بر قبر مطهرّ،
إلزامی نیست؛ بلکه از روی ادب است؛ و در جواز
خواندن نماز، در خطّ مساوی با بدن شریف، از
سمت راست و یا چپ، نصوص وارده، مختلف
است و معنای واضحی به دست نمی دهد.

۱۱- و پشت سر امام نیز نماز بگزار! زیرا که
روایات صحیحه و غیر صحیحه، در استحباب این
مکان به صراحت دلالت دارند.

۱۲- و فرق میان این شاهد و قبور اِمامان با سایر
قبور مردم، مانند نور تجلی خدا بر فراز کوه طور؛

روشن است.

۱۳- و بنابراین اهتمام کردن و رفتن برای نماز در پهلوی این قبور شریفه، مستحبّ است و مطلوب؛ و ما را بدان خوانده‌اند؛ و هرچه به قبر نزدیکتر نماز گزاردن، بلکه چسبیدن به قبر، مطلوب‌تر و پسندیده‌تر است.

۱۴- و در اینکه قبور را قبله قرار ندهید، اگرچه منعی وارد شده است؛ ولیکن چنان قدرتی ندارد که بتواند اذن و اجازه صریحی که از طرف شارع رسیده و شنیده شده است را از بین ببرد و برطرف کند.»

و بنابراین قبور ائمه‌ها حکم مسجد را دارد؛ بلکه از افضل مساجد است؛ زیرا همین‌طور که در بیت سوم و چهارم دیدیم، شرافت هر مسجدی که در دنیا ساخته شود، به واسطه خون معصومی است که در آنجا ریخته و به درجه شهادت فائز گردیده است، و در قرون و تمادی زمان‌های پیشین این امر واقع شده است؛ و خداوند به برکت آن خون اینجا را معبد پاک و پاکیزه برای ذکر خود نموده است؛ گرچه بنای مسجد بعد از گذشتن سال‌های متمادی باشد.

و چون این قاعده و ناموس کلی در هر مسجدی هست؛ گرچه ما صاحب آن خون را ندانیم و نشناسیم؛ پس این شاهد متبرکه که ائمه علیهم السلام که صاحبانش معین و مشخص است که در مقام عالی تر از همه معصومین دورانهای گذشته و زمانهای سالفه‌اند؛ ببینید چقدر مزیت و فضیلت دارد.

و اما گفتار او در بیت ششم: **وَ مِنْ حَدِيثِ كَرَبَلَا وَ الْكَعْبَةِ * لِكَرَبَلَا بَانَ عَلُوُّ الرُّتَبَةِ** ظاهراً اشاره است به حدیثی که ابن قُلوویه در کتاب جلیل و نفیس کامل الزیارات، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابی عبد الله الرازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از حسن بن محمد بن عبدالکریم ابی علی، از مُفضّل بن عُمَر، از جابر جُعفی روایت می کند که:

قال: قال أبو عبد الله عليه السلام للمفضل: **كَمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: يَا أَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي! يَوْمٌ وَ بَعْضُ يَوْمٍ آخَرَ! قال: فَتَزُورُهُ؟** فقال: نَعَمْ! قال: فقال: **أَلَا ابْتِزْرُكُ؟ أَلَا أَفْرَحُكَ بِبَعْضِ ثَوَابِهِ؟** «که او گفت: حضرت صادق علیه السلام به مفضل گفتند: چقدر منزل تو با قبر حسین علیه السلام فاصله دارد؟ گفت: پدرم و مادرم فدایت شود؛ یک روز و مقداری از روز دیگر! حضرت گفتند: آیا حسین را زیارت می کنی؟ گفت: آری! حضرت گفتند: آیا می خواهی من ترا به بعضی از ثوابهای آن بشارت دهم، آیا می خواهی ترا بدان مسرور و خشنود سازم؟»
من گفتم: آری فدایت شوم! حضرت گفتند: چون یک نفر از شما در مقدمات سفر کربلا افتد؛ و در تجهیز آن برآید، و آماده گردد؛ فرشتگان سماوی بدین جهت به همدیگر بشارت می دهند؛ و چون سواره و یا پیاده از منزلش بیرون آید؛ خداوند چهار هزار ملک از ملائکه خود را بر او می گمارد؛ تا بر او صلوات بفرستند تا به قبر حسین علیه السلام برسد.

در اینجا حضرت دستور، و کیفیت دخول، و متن زیارت را بیان می کنند؛ و پس از تمام شدن زیارت می گویند:

ثُمَّ تَمْضِي إِلَى صَلَوَتِكَ. وَ لَكَ بِكُلِّ رَكْعَةٍ رَكْعَتَهَا عِنْدَهُ كَثُوبٌ مِّنْ حَجِّ أَلْفِ حَجَّةٍ
وَاعْتَمَرِ أَلْفَ عُمْرَةٍ، وَ أَعْتَقَ أَلْفَ رَقَبَةٍ، وَ كَاتَمًا وَقَفَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَلْفَ مَرَّةٍ مَعَ نَبِيِّ
مُرْسَلٍ - الْحَدِيثُ^١.

«و پس از آن برای خواندن نمازت رهسپار می‌شوی! و از برای تو، به پاداش هر رکعت نماز که در نزد حسین بخوانی، ثواب کسی را می‌دهند که: هزار مرتبه حج، و هزار مرتبه عمره، انجام داده باشد؛ و هزار بنده آزاد کرده باشد؛ و گویا هزار بار در معرکه جهاد در راه خدا با پیغمبر مرسلی، برای جهاد قیام کرده است» - تا آخر حدیث.^٢

غارت اشیاء با ارزش مشاهده مشرفه توسط

وهابیت

”و جای تأسف بلکه هزار تأسف است که در

همین زمان ما جماعت وهابی‌ها خَذَلَهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا،

کعبه را غارت کردند و آنچه از نفائس اموال و

جواهرات و اشیاء عتیقه و نفیسه بود، بردند؛ و از

آنجا به مدینه منوره هجوم آورده؛ و آنچه در داخل

رَوْضَةِ مُطَهَّرَةٍ و اطراف قبر رسول خدا و حضرت

صدیق‌ه سلام الله علیهما بود؛ همه را غارت کردند، از

اشیائی که همانند آنها در جهان یافت نمی‌شد؛ و

سلاطین و حکام و امرآء در مدت بیش از هزار سال

١ . کامل الزیارات، از ص ٢٠٥ تا ص ٢٠٧؛ و مجلسی - رضوان الله علیه - در بحار الأنوار، در کتاب «مزار»، از طبع کمپانی، ج ٢١، ص ١٤٦ و ١٤٧ و از طبع حروفی ج ١٠١ ص ٨٢ از ابن قولویه روایت کرده است. و مرحوم شیخ عبد الحسین امینی تبریزی، صاحب الغدیر، در تعلیقه آن گفته است: ظاهراً کلمه مفضل در خطاب حضرت، اشتباه است، یا از راویان و یا از ناسخان این اشتباه رخ داده است؛ و صحیح جابر است، هم‌چنان‌که در مزار کبیر مشهدی با اسناد خود روایت کرده است؛ و در آن مفضل نیست؛ و هم‌چنین در روایت ابن طاووس در کتاب «مزار» او، از جابر آورده، و مخاطب به خطاب اوست.

٢ . امام شناسی، ج ١١، ص ٢٥٢ - ٢٥٦. (علامه طهرانی)

در آنجا نهاده و هدیه داده بودند؛ از جمله چهار عدد شمعدان از جنس زُمُرْد بوده است که در جهان قابل تقویم و ارزش نبود؛ و دیگر چهار صندوق از طلا مزین به جواهرات مُرَصَّع به یاقوت و الماس بوده است که در شب تاریک همچون ستاره درخشان نور می داد؛ و دیگر مقدار یک صد عدد شمشیر که دسته آنها زمرّد بوده که نام صاحبش را بر آن نوشته بودند؛ و غلاف‌های آنها همگی از طلای خالص بوده که با الماس زینت کرده بودند.

این اشیاء را کجا بردند؟ و صرف در چه امری کردند؟ آیا صرف اسلام و عظمت آن، و صرف تضعیف دولت کفر و آثار آن نمودند؟ یا بالعکس همه را در خزانه‌های دول اجنبی و کفار دشمن اسلام به رایگان بنا بر وظیفه سرسپردگی و خدمت تسلیم کردند؛ که در نتیجه در اثر این غارت‌ها و غارت‌های مشابه آن، خزانه‌های دول کفر، سرشار از طلا و سنگ‌های قیمتی و از نفائس و عتائق شد؛ و کشورهای ما همگی لُخْت و تهی و خالی گشت.

این است سرّ و روح علّت تسلّط آنان بر جهان؛ نه علم و فرهنگ ایشان. علم و فرهنگ را هم به طور

دزدی از ما سرقت کردند. و بنابراین اگر به عوض عبارت کوتاه و نارسای کشورهای متمدن و جلوافتاده و ابرقدرت، به آنها کشورهای غارتگر؛ و به کشورهای خودمان کشورهای غارت زده بگوئیم؛ سخن بجا گفته ایم.

گویند: چون گاندی رهبر مردم هندوستان که در سفر خود به طرز خاصی وارد لندن شد؛ گفت: من تعجب می کنم که چگونه جزیره انگلستان هنوز در آب فرو نرفته است؟! گفتند: مگر باید جزیره در آب فرو رود؟

گفت: دولت انگلستان آن قدر از طلاهای مردم هند، بدین جا آورده؛ و در نتیجه بزرگترین و ثروتمندترین و پرجمعیت ترین کشورها را که هند است؛ تبدیل به یک کشور فقیر و قحطی زده و مفلوک کرده است، که من گمان می کردم از سنگینی وزن آن طلاها، این جزیره غرق شده است.

وهّابی ها کشتار عظیمی از مسلمانان کردند؛ و هر کس وهّابی نبود؛ او را مشرک می دانستند؛ و خون و مال و ناموس او را مباح می دانستند. کشتارهای آنان

در بلاد مختلفه، در هر شهری از سرحدّ ده هزار نفر گذشت.^۱

”بالشگری به کربلای مُعلّی حمله کردند؛ و مردم آنجا را محاصره نمودند؛ و تنها در یک روز متجاوز از پنج هزار نفر کشتند؛ و اشیای قیمتی حرم مطهر را به غارت بردند؛ و بعدا در حرم مطهر وارد شده؛ ضریح چوبی را که از نفایس بود کردند؛ و خرد کردند؛ و روی قبر مطهر از آن چوبها آتش افروختند؛ و با آن قهوه پختند؛ و خوردند.

در روز هشتم ماه شوّال سنهٔ یک هزار و سیصد و چهل و پنج هجری قمری، تمام بقاع متبرّکه و مشاهد مشرفهٔ ائمهٔ بقیع: حضرت امام حسن مُجتبی، و حضرت امام زین العابدین، و حضرت امام محمد باقر، و حضرت امام جعفر صادق علیهم السّلام را با بقیهٔ بقاع از قبور دختران رسول الله: زینب و امّ کلثوم و رقیّه، و قبور عمه‌های رسول الله: صفیه و عاتکه و قبر حضرت امّ البنین، و قبر حضرت اسمعیل بن جعفر الصّادق، و قبر حضرت ابراهیم فرزند رسول

۱. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۴۲. (علامه طهرانی)

الله، و قبور تمامی أصحاب و تابعین و أرحام و أزواج رسول الله، و صلحاء و أبراری که از حدِّ إحصاء بیرون است؛ همگی را خراب و با خاک یکسان کردند.

و هَابِيَّه در نظر داشتند با تقارن انهدام این قبور، قبر رسول خدا را خراب کنند؛ و کعبه را نیز خراب کنند؛ و با دستاویز به آنکه بوسیدن و دور زدن بر گرداگرد سنگ‌ها شرک است، خانه خدا را منهدم نمایند، ولی از ترس سایر مسلمین از فرق عامه، جرأت نکردند؛ اما هدم این دو مکان مقدس در نقشه ایشان است، و به محض آنکه خیالشان از جانب کشورهای اسلامی، آسوده گردد، دست به این جنایت می‌آیند.

محو آثار رسول خدا و اهل بیت از مکه و مدینه

و هَابِيَّه مکه و مدینه را که دو شهر اسلامی و متفق علیه بین جمیع مذاهب اسلامی است؛ و زادگاه و محل هجرت و خانه و قرارگاه رسول الله است؛ و هر نقطه آن مسجدی و معبدی و محلی از سرگذشت‌ها و تاریخ زنده اسلام، و آثار نبوت و ولایت

امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده است به دو شهر اروپائی تبدیل کرده‌اند. تمام آثار رسول خدا را و اهل بیت را چه در مکه و چه در مدینه محو کرده و نابود ساخته؛ به جای آن عمارت‌های ده اشکوبه ساخته؛ و نخلستان‌های مدینه را که سرسبز و خرّم بود؛ همه را قطع و ریشه‌کن نموده‌اند؛ و به جای آنها عمارت‌های صد در صد وابسته بنا کرده‌اند.

در مدینه طیّبه دیگر اسمی از محله بنی‌هاشم نیست؛ از خانه حضرت سجّاد نیست؛ از خانه حضرت صادق نیست، از خانه اَبُو أُیُوب أنصاری نیست؛ بیت الأَحزان را خراب کردند، دیوار مسجد علیّ را با صفحاتی پوشانده؛ و دَرِ آن را مهر و موم کرده‌اند. مَشْرَبَةُ أمِ إِبْرَاهِيمِ را چه عرض کنم؟ آن محلّ شریف و مقدّس؛ و آن محلّ نورانی و پر فیض؛ حقّاً امروز به مزبله‌ای اَشْبَه است تا به مسکن و مأوای رسول خدا، و اهل بیت رسول خدا، و مع‌ذلک متروک است و مقفول.

مَسْجِدِ الْفَضِيحِ که همان مسجد ردّ شمس است، برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام، متروک است و مهجور؛ و حتّی کسی نام آن را نمی‌داند. نام

علی بن ابی طالب در خطبه‌ها و منبرها برده نمی‌شود؛ ولی ده‌ها بار و صدها بار نام سیدنا عُمَر برده می‌شود. آه چه شهر غریب و مهجوری است مدینه؟ مدینه که هر وجب آن حکایت از علم و عرفان و قضاء و درایت و ولایت و حماسه و ایثار یگانه حامی رسول‌الله: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد؛ امروز تاریک و غریب است. نام مخالفان هر جا برده می‌شود؛ ولی نام علی، قاجاق است.

بقیع به صورت زمینی است؛ نه سنگی، و نه چراغی، و نه اسمی، و نه رسمی. دور تا دور بقیع را دایره‌ای شکل از عمارت‌های مجلل چند اشکوبه بالا برده‌اند؛ و حتی عمارت‌های ده اشکوبه فراوان است. فروشگاهها، هتل‌ها، سازمانها، مغازه‌های فروش همه‌گونه اُمتعه، از مرغ و ماهی گرفته، تا ساندویچ، و از جوراب و کفش تا طلاجات؛ همگی با تابلوهای نئون به صورت‌های مختلف، و به اشکال شگفت‌آور، و رنگ‌های دوارِ متفاوت، متاع‌های خود را عرضه می‌کنند؛ به طوری که کسی که سر قبر ائمه معصومین باشد؛ آن عمارت‌های بلند و آن تابلوها را

مشاهده می‌کند.

اما قبور اِمامان ما چراغ ندارد؛ سنگ ندارد؛ و حتی کسی نمی‌تواند بر روی تربتشان با انگشت بنویسد مثلاً: **هَذَا قَبْرُ الْإِمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ**.

می‌دانید معنایش چیست؟! معنایش آن است که نام **جعفر الصّادق قاجاق** است. نام محمد الباقر قاجاق است. یعنی واقعیّت و روح و جان و ولایت و تفسیر و حدیث و مکتب آنان قاجاق است. وهّابیّه موجودیّت خود را در قاجاق بودن این مذهب و این مکتب می‌دانند؛ و برای موجودیّت خود که در حقیقت هدمِ اسلام است می‌کوشند، چراکه تشیّع جز تجسّم روح اسلام و تبلور معنای نبوّت و قرآن چیزی نیست.^۱

سعودی‌ها همانند پهلوی، کمر خود را برای هدم

اسلام بسته‌اند

”پیدایش وهّابیّه از دویست سال قبل، از ناحیه و زیر نظر و نقشه استعماری انگلستان بوده است. و درست در همین موقع، ظهور و بروز فرقه بابیّه و

۱. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۴۵. (علامه طهرانی)

بهائیّه در ایران بوده است. پیدایش سُعودی‌ها و تخریب شاهد مشرفه بقیع بعد از غلبه انگلستان در جنگ بین الملل اول بر کشور پهناور اسلامی عثمانی، و تجزیه و تقطیع آن به نوزده کشور شد. در آن وقت شریف حُسین حاکم مکه را برداشتند و ملک سُعود را به جای وی گماشتند. و او و تبار او با اسلام چنان کردند که می‌دانید؛ و می‌بینید! به صورت اسلام، و در قالب دعوت به توحید، و در ماسک و شبّه دین و قرآن، به سر اسلام و مسلمین درآوردند آنچه را که در قوه متخیله هیچ صاحب تصوّری، تصوّر نمی‌شد.

آن قدر به مبانی و مبادی و شعائر مذهبی و دینی جسارت کردند که در هیچ ملت و مذهبی سابقه ندارد.

امروزه یهود متصلّب، و حتی فرقه شاخص آنها یعنی صهیونیزم‌ها، و تمام مسیحیان، و بودائیان، و پیروان مذهب کنفسیوس، و بت پرستان، و به طور کلی همه و همه ملل و فرق، در رفتن به معابدشان آزاد، و در مناسک خود از احترام به پیامبرشان و

محف و وظ داشتن آثار انبیاء از قبر و خانه و مولد و منزل و مَصْدَر و مَوْرِد و غیرها می‌کوشند، و در برابر مقدّسات خود سر تعظیم فرود می‌آورند؛ ولی یک مسلمانی که از آن طرف چین و ترکستان، و یا از جنوب هندوستان، و یا از آفریقا، و آسیا، و اروپا برای یکبار در مدت عمر موفق به زیارت بیت الحرام می‌شود؛ باید در پیروی از سنت رسول خدا، یعنی در بوسیدن اُرکان اربعه کعبه (رکن حَجْرَ الْأَسْوَد، رکن عراقی، رکن شامی، رکن یمانی^۱) و در بوسیدن مُسْتَجَار^۲ (محلّ دَرِ ورودی بیت الله برای تولّد

^۱. رکن یمانی: رُكْنِ یمانی یا رکن جنوبی یکی از زوایای کعبه است که به سمت جنوب و کشور یمن قرار دارد. این رکن پس از رکن حَجْرَ الْأَسْوَد، برترین رکن کعبه شمرده شده و در روایات از آن، به عنوان دری از درهای بهشت یاد شده است. [الکافی، ج ۴، ص ۴۰۹].

پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَاهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام، هنگامی که به رکن یمانی می‌رسیدند اعمالی انجام می‌دادند و درباره آن آدابی را سفارش نموده‌اند، که عبارت‌اند از: استلام (لمس کردن) [تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۶]. بوسیدن [تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۶]. التزام (در آغوش گرفتن) [الکافی، ج ۴، ص ۴۰۸]. ذکر صلوات [الکافی، ج ۴، ص ۴۰۹]. دعا و مناجات [تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۵؛ الکافی، ج ۴، ص ۴۰۸]. توبه و طلب آمرزش از درگاه الهی در نزد آن. [الکافی، ج ۴، ص ۴۰۹].

^۲. مُسْتَجَار: بخشی از دیوار پشت کعبه که در نزدیکی رکن یمانی و روبه‌روی در کعبه قرار گرفته است. براساس روایات، دیوار کعبه برای فاطمه بنت اسد، مادر امام علی علیه السّلام گشوده شد و او برای به دنیا آوردن آن حضرت وارد کعبه گشت و حضرت را در درون کعبه به دنیا آورد. ائمه علیهم السّلام مستجار را از مکان‌هایی دانسته‌اند که دعا در آنجا مستجاب می‌شود. [الکافی، ج ۱، ص ۳۵۵]. و سفارش شده است که افراد

امیرالمؤمنین علیه السلام) و در بوسیدن حَطِیم (بین رکنِ حَجْرِ الْأَسْوَدِ و دَرِ كَعْبَةِ) و در بوسیدن مُلْتَزَمَ (بین دَرِ كَعْبَةِ و رکنِ عراقی) و در بوسیدن ضلع واقع در حِجْرِ اسْمَعِیل، بِالْأَخْصِ در زیر ناودان، باید مورد منع و زجر قرار گیرد؛، و شَلَّاقِ بخورد؛ و چه بسا با محرومیت و آرزوی بوسیدن، به وطن خود مراجعت کند.

و هم چنین نتواند ضریح و شباک قبر پیامبرش را بیوسد؛ و نتواند قبر اوصیاء و إمامان والامقام را که از هر جهت به اعتراف جمیع مذاهب اربعه آنان، از

نزد مستجار بایستند، دست به پرده کعبه آویخته، بسیار خداوند را بخوانند و نیازهای دنیایی و اخروی خود را بگویند. [بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۹۶] هم چنین خواندن دعای «اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَ هَذَا مَكَانُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ؛ خدایا خانه خانه تو و بنده بنده تو است! این جایگاه کسی است که از آتش دوزخ به تو پناه می برد.» در نزد مستجار توصیه شده است. [بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۹۱].

از محمد بن عثمان نائب خاص امام زمان در دوران غیبت صغری نقل شده که امام زمان (عج)، در مستجار، پرده های کعبه را گرفته و دعا می کرد. [من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰].

روایات متعددی اشاره کرده اند که گناهان را به تفصیل نزد مستجار ذکر کرده و توبه نمایند. [غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۲۸۵].

هم چنین توصیه شده مسلمانان این بخش از دیوار کعبه را استلام و لمس کنند. [الزبده الفقهیه فی شرح الروضة البهیة، ج ۳، ص ۴۰۶].

هم چنین توصیه شده، افراد، شکم و روی خود را به این بخش از دیوار کعبه بچسبانند و دعاهای وارد شده را بخوانند. [الزبده الفقهیه فی شرح الروضة البهیة، ج ۳، ص ۴۰۶].

طهارت و سیادت و علم و عرفان و وصایت و ولایت
مقام تقدّم را دارند؛ ببوسد، و اظهار تعظیم و تکریم
نماید. این نیست مگر از روی نقشه صریح و
بررسی شده دول کفر و استعمار؛ که در پیش تاختن
برای هدم مبانی دینی و کسر صولت حقّ، و محو و
طَمَسِ آثارِ اولیایِ اسلام تا این سرحد ترکتازی
می‌کنند.

خراب کردن قبورِ اِمّان و الامقام و اوصیای
رسول‌الله، در بقیع به دست سُعودی‌ها درست در
وقتی صورت گرفت که بر هریک از کشورهای
اسلامی، یکی از دیکتاتورهای بنده و برده و
سرسپرده و ناموس فروخته خود را گماشتند. در
ایران رضا خان می‌ر پنج را سردار سپه، و پس از آن
رئیس الوزراء، و بلا فاصله به مقام سلطنت نشانند.
در ترکیه، مُصطَفی کمال پاشا (آتاترک) را و در عراق
مَلِک فِیصَل پدر ملک غازی را، و در مصر ملک فؤاد
پدر مَلِک فاروق را و هم‌چنین در سایر کشورها.

در آن وقت که خبر تخریب قبور ائمه بقیع به
ایران رسید؛ شیعیان جگرسوخته و عاشق این
سرزمین که خود از جهت امر داخلی خود و فشار

سخت دیکتاتور تازه پا به می‌دان گذارده، قدرت بر حرکت نداشتند، کجا می‌توانستند فکری برای بقیع کنند؟ این از نظر ملت. و اما از نظر دولت، خود دولت با سُعودی‌ها در التزام و تعهد به اُجانب در هدم دین جهت مشترک داشتند. نهایت کاری که مردم می‌کردند تشکیل مجالس عزاداری و اجتماع در خانه علماء و بالمآل تلگرافی که أحياناً در اِبراز تأسف به علمای نجف و کربلا مخابره می‌شد.^۱

فصل هشتم: حفظ حالات حج پس از

بازگشت از سفر

^۱. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۴۷ - ۲۴۹. (علامه طهرانی)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

اهمیت حفظ حال و هوای معنوی حج پس از

بازگشت و استمرار آن

”مرحوم آقا به افرادی که از مکه برمی گشتند

می فرمودند: آقا جان! این حالی که در مکه برایت

هست این را در اینجا ادامه بده، نگه دار، این مهمان

را که خدای متعال برای تو فرستاده است از او

پذیرایی کن، این را در دل و نفست حفظ کن. اگر

انسان این کار را کرد هی می رود جلو، هی می رود

جلو، یک دفعه برمی گردد. همه احوالش می شود

حال احرام! مشکل نیست ها، فقط همت می خواهد

و استمرار. «^۱

”باید کاملاً در موقع مراجعت دقت کنیم، باید آن حال و هوا را حتی الامکان در خودمان حفظ کنیم^۲ و ارتباطات را کم کنیم، حتی صحبت غیر حرام را هم کمتر کنیم، چون خود صحبت کردن، مدام از مایه می برد و مدام از کیسه انسان خالی می کند! ولو صحبت های عادی باشد! به مسائل حج فکر کنیم، حالاتی که در آنجا برای ما پیش آمده است را مدام در ذهن بیاوریم، شب ها وقتی که می خواهیم بخوابیم با همان حال و احوال به خواب برویم؛ همه اینها موجب می شود که تأثیرات حج و آن بارقه ها و جاذبه هایی که خداوند برای زوار خودش قرار داده

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۲۴. (آیه الله طهرانی)

^۲ . امام صادق علیه السلام فرمودند:

الحاجُّ لا يزالُ عليه نورُ الحجِّ ما لم يَلْمَ بِذَنْبٍ؛* «نور و روشنایی حج همواره بر حاجی باقی است، تا وقتی که دنبال گناه نرفته باشد.»

* فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۵. (محقق)

است بتواند بیشتر استقرار پیدا کند.^۱

تأثیرات حج بر نفس و لزوم مراقبه برای حفظ

آن حالات

”افرادی که با رفتن به مهمانی خدا و پرداختن به این اعمال، حقیقت و سیر این اعمال در نفسشان مستقر می‌شود و با خود این ارمغان را به وطنشان برمی‌گردانند، می‌آورند، کاملاً محسوس هست برای افراد. وقتی که از حج برمی‌گردند، حال و هوایشان با افراد دیگر فرق می‌کند، کاملاً مشخص است. یکی از دوستان می‌گفت: «وقتی که من از مکه برگشتم، وقتی که وارد فرودگاه تهران شدم، همین که آمدم از

۱. سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: اینجانب امسال به حج تمتع مشرف

شدم. ولی بعد از برگشتن یک غوغا در دلم هست.

نمی‌دانم چگونه رفتار کنم و چه برنامه‌هایی انجام

بدهم که روحانیت حج در دلم باقی بماند مخصوصاً

در ماه محرم.

آیه‌الله طهرانی: هو العلیم، با استمرار مراقبه از بقاء حالات روحانی حج محافظت نمایند.»

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۴. (آیه‌الله طهرانی)

طیاره بیرون، حالم بهم خورد، حال انقلاب پیدا کردم و این حال انقلاب در من بود تا آمدم در منزل. آن حال انقلاب دیدم که تمام شد. دوباره از منزل که بیرون می‌آمدم، دوباره حال انقلاب پیدا می‌کردم. اما اگر مسجدی می‌رفتم، منزل یکی از دوستان می‌رفتم - البته نه هر دوستی، دوستان سلوکی - حال برمی‌گشت. دوباره که می‌آمدم، این حال انقلاب پیدا می‌شد.» این برای چیست قضیه؟ این به خاطر این است که آن نفس لطیف شده و حالت قرب پیدا کرده، حالت لطافت پیدا کرده، نمی‌تواند آن مسائل بیرون را تحمل کند، جوّ غیر مناسب را نمی‌تواند تحمل کند. آن وقت این، اثرات فیزیکی می‌گذارد روی بدن هم همین اثرات را می‌گذارد. اما پس از مدتی، مثلاً همین شخص می‌گفت دیگر این حال برطرف شد.

در آنجا مسئله به این حساب هست: هر کسی به هر مقداری که در آنجا کاسبی کرده، به همان مقدار باید سعی کند که نگه دارد و نگذارد حدّ اقل به این زودی از بین برود. مراقبه مسئله بسیار مهمی است

که می‌تواند حال را در انسان نگه دارد و انسان را بیشتر با آن اثرات حفظ کند. دوستان و رفقای که برگشتند از حج، نگذارند خاطرات حج از ذهنشان کم‌کم فراموش بشود. دائماً آن خاطرات را در ذهنشان مرور بدهند. همان تذکر آن مسائل و آن خاطرات، موجب تمایل نفس به آن مسائل و به آن عوالم می‌شود.

مهم‌ترین دستاورد حاجی پس از بازگشت از

حج

یادم می‌آید در نامه‌ای که به اتفاق جمعی از دوستان - در زمان مرحوم آقا بود، تقریباً دو سال به فوت ایشان باقی مانده بود - نامه‌ای که نوشتند از مدینه، رفقا و دوستان نوشتند و بعد قرار شد این زیرش هم یک چند سطری هم ما بنویسیم، من این‌طور نوشتم در آن زمان که: «ما پس از آمدن به مکه و مدینه و گذراندن این مواقف و پرداختن به این اعمال و انجام دادن این امور، تازه به این نتیجه رسیدیم که تمام طی کردن بیابان‌ها و حرکت و احرام و وقوف و طواف و نماز و اعمال، تمام اینها برای رسیدن و شناخت ولایت بود؛ و اصلاً مکان و جا و

مواقف و اینها، اینها هیچ کدام ارزش استقلالی و موضوعی نداشته‌اند.» یعنی خدای متعال افراد را می‌آورد از جاهای مختلف، از امکنه بعیده، از آن طرف دنیا، این جاها را می‌برد، این مسائل را بر آنها می‌گذراند، آنها را وادار به این تکالیف می‌کند؛ به رفتن در عرفات، به منا، اعمالش، ذبحش، قربانی‌اش، رمی‌اش، طوافش، سعی‌اش، تمام اینها را به حاجی عملاً نشان می‌دهد تا نفس او را کم‌کم، کم‌کم از این تعلقات بیرون بیاورد و آنها را متوجه آن مبدأ کند تا بتواند حاجی در مقام و موقعیت خود، خود را در قبال مسئله ولایت ارزشیابی کند و کیفیت ارتباط خود را با پروردگار از طریق ولایت تصحیح کند و بداند که هرچه هست در این مکان و در این موقعیت و در این خصوصیت قرار دارد. تمام این حج آمدن‌ها و رفتن‌ها و حرکت‌ها برای این است که ما امام زمانمان را بشناسیم، فقط همین است. یعنی آن وسیله و رابط بین کثرت و بین وحدت، آن وسیله برای ما مشخص باشد که این مسئله مخفی است؛ در هیچ یک از اعمال حج این قضیه بروز و ظهور ندارد.

اما افرادی که ملتفت هستند و اینها متوجه هستند، اینها به واسطه همان نوری که مقام ولایت بر دل آنها می تاباند، از اول اعمال، اینها بدون اینکه خود متوجه باشند، کم کم کشیده می شوند و به آن سمت حرکت می کنند، به آن وضعیت راه می روند. تمام اینها برای این مسئله است.

یادم می آید وقتی که این نامه رسیده بود به مشهد، در آن موقع این عبارت خیلی برای افراد و برای رفقا و دوستان، یک ورد لسانشان بود، با هم صحبت می کردند. وقتی که مراجعت کردیم، آن همان شب، شب اول، وقتی وارد شدیم، آمدیم منزل مرحوم آقا - چون من آن موقع قم بودم، سال اولی بود که در همان سه سال آخر مرحوم آقا، به دستور ایشان ما به قم آمدیم، منتها حرکت ما از مشهد بود برای مکه و مراجعت کردیم، به اتفاق آمدیم - ایشان نشسته بودند، بله، هوا هم تقریباً گرم بود، نشسته بودند در همان ایوان. به ما این طوری یک خنده ای کردند و گفتند: «خب فلانی! حالا آن عبارتی را که خودت نوشتی، به آن هم رسیدی یا نه؟!» گفتم: «یک مقداری چرا. یک مقداری شما دعا کنید بقیّه اش هم

درست بشود.» بله، فرمودند... تا اینکه مطلب همان است، مطلب همان است. بله، در آنجا روشن شد. اینجاست که ما باید خیلی متوجه این نکته باشیم و امام علیه السّلام را حاضر بینیم و ناظر بینیم.

یعنی حاجی وقتی که از مگه برمی‌گردد، با خودش امام زمان را می‌آورد، می‌آورد در منزل خودش. باید از این امام زمان حفاظت کرد - التفات کردید؟ - و نگه‌داری کرد از آن امام زمانی که در دل خود و در قلب خود جایش داده‌ایم و او را با خود به منزل خودمان آورده‌ایم. خیلی این مسئله مهم است! این مسئله مهم‌ترین و ارزشمندترین مسئله زندگی ما است. زیرا این توفیق برای خیلی‌ها دست نمی‌دهد که بروند چند روزی مهمان باشند، مهمان خدا باشند و خدای متعال این طوری از آنها پذیرایی کرده باشد و بعد هم به عنوان هدیه و ارمغان، این مسئله را در وجود انسان قرار بدهد، درست؟!!

اینجاست که مرحوم آقا می‌فرمودند: «وقتی که برمی‌گردید، نگه دارید حال خودتان را. به مسائل زائد نپردازید. به چیزهایی که ما را وارد در عالم

تخیلات و تصورات می‌کند، نباید پردازید. با افرادی که اثرات سوء بر نفس دارند، با آن افراد حشر و نشر باید کمتر داشته باشید؛ چون کم‌کم، کم‌کم آن اثر و آن پدیده در وجود انسان به واسطه این ارتباطات کم‌رنگ می‌شود و آن جذابیت خودش را از دست می‌دهد.»^۱

حکایت سید بن طاووس و اهمیت پذیرایی از

حالات معنوی

”مرحوم سیدبن طاووس از افرادی بود که با امام زمان علیه السلام ارتباط داشت؛ یکی از افرادی که در ارتباط با حضرت، مُسَلِّمُ الثَّبُوت است و کسی در این مسئله شکی نکرده، مرحوم سیدبن طاووس است. مرحوم آقا یک وقتی می‌فرمودند:

یک نفر از جانب حضرت برای ایشان پیغام آورده بود؛ یک نامه‌ای آورده بود از جانب حضرت برای [ایشان]. خب، سید بن طاووس در را باز می‌کند، ایشان را می‌آورد در منزل، احترام می‌کند، مَقْدَمَش را گرامی می‌دارد، به ایشان توجه می‌کند، می‌آید می‌نشاند و خلاصه، بعد خودش می‌رود دنبال کار خودش؛ آن نامه را می‌گیرد و می‌رود دنبال کار خودش در اطاق خودش، در آن وضعیت خودش. آن میهمان در آنجا بود؛ شب برای او

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیه الله طهرانی)

غذا می‌برد و دوباره برمی‌گردد می‌رود و به کارهای دیگرش می‌رسد.

یکمرتبه نیمه‌های شب می‌بیند عجب! حال و هوایش فرق کرد؛ مثل سابق دیگر نیست؛ مسئله‌اش فرق می‌کند؛ حال نماز ندارد، حال دعا دیگر ندارد؛ حالت قبض پیدا کرده؛ آن ارتباط دیگر نیست. مضطرب می‌شود، پریشان می‌شود و متوسل می‌شود. به ایشان می‌گویند: «چرا این‌طوری از پیک ما پذیرایی کردید؟ اینکه فرستاده ما بود، اینکه از ناحیه ما بود؛ [سزاوار بود] این‌طوری بیاوری و آنجا بنشانی و مثلاً میوه جلوی بگذاری و خودت بروی [پی کارت]؟ حالا [بگویی]: شما فعلاً میل بفرمایید، تغییرذائقه‌ای بدهید؛ بعد خودش بلند شود برود به کارش برسد؟! این رسم میهمان‌نوازی است؟!»

(و واقعاً هم همین‌طور است؛ این خیلی عجیب است!) خلاصه می‌آید می‌بیند ایشان (میهمان) دارد نماز می‌خواند؛ می‌افتد روی دست و پایشان. هرچه می‌پرسد، می‌گوید: «چه شده؟»

(حالا او خودش... ولی صحبت در آن مقصد و منبع است و مبدأ است؛ از آن‌طرف این مطلب آمده. توجه می‌کنید رفقا؟ خیلی مسئله مهم است‌ها!) از آن‌طرف آمده: «چرا تو این‌طوری کردی؟» خلاصه، در آن مدتی که با او بوده، تمام اوقات خودش را در خدمت با او قرار می‌دهد؛ بعد دیگر از او می‌گذرند و قبول می‌کنند.

ببینید! این را می‌گویند پذیرایی از میهمان.

چگونگی پذیرایی از حالات معنوی: انجام

موجبات بقا و ترک موانع

این هدیه الهی پذیرایی می‌خواهد؛ این حالی که

برای سالک پیدا می‌شود، این حال پذیرایی

می‌خواهد؛ انسان باید نگه دارد. چطوری پذیرایی

کند؟ باید آنچه را که موجب بقاء اوست انجام بدهد

و آنچه را که مانع است و ممکن است به‌عنوان سد و

به‌عنوان مانع در بقا او ممکن است انجام بگیرد، آنها

را ترک بکند و رها کند؛ این را می‌گویند پذیرایی.

پس حالاتی که برای انسان پیدا می‌شود، این

حالات چیست؟ اینها حالاتی است که حکم میهمان

را دارد؛ و اگر انسان در نگه‌داری او بکوشد، این

هست. بزرگان می‌فرمودند: «وقتی که برای افراد

حالی پیدا می‌شود، نگذارد از دست برود؛ نگه دارد

آن را.» این نگه داشتن خیلی مشکل است. انسان
چطور حال خودش را نگه دارد؟

از یک طرف می‌توانیم بگوییم که آسان است؛
تکلیف شاقی نیست، به شرطی که مواظب باشیم و
خود را گول نزنیم؛ و در خلوت خود، وقتی که
کارهای خود را به استنطاق می‌کشانیم، در آنجا سر
به زیر نیندازیم و رد نشویم. این موجب می‌شود که
حال برای انسان بماند.

ضرورت پرهیز از اشتغالات ذهنی بیهوده و

سخنان لغو

باز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایتی

است که می‌فرمایند: **«لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ**

حَوْلَ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَرَأَوْا مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ.» «اگر شیاطین نمی‌آمدند و دور قلب بنی آدم

نمی‌چرخیدند، گردش نمی‌کردند...» چرخیدن

یعنی همین؛ هی فکر و خیال کردن؛ هی انسان در

مسائلی که به او ارتباطی ندارد فکر کردن؛ هی انسان

در کارهای دیگران سرک کشیدن؛ انسان در مطالبی

که تعلقی به او ندارد خود را وارد کند و دائماً در فکر

و خیال: «آن چه کرد؟ این چه کرد؟ کار آن درست

بود؟ کار من خوب بود؟ کار او غلط بود؟ کار من بهتر بود؟» به آنچه را که هیچ ربطی به او ندارد و هیچ گونه تعلقی به او ندارد، هی فکر و خیال خود را در این مسائل به کار بگیرد و بعد باعث گناه بشود، باعث غیبت بشود، باعث تهمت بشود، به گناه کشیده بشود؛ یا حداقل ملکوت خود را فاسد کند و مثال خود را از بین ببرد و برزخ خود را از بین ببرد با این تفکرات و با این تخیلات؛ اگر این طور نبود، «لَرَأَوْا مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^۱ اینها ملکوت آسمان و زمین را می دیدند.» همان ملکوت آسمان و زمینی که حضرت ابراهیم تقاضا کرد: «خدایا به من نشان بده»،^۲ آن را می دیدند.

در یک روایت دیگر دارند: «لَوْلَا تَمْرِيجٌ فِي قُلُوبِكُمْ وَ تَكْثِيرٌ فِي كَلَامِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ»^۳ اگر زیاد سخن گفتن در میان شما نبود و اضطراب در قلب، افکار مختلف و

۱. ریاض السالکین، ج ۳، ص ۱۹۶: قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: لَوْلَا أَنْ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَيَّ قَلْبِي بَنِي آدَمَ لَنظَرُوا إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ.
 ۲. سوره أنعام (۶) آیه ۷۵: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَآلِ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾.
 ۳. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷۰.

گوناگون و تشتت خاطر و اضطراب در قلب شما
نمود - عجیب است! - حضرت می فرماید: «آن را که
من می بینم شما می دیدید؛ **لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى، وَ لَسَمِعْتُمْ
مَا أَسْمَعُ**؛ آنچه را که من می شنوم شما هم
می شنیدید.»

یعنی قابلیت این را ما داریم؛ متها کاری که
پیغمبر کرد، اینکه تکثیر در کلام نداشت، تمریح در
قلب هم نداشت. ما این دو تا را نداریم؛ هی حرف
می زنیم! نشسته ایم هی حرف می زنیم: «بنزین گران
شد، برنج ارزان شد.» آقا! شد که شد! از آسمان باران
آمد، آنجا برف آمد. به من چه ربطی دارد؟! آنجا
جنگ شد، آنجا صلح شد. آنجا زلزله شد، آنجا آوار
خراب شد. همیشه در حال صحبت کردن هستیم!

نشسته ایم، یک دفعه رادیو را باز می کنیم ببینیم
اخبار چیست؟ آقا! نمی خواهد ببینید اخبار چیست؛
بنشین سرجایت، بردار یک صفحه کتاب بخوان. یک
روایت امام صادق را بخوان؛ یک صفحه کلام بزرگان
را بخوان. آخر از آن پیچ باز کردن اخبار چه گیت
می آید؟ از این همه نگاه کردن تصاویر مخرب و
مُفسد و مُضِلّ چه گیر ما می آید؟ دو ساعت فقط

تخیل! این می‌شود تمریح. این فقط یک تصویر نیست که بیاید و برود؛ این تصویر می‌آید و در نفس جا باز می‌کند؛ می‌گوید: «من به این زودی نمی‌روم؛ هستم اینجا؛ محکم، محکم در اینجا می‌مانم.»

یک ماه رمضان را رعایت می‌کنیم؛ صحبت خود را با دیگران در طول روز کمتر می‌کنیم که به روزه‌مان صدمه نخورد! ببینید ما چقدر در اشتباه هستیم! می‌گوییم روزه می‌گیریم و به واسطهٔ صحبت نکردن و اینکه به غیبت کشیده نشود، ارتباط خود را کم می‌کنیم؛ خب، این کار درست. در رفتن به هر جایی احتیاط می‌کنیم؛ در صحبت کردن‌ها احتیاط می‌کنیم؛ و اثرش را می‌بینیم. همین که ماه مبارک رمضان تمام می‌شود، روز از نو، روزی از نو! دوباره تمام شد؛ دیگر تمام شد دیگر؛ ماه رمضان را انجام دادیم، مطلب گذشت. این چه فایده دارد؟

تأثیر اعمال لاحق در از بین بردن آثار اعمال

سابق

رفقا، تصور نکنیم اینکه ماه رمضانمان به این کیفیت گذشت، این در پرونده ما می‌ماند و آن عملی

را که بعد از ماه رمضان انجام می‌دهم، جای خود را دارد؛ هر کدام حساب خود را! این طور نیست؛ این حساب، حساب مسلسل است؛ به هم پیوسته است. اگر بعد از ماه رمضان، مانند حال ماه رمضان را داشتیم، آن حال در ما می‌ماند؛ و الاً اصلاً انگار ماه رمضان بر ما نگذشته است! صاف! آب پاکی را ریختم هم روی دست خودم، هم شما! تمام شد!

اگر رعایت آن اعمال و رفتار و مراقبه‌ای که در ماه رمضان داشتیم و خداوند توفیق داده بود، اگر به همان کیفیت بودیم، آن حالات می‌ماند؛ آن حالات استمرار پیدا می‌کند. و الاً در روز قیامت نگاه می‌کنیم که اصلاً ماه رمضان بر ما نگذشته است. ای آقا! این همه شب‌های قدر بر سرمان زدیم، قرآن به سر گرفتیم، توسل کردیم... خب، خراب کردیم؛ بعد از ماه رمضان خراب کردیم. آن ماه رمضان آمد و بعد، آن سیل بنیان‌کنِ توهمات و تخیلات، تمام آن مزرعه‌ها و بناهایی که در ماه رمضان ساخته و پرداخته شده بود، همه را آمد و صاف کرد و بُرد.

مگر الان این طور نیست؟ یک سیلی می‌آید، خانه را برمی‌دارد صاف می‌کند. وقتی فردا می‌آید،

می گوید هیچ چیز نیست؛ هی نگاه نمی کنید ببینید
دیروز ساختمان بود؟ الآن هیچ چیز نیست! تمام شد!
دوباره باید بسازید؛ آن ساختمان دوباره نمی آید
سرجایش؛ خراب شد رفت. این مسئله است در
اینجا.^۱

پذیرایی از حالات معنوی چگونه انجام می شود؟

”این نظام عالم، نظام تربیت است؛ و اینکه این
همه مرحوم آقا می گفتند: «رفیق! مواظب باشید،
مراقب باشید، گوش به هرجایی نسپرید، دل به
هرجایی ندهید»، برای این است. آنها که با کسی
دشمنی نداشتند، عزیز من؛ آنها که بدی کسی را
نمی خواستند؛ آنها که از ارتباط با این و آن چیزی
گیرشان نمی آمد و چیزی را از دست نمی دادند؛
حرفی بود برای من می زدند: «آقا! می خواهی،
نمی خواهی، همین است. خودت می دانی، خودت
می دانی.»

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۲۳. (آیه الله
طهرانی)

این معنا، معنای پذیرایی است. اینکه بزرگان می‌فرمودند این حالات در حکم میهمان انسان است که در قلب جای می‌گیرد، این برای همین جهت است؛ که این میهمان شرائطی دارد، اقتضائاتی دارد و در تحتِ شرائطی می‌تواند دوام بیاورد.

اگر شرائط مهیا باشد، این حال دوام پیدا می‌کند و از حال، تبدیل به مَلَکَه می‌شود؛ اگر نه، این شرائط، شرائط آماده‌ای نباشد؛ اگر آن شرائط غیر مناسب بود، برمی‌گردد، برمی‌گردد می‌رود؛ می‌گوید: «من در جایی که برایم مناسب نیست، در منزلی که مناسب با من نیست، من مأوی نمی‌گزینم؛ من در آنجا قرار نمی‌گیرم.» در آنجا من واقع نمی‌شوم. در این زمینه خیلی مطالب هست.^۱

اهمیت حفظ دستاوردهای معنوی حج و پرهیز

از بازگشت به زندگی سابق

”حیف است انسان یک‌هم‌چنین جایی برود و بعد برگردد و بخواهد دوباره به زندگی قبلش

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۵، جلسه ۱۰. (آیه‌الله طهرانی)

[بپردازد!] واقعاً حیف است! حال اگر کسی می خواهد، انجام بدهد؛ بالأخره:

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور *** در خلاق می رود تا نفخ صور^۱

هر کسی بر طبق خواست خودش کارهای خودش را انتخاب می کند و بر طبق مُدرکات خودش برنامه خودش را تنظیم می کند؛ حال اگر کسی صلاح خودش را در این مهمانی های کذایی می بیند، [بعد از] برگشتن از مگه هم ادامه بدهد! اگر کسی صلاح نمی بیند، دیگر خودش می داند این دیگر نیازی به توضیح و تأکید ما نیست؛ این عبادت به این شکل است و اثر آن هم به این شکل است، و مرحوم آقا می فرمودند:

حیف است که انسان از مگه برگردد و این حالت را حدّ اقل برای یک مدتی برای خود حفظ نکند!

بسیاری از رفقا و دوستان بودند که از مگه برگشتند و برای بنده نقل کردند:

مابعد از برگشتن از مگه، به هر فردی که نامناسب بود برخورد می کردیم حال تهوع پیدا می کردیم و اصلاً از این قضیه می فهمیدیم که این شخص در چه وضعیتی است! بیرون می آمدیم و در خیابان [می رفتیم] حال تهوع پیدا می کردیم؛ در مسجد که می رفتیم و در منزل که می آمدیم خوب می شدیم! تا یک شخص می آمد و به ما تلفن می کرد یک دفعه حال تهوع [پیدا می کردیم]!

این چیست؟ اینکه دیگر چشم بندی نیست!
اینکه دیگر تخیل نیست! چه حالی برای او پیدا شده

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۳۱.

است که الآن یک هم‌چنین وضعیتی دارد؟ حال، دیگر

هر شخصی خود وظیفه خود را بهتر می‌داند.^۱»^۲

نظر علامه طهرانی در مورد برگزاری ولیمه در

منزل

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
:۴

«سؤال: فرمودید که انسان [وقتی که] از مکه

برمی‌گردد، این حالت را با خودش نگه دارد؛ در

ارتباط با دیگران چه کار کنیم؟ هرچقدر که ارتباطمان

را با دیگران کم کنیم ولی در مورد دیدار پدر و مادر

که سفارش شده است، [ولی] غیبت می‌کنند و از

مسئله غیبت ناراحت هستیم؛ چه می‌شود؟

آیه‌الله طهرانی: دیگر بنده متعهد مطالب و ارتباطات افراد نیستم! آنچه را که بنده عرض می‌کنم، آن چیزی است که به نظر می‌رسد و پیاده کردن این مطالب دیگر برعهده بنده و امثال بنده نیست. انسان باید حال خودش را حفظ کند، دیدن پدر و مادر هم لازم است، حالا آنها غیبت می‌کنند لازم نیست که انسان برود با غیبت آنها همدم بشود و دو تا هم خودش روی آن بگذارد! آنها در آن مجلس غیبت می‌کنند، انسان یک سلامی می‌کند و یک علیکی می‌کند و مدتی می‌نشیند و بلند می‌شود می‌آید! این رفتن و همرنگ شدن و نشستن باعث می‌شود که انسان کدورت پیدا کند و آن یافته‌های خود را از دست بدهد؛ و انسان می‌تواند ترتیبی بیندیشد تا اینکه کمتر در معرض این‌گونه مسائل قرار بگیرد. علی‌کل حال انسان باید ارزش و قیمت این حالات را بداند و خلاصه، به این زودی و به این مجانی اینها را از دست ندهد.»

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۳. (آیه‌الله طهرانی)

”نظر مرحوم آقا بر رستوران نبوده و ایشان تأکید داشتند براین که ولیمه در منزل خود شخص باشد؛ گرچه این مسئله هم مشکل است. البتّه این قضیه در مورد عروسی‌ها هم هست. مجلس ولیمه یک مجلس الهی است؛ مجلس ظاهری و دنیایی نیست؛ مجلس آبروداری و چشم‌وهم‌چشمی نیست.^۱ متأسفانه امروزه ولیمه از آن مجرای طبیعی خودش - که خلوص نیت و تشویق و ترغیب و تبلیغ به‌عنوان یک شعار اسلامی و به‌عنوان شکرگزاری از نعمت و توفیقی که خداوند داده و انسان را موفق کرده به ادای

^۱ . سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس: ۴

«سؤال: در مورد چراغانی کردن و پلاکارد زدن

حاجیان پس از بازگشت چه نظری دارید؟

آیه‌الله طهرانی: البتّه اشکال ندارد و مسئله ایرادی ندارد، ولی امروزه این قضیه و مطلب به چشم و هم‌چشمی و اعتبارات و... رسیده است و هرچه چراغانی بیشتر باشد و قربانی بیشتر باشد [بیشتر موجب چشم و هم‌چشمی است!] [الآن به این وضعیت و به این کیفیت است؛ برای اینکه دیگران متوجه بشوند که حاجی آمده است ایراد ندارد، ولی نباید به نحوی باشد که تداعی شود این مطلب و قضیه در این باب دارد جلو می‌رود! البتّه بنده در زمان مرحوم آقا ندیدم که ایشان به کسی توصیه کرده باشند که این کار را انجام بدهد و روی این حساب بهتر است که ما هم دست از این مسائل برداریم. آدم که به مکه می‌رود، قبلش باید تودیع داشته باشد و بعد هم باید ولیمه بدهد و سنت است.»

حج بیت الله [باشد] - به این سو و آن سو انحراف پیدا کرده است.^۱

”افراد برای ولیمه دادن، مصالح دنیوی و مسائل دیگر را در نظر می‌گیرند و طبعاً این قضیه با مشکلاتی مواجه می‌شود و روح خلوص و اخلاص از بین می‌رود و طبعاً مشمول آداب و رسوم جاهلیت خواهد شد. این قضیه به هیچ وجه نباید آن جنبه الهی خودش را از دست بدهد.

رستوران‌ها و پارک‌ها و تالارها، اینها جاهایی است که همه افراد شرکت می‌کنند؛ با هر نفسی و با هر عقیده‌ای و با هر کاری. نفوس آنها قطعاً در این فضاها اثر منفی را باقی خواهد گذاشت؛ بخواهیم یا نخواهیم، نفس ما متأثر خواهد شد. چطور این که این معنا کاملاً ملموس و مشهود است و در این قضیه هیچ شکی نیست. آن عروسی که در منزل باشد، تا این عروسی که در این مکان‌های عمومی باشد، از زمین تا آسمان تفاوت دارد. ملائکه‌ای که در آن منزل می‌آیند، در آن تالارها شرکت نمی‌کنند؛ آن انوار الهی

^۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۷، جلسه ۱۵. (آیه‌الله طهرانی)

که بر آن مجلس عروسی - که مجلس الهی است و مقدس است و عبادت است - نازل می‌شود، در آن تالارها وجود ندارد. مجلس زفاف، مجلس عبادت است و ملائکه در آن مجلس حضور دارند؛ چون سنتی از سنت‌های رسول خدا باید در روی زمین تحقق پیدا بکند.

آن مقداری که می‌توانیم، اگر منزل نداریم، در منزل دیگر انجام بدهیم؛ نمی‌گوییم حرام است. بنده تابه‌حال کسی را منع نکردم. ممکن است خانواده‌هایی باشند که اینها در تحت شرایطی باشند که نتوانند در منزل برگزار کنند. بالأخره هر کسی که این فرهنگ را ندارد و افراد دارای فرهنگ‌های متعدد هستند؛ ولی علی‌کلّ حال، دیگر همین است. کسی که غذایی را بخورد که مناسب حال او نیست، دل‌درد می‌گیرد - چه بخواند و چه نخواند - این مطلب هست.

بنابراین، کسانی که از مگه مراجعت می‌کنند، چرا ولیمه در منزل ندهند؟ رستوران یعنی چه؟ در تالار و این حرف‌ها یعنی چه؟ در همان منزل، عدّه

محدودی بیایند یا در دو روز باشد [که] شرکت کنند
و ولیمه داده شود؛ حالا در سه روز داده شود...
بالآخره آن غذا در سه روز پخت شود یا در دو روز
باشد. علی‌کُلِّ حال، انسان با این‌گونه امور، آن آثار
مترتبه بر حج را خدای ناکرده از بین نبرد.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۳۴:

«آنچه که بزرگان فرمودند این است که در منزل خود افطاری بدهید. در این
اماکن ندهید، از حج که برمی‌گردید در منزل خود ولیمه بدهید، این اماکن
برای انسان برکت و روح نمی‌آورد، نورانیت برای انسان نمی‌آورد، باید در
منزل باشد. به زن و بچه اجحاف نباید بشود. تکلیف زائد نباید باشد و از
آن طرف هم نباید مسئله به این نحو باشد که انسان بخواهد هر شب این
طرف برود، آن طرف برود، نه! لازم نیست.» (آیه‌الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۱۸.
(آیه‌الله طهرانی)

فصل نهم: توضیحات و احکام حج

گزیده ای از بیانات آیه‌الله حاج سید محمد محسن

طهرانی - قدس سره - در رابطه با احکام حج

مقاله موجود به قصد مقاله همراه تهیه شده و لذا شامل کلیه مسائل و احکام حج نیست، بلکه سعی شده علی‌رغم آنکه همه مسائل اصلی ذکر می‌شود، رعایت اختصار فراموش نگردد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اعمال حج تمتع شامل دو بخش می باشد: ۱-
عمره تمتع ۲- حج تمتع.

و با انجام مجموع این دو بخش، حاجی عمل
حَجَّةَ الْإِسْلَامِ خود را اداء نموده است.

خلاصه و نمودار اعمال حج تمتع
(حَجَّةَ الْإِسْلَامِ)

الف) عمره تمتع

۱- احرام بستن و تلبیه گفتن در میقات (مسجد
شجره یا مسجد جحفه)

۲- هفت دور طواف به دور کعبه

۳- دو رکعت نماز طواف (در پشت مقام حضرت
ابراهیم)

۴- سعی بین صفا و مروه (هفت دور بین کوه صفا
و مروه)

۵- تقصیر (گرفتن مقداری ناخن و یا چیدن
مقداری از موی سر)

که با تقصیر کردن، حاجی از احرام خارج و

اعمال عمره تمتع پایان می پذیرد.

ب) حج تمتع

- ۱- احرام بستن در مکه (و بهتر است در مسجدالحرام باشد)
- ۲- وقوف در عرفات (مقدار واجب آن از اذان ظهر روز عرفه (نهم ذی الحجّه) است تا اذان مغرب)
- ۳- وقوف در مشعر (مقدار واجب آن از اذان صبح روز عید قربان است - روز دهم - تا طلوع آفتاب)
- ۴- رمی جمره عقبه (در روز عید قربان)
- ۵- قربانی کردن (در روز عید قربان)
- ۶- حلق کردن (در روز عید قربان)
- ۷- بیتوته در منا در شب یازدهم و دوازدهم (مقدار واجب آن از اذان مغرب است تا نیمه شب شرعی)
- ۸- رمی جمرات ثلاثه در روز یازدهم و دوازدهم (زمان آن از طلوع آفتاب است تا غروب آن)
- ۹- هفت دور طواف به دور کعبه
- ۱۰- دو رکعت نماز طواف (پشت مقام حضرت ابراهیم)

۱۱- سعی بین صفا و مروه (۷ مرتبه بین کوه صفا و مروه)

۱۲- طواف نساء (۷ دور طواف به دور کعبه)

۲- ۱۳- نماز طواف نساء (۲ رکعت پشت مقام حضرت ابراهیم)

که با انجام نماز طواف نساء اعمال حج تمتع به پایان می‌رسد.

عمره مفرده

عده‌ای از حجّاج در غیر از ایّام حج، جهت انجام عمره مفرده عازم می‌شوند که اعمال آن به شرح زیر است:

۱- احرام بستن در میقات و گفتن تلبیه (میقات معمولاً یا مسجد شجره است یا مسجد جحفه)

۲- هفت دور طواف به دور کعبه

۳- دو رکعت نماز طواف (پشت مقام حضرت ابراهیم)

۴- سعی بین صفا و مروه (۷ دور بین کوه صفا و مروه)

۵- تقصیر (گرفتن مقداری از ناخن و یا کوتاه

کردن مقداری از مو)

که با تقصیر کردن حاجی از احرام عمره مفرده خارج می‌گردد.

۶- طواف نساء (۷ دور طواف به دور کعبه)

۷- نماز طواف نساء (۲ رکعت پشت مقام

حضرت ابراهیم)

اصطلاح مدینه قبل و مدینه بعد

کلیه کاروان‌های ایرانی در دو قالب مدینه قبل و مدینه بعد به سرزمین عربستان عزیزت می‌کنند.

مدینه قبل: کاروان‌هایی هستند که از ایران، ابتداء به مدینه مشرف می‌گردند و تقریباً به مدت یک هفته در آن شهر نور و ولایت کسب فیض نموده سپس به قصد تشرّف به مکه و انجام اعمال عمره تمتّع خود، به مسجد شجره (مسجدی در حومه مدینه که محل احرام رسول اکرم و اکثر ائمه علیهم السّلام است) می‌آیند در آنجا مُحرم شده و لبیک‌گویان به طرف خانه خدا حرکت می‌کنند و پس از ورود به مکه اعمال عمره تمتّع را بجا آورده و از احرام خارج می‌گردند.

مدینه بعد: کاروان‌هایی هستند که از ایران

مستقیماً به جدّه می روند و از آنجا پس از چند ساعتی وارد مسجد جحفه (مسجدی است که محل احرام کسانی است که از طرف دریا و جدّه به مکه می آیند) شده احرام می بندند و لبیک گویان به سوی خانه خدا می روند و پس از ورود، اعمال عمره تمتّع خود را انجام داده و از احرام خارج می گردند. این افراد پس از اتمام اعمال حج تمتّع خود به مدینه مشرف شده و پس از حدود هشت روز به وطن باز می گردند.

افضل بودن حج مدینه بعد

مدینه قبل و بعد هر دو خوب است ولی چنانچه در روایات داریم مدینه بعد بهتر است، چراکه انسان پس از انجام اعمال به مدینه می رود و زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم می کند به طوری که امام باقر علیه السّلام می فرماید:

مردم مأمور شده اند به مکه بروند و به دور این سنگ ها طواف نمایند و بعد بیایند و ولایتشان را به ما عرضه کنند.

این مهم است، طواف کردن به دور کعبه بدون

امام فایده ندارد. (۱۴۲۵)

مروری گذرا بر کلیه اعمال حَجَّةِ الْإِسْلَام (عمره تمتّع و حج تمتّع)

جهت انجام عمره تمتّع حجاج از یکی از

میقات ها (مسجد شجره یا مسجد جحفه) مُحْرَم شده

و به طرف شهر مکه حرکت می‌کند. پس از ورود به شهر مکه به مسجدالحرام آمده و طواف خود را انجام می‌دهند و سپس نماز طواف را به جا می‌آورند. سپس به سمت مسعی حرکت می‌کند (مسعی به محل سعی کردن گویند که حد فاصل بین کوه صفا و مروه است و چسبیده به مسجدالحرام) و هفت بار فاصله بین کوه صفا و مروه را می‌پیمایند (از کوه صفا شروع و به کوه مروه ختم می‌شود) پس از آن کمی از مو و یا ناخن خود را کوتاه می‌نمایند و از احرام عمره تمتع خارج می‌گردند و کلیه مُحَرَّمات احرام بر آنها حلال می‌گردد.

پس از این اعمال حجاج تا روز هفتم یا هشتم ذی‌الحجه در مکه می‌مانند و در این روز مجدداً در خود شهر مکه مُحَرَّم شده و به سوی صحرای عرفات می‌روند و در عرفات تا اذان مغرب روز نهم می‌مانند و پس از اذان از عرفات به مشعر (مکانی است بین عرفات و منا) می‌آیند و تا طلوع آفتاب روز دهم (عید قربان) در آنجا وقوف می‌نمایند و سنگهای لازم برای رمی جمرات را جمع‌آوری می‌کنند و پس از آن به منا آمده و در چادرهای خویش مستقر می‌گردند و

در این روز بایستی اعمال منا را انجام دهند که شامل:
اول رمی جمره عقبه است (جمره عقبه از سمت منا
آخرین جمره و نزدیکترین جمرات به شهر مکه
است) که هفت عدد سنگ (سنگ‌هایی که از مشعر
جمع کرده‌اند) به آن می‌زنند و پس از آن بایستی
قربانی کنند و پس از قربانی سر خود را می‌تراشند
(حلق) و با حلق کردن حاجی از احرام خارج
می‌گردد و کلیه محرمات احرام بر او حلال می‌شود
به جز: ۱- استعمال بوی خوش که با اتمام سعی بین
صفا و مروه حلال می‌گردد ۲- حلال شدن همسر که
با انجام طواف نساء و نماز آن حلال می‌گردد. پس
از حلق دیگر اعمال عید قربان به پایان می‌رسد لیکن
حجاج به دو جهت باید اوقات خاص دیگری را در
منا بمانند.

- ۱- بیتوته در منا (بیتوته: گذراندن شب را در یک
محل می‌گویند) در شب یازدهم و دوازدهم از
غروب آفتاب تا نیمه شب شرعی.
- ۲- رمی جمرات ثلاثه در روز یازدهم و دوازدهم
از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب.

لازم به ذکر است بعد از اذان ظهر روز دوازدهم حجاج می‌توانند به‌طور کلی از منا خارج شده و به شهر مکه برگردند.

پس از اعمال منا (و مراجعت به مکه حجاج به انجام اعمال مکه مبادرت می‌کنند به شرح زیر:

- ۱- طواف (۷ دور به دور کعبه) ۲- نماز طواف (پشت مقام حضرت ابراهیم) ۳- سعی بین صفا و مروه (هفت دور بین کوه صفا و مروه) ۴- طواف نساء (هفت دور به دور کعبه) ۵- نماز طواف نساء (پشت مقام حضرت ابراهیم). با انجام نماز طواف نساء (که آخرین عمل حج تمتع است) اعمال مکه پایان می‌یابد.

قبل از حرکت به حج

توصیه‌ها و تذکرات پیرامون قبل از حرکت:

- ۱- ابتداء شکر خدا را انجام دهد به خاطر این توفیق الهی. (۱۴۲۴)

- ۲- غسل توبه انجام دهد (از همه آنچه که تا به حال انجام داده) بهتر است که شب جمعه باشد (قبل از اذان صبح) و صبح جمعه بعد از نماز صبح ۲ رکعت نماز بخواند، سپس سر به سجده گذارده و

۱۰۰ مرتبه استغفار کند: استغفر الله ربی و اتوب

الیه. (۱۴۲۴)

۳- به این نیت حرکت کند که الآن می خواهد

مانند حضرت ابراهیم حرکت کند (حج ابراهیمی

انجام دهد) یعنی حال و هوای حضرت ابراهیم و آن

وضعیتی که حضرت ابراهیم داشتند را در خود پیاده

کند. (۱۴۲۴)

۴- خود را مانند یک بنده ذلیل و عبدی که مولا

او را دعوت کرده باید در طول مدت سفر حج، حالت

عبودیت و ذلت و استکانت داشته باشد. (۱۴۲۴)

۵- مخارجی که کرده به حساب نیاورد. (المالُ

مالُ الله) با نیتی که نه خرجی کرده و نه زحمتی

کشیده باید از خانه خارج گردد. ()

۶- از منزل که خارج شد دیگر در فکر خانه و

منزل نباشد، آنها هم خدایی دارند و نگهبان و حافظ

دارند. (۱۴۲۴)

۷- از منزل که حرکت می کند باید خود را متصل

به امام زمان علیه السّلام ببیند و در همه جا خود را با

حضرت ببیند و اینکه انسان به دنبال این باشد که در

جای خاصی امام زمان علیه السلام را پیدا کند، این در مسیر عرفان نیست بلکه افراد عادی به دنبال این حرف‌ها هستند. (۱۴۲۴)

۸- این یک ماه را از زندگی خود جدا کنید و در

این یک ماه هر حرفی ننزید و هر کاری را نکنید و با هر کسی رفت و آمد نداشته باشید. (۱۴۲۵)

۹- از مکه و مدینه دائم زنگ ننزید (هر یکی دو

هفته یک بار اشکالی ندارد) و فقط صرف

احوال‌پرسی باشد، نه شنیدن اخبار و... چون

پی‌گیری و شنیدن اخبار فکر انسان را مشغول می‌کند

و این از سهم انسان کم می‌کند، حاجی که به حج

می‌آید دیگر نباید به مسائلی که در منزل می‌گذرد

فکر کند، نباید به همسر و فرزند، کار و... فکر کند

چراکه تمام این مسائل موجب می‌شود که سهمیه

انسان کم شود و باعث می‌شود آن صفا و خلوص کم

گردد. (۱۴۲۴)

۱۰- فکر خود را از وطن خالی کنید از کلیه

متعلقات، و همه چیز را کنار بگذارید به نحوی که

گویا تنهای تنها در دنیا هستید. (۱۴۲۴)

۱۱- از منزل که حرکت می‌کنید خود را در دو

حوله احرام فرض کنید (حالت احرام) و مراقبه را زیاد کنید. (۱۴۲۵)

۱۲- حج ابراهیمی یعنی چه؟ حضرت ابراهیم علیه السّلام، وقتی حضرت اسماعیل و همسرش را آوردند در محل فعلی کعبه، هیچ موجودی در آنجا نبود و یک بیابانی بود که کوه‌ها آن را احاطه کرده بودند و حضرت، زن و بچه‌اش را می‌گذارند و می‌روند و خداوند می‌فرماید حتی پشت سر خود را هم نگاه نکن. حج ابراهیمی آن است که وقتی ما حرکت می‌کنیم و می‌آئیم به مکه دیگر از این دنیا و داد و ستدها و اختلاف‌ها و بگو مگوها و... بیرون بیاییم. حضرت ابراهیم که آمد، تمام تعلقات خود را از دنیا کند. (۱۴۲۵)

۱۳- باید بداند این اعمالی که می‌خواهد انجام بدهد، تنها جنبه ظاهر آن نیست بلکه هر کدام از این اعمالِ ظاهر، باطنی دارد. (۱۴۲۴)

لازم به ذکر است در کتاب شریف امام شناسی، جلد ۶، صفحه ۱۲۹ به بعد، پیرامون اعمال حجّة الوداع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

مکان‌هایی که توقف نموده و خطبه خوانده‌اند و مناسبی که انجام داده‌اند، مطالب فراوانی آمده است که علاقه‌مندان را به خواندن آن مطالب ارزشمند دعوت می‌کنیم.

شرح تفصیلی اعمال حَجَّةِ الْإِسْلَام

الف) عمره تمتع (احرام، طواف، نماز طواف، سعی، تقصیر)

۱- احرام:

احرام عمره تمتع باید در میقات انجام پذیرد که معمولاً میقات برای ایرانی‌ها یا مسجد شجره است اگر مدینه قبل باشند و یا مسجد جحفه است اگر مدینه بعد باشند.

مراحل احرام:

- ۱- درآوردن کلیه لباس‌های دوخته‌شده و پوشیدن لباس احرام (برای مردها)
- ۲- نیت کردن (نیت عمره تمتع) نیت، همان نفس خواست باطن را گویند و لازم نیست به زبان بیاید. (۱۴۲۲)

- ۳- گفتن لبیک (تلبیه) که با گفتن لبیک حاجی مُحَرَّم می‌شود و بایستی از محرّمات احرام پرهیز

نماید.

۴- ذکر لبیک: **لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ.** (۱۴۲۴)

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون احرام)

- ۱- مستحب است قبل از احرام غسل کند (غسل احرام) و دو رکعت نماز احرام بخواند. (۱۴۲۲)
- ۲- با غسل احرام می‌توان نماز خواند یا طواف کرد و با هر غسل مستحبی می‌توان نماز خواند و طواف کرد. (۱۴۲۲)
- ۳- بهتر است در میقات غسل کند (مسجد شجره یا جحفه) و امکانات برای غسل در این مکانها موجود است.
- ۴- شروع تلبیه از میقات است و ذکر لبیک را تا زمانی که خانه‌های مکه پیدا می‌شود می‌تواند ادامه دهد و پس از رؤیت خانه‌های مکه دیگر نباید لبیک بگوید و هرچه این ذکر را بیشتر بگوید اثر احرام در نفس او قویتر می‌شود. (۱۴۲۲)
- ۵- گفتن یک تلبیه واجب و مابقی مستحب می‌باشد. (۱۴۲۲)

۶- خانم‌ها باید با صدای آهسته تلبیه بگویند.

(۱۴۲۴) در صورتی که نامحرم صدای آنها را بشنود.

۷- احرام بستن نشانه آن است که انسان خودش

را از همه تعلق‌ها رها کرده و از همه ماسوی‌الله جدا

کرده است. (۱۴۲۶)

محرمات احرام

با احرام بستن، کارهایی بر مُحرم حرام می‌گردد

که به آن محرمات احرام می‌گویند که تعدادی از آنها

اختصاص به مردان دارد، تعدادی به خانم‌ها و تعداد

بیشتر آن مشترک است:

الف) مشترک بین آقایان و خانم‌ها

۱- صید و شکار در حرم و اطراف آن و کشتن

حیوانات موذی و حیواناتی که در بدن ساکن

می‌شوند (مثل شپش و...)

۲- آمیزش یا هر گونه استفاده شهوانی دیگر از

همسر

۳- استمناء

۴- استعمال عطریات و بوئیدن عطر

۵- سرمه کشیدن

۶- نگاه کردن در آینه برای دیدن خود

۷- دروغ - فحش دادن

۸- قسم خوردن به الله و خداوند

۹- انگشتر زینتی به دست کردن

۱۰- روغن مالیدن

۱۱- کندن و زدودن مو از بدن عمداً

۱۲- بیرون آوردن خون از بدن

۱۳- ناخن گرفتن

۱۴- کندن دندان

۱۵- کندن و بریدن درختان و گیاهان حرم

۱۶- عقد کردن (عقد نکاح)

ب) مخصوص آقایان:

۱- پوشیدن لباس دوخته

۲- پوشیدن چیزی که تمام روی پا را بگیرد.

۳- پوشانیدن سر

۴- زیر سقف رفتن و قرار دادن سایه ثابت در

بالای سر در حین پیمودن بین دو منزل

ج) مخصوص خانمها:

۱- پوشیدن زیور برای زینت

۲- پوشاندن روی خود با نقاب و روبند

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون محرمات احرام)

۱- انگشتی که جنبه تزئین نداشته باشد (مثل

عقیق یا درّ و...) اشکال ندارد. (۱۴۲۲)

۲- نگاه کردن به شیشه اتوبوس که انسان در آن

پیدا باشد، اگر عمداً باشد اشکال دارد. (۱۴۲۲)

۳- مسواک زدن اگر باعث خون آمدن از لثه شود

اشکالی ندارد ولی باید سعی کند حتی الامکان خون

نیاید. (۱۴۲۴)

۴- گره زدن، سنجاق کردن و استفاده از

بست‌هایی که حوله احرام را نگه می‌دارد در حال

احرام، حرام نیست اما بهتر است استفاده نشود.

۵- دمپایی حتماً باید روباز باشد بدین نحو که

صدق باز بودن روی پا بشود.

۶- استفاده از هر آنچه که دوخته شده است (برای

مردان حرام است) اعم از حوله، همیان، کیف،

ماسک و پتو (در صورتی که دور آن دوخته باشد).

۷- مرد مُحَرِّم در صورتی که می‌خواهد سر خود را

خشک کند، باید سر خود را به چند قسمت تقسیم

کرده و هر کدام را جدا جدا خشک کند تا پوشاندن

سر، صدق نکند. (۱۴۲۵)

۸- استفاده از عطر و شامپوهایی که بوی عطر می‌دهند حرام است ولی اگر بویی به انسان بخورد، استشمام آن اشکالی ندارد. (۱۴۲۴)

۹- برای مردان کشیدن ملحفه بر روی پا اشکالی ندارد البتّه در صورتی که لحاف بر روی پا نچسبد.

۱۰- زیر سقف رفتن شخص محرم هنگام مشی (راه رفتن) حرام است، البتّه در مکه چون منزل حساب می‌شود اشکالی ندارد؛ فلذا در شهر مکه شخص می‌تواند برای طی طریق از ماشین سقف‌دار استفاده نماید اما زمانی که از میقات (مسجد شجره یا جحفه) می‌آید و یا از مکه به عرفات می‌رود حتماً باید از ماشین بدون سقف استفاده کند. (البتّه همه این موارد مربوط به روز می‌باشد ولی در شب مطلقاً استفاده از ماشین سقف‌دار بلامانع است).

۱۱- خانم‌ها نباید در حال احرام صورت خود را بپوشانند و پوشانیدن آن حرام است (۱۴۲۲ - ۱۴۲۶) لیکن پاک کردن صورت با دستمال اشکالی ندارد. (۱۴۲۴)

۱۲- شانه زدن به موی سر به نحو آرام اشکالی

ندارد و موهایی که می‌ریزد اگر به حالت عادی می‌ریزد اشکال ندارد، بلکه آنچه حرام است کندن مو از بدن است به نحوی که با شدت آن را از بدن جدا نماید. (۱۴۲۵)

۲- طواف

هنگام طواف باید موارد زیر رعایت گردد:

۱- طهارت (وضو یا غسل)

۲- پاک بودن بدن و لباس.

۳- نیت.

۴- هفت دور به دور کعبه بگردد و ابتدای آن از مقابل حجرالاسود باشد.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون طواف)

۱- مستحب است قبل از طواف غسل کند (و با آن غسل می‌تواند طواف کند و نماز بخواند). (۱۴۲۲)

۲- محدوده طواف حتی الامکان بین حجر و مقام باشد لیکن اگر به علت ازدحام جمعیت، طواف مشکل بود می‌تواند محدوده آن را وسیع‌تر کند و در صورت شلوغی و ازدحام جمعیت می‌تواند حتی در طبقه دوم و سوم طواف کند. (۱۴۲۲-۱۴۲۴)

۳- استلام حجرالاسود اگر امکان داشت انجام دهید ولی خیلی خود را به زحمت نیندازید و اصراری نکنید. (۱۴۲۲)

۴- در هنگام طواف نباید شانه و دست انسان در فضای بالای شاذروان قرار بگیرد (شاذروان به محل اتصال دیوارهای کعبه به کف صحن مسجدالحرام را می‌گویند که از خود دیوارهای کعبه کمی بیرون‌تر قرار گرفته است)

لذا هنگام طواف دست زدن به کعبه باعث بطلان طواف می‌گردد. (۱۴۲۴) مگر آنکه برگردد و از محلی که دست زده طواف را اعاده کند.

۵- مستحب است انسان هنگام ورود به مسجدالحرام از باب بنی‌شیبه وارد گردد چون هنگامی که بت هُبل به دست امیرالمؤمنین علیه السّلام شکسته شد پیامبر اکرم صل الله علیه و آله امر فرمودند که آن را در زیر در ورودی باب بنی‌شیبه دفن کردند تا چون مردم داخل می‌شوند آن را در زیر قدم خود بگیرند. (برگرفته از امام شناسی، جلد ۶، صفحه ۲۷)

۶- عظمت کعبه به خاطر این سنگ‌ها نیست،

بلکه به خاطر آن است که خداوند میل و اراده کرده است که این نقطه با ارزش باشد، یعنی میل و اراده پروردگار به این نقطه خاص تعلق گرفته است.

(۱۴۲۵)

۷- لازم نیست پس از رسیدن به مکه فوراً به

مسجدالحرام رفته و اعمال را انجام دهید بلکه بهتر آن است که در صورت خستگی راه، چند ساعتی استراحت کرده و پس از آن اقدام به انجام اعمال نمایید، زیرا انجام اعمال نیاز به تمرکز دارد و خستگی با تمرکز منافات دارد. (۱۴۲۶)

۸- در هر دور طواف مستحب است رو به

حجرالاسود کرده و تکبیر بگوید.

۹- شک در طواف اگر در کمتر از $3/5$ دور باشد

طواف باطل است (مثلاً شک در ۲ یا ۳) ولی اگر در بیشتر از $3/5$ دور باشد باید بنا را بر اقل بگذارد. (۱۴۲۶)

۱۰- اگر در بین طواف حدثی از انسان سر بزند،

اگر در کمتر از $3/5$ دور باشد (مثلاً دور دوم باشد) طواف باطل است و اگر در بیشتر از $3/5$ دور باشد

(مثلاً دور پنجم باشد) باید همان جا طواف را قطع کند و طهارت حاصل کرده و سپس از همان جا که قطع کرده بود بقیّه طواف را ادامه دهد.

۱۱- اگر در بین طواف اذان گفته شود و شخص مجبور به توقف شود، اگر در کمتر از $3/5$ دور است طواف باطل است و اگر در بیشتر از $3/5$ دور باشد اشکالی پیدا نمی کند و بعد از نماز از همان جا طواف خود را ادامه می دهد.

۱۲- فاصله انداختن بین اعمال (مثل طواف و نماز طواف و...) اشکال ندارد مثلاً یکی را امروز و دیگری را فردا انجام دهد.

۱۳- هنگام طواف همین که از مقابل حجرالاسود شروع به گردیدن کند کفایت می کند، اگرچه در هنگام طواف سهواً به دور خود بچرخد و پشت او به کعبه شود.

۱۴- اگر در حین طواف جمعیت به قدری باشد که انسان را حرکت دهد یا بلند کند و چند متر جلو برد طواف او صحیح است. (۱۴۲۴)

۱۵- در طواف های واجب در هر دور، ادعیه

وارده برای هر دور را بخوانید و اگر وقت اضافه آمد
الله اکبر و لا اله الا الله بگویند ولی در طواف‌های
مستحبی در هر دور فقط لا اله الا الله و الله اکبر
بگویند. (۱۴۲۲)

۱۶- زن‌ها به هر تعداد که بخواهند می‌توانند
طواف مستحبی انجام دهند و ترک آن به خاطر پرهیز
احتمالی از تماس با مردهای دیگر، لزومی ندارد.
(۱۴۲۶)

۱۷- طواف همین عمل ظاهر نیست بلکه باید به
باطن آن هم توجه نمود، باطن آن این است که هر
دور طواف نشانه و حکایت از یکی از عوالم است:
۱- ماده ۲- مثال ۳- ملکوت سفلی ۴- ملکوت علیا
۵- جبروت ۶- لاهوت ۷- اسماء کلیه (ذات) (۱۴۲۵)
(۱۴۲۲-)

۱۸- طواف یعنی فدا کردن و خود را باختن و
خود را تسلیم کردن و ناچیز شمردن. (۱۴۲۲)

۱۹- طواف کردن به دور کعبه یعنی: خدا و ذات
او را محور قرار دادن و آن ذات را در تمام مراحل و
مراتب وجودی مورد توجه قرار دادن و خود را فانی
دانستن در تمام مراحل وجودی. (۱۴۲۲)

۲۰- طواف که می‌کند باید بداند که مسیر زندگی و حیات خودش را از این به بعد بر چه اصل و اساسی قرار بدهد. (۱۴۲۴)

۳- نماز طواف

پس از اتمام طواف باید نماز طواف را بجا آورد:
(الف) دو رکعت است بدون اذان و اقامه.
(ب) این نماز باید پشت مقام حضرت ابراهیم و به سمت کعبه باشد.

(ج) باید با طهارت باشد.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون نماز طواف)

۱- نماز طواف مثل نماز صبح می‌باشد و اگر خدا نماز صبح را (از نظر صحت و درست تلفظ نمودن کلمات) قبول کند، آن را هم قبول می‌کند. و انسان باید نماز طواف را خودش بخواند و نیابت دادن مربوط به کسانی است که اصلاً نمی‌توانند نماز بخوانند. خداوند همین نماز را از ما قبول می‌کند. بله، بهتر است انسان نزد کسانی که تجوید خوبی دارند حمد و سوره خود را بخواند و حتی الامکان رفع اشکال نماید و این کار را برای همه نمازها بایستی انجام داد نه فقط برای نماز طواف. (۱۴۲۶)

۲- به شک بعد از نماز طواف نباید اعتنا کرد و

این شک وسوسه شیطان است. (۱۴۲۶)

۳- در صورتی که نماز طواف در پشت مقام برای

دیگران زحمتی ایجاد نمی‌کند می‌توان در آن

سوره‌های بلند را قرائت نمود. (۱۴۲۶)

۴- علت اینکه پشت مقام حضرت ابراهیم باید

نماز را به جا آورد آن است که: این قدم، محترم بوده

و این مقام، جای پای کسی است که سازنده این بیت

بوده و ما را به این مناسک دعوت کرده و در حق ما

دعای خیر نموده و ما به احترام او و احترام قدم او و

فعل او، پشت آن مقام به نماز می‌ایستیم.

گودی موجود بر روی مقام حضرت ابراهیم

دست‌ساز نیست بلکه روایت داریم که این محل پای

حضرت ابراهیم بوده که خداوند به اعجاز آن سنگ

را نرم نمود تا جای پای حضرت در سنگ نقش

بپذیرد. (۱۴۲۵)

۴- سعی بین صفا و مروه

پس از نماز طواف نوبت به سعی بین صفا و مروه

می‌رسد.

۱- هفت مرتبه باید بین کوه صفا و مروه را طی کنیم.

۲- از کوه صفا شروع و به کوه مروه ختم می‌گردد
به این شکل:

دور اول: از صفا به مروه

دور دوم: از مروه به صفا

دور سوم: از صفا به مروه

...

دور هفتم: از صفا به مروه

۳- سعی بین صفا و مروه وضو و طهارت نیاز ندارد و این مکان جزء مسجدالحرام نیست لذا خانم‌هایی که عذر دارند می‌توانند به آن مکان وارد شوند. (۱۴۲۲)

۴- بین صفا و مروه، و نزدیک به صفا بر روی سقف در دو جا چراغ‌های سبزی روشن شده که این دو چراغ محدوده مکانی را که باید هروله نمود (راه رفتن شبیه به دویدن) مشخص می‌سازد که برای مردها مستحب است در هر دور به اولین چراغ که رسیدند شروع به هروله نمایند و به چراغ دوم خاتمه

دهند و زن‌ها نبایستی هروله نمایند.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون سعی)

۱- سعی صفا و مروه را باید در طبقه پایین انجام

داد و چنانچه ممکن نبود در طبقه فوقانی هم اشکال ندارد. (۱۴۲۲)

۲- در حین سعی صفا و مروه ادعیه وارد شده

برای هر دور را بخوانید و اگر وقت اضافه آمد **الله اکبر و لا اله الا الله** بگویید. (۱۴۲۲)

۳- در سعی بین صفا و مروه ما به دنبال حضرت

هاجر، دنبال آب حیات می‌گردیم. (۱۴۲۴)

۴- در سعی بین صفا و مروه به دنبال حضرت

هاجر می‌دویم، چون ایشان برای خدا و برای رضای او و رفع تشنگی حضرت اسماعیل به دنبال آب حیات می‌دوید و در آن حال نفس او دیگر نفس الهی بود، نه نفس زنانه و غیر الهی. (۱۴۲۵)

۵- سعی صفا و مروه برای رسیدن به چشمه

حیات و رسیدن به حقیقت توحید است که وقتی آن حقیقت بیاید و به انسان بخورد، انسان سیراب می‌گردد و ماسوی‌الله را کنار می‌گذارد. (۱۴۲۵)

۵- تقصیر

پس از اتمام سعی، (البته در عمره تمتع) حجاج با چیدن مقداری از مو و یا ناخن خود، از احرام خارج گشته و کلیه محرمات احرام بر آنها حلال می‌گردد.

۱- چیدن مقداری از مو و یا ناخن. البته مستحب است هر دو انجام شود.

۲- کسی که خودش تقصیر نکرده نمی‌تواند برای دیگران تقصیر کند.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون تقصیر)

پس از اتمام عمره تمتع تا زمانی که حجاج احرام برای حج تمتع می‌بندند:

۱- حاجی نباید از شهر مکه خارج گردد. (۱۴۲۵)

۲- نمی‌تواند عمره مفرده انجام دهد (حرام است). (۱۴۲۵)

۳- نمی‌تواند سر خود را بتراشد.

۴- مستحب است پس از خروج از احرام، لباس‌های احرام خود را هم‌چنان بپوشد تا زمانی که می‌خواهد برای حج تمتع مجدداً مُحرم گردد، البته

این به معنای مُحَرَّم باقی ماندن نیست بلکه همه محرّمات احرام بر او حلال است و فقط او لباس احرام خود را جهت رعایت استحباب تا احرام حج تمتّع خود می پوشد.

«اعمال حج تمتّع»

پس از پایان عمره تمتّع، حجاج در مکه می مانند و معمولاً در روز هشتم ماه ذی الحجه، مُحَرَّم شده و به سوی عرفات (صحرائی است در خارج از حرم) می روند که هم اکنون به ذکر کلیه اعمال می پردازیم:

۱- احرام

۱- احرام بستن در شهر مکه در هر نقطه شهر که باشد چه جدید چه قدیم (۱۴۲۶) و بهتر است در مسجدالحرام احرام ببندد (۱۴۲۲) و بیرون آوردن کلیه لباس های دوخته (برای مردها).

۲- نیت کردن (نیت حج تمتّع)

۳- تلبیه (لبیک گفتن)

توصیه ها و تذکرات (پیرامون احرام حج تمتّع)

۱- مستحب است قبل از احرام غسل کند.

۲- بهترین مکان برای احرام بستن مسجدالحرام

است. (۱۴۲۴)

۳- شروع تلبیه از هنگام احرام است تا ظهر روز عرفه، و از ظهر روز عرفه (روز نهم ذی الحجه) که آخرین فرصت است دیگر نباید تلبیه بگوید. (۱۴۲۲)

۴- آقایان اگر در روز به عرفات می‌روند نباید از ماشین سقف‌دار استفاده نمایند.

۲- وقوف در عرفات

وقتی حجاج محرم شدند برای وقوف (ماندن) در عرفات به این صحرا می‌آیند:

۱- مقدار واجب وقوف از ظهر روز نهم (روز عرفه) است تا اذان مغرب همان روز.

۲- آنچه واجب است تنها وقوف است، و عمل واجب دیگری ندارد لیکن برای این مکان اعمال مستحبه زیادی ذکر شده که در ذیل آمده است.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون وقوف در عرفات)

۱- در حدیث است که: «**الحجُّ عَرَفَةٌ**؛ حج همان عرفه است.» و لذا در روایت است کسی که عرفه را درک کند حج خود را انجام داده و حجّش مقبول است. (۱۴۲۶)

۲- در روایت است کسی که عرفه را درک کند و

متوجه باشد، خداوند تمام گناهان او را می‌آمرزد،

همان‌طور که از مادر متولد شده است. (۱۴۲۵)

۳- در شب عرفه دعای «**یا شاهد کلّ نجوی...**»

را بخواند (در مفاتیح قسمت اعمال شب عرفه)

۴- خواندن زیارت امام حسین در شب و روز

عرفه (۱۴۲۴)

۵- خواندن دعای عرفه بسیار سفارش شده است

و در بعد از ظهر روز عرفه (هرچه به غروب

نزدیک‌تر باشد بهتر است).

۶- بهتر است دعای عرفه را در سمت چپ پایین

کوه جبل الرّحمة بخواند، همان مکانی که امام حسین

علیه السّلام دعای عرفه را خوانده‌اند، ولی بالای کوه

جبل الرّحمة در این روز نروید که کراهت دارد.

(۱۴۲۴ و ۱۴۲۵)

۷- در عرفات نمازها شکسته است (۱۴۲۴) و

فقط همان شبی که به عرفات می‌آید نماز کامل

است. (۱۴۲۵) و در صورتی در شب اول نماز کامل

است که قبل از آن ۱۰ روز در مکه اقامت داشته

باشید. فلذا اگر کمتر از ۱۰ روز در مکه اقامت داشته

باشید می‌بایست نماز را در شب اول نیز شکسته

بخوانید.

۸- غسل روز عرفه را فراموش نکنید که بسیار اثر دارد و افضل آن از صبح است تا ظهر، لیکن تا عصر هم می‌توان انجام داد. (۱۴۲۵)

۹- بهترین دعا در عرفات: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند:

بافضیلت‌ترین دعا در روز عرفه، که پیامبران قبل از من هم در روز عرفه آن را می‌خواندند این است: «لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، و هو علی کل شیء قدیر» (برگرفته از امام شناسی، ج ۶، ص ۱۳۷).

خواندن این دعا اشکالی ندارد. (۱۴۲۴)

۱۰- در روز عرفه و در عرفات کسی نمی‌تواند روزه بگیرد مگر آنکه قبلاً نذر کرده باشد و آن روزه مستحبی که برای این روز ذکر گردیده مربوط به کسانی است که در عرفات نیستند.

۱۱- هرچه مسکنت دارید در این روز به خدا عرضه کنید و بگویید خدایا هنر ما در ناسپاسی و معصیت است و هنر مولا رحمت و بخشش و مغفرت است. (۱۴۲۵)

۱۲- شب عرفه را قدر بدانید و روز عرفه که شد، بروید یک گوشه تنها برای خود و به گناهان و معاصی و ناچیزی خود و... فکر کنید و به خدا

بگویند: خدایا، من از مگه که برمی گردم می خواهم
از این وضع بیرون بیایم و تغییر کلی کنم. و از همان
صبح باید خود را برای بعد از ظهر روز عرفه آماده
کنید. و نگذارید صحبت کردن با دیگران و... شما
را محروم نماید، و به خود توجه داشته باشید.
(۱۴۲۶)

۱۳- در عرفات باید احساس کنید اینجا خارج از
حرم است و باید حال را برای ورود به حرم مساعد
کرد. (۱۴۲۲)

۱۴- در روایات داریم که امام زمان علیه السلام
در عرفات خود را به همه نشان می دهند لیکن آن
کسی ایشان را می شناسد که خود ایشان صلاح
بدانند. (۱۴۲۲ یا ۱۴۲۴)

۱۵- سفر به عرفات مقدمه و آماده کردن خود،
برای سفر و ورود به حرم خداوند است. (۱۴۲۵)

۱۶- سعی کنید از عرفات تا مشعرالحرام را با پای
پیاده بروید که حدوداً ۱۰ کیلومتر است و در راه هم
همه گونه وسائل پذیرائی و استراحتی موجود است
و آنها که با اتوبوس می روند ممکن است چندین
ساعت در ترافیک بمانند و حتی ممکن است وقوف

در مشعر را از دست بدهند. (۱۴۲۵)

۳- وقوف در مشعرالحرام (مُزْدَلِفَه)

با غروب خورشید در روز عرفه (روز نهم) حجاج از عرفات بیرون آمده و به سمت مشعرالحرام حرکت می‌کنند. مشعر مکانی است بین صحرای عرفات و مِنا.

۱- مقدار واجب وقوف در مشعر از اذان صبح روز دهم است (عید قربان) تا طلوع آفتاب. (۱۴۲۲)
۲- مشعر به جز وقوف در آن، عمل واجب دیگری ندارد.

۳- بهتر است حاجی سنگ‌های خود را از مشعرالحرام جمع کند (سنگ‌هایی که نقطه‌نقطه است و خال‌های سیاه و سفید دارد). (۱۴۲۲، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵)

تعداد سنگ‌های لازم حداقل ۴۹ عدد سنگ می‌باشد ولی سنگ بیشتری جمع کند تا در حین رمی احیاناً سنگ کم نیورد:

۷ عدد برای رمی جمره عقبه در روز دهم.

۲۱ عدد برای رمی جمرات ثلاثه در روز یازدهم.

۲۱ عدد برای رمی جمرات ثلاثه در روز دوازدهم.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون وقوف در مشعر)

۱- جمع کردن سنگ از مشعر بسیار مستحب است. (۱۴۲۶)

۲- عده‌ای سنگ‌های خود را از شهر مکه جمع کرده و با خود به عرفات می‌برند و سپس به مشعر می‌آیند که این کار جایز نیست، چون بردن اشیاء حرم به خارج آن حرام است (۱۴۲۶-۱۴۲۵) و این عده چون سنگ‌ها را با خود به عرفات که خارج از حرم است می‌برند عمل حرام را مرتکب می‌شوند. (۱۴۲۶-۱۴۲۵)

۳- سنگ خود را از مشعر جمع کنید که مستحب مؤکد است، لیکن اگر نشد از مناهم می‌توان جمع کرد و اگر در حین اعمال سنگ کم آورد از دیگران هم می‌تواند بگیرد. (۱۴۲۴)

۴- شخصی که اولین بار است به حج آمده، مستحب است کمی در مشعر قدم بزند. (۱۴۲۴)

۵- در مشعرالحرام نماز شکسته است. (۱۴۲۴)

۶- نباید یک تکه سنگ بزرگ را برداشته و خرد

کند، بلکه باید سنگ‌های کوچک را جمع‌آوری کند، سنگ‌هایی که اندازه آن به قدر یک نخود یا کمی بزرگ‌تر باشد. (۱۴۲۴ و ۱۴۲۶)

۷- خانم‌ها و یا کسی که عذری دارد (ذوات الأعدار) مثل پیرمردها و افراد ناتوان، از ساعت ۱۲ شب به بعد می‌توانند برای رمی جمره عقبه از مشعر خارج شوند، اما قبل از آن باید وقوف در مشعر را درک کنند و وقوف به معنای بودن چند لحظه نیست بلکه به معنای درک کردن است. (۱۴۲۴)

۸- مشعر: یعنی محل شعور و فهمیدن، در این مکان انسان به شعور و درک می‌رسد و در مشعر که وارد می‌گردد دیگر وارد حرم شده است. (۱۴۲۵)

۴-۵-۶- اعمال منا (در روز دهم): رمی، قربانی،

حلق

۴- رمی جمره عقبه

پس از طلوع آفتاب در روز دهم (عید قربان) حجاج به سرزمین منا آمده و در چادرهای خویش مستقر می‌گردند و سپس برای رمی جمره عقبه (سنگ زدن به جمره عقبه) به سمت آن حرکت می‌کنند. جمره عقبه، از طرف محل استقرار حجاج

به سوی آن، آخرین جمره است یعنی حجاج ابتدا به جمره اولی می‌رسند سپس به جمره وسطی و در نهایت به جمره عقبه (لازم به ذکر است که جمره اول و دوم در این روز سنگ زده نمی‌شود).

۱- هفت عدد سنگ باید به جمره بزند، به نیت قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ.

۲- وقت رمی از طلوع آفتاب است تا غروب آن.

۳- سنگ‌ها باید بکر باشد (یعنی کسی با آن سنگ، رمی نکرده باشد). (۱۴۲۶)

۴- مستحب است با پرتاب هر سنگ یک تکبیر بگوید.

۵- مستحب است هنگام رمی جمره عقبه پشت به قبله بایستد.

۶- مستحب است هنگام رمی با وضو باشد.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون رمی و سرزمین منا)

۱- منا یعنی آرزو و آرزوی انسان در این سرزمین برآورده می‌شود. (۱۴۲۲)

۲- در منا نمازها شکسته است. (۱۴۲۴)

۳- منا همان سرزمینی است که حضرت ابراهیم به دستور خداوند، مأمور به ذبح حضرت اسماعیل

شدند. (۱۴۲۲)

۴- مسجدالخیف در منا قرار دارد (و به محل

جمرات نزدیک است) سعی کنید در آن ۲ روزی که

در منا هستید نماز ظهر و عصر را در این مسجد

بخوانید چراکه محل تجلیات الهی بر حضرت

ابراهیم و عده‌ای از پیامبران بوده است. (۱۴۲۲)

۵- غسل روز عید قربان و نماز روز عید را

فراموش نکنید که بسیار مستحب است و بعد از

غسل و نماز عید برای رمی جمره بروید. (۱۴۲۵)

۶- ترتیب در اعمال منال لازم و واجب است (یعنی

اول رمی، بعد قربانی، بعد حلق).

۷- اگر رمی جمرات در طبقه همکف امکان

نداشت (به علت ازدحام جمعیت) می‌توان از طبقه

دوم رمی نمود.

۸- اگر کسی نمی‌تواند رمی کند می‌تواند نیابت

بدهد. (۱۴۲۵)

۹- با توجه به وضعیت فعلی و ازدحام جمعیت

در روز عید قربان، برای رمی جمره عقبه، همه

خانم‌ها می‌توانند در شب عید قربان (البته پس از

درک کردن وقوف به مشعر) برای رمی جمره از منا خارج شوند و رمی را انجام دهند. (۱۴۲۵)

۱۰- به جمره که سنگ می‌زند به این معنی است که دیگر در بازگشت، شیطان به او رجوع نکند. (۱۴۲۴)

۱۱- منا و رمی جمرات اینها مُمَثِّلِ دَفْعِ اعتباریات، نفسانیات و رفض و دور کردن ذات انسان است در وقتی که در حرم واقع شده است. با رمی شیطان و از بین بردن او گویا به کل، خود را از خود، تهی می‌کند و حق را به جای آن مستقر می‌کند. (۱۴۲۶)

۵- قربانی (ذبح گوسفند یا گاو یا شتر)

بعد از رمی جمره عقبه در روز دهم حجاج باید عمل قربانی را انجام دهند:

الف) برای قربانی می‌تواند نائب بگیرد.

ب) بیان شرایط قربانی:

۱- نر باشد.

۲- از هر لحاظ سالم باشد (شاخ، گوش، پاها

و...).

۳- پیر و مریض نباشد.

۴- نقص عضو نداشته باشد (کور نباشد، لنگ نباشد).

۵- کمتر از ۶ ماهه نباشد.

۶- خصی نباشد (بیضه‌هایش را نکشیده باشند).

ج) گوسفند رو به قبله ذبح گردد.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون قربانی)

۱- انتخاب بعضی از گوسفندان، که سر گوش آنها را برای علامت گذاری بریده‌اند، اشکالی ندارد.

۲- اگر به شخصی نیابت می‌دهد، باید مطمئن باشد که آن شخص کلیه شرایط را رعایت می‌کند، یعنی هم گوسفند دارای شرایط ذکر شده باشد و هم در ذبح آن دقت کامل را بکند. (۱۴۲۲ و ۱۴۲۴)

۳- می‌توان اجازه داد قربانی را به کشورهای فقیر صادر کنند، البته باید حاجی سهم خودش را بریء کند و ببخشد و در مورد سهم دوستانش هم از آنها وکالت و رضایت بگیرد که سهم خود را ببخشند، چراکه گوشت قربانی باید به سه سهم تقسیم گردد: یک: ثلث آن سهم مؤمنین حاضر در مناسبت (سهم دوستانش).

دو: ثلث آن سهم قربانی کننده است (سهم خود حاجی).

سه: ثلث آن سهم فقراء مؤمنین است (همان سهمی که به کشورهای فقیر می‌برند). (۱۴۲۲)

۴- اگر قربانی در روز دهم تا غروب آفتاب انجام نشد هرگز در شب قربانی نکند، بلکه قربانی را بگذارد برای روز یازدهم و حتماً در روز، قربانی انجام شود. (۱۴۲۲ و ۱۴۲۴)

۶- حَلَق (تراشیدن سر)

پس از قربانی حجاج می‌باید حلق کنند:

۱- بر مردان واجب است که سر خود را بتراشند و خانم‌ها باید تقصیر کنند.

۲- محل حلق در منا است و در هر محل از منا باشد اشکالی ندارد. (۱۴۲۲)

۳- کسی که خودش حلق نکرده، نمی‌تواند برای دیگران حلق کند.

۴- هنگام حلق بخواند: **اللَّهُمَّ اعْطِنِي بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.**

۵- مستحب است از جلو سر و سمت راست آن شروع به حلق نماید.

۶- مستحب است موی سر خود را در منا دفن کند. (۱۴۲۶)

بعد از حلق حاجی می‌تواند از احرام خارج گردد و کلیه محرمات احرام بر او حلال می‌شود به جز:

۱- استعمال بوی خوش: که با سعی بین صفا و مروه حلال می‌گردد.

۲- حلال شدن همسر: که با اتمام طواف نساء و نماز طواف نساء حلال می‌گردد. (۱۴۲۵)

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون حلق)

۱- باید مطمئن شود که قربانی انجام شده، بعد سر خود را بتراشد و به صرف نیابت دادن نمی‌تواند حلق کند. (۱۴۲۲)

۲- بعد از حلق می‌تواند بعد از نیمه‌شب برای اعمال مکه از منا خارج گردد، لیکن واجب است هنگام غروب به منا برگردد تا موفق به بیتوته در منا گردد. (۱۴۲۵)

۳- زمان حلق کردن، پس از قربانی است تا هنگام غروب آفتاب و اگر فرصت نکرد باید صبر کند تا فردا و فردا انجام دهد و هرگز نباید سر خود را در

شب حلق کند. (۱۴۲۵)

۴- کسانی که سفر اول آنها می باشد، واجب است سر خود را بتراشند و هم چنین مستحب مؤکد است برای کسانی که سفر مجدد آنها می باشد و هیچ چیز از حلق، کفایت نمی کند. (۱۴۲۴)

۵- اعمال بعد از حلق را (اعمال مکه را) می توان تا پایان ماه ذی الحجه انجام داد.

۶- مرحوم آقا می فرمودند: کسی که به حج برود و حلق نکند گویا اصلاً حجی انجام نداده است (۱۴۲۴) و می فرمودند: گویا روحانیت حج در او ظهور نخواهد کرد. (۱۴۲۵)

۷- تقصیر کردن خانم‌ها مثل حلق کردن آقایان است و با هم فرقی ندارد، منتها: در مرد چون مو جنبه ظاهر دارد و موی او شکل ظاهری او را تشکیل می دهد خداوند می خواهد که او این شئونات ظاهری را کنار بگذارد ولی در زن چون تراشیدن مو برایش حرام است از این جهت از او خواسته شده که تقصیر کند و تقصیر برای زن حکم حلق کردن را دارد. (۱۴۲۶)

۷- بیتوته در منا در ۲ شب و رمی جمرات در ۲

روز

پس از حلق حجاج به دو جهت بایستی در منا
بمانند:

۱- بیتوته در منا در دو شبِ یازدهم و دوازدهم.

۲- رمی جمرات ثلاثه در روز یازدهم و
دوازدهم.

۱) شب یازدهم و دوازدهم حاجی باید در منا
بیتوته کند (بیتوته: گذراندن شب را در محلی گویند)
که مقدار واجب آن از غروب آفتاب است تا نیمه شب
شرعی.

۲) روز یازدهم و دوازدهم نیز حجاج باید
جمرات ثلاثه را رمی کنند به این صورت که به هر
جمره در هر روز باید هفت سنگ بزنند به این
ترتیب: اول جمره اولی، دوم جمره وُسطی، سوم
جمره عَقَبه؛ و زمان رمی نیز از طلوع آفتاب است تا
غروب آن.

۳- در شب یازدهم و دوازدهم بعد از نیمه شب
حجاج می‌توانند از منا خارج و جهت انجام اعمال
مکه به مسجدالحرام بروند و برگردند.

۴- روز دوازدهم (پس از انجام رمی جمرات)

حجاج می‌توانند بعد از اذان ظهر به‌طور کلی از منا خارج گردند، لیکن اگر در این روز از منا خارج نشوند تا آفتاب غروب کند، بایستی آن شب را در منا بیتوته کنند و فردا دومرتبه جمرات ثلاثه را رمی نمایند (و هم‌چنین است هر چند روزی که تا غروب از منا خارج نگردند).

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون بیتوته و رمی جمرات)

۱- خوابیدن در منا اثر بسیار زیادی دارد (در شب یازدهم و دوازدهم) اگرچه مردم از آن غفلت می‌کنند. و اگر شخصی در شب یازدهم و دوازدهم از منا خارج شود (البته پس از نیمه شب) باید در مسجدالحرام یا سایر مناطق مکه باشد و به عبادت پردازد و نمی‌تواند بخوابد، اما بهتر است که انسان اعمال مکه را در روز انجام دهد و واجب است تا قبل از غروب (یعنی وقتی هوا تاریک می‌گردد) جهت بیتوته در منا، به منا باز گردد تا بهره کافی را از این سرزمین ببرد.

اعمال مکه

۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲ اعمال مکه (طواف، نماز

طواف، سعی، طواف نساء، نماز طواف نساء)

پس از خروج از منا، حجاج به انجام اعمال مسجدالحرام می‌پردازند. این اعمال شباهت زیادی با عمره تمتع دارد و تنها طواف نساء و نماز آن را اضافه دارد، لیکن دیگر عمل تقصیر ندارد. مقایسه کنید:

طواف طواف

اعمال مکه نماز طواف نماز طواف

حج تمتع سعی صفا و مروه سعی صفا و مروه

عمره تمتع

طواف نساء تقصیر

نماز طواف نساء

تفاوت این اعمال با عمره تمتع تنها در نیت آن

است (که به قصد حج تمتع نیت می‌گردد) و تمام

مسائلی که در مورد عمره گفته شد (در مورد طواف

و...) در اینجا هم صدق می‌کند لیکن در این اعمال

حجاج دیگر در احرام نیستند.

در مورد طواف نساء هم دقیقاً مانند طواف

می‌باشد و تفاوت آن تنها در نیت است و در مورد

نماز طواف هم همین طور.

پس خلاصه اعمال مکه به شرح زیر است:

اعمال مکه:

۸- طواف (۷ دور به دور خانه خدا)

۹- نماز طواف (۲ رکعت پشت مقام حضرت

ابراهیم)

۱۰- سعی بین صفا و مروه (۷ مرتبه بین صفا و

مروه): با اتمام سعی استعمال بوی خوش حلال

می گردد.

۱۱- طواف نساء (که هم بر مرد و هم بر زن

واجب است) هفت دور به دور خانه خدا

۱۲- نماز طواف نساء (۲ رکعت پشت مقام

حضرت ابراهیم) که با اتمام نماز، همسر بر انسان

حلال می گردد.

با انجام طواف نساء و نماز آن حاجی اعمال

حجّی الاسلام خود را به پایان رسانیده است.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون اعمال مکه)

۱- بعد از انجام کلیه مناسک در کنار یا مقابل

حجرالاسود بایستد و تمامی اعتقادات خود را نسبت

به قرآن، کعبه، پیامبر، ائمه، قیامت، راه و مسیرش،

ولایت و... به حجرالاسود عرضه بدارد و از او بخواهد که در روز قیامت حاضر شود و بر این اعتقادات شهادت بدهد و او هم می‌آید و شهادت می‌دهد. (۱۴۲۴)

۲- هم‌چنین از خداوند بخواهد که این اعمال را مقدمه برای معرفت امام علیه السّلام قرار بدهد. (۱۴۲۴)

۳- حجرالاسود سنگی است که فهم خاصی دارد و سعه و جودی او به حدی است که از زمان حضرت آدم علیه السّلام که در این مکان قرار گرفته تا روز قیامت، هر کس به زیارتش بیاید، تمام این افراد را در نفس خود می‌پذیرد و نگه می‌دارد و مطالب آنها را گرفته و اخذ می‌کند و در روز قیامت شهادت می‌دهد. (۱۴۲۴)

مدینه منوره

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون مدینه)

۱- در بقیع که می‌روید بدانید همه آن پر است از قبرهای امام‌زاده‌ها و اهل بیت و اقوام و اصحاب پیامبر صل الله علیه و آله می‌باشد لذا هرگز با کفش وارد نگردید چون قدم به قدم آن ممکن است قبر

محترمی باشد (۱۴۲۴-۱۴۲۲) مرحوم آقا تمام بقیع را با پای برهنه می‌رفتند. نماز زیارت ائمه بقیع را بیرون بخوانید (۱۴۲۵) البتّه خواندن نماز زیارت در پشت دیوارهای قبرستان، صورت خوبی ندارد و بهتر است در مسجدالنبی بخواند (۱۴۲۶)

۲- زیارت قبر ائمه بقیع علیهم السّلام را استقلالاً انجام ندهید بلکه در تحت تبعیت زیارت پیغمبر، زیارت انجام شود. (۱۴۲۴-۱۴۲۲)

۳- در مدینه عظمت و اشراف رسول خدا صلّ الله علیه و آله جایی برای کس دیگر باقی نمی‌گذارد، لذا در مدینه توجه و نظر در همه جا به پیغمبر صلّ الله علیه و آله باشد و سایر جوانب و مسائل را توجه نداشته باشید (نسبت به خلفائی که در آنجا دفن هستند اولی و دومی و...) (۱۴۲۲)

۴- در مدینه ذکر: صلوات، لا اله الا الله، لا حول و لا قوه الا بالله بگویند (۱۴۲۲)(۱۴۲۴)(۱۴۲۵)

۵- در اطراف مسجدالنبی زیاد قدم بزنید که محله بنی‌هاشم است چراکه پیامبر ۱۰ سال در این مکان رفت و آمد داشته‌اند و بدانید قطعاً پای شما در جای پای پیغمبر صلّ الله علیه و آله گذاشته می‌شود

(۱۴۲۴-۱۴۲۲) و هم‌چنین در جای پای ائمه معصوم
علیهم‌السّلام.

۶- هم در مدینه و هم در مکه صبح‌ها بعد از
نماز صبح و اذکار خود، به جای سوره یس، دعای
صبح را بخوانید و اذکار هر شخص به همان کیفیت
باشد. (۱۴۲۲)

۷- قبر حضرت زهراء سلام‌الله علیها قطعاً در
همان‌جایی است که پیغمبر خدا دفن گردیده‌اند،
منتهی مابین قبر و منبر رسول خدا (روضه) خیلی
سفارش گردیده است حتماً هر روز ۲ رکعت نماز در
آن مکان بخوانید که ثواب بسیار دارد. (۱۴۲۴-
۱۴۲۲)

۸- در بین راه منزل و حرم و بالعکس، انسان به
چیزی نگاه نکند (به مغازه‌ها، هتل‌ها و...) (۱۴۲۴)

۹- در مسجدالنبی که می‌روید مسجد را منزل
خود بدانید، حرم پیغمبر، منزل واقعی ماست و ما
همه فرزندان پیغمبریم و به این نیت به مسجد بروید
که دارید به منزل خود می‌روید نه به نیت زیارت
حضرت رسول اکرم صل‌الله علیه و آله (۱۴۲۴)

- ۱۰- در مدینه و در مسجدالنبی، فقط به رسول الله فکر کنید. (۱۴۲۴)
- ۱۱- خود را مقید به برنامه‌های کاروان نکنید (رفت و آمدها و...) بلکه انسان هر موقع حالش اقتضا دارد باید برای زیارت برود. (۱۴۲۴)
- ۱۲- بعد از زیارت رسول خدا صل الله علیه و آله حتماً به زیارت ائمه بقیع علیهم السّلام بروید ولی زیارت آنها را در تحت ولایت رسول خدا صل الله علیه و آله بدانید نه مستقلاً (۱۴۲۴)
- ۱۳- در کل مدینه نماز کامل است (۱۴۲۵-۱۴۲۴) ولی روزه نمی‌تواند بگیرد مگر آنکه قصد ۱۰ روز داشته باشد. و یا اینکه قبلاً نذر کرده باشد (۱۴۲۴-۱۴۲۶)
- ۱۴- نماز خواندن روی فرش در مسجدالنبی اشکالی ندارد و نمازهای واجب را هم می‌توانید همان‌جا بخوانید. (۱۴۲۴)
- ۱۵- برای زیارت ائمه بقیع علیهم السّلام هیچ فرقی نمی‌کند که وارد قبرستان بشوید یا نشوید و از نقطه نظر زیارت هیچ فرقی نمی‌کند. (۱۴۲۴)
- ۱۶- خواندن زیارت عاشورا در مدینه وارد نشده،

در مدینه و مکه و منا و مشعر و... صبح‌ها
بین الطلوعین حتماً دعای صباح را بخوانید خواه به
صورت تنهایی یا چند نفری. (۱۴۲۴)

۱۷- زیارت ائمه بقیع علیهم السّلام در مفاتیح
آمده است. (۱۴۲۴)

۱۸- زیارت رسول خدا و حضرت زهرا
علیهما السّلام در مسجدالنبی، در مفاتیح آمده است.
(۱۴۲۴)

۲۰- با حجاج دیگر مهربان باشید چون همه آنها
مهمان خدا هستند، هر چند از مذاهب دیگر باشند و
همیشه خود را پایین‌تر از دیگران بدانید و حق تقدم
را به دیگران بدهید و راه را برای دیگران باز کنید
(چه در مدینه و چه در مکه در کلیه اعمال) (۱۴۲۴)

۲۱- در مدینه، مکان‌هایی برای زیارت و...
موجود است که کاروانها افراد را یکبار به آنجا می
برند. و همان یکبار هم کافی است لیکن به ۳ مسجد
زیاد بروید: مسجد قبا: چند مرتبه بروید و هر بار ۲
الی ۳ ساعت بمانید.

مسجدالاجابه (مباهله): حدود ۱۰ دقیقه با حرم

فاصله دارد. مسجد ردالشمس (فضیح) چند مرتبه
بروید (که البتّه الآن تخریب شده است) و ۲ رکعت
نماز بخوانید. (۱۴۲۵)

۱- مسجد قبا:

در ۶ کیلومتری جنوب مسجدالنبی واقع شده
است (سر راه مدینه به مکه) هنگامی که پیامبر از مکه
به مدینه هجرت کردند چندین روز در این مسجد
ماندند و منتظر آمدن حضرت علی علیه السّلام شدند
و در همان زمان بود که دستور ساختن این مسجد را
دادند و مسجدی با دیوار سنگی در این مکان بنا.
روایتی است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که ۲
رکعت نماز در این مسجد ثواب یک عمره دارد.

در روایتی از امام صادق علیه السّلام که در
زیارت مشاهد و مساجد اطراف مدینه اول به مسجد
قبا بروید و در آنجا نماز بسیار بخوانید.

۲- مسجدالاجابه (مباهله):

این مسجد در شمال بقیع واقع شده و با
مسجدالنبی ۵۰۰ متر فاصله دارد. در این مسجد بود
که آیه مباهله نازل شده و نیز علت آنکه اجابه
می‌گویند آن است که پیامبر اکرم سه چیز را از

خداوند در این مسجد خواستند و خداوند ۲ چیز آن را اجابت فرمود. (کتاب مشاهد و مشاعر) این مسجد در خیابان ملک فیصل قرار دارد.

۳- مسجد ردالشمس (فضیخ):

در غزوه یهود بنی النظیر رسول خدا مدت ۶ روز در این مکان نماز خوانده‌اند و علت نام‌گذاری آن به ردالشمس آن است که در این مکان پیامبر اکرم صل الله علیه و آله به علی علیه السّلام تکیه کرده و خوابیده بودند و در همین حال نماز عصر حضرت علی علیه السّلام قضا گردید وقتی پیامبر صل الله علیه و آله بیدار شدند از حضرت پیرامون نماز عصر سؤال کردند و حضرت جواب گفتند که نخوانده‌اند. پیامبر فرمودند چون تو وصی هستی، وصی نباید نمازش قضا شود، پیامبر صل الله علیه و آله دعا فرمودند و خورشید برای حضرت بازگشت تا حضرت نماز خود را بخوانند. (کتاب مشاهد و مشاعر حج نوشته آخوندی)

مکه مکرمه

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون مکه)

۱- ذکر افراد در مکه «لا اله الا الله» و «لا هو الا

هو» باشد. (۱۴۲۴)

۲- سعی کنید بیشتر اوقات خود را در

مسجدالحرام بگذرانید چه حال طواف داشته باشید

یا نداشته باشید. (۱۴۲۲)

۳- نگاه کردن به کعبه عبادت است (۱۴۲۵)-

(۱۴۲۲) و اگر حال نماز و طواف ندارید به کعبه نگاه

کنید که خودش عبادت است و موجب آثاری است.

(۱۴۲۴)

۴- به جای نماز، طواف کنید بهتر است.

(الطَوَافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ) و هرچه بیشتر طواف بکنید

اثر بیشتری دارد. (۱۴۲۴ - ۱۴۲۲) بهتر است همه

طواف‌ها به نیت رسول‌الله باشد و مرحوم علامه

طهرانی می‌فرمودند طواف برای رسول خدا باشد و

آن شخص را هم که در ذهن دارید به او هم می‌رسد

و بیشتر هم می‌رسد. (۱۴۲۶)

۵- هر شب سعی کنید به حجر حضرت اسماعیل

بروید و ۲ رکعت نماز بخوانید که خیلی مهم است

مخصوصاً زیر ناودان (۱۴۲۲)

۶- دعا در حجر و زیر ناودان طلا مستجاب

است. (۱۴۲۴ - ۱۴۲۲)

۷- شبها روبه‌روی مستجار در مسجدالحرام بنشینید. (مستجار محلی از دیوار کعبه است که در فاصله ۱/۵ متری از رکن یمانی قرار دارد) (درست در مقابل آن ضلعی که درب خانه خدا قرار گرفته است) که این مکان به اذن خدا شکافته شد و فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد کعبه شدند و حضرت را بدنیا آوردند) (۱۴۲۲)

۸- تنها مکانی که زن می‌تواند جلوی مرد یا در کنار مرد نماز بخواند، مسجدالحرام است. (۱۴۲۴-۱۴۲۲)

۹- در مکه به مسئله توحید فکر کنید و اینکه آمده‌ایم هر آنچه را غیر از توحید است دور کنیم، همان‌طور که ائمه و اولیاء و پیامبران هم که اینجا می‌آمده‌اند، به توحید فکر می‌کرده‌اند. (۱۴۲۵-۱۴۲۲)

۱۰- در مکه و مسجدالحرام فقط باید توجه به خدا داشت و شفیع قرار دادن و توسل را باید کنار گذاشت (حتی شفیع قرار دادن رسول خدا و ائمه را) چراکه نفس توحید، خودش توسل است (۱۴۲۲) و

همه را باید فانی در خداوند ببیند. (۱۴۲۴)

۱۱- هنگامی که فرد خواست از مسجدالحرام

بیرون بیاید بگوید السلام علیک یا رسول الله (۱۴۲۴)

۱۲- یک دوره ختم قرآن در مکه فضیلت زیادی

دارد مخصوصاً در مسجدالحرام (۱۴۲۲) و بهتر است

به نیت رسول خدا قرائت شود (۱۴۲۴) و لازم نیست

به معنی دقت شود و صرف خواندن مدّ نظر است.

(۱۴۲۶)

۱۳- مستحب است نوشیدن آب زمزم و مرحوم

علامه طهرانی می فرمودند هرچه می توانید از آن

بخورید چه قبل از طواف و چه بعد از طواف و به

نیت رسول خدا بنوشید (یعنی به همان نیتی که

رسول خدا صل الله علیه و اله می نوشیدند)

۱۴- در کل شهر مکه نماز کامل است (۱۴۲۵)-

(۱۴۲۲) ولی روزه نمی تواند بگیرد مگر آنکه قصد ۱۰

روزه کرده باشد و یا از قبل نذر کرده باشد. (۱۴۲۶)-

(۱۴۲۴)

۱۵- از خداوند حاجتی را بخواهید که اگر

برآورده شود مغموم نباشید که چرا بهترش را

نخواستم (۱۴۲۲)

۱۶- از خداوند بخواهید:

۱- عبودیت و معرفتش را

۲- عافیت دنیا و آخرت را (عافیت یعنی: تطبیق

عمل و وجود انسان با آنچه که مورد رضای خداست)

۳- ما را آن چنان قرار بدهد که عبد او باشیم.

۴- که ما را عبد خود قرار بدهد به هر نحو که

صلاح می داند و تحمل آن را هم بدهد تا مراحل عبودیت را طی کنیم.

۵- خواست و درخواست را از ما بگیرد. (۱۴۲۲)

۱۷- تکامل روحی انسان وابسته به این مناسک

(مناسک حج) است. (۱۴۲۵)

۱۸- افراد به مکانی می روند که خداوند این مکان

را برای پذیرائی افرادی که آنها را برای هدف خاصی

به دنیا آورده، آماده کرده است. (۱۴۲۵)

۱۹- مسجدالحرام مکانی است که انبیاء بعد از به

نبوت رسیدن احساس نیاز به آن پیدا می کرده اند و

امام علیه السلام بعد از به امامت رسیدن واقعیت آن

را می یابند. (۱۴۲۵)

۲۰- امام زمان علیه السّلام در تمامی مناسک و اعمال حج حضور دارند و تمام فیوضاتی که به حجاج می‌رسد به واسطه حضرت است و بدانید موقعی که طواف می‌کنید یا در سایر مناسک، یکی از افراد، امام زمان علیه السّلام است. (۱۴۲۵)

۲۱- آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السّلام (در سوره بقره و ابراهیم) را در مسجدالحرام بخوانید و به آن دقت کنید و تأمل نمایید، و بدانید هر کس به مکه می‌رود به دعوت حضرت ابراهیم علیه السّلام پاسخ مثبت داده و اجابت کرده است. (۱۴۲۵)

۲۲- انجام دوباره عمره مفرده، در کمتر از ۱۰ روز حرام است و تا یکماه کراهت شدید دارد. اما اگر در ۲ ماه واقع شود اشکالی ندارد حتی اگر فاصله آن ۲ عمره، یک روز باشد مثلاً یک عمره در ۲۹ رجب انجام دهد و یک عمره در ۱ شعبان (چون در ۲ ماه واقع شده اشکالی ندارد) (۱۴۲۶)

ملاک حساب کردن فاصله ۲ عمره به روز، پایان اعمال است یعنی اگر کسی در ۲۵ ذی‌القعدة محرم شد و اعمالش را انجام داد و از احرام خارج گردید از این روز حساب نمی‌شود بلکه باید از پایان اعمال

حج تمتع، روزها را حساب کند.

۲۳- شهر مکه جای خاصی برای بازدید و توقف ندارد و غار حراء خوب است اگر مجال پیدا کردید.
(۱۴۲۲)

مسائل متفرقه

۱- استفاده از زیراندازهایی که به آن مقداری حصیر یا چوب دوخته شده جهت سجده، اشکالی ندارد ولی اگر به همان هم حساسیت نشان می دهند، از آن استفاده نکنید، در مسجدالنبی جاهایی هست که بین ستونها فرش نشده و سنگ است و می توانید در آنجا نماز بخوانید و درعین حال اگر نتوانستید جایی را پیدا کنید که سنگ باشد، لازم نیست خود را به زحمت بیندازید و می توانید روی فرش سجده کنید، من خودم هم روی فرش سجده کرده ام و در مسجدالحرام هم که همه اش سنگ است و مشکلی پیش نمی آید. (۱۴۲۲)

۲- خرید سوغات خوب است ولی انسان بگذارد برای روزهای آخر (۱۴۲۴)

۳- در کدام قانون و در کجا گفته شده که حاجی

از مکه که برمی گردد باید برای همه سوغاتی بیاورد؟
برای اهل منزل بیاورد آن هم به طور محدود و
مشخص، ولی دیگر برای سایر افراد و... خارج از
برنامه است و حاجی را از پرداختن به واقعیت و
پرداختن به آنچه که برای آن حرکت کرده باز می دارد
و این فرهنگی است که باید عوض شود (۱۴۲۴)

۴- طوافِ وداع کردن در مکه، اشکال ندارد لیکن
همان طواف نساء، طواف وداع هم هست در هر حال
طواف وداع کردن مستحب است. (۱۴۲۴)

۵- چراغانی کردن هنگام بازگشت حجاج، اگر
نشانه آمدن حاجی باشد اشکالی ندارد، لکن از روی
چشم و هم چشمی نباید باشد. ما ندیدیم مرحوم
علامه طهرانی در زمان خودشان توصیه ای به این
عمل کرده باشند و ما هم بهتر است انجام ندهیم.
(۱۴۲۶)

۶- کسی که مستطیع است و متمکن است که
سریعاً به حج برود باید سریعاً برود و نباید صبر کند
تا به صورت عادی برود حتی اگر لازم باشد میلیونها
تومان خرج کند باید بکند. لیکن این سریع رفتن به
این معنی نیست که حق دیگران را ضایع کند و نوبت

دیگران را بگیرد که اگر کسی در این مورد باعث ظلم و گرفتن حق دیگران شود حج او باطل و عملش حرام است، ظلم به دیگران در هر شرایطی و به هر نحوی حرام است. این شخص باید موجبات به حج رفتن خود را سریعاً فراهم کند و چون متمکن است هر هزینه‌ای را لازم باشد باید پردازد. (۱۴۲۶)

مسائل مربوط به خانم‌ها:

۱- خانم‌ها در مواردی می‌توانند نائب بگیرند:

الف) در مواردی که اگر بخواهند صبر کنند تا از عذر زنانه بیرون بیایند، فرصت و زمان اقامت آنها در مکه می‌گذرد و به موقع موفق به انجام اعمال نمی‌شوند که در این حالت باید نائب بگیرند (۱۴۲۲)

ب) رمی جمرات: که ممکن است ازدحام جمعیت به نحوی باشد که برای بعضی تحمل آن ممکن نباشد و باعث به وجود آمدن خطری برای آنها بشود که باید در این حال نائب بگیرند. (۱۴۲۲)

۲- زن هم می‌تواند نائب گردد. (۱۴۲۲)

۳- زنی که برای انجام اعمال (طواف و نماز آن) عذر دارد و باید چند روز صبر کند تا عذرش برطرف

شود، نمی تواند برای اینکه زودتر از احرام خارج شود
به دیگران نیابت دهد بلکه باید صبر کند و پس از
رفع عذر، خودش مباشرتاً انجام دهد. (۱۴۲۶)

۴- عذرهایی که برای خانم‌ها پیش می‌آید ۲

حالت دارد:

الف) یا اینگونه است که وقتی برای عمره تمتع
احرام می‌بندد عذر دارد و وقتی که وارد مکه می‌شود
این عذر او باقی است تا زمانی که می‌خواهد اعمال
حج تمتع را انجام دهد (زمانی که می‌خواهند به
عرفات بروند) در این

حالت چون او هنوز در احرام است، نیازی به
احرام مجدد ندارد و همان احرام عمره تمتع او تبدیل
می‌گردد به احرام حج تمتع و با سایر حجاج به
عرفات می‌رود و بعد از اعمال عرفات و مشعر و منا
به مکه برمی‌گردد و چنانچه پاک گردیده است ابتدا
اعمال حج تمتع خود را انجام می‌دهد (اعمال مکه
را) و بعد از اتمام آن اعمال، به مسجد تنعیم رفته و
به نیت عمره مفرده محرم می‌شود و به مکه آمده و
اعمال عمره خود را انجام می‌دهد و اگر هنوز پاک
نشده صبر می‌کند تا پاک شود و سپس اعمال را انجام

می دهد.

ب) یا اینگونه است که در حال پاکی عمره تمتع را انجام می دهد و هنگام رفتن به عرفات عذر پیدا می کند که در این صورت در همان حالت در مکه احرام می بندد و به عرفات رفته و پس از انجام اعمال عرفات و مشعر و منا به مکه آمده و اگر عذرش هم چنان باقی بود تا زمانی که کاروانها می خواهند به ایران بیایند در آنجا اعمالی که نیاز به طهارت ندارد (مثل سعی صفا و مروه) را خودش انجام می دهد و برای سایر اعمال که نیاز به طهارت دارد باید نایب بگیرد. ولی اگر فرصت دارد که صبر کند تا پاک گردد باید صبر کند و همه اعمال مکه را خودش انجام دهد (۱۴۲۲)

۵- خانم ها هنگامی که عذر دارند می توانند وارد در محل (مسعی) کوه صفا و مروه گردند چراکه این قسمت جزء مسجدالحرام نیست و سعی صفا و مروه را هم می توانند در حال عذر، خودشان انجام دهند. (۱۴۲۲)

۶- آیا زن می تواند قرصهایی مصرف کند که

عادت ماهانه او قطع، یا به تأخیر افتد و اعمال را بدون عذر انجام دهد؟

نیازی به مصرف این قرصها نیست، بلکه بهتر است انسان همانطور که خداوند برای زن تقدیر کرده است، همانگونه عمل کند، بنده تضمین می‌کنم: اگر کسی این قرصها را نخورد، به اندازه سرسوزنی از ثواب او کاسته نخواهد شد!! چرا انسان از مسیر و مجرای طبیعی خود که خداوند تقدیر کرده بیرون بیاید و برای خود تقدیر جدیدی و تقدیر من‌درآوردی ایجاد کند؟ خداوند گفته است به زن به این شکل بیاید و اعمالش را انجام دهد و تنها عملی که نیاز به طهارت دارد طواف و نماز آن است و سایر اعمال را خودش در حال عذر می‌تواند انجام دهد.

(۱۴۲۶)

۷- زنی که عذر دارد، رفتن به محوطه خارج از بناء مسجدالنبی و هم‌چنین رفتن به پشت دیوارهای بقیع برای وی بلاشکال است. (۱۴۲۴)

۸- زن مستحاضه می‌تواند قرآن بخواند و هم‌چنین وارد مسجدالحرام شده و طواف کند و هم‌چنین وارد مسجدالنبی گردد. (۱۴۲۴)

۹- زنی که عذر دارد می‌تواند وارد مسجد شجره شده و محرم گردد و از طرف دیگر خارج گردد و باید در مسجد محرم گردد (۱۴۲۴) آنچه بر وی حرام است و قوف در مساجد است.

احکام شیر خواران (نوزادان تا ۳ سالگی)

۱- آیا پوشک کردن شیرخوارهای که احرام بسته است، جایز است؟

بلی

۲- آیا لازم است هنگام طواف، پوشک شیرخوار را دائماً بازدید نمود که آیا طهارت آن توسط شیرخوار از بین رفته است یا نه؟

لازم نیست و طهارت به قوت خود باقی است

۳- آیا لازم است قبل از طواف، پوشک بچه و قسمتی از بدن او که پوشک می‌شود، پاک و غیر نجس باشد؟

بہتر است پاک باشد

۴- اگر در حین طواف شیرخواره مُحدث شد (حدثی از او سر زد) آیا طوافش باطل می‌گردد؟ و آیا در هنگام طواف و نماز آن طهارت بدن شیرخوار

شرط است؟

خیر طواف باطل نمی‌شود و طهارت طفل شرط

صحت نماز نیست

۵- آیا لازم است هنگام انجام اعمال،

شیرخواره‌بیدار باشد؟ و اگر در حین انجام عملی، یا

مقداری از آن خوابید (مثل طواف، سعی بین صفا و

مروه و) باید عمل او مجدداً در حال بیداری انجام

گردد؟

لازم نیست

۶- آیا لازم است جهت طواف، شیرخواره را وضو

داد؟ یا وضوی نائب او کفایت می‌کند؟

نائب باید وضوء داشته باشد

۷- داخل کردن شیرخواره‌ای که پوشک خود را

کثیف کرده، به مسجدالحرام و مسجدالنبی جایز

است؟ و آیا خارج کردن او (اگر در مسجد است)

لازم است؟

اشکالی ندارد

۸- آیا لباس احرام شیرخواره پسر، بایستی مانند

مردان دو تکه باشد؟ و آیا باید کلیه شرایط لباس

احرام مردان را داشته باشد؟

خیر لازم نیست

احکام کودکان غیر بالغ (از سه ساله تا قبل از

سن تکلیف)

۱- نایب کودکی که خودش هم قصد احرام بستن و انجام اعمال را دارد، آیا می‌تواند توأماً هم برای خودش نیت کند و هم برای طفل (۲ نیت همزمان)؟
اشکالی ندارد

۲- کودکی که نمازش را به صورت کامل و صحیح نمی‌تواند بخواند، آیا به‌طور کلی نماز طواف از او ساقط است؟ یا باید در حدّ توان به او تلقین کرده تا بخواند و بعداً هم نایب او بخواند؟
به همان مقدار وسع کفایت می‌کند و نیابت لازم نیست

۳- کودکی که هنوز بالغ و مکلف نشده، ولی می‌تواند نماز را به‌طور صحیح بخواند، آیا نمازش را خودش بخواند، یا نایبش یا هر دو؟
خودش بخواند و نیاز به نایب نیست

۴- جهت انجام اعمال آیا لازم است نیت‌ها را به کودک یکی یکی تلقین نمود (یعنی خود او هم نیت کند) یا نیت نایب او کفایت می‌کند؟

اگر ممیّز باشد باید گفت و الاّ خیر

۵- اگر خودش بتواند نیت را به زبان بگوید (مثلاً

ما بگوئیم و او تکرار کند)، کفایت می کند یا باید

نائب او هم نیت کند؟

خودش کفایت می کند در صورتی که ممیّز باشد و

الاّ باید نائب او هم انجام دهد

۶- آیا کودکی که می تواند وضو بگیرد یا می توان

او را وضو داد، هنگام طواف و نماز آن (که نیاز به

طهارت دارد) باید وضو بگیرد و هنگام طواف و نماز

آن به حالت وضو باقی باشد، یا وضو و طهارت نائب

کفایت می کند؟

چنانچه ممیّز باشد باید وضوء بگیرد و الاّ خیر

۷- آیا هنگام طواف و نماز آن طهارت نائب

کفایت می کند، یا شیرخواره و کودک هم باید

طهارت داشته باشند؟

طهارت نائب کافی است

۸- آیا تلبیه (لیک گفتن) نائب، برای شیرخواره

و کودک کفایت می کند؟ یا اگر کودک قادر به تلبیه

است، باید خودش بگوید (اگرچه به واسطه تلقین

باشد)؟

برای شیرخوار کفایت می‌کند و کودک در صورت تمیز باید بگوید

۹- اگر کودک هنگام طواف یا سعی، از راه رفتن خسته شد؛ آیا می‌تواند در آغوش نائب یا شخص دیگری به عمل خود ادامه دهد؟ یا صبر کند تا خستگی‌اش برطرف شده و خودش راه برود؟
اشکالی در حمل کردن آن نیست

۱۰- کودکان در مسجد النبی بهتر است به چه اعمالی اشتغال داشته باشند؟

کار خاصی نیست اگر می‌تواند قرآن بخواند.